**امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی**

(631-676 هـ)

**شرح ریاض‌الصالحین**

**(2)**

**شرح و توضیح:**

علامه محمد بن صالح العثیمین

**با مقدمه و تعلیقاتی از:**

علامه محمد ناصرالدین آلبانی

**ترجمه و نگارش:**

محمد ابراهیم کیانی

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شرح ریاض‌الصالحین | | | |
| **عنوان اصلی:** | شرح رياض الصالحين من كلام سيد المرسلين | | | |
| **نویسنده:** | امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی | | | |
| **شرح و توضیح:** | علامه محمد بن صالح العثیمین | | | |
| **مترجم:** | محمد ابراهیم کیانی | | | |
| **نظارت علمی و ناشر:** | گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین | | | |
| **موضوع:** | احادیث نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی – جمادي الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سايت کتابخانه الکترونیکی عقیده | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
|  | |  | | |

**بازنشر این کتاب با ذکر اسم ناشر بلامانع است.**

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

**منبع:**

کتابخانه الکترونیکی عقیده

www.aqeedeh.com

**تماس با ما:**

book@aqeedeh.com

فهرست مطالب

[11- باب: مجاهدت 3](#_Toc322033098)

[12- باب: تشویق به انجام کارهای نیک در اواخر عمر 87](#_Toc322033099)

[13- باب: زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی 101](#_Toc322033100)

[14- باب: میانه‌روی در عبادت 157](#_Toc322033101)

[15- باب: مداومت و پای‌بندی بر اعمال 191](#_Toc322033102)

[16- باب: امر به پای‌بندی بر سنت و آداب آن 199](#_Toc322033103)

[17- باب: وجوب اطاعت از حکم الله و این‌که انسان در برابر این فراخوان یا هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می‌شود، چه بگوید 271](#_Toc322033104)

[18- باب: نهی از بدعت‌ها و امور نوپیدا (در دین) 281](#_Toc322033105)

[19- باب: درباره‌ی کسی که روش نیک یا بدی، پایه‌گذاری می‌کند 295](#_Toc322033106)

[20- باب: راه‌نمایی به سوی خیر و نیکی و فراخواندن به سوی هدایت یا گم‌راهی 305](#_Toc322033107)

[21- باب: هم‌کاری و تعاون در زمینه‌ی نیکی و پرهیزگاری 329](#_Toc322033108)

[22- باب: نصیحت و خیرخواهی 341](#_Toc322033109)

[23- باب: امر به معروف و نهی از منکر 361](#_Toc322033110)

[24- باب: سختیِ مجازات کسی که امر به معروف و نهی از منکر نماید، ولی گفتارش، مخالف رفتارش باشد 419](#_Toc322033111)

[25- باب: امر به ادای امانت (بازپس دادن آن) 425](#_Toc322033112)

[26- باب: حرام بودن ظلم، و امر به ادا کردن حقوق ستم‌دیدگان 451](#_Toc322033113)

[27- باب: گرامی‌داشت حرمت مسلمانان و بیان حقوق آنان و مهرورزی به آن‌ها 507](#_Toc322033114)

[28- باب: پوشاندن عیوب مسلمانان و نهی از اشاعه‌ی آن بدون ضرورت 582](#_Toc322033115)

[29- باب: برآوردن نیازهای مسلمانان 598](#_Toc322033116)

[30- باب: شفاعت و میانجی‌گری 603](#_Toc322033117)

[31- باب: برقراری صلح و آشتی در میانِ مردم 608](#_Toc322033118)

[32- باب: فضیلت و برتری مسلمانان مستضعف، فقیران و گُمنامان 621](#_Toc322033119)

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

11- باب: مجاهدت

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩﴾

[العنكبوت: ٦٩]

و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به‌طور قطع به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم. و بی‌گمان الله، با نیکوکاران است.

﴿وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ ٩٩﴾ [الحجر: ٩٩]

و تا زمانی که مرگت فرا رسد، پروردگارت را عبادت و پرستش کن.

﴿وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلٗا ٨﴾ [المزمل: ٨]

و نام پروردگارت را یاد کن و چنان‌که باید یک‌سو و مخلصانه به عبادت او بپرداز.

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧﴾ [الزلزلة: ٧]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند.

﴿وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٗا وَأَعۡظَمَ أَجۡرٗا﴾

[المزمل: ٢٠]

و هر عمل نیکی که برای خویش پیش می‌فرستید، پاداش آن ‌را نزد الله بهتر و بزرگ‌تر خواهید یافت.

﴿وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ٢٧٣﴾ [البقرة: ٢٧٣]

هر چه انفاق کنید، الله از آن آگاه است.

آیات زیادی در این‌باره وجود دارد.

**شرح**

مؤلف/، بابی تحت عنوان مجاهدت گشوده است که منظور، مجاهدت با نفس و انواع دیگر مجاهدت می‌باشد. مجاهدت با نفس، برای انسان خیلی دشوار است و سایر مجاهدت‌ها جز با مجاهدت نفس، به انجام نمی‌‌رسد. مجاهدت نفس، دو جنبه دارد: اول این‌که انسان، نفس خویش را به اطاعت و بندگی الله وادارد؛ و دوم، این‌که آن را به ترک گناهان و معاصی عادت دهد؛ زیرا انجام عبادت‌ها و دوری از گناهان بر نفس انسان، سنگین و دشوار است؛ مگر برای کسی که الله بر او آسان نماید؛ از این‌رو باید با نفس مجاهدت کرد؛ به‌ویژه زمانی که رغبت و علاقه‌ی اندکی به نیکی‌ها وجود دارد؛ لذا انسان، سختی زیادی متحمل می‌شود تا نفس خویش را به انجام نیکی وادار کند. مهم‌ترین مجاهدت نفس، این است که آن را به اخلاص در همه‌ی عبادت‌ها برای الله وادار کنیم؛ زیرا رعایت اخلاص، خیلی سخت و دشوار می‌باشد. حتی یکی از گذشتگان نیک، بدین نکته تصریح کرده است که آن‌قدر که برای واداشتن نفس خویش به رعایت اخلاص مجاهدت کردم، برای هیچ امر دیگری مجاهدت نکرده‌ام. به همین سبب پاداش کسانی که مخلصانه و از صمیم قلب،لاإله‌إلاالله می‌گویند، این است که بر دوزخ حرام می‌شوند.

اما این امر، چه زمانی خواهد بود؟ رعایت اخلاص برای نفس، خیلی سنگین و دشوار است؛ زیرا انسان دوست دارد که در نگاه دیگران، محترم و دارای نام و آبرو باشد و او را عبادت‌گزار و دین‌دار بدانند و از او به نیکی یاد کنند. شیطان نیز از همین دروازه وارد می‌شود و انسان را به ریا و خودنمایی وادار می‌سازد. پیامبر فرموده است: «مَنْ رَاءَی رَاءَی اللَّهُ بِهِ، ومَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ»؛([[1]](#footnote-1)) یعنی: «هرکس ریاکاری یا خودنمایی کند، الله، ریاکاریِ او را آشکار می‌سازد؛ و هرکس (با بازگو کردن کارهای نیکش) به دنبال شهرت باشد، الله دستش را رو می‌کند».

مجاهدت نفس برای واداشتن آن به انجام کارهای نیک و وظایف شرعی مثل روزه، سخت و دشوار می‌باشد. زیرا روزه، جزو سخت‌ترین اعمال برای نفس است؛ چراکه در حال روزه باید از لذتِ خوردن و نوشیدن و ازدواج، پرهیز کرد و از این‌رو می‌بینیم که روزه گرفتن برای مردم سخت می‌باشد، مگر کسانی که الله برایشان آسان کرده است. وقتی رمضان می‌رسد، می‌بینیم که برخی از مردم، انگار کوهی روی پشت آن‌ها قرار گرفته است! چون برایشان سخت است که روزه بگیرند! حتی برخی از آن‌ها، بیش‌ترِ روز را می‌خوابند و شب را بیهوده و بدون هیچ طاعت و عبادتی بیدار می‌مانند تا روز بخوابند و سختی روزه را کم‌تر تحمل کنند.

همه‌ی طاعات و عبادت‌ها به مجاهدت نفس بستگی دارد؛ لذا برای حضور در نماز جماعت باید با نفس، مجاهدت کرد. نماز خواندن در خانه، برای بسیاری از مردم آسان می‌باشد؛ اما برایشان دشوار است که به مسجد بروند و نماز را با جماعت بخوانند؛ از این‌رو با نفس خویش درگیر هستند و با خود می‌گویند: این کار را انجام دهم، بعد به مسجد می‌روم یا پس از این‌که چنین و چنان کردم، به مسجد خواهم رفت؛ و بدین‌سان این لحظه و آن لحظه می‌کنند تا این‌که نماز جماعت را از دست می‌دهند. دشوار بودن نماز جماعت بر انسان، بیان‌گر این است که در دلش نفاق می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «أَثقَلَ الصَّلوات عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلاةُ العشاء وَصَلاةُ الفجرِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا»؛ یعنی: «دشوارترین نمازها برای منافقان، نماز عشاء و نماز صبح است؛ و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در این دو نماز نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز شرکت می‌کردند». شرکت در نماز جماعت، به مجاهدت نفس نیاز دارد.

و اما موضوع مجاهدت نفس برای ترک گناهان یا دوری از معصیت‌ها؛ معاصی زیادی وجود دارد که ترک آن برای بسیاری از مردم، سخت و دشوار است. از این‌رو می‌بینیم که برخی از مردم به پاره‌ای گناهان و اعمال حرام، عادت کرده‌اند و ترک این اعمال بر آن‌ها دشوار است. اجازه دهید دو مثال بزنم:

مثال اول: اعتیاد به دخانیات؛ امروزه بسیاری از مردم به دخانیات و سیگار عادت کرده‌اند؛ ابتدا که سیگار تولید شده بود، علما درباره‌اش اختلاف نظر داشتند؛ برخی از علما، آن را جایز می‌پنداشتند. و عده‌ای می‌گفتند: حرام است؛ برخی از علما نیز آن را مکروه می‌دانستند. گروه دیگری از علما، آن را مانند شراب‌خواری یا باده‌نوشی قلمداد می‌کردند و می‌گفتند: حکم استعمال دخانیات، صد ضربه شلاق است. مدتی گذشت و برای همه روشن شد که استعمال دخانیات، حرام است؛ زیرا پزشکان به اتفاق نظر رسیدند که سیگار برای سلامتی انسان، زیان‌آور است و سبب پیدایش بیماری‌هایی‌ست که به مرگ می‌انجامد. از این‌رو گاه مشاهده می‌شود که افراد سیگاری، در حال سخن گفتن هستند و ناگهان به زمین می‌افتند و می‌میرند و گاه بار سبکی برمی‌دارند، اما قلبشان از کار می‌افتد و می‌میرند. به‌هر حال عوارض استعمال دخانیات، زیاد است و هر چیزی که برای انسان، مضر باشد، حرام است. زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ [النساء : ٢٩]

و خویشتن را نکشید. به‌درستی که الله به شما مهرورز است.

برای افراد معتاد به دخانیات، دشوار است که آن را ترک کنند؛ حال آن‌که می‌توانند کم‌کم آن را کنار بگذارند و خود را به ترک تدریجی آن عادت دهند و از افراد سیگاری دوری نمایند. و اگر سیگار را ترک کنند، چه‌بسا پس از مدتی از بوی آن نیز بدشان می‌آید. ترک دخانیات، نیازمند اراده‌ای قوی و ایمانی راستین است.

مثال دوم: یکی از کارهای ناپسندی که بسیاری از مردم بدان مبتلا شده‌اند و کنار نهادن این عادت زشت برایشان دشوار است، تراشیدن ریش می‌باشد،حال آن‌که تراشیدن ریش، حرام است؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «خَالِفُوا المَجُوسَ خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفِّرُوا اللِّحَى وَحُفُّوا الشَّوَارِبَ»؛([[2]](#footnote-2)) یعنی: «با مجوسیان و مشرکان مخالفت كنيد؛ ريش‌هايتان را بگذاريد وسبيل‌هايتان را كوتاه كنيد». نفسِ بسیاری از مردم، بر آن‌ها غلبه کرده است و از این‌رو ریش‌هایشان را می‌تراشند. نمی‌دانم فایده‌ی تراشیدن ریش چیست؟ اما به‌طور قطع، نتیجه‌اش این است که گناهش روی هم می‌شود تا این‌که ایمان شخص را سست و ضعیف می‌گرداند؛ زیرا اهل سنت و جماعت بر این باورند که گناهان، در ایمان، نقص ایجاد می‌کنند. لذا دست‌آورد کسی که ریش خود را می‌تراشد، معاصی و گناهانی‌ست که ایمانش را ضعیف می‌گرداند. ضمن این‌که تراشیدن ریش، تأثیر مثبتی در شادابی و سلامتی‌اش ندارد و بیماری‌ها را از او دور نمی‌کند؛ بلکه به این عمل ناپسند مبتلا شده و گذاشتن ریش، برایش دشوار است. لذا هر انسانی باید برای انجام نیکی‌ها و ادای وظایف شرعی و ترک معاصی، با نفس خویش مجاهدت کند تا جزو مجاهدان راه الله قرار گیرد. الله متعال، پاداش چنین کسانی را بیان نموده و فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩﴾ [العنكبوت: ٦٩]

و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به‌طور قطع به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم. و بی‌گمان الله، با نیکوکاران است.

اما سایر مجاهدت‌ها بر دو گونه است: جهاد به‌وسیله‌ی علم و بیان حقیقت؛ و جهاد مسلحانه.

در نوع اول با کسانی جهاد می‌کنیم که در حقیقت، مسلمان نیستند و فقط نام اسلام را با خود یدک می‌کشند؛ مانند منافقان و آن دسته از اهل بدعت که مرتکب اعمالی می‌‌شوند که آن‌ها را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند؛ ولی در هر صورت، مدعی اسلام و مسلمانی هستند و بدان سبب که تظاهر به اسلام می‌کنند، امکان جهاد مسلحانه با چنین کسانی وجود ندارد؛ اما به‌وسیله‌ی علم و با بیان حقیقت، با آن‌ها جهاد می‌کنیم. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٧٣﴾ [التوبة: ٧٣]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی‌ست!

جهاد با کافران، به‌وسیله‌ی اسلحه می‌باشد و جهاد با منافقان، به‌وسیله‌ی علم و بیان حقیقت؛ از این‌رو پیامبر با آن‌که منافقان را می‌شناخت، اما هیچ‌گاه آنان را نکشت و با آن‌ها برخورد مسلحانه نکرد؛ حتی زمانی که از او اجازه خواستند تا منافقان را بکشند، فرمود: «لا، يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِأَنَّ محمَّدًايَقْتُلُ أَصْحَابَهُ»؛([[3]](#footnote-3)) یعنی: «خیر؛ آن‌گاه مردم خواهند گفت که محمد، یارانش را به‌قتل می‌رساند».

هم‌چنین با آن دسته از اهل بدعت که نام اسلام را یدک می‌کشند، جهاد مسلحانه نمی‌کنیم؛ بلکه کارزار ما با آنان، به‌وسیله‌ی علم و روشن‌گری‌ست. لذا این وظیفه فراروی جوانان امت اسلامی قرار می‌گیرد که در راستای کسب علم و دانشی ژرف و ریشه‌دار، گام بردارند؛ نه این‌که به فراگیریِ سطحی و قشریِ علوم اسلامی بسنده نمایند. متأسفانه در بسیاری از مراکز آموزشی، به‌ صورتی سطحی و به‌گونه‌ای به تحصیل علم می‌پردازند که در ذهن، رسوخ پیدا نمی‌کند و هدف، کسب مدرک است؛ نه تحصیل علم. علم راستین، دانشی‌ست که در قلب، ریشه دواند و همه‌ی وجود انسان را بگیرد تا وقتی با مسأله‌ای روبه‌رو می‌شود، بتواند بر اساس دلایل کتاب و سنت و قیاس صحیح، به کُنه آن پی ببرد و آن را دریابد.

مردم، امروزه نیازمند چنین دانشی هستند؛ زیرا بدعت‌ها روز به روز افزایش می‌یابد؛ حال آن‌که قبلاً کم‌تر بدعتی در این سرزمین دیده می‌شد. رفت و آمدهایی که به این‌جا انجام می‌شود یا همین‌که برخی از این‌جا به سایر مناطق می‌روند، زمینه‌ای برای ورود یا پیدایش اندیشه‌های ناسالم در این سرزمین است و از این‌رو ظلمتِ بدعت‌ها، رو به گسترش می‌باشد. این بدعت‌ها، به نور و روشناییِ دانش نیاز دارند تا پرتو علم، راه را روشن سازد و دیگر، کسی به بدعت‌های بزرگی که گاه مایه‌ی خروج از اسلام است، دچار نگردد.

بنابراین، باید با بدعتی‌ها و منافقان، با سلاح علم و دانش مبارزه کنیم و نادرستی باورهای پوچ آن‌ها را با دلایلی قانع‌کننده از کتاب الله و سنت رسول‌الله و اقوال سلف صالح اعم از صحابه و تابعین و امامان هدایت، بیان نماییم.

اما جهاد مسلحانه، بدین معناست که با دشمنان اسلام که کینه و دشمنی خود نسبت به اسلام را آشکار می‌سازند، پیکار کنیم؛ مانند یهود و نصارا که خود را مسیحی می‌نامند؛ حال آن‌که مسیح از آن‌ها بیزار است و اگر ظهور کند، با این‌ها که ادعای پیروی از او را می‌کنند، خواهد جنگید. الله می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [المائ‍دة: ١١٦]

و هنگامی که الله می­فرماید: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که جز الله، من و مادرم را معبود قرار دهید؟» مي گوید: تو پاک و منزهی؛ من حق ندارم چیزی بگویم که شایسته­ام نیست.

جواب عیسی چیست؟

﴿قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّۚ إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥۚ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١١٦ مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۚ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧﴾ [المائ‍دة: ١١٦، ١١٧]

(عیسی) می‌گوید: «تو پاک و منزهی؛ من حق ندارم چیزی بگویم که شایسته­ام نیست. اگر چنین سخنی گفته باشم، تو خود از آن آگاهی. تو از آن‌چه در درون من است، آگاهی و من از اسراری که نزد توست، آگاهی ندارم. به‌راستی تو، تمام اسرار و امور غیب را می‌دانی. چیزی جز دستوری که به من دادی، به آنان نگفتم؛ این‌که الله را که پروردگار من و شماست، پرستش نمایید. و تا زمانی که در میانشان بودم، مراقب و گواهشان بودم و چون مرا (از میانشان) برداشتی، خودت مراقبشان بودی و تو بر همه چیز گواهی».

عیسی بن مریم مطابق فرمان الله به آنان گفته است: «الله را که پروردگار من و شماست، عبادت و پرستش کنید»؛ اما مدعیان پیروی از عیسی، او و مادرش، مریم را با الله، شریک می‌سازند و می‌گویند که الله، سومین عنصر از عناصر سه‌گانه‌ی الوهیت است! پس چگونه انتساب آن‌ها به عیسی درست است؛ حال آن‌که آن بزرگوار در پیش‌گاه الله از آنان، اعلام بیزاری می‌کند؟

یهود و نصارا و مشرکانی چون بودایی‌ها و نیز کمونیست‌ها، دشمن مسلمانان هستند و بر مسلمانان واجب است که برای اعلای کلمة‌الله و سرافرازی اسلام، با آن‌ها پیکار نمایند؛ اما متأسفانه امروزه مسلمانان، در ضعف و ناتوانی شدیدی به‌سر می‌برند و بیش از آن‌که با دشمنانشان بجنگند، با یک‌دیگر درگیرند! از این‌رو دشمنان اسلام بر ما چیره شده‌اند و امت اسلامی در دستشان به‌سان توپی گردیده که آن را به هر سو که بخواهند، پرتاب می‌کنند. لذا مسلمانان باید نسبت به این مسأله‌ی مهم، بیدار و به‌هوش باشند و برای رویارویی با دشمنان اسلام آماده شوند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ وَمِن رِّبَاطِ ٱلۡخَيۡلِ تُرۡهِبُونَ بِهِۦ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمۡ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمۡ لَا تَعۡلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ [الانفال: ٦٠]

آن‌چه از نیرو و آماده ساختن اسبان در توانِ شماست، برای پیکار با آنان آماده سازید (تا) بدین­وسیله دشمن الله و دشمن خودتان و دشمنانی را که شما نمی­­شناسید و الله آنان را می­­شناسد، بترسانید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ٢٩﴾ [التوبة: ٢٩]

با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی­آورند و آن‌چه را الله و پیامبرش حرام نموده­اند، حرام نمی­شمارند و دین حق را نمی­پذیرند، پیکار نمایید تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند.

علما در باره‌ی ﴿عَن يَدٖ﴾ دو دیدگاه دارند: یکی این‌که جزیه را با اذعان به برتری ما نسبت به خود بپردازند و دیگری این‌که: به دست خود جزیه دهند؛ یعنی اگر یک یهودی یا نصرانی، خدمت‌کارش را برای پرداخت جزیه فرستاد، از او تحویل نمی‌گیریم تا آن یهودی یا نصرانی، خود بیاید و جزیه را به مسؤولش بپردازد.

تصورش را بکنید که الله چه عزت و روی‌کرد عزتمندانه‌ای از ما در برابر دشمنانمان می‌خواهد و اسلام چه همه عزت دارد؛ بدین‌سان که اگر مسؤولی بلندپایه از آن‌ها خواسته باشد جزیه را به یکی از مسؤولان حکومت اسلامی تحویل دهد، نباید با خدمت‌کار و محافظ یا سپاه و سرباز برای پرداخت جزیه، حاضر شود؛ بلکه جزیه را به دست خویش و با خفت و خواری می‌پردازد. شاید کسی بگوید: چگونه امکان دارد که دستورها و آموزه‌های اسلامی، این‌چنین باشد؟ آیا این، تعصب نیست؟

می‌گوییم: تعصب برای چه کسی؟ آیا این تعصب، برای آن است که مسلمانان، بر دیگران جور و ستم روا دارند یا به آن‌ها دست‌درازی کنند؟ هرگز؛ مسلمانان، از همه خوش‌اخلاق‌ترند. آن‌ها فقط در پی سرافرازی دین و شریعت الله متعال هستند که همه‌ی انسان‌ها را آفریده است و اعلای کلمۀ‌الله، جز با برتری مسلمانان تحقق نمی‌یابد؛ اما مسلمانان چه زمانی برتر خواهند بود؟ پاسخ، روشن است؛ زمانی که در ظاهر و باطن، به دین راستین الله چنگ بزنند و بدانند که عزت، از آنِ الله و پیامبرش و از آنِ مؤمنان است؛ ولی اگر از دین الله منحرف شوند و در برابر دشمنان الله، به خفت و خواری تن دهند و قبول کنند که از دشمنان الله، پیروی و فرمان‌برداری نمایند، پس عزت و سرافرازی کجاست؟ هرگز نمی‌توان بدین وسیله یا با چنین روی‌کردی به عزت و سرافرازی دست یافت.

اسلام، دین حق است؛ اسلام، دین برتری‌ست. الله می‌فرماید:

﴿فَلَا تَهِنُواْ وَتَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلسَّلۡمِ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ وَٱللَّهُ مَعَكُمۡ﴾ [محمد : ٣٥]

ضعف و سستی نورزید و به سازش فرا نخوانید- و تن به سازش ندهید- که شما برترید و الله با شماست.

چه می‌خواهید؟ شما، برترید؛ الله، با شماست. پس چرا و چگونه به سازش تن می‌دهید؟ چرا سستی می‌ورزید؟ اما بدان سبب که از دینمان دور شده‌ایم، عقب مانده‌ایم و نتیجه، برعکس بوده است. مسلمانان در زمان سلف صالح در زمین خدا راه می‌رفتند و خود را مستحق و وارث زمین می‌دانستند؛ زیرا الله در کتابش فرموده است:

﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ١٠٥﴾

[الأنبياء: ١٠٥]

و پس از تورات در زبور چنین نوشتیم که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند.

آری! مسلمان در گذشته، خودش را صاحب زمین می‌دانست؛ اما متأسفانه اینک اوضاع برعکس شده است. لذا از جوانان درخواست می‌کنیم که به فراگیری علوم اسلامی بپردازند و نسبت به دشمنان الله هوشیار باشند و بدانند که به هیچ عنوان امکان ندارد که دشمنان الله و دشمنان آن‌ها، در جهت مصالح ایشان حرکت کنند؛ آن‌ها به دنبال منافع خود هستند و می‌خواهند از طریق نابود کردن مسلمانان، به گمان خود، کار اسلام را یک‌سره کنند. از الله متعال بخواهیم که ما را به‌وسیله‌ی دینش عزت دهد و ما را برای عزت و سرافرازی دینش، به‌کار گیرد و ما را جزو دعوت‌گران و یاوران حق و حقیقت بگرداند و پیشوایانی برای امت اسلامی مهیا و آماده سازد که امت را به سوی رستگاری و منافع دین و دنیایشان، رهنمون شوند.

\*\*\*

وَأمَّا الأحاديث:

96- فالأَول: عن أبي هريرة قال قال رسول الله: «إِنَّ الله تعالى قال: منْ عادى لي وليًّاً فقدْ آذنتهُ بالْحرْب. وَمَا تقرَّبَ إِلَيَّ عبْدِي بِشْيءٍ أَحبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْت عليْهِ، وما يَزالُ عبدي يتقرَّبُ إِلىَّ بالنَّوافِل حَتَّى أُحِبَّه، فَإِذا أَحبَبْتُه كُنْتُ سمعهُ الَّذي يسْمعُ به، وبَصره الَّذي يُبصِرُ بِهِ، ويدَهُ الَّتي يَبْطِش بِهَا، ورِجلَهُ الَّتي يمْشِي بها، وَإِنْ سأَلنِي أَعْطيْتُه، ولَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لأُعِيذَّنهُ». [روایت بخاري]([[4]](#footnote-4))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله متعال می‌فرماید: هرکس با دوستان من دشمنی نماید، با او اعلام جنگ می‌کنم؛ و محبوب‌ترین چیز نزد من اين که بنده‌ام به‌وسیله‌‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام. و بنده‌ام همواره با انجام دادن نوافل، به من نزدیک می‌شود تا آن‌که او را دوست می‌دارم و آن‌گاه که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ و چشم او می‌گردم که با آن می‌بیند؛ و دست و پایش می‌شوم که با آن‌ها می‌گیرد و راه می‌رود. و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه جوید، به او پناه می‌دهم».

**شرح**

مؤلف/ روایتی از ابوهریره نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «الله متعال می‌فرماید: «هرکس با دوستان من دشمنی نماید، با او اعلام جنگ می‌کنم».

الله ویژگی‌های اولیا و دوستان خود را بیان فرموده است:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [يونس : ٦٢، ٦٣]

بدانید که بر دوستان الله هیچ ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند.

دوستان الله، کسانی هستند که ایمان به همه‌ی چیزهایی که ایمان بدان واجب است، در دل‌هایشان جای گرفته و با اندام و جوارح خویش کارهای نیک انجام می‌دهند و از همه‌ی کارهای ممنوع می‌پرهیزند و در انجام وظایف شرعی خود، کوتاهی نمی‌کنند؛ یعنی در ظاهر و باطن، نیک و شایسته‌اند. در باطن، ایمان دارند و در ظاهر، تقوا و نیکوکاری پیشه می‌کنند.([[5]](#footnote-5)) دوستی و ولایت الله به‌ادعا نیست؛ آن‌گونه که برخی از دروغ‌گویان دجال‌صفت مردم را می‌فریبند و خود را دوستان پروردگار می‌نامند؛ حال آن‌که در حقیقت، دشمنان الله هستند. گاه کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند که ما، اولیای خدا هستیم و با تظاهر به عبادت و ظاهرسازی، مردم را فریب می‌دهند تا بتوانند به نان و نوایی برسند و خود را در چشم مردم، عزیز کنند و با سوءاستفاده از احساسات مردم، پولی به جیب بزنند؛ اما الحمدلله که الله قاعده و ضابطه‌ی روشنی برای شناخت دوستانش بیان فرموده است:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [يونس : ٦٣]

آنان که ایمان آورد‌ه‌اند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کنند.

این‌ها، دوستان و اولیای خدا هستند و هرکس با دوستان الله دشمنی نماید، الله می‌فرماید: «با او اعلام جنگ می‌کنم». لذا هرکس به دشمنی با دوستان الله برخیزد، به جنگ با الله برخاسته است و هرکس به جنگ با الله برخیزد، خوار و زبون می‌گردد و شکست می‌خورد و کار به جایی نمی‌برد.

سپس الله متعال فرمود: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام به‌وسیله‌‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام». بنابراین نمازهای پنج‌گانه، نزد الله از نماز شب و از نمازهای نفل، محبوب‌تر است. یا روزه‌ی رمضان، بهتر و محبوب‌تر از روزه‌های نفلی مانند روزه‌ گرفتن در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه یا شش روز از ماه «شوال» می‌باشد. فرایض، نزد الله محبوب‌تر از نوافل است؛ زیرا الله بر فرایض تأکید کرده و بندگانش را به انجام آن‌ها، مکلف نموده است و این، بیان‌گر اهمیت فرایض و محبت الله متعال به آن‌هاست؛ ولی در رابطه با نوافل، به خودِ انسان بستگی دارد؛ اگر بخواهد، به انجام اعمال نفل می‌پردازد و به خیر و نیکی بیش‌تری دست می‌یابد؛ اما در هر صورت، فرایض، نزد الله محبو‌ب‌تر است و اهمیت بیش‌تری دارد؛ البته شگفت‌آور است که شیطان، برخی از مردم را فریفته و آن‌ها را می‌بینی که اعمال نفل را به‌خوبی انجام می‌دهند. مثلاً وقتی که نماز شب می‌خوانند، خضوع و خشوع دارند و با حضور قلب نماز می‌خوانند؛ اما هنگام ادای نماز فرض، نشانی از خضوع و خشوع در آن‌ها دیده نمی‌شود و با حضور قلب نماز نمی‌خوانند! این، فریب شیطان است. اگر اعمال نفل را خوب و کامل انجام می‌دهید، نباید از یاد ببرید که فرایض، اهمیت بیش‌تری دارد و باید به انجام درست و صحیح فرایض، توجه بیش‌تری داشته باشید؛ زیرا فرایض نزد الله از نوافل محبوب‌تر است.

«وما يَزالُ عبدي يتقرَّبُ إِليَّ بالنَّوافِل حَتَّى أُحِبَّه»؛ یعنی: «و بنده‌ام همواره به‌وسیله‌ی نوافل به من نزدیکی می‌جوید تا این که او را دوست می‌دارم». نوافل، مایه‌ی تقرب و نزدیکی بنده به الله می‌باشد و فرایض را کامل می‌گرداند. کسی که علاوه بر فرایض، به اعمال نفل نیز می‌پردازد، محبوب الله متعال قرار می‌گیرد و همان‌طور که الله فرموده است: «و آن‌گاه که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ و چشم او می‌گردم که با آن می‌بیند؛ و دست و پایش می‌شوم که با آن‌ها می‌گیرد و راه می‌رود». به عبارت دیگر، الله او را درست‌کار می‌گرداند و به اندام چهارگانه‌ی او که در حدیث ذکر شده، توفیق انجام کارهای نیک یا پرهیز از کارهای زشت را عنایت می‌فرماید؛ لذا گوش او، فقط چیزی را می‌شنود که الله را راضی می‌کند و نیک و شایسته است و از شنیدن چیزهایی که مایه‌ی خشم و غضب الهی‌ست، دوری می‌نماید و بدین‌سان بنده، در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که وقتی سخن بیهوده‌ای می‌شنوند، از آن روی‌گردان می‌شوند و می‌گویند: اعمال ما، از آنِ ماست و اعمال شما، از آن خودتان.

هم‌چنین تنها به چیزی نگاه می‌کند که مایه‌ی خشنودی الله متعال است و به چیزی که نگریستن به آن حرام است، نمی‌نگرد و با دستش، فقط کاری انجام می‌دهد که الله می‌پسندد و همین‌طور با پایش در جهتی گام برمی‌دارد که رضایت الله در آن است. این، معنای فرموده‌ی الهی‌ست که می‌فرماید: «و آن‌گاه که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ و چشم او می‌گردم که با آن می‌بیند؛ و دست و پایش می‌شوم که با آن‌ها می‌گیرد و راه می‌رود»؛ یعنی الله شنوایی، بینایی، گرفتن و راه رفتن بنده‌اش را در جهت درست قرار می‌دهد و وقتی الله متعال، کردار انسان را در این چهار مورد، نیک و شایسته بگرداند، آن وقت انسان، قدرِ اوقاتش را می‌داند و از هر فرصتی به‌نیکی استفاده می‌کند.

این فرموده‌ی الهی، بدین معنا نیست که الله، عینِ گوش و چشم و دست و پای بنده‌اش می‌گردد؛ امکان ندارد؛ زیرا این‌ها، اندام یک مخلوق هستند و یکی شدن خالق و مخلوق، محال است. هم‌چنین الله متعال در ادامه، ثابت فرموده است که درخواست‌کننده و پاسخ‌دهنده و پناه‌جو و پناه‌دهنده، متفاوتند؛ چنان‌که می‌فرماید: «و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه جوید، به او پناه می‌دهم».

این‌که فرمود: «و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم»، نشان می‌دهد که دوست الله پس از آن‌که با فرایض و نوافل به الله تقرب و نزدیکی می‌جوید، مستجاب‌الدعوه می‌گردد و هرچه بخواهد، الله متعال به او عطا می‌کند؛ البته نه هر چیزی؛ بلکه همان‌طور که در احادیث دیگر آمده است، اگر درخواست متقاضی، بر پایه‌ی گناه و معصیت یا قطع رابطه‌ی خویشاوندی نباشد، درخواستش را اجابت می‌نماید. لذا اگر چیزی بخواهد که گناه است، پذیرفته نمی‌شود؛ گرچه غالباً دوستِ خداوند، چیزی درخواست نمی‌کند که گناه است؛ زیرا ولی یا دوست الله، مؤمن و پرهیزکار می‌باشد و هیچ مؤمن پرهیزکاری، خواهان گناه و معصیت یا قطع پیوند خویشاوندی نیست.

فرمود: «و اگر به من پناه جوید، به او پناه می‌دهم»؛ یعنی هرگاه دوست و ولی من به من پناهنده شود و از شرّ چیزی به من پناه بیاورد، ضمن پذیرش خواسته‌اش، به او پناه می‌دهم.

نکاتی چند از این حدیث برداشت می‌شود:

اول: اثبات ولایت و دوستی برای الله؛ ولایت الهی، بر دو گونه است: ولایت عمومی و فراگیر که به معنای برتری و چیرگی بر همه‌ی بندگانش می‌باشد و بدین معناست که الله امور بندگانش را تدبیر می کند و به آن‌ها رسیدگی می‌نماید. لذا ذاتی که امور همه‌ی انسان‌ها را سرپرستی و تدبیر و اداره می‌کند، الله می‌باشد؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ ٦١ ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّ﴾ [الأنعام: ٦١، ٦٢]

و چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، فرستادگان ما جانش را می­گیرند و کوتاهی نمی­کنند. سپس به سوی الله، سرور راستینشان بازگردانده می‌شوند.

لذا الله، سرور و کارساز بندگانش می‌باشد و این، همان ولایت عام و فراگیر الهی‌ست که همه‌ی مخلوق‌‌ها و آفریده‌هایش را دربرمی‌گیرد.

اما دومین نوع ولایت، یعنی ولایت خاص و ویژه‌ی الله؛ می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِ﴾ [البقرة: ٢٥٧]

الله، یاور و کارساز مؤمنان است؛ آنان را از تاریکی­ها(ی کفر و شرک) به سوی نور هدایت می­کند؛ اما اولیای کسانی که کفر ورزند، معبودان باطل و طغیان‌گرانی هستند که آ‌ن‌ها را از نورِ (حق و هدایت) به تاریکی­ها(ی کفر و تردید) می­کشانند.

ولایت عمومی و فراگیر الهی، ربطی به انسان ندارد و الله متعال هر که را بخواهد، بدون تأثیر یا خواست و اراده‌ی او، یاری می‌کند یا به دوستی خویش برمی‌گزیند؛ اما ولایت و دوستی خاص یا ویژه‌ی الهی، به انسان بستگی دارد و انسان، خود برای دست‌یابی به مقام دوستی با الله، پیش‌قدم می‌شود تا این‌که الله، دوست و یاور او می‌گردد و این، با ایمان و تقوا میسر می‌شود:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [يونس : ٦٣]

آنان که ایمان آورد‌ه‌اند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کنند.

از این حدیث به فضیلت و جایگاه والای اولیا و دوستان الله، پی می‌بریم و درمی‌یابیم که الله متعال، دشمن کسانی‌ست که با دوستان او، دشمنی می‌کنند و بلکه با آنان اعلام جنگ می‌نماید.

حدیث مذکور، بیان‌گر این نکته است که اعمال واجب از قبیل: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، فراگیری علم و امثال آن، از اعمال مستحب، به‌مراتب برتر می‌باشد؛ زیرا الله در این حدیث قدسی فرموده است: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام به‌وسیله‌‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام».

این حدیث، صفت محبت و دوستی را برای الله ثابت می‌کند و بیان‌گر این است که الله متعال، برخی از اعمال را بیش از سایر اعمال، و برخی از افراد را بیش از دیگران، دوست دارد. الله نیکوکاران را دوست دارد و محبتش به‌مقتضای حکمتش، متفاوت می‌باشد.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که هرکس، علاوه بر انجام واجبات، به‌وسیله‌ی نوافل به پروردگار متعال، تقرب و نزدیکی بجوید، در همه‌ی کارهایش موفق خواهد بود و روی‌کرد درستی خواهد داشت؛ همان‌طور که الله در این حدیث قدسی می‌فرماید: «و بنده‌ام همواره با انجام دادن نوافل به من نزدیک می‌شود تا آن‌که او را دوست می‌دارم و آن‌گاه...» تا پایان حدیث.

این حدیث، هم‌چنین نشان می‌دهد که دست‌یابی به دوستی و محبت الهی برای کسی که خواهان آن است، در صورتی که الله توفیقش دهد، آسان می‌باشد و می‌تواند با ادای واجبات و کثرت نوافل به دوستی و ولایت الله دست یابد.

این حدیث، بیان‌گر عطا و بخشش الهی‌ست و نشان می‌دهد که پروردگار متعال، دعای دوست خویش را اجابت می‌کند؛ چنان‌که در این حدیث قدسی می‌فرماید: «و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه جوید، به او پناه می‌دهم».

مؤلف/ این حدیث را از آن جهت در باب مجاهدت آورده است که ادای واجبات و کثرت نوافل به مجاهدت نفس نیاز دارد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

\*\*\*

97- الثاني: عن أَنس عن النبي فيمَا يرْوِيهِ عنْ ربهِ قال: «إِذَا تَقَرَّبَ الْعبْدُ إِليَّ شِبْراً تَقرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِراعاً، وإِذَا تقرَّب إِلَيَّ ذراعاً تقرَّبْتُ منه باعاً، وإِذا أَتانِي يَمْشِي أَتيْتُهُ هرْوَلَة». [روایت بخاري] ([[6]](#footnote-6))

**ترجمه:** از انس روایت است که پیامبر در آن‌چه از پروردگار نقل نموده، فرموده است که الله می‌فرماید: «اگر بنده یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع([[7]](#footnote-7)) به او نزدیک می‌شوم و اگر یک ذراع به من نزدیک گردد، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله‌ی باز کردن دو دست) به او نزدیک می‌شوم؛ اگر قدم‌زنان به سوی من بیاید، من دوان‌دوان به سویش می‌روم».

98- الثالث: عن ابن عباس$ قال: قال رسول الله : «نِعْمتانِ مغبونٌ فيهما كثيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصِّحَةُ والفراغُ».([[8]](#footnote-8))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرموده است: «بسیاری از مردم درباره‌ی دو نعمت، زیان می‌بینند (و آن‌گونه که باید از آن‌ها استفاده نمی‌کنند): تن‌درستی و فراغت».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی از ابن‌عباس نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «بسیاری از مردم درباره‌ی دو نعمت، زیان می‌بینند (و آن‌گونه که باید از آن‌ها استفاده نمی‌کنند): تن‌درستی و فراغت». آری؛ بسیاری از مردم، آن‌گونه که باید از این دو نعمت استفاده نمی‌کنند. انسان، تا زمانی که سالم و تن‌درست است، توانایی انجام دستورهای الهی را دارد و می‌تواند از آن‌چه که الله نهی کرده، دوری نماید؛ زیرا صحیح و سالم و آسوده‌خاطر است. انسان، از فراغت خود نیز آن‌گونه که باید استفاده نمی‌کند و از این‌رو در زمینه‌ی این نعمت نیز زیان می‌بیند. انسانی که درآمد کافی دارد و یا از عهده‌ی مخارج و هزینه‌های زندگی برمی‌آید، آسوده‌خاطر است و فراغت دارد. آدم، هنگامی که سالم و آسوده‌خاطر است، بسیاری از اوقات خود را بیهوده از دست می‌دهد. ما، سالم و آسوده‌خاطریم؛ اما با این حال، اوقات خود را ضایع می‌کنیم و نمی‌دانیم که این، ضرر بزرگی‌ست. انسان، زمانی به عمق ضررش پی می‌برد که مرگش فرا می‌رسد یا قیامت برپا می‌گردد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُ﴾ [المؤمنون : ٩٩، ١٠٠]

و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می‌گوید: ای پروردگارم! مرا بازگردان تا در سرایی که (کارهای نیک را) رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم.

در سوره‌ی «منافقون» نیز می‌فرماید:

﴿... مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٠﴾ [المنافقون: ١٠]

پیش از آن‌که مرگ هر یک از شما فرا رسد و بگوید: «ای پروردگارم! ای کاش (مرگ) مرا اندکی به تأخیر می‌انداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم.

اما الله می‌فرماید:

﴿وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَاۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١١﴾ [المنافقون: ١١]

و الله، هرگز مرگ کسی را که اجلش فرا رسیده، به‌تأخیر نمی‌اندازد. و الله، به کردارتان آگاه است.

واقعیت، این است که بسیاری از اوقات ما، بیهوده از دست می‌رود و ما، هیچ استفاده‌ای از آن نمی‌بریم و به دیگران نیز فایده نمی‌رسانیم و بر این زیان بزرگ، زمانی افسوس می‌خوریم یا پشیمان می‌شویم که مرگمان فرارسد؛ در آن هنگام، انسان آرزو می‌کند که ای کاش یک دقیقه هم که شده، به او فرصت دهند تا توبه کند؛ اما به آروزیش ترتیب اثر نمی‌دهند و بدین‌سان می‌میرد و این دو نعمت ارزشمند، یعنی سلامتی و فراغت را از دست می‌دهد. گاه، پیش از مردن نیز از این دو نعمت، محروم می‌شود؛ مثلاً بیمار می‌گردد و از انجام وظایف شرعی خویش بازمی‌ماند یا درگیر کار و مسایل زندگی و روزمرگی‌های خود و خانواده‌ی خویش می‌شود و خسته و رنجور می‌گردد و دیگر فرصتی نمی‌یابد که آن‌گونه که باید به طاعت و عبادت برسد؛ از این‌رو هر انسان عاقل و خردمندی، باید از فرصت سلامتی و فراغت، تا آن‌جا که می‌تواند در جهت اطاعت و بندگی الله بهره‌برداری کند. اگر قرآن‌خوان است، زیاد قرآن بخواند و اگر قرآن‌خوان نیست، الله را زیاد ذکر کند یا امر به معروف و نهی از منکر نماید یا تا آن‌جا که می‌تواند به برادرانش احسان و کمک مالی کند. به هر حال، نیکی‌های زیادی وجود دارد که می‌توان با انجام آن‌ها از هدر رفتن اوقات، جلوگیری کرد و آدم عاقل، هر فرصتی را غنیمت می‌داند و نعمت سلامتی و فراغت را بیهوده ضایع نمی‌کند.

این حدیث، نشان می‌دهد که ارزش و جایگاه نعمت‌های الهی، متفاوت و گوناگون است و برخی از نعمت‌ها، ارزش و اهمیت بیش‌تری دارند. بزرگ‌ترین نعمتی که الله متعال به بنده‌اش عنایت می‌کند، نعمت اسلام می‌باشد که بسیاری از مردم را از آن، منحرف و محروم گردانیده است. الله متعال، می‌‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائ‍دة: ٣]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

بزرگ‌ترین نعمت، این است که الله انسان را از نعمت اسلام برخوردار نماید و سینه‌اش را برای پذیرش اسلام بگشاید.

نعمت عقل نیز یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی‌ست. انسان با دیدن افراد دیوانه و برخی از رفتارهایشان- حتی رفتارهایی که نسبت به خود و نزدیکانشان انجام می‌دهند- الله را شکر می‌کند که از نعمت عقل، برخوردار است.

امنیت عمومی هم یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الله به‌شمار می‌رود. هیچ نعمتی جز اسلام و عقل، بالاتر از نعمت امنیت نیست.

برکت روزی هم یکی دیگر از نعمت‌هایی‌ست که الله متعال به ما ارزانی داشته و الحمدلله سفره‌ها، پُر از غذاهایی‌ست که برای چندین نفر کافی می‌باشد. این هم یکی دیگر از نعمت‌های الهی‌ست که باید الله را بر آن، سپاس بگزاریم و به اطاعت و بندگی او کوتاهی بپردازیم تا نعمت‌های بیش‌تری به ما ارزانی بدارد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكُمۡ لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡۖ وَلَئِن كَفَرۡتُمۡ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ ٧﴾ [ابراهيم: ٧]

و آن‌گاه که پروردگارتان وعده داد: اگر سپاس‌گزاری نمایید، حتماً نعمتم را بر شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذابم، سخت و شدید است.

\*\*\*

99- الرابع: عن عائشة& أَنَّ النَّبِيَّ كَان يقُومُ مِنَ اللَّيْلِ حتَّى تتَفطرَ قَدمَاهُ، فَقُلْتُ لَهُ: لِمْ تصنعُ هذا يا رسولَ‌اللَّهِ، وقدْ غفَرَ الله لَكَ مَا تقدَّمَ مِنْ ذَنبِكَ وما تأخَّرَ؟ قال: «أَفَلاَ أُحِبُّ أَنْ أكُونَ عبْداً شكُوراً؟» [متفقٌ عليه؛ این، لفظ بخاری است.]([[9]](#footnote-9))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر شب را به‌اندازه‌ی به عبادت می‌ایستاد که پاهایش ترَک (وَرَم) می‌کرد؛ به ایشان گفتم: ای رسول‌خدا! چرا چنین می‌کنی، حال آن‌که الله، گناهانِ گذشته و آینده‌ات را بخشیده است؟ فرمود: «آیا من، دوست ندارم که بنده‌ای سپاس‌گزار باشم؟»

100- و مانند روایت پیشین، در صحیحین از مغیره بن شعبه روایت شده است.([[10]](#footnote-10))

**شرح**

مؤلف/ حدیثی از عایشه‌ی صدیقه& در باب مجاهدت نقل کرده است؛ پیش‌تر بیان کردیم که مجاهدت نفس، یکی از انواع مجاهدت‌هاست؛ بدین‌سان که نفس را به عبادت الله و پایداری بر آن وادار کنیم.

مؤلف/ روایتی از عایشه& در این باب آورده است که پیامبر شب‌ها به نماز می‌ایستاد تا آن‌که پاهایش وَرَم می‌کرد. مادر مؤمنان از او پرسید: چرا چنین می‌کنی، حال آن‌که الله متعال، گناهان گذشته و آینده‌ات را آمرزیده است؟ فرمود: «آیا دوست ندارم که بنده‌ا‌ی شکرگزار باشم؟»

عایشه و دیگر همسران رسول‌الله بیش از هرکسی می‌دانستند که پیامبر در خانه‌اش چه می‌کند؟ از این‌رو بزرگان صحابه درباره‌ی اعمال و عبادت‌های رسول‌الله در خانه‌اش، از همسران ایشان پرس‌وجو می‌کردند. پیامبر به‌اندازه‌ی به تهجد (نماز شب) می‌ایستاد که پاهایش وَرَم می‌کرد. الله متعال، در سوره‌ی «مزمل» می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ﴾ [المزمل: ٢٠]

پروردگارت می‌داند که تو، نزدیک به دو‌سوم شب، و (گاهی) نیمی از شب و یا یک‌سوم آن‌ را (برای عبادت) برمی‌خیزی و نیز گروهی از کسانی که با تو هستند.

لذا پیامبر گاه، بیش‌ترِ شب را به نماز و عبادت می‌ایستاد و گاه نیمی از شب را به عبادت سپری می‌کرد و گاه یک‌سوم آن را؛ زیرا نفس خویش را با عبادت کامل پروردگارش، آرام می‌ساخت و بیش از نیمی از شب و نزدیک به دوسوم آن را در حد توانش، در عبادت و نماز می‌گذراند؛ به‌گونه‌ای که پاهایش تَرَک برمی‌داشت. گاه برخی از اصحاب جوانش با او به نماز می‌ایستادند؛ اما خسته می‌شدند. ابن‌مسعود می‌گوید: یکی از شب‌ها با پیامبر به نماز ایستادم. رسول‌الله به‌قدری قیام را طولانی کرد که تصمیم بدی گرفتم. از او پرسیدند: ای ابوعبدالرحمن! چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر را تنها بگذارم؛([[11]](#footnote-11)) یعنی ابن‌مسعود توان ایستادن نداشت و نمی‌توانست با رسول‌الله هم‌چنان به نماز بایستد. حذیفه بن یمان نیز یک شب با رسول‌الله به نماز ایستاد. پیامبر سوره‌ی بقره، نساء و آل‌عمران را که بیش از پنج جزء می‌شود، در یک رکعت خواند. حذیفه می‌گوید: هرگاه به آیه‌ی رحمت می‌رسید، درخواست رحمت می‌کرد و هنگامی که به آیه‌ای با موضوع تسبیح و ستایش الله می‌رسید، الله را ستایش می‌نمود و چون به آیه‌ی وعید می‌رسید، به الله پناه می‌برد.

فکرش را بکنید که خواندن بیش از پنج جزء قرآن، بدین شکل، چه همه طول می‌کشد! ضمناً پیامبر عادت داشت که وقتی در نماز شب، قیام را طولانی می‌کرد، رکوع و سجده را نیز به همان نسبت طولانی می‌‌نمود. به عنوان مثال در زمستان که هر شبی دوازده ساعت است، بیش از نیمی از شب، یعنی هفت ساعت را به نماز می‌ایستاد؛ فکرش را بکنید که پیامبر در آن شب‌های طولانی، با آن نمازهای طولانی چه حالی پیدا می‌کرد؟! اما با این حال، با نفس مجاهده می‌فرمود و می‌گفت: «آیا نباید بنده‌ای شکرگزار باشم؟»

لذا درمی‌یابیم که شکر و سپاس الله، این است که به اطاعت و بندگی او بپردازیم و انسان هرچه بیش‌تر عبادت کند، شکر و سپاس الله را بیش‌تر ادا کرده است. شکر و سپاس، فقط این نیست که انسان به‌زبان بگوید: «الحمدلله» یا «شکر خدا». این، شکر و سپاسِ زبانی‌ست؛ و شکر و سپاس عملی، این است که انسان هرچه می‌تواند به اطاعت و پرستش الله بپردازد.

این حدیث، نشان می‌دهد که الله همه‌ی گناهان اول و آخِر رسول‌الله را بخشیده است؛ از این‌رو پیامبر در حالی دنیا را وداع گفت که هیچ گناهی با خود نداشت؛ زیرا معصوم و آمرزیده بود.

الله، برخی دیگر از مسلمانان را نیز از چنین فضیلتی برخوردار کرده است؛ مانند اهل «بدر» که بیش از سیصد و ده نفر بودند؛ از آن جمله حاطب بن ابی‌بلتعه بود که پیامبر در آن ماجرای مشهور، درباره‌ی حاطب و سایر اهل بدر به عمر فرمود: «آیا نمی‌دانی که الله، به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می‌خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام».([[12]](#footnote-12)) این، یکی از ویژگی‌های اهل بدر می‌باشد که الله متعال، همه‌ی گناهانی را که از آن‌ها سر زده، بخشیده است؛ وگرنه، حاطب بن ابی‌بلتعه مرتکب گناه بزرگی شد؛ ماجرا از این قرار بود که وقتی رسول‌الله تصمیم به فتح مکه گرفت، حاطب نامه‌ای به اهل مکه نوشت و آن‌ها را از تصمیم رسول‌الله آگاه ساخت. الله متعال، پیامبرش را از این ماجرا باخبر فرمود. حاطب نامه را با یک زن، به مکه فرستاد. پیامبر از طریق وحی از این قضیه اطلاع یافت و علی بن ابی‌طالب و شخصی دیگر را فرستاد تا نامه را از آن زن پس بگیرند. آن دو به‌راه افتادند و در سبزه‌زاری به نام «روضه‌ی خاخ» به آن زن رسیدند و دست‌گیرش کردند و به او گفتند: نامه کجاست؟ گفت: نامه‌ای با من نیست. گفتند: به‌خدا سوگند که نه ما دروغ می‌گوییم و نه پیامبر به ما دروغ گفته است؛ نامه را بده و گرنه، تو را برهنه و بازرسی می‌کنیم. آن زن وقتی دید که آن دو جدّی هستند، نامه را بیرون آورد. نامه‌‌ای از حاطب بن ابی‌بلتعه به قریش بود که آن‌ها را از تصمیم پیامبر باخبر می‌ساخت. نامه را نزد رسول‌الله بازگرداندند؛ عمر که از جدی‌ترین افراد درباره‌ی دین الله بود، عرض کرد: ای رسول‌خدا! حاطب، منافق شده و اسرار ما را برای دشمنان ما نوشته است؛ اجازه دهید گردنش را بزنم. پیامبر فرمود: «آیا نمی‌دانی که الله، به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می‌خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام»؟ حاطب جزو اهل بدر بود؛ و گرنه، جُرمش خیلی بزرگ بود.

از این‌رو بر حاکم مسلمانان واجب است که وقتی جاسوسی را دست‌گیر می‌کنند که اسرار و اطلاعات ما را به دشمن مخابره نموده است، اعدامش نماید؛ گرچه مسلمان باشد؛ زیرا جرم و فساد بزرگی مرتکب شده است. به عبارت دیگر، کشتن جاسوسی که اسرار و اطلاعات مسلمانان را به دشمن، مخابره می‌کند- حتی اگر مسلمان باشد- بر حاکم و فرمانروای مسلمانان، واجب است؛ البته چیزی که حاطب بن ابی‌بلتعه را از این مجازات نجات داد، این بود که او در شمار اهل بدر، قرار داشت؛ از این‌رو پیامبر نفرمود که چون او مسلمان است، نباید اعدامش کرد؛ بلکه فرمود: «آیا نمی‌دانی که الله متعال، به اهل بدر نظر انداخته است»؟

حدیث عایشه& نشان می‌دهد که پروردگار متعال، گناهان اول و آخِر رسول‌الله را بخشیده است؛ همان‌طور که برخی از اصحاب مانند اهل بدر نیز از این فضیلت برخوردار شدند. بر این اساس، برخی از علما گفته‌اند: «هر حدیثی بدین مضمون که هرکس فلان عمل را انجام دهد، گناهان اول و آخرش یا گناهان گذشته و آینده‌اش بخشیده می‌شود، حدیث ضعیفی‌ست»؛([[13]](#footnote-13)) زیرا این، ویژه‌ی رسول‌الله می‌باشد. البته روایت‌های صحیحی وجود دارد که به آمرزش گناهان گذشته نوید داده است؛ اما بخشش گناهان آینده، ویژه‌ی پیامبر بوده است. لذا این، ضابطه و قاعده‌ی ارزشمندی برای هر دانش‌جو و پژوهش‌گری‌ست که هرگاه با حدیثی مواجه شد که در آن آمده بود: انجام فلان عمل، بخشش گناهان گذشته و آینده‌ی شخص را در پی دارد، بداند که آن حدیث، صحیح نیست.

حدیث عایشه& بیان‌گر فضیلت نماز شب و قیام طولانی در تهجد می‌باشد. الله کسانی را که شب به نماز می‌ایستند، ستوده و فرموده است:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ١٦﴾ [السجدة : ١٦]

(شبانگاهان) پهلوهایشان از بسترها دور می‌ماند و با بیم و امید، پروردگارشان را می‌خوانند و از آن‌چه نصیبشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

یعنی هنگامی که به گناهان خود می‌نگرند، می‌ترسند و چون به فضل و رحمت الله نگاه می‌کنند، امیدوار می‌شوند. الله در ادامه می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٧]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

پهلوهایشان از بستر دور می‌ماند، نه به خاطر تماشای تلویزیون یا پاسوربازی و غیبت مردم و دیگر کارهای زشت و بیهوده. آن‌ها بیدار می‌مانند تا با پروردگارشان راز و نیاز کنند و با بیم و امید، او را عبادت و پرستش نمایند. ﴿وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾؛ یعنی: «و از آن‌چه نصیبشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند».

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٧]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

این پاداش‌های ارزشمند، در کجا برای آن‌ها فراهم شده است؟ پاسخش در حدیثی قدسی آمده که الله فرموده است: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»؛([[14]](#footnote-14)) یعنی: «برای بندگان نیکم، نعمت‌هایی (در بهشت)، فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». الله متعال، همه‌ی ما را از ساکنان این بهشت‌های پرنعمت بگرداند؛ بی‌گمان او، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

101- الخامس: عن عائشةَ& أنَّهَا قالَت: «كان رسولُ الله إذَا دَخَلَ الْعشْرُ أحيا اللَّيْلَ، وأيقظ أهْلَهُ، وجدَّ وشَدَّ المِئْزَرَ». [متفق عليه]([[15]](#footnote-15))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: «هنگامی که دهه‌ی پایانی ماه رمضان فرامی‌رسید، پیامبر شب را به عبادت سپری می‌کرد و خانواده‌اش را بیدار می‌نمود و کمرش را محکم می‌بست».

**شرح**

مؤلف/ از مادر مؤمنان، عایشه‌‌ی صدیقه دختر ابوبکر صدیق$ وضعیت رسول‌الله در دهه‌ی پایانی رمضان را نقل کرده است که وقتی دهه‌ی پایانی این ماه مبارک فرا می‌رسید، پیامبر کمرش را محکم می‌بست و شب‌زنده‌داری می‌کرد و آستین همت بالا می‌زد و در عبادت، سخت می‌کوشید.

در حدیث پیشین بیان شد که رسول‌الله به‌اندازه‌ای در شب به عبادت می‌ایستاد که پاهایش وَرَم می‌کرد و بیش از نیمی از شب و گاه نیمی از آن را و برخی از اوقات، یک‌سوم شب را در عبادت می‌گذراند؛ اما در دهه‌ی پایانی ماه رمضان، شب‌زنده‌داری می‌نمود و تمام شب را به عبادت‌های گوناگونی از قبیل افطار کردن پس از مغرب و نیز ادای نماز عشاء و دیگر اعمالی سپری می‌کرد که آن‌ها را مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌دانست؛ لذا منظور از شب‌زنده‌داری رسول‌الله، این نیست که تمام شب را به نماز می‌ایستاد؛ زیرا همسرش، صفیه دختر حیی بن اخطب نزد رسول‌الله می‌رفت و پیامبر نیز با همسرش، مشغول صحبت می‌شد؛ ولی در آن شب‌ها به‌طور خاص، همه‌ی اعمال پیامبر برای تقرب و نزدیکی به الله بود؛ اعمالی مانند نماز یا آماده شدن برای نماز و دیگر کارهای نیک.

این حدیث، نشان می‌‌دهد که رسول‌الله دهه‌ی پایانی ماه رمضان را به شب‌زنده‌داری می‌گذراند؛ حال آن‌که جز دهه‌‌ی آخِر ماه رمضان، هیچ شب دیگری را تا صبح به نماز و ذکر و دیگر عبادت‌ها، سپری نمی‌کرد؛ زیرا رسول‌الله می‌خواست به فضیلت عبادت شب «قدر» دست یابد. شب قدر، در دهه‌ی آخر رمضان، به‌ویژه در هفت شب پایانی‌ست. الله متعال، در شب قدر همه‌ی روی‌دادهای آن سال را مقدّر می‌کند و خود در فضیلت شب قدر می‌فرماید:

﴿لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ ٣﴾ [القدر: ٣]

شب قدر، از هزار ماه بهتر است.

لذا رسول‌الله این شب‌ها را به امید دست‌یابی به چنین فضیلتی، تا صبح به عبادت سپری می‌کرد؛ چنان‌که خود، فرموده است: «مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»؛([[16]](#footnote-16)) یعنی: «کسی که شب قدر را از روی ایمان و به امید اجر و پاداش الاهی، به عبادت سپری کند، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود».

در حدیث، این عبارت آمده است: «شَدَّ المِئْزَرَ»؛ یعنی: «کمرش را می‌بست». مؤلف/ می‌گوید: «برخی از علما، آن را کنایه از دوری جستن از زنان دانسته‌اند»؛ زیرا دهه‌ی آخر رمضان را به اعتکاف می‌گذراند و آمیزش با همسر، برای معتکف جایز نیست؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِۗ﴾ [البقرة: ١٨٧]

و در حالی که در مسجدها معتکفید، با همسرانتان آمیزش نکنید.

برخی هم آن را کنایه از جدیت و سخت‌کوشی در عبادت و بالا زدن آستین همت دانسته‌اند. و هر دو معنا، درست است؛ زیرا رسول‌الله در ده شب پایانی رمضان، نزد همسرانش نمی‌رفت؛ زیرا معتکف بود. و هم‌چنین کمرش را برای عبادت می‌بست و آستین همت بالا می‌زد و در عبادت سخت می‌کوشید. و این، یکی از انواع مجاهدت می‌باشد که انسان، در چنین اوقات ارزشمند و پُرفضیلتی، نفس خویش را به عبادت الله وادار کند.

\*\*\*

102- السادس: عن أبي هريرة قال: قال رسولُ الله: «المُؤمِنُ الْقَوِيُّ خيرٌ وَأَحبُّ إِلى اللَّهِ مِنَ المُؤْمِنِ الضَّعِيفِ وفي كُلٍّ خيْرٌ. احْرِصْ عَلَى مَا ينْفَعُكَ، واسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَلاَ تَعْجَزْ. وإنْ أصابَك شيءٌ فلاَ تقلْ: لَوْ أَنِّي فَعلْتُ كانَ كَذَا وَكذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قدَّرَ اللَّهُ، ومَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَان». [روایت مسلم]([[17]](#footnote-17))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مؤمن توانمند و قوی، نزد الله از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوب‌تر است و در هر دو، خیر و نیکی‌ست؛ مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله، کمک بخواه و عاجز و درمانده نشو. و اگر اتفاقی برای تو افتاد، نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد؛ بلکه بگو: الله، این را مقدَّر کرده و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد؛ زیرا گفتنِ "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از ابوهریره نقل کرده که رسول‌الله مؤمن توانمند و قوی را برتر از مؤمن ضعیف برشمرده است.

منظور از مؤمن قوی، مؤمنی‌ست که ایمانش قوی‌تر می‌باشد؛ نه مؤمنی که جسمی قوی دارد؛ زیرا اگر قدرت بدنی در جهت معصیت و نافرمانی از الله متعال، به‌کار گرفته شود، برای انسان ضرر دارد. قدرت بدنی، به ذات خود، نه خوب است و نه بد؛ توان و نیروی بدنی، اگر در جهتی به‌کار گرفته شود که برای دنیا و آخرت انسان سودمند است، خوب و پسندیده می‌باشد و اگر آن را برای نافرمانی از الله به‌کار گیرد، چیز ناپسندی‌ست.

به هر حال، منظور از مؤمن قوی که در حدیث بدان اشاره شده، مؤمنی‌ست که ایمانش قوی می‌باشد؛ زیرا واژه‌ی «قوی»، وصف واژه‌ی «مؤمن» است؛ همان‌طور که می‌گوییم: مرد قوی، یعنی قوی در مردانگی‌اش؛ لذا مؤمن قوی، یعنی قوی در ایمانش. ایمان قوی، صاحبش را بر آن می‌دارد که به فرایض الهی عمل کند و تا آن‌جا که در توان اوست، به انجام نوافل بپردازد؛ اما ایمان ضعیف، نمی‌تواند صاحبش را بر آن دارد که به اوامر الهی عمل نماید و از کارهای حرام، بپرهیزد؛ لذا کوتاهی‌های زیادی از آدمِ سست ایمان، سر می‌زند.

رسول‌الله مؤمن قوی را از مؤمن ضعیف، بهتر برشمرد و فرمود که مؤمن قوی نزد الله، از مؤمن ضعیف، محبوب‌تر است و آن‌گاه تصریح فرمود: «و در هر دو، خیر و نیکی‌ست». بدین‌سان این ابهام را برطرف نمود که مبادا کسی گمان ببرد که هیچ خیری در مؤمن ضعیف وجود ندارد؛ بلکه در مؤمن ضعیف نیز خیر و نیکی‌ست و به‌مراتب از کافر، بهتر است.

علمای بلاغت، به چنین ساختاری در کلام، «احتراز» می‌گویند؛ یعنی انسان سخنی بگوید که شنونده، معنایی غیر از معنای گوینده برداشت نماید و گوینده برای رفع این برداشت نادرست، عبارتی بگوید که معنای مورد نظرش، واضح و روشن شود؛ نمونه‌اش را در قرآن کریم نیز می‌توانیم مشاهده کنیم؛ الله می‌فرماید:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَى﴾ [الحديد: ١٠]

آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، هم‌سان دیگران نیستند؛ بلکه جایگاه و (پاداش این‌ها که پیش از فتح مکه، جهاد و انفاق کردند) از کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است.

ابتدا این گمان پیش می‌آید که جهادگران و انفاق‌کنندگانِ پس از فتح مکه، هیچ بهره‌ای از این نوید الهی ندارند؛ اما الله متعال، این برداشت نادرست را رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَى﴾یعنی: «و الله، به هر یک از این دو گروه، بهشت را وعده داده است».

نمونه‌ی دیگری از قرآن کریم، ذکر می‌کنم؛ الله می‌فرماید:

﴿وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ إِذۡ نَفَشَتۡ فِيهِ غَنَمُ ٱلۡقَوۡمِ وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ ٧٨ فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ [الأنبياء: ٧٨، ٧٩]

و داوود و سلیمان را یاد کن؛ آن‌گاه که درباره‌ی کشتزاری که گوسفندان قوم، شبانه در آن چریده بودند، داوری می‌کردند و ما شاهد قضاوتشان بودیم؛ پس فهم داوری درباره‌ی این موضوع را به سلیمان دادیم. و به هر یک حکمت و دانش بخشیدیم.

ابتدا چنین برداشت می‌شود که داوود از فهم داوری برخوردار نبوده است؛ اما الله متعال، این برداشت را رد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ یعنی: «و به هر دو (داوود و سلیمان) حکمت و دانش بخشیدیم».

و اما نمونه ی دیگری از قرآن کریم؛ الله می‌فرماید:

﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [النساء : ٩٥]

مؤمنانی که در خانه نشسته‌ و آسیبی ندیده‌اند با آنان که با مال‌ها و جان‌هایشان در راه الله جهاد می‌کنند، برابر نیستند. الله، کسانی را که با مال‌ها و جان‌هایشان جهاد می‌کنند، بر آنان که بر جای نشسته‌اند، برتری فراوانی بخشیده است. الله به هر دو گروه وعده‌ی نیک داده است.

در این حدیث نیز پیامبر فرمود: «و در هر دو، خیر و نیکی‌ست»؛ یعنی هم در مؤمن قوی، خیر و نیکی‌ست و هم در مؤمن ضعیف؛ اما مؤمن قوی، نزد الله، بهتر و محبوب‌تر می‌باشد. آن‌گاه رسول‌الله فرمود: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست»؛ یعنی برای دست‌یابی به چیزی که به نفع توست، بکوش. این، رهنمود بسیار ارزشمندی از پیامبر برای امتش می‌باشد. «ضرر»، متضاد «نفع» است؛ البته برخی از کارها، نه ضرر دارند و نه فایده؛ زیرا کارها بر سه دسته‌اند:

1. کارهای مفید (سودمند).
2. کارهای مُضِر (زیان‌بار).
3. و کارهایی که نه ضرر دارند و نه فایده.

آدم عاقل و خردمند، رهنمود رسول‌الله را می‌پذیرد و برای دست‌یابی به چیزهایی که به نفع اوست، می‌کوشد. اما امروزه، بسیارند کسانی که اوقات خود را در کارهای بی‌فایده و حتی در کارهایی ضایع می‌کنند که برای خودشان و دینشان، ضرر دارد. شایسته است به چنین کسانی بگوییم: شما به رهنمود رسول‌الله عمل نمی کنید و این، یا به سبب بی‌اطلاعی و غفلت است یا به دلیل سهل‌انگاری؛ اما مؤمن عاقل و خردمند، این پند ارزشمند را می‌پذیرد و به کارهایی می‌پردازد که برای دین و دنیایش مفید است. لذا چه خوبست که انسان، از این حدیث بزرگ و باارزش به عنوان چراغی روشن در مسیر تمام فعالیت‌های دینی و دنیوی خویش استفاده کند؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست». و این، سخن جامعی‌ست که شامل هر کار سودمندی در رابطه با دین و دنیا می‌گردد؛ اما هنگامی که منافع دینی و دنیوی در تعارض قرار بگیرند، باید منافع دینی را ترجیح داد؛ چراکه صلاح دنیا، به صلاح دین بستگی دارد و دنیای به‌ظاهر آباد، اما بدون دین، دنیایی فاسد و تباه است.

رسول‌الله فرموده است: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست» و این، شامل منافع دین و دنیا می‌شود؛ اما همان‌طور که گفتیم، اگر منافع دین و دنیا، در برابر هم قرار بگیرند، باید منافع دین را بر منافع دنیا ترجیح داد؛ زیرا در این فرموده‌ی پیامبر بدین نکته اشاره شده است که اگر دو منفعت، در تعارض باشند و یکی از آن‌ها، برتر از دیگری باشد، بدیهی‌ست که منفعت برتر را برمی‌گزینیم. به عنوان مثال: اگر بحث ارتباط با برادر و ارتباط با عمو درمیان باشد و باید یکی از این دو گزینه را ترجیح داد و امکان ارتباط با هر وجود نداشته باشد، ارتباط با برادر را برمی‌گزینیم که به انسان، نزدیک‌تر است و ارتباط با او فایده‌ی بیش‌تری دارد. همین‌طور در رابطه با انتخاب مسجدی که می‌خواهیم در آن، نماز بخوانیم، مسجدی را برمی‌گزینیم که جمعیت نمازگزارش، بیش‌تر باشد؛ زیرا فضیلت بیش‌تری دارد.

عکس این حالت نیز وجود دارد؛ یعنی اگر انسان، در حالت اضطرار قرار گیرد و ناگزیر به ارتکاب عمل ممنوعی شود، از میان گزینه‌های احتمالی، گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که گناهش کم‌تر است؛ لذا در اوامر، آن‌چه که برتر است، ترجیح دارد و در نواهی، آن‌چه که سبک‌تر یا خفیف‌تر می‌باشد.

سپس رسول‌خدا فرمود: «و از الله، کمک بخواه». چه عبارت باشکوهی! ابتدا فرمود: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست» و آن‌گاه افزود: «و از الله، کمک بخواه»؛ زیرا آدم عاقل، همه‌ی جوانب را بررسی می‌کند و گزینه‌ای را برمی‌گزیند که سودمندتر است؛ البته گاه ممکن است به‌اندازه‌ای به خود اعتماد کند یا اعتماد به نفسش به‌اندازه‌ای باشد که کمک خواستن از الله را فراموش نماید. و چنین وضعیتی برای بسیاری از مردم پیش می‌آید؛ به‌گونه‌ای که به خود، فریفته می‌شوند و الله را از یاد می‌برند و از او کمک نمی‌خواهند؛ از این‌رو پیامبر این رهنمود ارزشمند را فراروی همه قرار داد و فرمود: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله کمک بخواه»؛ یعنی کمک خواستن از الله را در هیچ کاری، حتی کارهای کوچک، فراموش نکن؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «لِيَسألْ أحدُكم ربَّه حاجَتَه كلَّها حتَّى يسأله شِسْعَ نعلِه إذا انقطع»؛ یعنی: «همه‌ی شما باید رفع نیازهای خود را از پروردگار خویش درخواست کنید؛ حتی هنگامی که بندِ کفشتان پاره می‌شود». لذا هیچ‌گاه حتی در کارهای کوچک نیز نباید الله را از یاد ببریم. وقتی می‌خواهی وضو بگیری یا نماز بخوانی یا کمی جابه‌جا شوی یا چیزی را سرِ جایش بگذاری، به‌یاد داشته باش که به کمک الله نیاز داری و اگر کمک و یاری الله متعال نباشد، هیچ کاری نمی‌توانی انجام دهی.

سپس فرمود: «و عاجز و درمانده نشو»؛ یعنی به کار و تلاش خود ادامه بده و درنگ نکن و ضعف و سستی به خود راه نده و نگو: کار، زیاد است و مسیر، سخت و طولانی. تصمیم درستی که گرفته‌ای، به نفع توست؛ پس، از الله کمک بخواه و کاری را که شروع کرده‌ای، به یاری او به‌انجام برسان و ضعف و سستی به خود راه نده.

این حدیث، حاوی مطالب بزرگ و فراوانی‌ست که پرداختن به آن، نیازمند این است که انسان چندین جلد کتاب درباره‌اش به‌نگارش درآورد.

گاه یک دانش‌جو یا پژوهش‌گر، کتابی برمی‌دارد و می‌بیند که کتاب مفیدی‌ست؛ لذا به مطالعه‌ی آن می‌پردازد؛ پس از گذشت یک ماه، خسته می‌شود و کتاب دیگری برمی‌دارد. او، گرچه به کمک الله و با اشتیاق، مطالعه‌ی این کتاب را آغاز کرده بود، اما عاجز و درمانده می‌شود! چگونه؟ بدین‌سان که مطالعه و بررسی کتاب را ادامه نمی‌دهد؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «و عاجز و درمانده نشو»؛ یعنی کار نیکی را که شروع کردی، ترک نکن و آن را به انجام برسان. لذا می‌بینیم که این دانش‌جو یا پژوهش‌گر، مدتی وقت می‌گذارد و بی‌ آن‌که به چیزی دست یابد یا نتیجه‌ای بیابد، وقتش را ضایع می‌کند؛ زیرا گاه این کتاب را می‌‌خواند و گاه، کتابی دیگر و به صورتی مستمر و هدفمند، به مطالعه و پژوهش خویش ادامه نمی‌دهد. گاه مشاهده می‌شود که برخی از دانش‌جویان به تحقیق و بررسی یک مسأله‌ی جزئی در کتابی می‌پردازند و آن کتاب را در جستجوی مسأله‌ی مورد نظر خویش ورق می‌زنند؛ در این میان، مسأله‌ی دیگری می‌بینند و بدان مشغول می‌شوند؛ باز کتاب را ورق می‌زنند و مسأله‌ی دیگری می‌بینند و همین‌طور با مسایل گوناگون روبه‌رو می‌شوند و مسأله‌ی اصلی را فراموش می‌کنند و با این تحقیق جسته و گریخته و بی‌ثمر، وقتشان را بیهوده ضایع می‌کنند. مثلاً می‌خواهند مسأله‌ای را در «فتاوای» علامه ابوالعباس حرانی/ پیدا کنند، اما به مسایل و موضوع‌های دیگری مشغول می‌شوند و موضوع اصلی را از یاد می‌برند! این، درست نیست؛ بلکه باید همان موضوعی را دنبال کنند که کتاب را به‌خاطر آن، باز کرده‌اند.

یا به‌طور مثال دانش‌جویی، کتاب «الإصابة» از ابن‌حجر/ را که در شرح حال اصحاب می‌باشد، برمی‌دارد تا شرح حالِ فلان‌صحابی را مطالعه کند؛ اما وقتی کتاب را باز می‌کند، شرح حالِ صحابی دیگری را می‌بیند و به مطالعه‌ی آن مشغول می‌شود و فراموش می‌کند که کتاب را برای مطالعه‌ی چه موضوعی یا مطالعه‌ی شرح حال کدام‌یک از صحابه باز کرده است! و این رویه را ادامه می‌دهد و بدون این‌که شرح حال صحابی مورد نظرش را مطالعه نماید، وقت زیادی از خود ضایع می‌کند و سرانجام، کتاب را می‌بندد! این، یعنی ضایع کردن وقت.

یکی از رهنمودهای رسول‌الله این است که انسان ابتدا به کارهای مهم‌تر یا کارهایی بپردازد که تصمیمِ اجرای آن را گرفته یا برایش برنامه‌ریزی کرده است. باری عتبان بن مالک رسول‌الله را به خانه‌اش دعوت کرد و به ایشان عرض نمود: دوست دارم به خانه‌ام بیایید و در خانه‌ام نماز بخوانید تا محل نماز شما را برای خود، نمازخانه قرار دهم. رسول‌الله با تعدادی از یارانش به خانه‌ی عتبان رفت. وقتی به خانه‌اش رسیدند، اجازه‌ی ورود خواستند و چون وارد خانه شدند، دیدند که عتبان غذایی تدارک دیده است؛ اما پیامبر با غذا شروع نکرد؛ بلکه مطابق برنامه‌ریزی قبلی، از عتبان پرسید: مکانی که دوست داری در آن نماز بخوانیم، کجاست؟ عتبان محل نماز را نشان داد؛ رسول‌الله ابتدا آن‌جا نماز خواند و سپس برای صرف غدا نشست.([[18]](#footnote-18))

لذا این، رهنمود پیامبر است که ابتدا به کارهای مهم‌تر یا کارهایی بپردازید که شروع کرده‌اید تا وقتتان بیهوده از دست نرود.

پیامبر فرمود: «و عاجز و درمانده نشو»؛ یعنی تنبلی و سستی به خود راه نده و وقتی کاری را شروع کردی، در انجام آن، درنگ نکن؛ بلکه آن را تا پایانش ادامه بده؛ زیرا اگر آن کار را ترک کنی و به کار دیگری بپردازی، و این رویه را ادامه دهی و هر از چند گاهی کاری را که شروع کرده‌ای، ترک نمایی و مشغول کار دیگری شوی، هیچ کاری را به سرانجام نمی‌رسانی.

رسول‌الله در ادامه فرمود: «و اگر اتفاقی برای تو پیش آمد، نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد»؛ پس اگر به کار سودمندی پرداختی و از الله کمک خواستی و به آن کار ادامه دادی، اما نتیجه‌اش چیزی نشد که تو می‌خواستی، نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد؛ زیرا این امر، فراتر از خواسته و اراده‌ی توست. تو کاری را که باید انجام می‌دادی، انجام دادی؛ اما خواستِ الله چیز دیگری بوده است و او بر کار خویش، چیره و تواناست:

﴿وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٢١ ﴾ [يوسف: ٢١]

و الله بر کارش چیره و تواناست؛ ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند.

مثالی می‌زنم: شخصی به‌قصد عمره، سوار ماشینش می‌شود و به سوی مکه حرکت می‌کند؛ اما در بین راه ماشینش خراب می‌شود و ناگزیر برمی‌گردد و می‌گوید: اگر ماشین دیگری می‌گرفتم، بهتر بود؛ ای کاش ماشین دیگری می‌گرفتم تا خراب نمی‌شد. می‌گوییم: چنین سخنی نگو؛ چون تو تلاش خود را کرده‌ای و اگر خواستِ الله بود، به تو توفیق عمره می‌داد؛ اما خواستِ الله نبوده است.

وقتی انسان همه‌ی تلاش خود را به‌کار گیرد و نتیجه، بر خلاف توقع یا انتظار او باشد، باید کارش را به الله متعال واگذار کند؛ زیرا بنده همان کاری را می‌کند که الله، برایش مقدّر ساخته است؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «اگر اتفاقی برای تو پیش آمد»، یعنی اگر بعد از این‌که تلاش خود را کردی و از الله کمک خواستی و به نتیجه‌ی دل‌خواهت نرسیدی، «نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد». الله از طرف ما بهترین پاداش را به پیامبرمان عطا کند که حکمت این امر را بیان نموده و فرموده است: «زیرا گفتنِ "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند». آری؛ گفتن «اگر» دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان و غم و افسوس را به روی انسان، می‌گشاید. اتفاقی که افتاده، پایان یافته و گفتن «اگر» وضعیت را تغییر نمی‌دهد. هر پیش‌آمدی، پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین در «لوح محفوظ» ثبت شده است و هر کار بکنی، وضعیت به همان شکلی خواهد بود که مقدّر و ثبت گردیده است. بنابراین، رسول‌الله فرمود: «بلکه بگو: الله، این را مقدَّر کرده و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد». الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ ١٠٧﴾ [هود: ١٠٧]

همانا پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می‌دهد.

هیچ‌کس نمی‌تواند مانع چیزی شود که الله متعال اراده کرده است و الله هرچه بخواهد، انجام می‌دهد؛ البته باید بدین نکته توجه داشته باشیم که هر کاری که الله متعال انجام می‌دهد، حکمتی دارد که گاه برای ما نمایان می‌شود و گاه بر ما پنهان می‌ماند. دلیلش این است که الله می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ٣٠﴾ [الانسان: ٣٠]

و شما (راهی به سوی او) نمی‌خواهید مگر آن‌که الله بخواهد. به‌یقین الله دانای حکیم است.

می‌بینیم که در این آیه پس از ذکر اراده و مشیت خویش، بیان فرمود که الله، دانا و حکیم است؛ یعنی اراده‌اش را با علم و حکمت خویش، ذکر نمود. چه بسیار پیش‌آمدهایی که انسان آن را ناگوار می‌داند، اما نتیجه‌اش به نفع اوست. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ﴾ [البقرة: ٢١٦]

چه بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد.

بسیاری از روی‌دادها، بیان‌گر همان نکته‌ای‌ست که در این آیه آمده است؛ سال‌ها قبل، هواپیمایی با بیش از سیصد سرنشین، فرودگاه «ریاض» را به مقصد «جده» ترک کرد؛ یکی از مسافران این هواپیما، کارت پرواز گرفته و در سالن انتظار، منتظر بود؛ اما خوابش گرفت و متوجه اعلان پرواز هواپیما نشد؛ وقتی از خواب برخاست که هواپیما پرواز کرده بود. لذا به‌شدت ناراحت شد؛ اما هواپیما با همه‌ی سرنشینانش در آتش سوخت و این مرد، نجات یافت! سبحان‌الله! او، ابتدا ناراحت بود که نتوانست با پرواز مورد نظرش به «جده» برود؛ اما نمی‌دانست که این اتفاق، به نفع اوست.

لذا وقتی تلاش خود را به‌کار بستی و از الله کمک خواستی و نتیجه چیزی شد که بر خلاف انتظار تو بود، ناراحت نشو و نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد؛ زیرا گفتن «اگر» یا بر زبان آوردن چنین عبارت‌هایی، دروازه‌ی وسوسه و غم و افسوس را به روی تو می‌گشاید و تو را ناراحت و بی‌قرار می‌گرداند؛ حال آن‌که کار از کار گذشته و چاره‌ای جز این نداری که کار خویش را به الله جبران‌کننده واگذار کنی و بگویی: تقدیر الله بوده و او هرچه بخواهد، انجام می‌دهد. به الله سوگند که اگر ما به رهنمودی که در این حدیث آمده است، عمل کنیم، به‌طور قطع راحت می‌شویم و خیلی از غصه‌هایی که داریم، برطرف می‌گردد؛ اما متأسفانه انسان‌ها از یک‌سو به کارهایی نمی‌پردازند که به نفع آن‌هاست و از این‌رو اوقات شب و روز خویش را بی‌فایده و بیهوده سپری می‌کنند. و از سوی دیگر اگر توفیق می‌یابند که کار سودمندی انجام دهند و نتیجه‌اش به‌گونه‌ای نمی‌شود که دل‌خواه آن‌ها بوده است، ناراحت می‌شوند و افسوس می‌خورند که چرا چنین شد؟! و می‌گویند: اگر این کار را می‌کردیم، چنین و چنان می‌شد! این، درست نیست؛ تو وظیفه‌ات را انجام بده و همه‌ی امور را به الله بسپار. حال ممکن است این پرسش مطرح شود که چگونه هر چیزی را قسمت یا تقدیر الهی بدانیم و بگوییم: خواست الله بوده و او هرچه بخواهد، انجام می‌دهد؟

**پاسخ**: آری؛ این، نسبت دادن امور به تقدیر و سرنوشتی‌ست که الله رقم زده است و اگر درست و به‌جا باشد، اشکالی ندارد؛ چنان‌که الله به پیامبرش فرموده است:

﴿ٱتَّبِعۡ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٦ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكُواْۗ﴾ [الأنعام: ١٠٦، ١٠٧]

از آیاتی که از سوی پروردگارت بر تو وحی شده است، پیروی کن؛ هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد و از مشرکان روی بگردان. و اگر الله می‌خواست، شرک نمی­ورزیدند.

بدین سان بیان نمود که شرکِ مشرکان، به اراده و مشیت الهی‌ست؛ اما ادامه دادن به شرک و معصیت، بدین بهانه یا با این استدلال که خواستِ الله متعال می‌باشد، حرام و ناجایز است. زیرا الله می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ حَتَّىٰ ذَاقُواْ بَأۡسَنَاۗ﴾ [الأنعام: ١٤٨]

مشرکان می­گویند: اگر خدا می­خواست، ما و نیاکانمان مشرک نمی­شدیم و چیزی را حرام نمی­کردیم. گذشتگانشان نیز همین دروغ­ها را می­گفتند تا اینکه عذابمان را چشیدند.

البته اشکالی ندارد که اتفاق‌ها و روی‌داد‌ها، به صورتی درست و به‌جا به تقدیر الهی نسبت داده شوند؛ چنان‌که پیامبر شبی به خانه‌ی علی بن ابی‌طالب و فاطمه$ رفت و دید که برای نماز شب برنمی‌خیزند؟ از آن‌ها پرسید: «چرا برای نماز شب، بلند نمی‌شوید؟» علی پاسخ داد: ای رسول‌خدا! جان‌های ما به دست خداست و اگر خواستِ او باشد ما را بيدار می‌کند. پیامبر در حالی خانه‌ی آن‌ها را ترک ‌کرد که بر روی پای خود می‌زد و این آیه را می‌خواند که:

﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا ٥٤ ﴾ [الكهف: ٥٤]

انسان بیش از همه چیز به مجادله و چون و چرا می­پردازد.

این پاسخ، گرچه نوعی بحث و مجادله است، اما استدلال درست و به‌جایی بود که علی بن ابی‌طالب مطرح کرد؛ زیرا کسی که خوابیده، سزاوار نکوهش نیست و علی به‌عمد و در حالت بیداری، نماز شب را ترک نمی‌کرد. رسول‌الله فرموده است: «رُفِعَ القَلَمُ عَن ثَلاثَةٍ».([[19]](#footnote-19)) یعنی: «تکلیف، از سه نفر (از جمله کسی که خوابیده) برداشته شده است». بعید نیست که رسول‌الله قصد آزمون علی را داشته است تا ببیند که علی چه پاسخی می‌دهد؟ البته فرقی نمی‌کند که آیا پرسش رسول‌الله برای آزمودن علی بوده یا نه، درمی‌یابیم که استدلال علی، استدلال درستی‌ست؛ زیرا هنگامی که برخاستن از خواب، به‌اختیار شخصِ خفته نیست؛ مگر آن‌که الله متعال، بیدارش کند. لذا استدلال علی درست و به‌جا بود.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که استدلال به تقدیر الهی به منظور ادامه دادن به گناه و معصیت و رفع سرزنش از خود، ممنوع است. گاه به شخصی می‌‌گوییم: فلانی! نمازت را با جماعت بخوان؛ می‌گوید: اگر الله هدایتم کند، این کار را می‌کنم!

این، درست نیست؛ یا به دیگری می‌گوییم: ریش خود را نتراش؛ بهانه می‌آورد و همین سخن را می‌گوید! یا به شخصی می‌گویی: سیگار را ترک کن؛ او نیز همین پاسخ را می‌دهد که اگر خدا هدایتم فرماید، سیگار را ترک می‌کنم. چنین افرادی، تقدیر الهی را دست‌آویزی برای ادامه دادن به گناه و معصیت خویش قرار می‌دهند.

اما اگر انسان، از روی اشتباه و به‌اقتضای بشر بودن خود مرتکب گناهی شود و توبه کند و پشیمان شود، اشکالی ندارد که بگوید: این اتفاق یا این گناه، برای من مقدّر شده بود؛ اما من، توبه و استغفار می‌کنم.

\*\*\*

103- السابع: عنه أَنَّ رسول الله قال: «حُجِبتِ النَّارُ بِالشَّهَواتِ، وحُجِبتْ الْجَنَّةُ بَالمكَارِهِ». [متفق عليه؛ در روایتی از مسلم، به جای واژه‌ی «حُفَّت»، «حُجِبتْ» آمده که در معنا، یکی‌ست.]([[20]](#footnote-20))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دوزخ، در پسِ پرده‌ی شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی‌ست و بهشت، در حجابِ سختی‌ها و کارهای دشوار».

[نووی/ می‌گوید: یعنی میان او و دوزخ یا بهشت، این حجاب‌ها وجود دارد و اگر از حجاب شهوت بگذرد، وارد دوزخ می‌شود و چنان‌که از حجاب سختی‌ها عبور کند، وارد بهشت می‌گردد.]

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از ابوهریره نقل کرده که رسول‌الله فرمود: «آتش دوزخ، در حجاب شهوت‌هاست و بهشت، در حجاب دشواری‌ها»؛ یعنی پیرامون دوزخ را شهوت‌ها و امیال نفسانی گرفته و بهشت نیز با دشواری‌ها، احاطه شده است. شهوت، به هر میل درونی یا نفسانی گفته می‌شود که عقل و هوش را از سرِ انسان می‌برد و او را چنان از خود بی‌خود می‌کند که دین و مردانگی را رعایت نمی‌نماید. زنا، شهوت و میل شرمگاه انسان است که نفس انسان، رغبت زیادی به آن دارد و وقتی انسان، این پرده یا مانع را پاره کند، خود، زمینه‌ی ورود به دوزخ است. هم‌چنین نوشیدن شراب که نفس انسان، به آن میل و رغبت دارد؛ از این‌رو شارع، تازیانه ر ا به‌عنوان مجازاتی بازدارنده‌ی برای شراب‌خواری، صادر فرموده است؛ اما اگر انسان، این پرده را بِدَرَد و مشروب بنوشد، زمینه‌ی ورودش به دوزخ را فراهم کرده است. پناه بر الله!

محبت مال و ثروت نیز جزو امیال و خواسته های نفسانی‌ست؛ لذا انسانی که بر پایه‌ی چنین میل و رغبتی، دست به دزدی می‌زند یا مال دیگران را تصاحب می‌کند، در حقیقت، این پرده را می‌دَرَد و خود را سزاوار دوزخ می‌گرداند. تقلب و خیانت در معامله نیز برخاسته از میل درونی انسان به مال و ثروت می‌باشد و انسان، به‌خاطر شهوت مال یا علاقه‌ی نفسانی خود به ثروت، پرده‌ای را که میان او و دوزخ قرار دارد، پاره می‌کند و وارد دوزخ می‌شود.

فخرفروشی و برتری‌جویی بر مردم نیز یکی از حجاب‌های دوزخ است؛ هر انسانی، دوست دارد برتر و بهتر از دیگران باشد و اگر مطابق میل و خواسته‌ی نفسانی خود، فخرفروشی یا سلطه‌جویی نماید، در حقیقت پرده‌ای را که میان او و دوزخ قرار دارد، دریده است و وارد دوزخ خواهد شد. پناه بر الله.

اما درمان این بیماری یا میل نفسانی چیست؟ درمانش در همین حدیث، ذکر شده است؛ رسول‌الله فرمود: «و بهشت، در حجاب دشواری‌هاست»؛ یعنی بهشت، با اعمال یا کارهایی احاطه شده که برای نفس، سخت و ناگوار می‌باشد. نفس اماره، باطل را دوست دارد و حق، برایش ناگوار است. اگر انسان حق را رعایت کند، یعنی به انجام وظایف شرعی خود بپردازد و از کارهای حرام بپرهیزد، در حقیقت، از حجاب بهشت گذشته و خود را به بهشت رسانده است.

از این‌رو می‌بینیم که نفس انسان، نماز را سخت و دشوار می‌داند؛ به ویژه در سرمای زمستان یا هنگامی که انسان، در اثرِ خستگی ناشی از کار روزانه، به‌‌شدت خسته و خواب‌آلود است و نماز خواندن، برایش دشوار می‌باشد و به‌سادگی نمی‌تواند رخت‌خواب نرم و گرم را رها کند و به نماز بایستد؛ اما اگر این مانع را بشکند و این کار دشوار را انجام دهد، به بهشت می‌رسد.

نفس اماره، انسان را به سوی زنا فرا می‌خواند. زنا، شهوت یا میلی نفسانی‌ست که برای نفس، خوشایند می‌باشد؛ ولی برای نفس، ناگوار است که صاحبش، عقل و خرد خویش را به‌کار گیرد و از این میل زشت و ناپسند بپرهیزد. روشن است که خودداری از چنین کار ناپسندی، انسان را به بهشت می‌رساند؛ زیرا بهشت، در حجاب دشواری‌هاست.

جهاد در راه الله نیز بر نفس، دشوار است. الله می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٢١٦﴾

[البقرة: ٢١٦]

جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده؛ هرچند برایتان ناگوار است. چه بسا چیزی را ناگوار بدانید، ولی برایتان خوب باشد. و چه بسا چیزی را دوست بدارید، ولی برایتان بد باشد. الله می­داند و شما نمی­دانید.

جهاد برای نفس، سخت و ناگوار است؛ اما اگر انسان این پرده را کنار بزند، خود، زمینه‌ای برای ورودش به بهشت می‌باشد. الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠ ۞يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٧١﴾ [ال عمران: ١٦٩، ١٧١]

هرگز کسانی را که در راه الله کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌یابند. به آن‌چه الله از فضل خویش به آنان داده است، شادمانند و در حق کسانی که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به دنبال ایشان (شهید مى‏شوند) شادی می‌کنند؛ چراکه نه ترس و هراسی بر آن‌هاست و نه اندوهگین مى‏شوند. آنان، به نعمت و فضل الله و از این‌که الله، پاداش مؤمنان را از میان نمی‌برد، شادمانند.

وقتی انسان، این مانع سخت را بشکند و در راه الله جهاد کند، زمینه‌ی ورودش به بهشت را فراهم می‌سازد.

امر به معروف و نهی از منکر نیز برای نفس، ناگوار است و انسان‌ها درباره‌اش سهل‌انگاری می‌کنند و چون کارِ دشواری‌ست، هر کسی می‌گوید: به من چه؟ چرا خودم را برای مردم به زحمت بیندازم یا آن‌ها را از خود برنجانم؟ اما اگر این مانع سخت را بشکند و امر به معروف و نهی از منکر کند، این، خود زمینه‌ی ورودش به بهشت خواهد بود. به همین شکل همه‌ی دستورهای الهی برای نفس انسان، ناگوار است؛ لذا نفس خویش را به انجام دستورهای پروردگار متعال، وادار کن تا وارد بهشت شوی.

پرهیز از کارهای حرام برای نفس، سخت و دشوار است؛ به‌ویژه در شرایطی که انگیزه‌ای قوی برای گناه کردن وجود دارد. لذا وادار کردن نفس به کنار گذاشتن کارهای حرام، یکی از اسباب ورود به بهشت است. به عنوان مثال: برای جوانِ مجردی که در یک کشور غیراسلامی و آزاد زندگی می‌کند، خیلی مشکل است که از عمل زشت زنا، پرهیز نماید؛ چون انجام چنین کارهایی در این کشورها، آزاد است و زنان جوان و دختران زیبا به این جوان مجرد، عرض اندام می‌کنند؛ لذا زمینه‌ی زنا برایش فراهم است؛ اما اگر بر خلاف میل نفسانی خویش، از زنا دوری کند، سزاوار ورود به بهشت می‌باشد. رسول‌الله فرموده است:

«سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلا ظِلُّهُ»؛([[21]](#footnote-21)) یعنی: «الله در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد». روز قیامت، خورشید داغ و سوزان که هزاران سال نوری از ما فاصله دارد، به‌اندازه‌ای نزدیک می‌شود که بالای سرِ مردم قرار می‌گیرد و فقط یک «میل» از آنان فاصله دارد؛ یک میل می‌تواند به‌اندازه‌ی «چوب سرمه‌کش» باشد یا به‌اندازه‌ی یک‌سوم فرسنگ. در هر حال، به مردم خیلی نزدیک می‌گردد؛ اما الله متعال در آن روز که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زیر سایه‌اش جای می‌دهد؛ یعنی الله متعال، در آن روز سایه‌ای می‌آفریند تا کسانی که سزاوارند، زیرِ این سایه جای گیرند؛ زیرا در آن روز، هیچ کوه و درخت یا دره و ساختمانی وجود ندارد که سایه داشته باشد و مردم به سایه‌اش پناه ببرند و تنها همین سایه‌ای که الله می‌آفریند، وجود خواهد داشت تا آن دسته از بندگانش را که بخواهد، در زیر آن جای دهد. آن‌گاه رسول‌الله این هفت گروه را برشمرد و فرمود: «الإِمَامُ الْعَادِلُ»؛ یعنی: «فرمانروای عادل». منظور از فرمانروای عادل، تنها حاکم یا فرمانروایی نیست که در میان نزدیکان خود و دیگران، یک‌سان رفتار می‌کند؛ این، یکی از مفاهیم یا شاخص‌های عدالت است؛ اما فرمانروای عادل، کسی‌ست که هم در رابطه با مردم و هم در میان مردم، مطابق شریعت الله حکم می‌راندو حکم‌رانی و قضاوتش، بر طبق شریعت الهی‌ست. لذا اگر کسی در میان مردم به‌عدالت داوری نماید، اما شریعت الهی را در میان آن‌ها اجرا نکند، فرمانروای عادلی نیست. فرمانروای عادل، کسی‌ست که هم قوانین شرعی را اجرا می‌کند و هم در میان مردم، به‌عدالت حکم می‌نماید.

رسول‌الله در ادامه فرمود: «وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسَاجِدِ، وَرَجُلانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ»؛ یعنی: «جواني كه در اطاعت و بندگيِ الله، رشد يافته است. كسي كه همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يك‌ديگردوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يك‌ديگر جدا مي‌شوند. كسي كه زني زيبا و صاحب مقام، او را به سوی خود بخواند؛ ولي او نپذيرد و بگويد: من از الله مي‌ترسم». همین مورد، موضوع مورد بحث ماست که زنی زیبا و صاحب مقام، شخصی را به سوی خود بخواند و او به‌رغم میل و رغبت نفسانی خود، از این عمل زشت دوری می‌کند و می‌گوید: من، از الله می‌ترسم؛ مردی جوان که قدرت جسمی و جنسی دارد و همه‌ی زمینه‌ها برای زنا فراهم است و هیچ مانعی وجود ندارد! البته یک مانع وجود دارد؛ یعنی ترس از الله. این شخص که از ترس الله، از چنین گناهی دوری می‌کند، روز قیامت جزو کسانی خواهد بود که در زیر سایه‌ی الهی جای می‌گیرند.

و اما ششم: «رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاها حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ»؛ یعنی: «كسي كه با دست راستش، به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد». و این از اخلاص اوست.

و هفتم: «رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاه»؛ یعنی: كسي كه در تنهايي و دور از چشم دیگران، یا در حالی که قلبش از دنیا و وسوسه های دنیوی خالی‌ست، الله را یاد کند و از شوق و ترس پروردگارش، اشک از چشمانش سرازیر شود. لذا چیزی که در قلبش وجود دارد، ذکر الله متعال است و الله را در این خلوت قلبی یا خلوت مکانی یاد می‌کند و اشک، از چشمانش سرازیر می‌شود و جزو کسانی قرار می‌گیرد که الله متعال در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، آن‌ها را در زیر سایه‌ی خود، جای می‌دهد.

خلاصه این‌که آتش دوزخ، با شهوت‌ها و امیال نفسانی احاطه شده و بهشت، در حجاب دشواری‌هاست؛ پس با نفس خود برای انجام کارهایی که الله دوست دارد، جهاد کن؛ گرچه برایش ناگوار باشد و بدان که این تجربه‌ی انسان باتجربه و کارآزموده‌ای‌ست که اگر نفس خود را به اطاعت و بندگی الله وادار سازی، نفس تو با عبادت الله، اُنس می‌گیرد و به انجام کارهای نیک عادت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که رها کردن کارهای نیک برایش دشوار می‌گردد.

گاه، دیده می‌شود که نماز جماعت برای برخی از مردم، دشوار است؛ اما پس از مدتی که نمازشان را با جماعت می‌خوانند، به‌اندازه‌ای به نماز جماعت اُنس می‌گیرند که هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را از نماز جماعت باز دارد. لذا بیایید تا خود را به انجام کارهای نیک عادت دهیم و خواهیم دید که پس از مدتی، نفس ما رام می‌شود و خود، مشتاق کارهای نیک می‌گردد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد.

\*\*\*

104- الثامن: عن أبي عبد الله حُذَيْفةَ بن اليمانِ$ قالَ: صَلَّيْتُ مع النَّبِيِّ ذَاتَ ليَْلَةٍ، فَافَتَتَحَ الْبقرة، فقُلْتُ يرْكَعُ عِندَ المائة، ثُمَّ مضى، فَقُلْت يُصلِّي بِهَا في رَكْعةٍ، فَمَضَى. فَقُلْت يَرْكَع بهَا، ثمَّ افْتتَح النِّسَاءَ، فَقَرأَهَا، ثمَّ افْتتح آلَ عِمْرانَ فَقَرَأَهَا، يَقْرُأُ مُتَرَسِّلاً إذَا مرَّ بِآيَةٍ فِيها تَسْبِيحٌ سَبَّحَ، وإِذَا مَرَّ بِسْؤالٍ سَأل، وإذَا مَرَّ بِتَعَوذٍ تَعَوَّذَ، ثم ركع فَجعل يقُول: «سُبحانَ رَبِّيَ الْعظِيمِ» فَكَانَ ركُوعُه نحْوًا مِنْ قِيامِهِ ثُمَّ قَالَ: «سمِع اللَّهُ لِمن حمِدَه، ربَّنا لك الْحمدُ» ثُم قَام قِياماً طوِيلاً قَريباً مِمَّا ركَع، ثُمَّ سَجَدَ فَقالَ: «سبحان رَبِّيَ الأعلَى» فَكَانَ سُجُوده قَرِيباً مِنْ قِيامِهِ. [روایت مسلم]([[22]](#footnote-22))

**ترجمه:** ابوعبدالله، حذیفه بن یمان$ می‌گوید: یکی از شب‌ها با پیامبر نماز خواندم؛ ایشان سوره‌ی «بقره» را شروع کرد. با خود گفتم: در آیه‌ی صدم، رکوع خواهد کرد؛ اما رسول‌الله از این آیه گذشت؛ گفتم: همه‌ی «بقره» را در یک رکعت خواهد خواند (و آن‌گاه رکوع خواهد کرد)؛ ولی همه‌ی این سوره را خواند و در این اندیشه بودم که رکوع خواهد نمود؛ اما رکوع نکرد و سوره‌ی «نساء» را شروع کرد و آن را تا پایان، خواند. سپس «آل‌عمران» را آغاز نمود و آرام و به‌ترتیل می‌خواند و هرگاه به آیه‌ای می‌رسید که در آن تسبیح و ستایش الله بود، تسبیح می‌گفت و چون به آیه‌ی دعا می‌رسید، دعا می‌کرد و هنگامی که به آیه‌ای با موضوع پناه جستن به الله می‌رسید، پناه می‌خواست تا این‌که رکوع نمود و شروع کرد به گفتن: «سُبحانَ رَبِّيَ الْعظِيمِ» و رکوعش، به‌اندازه‌ی قیامش طول کشید؛ آن‌گاه برخاست و گفت: «سَمِعَ اللَّهُ لِمن حَمِدَه، ربَّنا لك الْحمدُ» و این قیامش نیز تقریباً به‌اندازه‌ی رکوعش طولانی بود و سپس به سجده رفت و همواره «سبحان رَبِّيَ الأعلَى» می‌گفت تا آن‌که سجده‌اش نیز به‌اندازه‌ی قیامش طول کشید.

**شرح**

مؤلف/ روایتی از حذیفه بن یمان$ نقل کرده است که شبی با پیامبر نماز خواند. پیامبر گاه، با یارانش نماز شب می‌خواند. یک بار نیز حذیفه با ایشان نماز خواند؛ چنان‌که ابن‌مسعود و ابن عباس نیز با او نماز خوانده‌اند؛ البته عادت رسول‌الله این بود که شب‌ها به‌تنهایی نماز می‌خواند؛ زیرا خواندن نماز شب به جماعت، جز در رمضان، مشروع نیست. البته همان‌گونه که در این حدیث آمده، اشکالی ندارد که گاه، نماز شب را با جماعت بخوانند. حذیفه می‌گوید: پیامبر سوره‌ی «بقره» را آغاز کرد؛ با خود گفتم: در آیه‌ی صدم، رکوع خواهد نمود؛ اما همه‌ی سوره را خواند. حذیفه گمان می‌کرد که پیامبر پس از قرائت سوره‌ی «بقره» به رکوع خواهد رفت؛ اما سوره‌ی «نساء» را شروع کرد. حذیفه با خود می‌گفت: در پایان این سوره، به رکوع خواهد رفت؛ ولی رسول‌خدا سوره‌ی «آل‌عمران» را آغاز نمود و این سه سوره را به‌طور کامل، آرام و به‌دور از عجله و شتاب خواند؛ به‌گونه‌ای که هرگاه به آیه‌ی دعا می‌رسید، دعا می‌کرد و چون به آیه‌ی تسبیح می‌رسید، تسبیح می‌گفت و هنگامی که به آیه‌ی وعید می‌رسید، پناه می‌جست. لذا قرائت رسول‌الله با تدبر و تفکر و ذکر و دعا، هم‌راه بود؛ زیرا بدون شک، درخواست رحمت در آیه‌های رحمت، و پناه جستن در آیه‌های وعید و تسبیح گفتن در آیه‌های تسبیح، نتیجه‌ی ‌تدبر و تفکر می‌باشد و چنین قیامی، گلشنی از گلشن‌های بهشت است: قرائت قرآن، تسبیح، دعا و تفکر. پیامبر سوره‌ی بقره، نساء و آل‌عمران را که بیش از پنج جزء می‌شود، در یک رکعت خواند. حذیفه می‌گوید: هرگاه به آیه‌ی رحمت می‌رسید، درخواست رحمت می‌کرد و هنگامی که به آیه‌ای با موضوع تسبیح و ستایش الله می‌رسید، الله را ستایش می‌نمود و چون به آیه‌ی وعید می‌رسید، به الله پناه می‌برد. فکرش را بکنید که خواندن بیش از پنج جزء قرآن، بدین شکل، چه همه طول می‌کشد! از این‌رو وقتی پیامبر به نماز شب می‌ایستاد، پاهایش وَرَم می‌کرد. حتی ابن‌مسعود که جوان بود، یکی از شب‌ها با پیامبر به نماز ایستاد. رسول‌الله به‌قدری قیام را طولانی کرد که ابن‌مسعود می‌گوید: «تصمیم بدی گرفتم». از او پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: «تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر را تنها بگذارم»؛ یعنی ابن‌مسعود توان ایستادن نداشت و نمی‌توانست با رسول‌الله هم‌چنان به نماز ادامه دهد.

به روایت حذیفه، رسول‌الله پس از این‌که این سوره را خواند، به رکوع رفت و شروع کرد به گفتن: «سُبحانَ رَبِّيَ الْعظِيمِ» و رکوعش به‌اندازه‌ی قیامش طول کشید؛ آن‌گاه از رکوع برخاست و قیام پس از رکوع را نیز طولانی کرد و گفت: «سَمِعَ اللَّهُ لِمن حَمِدَه، ربَّنا لك الْحمدُ»؛ و این قیامش نیز تقریباً به‌اندازه‌ی رکوعش طولانی بود و سپس به سجده رفت و همواره «سبحان رَبِّيَ الأعلَى» می‌گفت تا آن‌که سجده‌اش نیز به‌اندازه‌ی قیامش طول کشید. پیامبر همواره نمازش را متناسب می‌خواند؛ یعنی اگر قیام را طولانی می‌کرد، رکوع و سجده، و قیام پس از رکوع و نشستن در میان دو سجده را نیز به همین اندازه طولانی می‌نمود و اگر قرائت یا قیامش کوتاه بود، سایر ارکان نماز را هم کوتاه می‌کرد تا نمازش متناسب باشد و در نمازهای فرض و نفل به همین‌ شکل عمل می‌نمود.

اینک به پاره‌ای از نکاتی می‌پردازیم که از این حدیث برداشت می‌شود:

نکته‌ی اول، همان انگیزه‌ای‌ست که مؤلف/ را به ذکر این حدیث در این باب واداشته است؛ و آن، این‌که روی‌کرد پیامبر مانند مجاهدی بود که با نفس خویش برای اطاعت و بندگی الله جهاد می‌کرد؛ زیرا او، این عملِ سخت و دشوار را برای کسب رضایت و خشنودی الله متعال انجام می‌داد. همان‌گونه که الله متعال در وصف پیامبر و یارانش فرموده است:

﴿تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الفتح: ٢٩]

آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ در حالی که فضل و خشنودی الله را می‌جویند.

هم‌چنین به جواز اقامه‌ی نماز شب به صورت جماعت پی می‌بریم؛ البته نه این‌که به صورت دایمی یا همیشگی درآید؛ بلکه اشکالی ندارد که نماز شب، هر از چند گاهی در غیر رمضان به جماعت ادا شود؛ ولی در رمضان، سنت است که نماز شب (تراویح) را به جماعت بخوانند.

و نیز درمی‌یابیم که خوبست هنگامی که نمازگزار، در نماز شب به آیه‌ی رحمت می‌رسد، درنگ کند و درخواست رحمت نماید؛ مثلاً وقتی به آیه‌ای در وصف بهشت می‌رسد، بگوید: «اللَّهمَّ اجعَلنِی مَن أهلِها»؛ یعنی: «یا الله! مرا جزو بهشتیان بگردان». یا بگوید: «اللَّهمَّ إنِّی أسألُكَ الجَنَّةَ»؛ یعنی: «پروردگارا! من، از تو بهشت را درخواست می‌کنم». و هرگاه به آیه‌ی وعید می‌رسد، به الله پناه ببرد و بگوید: «اللّهمَّ إنِّی أعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ»؛ یعنی: «یا الله! من، از آتش دوزخ به تو پناه می‌برم». و چون به آیه‌‌ی تسبیح می‌رسد، الله را به‌بزرگی و به‌پاکی یاد کند؛ یعنی «الله اکبر» و «سبحان‌الله» بگوید. این، در نماز شب می‌باشد؛ البته در نماز فرض نیز اشکالی ندارد؛ اما سنت نیست. اگر انجامش دهد، از آن منع نشده است؛ همان‌طور که دستوری درباره‌ی ترک آن، وجود ندارد. بر خلاف نماز شب که بهتر است به شکلی که گفتیم، عمل کند؛ یعنی هنگام قرائت آیه‌ی وعید، به الله پناه ببرد و چون به آیه‌ی رحمت می‌رسد، درخواست رحمت کند و آن‌گاه که آیه‌ی ‌تسبیح را می‌خواند، تسبیح بگوید.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که تقدیم برخی از سوره‌ها بر برخی دیگر، جایز است؛ چنان‌که رسول‌الله بر خلاف ترتیب سوره‌ها، ابتدا سوره‌ی «نساء» را قرائت کرد و سپس سوره‌ی «آل‌عمران» را؛ البته سنت اخیر پیامبر، این است که ترتیب سوره‌ها رعایت شود. والله اعلم. رسول‌الله در نهایت، سوره‌ی «آل‌عمران» را بر سوره‌ی «نساء» مقدّم نمود و صحابه نیز همین ترتیب را رعایت کردند. رسول‌الله خود، سوره‌ی «بقره» و «آل‌عمران» را به ترتیب و در کنار هم ذکر کرده و فرموده است: «اقْرَءُوا الزَّهْرَاوَيْنِ الْبَقَرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ فَإِنَّهُمَا تَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا غَمَامَتَانِ أَوْ كَأَنَّهُمَا غَيَايَتَانِ أَوْ كَأَنَّهُمَا فِرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافَّ تحَاجَّانِ عَنْ أَصْحَابِهِمَا یَومَ القِیَامة»؛([[23]](#footnote-23)) یعنی: «دو سوره‌ی نورانی و هدایت‌بخش بقره و آل‌عمران را بخوانید؛ زیرا روز قیامت مانند دو ابر یا دو سایه یا دو دسته از پرندگان بال‌گشوده، بالای سر خوانندگان خود قرار می‌گیرند و از آن‌ها دفاع می‌کنند». به هر حال، ترتیب سوره‌ها، بدین صورت است که ابتدا سوره‌ی آل‌عمران و سپس سوره‌‌ی نساء قرار دارد.

این حدیث، نشان می‌دهد که رسول‌الله تسبیح را بارها تکرار می‌کرد؛ زیرا حذیفه می‌گوید: «سُبحانَ رَبِّيَ الْعظِيمِ» و «سبحان رَبِّيَ الأعلَى» می‌گفت و رکوع و سجده‌اش را طولانی می‌نمود. حذیفه تسبیح دیگری را ذکر نکرده است و این، بدین معناست که تکرار تسبیح رکوع و سجده، سنت می‌باشد؛ البته باید دانست که رسول‌الله در رکوع و سجده‌اش عبارت‌های دیگری را نیز بارها تکرار می‌کرد؛ مانند: «سُبحَانَكَ اللَّهمَّ ربَّنا وبِحَمدِكَ اللَّهمَّ اغفِر لِي» یا «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الملائكَةِ والرُّوح». لذا در نماز، خواندن هر ذکر یا دعایی که از پیامبر ثابت شده، سنت است.

از الله متعال درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما در ظاهر و باطن، توفیق پیروی از پیامبرش را عنایت بفرماید و خود، کارساز و یاری‌گر ما در دنیا و آخرت باشد؛ به‌یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

105- التاسع: عن ابن مسعودٍ قال: صلَّيْت مَعَ النَّبِيِّ لَيلَةً، فَأَطَالَ الْقِيامَ حتَّى هممْتُ بِأمرِ سُوءٍ! قِیلَ: وَمَا هممْتَ بِهِ؟ قَالَ: هممْتُ أَنْ أجْلِسَ وَأدعَهُ. [متفق عليه]([[24]](#footnote-24))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: یکی از شب‌ها با پیامبر به نماز ایستادم. رسول‌الله به‌قدری قیام را طولانی کرد که تصمیم بدی گرفتم. از او پرسیدند: چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر را تنها بگذارم.

106- العاشر: عن أنس عَن رسولِ الله قال: «يتْبعُ الميْتَ ثلاثَةٌ: أهلُهُ ومالُه وعمَلُه، فيرْجِع اثنانِ ويبْقَى واحِدٌ: يرجعُ أهلُهُ ومالُهُ، ويبقَى عملُهُ». [متفق عليه]([[25]](#footnote-25))

**ترجمه:**‌ انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سه چیز، مُرده را هم‌راهی می‌کند: خانواده، و مال و عمل او. دو تا از این‌ها بازمی‌گردند و یکی با او می‌ماند: خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش با او می‌ماند».

**شرح**

مؤلف/، از عبدالله بن مسعود که یکی از خدمت‌گزاران رسول‌الله بود، روایت کرده که وی، شبی با رسول‌الله نماز خواند و رسول‌الله نماز را طولانی کرد. پیش‌تر حدیثی بیان شد که عایشه& می‌گوید: پیامبر آن‌قدر به نماز می‌ایستاد که پاهایش تَرَک برمی‌داشت یا وَرَم می‌کرد. در حدیث صحیحی آمده است که حذیفه می‌گوید: رسول‌الله در یک رکعت، سه سوره‌ی طولانی خواند: بقره، نساء و آل‌عمران. ابن‌مسعود نیز شبی، با پیامبر به نماز ایستاد و پیامبر آن‌قدر نماز را طولانی کرد که ابن‌مسعود، تصمیم بدی گرفت؛ از او پرسیدند: ای ابوعبدالرحمن! چه تصمیمی گرفتی؟ پاسخ داد: تصمیم گرفتم بنشینم و پیامبر را تنها بگذارم؛ زیرا ابن‌مسعود با آن‌که جوان بود، خسته شد؛ اما پیامبر خسته نشد؛ چراکه از همه باتقواتر بود و بیش از همه‌ی مردم، در عبادت می‌کوشید. لذا بدین نکته پی می‌بریم که قیام طولانی در شب، سنت می‌باشد و هرکس شب‌ها برخیزد و نمازی طولانی بخواند، به رسول‌الله اقتدا کرده است؛ البته اگر قیام را طولانی کردید، سنت است که رکوع و سجده، و قیام پس از رکوع و نشستن در میان دو سجده را نیز طولانی کنید؛ زیرا سنت رسول‌الله بود که همه‌ی ارکان نمازش را متناسب و یک‌سان ادا می‌کرد؛ اگر قیام را طولانی می‌نمود، سایر ارکان را هم طولانی می‌کرد و اگر قیامش کوتاه بود، سایر ارکان را نیز کوتاه می‌نمود.

سپس مؤلف/ حدیثی از انس نقل کرده که پیامبر فرموده است: «سه چیز، مُرده را هم‌راهی می‌کند: خانواده، مال و عملش؛ دو تا از این‌ها بازمی‌گردند و یکی با او می‌ماند». پیامبر درست فرموده است. وقتی انسان می‌میرد، خانواده و نزدیکانش او را تا قبرش هم‌راهی می‌کنند؛ دنیا، چه‌قدر پست و بی‌وفاست. عزیزترین افراد انسان، او را دفن می‌نمایند و او را از خود، دور می‌کنند! حتی اگر به آن‌ها مُزد بدهند که جنازه‌ی عزیزشان را نگه دارند، قبول نمی‌کنند. بدین‌سان نزدیک‌ترین و عزیزترین افراد خانواده، انسان را به خاک می‌سپارند و تا قبر، هم‌راهی‌اش می‌نمایند.

مال و ثروت مرده نیز او را هم‌راهی می‌کند؛ یعنی وقتی آدم ثروتمندی می‌میرد، خدمت‌کاران و کارگرانش، تا پای قبر هم‌راهش می‌روند. اعمال مرده نیز با اوست؛ خانواده و مالش بازمی‌گردند و او می‌ماند و اعمالش. از الله متعال بخواهیم که اعمال همه‌ی ما را نیک و شایسته بگرداند. آری؛ انیس و مونس انسان در قبر، عمل اوست و تا قیامت با او می‌ماند.

این حدیث، نشان می‌دهد که دنیا، زرق و برقی‌ست که وفا ندارد و در قبر، با انسان نخواهد بود. مال و فرزندان، زیور زندگی دنیا هستند که سرانجام، انسان را تنها می‌گذارند و بازمی‌گردند؛ اما فقط عمل انسان است که با او می‌ماند. لذا دوست و هم‌راه وفاداری را برگزینیم که همیشه با ما می‌ماند و هیچ‌گاه ما را تنها نمی‌گذارد. پس بکوشیم اعمال شایسته‌ای انجام دهیم تا هنگامی که در قبر خویش تنها می‌شویم و هیچ‌یک از دوستان و فرزندان و افراد خانواده‌ با ما نیست، انیس و مونس ما باشد. ارتباط این حدیث با موضوع این باب، روشن است؛ زیرا انجام کارهای نیک، نیازمند جهاد با نفس می‌باشد و انسان باید برای انجام کارهای نیک که در قبر با او می‌مانند، با نفس خویش مجاهده کند. الله متعال، عاقبتِ همه‌ی ما را نیک بگرداند و خود با لطف و عنایت خویش، کارساز و یاری‌گر ما باشد؛ به‌یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

107- الحادي عشر: عن ابن مسعودٍ قال: قال النَّبيُّ: «الجَنَّةُ أقَربُ إلى أَحدِكُم مِنْ شِراكِ نَعْلِهِ والنَّارُ مِثْلُ ذلِكَ». [روایت البخاري]([[26]](#footnote-26))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرموده است: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند».

**شرح**

مؤلف/، در باب مجاهدت، حدیثی از عبدالله بن مسعود نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند». این حدیث، از یک‌سو تشویق و ترغیبی نسبت به بهشت می‌باشد و از سوی دیگری هشداری نسبت به دوزخ. در زبان عربی، بند کفش کنایه از نزدیکی‌ست؛ و بهشت به انسان، از بند کفش او نیز نزدیک‌تر می‌باشد؛ زیرا گاه گفتن یک کلمه، زمینه‌ی ورود انسان به بهشت است و انسان، کلمه‌ای می‌گوید که باعث رضایت و خشنودی الله می‌شود و بدین‌سان گوینده‌اش را به بهشت پُرنعمت می‌رساند.

البته آن‌چه در حدیث آمده، فراتر از این است؛ یعنی کثرت عبادت و دوری از کارهای حرام، از اسباب و زمینه‌های ورود به بهشت می‌باشد و انجامش برای کسی میسر است که الله توفیقش دهد. لذا مؤمنانی را می‌بینیم که الله سینه‌ی آن‌ها را برای پذیرش اسلام و عمل به آن گشوده است و از این‌رو به‌راحتی و با اطمینان خاطر و سینه‌ای باز و با علاقه‌ای وافر نماز می‌خوانند، زکات می‌دهند، روزه می‌گیرند، حج می‌گزارند و به انجام کارهای نیک می‌پردازند و انجام کارهای نیک و پرهیز از سخنان و کارهای حرام برای آن‌ها، آسان است.

اما پناه بر الله! برخی هم نسبت به اسلام، دل‌گیرند و عمل به احکام و رهنمودهای اسلام و دوری از کارهای حرام، برای آن‌ها دشوار است و نمی‌توانند خود را سزاوار بهشتی کنند که از بند کفش‌هایشان به آنان نزدیک‌تر است.

دوزخ نیز همین‌گونه می‌باشد که دومین جمله‌ی حدیث، بیان‌گر این موضوع است و خود، هشداری جدی به‌شمار می‌رود. پیامبر فرمود: «والنَّارُ مِثْلُ ذلِكَ»؛ یعنی: «دوزخ نیز چنین است». گاه انسان، بی‌پروا و از روی بی‌فکری سخنی می‌گوید که مایه‌ی خشم و نارضایتی الله می‌گردد و انسان را برای چندین و چند سال، سزاوار دوزخ می‌گرداند. چه بسیارند سخنان و کلماتی که انسان، بی‌پروا بر زبان می‌آورد و به مفهوم و نتیجه‌اش نمی‌اندیشد و خود را سزاوار دوزخ می‌کند. آیا داستان منافقانی را که در غزوه‌ی «تبوک» با پیامبر بودند، شنیده‌اید که درباره‌ی پیامبر و یارانش به یک‌دیگر می‌گفتند: ما، پُرخورتر، شکم‌گُنده‌تر، دروغ‌گوتر و ترسوتر از این‌ها ندیده‌ایم که وقتی با دشمن، روبه‌رو می‌شوند، پا به فرار می‌گذارند. منافقان، درباره‌ی پیامبر و یارانش چنین سخنی می‌گفتند!

اندکی تأمل و دقت نظر، نشان می‌دهد که خود منافقان چنین ویژگی‌هایی دارند، نه مؤمنان؛ زیرا بیش از همه، به زندگی دنیا علاقه دارند و از همه دروغ‌گوترند و هنگام رویارویی با دشمن، بزدل و ترسو هستند. الله در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ إِن نَّعۡفُ عَن طَآئِفَةٖ مِّنكُمۡ نُعَذِّبۡ طَآئِفَةَۢ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ مُجۡرِمِينَ ٦٦﴾ [التوبة: ٦٥، ٦٦]

و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می­گویند: ما فقط شوخی و بازی می­کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می­گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده­اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده­اند.

بدین‌سان الله بیان نمود که آن‌ها پس از آن‌که ایمان آورده بودند، با به ریشخند گرفتن الله و آیه‌ها و پیامبرش، کافر شدند. لذا انسان باید مراقب حرف زدنش باشد و زبانش را از خطا و لغزش، حفظ کند تا مبادا به هلاکت و نابوی برسد. الله همه‌ی ما را بر راه حق و حقیقت، ثابت و استوار بدارد و ما را از همه‌ی گناهان محافظت بفرماید.

\*\*\*

108- الثاني عشر: عن أبي فِراس رَبِيعةَ بنِ كَعْبٍ الأسْلَمِيِّ خادِم رسولِ اللَّهِ ومِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ قال: كُنْتُ أبيتُ مَعَ رسولِ الله فآتِيهِ بِوَضوئِهِ، وحاجتِهِ فقال: «سلْني». فقُلْت: أسْألُكَ مُرافَقَتَكَ في الجنَّةِ. فقالَ: «أوَ غَيْرَ ذلِك؟». قُلْت: أسْألُكَ مُرافَقَتَكَ في الجنَّةِ. فقالَ: «أوَ غَيْرَ ذلِك؟» قُلْت: هو ذَاك. قال: «فأَعِنِّي على نَفْسِكَ بِكَثْرةِ السجُودِ». [روایت مسلم]([[27]](#footnote-27))

**ترجمه:**‌ابوفراس، ربیعه بن کعب اسلمی که خدمت‌کار رسول‌الله و جزو «اهل صُفّه» بود، می‌گوید: شب‌ها نزد پیامبر می‌ماندم و آب وضو و سایر نیازهایش را فراهم می‌کردم. پیامبر به من فرمود: «چیزی از من بخواه». گفتم: می‌خواهم در بهشت با شما باشم. فرمود: «آیا چیز دیگری نمی‌خواهی؟» گفتم: می‌خواهم در بهشت با شما باشم. فرمود: «آیا چیز دیگری نمی‌خواهی؟» گفتم: همان که عرض کردم. فرمود: «پس با سجده‌های زیاد، کمکم کن تا به مقصود خویش برسی».

**شرح**

مؤلف/ روایتی از ربیعه بن مالک اسلمی روایت کرده است که خدمت‌کار پیامبر بود. تعدادی از یاران پیامبر که غلام نبودند، داوطلبانه به ایشان خدمت می‌کردند؛ از جمله: ربیعه بن مالک، و ابن مسعود؛ و بدین‌سان از شرافت خدمت به پیامبر برخوردار شدند. ربیعه جزو «اهل صفه» بود. اهل صُفّه، تعدادی از مهاجران بودند که خانه‌ای در مدینه نداشتند و پیامبر سکویی در مسجد در اختیارشان گذاشته بود و تعدادشان، گاه به هشتاد نفر می‌رسید و گاه کم‌تر از این بودند و صحابه برای آن‌ها غذا و شیر می‌آوردند و زندگی آن‌ها از محل صدقه‌های سایر صحابه سپری می‌شد.

ربیعه بن مالک به پیامبر خدمت می‌کرد و آبِ وضو و دیگر نیازهای پیامبر را فراهم می‌ساخت. روزی رسول‌الله به او فرمود: «از من چیزی بخواه». بدین‌سان می‌خواست به‌پاس خدمتش، پاداشی به او بدهد. خود، فرموده است: «مَنْ صَنَعَ إلَيْكُمْ مَعْرُوفاً فَكَافِئُوهُ»؛([[28]](#footnote-28)) انتظار می‌رفت با شرایطی که ربیعه داشت، درخواست مال کند؛ اما نظرش، بلند بود؛ عرض کرد: می‌خواهم در بهشت با شما باشم. همان‌طور که در دنیا با شما هستم. رسول‌الله از او پرسید: آیا چیز دیگری نمی‌خواهی؟ اما ربیعه خواسته‌ی دیگری نداشت و فقط خواهان هم‌راهی با پیامبر در بهشت بود. پیامبر به او فرمود: «پس با سجده‌های زیاد، کمکم کن تا به مقصود خویش برسی». همین، به موضوع مجاهدت ربط دارد که مؤلف/، این حدیث را در باب مجاهدت ذکر کرده است. کثرت سجده، مستلزم کثرت رکوع است و کثرت رکوع، مستلزم کثرت قیام می‌باشد؛ زیرا هر رکعت نماز، یک رکوع و دو سجده دارد. البته رسول‌الله از آن جهت سجده را به‌طور ویژه ذکر فرمود که بهترین حالت نمازگزار به‌شمار می‌رود و زمانی که انسان در حال سجده است، بیش از هر زمان دیگری به پروردگارش نزدیک می‌باشد؛ گرچه نمازگزار، در حال نماز، چه در قیام باشد و چه در رکوع یا سجده، از هر زمان دیگری به پروردگارش نزدیک‌تر است.

این، بیان‌گر فضیلت سجده می‌باشد. علما اختلاف نظر دارند که آیا طولانی کردن قیام، بهتر است یا طولانی کردن رکوع یا سجده؟

برخی، طولانی کردن قیام را برتر دانسته‌اند و برخی دیگر، گفته‌اند: طولانی کردن رکوع و سجده، افضل است؛ اما صحیح‌تر از همه، این است که نماز باید متناسب باشد؛ و گرنه، قیام، در اصل، از رکوع و سجده طولانی‌تر است. ولی بهتر است که متناسب با طولانی کردن قیام، رکوع و سجده را نیز طولانی کنیم و اگر قیام را کوتاه کردیم، رکوع و سجده هم کوتاه باشد.

این حدیث، نشان می‌دهد که هرچه بیش‌تر نماز بخوانیم، بهتر است؛ البته جز در اوقاتی که نماز خواندن در آن، ممنوع می‌باشد. اوقات ممنوع، از این قرار است: از سپیده‌دم (پس از نماز صبح) تا بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه؛ هنگام نیم‌روز تا زمان مایل شدن خورشید و نیز از نماز عصر تا غروب آفتاب. در این سه وقت، خواندن نماز نفل درست نیست؛ مگر آن‌که سبب خاصی مانند تحیۀ‌المسجد یا سنتِ وضو و امثال آن، وجود داشته باشد.

این حدیث، نشان می‌دهد که به‌کار گرفتن انسان آزاد به‌عنوان خدمت‌کار جایز است و ناپسند نیست و امر و نهی به خدمت‌کار، اشکالی ندارد یا به صاحب‌خانه (میزبان) می‌توان گفت که مثلاً به من آب بده یا فنجانی قهوه؛ و این، اشکالی ندارد؛ زیرا چنین درخواست‌هایی جزو درخواست‌های نکوهیده و ناپسند به‌شمار نمی‌رود؛ بلکه ضرورت پذیرایی از مهمان می‌باشد و عموم مردم، چنین رویه‌ای دارند.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که پیامبر این اختیار را ندارد که کسی را وارد بهشت بگرداند و از این‌رو برای این شخص، ضمانت نکرد که حتماً خواسته‌اش را برآورده سازد؛ بلکه به او فرمود: «پس با سجده‌های زیاد، کمکم کن تا به مقصود خویش برسی»؛ یعنی به او پیشنهاد کرد که زیاد نماز بخواند تا سفارش او را بکند؛ امید است که پروردگار، او را در بهشت هم‌راه پیامبرش قرار دهد.

\*\*\*

109- الثالث عشر: عن أبي عبد الله ويُقَالُ: أبُو عبْدِ الرَّحمنِ ثَوْبانَ موْلى رسولِ اللَّهِ قال: سمِعْتُ رسولَ الله يقول: «عليكَ بِكَثْرةِ السُّجُودِ، فإِنَّك لَنْ تَسْجُدَ للَّهِ سجْدةً إلاَّ رفَعكَ اللَّهُ بِهَا درجةً، وحطَّ عنْكَ بِهَا خَطِيئَةً». [روایت مسلم]([[29]](#footnote-29))

**ترجمه:** ابوعبدالله یا ابوعبدالرحمن، ثوبان، غلام آزادشده‌ی پیامبر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «زیاد، سجده کن؛ زیرا الله به ازای هر سجده‌ای که برای او به‌جای می‌آوری، یک درجه، مقام تو را بالا می‌برد و یکی از گناهانت را از تو می‌زداید».

110- الرابع عشر: عن أبي صَفْوانَ عبدِ الله بن بُسْرٍ الأسلَمِيِّ قال: قال رسولُ الله: «خَيْرُ النَّاسِ مَن طالَ عمُرُه وَحَسُنَ عملُه». [ترمذي، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]([[30]](#footnote-30))

**ترجمه:** ابوصفوان، عبدالله بن بُسر اسلمی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین مردم کسی‌ست که عمرش، طولانی و کردارش، نیکو باشد».

**شرح**

مؤلف/، از ثوبان غلام آزاد‌شده‌ی پیامبر نقل کرده که گفته است: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «زیاد، سجده کن؛ زیرا الله به ازای هر سجده‌ای که برای او به‌جای می‌آوری، یک درجه، مقام تو را بالا می‌برد و یکی از گناهانت را از تو می‌زداید». این حدیث، مانند حدیث سابق است که ربیعه بن مالک از رسول‌الله درخواست کرد که در بهشت، با ایشان باشد. پیامبر به او فرمود: «پس با سجده‌های زیاد، کمکم کن تا به خواسته‌ی خویش برسی».

لذا در می‌یابیم که انسان باید زیاد سجده کند؛ پیش‌تر به بیان این نکته پرداختیم که سجده‌ی زیاد، مستلزم کثرت رکوع و قیام و دیگر ارکان نماز است؛ زیرا در هر رکعت نماز، یک رکوع و دو سجده قرار دارد و نمی‌توان در یک رکعت، سه یا چهار بار به سجده رفت. بنابراین، سجده‌ی زیاد، مستلزم کثرت رکوع و قیام است.

سپس پیامبر اجر و پاداش سجده‌ی زیاد را بیان نمود که دو فایده یا دست‌آورد بزرگ می‌باشد:

فایده‌ی اول: الله متعال به ازای هر سجده، یک درجه مقام انسان را بالا می‌برد؛ و انسان با از میان رفتن آن‌چه که برایش ناگوار است یا با رسیدن به آن‌چه که دوست دارد، به کمال دست می‌یابد؛ زیرا انسان دوست دارد که درجاتش، بالا رود و دوست ندارد که در کارنامه‌اش گناهی وجود داشته باشد. و آن‌گاه که یک درجه بر مقام انسان افزوده گردد و یکی از گناهانش از او زدوده شود، در حقیقت، به خواسته‌ی خود دست یافته و از آن‌چه که نگران بوده، نجات پیدا کرده است.

اما حدیث عبدالله بن بُسر که می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین مردم کسی‌ست که عمرش، طولانی و کردارش، نیکو باشد»؛ زیرا عمر طولانی، فرصتی‌ست تا انسان، الله را بیش‌تر اطاعت و بندگی کند و این، مایه‌ی تقرب و نزدیکی بیش‌تر به الله متعال می‌باشد و مقام و جایگاه انسان را در آخرت، بالا می‌برد. اما عمر طولانی، به دست خداست و هیچ ربطی به تصمیم و خواسته‌ی انسان ندارد؛ ولی انسان می‌تواند رفتار و کردار نیکی داشته باشد و این، به خودِ او بستگی دارد؛ زیرا الله متعال، به او عقل و خرد داده و کتاب‌هایی نازل کرده و پیامبرانی فرستاده و راه را روشن نموده و اتمام حجت فرموده است؛ از این‌رو هر انسانی می‌تواند کار نیک انجام دهد و بنا به فرموده‌ی پیامبر برخی از کارهای نیک، مانند صله‌‌ی رحم یا رعایت پیوند خویشاوندی، سبب طول عمر می‌باشد. پیامبر فرموده است: «مَنْ أحَبَّ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»؛([[31]](#footnote-31)) یعنی: «کسی که می‌خواهد روزی‌اش، زیاد شود و عمرش طولانی، پس صله‌ی رحم یا ارتباط با خویشانش را رعایت کند»؛ لذا صله‌ی رحم، یکی از اسباب طول عمر می‌باشد و از آن‌جا که بهترین مردم کسی‌ست که عمرش طولانی، و کردارش نیک باشد، پس انسان همواره باید از الله بخواهد که به او عمری طولانی با کردار و رفتاری نیکو عنایت کند تا جزو بهترین مردم قرار بگیرد.

روشن است که عمر طولانی، به‌تنهایی برای انسان خوب نیست؛ مگر آن‌که انسان، نیک‌رفتار باشد؛ زیرا گاه عمر طولانی، به زیان انسان است؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ خَيۡرٞ لِّأَنفُسِهِمۡۚ إِنَّمَا نُمۡلِي لَهُمۡ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِثۡمٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٧٨﴾ [ال عمران: ١٧٨]

کافران هرگز تصور نکنند که اگر مهلتشان می‌دهیم، به سود آن‌هاست؛ به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند. و عذاب خوارکننده‌ای (در پیش) دارند.

الله متعال، به کافران روزی فراوان، سلامتی، طول عمر و زن و فرزند عنایت می‌کند؛ اما این، به نفع آن‌ها نیست؛ بلکه به زیان آن‌هاست. چون هرچه بیش‌تر عمر می‌کنند، گناهان بیش‌تری مرتکب می‌شوند. از این‌رو علما گفته‌اند: دعای طول عمر برای دیگران، مکروه است؛ یعنی نباید به کسی بگوییم: الله، عمری طولانی به تو بدهد یا برخی از مردم، اصطلاح «پیر شوی» را به‌کار می‌برند؛ زیرا عمر طولانی، گاه به زیان انسان است. لذا وقتی برای کسی دعای طول عمر می‌کنیم، باید بگوییم: عمری طولانی با عزت و عبادت داشته باشی.

\*\*\*

111- الخامس عشر: عن أنسٍ قال: غَاب عمِّي أَنَسُ بنُ النَّضْرِ عن قِتالِ بدرٍ، فقال: يا رسولَ الله غِبْتُ عن أوَّلِ قِتالٍ قَاتلْتَ المُشرِكِينَ، لَئِنِ اللَّهُ أشْهَدَنِي قتالَ المشركين لَيُرِيَنَّ اللَّهُ ما أصنعُ، فلمَّا كانَ يومُ أُحدٍ انْكشَفَ المُسْلِمُون فقال: اللَّهُمَّ أعْتَذِرُ إليْكَ مِمَّا صنَع هَؤُلاءِ يَعْني أصْحَابَه وأبرأُ إلَيْكَ مِمَّا صنعَ هَؤُلاَءِ يعني المُشْرِكِينَ ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سعْدُ بْنُ مُعاذٍ، فَقالَ: يا سعْدُ بْنُ معُاذٍ الْجنَّةُ ورَبِّ الكعْبةِ، إِنِى أجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ. قال سعْدٌ: فَمَا اسْتَطعْتُ يا رسول الله ما صنَعَ، قَالَ أنسٌ: فَوجدْنَا بِهِ بِضْعاً وثمانِينَ ضَرْبةً بِالسَّيفِ، أوْ طَعْنَةً بِرُمْحٍ، أو رمْيةً بِسهْمٍ، ووجدْناهُ قَد قُتِلَ وَمثَّلَ بِهِ المُشرِكُونَ فَما عرفَهُ أَحدٌ إِلاَّ أُخْتُهُ بِبنَانِهِ. قال أنسٌ: كُنَّا نَرى أوْ نَظُنُّ أنَّ هَذِهِ الآيَة نزلَتْ فيهِ وَفِي أشْباهِهِ: ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣﴾ [الاحزاب : ٢٣] إلى آخِرِها. [متفق عليه]([[32]](#footnote-32))

**ترجمه:** انس می‌گوید: عمویم، انس بن نضر در جنگ بدر حضور نداشت؛ از این‌رو به پیامبر گفت: «ای رسول‌خدا! در نخستین غزوه‌ای که با مشرکان جنگیدی، شرکت نداشتم. اگر الله توفیقم دهد که در جنگ دیگری رویاروی مشرکان قرار بگیرم، الله به مردم نشان خواهد داد که چه خواهم کرد». هنگامی که جنگ «احد» روی داد و مسلمانان پراکنده شدند، انس بن نضر گفت: «یا الله! من، از کاری که این‌ها- یعنی مسلمانان- انجام دادند، عذرخواهی می‌کنم و از کاری که این‌ها- یعنی مشرکان- کردند، بیزاری می‌جویم». آن‌گاه (به سوی مشرکان) پیش رفت؛ در این میان، سعد بن معاذ او را دید. عمویم به سعد بن معاذ گفت: «ای سعد بن معاذ! به پروردگار کعبه سوگند، این، بهشت است که من بوی آن را از سوی احد می‌شنوم». سعد به پیامبر می‌گفت: «آن‌چه او کرد، از توان من خارج است». انس (بن مالک) می‌گوید: او را دیدیم که کشته شده و مشرکان، مُثله‌اش کرده بودند و جای بیش از هشتاد زخم شمشیر، ضربه‌ی نیزه و اثر تیر در بدنش دیده می‌شد و هیچ‌کس، او را نشناخت، مگر خواهرش؛ آن‌هم از روی انگشتانش. به نظر ما، این آیه درباره‌ی او و امثال او نازل شده است که:

﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣﴾ [الاحزاب : ٢٣]

در میان مؤمنان، مردانی هستند که به پیمانشان با الله، صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند (و به شهادت رسیدند) و برخی دیگر در انتظار (شهادت) هستند؛ و (در پیمانشان) هیچ دگرگونی و تغییری نیاورده‌اند.

**شرح**

مؤلف/، از انس بن مالک نقل کرده است که می‌گوید: «عمویم، انس بن نضر در غزوه‌ی بدر شرکت نداشت»؛ زیرا رسول‌الله قصد جنگ نداشت و از این‌رو فقط کم‌تر از سیصد و بیست نفر با ایشان خارج شدند تا به كاروان تجارتی قريش که از نزدیک مدینه می‌گذشت، حمله کنند و مال و غنیمت بگیرند. رسول‌الله و کم‌تر از سیصد و بیست تن از اصحاب از مدینه بیرون رفتند و هفتاد شتر و دو اسب با خود داشتند که به نوبت بر آن‌ها سوار می‌شدند. بسیاری از صحابه در این جنگ حضور نداشتند؛ زیرا ابتدا رسول‌الله قصد جنگ نداشت و هیچ‌کس را به جنگ فرانخواند و از این‌رو فقط با عده‌ی اندکی از مدینه بیرون فت.

انس بن نضر به پیامبر عرض کرد: من در نخستین غزوه‌ای که با مشرکان جنگیدی، شرکت نداشتم؛ لذا اگر توفیق شرکت در غزوه‌ی دیگری را بیابم، نشان خواهم داد که چه می‌کنم.

سیزده ماه پس از غزوه‌ی بدر، غزوه‌ی احد روی داد. ابتدا جریان جنگ به نفع مسلمانان بود؛ اما پس از آن‌که تیراندازان، پُست نگه‌بانی خود را ترک کردند و از کوه پایین آمدند، دسته‌ی سواره‌‌نظام مشرکان، از پشت سر به مسلمانان حمله‌ور شدند و صفوف لشکر مسلمانان را در هم شکستند و مسلمانان، پراکنده شدند و تا آستانه‌ی شکست پیش رفتند. انس بن نضر گفت: یا الله! از کاری که دوستانم کردند، عذرخواهی می‌کنم و از کاری که مشرکان انجام دادند، بیزاری می‌جویم. سپس به سوی مشرکان پیش رفت و هنگام پیش‌روی، سعد بن معاذ را دید. سعد از او پرسید: کجا می‌روی؟ پاسخ داد: ای سعد! من، بوی بهشت را از سوی احد، استشمام می‌کنم.

انس راست می‌گفت؛ توهم نبود؛ واقعاً بوی بهشت به مشامش می‌رسید و این، کرامتی از سوی الله بود که پیش از شهادتش، بوی بهشت را شنید تا به سوی مشرکان پیش برود و عقب‌نشینی نکند؛ لذا آن‌قدر جنگید تا آن‌که به شهادت رسید.

و وقتی پیکرش را یافتند، بیش از هشتاد زخم شمشیر، ضربه‌ی نیزه و اثر تیر در بدنش دیده می‌شد و هیچ‌کس او را نشناخت؛ فقط خواهرش، او را از روی انگشتانش شناخت. نظر صحابه این بود که این آیه، درباره‌ی او نازل شده است که:

﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣﴾ [الأحزاب: ٢٣]

در میان مؤمنان، مردانی هستند که به پیمانشان با الله، صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند (و به شهادت رسیدند) و برخی دیگر در انتظار (شهادت) هستند؛ و (در پیمانشان) هیچ دگرگونی و تغییری نیاورده‌اند.

بدون شک انس بن نضر و امثال او، نخستین کسانی هستند که در مفهوم این آیه می‌گنجند؛ زیرا آن‌ها، صادقانه بر سرِ پیمانشان با الله ماندند. چنان‌که انس گفته بود: الله، نشان خواهد داد که چه می‌کنم. و کاری کرد که هیچ‌کس انجام نداد تا این‌که الله بر او منت نهاد و نعمت شهادت را به او ارزانی داشت.

این حدیث، در موضوع این باب، و بیان‌گر جهاد با نفس در مسیر اطاعت از الله می‌باشد. همان‌گونه که انس بن نضر با نفس خویش، چنین جهاد بزرگی کرد و پس از پراکنده شدن مسلمانان، به سوی دشمن پیش رفت و جنگید تا آن‌که به شهادت رسید.

\*\*\*

112- السادس عشر : عن أبي مسعود عقبة بن عمرو الأنصاري البدري قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ آيةُ الصَّدَقَةِ كُنَّا نُحَامِلُ عَلَى ظُهُورِنَا، فَجَاءَ رَجُلٌ فَتَصَدَّقَ بِشَيءٍ كَثيرٍ، فقالوا: مُراءٍ وَجَاءَ رَجُلٌ آخَرُ فَتَصَدَّقَ بِصَاعٍ فقالُوا : إنَّ اللهَ لَغَنيٌّ عَنْ صَاعِ هَذَا! فَنَزَلَتْ: ﴿ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ فَيَسۡخَرُونَ مِنۡهُمۡ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنۡهُمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٩﴾ [التوبة: ٧٩] ؛ [مُتَّفَقٌ عَلَيه]([[33]](#footnote-33))

**ترجمه:** ابومسعود، عقبه بن عمرو انصاری بدری می‌گوید: هنگامی که آیه‌ی صدقه نازل شد، ما بر دوش خویش بار می‌کشیدیم و مُزد آن را صدقه می‌دادیم. مردی آمد و مال زیادی صدقه داد؛ منافقان گفتند: ریاکار است. شخصِ دیگری آمد و یک صاع (یک پیمانه خرما) صدقه داد. گفتند: الله، از صدقه‌ی اندک این مرد، بی‌نیاز است. آن‌گاه این آیه نارل شد:

﴿ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ فَيَسۡخَرُونَ مِنۡهُمۡ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنۡهُمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٩﴾ [التوبة: ٧٩]

کسانی که بر آن دسته از مؤمنان که زیاد صدقه می­دهند و نیز بر مؤمنانی که به اندازه­ی توانشان صدقه می­دهند، ایراد می­گیرند و آن‌ها را مسخره می­کنند، بدانند که الله (نیز در مقابل) آنان را مسخره می­کند و عذاب دردناکی در پیش دارند.

**شرح**

مؤلف/، روایتی از ابومسعود، عقبه بن عمرو نقل کرده است؛ ابومسعود می‌گوید: «زمانی که آیه‌ی صدقه نازل شد...»؛ یعنی آیه‌ای که در آن، به صدقه دادن تشویق شده است. صدقه بدین معناست که انسان به خاطر کسب خشنودی و رضایت الله، از مال خویش به فقرا بدهد و علت نام‌گذاری‌اش به صدقه، این است که بیان‌گر صداقت ایمان انسان است. انسان، به مال و ثروت محبت و دل‌بستگی دارد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا ٢٠﴾ [الفجر: ٢٠]

و به مال و ثروت، محبت و دل‌بستگی زیادی دارید.

انسان فقط به‌خاطر چیزی که بیش‌تر دوست دارد، از علایق و دل‌بستگی‌های خود می‌گذرد. لذا وقتی انسان، از مال خود به‌خاطر الله صدقه می‌دهد، این، دلیلی بر صداقت ایمان اوست.

هنگامی که آیه‌ی صدقه نازل شد، صحابه بی‌درنگ صدقه‌های خود را نزد پیامبر می‌آوردند و این عادت آن بزرگواران بود که پس از نزول هر حکمی، بی‌درنگ بدان عمل می‌کردند و هرگاه آیه‌ای نارل می‌شد که چیزی را ممنوع قرار می‌داد، بلافاصله آن را ترک می‌نمودند. چنان‌که وقتی آیه‌ی حرام بودن شراب نازل شد، تعدادی از صحابه که پیش از نزول این حکم شراب داشتند، ظرف‌های شراب را خالی کردند؛ به‌گونه‌ای که در کوچه‌ها، شراب جاری شده بود.

این، وظیفه‌ی هر مؤمنی‌ست که وقتی حکم الله و پیامبرش به او می‌رسد، بلافاصله بدان عمل کند؛ چه با اجرای دستور الله و رسولش و چه با دوری از آن‌چه که الله و پیامبر منع کرده‌اند.

صحابه هنگام نزول حکم صدقه نیز به همین منوال عمل کردند و هرکس به‌اندازه‌ی توانش، صدقه‌‌ی خود را نزد رسول‌الله می‌آورد. منافقان هر کسی را مطابق وضعیتش، مسخره یا سرزنش می‌کردند؛ اگر کسی، چیز زیادی برای صدقه می‌آورد، منافقان می‌گفتند: آدمِ ریاکاری‌ست! و اگر یکی از اصحاب فقیر صدقه‌ی اندکی با خود می‌آورد، می‌گفتند: خداوند، از این صدقه‌ی اندک، بی‌نیاز است! و به‌شیوه‌های مختلف، مؤمنان را به‌ریشخند می‌‌گرفتند. منافقان، همان کسانی هستند که ظاهر و باطن آن‌ها، یکی نیست و بدخواه مسلمانان هستند و همه‌ی فکر و خیالشان، این است که سخنی بگویند که برای مسلمانان، رنج‌آور باشد یا برایشان خیلی لذت‌بخش است که دشنام یا سخن ناشایستی درباره‌ی مسلمانان بشنوند! زیرا به فرموده‌ی الله، منافق‌اند و با مسلمانان، کینه و دشمنی دارند. اگر کسی، چیز زیادی برای صدقه می‌آورد، می‌گفتند: ریاکار است و اگر یکی از اصحاب فقیر یا تنگ‌دست، صدقه‌ی اندکی با خود می‌آورد، می‌گفتند: خداوند، از صدقه‌ی اندکش بی‌نیاز است! پس، الله این آیه را نازل کرد:

﴿ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ فَيَسۡخَرُونَ مِنۡهُمۡ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنۡهُمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٩﴾ [التوبة: ٧٩]

کسانی که بر آن دسته از مؤمنان که زیاد صدقه می­دهند و نیز بر مؤمنانی که به اندازه­ی توانشان صدقه می­دهند، ایراد می­گیرند و آن‌ها را مسخره می­کنند، بدانند که الله (نیز در مقابل) آنان را مسخره می­کند و عذاب دردناکی در پیش دارند.

لذا درمی‌یابیم که صحابه اشتیاق فراوانی به پیشی گرفتن از یک‌دیگر در کارهای نیک داشتند و بدین منظور با نفس خویش، جهاد می‌کردند.

بدین نکته نیز پی می‌بریم که الله مدافع و پشتیبان مؤمنان است؛ همان‌طور که این آیه را در دفاع از مؤمنان در برابر ریشخندها و سرزنش‌‌های منافقان، نازل فرمود.

این روایت، بیان‌گر عمق عداوت و دشمنی شدیدی‌ست که منافقان، نسبت به مؤمنان داشتند و مؤمنان در هیچ حال، از ناسزاگویی آن‌ها درامان نبودند؛ اگر صدقه‌ی زیادی می‌دادند، منافقان، آنان را به ریا و خودنمایی متهم می‌کردند و اگر صدقه‌ی اندکی می‌دادند، باز هم منافقان به سرزنش ایشان می‌پرداختند. گرچه هیچ ربطی به آن‌ها نداشت و فقط به الله مربوط می‌شد؛ از این‌رو الله سزای این مسخره کردن را داد و به آن‌ها اعلام نمود که عذاب دردناکی در پیش دارند.

ضمن این‌که صدقه، چه کم باشد و چه زیاد، پاداش آن با خداست. الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾

[الزلزلة: ٧، ٨]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن‌را می‌بیند.

رسول‌الله فرموده است: «إنَّ الإنسانَ إِذا تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ- وَلا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلاَّ الطَّيِّبَ- فَإِنَّ اللَّهَ تعَالَی یَأخُذُهَا بِيَمِينِهِ فَيُرَبِّيهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»؛([[34]](#footnote-34)) یعنی: «هرگاه انسان به‌اندازه‌ی یک خرما از مال حلال صدقه دهد، الله متعال، آن را به دست راست خویش می‌گیرد و آن را چنان پرورش می‌دهد که مثل کوه، بزرگ می‌شود؛ همان‌طور که شما، کره اسب خود را پرورش می‌دهید. و الله، فقط صدقه‌ای را قبول می‌کند که از مال حلال باشد».

یک دانه خرما را با یک کوه مقایسه کنید؛ اصلاً قابل مقایسه نیستند و کوه، خیلی بزرگ‌تر است. هر کار نیکی که انسان انجام دهد- چه کم باشد و چه زیاد- الله متعال، پاداش آن را می‌دهد؛ اما باید دقت کنید که نیت شما، خالص برای الله باشد و خواهان پاداش یا قدردانی از سوی غیر الله نباشید و در عین حال، مطابق سنت رسول‌الله عمل کنید.

\*\*\*

113- السابَع عشر: عن سعيدِ بنِ عبدِ العزيزِ، عن رَبيعةَ بنِ يزيدَ، عن أَبِي إدريس الخَوْلاَنيِّ، عن أَبِي ذَرٍّ جُنْدُبِ بنِ جُنَادَةَ عَنِ النَّبِيِّ فيما يَرْوِى عَنِ اللَّهِ تباركَ وتعالى أنه قال: «يا عِبَادِي إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّماً فَلاَ تَظالمُوا، يَا عِبَادِي كُلُّكُم ضَالٌّ إِلاَّ مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُوني أهْدكُمْ، يَا عِبَادي كُلُّكُمْ جائعٌ إِلاَّ منْ أطعمتُه، فاسْتطْعموني أطعمْكم، يا عبادي كُلُّكم عَارٍ إلاَّ منْ كَسَوْتُهُ فَاسْتَكْسُوني أكْسُكُمْ، يَا عِبَادِي إنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَأَنَا أغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً، فَاسْتَغْفِرُوني أغْفِرْ لَكُمْ، يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّوني، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُوني، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أوَّلَكُمْ وآخِركُمْ، وَإنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أتقَى قلبِ رجلٍ واحدٍ منكم ما زادَ ذلكَ فِي مُلكي شيئاً، يا عِبَادِي لو أَنَّ أوَّلكم وآخرَكُم وإنسَكُم وجِنَّكمْ كَانوا عَلَى أفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئاً، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِركُمْ وَإنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ، قَامُوا فِي صَعيدٍ وَاحدٍ، فَسألُوني فَأعْطَيْتُ كُلَّ إنْسانٍ مَسْألَتَهُ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي إِلاَّ كَمَا َيَنْقُصُ المِخْيَطُ إِذَا أُدْخِلَ البَحْرَ، يَا عِبَادِي إنَّما هِيَ أعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أوَفِّيكُمْ إيَّاهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْراً فَلْيَحْمدِ الله، وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلاَ يَلُومَنَّ إلاَّ نَفْسَهُ». قَالَ سعيدٌ: كان أبو إدريس إذا حدَّثَ بهذا الحديث جَثَا عَلَى رُكبتيه. [روایت مسلم]([[35]](#footnote-35))

**ترجمه:** سعید بن عبدالعزیز از ربیعه بن یزید از ابوادریس خولانی از ابوذر، جُندُب بن جناده نقل کرده که پیامبر از الله متعال چنین روایت نموده است که: «ای بندگان من! من، ظلم و ستم را بر خود حرام کرده‌ام و آن را بر شما نیز حرام گردانیده‌ام؛ پس به یک‌دیگر ظلم نکنید. ای بندگان من! همه‌ی شما گم‌راه و سرگشته‌اید، مگر کسی که من، هدایتش کرده‌ام؛ پس، از من درخواست هدایت نمایید تا شما را هدایت کنم. ای بندگان من! همه‌ی شما گرسنه‌اید، جز کسی که من به او غذا دهم؛ پس، از من غذا و خوراک بخواهید تا به شما خوراک دهم. ای بندگان من! شما، همه برهنه‌اید، جز کسی که من به او لباس عطا کنم؛ پس، از من لباس بخواهید تا به شما لباس دهم. ای بندگان من! شما شب و روز مرتکب گناه و معصیت می‌شوید و من، همه‌ی گناهان را می‌بخشم؛ پس، از من طلب آمرزش کنید تا شما را بیامرزم. ای بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید نفع و زیانی به من برسانید. ای بندگان من! اگر همه‌ی شما انسان‌ها و جن‌ها از ابتدا تا انتها، دارای پرهیزکارترین قلب باشید و به روش پرهیزکارترین شخص رفتار کنید، این امر، ذره‌ای بر مُلک من نمی‌افزاید. ای بندگان من! اگر همه‌ی شما جن‌ها و انسان‌ها از ابتدا تا انتها، به روش گنه‌کارترین شخصِ خود که دارای بدترین قلب است، عمل نمایید، این امر، ذره‌ای از ملک من نمی‌کاهد. ای بندگان من! اگر همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها، از ابتدا تا انتها، در یک زمین پهناور بایستند و همه، خواسته‌های خود را یک‌جا از من درخواست نمایند و خواسته‌ی همه را برآورده سازم، این عمل، چیزی از آن‌چه که نزد من است، نمی‌کاهد؛ همان‌طور که وقتی یک سوزن را در آب دریا فرو می‌برند و بیرون می‌کشند، هیچ از آب دریا کم نمی‌شود. ای بندگان من! این، اعمال شماست که آن را برای شما، محاسبه می‌کنم و نتایج آن را به‌طور کامل به شما می‌دهم؛ لذا هرکس نتیجه‌ی خوبی دید، الله را ستایش نماید و هرکس نتیجه‌ی دیگری یافت، کسی جز خود را سرزنش نکند».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از ابوذر غفاری در باب مجاهده با نفس ذکر کرده که پیامبر آن را از پروردگار متعال روایت نموده است. علما چنین احادیثی را احادیث قدسی یا احادیث الاهی نامیده‌اند و حدیثی که به عنوان سخن پیامبر روایت می‌گردد، حدیث نبوی نامیده می‌شود.

الله در این حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بندگام من! من، ظلم و ستم را بر خود حرام کرده‌ام و آن را بر شما نیز حرام گردانیده‌ام؛ پس به یک‌دیگر ظلم نکنید»؛ یعنی من به هیچ‌کس ستم نمی‌کنم؛ به عبارت دیگر گناهانی را که بنده‌ام مرتکب نشده است، به حسابش منظور نمی‌کنم یا نیکی‌هایی را که انجام داده، از حسابش نمی‌کاهم؛ بلکه الله متعال، داوری عادل و نیکوکار است و مجازات و پاداش او مبتنی بر عدل و احسان اوست. نسبت به نیکوکاران، لطف بی‌‌دریغ دارد و نسبت به گنه‌کاران، به‌عدالت حکم می‌کند و ظلم یا حالت سومی در حساب‌رسی به اعمال بندگانش وجود ندارد.

الله متعال، نیکی‌ها را ده برابر پاداش می‌دهد؛ یعنی اگر کسی یک نیکی انجام دهد، مطابق ده نیکی پاداش می‌گیرد؛ اما اگر کسی مرتکب کار بدی شود، تنها به اندازه‌ی کارِ بدش مجازات می‌گردد. الله متعال در سوره‌ی «اَنعام» که سوره‌ای مکی‌ست، می‌فرماید:

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَا وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١٦٠﴾ [الأنعام: ١٦٠]

هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می­یابد و هر کس کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه­ی کارِ بدش مجازات خواهد شد. و هیچ ستمی به آن‌ها نمی‌شود.

به عبارت دیگر، نه از پاداش آن‌ها کاسته می‌شود و نه افزون بر کار بدی که مرتکب شده‌اند، مجازات می‌گردند؛ بلکه پروردگارمان می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا يَخَافُ ظُلۡمٗا وَلَا هَضۡمٗا ١١٢﴾ [طه: ١١٢]

و هر کس کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، از ستم و کاستی در مُزدش نمی‌ترسد.

الله در این حدیث قدسی فرموده است: «من، ظلم و ستم را بر خود حرام کرده‌ام»؛ لذا درمی‌یابیم که الله چیزهایی را بر خود، حرام می‌کند و چیزهایی را نیز بر خود واجب می‌سازد. یکی از چیزهایی که الله متعال بر خود واجب کرده، رحمت است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿كَتَبَ رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ﴾ [الأنعام: ٥٤]

پروردگارتان رحمت را بر خود واجب نموده است.

و یکی از چیزهایی که بر خود حرام نموده، ظلم و ستم است؛ زیرا الله هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و هر حکمی که بخواهد، صادر می‌کند و همان‌گونه که چیزهایی را بر بندگانش، واجب یا حرام می‌نماید، برخی چیزها را بر خود نیز حرام یا واجب می‌سازد؛ زیرا او حاکم مطلق است. در ادامه‌ی این حدیث قدسی آمده است: «و ظلم و ستم را بر شما نیز حرام گردانیده‌ام؛ پس به یک‌دیگر ظلم نکنید». این فرموده‌ی الهی بیان‌گر حکم تشریعی اوست؛ زیرا احکام الهی بر دو گونه است: تشریعی، و تکوینی. الله می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ لِبَاسٗا ١٠ وَجَعَلۡنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشٗا ١١﴾ [النبا: ١٠، ١١]

و شب را پوششی (برای آرامش شما) قرار دادیم و روز را هنگام کسب‌ معاش گرداندیم

این دو آیه، به احکام تکوینی پروردگار اشاره دارد. و اما نمونه‌ای از آیات و احکام شرعی الله:

﴿مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٖ وَلَا سَآئِبَةٖ وَلَا وَصِيلَةٖ وَلَا حَامٖ﴾ [المائ‍دة: ١٠٣]

الله «بُحیره»، «سائبه»، «وصیله» و «حام» را مشروع نگردانیده است.

الله در این حدیث قدسی می‌فرماید: «و ظلم را بر شما حرام کردم». یعنی آن را به‌عنوان یک حکم شرعی، بر شما حرام نمودم. و این، یک حکم تکوینی نیست؛ زیرا در جهان، ظلم و ستم وجود دارد.

ظلم و ستمی که در میان انسان‌ها صورت می‌گیرد، در سه مورد کلی می‌باشد که رسول‌الله در خطبه‌اش در حج وداع، بیان نموده است: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا»؛([[36]](#footnote-36)) یعنی: «همانا جان‌ و مال و آبروی شما بر یک‌دیگر، مانند این روز و این ماه و این شهر، حرام است». سپس فرمود: «آیا تبلیغ کردم؟» گفتند: آری. آن‌گاه رسول‌الله الله را گواه گرفت و گفت: «یا الله! پس تو شاهد باش». لذا جان و مال و آبروی انسان‌ها بر یک‌دیگر، حرام است.

کشتن انسان‌ها به‌ناحق حرام می‌باشد و برای هیچ‌کس جایز نیست که به جان کسی، تعدی یا تجاوز نماید؛ چه این تعدی، منجر به مرگ وی شود و چه باعث نقص عضو و زخمی شدن یا شکستن استخوانی گردد.

گفتنی‌ست: شکستن استخوان مرده، همانند شکستن استخوان وی در زمانی‌ست که زنده می‌باشد؛ زیرا همان‌طور که رسول‌الله فرموده است، مرده یا جنازه‌ی انسان، درخورِ احترام می‌باشد و جدا کردن هیچ یک از اندام و اعضای او یا شکستن آن‌ها جایز نیست؛ زیرا بدن ما، امانتی‌ست که روز قیامت، برانگیخته خواهد شد. لذا فقهای حنبلی رحمهم‌الله بدین نکته تصریح کرده‌اند که جدا کردن اندام میّت از پیکرش، جایز نیست؛ حتی اگر خود، در زمان حیاتش وصیت کرده باشد؛ زیرا مرده نیز از احترامی همانند زنده برخوردار است و جدا کردن اعضای او یا شکستن آن‌ها، نوعی تعدی و گناه و معصیت به‌شمار می‌رود.

بنابراین، اهدای عضو، حتی به وصیت، جایز نیست؛ زیرا اندام و اعضای انسان، امانت‌اند و نباید در حق این امانت، کوتاهی کرد؛ زیرا الله فرموده است:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ [النساء : ٢٩]

و خویشتن را نکشید. به‌درستی که الله به شما مهرورز است.

عمرو بن عاص در تفسیر این آیه گفته است که آدمِ جُنُب، نباید در سرمای شدید که غسل کردن برای وی زیان دارد و بیم جانش می‌رود، غسل کند. عمرو غسل کردن را در چنین شرایطی نوعی خودکشی دانسته است. چنان‌که پیامبر عمرو را به عنوان فرمانده با تنی چند از اصحاب به «سریه‌ای» فرستاد. وی، در این سریه جُنُب شد و پس از آن‌که تیمم کرد، برای هم‌راهانش پیش‌نماز گردید. وقتی (به مدینه) نزد رسول خدا برگشتند، به او فرمود: «آیا در حالی که جنب بودی، برای یارانت پیش‌نماز شدی؟» عرض کرد: بله ای رسول خدا! این آیه را به‌یاد آوردم که الله فرموده است:

﴿ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ [النساء : ٢٩]

و خویشتن را نکشید. به‌درستی که الله به شما مهرورز است.

سپس ادامه داد: من از سرما ترسیدم؛ لذا با خاک پاک تیمم کردم و نماز خواندم.([[37]](#footnote-37)) پیامبر کارِ عمرو و استدلال او را تأیید کرد و به او نفرمود که استدلالش به این آیه درست نیست.

بنابراین، هر کاری که برای بدن زیان دارد یا باعث نقص عضو می‌گردد یا آثار منفی بر سلامت انسان می‌گذارد، جایز نیست. زیرا الله فرموده است:

﴿َلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [النساء : ٢٩]

و خودکشی نکنید.

لذا سیگار و دیگر چیزهای زیان‌آور به‌خاطر حفظ سلامتی و حرمت بدن‌های ما حرام شده است. پس حرمت جان انسان، هم شامل تعدّیِ منجر به مرگ می‌شود و هم شامل تجاوزی که به نقص عضو یا شکستن استخوان یا هر آسیب دیگری می‌انجامد. سپس رسول‌الله فرمود: «و مال‌های شما بر یک‌دیگر حرام است»؛ یعنی برای شما جایز نیست که اموال یک‌دیگر را به‌ناحق و با ترفندهای گوناگون مانند غصب، دزدی، خیانت، تقلب، دروغ و سایر شیوه‌های حرام بخورید. بنابراین، درآمد حاصل از فروش کالاهای تقلبی یا درآمد حاصل از تقلب و خیانت در معامله، حرام است و کسانی که از این طریق کسبِ درآمد می‌کنند، از یک‌سو اموال برادران خود را به‌ناحق می‌خورند و در حقیقت به حقوق آن‌ها تجاوز می‌کنند؛ و از سوی دیگر، باید بدانند که رسول‌الله از آن‌ها اعلام بیزاری نموده است و درآمدی که پیامبر از کاسبش بیزار باشد، چه درآمدِ بی‌خیری‌ست! در حدیث صحیح آمده که پیامبر فرموده است: «مَن غَشَّ فَلَیسَ مِنِّی»؛([[38]](#footnote-38)) یعنی: «هرکس تقلب کند، از من (پیرو من) نیست».

یا برخی از افراد سعی می‌کنند به اشکال گوناگون و با ترفندهای مختلف، بخشی از زمین همسایه‌ی خود را غصب کنند؛ این کار، حرام می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنِ اقتَطَعَ مِنَ الأرضِ شِبرًا بِغَیر حقٍّ فَإنَّهُ طُوِّقَهُ یَومَ القِیَامَةِ مِن سَبعِ أرضینَ»؛([[39]](#footnote-39)) یعنی: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود». به عبارت دیگر همانند طوقی به دور گردنش می‌پیچد و آن را با خود حمل می‌کند!

هم‌چنین اگر کسی بدهی‌اش را انکار کند و به بستان‌کارش بگوید: تو از من طلبی نداری، مرتکب ظلم و ستم شده و این، خوردن اموال دیگران است؛ حتی اگر  
 در جریان دادرسی، قاضی به نفع او حکم دهد، باید بداند که در دادگاه عدل الاهی، پیروز نخواهد شد. پیامبر فرموده است: «إِنَّکُم تَختَصِمُونَ إلَیَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَقْضِيَ لَهُ وَإنَّما أَقْضِي بِنَحوِ مَا أسمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِشَیءٍ مِن حَقِّ أخِيهِ فَإِنَّمَا أقتَطِعُ لَهُ جمرةً مِنَ نَّارٍ فَلْيَسْتَقِلْ أَوْ لِيَسْتكْثر»؛([[40]](#footnote-40)) یعنی: «شما برای قضاوت، نزد من می‌آیید و ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن ماهرتر باشد و من به نفع او قضاوت نمایم؛ زیرا من مطابق چیزی که می‌‌شنوم، حکم می‌کنم. پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت اخگری از آتش به او داده‌ام؛ حال خود داند که آن را نگه دارد یا رها کند».

لذا اگر در چنین شرایطی به نفع شما حکم شد و خود می‌دانستید که حق با شما نیست، بدانید که باید تاوانش را در آخرت پس دهید؛ زیرا قاضی، غیب نمی‌داند و مطابق چیزی که می‌شنود، حکم می‌کند؛ اما روز قیامت باید در برابر پروردگار جهانیان، دانای آشکار و نهان پاسخ‌گو باشید.

هم‌چنین حرام است که کسی نسبت به اموال دیگران اقامه‌ی دعوا نماید و با شهادت دروغین، حکم دادگاه را به نفع خود تمام کند و بدین‌سان مال دیگران را به‌ناحق بخورد. نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد؛ لذا الله فرمود: «به هم‌دیگر ظلم نکنید».

و اما حرمت آبروی مسلمان؛ برای هیچ‌کس جایز نیست که با غیبت و دروغ و ناسزاگویی، با آبروی دیگران بازی کند. و این کار، جزو گناهان بزرگ است. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَ لَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُ﴾ [الحجرات: ١٢]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید و از یک‌دیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید.

برخی از مفسران گفته‌اند: روز قیامت، پیکر مرده و شبیه‌سازی‌شده‌ی شخصی را که غیبتش را کرده‌اند، می‌آورند و غیبت‌کننده را مجبور می‌کنند که از گوشت او بخورد؛ اما او، از این کار نفرت دارد. غیبت، یعنی به بازی گرفتن آبروی دیگران؛ و این، حرام است. امام ابوداود/ روایت کرده که پیامبر شب معراج، عده‌ای را دید که ناخن‌هایی از جنس «مس» دارند و با آن، صورت‌ها و سینه‌های خود را می‌خراشند. پرسید: ای جبرئیل! این‌ها کیستند؟ پاسخ داد: کسانی که گوشت مردم را می‌خوردند و با آبروی آن‌ها بازی می‌کردند. پناه بر الله.

اگر انسان به آبروی برادرش بی‌حرمتی کند، بداند که روز قیامت باید تاوانش را از نیکی‌های خود به برادرش بدهد؛ چنان‌که به یکی از سلف صالح گفتند: فلانی، غیبت تو را کرده است. آن بزرگوار پرسید: مطمئنید؟ گفتند: آری. لذا هدیه‌ای برای غیبت‌کننده فرستاد. وی تعجب کرد که از آن شخص، غیبت کرده و او، هدیه‌ای برایش فرستاده است! هدیه‌دهنده به غیبت‌کننده فرمود: تو، نیکی‌های خود را به من هدیه دادی و نیکی‌ها ماندگارند؛ اما هدیه‌ای که من به تو داده‌ام، از میان می‌رود و چیز ماندگاری نیست. این، پاداش هدیه‌ای‌ست که به من داده‌ای. ببینید که سلف صالح چه بینشی داشته‌اند.

به‌هر حال، غیبت، حرام است و یکی از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود؛ به‌ویژه غیبت حکام و علما؛ زیرا غیبت این‌ها، پی‌آمدها و آثار منفی بیش‌تری دارد. غیبت علما از ارزش و اهمیت علمی که در سینه دارند یا به مردم آموزش می‌دهند، می‌کاهد و در نتیجه، مردم از آنان حرف‌شنوی نخواهند داشت و این، برای دین زیان‌آور است. غیبت حکام نیز از هیبت آن‌ها در چشم مردم می‌کاهد و آنان را به سرکشی در برابر حکام وامی‌دارد و آن‌گاه که مردم بر حکام بشورند، هرج و مرج و نابسامانی به وجود می‌آید.

الله متعال در این حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بندگان من! همه‌ی شما گم‌راه و سرگشته‌اید، مگر کسی که من هدایتش کرده‌ام؛ پس، از من درخواست هدایت نمایید تا شما را هدایت کنم». ضلالت و گم‌راهی، بر دو گونه است:

برخی از مردم، سرگردان‌ و سرگشته‌اند و حقیقت را نمی‌شناسند؛ مانند نصارا که پیش از بعثت پیامبر سرگشته بودند و حق را نمی‌دانستند. نصارا پس از بعثت رسول‌الله حقیقت را دریافتند، ولی قبول نکردند و مانند یهودی‌ها شدند که هرچند حقیقت را می‌دانستند، اما از آن پیروی نکردند.

دومین دسته از گم‌راهان، کسانی هستند که با وجود شناخت هدایت، ضلالت و گم‌راهی را برگزیدند؛ مانند یهودیان که حقیقت را می‌دانستند، اما آن را رد کردند و نپذیرفتند. یا مانند قوم «ثمود» که الله متعال درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيۡنَٰهُمۡ فَٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡعَمَىٰ عَلَى ٱلۡهُدَىٰ﴾ [فصلت: ١٧]

و اما قوم ثمود؛ هدایتشان کردیم، ولی آنان کوری (و گم‌راهی) را بر هدایت ترجیح دادند.

لذا مردم، همه گمراه و سرگشته‌اند، جز کسی که الله او را هدایت کند؛ اما ماهیت هدایت در رابطه با کسی که حقیقت را نمی‌شناسد، چیست؟ هدایت الهی برای چنین کسانی بدین‌گونه است که الله متعال، حقیقت را برای آن‌ها بیان می‌کند و راه درست را به آنان نشان می‌دهد. الله این نوع هدایت را بر خود واجب نموده است؛ راه هدایت را برای همه‌ی آفریده‌هایش بیان می‌کند. چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيۡنَا لَلۡهُدَىٰ ١٢﴾ [الليل: ١٢]

بی‌گمان راه‌نمایی کردن (و نشان دادن راه حق) با ماست.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ﴾ [البقرة: ١٨٥]

ماه رمضان، ماهی‌ست که در آن قرآن به عنوان راه‌نمای مردم نازل شده است.

این، یک نوع هدایت است که به معنای راه‌نمایی کردن و نشان دادن راه حق می‌باشد؛ اما دومین نوع هدایت، هدایتِ توفیق است که الله متعال به برخی از بندگانش عطا می‌کند؛ یعنی به آن‌ها توفیق می‌دهد که حق را بپذیرند. لذا هدایت بر دو گونه است:

هدایت بیان (نشان دادن حقیقت). این نوع هدایت، عمومی‌ست و شامل حال همه‌ می‌شود؛ یعنی الله متعال بر خود واجب کرده که راه حق را به همه‌ی بندگانش نشان دهد و حق و باطل را برای آن‌ها روشن سازد.

هدایت توفیق؛ یعنی الله متعال، توفیق پذیرش حق و عمل به آن را به برخی از بندگانش عطا می‌کند.

مردم در رابطه با هدایت، چندین دسته‌اند:

دسته‌ی اول: عده‌ای، از هر دو نوع هدایت برخوردار می‌شوند؛ یعنی الله متعال، آن‌ها را از حقیقت آگاه می‌سازد و به آنان توفیق پذیرش حقیقت را می‌دهد.

دسته‌ی دوم: برخی از مردم، از هر دو نوع هدایت، محروم می‌گردند؛ لذا حقیقت را نمی‌‌دانند و توفیق عبادت نمی‌یابند.

دسته‌ی سوم: برخی، از هدایت نوع اول برخوردار می‌شوند؛ اما حقیقت را قبول نمی‌کنند؛ یعنی حقیقت را می‌دانند، اما آن را نمی‌پذیرند. این‌ها، بدترین گم‌راهان هستند.

الله در این حدیث قدسی فرموده است: «كُلُّكُم ضَالٌّ»؛ یعنی: «همه‌ی شما گم‌راه و سرگشته‌اید».‌ به عبارت دیگر: هیچ‌یک از شما حق را نمی‌شناسد یا نمی‌پذیرد، مگر کسی که او را به سوی حق راه‌نمایی کنم و به او توفیق دهم که حق را قبول نماید؛ لذا اگر از من درخواست هدایت کنید، شما را به سوی حقیقت هدایت می‌کنم. پس درمی‌یابیم که طلب هدایت، لازمه‌ی هدایت شدن است و اگر انسان، صادقانه و با اظهار عجر و نیاز به درگاه الهی، درخواست هدایت نماید، الله متعال او را هدایت می‌کند.

البته بیش‌ترِ ما، از این کار مهم روی‌گردانیم و عبادتی که انجام می‌دهیم، بیش‌تر از روی عادت است؛ انگار به طلب هدایت از الله نیازی نداریم! حال آن‌که باید همواره از الله متعال درخواست هدایت کنیم. در هر نمازی می‌گوییم: «ربّ اغفر لي وارحمني واهدني». یعنی«پروردگارا! مرا بیامرز، به من رحم کن و مرا هدایت نما». بلکه در قرائت «فاتحه» که یکی از ارکان نماز به‌شمار می‌رود، می‌گوییم:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفاتحة: ٦، ٧]

ما را به راه راست، هدایت فرما؛ راه کسانی که به آنان نعمت داده­ای.

اما حضور دل، کجاست؟ بسیاری از نمازگزاران، بی‌توجه از کنار این آیه می‌گذرند؛ مانند ابری که آسمان را تیره می‌کند و هیچ نمی‌بارد. لذا به خود آییم و بدانیم که برای درخواست انواع هدایت- هم هدایت علمی و هم هدایت عملی- نیازمند الله هستیم؛ بنابراین، اگر می‌خواهیم حقیقت را بدانیم و به آن عمل نماییم، باید از الله درخواست هدایت کنیم.

هدایت، همان‌گونه که شامل هدایت معنوی یا رهنمون شدن به سوی دین می‌گردد، گاه، شامل هدایت حسی نیز می‌شود؛ منظور از هدایت حسی، این است که انسان، در جایی گم شود یا مسیرش را گم کند و از الله بخواهد که راه را به او نشان دهد. چنان‌که الله درباره‌ی موسی می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلۡقَآءَ مَدۡيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يَهۡدِيَنِي سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ٢٢﴾ [القصص: ٢٢]

و چون رو به سوی شهر «مدین» نهاد، گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.

یعنی راهی فراروی من بگذارد که هموار باشد و بتوانم بدون رنج و سختی به «مدین» برسم. تجربه نیز نشان داده است که وقتی انسان راهش را در بیابان گم می‌کند، به الله پناه می‌برد و از پروردگارش می‌خواهد که راه را به او نشان دهد. زیرا ما، در هر دو نوع هدایت به الله نیاز داریم.

الله در ادامه‌ی این حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بندگان من! همه‌ی شما گرسنه‌اید، جز کسی که من به او غذا دهم؛ پس، از من غذا و خوراک بخواهید تا به شما خوراک عطا کنم. ای بندگان من! شما، همه برهنه‌اید، جز کسی که من به او لباس و پوشاک عطا کنم؛ پس، از من لباس بخواهید تا به شما لباس دهم». این دو جمله در رابطه با گرسنگی و برهنگی‌ست و الله آن‌ها را پس از «هدایت»، ذکر فرمود؛ زیرا هدایت، غذای علمی و ایمانی قلب است و کارهای شایسته، غذای معنوی اندام و جوارح انسان به‌شمار می‌رود؛ اما آب و خوراک و پوشاک، نیاز جسمی انسان است؛ زیرا جسم انسان برای سلامتی و ادامه‌ی حیات به غذا و پوشاک نیاز دارد. از این‌رو الله فرمود: «ای بندگان من! همه‌ی شما گرسنه‌اید، جز کسی که من به او غذا دهم؛ پس، از من غذا و خوراک بخواهید تا به شما خوراک عطا کنم». پروردگار، راست فرموده است؛ همه‌ی ما گرسنه‌ایم، مگر کسی که الله به او غذا دهد. اگر الله متعال زمینه‌ی دست‌یابی به غذا را برای ما فراهم نسازد، از گرسنگی می‌میریم. خود، در سوره‌ی «واقعه» این نکته را بیان نموده و فرموده است:

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤﴾ [الواقعة: ٦٣، ٦٤]

آیا به آن‌چه می‌کارید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما، آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟

پاسخ، روشن است؛ بی‌گمان الله، همان ذاتی است که آن‌چه می‌کاریم، به ثمر می‌رساند. خود، می‌فرماید:

﴿لَوۡ نَشَآءُ لَجَعَلۡنَٰهُ حُطَٰمٗا فَظَلۡتُمۡ تَفَكَّهُونَ ٦٥ إِنَّا لَمُغۡرَمُونَ ٦٦ بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ٦٧﴾ [الواقعة: ٦٥، ٦٧]

اگر بخواهیم، به‌طور قطع آن‌ را گیاهی خُرد و خشکیده می‌گردانیم. و بدین ترتیب شما شگفت‌زده می‌شوید. (و می‌گویید:) به‌راستی ما زیان کرده‌ایم؛ بلکه ما محروم و بی‌بهره‌ایم.

دقت کنید؛ الله فرمود: «اگر بخواهیم، آن را گیاهی خُرد و خشکیده می‌گردانیم»؛ نفرمود: آن را نمی‌رویانیم؛ زیرا وقتی کاشته‌های مردم سر برآورد و مردم آن را ببینند، به آن، دل‌بستگی پیدا می‌کنند و اگر پس از این دل‌بستگی، گیاهانی که روییده‌اند، بخشکند، رنج و ناراحتی بیش‌تری برای مردم در پی دارد. الله هم‌چنین می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلۡمَآءَ ٱلَّذِي تَشۡرَبُونَ ٦٨ ءَأَنتُمۡ أَنزَلۡتُمُوهُ مِنَ ٱلۡمُزۡنِ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنزِلُونَ٦٩﴾ [الواقعة: ٦٨، ٦٩]

آیا به آبی که می‌نوشید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌فرستید یا ما نازل کننده‌ایم؟

الله از ابرهای آسمان، آب نازل می‌کند و این آب به صورت رودخانه‌هایی در زمین جریان می‌یابد یا در زمین فرو می‌رود و انسان‌ها، آن را با استفاده از پُمپ و دیگر ابزاری که الله در هر زمانی در اختیارشان می‌گذارد، از زمین بیرون می‌کشند. این، از حکمت الهی‌ست که آب، در درون زمین ذخیره می‌شود؛ زیرا اگر روی زمین بماند، می‌گندد و چه بسا مشکلات زیست‌محیطی ایجاد می‌کند و گاه باعث از میان رفتن دام‌ها می‌گردد و بوی لجن، همه را آزار می‌دهد. از این‌رو الله به حکمت و رحمت خویش، زمین را به‌گونه‌ای آفریده که آب در آن فرو می‌رود و به صورت چشمه‌هایی از زمین بیرون می‌آید و یا می‌توان با حفر قنات و چاه، به آب زیرزمینی دست یافت.

﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلۡمَآءَ ٱلَّذِي تَشۡرَبُونَ ٦٨ ءَأَنتُمۡ أَنزَلۡتُمُوهُ مِنَ ٱلۡمُزۡنِ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنزِلُونَ٦٩﴾ [الواقعة: ٦٨، ٦٩]

آیا به آبی که می‌نوشید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌فرستید یا ما نازل کننده‌ایم؟

به‌یقین الله همان ذاتی‌ست که از آسمان، آب فرو می‌فرستد و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا یک قطره آب از آسمان نازل کنند، هیچ کاری از پیش نمی‌برند؛ بلکه فقط الله با حکمت و رحمت خویش از آسمان، آب فرو می‌فرستد. هم‌چنین هرچه می‌نوشیم یا می‌خوریم، به لطف الله می‌باشد؛ از این‌رو فرموده است: «همه‌ی شما گرسنه‌اید، جز کسی که من به او غذا دهم؛ پس، از من غذا و خوراک بخواهید تا به شما خوراک عطا کنم». درخواست غذا و روزی از الله، هم به زبان انجام می‌شود و هم به عمل؛ یعنی به‌زبان، از الله می‌خواهیم که به ما غذا و روزی عطا کند؛ اما درخواست روزی به عمل، دو جنبه دارد:

جنبه‌‌ی نخست، این است که کار شایسته انجام دهیم؛ زیرا باعث برکت روزی می‌شود و نقش زیادی در زیاد شدن روزی انسان دارد؛ چنان‌که الله فرموده است:

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذۡنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٦﴾ [الاعراف: ٩٦]

و اگر مردم شهرها و آبادی­ها ایمان می­آوردند و تقوا پیشه می­کردند، برکت­های آسمان و زمین را بر آنان می­گشودیم؛ ولی انکار نمودند و ما، آنان را به سبب کردارشان گرفتیم.

هم‌چنین فرموده است:

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَكَفَّرۡنَا عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَلَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ٦٥ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ أَقَامُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِم مِّن رَّبِّهِمۡ لَأَكَلُواْ مِن فَوۡقِهِمۡ وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِمۚ﴾ [المائ‍دة: ٦٥، ٦٦]

و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، حتماً گناهانشان را از آن‌ها می­زداییم و آنان را واردِ بهشت­های پُرنعمت می­کنیم. و اگر آنان، تورات و انجیل و آن‌چه را از سوی پروردگارتان بر آن‌ها نازل شده است، برپا می­داشتند، از برکت­های آسمان و زمین بهره­مند می­شدند.

لذا عمل نیک و شایسته، یکی از زمینه‌های کسب روزی و برکت آن است.

جنبه‌ی دوم برای کسب روزی یا تولید مواد غذایی، کار و تلاش است؛ بدین‌سان که زمین را شخم می‌زنیم، چاه حفر می‌کنیم و به کاشتن گیاهان زراعی و باغی می‌پردازیم و ‌چنین کارهایی انجام می‌دهیم.

بنابراین، درخواست غذا از پروردگار متعال، دو جنبه دارد: یا به زبان است و یا با کار و تلاش. همان‌گونه که گفتیم، کار و تلاش برای کسب روزی هم دو جنبه دارد: یکی، انجام کارهای نیک و شایسته؛ و دیگری، پرداختن به کارهای تولیدی از قبیل کشاورزی و باغبانی و امثال آن.

الله در این حدیث قدسی فرموده است: «از من، خوراک و غذا بخواهید تا به شما غذا دهم». به عبارت دیگر، اگر از من درخواست روزی و غذا کنید، به شما روزی می‌دهم؛ اما در این میان باید به الله گمان نیک داشته باشیم و به‌یقین بدانیم که اگر از او درخواست روزی کنیم، به ما روزی می‌دهد؛ ولی اگر دعا نماییم و قلبمان غافل باشد، یا کار و تلاش ما بدون توکل بر پروردگار باشد یا به کار و تلاش خود اعتماد کنیم، چه بسا به نتیجه‌ی دل‌خواه خود نرسیم. لذا باید از الله، روزی بخواهیم و فقط متوجه او باشیم.

در ادامه‌ی این حدیث قدسی آمده است: «ای بندگان من! شما، همه برهنه‌اید، جز کسی که من به او لباس عطا کنم؛ پس، از من لباس بخواهید تا به شما لباس دهم». آری؛ آدم، لخت و برهنه به دنیا می‌آید و هیچ لباس و پوششی با او نیست که او را بپوشاند. بر خلاف جانوران که دارای مو هستند یا پوستشان، به‌گونه‌ای‌ست که برای آن‌ها، نقش لباس را دارد. و این، از حکمت الله می‌باشد که چنین پوستی به ما داده است تا بدانیم که برای پوشاندن اندام خود، به لباس نیاز داریم؛ همان‌گونه که اعمال نیک ما نیز لباس یا پوششی برای رفتارهای زشت ماست. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ﴾ [الأعراف: ٢٦]

و لباس تقوا بهتر است.

با نیم‌نگاهی به خود درمی‌یابیم که برای پوشاندن خود، به لباس نیازمندیم. همان‌طور که به لباس معنوی- کار نیک و شایسته- نیاز داریم تا برهنه و شرمگین نباشیم؛ از این‌رو برخی از تعبیرکنندگان خواب گفته‌اند: اگر انسان در خواب ببیند که لخت و برهنه می‌باشد، تعبیرش این است که باید استغفار و درخواست آمرزش نماید؛ زیرا چنین خوابی، بیان‌گر بی‌تقوایی یا کم‌تقوایی انسان می‌باشد؛ چراکه از تقوا به لباس، تعبیر شده است.

به‌هر حال اگر لطف خدا نبود، همه‌ی انسان‌ها برهنه بودند؛ اما الله لباس‌های گوناگونی در اختیار ما گذاشته که خود را با آن می‌پوشانیم؛ و گاه چندین دست لباس داریم. به‌ویژه افراد ثروتمند یا کسانی که در کشورهای ثروتمندی زندگی می‌کنند که الله آن‌ها را با فراوانی مال و نعمت، در معرض آزمایش قرار داده است؛ رسول‌الله فرموده است: «وَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَإنَّمَا أَخَشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسهَا مَن قبلَکُم فَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ»؛([[41]](#footnote-41)) یعنی: «من برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یک‌دیگر بپردازید و دنیا همان‌گونه که مایه‌ی هلاکت آن‌ها شد، شما را نیز به هلاکت برساند». لذا مال و ثروت، آزمونی الهی‌ست که باید در برابرش صابر و خویشتن‌دار باشیم؛ یعنی حق مال- صدقه یا زکاتش- را ادا کنیم و شکر خدا را به‌‌جای آوریم. به‌هر حال، الله به ما لطف کرده و لباس و پوششی در اختیار ما نهاده است و اگر آن را برای ما فراهم نمی‌ساخت، نمی‌توانستیم به لباس و پوششی برای پوشاندن خود، دست یابیم. در همین دوران هم کسانی هستند که لباسی برای پوشاندن خود ندارند و ناگزیر می‌شوند خود را با برگ درختان یا الیاف گیاهی و امثال آن بپوشانند. لذا فراموش نکنیم که الله بر ما منت نهاد و به ما لباس داده است. چنان‌که خود می‌فرماید: «ای بندگان من! شما، همه برهنه‌اید، جز کسی که من به او لباس عطا کنم؛ پس، از من لباس بخواهید تا به شما لباس دهم». لذا همان موضوعی را که درباره‌ی درخواست روزی مطرح کردم، درباره‌ی درخواست لباس و پوشش نیز بازگو می‌کنم؛ یعنی درخواست لباس و پوشش از الله، هم به زبان صورت می‌گیرد و هم به عمل. به‌زبان از الله می‌خواهیم که ما را بپوشاند یا لباس و پوشش مناسب به ما عطا کند. هم‌چنین از الله متعال درخواست می‌کنیم که لباس معنوی نیز به ما عنایت بفرماید؛ یعنی توفیقمان دهد که کار نیک و شایسته انجام دهیم. درخواست عملی لباس، دو جنبه دارد:

جنبه‌ی نخست، به‌وسیله‌ی اعمال نیک و شایسته می‌باشد. و جنبه‌ی دیگر، با استفاده از اسباب و ابزار تولید لباس مانند چرخ خیاطی و مراکز تولیدی.

تناسب جالبی میان عذا، پوشش و هدایت وجود دارد؛ زیرا غذا، در حقیقت، پوشش درونی بدن به‌شمار می‌رود؛ چون تشنگی و گرسنگی، یعنی خالی بودن معده از آب و غذا که در واقع، همان برهنه بودن شکم می‌باشد. لباس نیز پوشش بدن است و هدایت، پوشش یا لباسی برای قلب و درون انسان در برابر گناهان به‌شمار می‌رود.

الله متعال در ادامه‌ی این حدیث قدسی فرموده است: «ای بندگان من! شما شب و روز مرتکب گناه و معصیت می‌شوید و من، همه‌ی گناهان را می‌بخشم؛ پس، از من طلب آمرزش کنید تا شما را بیامرزم». این هم بیان‌گر کمال لطف و احسان پروردگار نسبت به بنده‌اش می‌باشد که به او پیشنهاد می‌کند تا برای آمرزش گناهانی که شب و روز مرتکب می‌شود، توبه و استغفار نماید و می‌فرماید: «من، همه‌ی گناهان را می‌بخشم»؛ یعنی الله همه‌ی گناهان بزرگ و کوچک و حتی شرک و کفر را می‌بخشد؛ البته به‌شرطی که انسان، دست از این گناهان بردارد و توبه و استغفار کند. از این‌رو فرمود: «از من، طلب آمرزش کنید تا شما را بیامرزم». به‌یاد داشته باشیم که استغفار یا طلب آمرزش، تنها این نیست که انسان، «استغفرالله» بگوید یا به‌زبان از الله بخواهد که او را ببخشد. بلکه باید صادقانه به سوی الله بازگشت. توبه‌ی راستین، پنج شرط دارد:

شرط اول این است که انسان، خالصانه برای الله توبه کند؛ نه به‌قصد ریا و خودنمایی یا برای خوش‌نام کردن خود نزد مردم و یا به منظور نزدیک شدن به آن‌ها؛ بلکه هدفش از توبه، فقط بازگشت به سوی الله متعال باشد. اخلاص، شرط اساسی هر عملی‌ست و توبه، یکی از اعمال نیک و شایسته به‌شمار می‌رود؛ همان‌گونه که الله   
  
متعال می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾ [النور : ٣١]

شرط دوم، این است که انسان از گناه گذشته‌ی خود پشیمان، ناراحت و متأسف باشد و بپذیرد که واقعاً اشتباه کرده است تا پشیمان گردد؛ اما اگر برایش مهم نباشد که خطا کرده یا نه، این، توبه نیست؛ بلکه حتماً باید از صمیم قلب، از کرده‌ی خویش پشیمان باشد و آرزو کند که ای کاش مرتکب چنین گناهی نمی‌شد.

و شرط سوم: باید دست از گناه بردارد؛ زیرا توبه کردن و ادامه دادن به گناه، هیچ معنایی ندارد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ [آل عمران: ١٣٥]

و آگاهانه به گناه کردن، ادامه نمی‌دهند.

ولی اگر ادعا کند که توبه کرده و به گناه کردن ادامه دهد، پس دروغ می‌گوید و گویا الله را مسخره می‌کند! مثلاً اگر بگوید: از غیبت کردن توبه نموده‌ام، اما در مجالس غیبت می‌نشیند، دروغ‌گوست و توبه نکرده است. هم‌چنین اگر بگوید: از ربا توبه کرده‌ام، اما هم‌چنان به معامله‌های ربوی ادامه می‌دهد، این هم در ادعایش مبنی بر توبه، دروغ‌گوست. همین‌طور اگر ادعا کند که از گوش دادن به موسیقی توبه کرده است، اما هم‌چنان موسیقی گوش می‌دهد، توبه‌اش صادقانه نیست و توبه نکرده است. هم‌چنین کسی که ادعا می‌کند از نافرمانی پیامبر توبه کرده و دیگر، ریش خود را نمی‌تراشد، اما در عمل، به تراشیدن ریش خود ادامه می‌دهد، دروغ می‌گوید و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود.

برای توبه و دست کشیدن از گناهانی که به حقوق مردم مربوط می‌شود، باید حق هر کسی را به صاحبش بازگرداند. لذا اگر مال کسی را خورده، باید مالش را به او پس دهد و چنان‌که بستان‌کارش مرده باشد، باید آن مال را به وارثان او بدهد و اگر وارثان او را نمی‌شناخت یا به هر دلیلی مثل جابه‌جا شدن بستان‌کارش، به او دست‌رسی نداشت، باید مبلغ بدهی را از طرف بستان‌کارش صدقه دهد.

اما اگر غیبت کسی را کرده و کسی که غیبتش را نموده است، خود از این ماجرا خبر دارد، باید نزدش برود و از او حلالی بخواهد. چه خوبست کسی که غیبتش را کرده‌اند یا پشت سرش حرف زده‌اند، عذرخواهی برادر مسلمانش را بپذیرد؛ لذا اگر کسی، برای عذرخواهی نزدتان آمد و حلالی می‌خواست، او را ببخشید. زیرا:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣﴾ [المائ‍دة: ١٣]

بی­گمان الله، نیکوکاران را دوست دارد.

اگر برای عذرخواهی نزد کسی رفتید که غیبتش را کرده‌اید، اما او، شما را نبخشید و قبول کردن عذرخواهی شما را مشروط به این کرد که چیزی به او بدهید، پس این کار را بکنید تا راضی شود و شما را حلال کند.

اگر به کسی دشنام داده‌اید یا کتکش زده‌اید، باید برای توبه نزدش بروید و از او عذرخواهی کنید و بگویید: من، در اختیار تو هستم؛ تلافی کن، تا شما را ببخشد؛ لذا اگر حق کسی بر گردن انسان باشد، برای توبه باید از او عذرخواهی کرد و حلالی طلبید؛ فرقی نمی‌کند که این حق، مالی باشد یا جانی؛ یا در رابطه با آبروی انسان.

شرط چهارم توبه، این است که انسان به‌طور جدی تصمیم بگیرد که دیگر، مرتکب آن گناه نشود؛ لذا اگر توبه کند و دست از گناه بردارد، اما در دلش تصمیم داشته باشد که در فرصتی مناسب دوباره آن گناه را انجام دهد، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و فقط توبه را به بازی گرفته است؛ بلکه باید تصمیم جدی بگیرد که دوباره به سراغ آن گناه و معصیت نرود. البته در صورتی که تصمیمش برای ترک گناه و دوری از آن جدی باشد، اما ناخواسته مرتکب همان گناه شود، خللی در توبه‌‌ی قبلی‌اش پیش نمی‌آید؛ ولی باید به‌خاطر گناه جدیدی که مرتکب شده است، دوباره توبه کند.

شرط پنجم: توبه باید در زمان قبول شدن توبه باشد. لذا اگر فرصت توبه تمام شود، توبه‌اش فایده‌ای ندارد و پذیرفته نمی‌شود. وقتی جان به گلو برسد و لحظه‌ی مرگ، فرارسد، فرصت توبه پایان می‌یابد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ﴾ [النساء: ١٨]

و پذیرش توبه برای کسانی نیست که مرتکب کارهای بد می­شوند و چون مرگِ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می­گوید: اینک توبه کردم.

توبه کردن در لحظه‌ی مرگ، هیچ فایده‌ای ندارد. فرعون هنگامی که در دریا غرق شد، ایمان آورد و گفت: به پروردگاری که بنی‌اسرائیل ایمان آورده‌اند، ایمان آوردم و اینک مسلمان شدم. اما به او گفته شد:

﴿ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٩١﴾ [يونس : ٩١]

آیا اینک ایمان می‌آوری، حال آن‌که پیش‌تر نافرمانی می‌کردی و از تبه‌کاران بودی؟

لذا انسان باید بی‌درنگ توبه کند؛ زیرا نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرا می‌رسد. چه بسیار انسان‌هایی که ناگهان مرده‌اند! بنابراین باید پیش از آن‌که فرصت از دست برود، توبه کند.

هم‌چنین زمانی که خورشید از مغرب، طلوع کند، فرصت توبه پایان می‌یابد. پیامبر خبر داده است که خورشید، هر روز پس از غروبش، زیر عرش پروردگار رحمان سجده می‌کند و آن‌گاه اجازه می‌خواهد که به حرکت خویش ادامه دهد و طلوع نماید تا این‌که سرانجام به او امر می‌شود: از همان‌جایی که غروب کرده، بازگردد. بدین ترتیب خورشید به فرمان الله بازمی‌گردد و از سمت مغرب طلوع می‌کند. در آن هنگام همه‌ی مردم، جمع می‌شوند و وحشت‌زده و نگران به سوی الله، توبه می‌کنند؛ اما این توبه، هیچ نفعی برایشان ندارد. الله متعال فرموده است:

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ يَأۡتِيَ رَبُّكَ أَوۡ يَأۡتِيَ بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَۗ يَوۡمَ يَأۡتِي بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗاۗ قُلِ ٱنتَظِرُوٓاْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ ١٥٨﴾ [الأنعام: ١٥٨]

آیا انتظاری جز این دارند که فرشتگانِ (مرگ) به سراغشان بیایند یا حکم پروردگارت سر رسد یا برخی از نشانه­های پروردگارت تحقق یابد؟ روزی که برخی از نشانه­های پروردگارت فرا رسد، دیگر، ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده یا با وجود ایمان کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نخواهد داشت.

﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾، به لحظه‌ی مرگ اشاره دارد؛ یعنی: «زمانی که فرشتگان مرگ، به سراغشان بیایند...». ﴿أَوۡ يَأۡتِيَ رَبُّكَ﴾، به برپاشدن قیامت اشاره دارد که پروردگار برای محاسبه‌ی بندگانش می‌آید؛ ﴿أَوۡ يَأۡتِيَ بَعۡضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ﴾؛ یعنی: «زمانی که برخی از نشانه‌های پروردگارت تحقق یابد» که منظور، طلوع خورشید از مغرب است. در آن هنگام، «ایمان کسی که پیش‌تر، ایمان نداشته یا با وجود ایمان، کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نمی‌بخشد».

این‌ها، شرایط قبول شدن توبه بود که برشمردیم. لذا ای برادرم! تا فرصت باقی‌ست، بی‌درنگ توبه کن و به سوی الله بازگرد و بدان که اگر صادقانه توبه کنی، الله متعال توبه‌ات را می‌پذیرد و چه بسا تو را در وضعیت و جایگاهی بهتر از جایگاه گذشته‌ات قرار می‌دهد. به پدرت آدم بنگر که با وسوسه‌ی شیطان، از میوه‌ی ممنوعه خورد و از الله نافرمانی کرد؛ اما نتیجه‌ی توبه‌اش چه شد؟ الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ١٢١ ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ١٢٢﴾

[طه: ١٢١، ١٢٢]

و آدم، از پروردگارش نافرمانی کرد و راه را گم نمود. آن‌گاه پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش کرد.

وقتی آدم توبه کرد، به این مقام والا دست یافت و الله متعال، او را برگزید و بدین‌سان به جایگاهی رسید که فراتر از جایگاه پیشین او بود؛ زیرا معصيت و نافرمانی، او را نزد الله، خجالت‌زده و شرمنده کرد و او را به توبه و بازگشت به سوی الله واداشت و از این‌رو وضعیت بهتری پیدا کرد.

«خداوند، از توبه‌ي بنده‌اش بيش‌تر از فردی شادمان مي‌شود كه در بیابانی بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رمد و فرار می‌کند و او، از یافتنش ناامید می‌شود؛ زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید از یافتن شترش، دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوش‌حالی، به‌اشتباه می‌گوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم».([[42]](#footnote-42)) در صورتی که می‌خواست بگوید: یا الله! تو، پروردگار منی و من، بنده‌ی تو هستم؛ اما از شدت خوش‌حالی اشتباه کرد؛ زیرا انسان، در شدت خوش‌حالی نمی‌داند که چه می‌گوید. همان‌طور که در شدت خشم و عصبانیت نیز چنین حالتی دارد. به‌هر حال، الله متعال از توبه‌ی بنده‌اش، از کسی که در چنین وضعیتی قرار می‌گیرد و سپس شترش را پیدا می‌کند، بیش‌تر خشنود می‌شود.

در ادامه‌ی این حدیث الهی آمده است: «ای بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید نفع و زیانی به من برسانید»؛ یعنی الله متعال، از بندگانش بی‌نیاز است و اطاعت و فرمان‌برداری آن‌ها از الله یا معصیت و نافرمانی آنان، هیچ نفع و ضرری برای الله ندارد. الله در کتابش فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاريات: ٥٦، ٥٨]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند. بی‌گمان الله، خود روزی‌دهنده و دارای توان و نیروست.

بنابراین، الله از هیچ‌کس، هیچ نفع و ضرری نمی‌برد؛ زیرا از همه بی‌نیاز است و آفریده‌هایش را هدفمند و به حکمتی آفریده که خود اراده کرده است؛ آن‌ها را برای عبادت و پرستش خویش خلق کرده و به فرمان‌برداران نوید پاداش و به نافرمان‌ها، درباره‌ی عذابش هشدار داده است؛ زیرا بهشت و دوزخی وجود دارد که الله متعال، آن‌ها را آفریده است و بهشت و دوزخ را پُر خواهد کرد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ وَتَمَّتۡ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١١٩﴾ [هود: ١١٩]

... و برای همین، آن‌ها را آفریده است. و سخن و فرمانِ حتمی پروردگارت بر این رفته است که دوزخ را از همه‌ی سرکشان جن و انس پُر خواهم کرد.

بنابراین، اطاعتِ بندگان فرمان‌بردارِ الله، هیچ نفعی به او نمی‌رساند؛ همان‌طور که نافرمانی ِ معصیت‌کاران هیچ زیانی برای الله ندارد؛ از این‌رو در ادامه‌ی این حدیث الهی آمده است: «اگر همه‌ی شما انسان‌ها و جن‌ها از ابتدا تا انتها، دارای پرهیزکارترین قلب باشید و به روش پرهیزکارترین شخص رفتار کنید، این امر، ذره‌ای بر مُلک من نمی‌افزاید»؛ زیرا مُلک، مُلک خداست؛ نه مُلک بندگان فرمان‌بردار یا نافرمان. الله هم‌چنین فرموده است: «ای بندگان من! اگر همه‌ی شما جن‌ها و انسان‌ها از ابتدا تا انتها، به روش گنه‌کارترین شخصِ خود که دارای بدترین قلب است، عمل نمایید، این امر، ذره‌ای از ملک من نمی‌کاهد». الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿إِن تَكۡفُرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمۡۖ وَلَا يَرۡضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلۡكُفۡرَۖ وَإِن تَشۡكُرُواْ يَرۡضَهُ لَكُمۡۗ﴾ [الزمر: ٧]

اگر کفر بورزید، بی‌گمان الله از شما بی‌نیاز است و کفر و ناسپاسی را برای بندگانش نمی‌پسندد و اگر سپاس‌گزاری کنید، آن را برایتان می‌پسندد.

مُلک، مُلک خداست و مُلک خدا، با نافرمانیِ نافرمان‌ها کاسته نمی‌شود یا با اطاعت و فرمان‌برداری بندگان فرمان‌بردارش، افزایش نمی‌یابد.

این سه عبارت، بیان‌گر بی‌نیازی الله می‌باشد و کمال قدرت و تسلطش را می‌رساند و نشان می‌دهد که الله، از هیچ‌کس فایده نمی‌برد و از هیچ‌کس زیان نمی‌بیند؛ زیرا از همه، بی‌نیاز است.

الله متعال، در این حدیث قدسی فرموده است: «ای بندگان من! اگر همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها، از ابتدا تا انتها، در یک زمین پهناور بایستند و همه، خواسته‌های خود را یک‌جا از من درخواست نمایند و خواسته‌ی همه را برآورده سازم، این عمل، چیزی از آن‌چه که نزد من است، نمی‌کاهد؛ همان‌طور که وقتی یک سوزن را در آب دریا فرو می‌برند و بیرون می‌کشند، هیچ از آب دریا کم نمی‌شود». این جمله نشان‌دهنده‌ی گستردگی مُلک الله و کمال بی‌نیازی اوست؛ زیرا اگر همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها از ابتدا تا انتها، گردِ هم آیند، تعدادشان چه همه زیاد می‌شود! و هر کدام خواسته‌ای داشته باشد و همه به‌طور هم‌زمان خواسته‌های خود را از الله درخواست نمایند، و الله متعال، خواسته‌ی همه‌ی آن‌ها را برآورده سازد، این امر، حتی به‌اندازه‌ی سرِ سوزنی هم از مُلک الله نمی‌کاهد؛ زیرا الله متعال بخشنده، بزرگوار، بی نیاز و دارای فضل و بخشش بی‌کران است. سوزنی را در آب دریا فرو ببرید و آن‌گاه آن را بیرون بکشید؛ آیا چیزی از آب دریا کم می‌شود؟ خیر؛ همین‌طور از مُلک الله نیز چیزی کاسته نمی‌شود؛ زیرا الله بخشنده، بزرگوار و بی‌نیاز است.

«ای بندگان من! این، اعمال شماست که آن را برای شما محاسبه می‌کنم و نتایج آن را به‌طور کامل به شما می‌دهم»؛ یعنی همه چیز به اعمال شما بستگی دارد که الله متعال، روز قیامت آن را برای شما محاسبه می‌کند و نتیجه‌اش را به‌طور کامل به شما می‌دهد. الله متعال در کتابش فرموده است:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾

[الزلزلة: ٧، ٨]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن‌را می‌بیند.

در ادامه‌ی این حدیث قدسی آمده است: «لذا هرکس نتیجه‌ی خوبی دید، الله را ستایش نماید و هرکس نتیجه‌ی دیگری یافت، کسی جز خود را سرزنش نکند»؛ زیرا خودش اشتباه کرده و خود را از خیر و نیکی محروم نموده است. آن‌که نتیجه‌ی خوبی دید، الله را حمد و ستایش کند؛ زیرا اول و آخِر، لطف و منّت الله متعال بوده که ابتدا به او توفیق عمل داده و در انتها با پاداش نیک و فراوان بر او منت نهاده است:

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَا وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١٦٠﴾ [الأنعام: ١٦٠]

هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می­یابد و هر کس کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه­ی کارِ بدش مجازات خواهد شد. و هیچ ستمی به آنها نمی‌شود.

این حدیث، حدیث مهم و بزرگی‌ست که علما رحمهم‌الله، به شرح و توضیح آن پرداخته‌اند و نکات و مطالب مهمی از آن برداشت کرده‌اند؛ چنان‌که علامه ابوالعباس حرانی/، کتاب مستقلی در شرح این حدیث نگاشته است؛ از این‌رو باید با تدبر و تفکر، به واخوانی این حدیث بپردازیم؛ به‌ویژه جمله‌ی پایانی آن که همه چیز به اعمال انسان بستگی دارد؛ اگر اعمالش نیکو باشد، فرجام نیکی خواهد داشت و اگر اعمالش بد باشد، سرانجام بدی در انتظار اوست. اهمیت این موضوع و ارتباط آن با جهاد نفس، مؤلف/ را بر آن داشته که این حدیث را باب مجاهدت، ذکر کند؛ لذا باید با نفس خویش جهاد نماییم و به کارهای نیک انجام دهیم تا به پاداش بهتر و بزرگ‌تری نزد الله، دست یابیم.

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

12- باب: تشویق به انجام کارهای نیک در اواخر عمر

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَوَ لَمۡ نُعَمِّرۡكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُۖ﴾ [فاطر: ٣٧]

آیا به شما چندان عمر ندادیم که هر کس می‌خواست در آن مدت پند می‌گرفت؟ و هشداردهنده‌ای نیز نزدتان آمد.

ابن‌عباس و دیگر مفسران گفته‌اند: این آیه بدین معناست که آیا شصت سال به شما عمر ندادیم؟ و حدیثی که ان‌شاءالله ذکر خواهیم کرد، این معنا را تأیید می‌کند. برخی گفته‌اند: منظور، هجده سال است. چهل سال نیز گفته‌اند. و این، سخن حسن و کلبی و مسروق می‌باشد و از ابن‌عباس نیز نقل شده است. هم‌چنین نقل شده که اهالی مدینه، هنگامی که چهل ساله می‌شدند، برای عبادت، یک‌سویی و فراغت می‌گزیدند. و نیز گفته شده که منظور، سن بلوغ است.

**شرح**

مؤلف/، بابی تحت عنوان «تشویق به انجام کارهای نیک در اواخر عمر» گشوده است. مهم‌ترین بخش زندگی انسان، پایان عمر اوست. همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَل أهل الجَنَّةِ حَتَّى مَا یَبقَی بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَیَدخُلُهَا، وَإنَّ أحَدَکُم لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أهلِ النّار حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَیَدخُلُهَا»؛([[43]](#footnote-43)) یعنی: «شخصی، اعمال بهشتیان را انجام مي‌دهد تا این‌که فقط یک «ذراع» تا بهشت فاصله دارد؛ ولي تقديرش بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي‌دهد. در نتيجه به دوزخ مي‌رود. و شخص ديگري از شما، اعمال دوزخیان را انجام مي دهد تا این‌كه میان او و دوزخ، فقط يك ذراع باقي مي‌ماند؛ ولي تقدير بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي دهد. در نتيجه، به بهشت مي‌رود».

لذا یکی از دعاهای مأثور، این است که بگوییم: «اللّهم اجْعَلْ خَيْرَ عُمري آخِرَه و خيرَ عملي خواتمَه» يعني: «یا الله! بهترين دوران زندگانی‌ام را واپسين لحظات آن قرار بده و بهترين كرده‌ام را آخرین اعمال من بگردان». در حدیث صحیح آمده است: «مَن کان آخِرُ كَلامِهِ مِن الدُّنیا لا إله إلا الله دَخَلَ الجَنَّة»؛([[44]](#footnote-44)) یعنی: «هرکس آخرین سخنش در دنیا لاإله‌إلاالله باشد، وارد بهشت می‌شود».

لذا انسان هرچه بیش‌تر عمر کند، باید نیکی‌های بیش‌تری انجام دهد؛ همان‌طور که هر جوانی باید سعی کند که کارهای نیک زیادی انجام دهد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرامی‌رسد؛ ممکن است در جوانی بمیرد یا شاید هم بیش از این، عمر کند. اما به‌طور قطع هرچه عمر انسان می‌گذرد، به مرگ نزدیک‌تر می‌شود. مؤلف/، آیه‌ی 37 سوره‌ی «فاطر» را ذکر کرده که الله فرموده است:

﴿أَوَ لَمۡ نُعَمِّرۡكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُۖ﴾ [فاطر: ٣٧]

آیا به شما چندان عمر ندادیم که هر کس می‌خواست در آن مدت پند می‌گرفت؟ و هشداردهنده‌ای نیز نزدتان آمد.

مفسران درباره‌ی مقدار این عمر، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: شصت سال است؛ برخی هم آن را هجده سال دانسته‌اند. چهل سال، و بلوغ نیز گفته شده است. البته در این آیه، مقدار یا عدد مشخصی نیامده و به عمری کلی اشاره شده که برای پند گرفتن انسان، کافی‌ست. چنین عمری، به اوضاع و احوال انسان بستگی دارد؛ گاه، انسان در کم‌تر از هجده سالگی متذکر می‌گردد و گاه برای پند گرفتن به عمر بیش‌تری نیاز دارد تا نشانه‌ها و هشدارهای بیش‌تری مشاهده کند. این، به محیط زندگی انسان بستگی دارد که محیط خوبی باشد یا محیط بدی. الله در توبیخ دوزخیان می‌فرماید:

﴿أَوَ لَمۡ نُعَمِّرۡكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ ﴾ [فاطر: ٣٧]

آیا به شما چندان عمر ندادیم که هر کس می‌خواست در آن مدت پند می‌گرفت؟

لذا درمی‌یابیم که انسان، هرچه پا به سن می‌گذارد، باید آگاه‌تر باشد.

الله در همین آیه فرموده است: وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُ یعنی: «و هشداردهنده‌ای نیز نزدتان آمد». صحیح، این است که منظور از هشداردهنده، پیامبر است؛ «نذیر»، اسم جنس است؛ لذا همه‌ی پیامبران را شامل می‌شود؛ چون همه‌ی پیام‌آوران الهی، بیم‌دهنده بوده‌اند. لذا انسان وظیفه دارد که در اواخر عمرش بیش از هر زمانی به اطاعت و بندگی الله متعال بپردازد و توجه ویژه‌ای به فرایض دینی خود داشته باشد و زیاد، استغفار کند و الله را ستایش نماید. چنان‌که الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: ١، ٤]

هنگامی که یاریِ الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد و مردم را ببینی که گروه‌گروه وارد دین الله می‌شوند (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است). پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، تو‌به‌پذیر است.

گفته می‌شود: این، آخرین سوره‌ای‌ست که بر پیامبر نازل شد. در این‌باره به ماجرای شگفت‌آوری اشاره می‌کنم؛ انصار به امیر مؤمنان، عمر بن خطاب گفتند: چرا این‌همه عبدالله بن عباس را گرامی می‌داری و به خود، نزدیک می‌کنی؟ او جوان است؛ پس، چرا چنین رفتاری با جوانان ما نداری؟ عمر با هر کسی، مطابق جایگاه علمی و دینی‌اش رفتار می‌کرد. لذا هرکس عالم‌تر و دین‌دارتر بود، جایگاه بهتری نزد عمر داشت و این، رفتار شایسته‌ای‌ست که با دیگران، مطابق وضعیت علمی و دینی آن‌ها برخورد کنیم. البته حق خویشاوندی به جای خود، محفوظ است؛ اما نباید فراموش کرد که علم و ایمان، مهم‌ترند.

به‌هر حال، انصار از امیر مؤمنان عمر پرسیدند که چرا آن‌قدر که به ابن عباس$ اهمیت می‌دهد، به جوانان دیگر، توجه نمی‌کند؟ عمر از آن‌ها مهلت خواست تا دلیل این کارش را به آنان نشان دهد. لذا روزی، آنان را جمع کرد و از آن‌ها پرسید: نظر شما درباره‌ی سوره‌ی «نصر» چیست که الله متعال فرموده است:

﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: ١، ٤]

پاسخ دادند: الله متعال در این سوره به پیامبرش دستور داده که وقتی یاری الله فرارسید و مکه فتح شد، الله را با حمد و ستایش، به‌پاکی یاد کن. بدین‌سان این سوره را به ظاهرِ آن تفسیر کردند. آن‌گاه عمر نظر ابن‌عباس$ را در این‌باره جویا شد. ابن عباس$ فرمود: این سوره‌، از وفات رسول‌الله خبر می‌داد و بیان‌گر این بود که زمانِ وفاتش، نزدیک شده است.([[45]](#footnote-45)) ابن عباس$ برداشت دقیقی از این سوره داشت و سوره را بدین‌سان معنا کرد که: وقتی یاری و پیروزی فرارسد، مأموریت تو (ای محمد!) پایان می‌یابد؛ لذا عمر خویش را با استغفار و حمد و ستایش الله، به پایان برسان.

عایشه& می‌گوید: پس از نزول این سوره، پیامبر این دعا را در رکوع و سجده‌اش بسیار می‌خواند: «سُبحَانَكَ اللَّهمَّ ربَّنا وبِحَمدِكَ اللَّهمَّ اغفِر لِي».([[46]](#footnote-46))

لذا چه خوبست که به‌پیروی از پیامبر این دعا را در رکوع وسجده، تکرار کنیم.

\*\*\*

وَأمّا الأحادیث:

114- فالأوَّل: عن أَبِي هريرة عَنِ النَّبِيِّ قال: «أعْذَرَ اللَّهُ إلى امْرِىءٍ أخَّرَ أجلَه حتى بلَغَ سِتِّينَ سنةً». [روایت بخارى]([[47]](#footnote-47))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله برای شخصی که اجلش را به‌تأخیر بیندازد تا به شصت سالگی برسد، هیچ عذری باقی نگذاشته است».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که: «الله، برای شخصی که اجلش را تا شصت سالگی به‌تأخیر بیندازد، هیچ عذری باقی نگذاشته است»؛ یعنی انسانی که خداوند شصت سال به او عمر می‌دهد، دیگر، هیچ عذر و بهانه‌ای نخواهد داشت و الله متعال، حجت را بر او تمام کرده است؛ زیرا انسان در این شصت سال، فرصت کافی دارد که نشانه‌های الله را دریابد؛ به‌ویژه اگر در کشوری اسلامی زندگی کند.

کسی که پانزده یا هجده سال عمر می‌کند، شاید عذر و بهانه‌ای داشته باشد که فرصت کافی برای تدبر و درک نشانه‌های الهی نداشته است؛ اما کسی که شصت ساله می‌شود، هیچ عذر و بهانه‌ای نخواهد داشت و حجت بر او تمام شده است؛ گرچه باید دانست که وقتی انسان به سن بلوغ می‌رسد، حجت بر او تمام می‌گردد و مکلف می‌شود و ندانستن یا عدم آگاهی، عذری برای او به‌شمار نمی‌رود. لذا هرکسی، وظیفه دارد و بر او واجب است که نیازمندی‌های دین خود را فرا بگیرد؛ هنگامی که می‌خواهد وضو بگیرد و نماز بخواند، باید کیفیت وضو گرفتن و احکام نماز را یاد داشته باشد. اگر ثروتمند است، باید نصاب زکات و مقدار آن را بداند و احکام ضروری زکات را بیاموزد. وقتی می‌خواهد روزه بگیرد، باید بداند که چه چیزهایی روزه را باطل می‌کند. همین‌طور برای ادای حج و عمره، باید کیفیت حج و عمره را یاد داشته باشد و بداند که در حال احرام، از چه کارهایی باید دوری کرد. اگر کاسب و طلافروش است، باید احکام و انواع ربا را بداند و اطلاعات کافی درباره‌ی احکام شرعی معامله‌ی طلا به طلا یا طلا و نقره داشته باشد. اگر فروشنده‌ی مواد غذایی‌ست، از دانش کافی در زمینه‌ی احکام شرعی مربوط به چنین داد و ستدهایی برخوردار باشد تا به تقلب‌های احتمالی در چنین معامله‌هایی دچار نشود.

به‌هر حال، انسانی که شصت سال عمر می‌کند، هیچ عذری نخواهد داشت و حجت بر او تمام می‌شود. هرکس مطابق وضعیت و نیازی که دارد، باید اطلاعات کافی درباره‌ی دین و احکام نماز، زکات، روزه، حج، معاملات، اوقاف و دیگر مسایل ضروری داشته باشد.

این حدیث نشان می‌دهد که الله متعال جای هیچ عذر و بهانه‌ای برای بندگانش باقی نگذاشته است؛ زیرا به آن‌ها عقل و خرد، و فهم و شعور داده و پیامبرانی به سویشان فرستادهاست؛ به‌ویژه این‌که آیین محمد مصطفی را تا روز قیامت، ماندگار نموده است؛ زیرا رسالت پیامبران گذشته، محدود بود و هر پیامبری به سوی قوم خود مبعوث می‌شد و رسالتش، محدود به زمان خودش بود و از این‌رو هر پیامبری که می‌آمد، شریعت پیامبر پیشین را منسوخ می‌کرد و گاه برای یک امت، دو یا چندین پیامبر می‌آمدند؛ اما الله متعال، محمد را به‌عنوان واپسین فرستاده یا آخرین پیامبر، به سوی این امت فرستاد و نشانه و معجزه‌ی جاویدش را قرآن کریم قرار داد؛ در صورتی که نشانه‌های سایر پیامبران، با مرگشان از میان می‌رفت و فقط نام و یاد آن نشانه‌ها باقی می‌ماند؛ ولی معجزه‌ی محمد، یعنی قرآن کریم، تا روز قیامت ماندگار است؛ الله می‌فرماید:

﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحۡمَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥١﴾ [العنكبوت: ٥١]

و (کفار مکه) گفتند: چرا معجزات و نشانه‌هایی از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: معجزات و نشانه‌ها، همه نزد الله است و من، فقط هشداردهنده‌‌ی آشکاری هستم. آیا برای آنان کافی نیست که ما، این کتاب را که پیوسته بر آن‌ها تلاوت می‌شود، بر تو نازل کرده‌ایم؟

قرآن، برای کسی که بیندیشد و مفاهیم آن را بداند، و از گزارش‌ها، داستان‌ها و آموزه‌های آن پند گیرد، کافی‌ست و او را از هر نشانه‌ی دیگری بی‌نیاز می‌سازد؛ اما چیزی که ما را از درک این نشانه‌های بزرگ باز می‌دارد، این است قرآن را با تدبر و تفکر نمی‌خوانیم و از آموزه‌های آن استفاده نمی‌کنیم؛ بلکه بسیاری از مسلمانان، قرآن را فقط برای تبرک و کسب ثواب می‌خوانند! حال آن‌که قرآن را باید با تدبر و تفکر بخوانیم و از مطالب آن پند بگیریم. الله می‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص : ٢٩]

(این) کتابی‌ست خجسته و مبارک که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند.

\*\*\*

115- الثاني: عن ابن عباس$ قال: كان عمر يُدْخِلُني مَع أشْياخ بْدر، فَكأنَّ بعْضَهُمْ وجدَ فِي نفسه فقال: لِمَ يَدْخُلُ هَذَا معنا ولنَا أبْنَاء مِثْلُه؟ فقال عمر: إِنَّهُ من حيْثُ علِمْتُم، فدَعَانى ذاتَ يَوْمٍ فَأدْخلَني معهُم، فما رأَيْتُ أنَّه دعاني يوْمئِذٍ إِلاَّ لِيُرِيهُمْ قال: ما تقولون في قول الله تعالى: ﴿ إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ [النصر: ١] فقال بَعضُهُم: أُمِرْنَا نَحْمَدُ اللَّهَ ونَسْتَغْفِره إذَا نَصرنَا وفَتَحَ علَيْنَا. وسكَتَ بعضهُمْ فلم يقُلْ شيئاً فقال لي: أكَذلك تقول يا ابنَ عباس؟ فقلت: لا. قال: فما تقول؟ قلتُ: هُو أجلُ رسولِ الله أعْلمَه له قال: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ [النصر: ١] وَذلك علامة أجلِك ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: ٣] فقال عمر: ما أعْلَم منها إلاَّ ما تَقُول. [روایت بخارى]([[48]](#footnote-48))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: عمر مرا با بزرگان بدر در مجلس خود جای می‌داد. گویا یکی از آن‌ها ناراحت شده و گفته بود: چرا این پسر، با ما وارد مجلس می‌شود، حال آن‌که ما، پسرانی به سن او داریم؟ عمر فرمود: شما، خود می‌دانید که او از کجاست (و از شأن او آگاهید)؛ لذا روزی مرا صدا زد و با آن‌ها به مجلس خود برد. من دریافتم که می‌خواهد دلیل این کارش را به آنان نشان دهد. پرسید: درباره‌ی این سخن الله متعال چه می‌گویید که فرموده است: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ گفتند: الله متعال، به ما دستور داد که وقتی ما را یاری نمود و پیروز گردانید، او را ستایش کنیم و از او درخواست آمرزش نماییم. برخی هم سکوت کردند و چیزی نگفتند. سپس از من پرسید: آیا تو نیز چنین نظری داری؟ گفتم: خیر. فرمود: پس، چه می‌گویی؟ پاسخ دادم: این، خبر وفات رسول‌الله بود که الله به او خبر داد و فرمود: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ [یعنی: هنگامی که یاریِ الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد، (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است).] و این، علامتِ اجل توست. ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [یعنی: پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، تو‌به‌پذیر است.] عمر فرمود: من نیز از این سوره همان برداشتی را دارم که تو، گفتی.

**شرح**

مؤلف/، از ابن‌عباس$ نقل کرده که عمر بن خطاب او را با بزرگان بدر، در مجلس خود جای می‌داد. عمر همواره با مردم و صاحب‌نظران، مشورت می‌کرد؛ همان‌طور که الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ ﴾ [آل عمران: ١٥٩]

و در کارها با آن‌ها مشورت نما.

مشورت شرعی، به معنای تشکیل مجلس یا پارلمان نیست؛ بلکه مشورت شرعی بدین‌گونه است که وقتی حاکم یا فرمانروای مسلمانان با مشکلی مواجه شد، صاحب‌نظران را گرد می‌آورد و با آن‌ها به مشورت می‌پردازد. عمر نیز در مسایل شرعی و سیاسی و دیگر مسایل جامعه به مشورت با صاحب‌نظران می‌پرداخت و بدین منظور آن‌ها را جمع می‌کرد. وی، عبدالله بن عباس را که نسبت به بزرگان صحابه کم‌سن بود، به مجلس مشورتی خود می‌برد و این، باعث ناراحتی برخی از آن‌ها شده بود که چرا عمر این جوان کم‌سن و سال را با آن‌ها که فرزندانی به سن او داشتند، به مجلس خود می‌برد و چرا فرزندان آن‌ها به چنین مجالسی دعوت نمی‌شوند؟

عمر تصمیم گرفت فراست و جایگاه علمی عبدالله بن عباس$ را به آنان نشان دهد؛ از این‌رو بزرگان بدر و هم‌چنین ابن‌عباس$ را به جلسه‌ای فراخواند و نظرشان درباره‌ی سوره‌ی «نصر» را جویا شد. آن‌ها دو دسته شدند؛ عده‌ای، سکوت کردند و چیزی نگفتند؛ اما عده‌ی دیگری چنین اظهار نظر کردند که الله متعال، به ما دستور داده که وقتی یاری و پیروزی فرارسد، او را به‌پاکی یاد کنیم و درخواست آمرزش نماییم. عمر می‌خواست بداند که آن‌ها چه برداشتی از معنا یا کُنه این سوره دارند؛ اما آنان، این سوره را به الفاظ و ظاهرِ آن، تفسیر کردند. آن‌گاه عمر از ابن‌عباس پرسید که نظر تو چیست؟ ابن‌عباس$ پاسخ داد: این سوره‌، از وفات رسول‌الله خبر می‌داد و بیان‌گر این بود که زمانِ وفاتش، نزدیک شده است؛ یعنی به پیامبر اعلام می‌کرد که با فتح مکه، مأموریت تو پایان می‌یابد: ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [یعنی: پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، تو‌به‌پذیر است.] عمر فرمود: من نیز از این سوره، همان برداشتی را دارم که تو، گفتی. و بدین ترتیب فضل و دانش عبدالله بن عباس$ نمایان شد.

لذا درمی‌یابیم که باید به کُنهِ آیات توجه کنیم؛ زیرا درک معنای ظاهری واژه‌ها و آیه‌های قرآنی، آسان است؛ اما معانی و مفاهیم قرآن بر بسیاری از مردم پوشیده می‌ماند و به درک و فهم دقیقی نیاز دارد که الله متعال به برخی از بندگانش عطا فرموده است. الله متعال در این سوره به پیامبرش فرموده است:

﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ﴾ پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن.

حرف «باء» در این‌جا برای مصاحبت و همراهی‌ست. لذا معنای آیه، از این قرار است که پروردگارت را با حمد و ستایش، به‌پاکی یاد کن و این، کمال حمد و ستایش پروردگار متعال است؛ زیرا کمال، زمانی معنا می‌یابد که هیچ نقص و عیبی وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر: حمد و ستایش الله، یعنی اثبات صفات کمال برای الله و تسبیح او، به معنای نفی هرگونه عیب و نقص از اوست. لذا نفی عیوب، برگرفته از تسبیح است و اثبات کمال، برگرفته از حمد و ستایش؛ و این، با ثنای الهی فرق می‌کند. چون بسیاری از علما، مفهوم «حمد» را با «ثنا» یکی دانسته‌اند و این، اشتباه است؛ زیرا در حدیثی قدسی که ابوهریره روایت کرده، آمده که پیامبر فرموده است: «إنَّ اللهَ قَالَ: قَسَمْتُ الصَّلاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ قَالَ: حَمِدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ قَالَ: أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي...»؛([[49]](#footnote-49)) یعنی: «من نماز را ميان خود و بنده‌ام دو قسمت کرده‌ام؛ هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ الله می‌فرماید: بنده‌ام مرا حمد و ستايش كرد. و آن‌گاه که بنده می‌گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ الله می‌فرماید: بنده‌ام مرا ثنا گفت». می‌بینیم که حمد و ستایش را جدا از ثنا گفتن، ذکر کرده و میانشان، فرق گذاشته است.

به‌هر حال هنگامی که انسان، الله را حمد و ستایش می‌کند و در ضمن، تسبیحش را می‌گوید، از یک‌سو به اثبات کمال برای الله پرداخته و از سوی دیگر، همه‌ی عیب‌ها و نقص‌ها را از او نفی نموده است.

الله در سوره‌ی نصر می‌فرماید: ﴿ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُ﴾یعنی: «و از الله، آمرزش بخواه». آمرزش یا مغفرت، به معنای بخشیدن گناهان و پوشاندن آن‌هاست؛ یعنی آمرزش هم شامل بخشش گناهان می‌شود و هم شامل پوشاندن آن‌ها. زیرا «مغفرت»، برگرفته از «غفر» می‌باشد که با واژه‌ی «مغفر» هم‌خانواده است؛ مغفر، یعنی کلاه‌خود یا آن‌چه که سر را در جنگ با آن می‌پوشانند تا تیر یا ضربه‌ی شمشیر به سر اصابت نکند. لذا نوعی پوشش رزمی‌ست.

الله در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا﴾ یعنی: «به‌یقین الله، بسیار توبه‌پذیر است». این آیه، بیان‌گر فراوانی یا کثرت توبه‌پذیری الله می‌باشد؛ زیرا واژه‌ی «توّاب»، صیغه‌ی مبالغه است.

الله از یک‌سو رحمتش را شامل حال بنده‌اش می‌کند و به او توفیق توبه می‌دهد و از سوی دیگر، توبه‌اش را می‌پذیرد. همان‌طور که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْ﴾ [التوبة: ١١٨]

سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه کنند.

توبه، پنج شرط دارد:

اول: اخلاص برای الله در توبه.

دوم: پشیمانی از گناهی که مرتکب شده است.

سوم: دست از گناه کشیدن و ترکِ آن معصیت.

چهارم: تصمیم جدی بر این‌که دوباره، مرتکب آن گناه نشود.

پنجم: توبه، باید در زمان قبول شدن توبه باشد و اگر در زمانی توبه کند که توبه، پذیرفته نمی‌شود، فایده‌ای نخواهد داشت. لذا اگر انسان در زمانِ مرگش توبه کند، چنین توبه‌ای هیچ سودی به حالش ندارد؛ زیرا الله فرموده است:

﴿وَلَيۡسَتِ ٱلتَّوۡبَةُ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ إِنِّي تُبۡتُ ٱلۡـَٰٔنَ﴾ [النساء : ١٨]

و پذیرش توبه برای کسانی نیست که مرتکب کارهای بد می­شوند و چون مرگِ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می­گوید: اینک توبه کردم.

فرعون هنگامی که می‌خواست غرق شود، توبه کرد؛ اما توبه‌اش، بی‌فایده بود و به او گفته شد:

﴿ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٩١﴾ [يونس : ٩١]

آیا اینک ایمان می‌آوری، حال آن‌که پیش‌تر نافرمانی می‌کردی و از تبه‌کاران بودی؟

وقتی خورشید از مغرب طلوع کند، زمان پذیرش توبه پایان می‌یابد. در آن هنگام، همه ایمان می‌آورند؛ اما:

﴿لَا يَنفَعُ نَفۡسًا إِيمَٰنُهَا لَمۡ تَكُنۡ ءَامَنَتۡ مِن قَبۡلُ أَوۡ كَسَبَتۡ فِيٓ إِيمَٰنِهَا خَيۡرٗا﴾

[الأنعام: ١٥٨]

دیگر ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده یا با وجود ایمان، کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نخواهد داشت.

پس از این‌که سوره‌ی بر پیامبر نازل شد، این دعا را در رکوع و سجده‌اش بسیار می‌خواند: «سُبحَانَكَ اللَّهمَّ ربَّنا وبِحَمدِكَ اللَّهمَّ اغفِر لِي». لذا چه خوبست که به‌پیروی از پیامبر این دعا را در رکوع وسجده، تکرار کنیم.

\*\*\*

116- الثالث: عن عائشةَ& قالت: ما صَلَّى رسولُ الله صلاةً بعْد أَنْ نزَلَتْ علَيْهِ: ﴿ إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ إلاَّ يقول فيها: «سُبْحانك ربَّنَا وبِحمْدِك، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لى». [متفقٌ عليه]([[50]](#footnote-50))

وفي رواية الصحيحين عنها: كان رسول الله يُكْثِر أنْ يَقُول فِي ركُوعِه وسُجُودِه: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ ربَّنَا وَبحمْدِك، اللَّهمَّ اغْفِرْ لي». يتأوَّل الْقُرْآن.

معنى: «يتأوَّل الْقُرُآنَ» أي: يعْمل مَا أُمِرَ بِهِ في الْقُرآنِ في قولِهِ تعالى : ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ﴾.

وفي رواية لمسلم: كان رسولُ الله يُكْثِرُ أنْ يَقولَ قبْلَ أَنْ يَمُوت: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وبِحْمدِك، أسْتَغْفِركَ وأتُوبُ إلَيْكَ». قالت عائشةُ: قلتُ: يا رسولَ الله ما هذِهِ الكلِمَاتُ الَّتي أرَاكَ أحْدثْتَها تَقولها؟ قال: «جُعِلَتْ لِي علامةٌ في أمَّتي إذا رَأيتُها قُلتُها ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ إلى آخر السورة».

وفي رواية له: كان رسولُ الله يُكْثِرُ مِنْ قَوْل: «سُبْحانَ اللَّهِ وبحَمْدِه. أسْتَغْفِرُ الله وَأَتُوبُ إلَيْه». قالت: قلت: يا رسولَ الله، أَرَاكَ تُكْثِرُ مِنْ قَوْل: سُبْحَانَ اللَّهِ وبحمْدِه، أسْتغْفِر الله وأتُوبُ إليْه؟ فقال: «أخْبرني ربِّي أنِّي سَأرَى علاَمَةً فِي أُمَّتي فَإِذَا رأيْتُها أكْثَرْتُ مِن قَوْل: سُبْحانَ اللَّهِ وبحَمْدِه، أسْتَغْفِرُ الله وَأتُوبُ إلَيْه، فَقَدْ رَأَيْتُها: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ فَتْحُ مَكَّةَ ﴿وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾.

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پس از آن‌که ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ﴾ بر رسول‌الله نازل شد، در هر نمازی می‌گفت: «سُبْحانك ربَّنَا وبِحمْدِك، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لي»؛ یعنی: «ای پروردگارمان! تو، پاک و منزهی و تو را حمد و ستایش می‌کنیم؛ پس مرا بیامرز».

در روایت دیگری در «صحیحین» آمده است که عایشه& می‌گوید: رسول‌الله در رکوع و سجده‌ی نمازش، این دعا را برای عمل به فرمان قرآن، زیاد می‌گفت که: «سُبْحانك ربَّنَا وبِحمْدِك، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لي».

[منظور از فرمان قرآن، همان دستور الهی به پیامبر است که: ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُ﴾؛ یعنی: «و پروردگارت را با حمد و ستایش، به‌پاکی یاد کن و آمرزش بخواه».]

در روایت دیگری از امام مسلم/ آمده است: رسول‌الله پیش از وفاتش، این دعا را زیاد تکرار می‌کرد که: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وبِحْمدِك، أسْتَغْفِركَ وأتُوبُ إلَيْكَ»؛ یعنی: «یا الله! تو پاک و منزهی و به حمد و ستایش تو می‌پردازم و از تو آمرزش می‌خواهم و به سوی تو، توبه می‌کنم». عایشه& می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! شما را می‌بینم که به‌تازگی این کلمات را می‌گویید؛ این کلمات چیست؟ فرمود: «نشانه‌ای در امتم برای من نهاده شده که وقتی آن را مشاهده کنم، این کلمات را بگویم؛ و این نشانه، ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ﴾ تا پایان سوره است».

در روایتی دیگر از مسلم/ آمده است: رسول‌الله این دعا را زیاد تکرار می‌کرد: «سُبْحانَ اللَّهِ وبِحْمدِهِ، أسْتَغْفِرُ اللهَ وأتُوبُ إلَيْهِ». عایشه& می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! می‌بینم که این کلمات را زیاد، تکرار می‌کنید؟ فرمود: «پروردگارم به من خبر داد که به‌زودی علامتی در امتم می‌بینم که با دیدنش، این کلمات را زیاد تکرار می‌کنم: «سُبْحانَ اللَّهِ وبِحْمدِهِ، أسْتَغْفِرُ اللهَ وأتُوبُ إلَيْهِ». و حال این علامت را دیده‌ام: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ فتح مکه است؛ ﴿وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾.

[هنگامی که یاریِ الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد و مردم را ببینی که گروه‌گروه وارد دین الله می‌شوند (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است). پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، تو‌به‌پذیر است.]

\*\*\*

117- الرابع: عن أنسٍ قال: إنَّ الله تَابعَ الوحْيَ على رسول الله قَبْلَ وَفَاتِه، حتَّى تُوُفِّى أكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْي. [متفق عليه]([[51]](#footnote-51))

**ترجمه:** انس می‌گوید: الله پیش از وفات رسول‌الله بیش از هر زمان دیگری، پیاپی بر او وحی نازل می‌کرد تا این‌که پیامبر درگذشت.

\*\*\*

118- الخامس: عن جابر قال: قال رسول الله: «يُبْعثُ كُلُّ عبْدٍ على ما مَاتَ علَيْهِ». [روایت مسلم]([[52]](#footnote-52))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر بنده‌ای بر همان حالتی که می‌میرد، برانگیخته می‌شود».

\*\*\*

13- باب: زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٢١٥﴾ [البقرة: ٢١٥]

و الله، از هر کارِ خیری که انجام می­دهید، آگاه است.

﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: ١٩٧]

و الله، از هر کار نیکی که انجام می­دهید، آگاه است.

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧﴾ [الزلزلة: ٧]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند.

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ﴾ [الجاثية : ١٥]

هر کس عمل نیکی انجام دهد، به سود خود اوست.

**شرح**

مؤلف/، بابی به نام «زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی» گشوده است. خیر و نیکی، راه‌های فراوانی دارد و این، از فضل و لطف پروردگار متعال بر بندگانش می‌باشد تا فضایل و پاداش‌ها، متنوع و گوناگون باشند و انسان بتواند به اجر و پاداش زیادی دست یابد. این راه‌ها بر سه اصل، استوارند:

تلاش بدنی، بذل و بخشش مالی، و نیز ترکیبی از این دو. این‌ها، ارکان سه‌گانه‌ی کارهای نیک به‌شمار می‌روند.

تلاش بدنی، به اعمال بدنی مانند نماز، روزه، جهاد و امثال آن گفته می‌شود.

بذل و بخشش مالی، همانند زکات، صدقه، و هزینه‌هایی که انسان در راه‌های خیر می‌پردازد و....

و اما برای سومین اصل کارهای نیک که ترکیبی از تلاش بدنی و بخشش مالی‌ست، می‌توان جهاد مسلحانه در راه الله را به عنوان مثال ذکر کرد؛ زیرا جهاد مسلحانه در راه الله، هم به از جان‌گذشتگی نیاز دارد و هم به هزینه‌های مالی.

البته نمونه‌های گوناگونی از این اصول سه‌گانه وجود دارد که خود زمینه‌ساز تنوع در عبادت‌هاست تا بندگان خدا خسته و رنجور نشوند؛ چون اگر فقط یک راه برای عبادت وجود داشت، کسالت‌آور بود و انسان دچار کسالت می‌شد و به ستوه می‌آمد؛ اما تنوع عبادت‌ها، خود مایه‌ی نشاط و گرایش بیش‌تر انسان به عبادت است. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ﴾ [البقرة: ١٤٨]

پس در کارهای نیک بر یک‌دیگر سبقت بگیرید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ﴾ [الأنبياء: ٩٠]

به‌راستی آنان در انجام کارهای نیک، کوشش و شتاب می‌کردند.

این، نشان می‌دهد که نیکی‌ها فقط در یک نیکی، خلاصه نمی‌شود؛ بلکه راه‌های زیادی برای خیر و نیکی وجود دارد. سپس مؤلف/، آیه‌هایی ذکر کرده که بیان‌گر همین موضوع است. الله می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: ١٩٧]

و الله، از هر کار نیکی که انجام می­دهید، آگاه است.

و می‌فرماید:

﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٢١٥﴾ [البقرة: ٢١٥]

و الله، از هر کارِ خیری که انجام می­دهید، آگاه است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧﴾ [الزلزلة: ٧]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند.

آیه‌های زیادی وجود دارد که بیان‌گر تنوع و گوناگونی در عبادت‌هاست و نشان می‌دهد که نیکی‌ها، در یک مورد یا یک گونه یا یک دسته، خلاصه نمی‌شوند؛ چنان‌که برخی از مردم با نماز، اُنس دارند و از این‌رو می‌بینیم که زیاد، نماز می‌خوانند. برخی هم با تلاوت قرآن، الفت دارند؛ لذا زیاد، قرآن تلاوت می‌کنند. و عده‌ی دیگری از مردم، با ذکر و تسبیح و تحمید (گفتن سبحان‌الله و الحمدلله) و امثال آن، انس و الفت دارند و زیاد، ذکر می‌نمایند. برخی هم بخشنده و دست و دل‌باز هستند و همواره صدقه می‌دهند و به‌دور از اسراف و زیاده‌روی، حقوق مالی خانواده‌ی خویش را ادا می‌کنند. برخی دیگر به کسب علم علاقه‌مندند. کسب علم در زمان ما، برترین عمل بدنی‌ست؛ زیرا امروزه مردم، نیازمند علوم دینی هستند؛ چراکه جهل و نادانی، زیاد شده و عالِم‌نماهایی در جامعه دیده می‌شوند که ادعای علم می‌کنند، اما از علم و دانش کافی برخوردار نیستند؛ از این‌رو نیازمند طلاب، دانش‌جویان و پژوهش‌گرانی هستیم که بر اساس کتاب و سنت، در حوزه‌ی علوم دینی فعالیت کنند و به دانشی استوار و ریشه‌دار دست یابند تا این نابسامانی را برطرف نمایند؛ زیرا هرکس، یک یا دو حدیث از احادیث رسول‌الله را یاد دارد، بی‌پروا برای مردم فتوا می‌دهد؛ گویا امام حرانی، یا امام احمد یا اما شافعی، یا یکی دیگر از امامان فقه و اجتهاد است! این، هشداری جدی برای امت است که امروزه علمای توانمندی که از دانش فراوان و حجت قوی برخوردار باشند، اندکند.

بنابراین با توجه به شرایط کنونی امت، کسب علم و دانش برترین عمل به‌شمار می‌رود و از صدقه و جهاد، برتر است؛ بلکه خود، جهاد بزرگی‌ست و الله متعال، آن را هم‌سان و هم‌وزن جهاد در راه خودش قرار داده است؛ آری! هم‌وزن جهادی حقیقی که هیچ شائبه‌ای در نیت مجاهدانش- که برای اعلای کلمۀ‌الله جهاد می‌کنند- وجود ندارد و آن‌ها را می‌بینیم که پیش از جهاد و رویارویی با دیگران، این زیرساخت فکری، عقیدتی و عملی را در خود اجرا می‌کنند. جهاد حقیقی در راه الله، جهادی‌ست که رزمندگان برای سرافرازی دین الله می‌جنگند؛ و کسب علوم دینی، با این جهاد بزرگ، یک‌سان است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةٗۚ فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ ١٢٢﴾ [التوبة: ١٢٢]

نباید همه‌ی مؤمنان یک‌جا و به ‌یک‌باره ره‌سپار جهاد شوند. چرا از هر گروهی، تعدادی خروج نمی‌کنند تا (آنان که به جهاد نرفته‌اند) در دینشان دانش بیاموزند و قومشان را آن‌گاه که نزدشان بازگشتند، بیم دهند تا (از مخالفت با فرمان الهی) بترسند؟

می‌بینیم که الله متعال، کسب علوم دینی را هم‌سان جهاد در راه الله قرار داده است. جهاد حقیقی با توجه به قراین و نشانه‌های موجود و نیز وضعیت مجاهدان، قابل درک و شناسایی‌ست و جهادی‌ست که قصد رزمندگان، اعلای کلمۀ‌الله باشد. به‌هر حال، راه‌های خیر، فراوان است که از نظر من برترین آن‌ها پس از فرایض الهی، کسب علوم دینی‌ست؛ زیرا امروزه نیاز شدیدی به علوم دینی وجود دارد. برخی، مدرک دارند و مثلاً فارغ‌التحصیل فلان مرکز دینی و آموزشی هستند، اما از دانش کافی برخوردار نیستند و اگر وضعیت، به همین شکل ادامه یابد و این نابسامانی علمی برطرف نشود، امت در خطر خواهد بود و هرکس هرجا که شود، فتوا می‌دهد؛ این، درست نیست و اطمینان و آرامش قلبی مردم را به هم می‌زند و آن‌ها را پریشان می‌کند و دینشان را دچار چالش‌ها و مشکلات جدی می‌گرداند؛ لذا امت، نیازمند عالمان توانایی‌ست که علم و دانش آن‌ها مبتنی بر کتاب و سنت و عقل و حکمت باشد.

مؤلف/ پس از ذکر آیاتی درباره‌ی زیاد بودن راه‌های خیر می‌گوید: احادیث زیادی در این‌باره وجود دارد که قابل شمارش نیست و تعدادی از آن‌ها را ذکر می‌‌کنیم:

119- الأوَّل: عن أَبِي ذرٍّ جُنْدَبِ بنِ جُنَادَةَ قال: قلتُ: يا رسولَ الله، أيُّ الأعْمالِ أفْضَل؟ قال: «الإِيمانُ بِالله، وَالجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ». قُلْت: أيُّ الرِّقَابِ أفْضَل؟ قال: «أنْفَسُهَا عِنْد أهْلِهَا، وأكثَرُهَا ثَمَناً». قُلْت: فَإِنْ لَمْ أفْعل؟ قال: «تُعينُ صَانِعاً أوْ تَصْنَعُ لأخْرَقَ» قُلْت: يا رسول الله أرَأيتَ إنْ ضَعُفْتُ عَنْ بَعْضِ الْعمل؟ قال: «تَكُفُّ شَرَّكَ عَن النَّاسِ فَإِنَّها صدقةٌ مِنْكَ على نَفسِكَ». [متفقٌ عليه]([[53]](#footnote-53))

**ترجمه:** ابوذر، جندب بن جناده می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! چه عملی، بهتر است؟ فرمود: «ایمان به الله و جهاد در راه او». پرسیدم: آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟ فرمود: «برده‌ای که نزد صاحبش، پسندیده‌تر و قیمتش، بیش‌تر باشد». گفتم: اگر توانایی این کار را نداشتم؟ فرمود: «به آدمِ کاربلد و پیشه‌ور کمک کن و کسی را که کاری یاد ندارد، یاری نما».([[54]](#footnote-54)) پرسیدم: ای رسول‌خدا! اگر از انجام این کارها نیز ناتوان بودم؟ فرمود: «در حق مردم، بدی نکن؛ و این، خود نیکی و صدقه‌ای بر خودت خواهد بود».

**شرح**

مؤلف/، در این باب حدیثی از ابوذر نقل کرده که از پیامبر پرسید: چه عملی، بهتر است؟ فرمود: «ایمان به الله و جهاد در راه او». صحابه همواره از پیامبر درباره‌ی بهترین و برترین کارهای نیک، سؤال می‌کردند تا به انجام آن بپردازند؛ مانند آیندگان خود نبودند. چون نسل‌های پس از صحابه گاه، درباره‌ی بهترین و برترین کارها، پرس‌وجو می‌کنند، اما بدان عمل نمی‌نمایند؛ بر خلاف صحابه که سؤال‌هایشان، برخاسته از شوق عمل بود. ابن‌مسعود از پیامبر پرسید: چه عملی، نزد الله محبوب‌تر است؟ فرمود: «نمازِ سرِ وقت». پرسید: سپس چه عملی؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». سؤال کرد: سپس چه عملی؟ رسول‌الله فرمود: «جهاد در راه الله».

ابوذر نیز از رسول‌الله پرسید که کدامین عمل، نزد الله بهتر است؟ پیامبر برایش بیان نمود که برترین عمل، نزد الله ایمان به او و جهاد در راه اوست. آن‌گاه ابوذر سؤال کرد که آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟ پیامبر پاسخ داد: «برده‌ای که نزد صاحبش پسندیده‌تر؛ و قیمتش، بیش‌تر باشد». یعنی بهترین و پرقیمت‌ترین برده نزد صاحبش؛ تنها کسی، چنین برده‌ای را آزاد می‌کند که ایمانی قوی دارد.

به عنوان مثال: شخصی، چندین برده دارد؛ در این میان، یکی از برده‌هایش به‌خوبی کار می‌کند و در عین حال، قیمت بالایی دارد. می‌گوید: می‌خواهم یکی از برده‌هایم را آزاد کنم. می‌گوییم: بهتر است همین برده‌ی پرقیمت را آزاد کنی که نزدت از همه پسندیده‌تر است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ [آل عمران: ٩٢]

هرگز به نیکی دست نمی­یابید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید.

ابن‌عمر$ برای عمل کردن به این آیه، بهترین ثروتش را صدقه می‌داد. هنگامی که این آیه نازل شد، ابوطلحه نزد پیامبر آمد و گفت: الله متعال، این آیه را نازل کرده است؛ بهترین دارایی من، «بیرحاء» می‌باشد. بیرحاء، باغی زیبا در نزدیکی مسجد پیامبر بود که آب خوب و گوارایی داشت و گاه، پیامبر به آن‌جا می‌رفت و از آب گوارایش می‌نوشید. چنین باغی، نزد صاحبش ارزشمند است؛ لذا ابوطلحه به پیامبر عرض کرد: محبوب‌ترین دارایی من، بیرحاء می‌باشد و می‌خواهم آن را برای الله و پیامبرش، صدقه دهم. لذا هرطور که خودتان صلاح می‌دانید، درباره‌اش تصمیم بگیرید. رسول‌الله ابوطلحه را تحسین کرد و فرمود: «این، مالِ سودمندی‌ست؛ این، ثروت سودمندی‌ست». سپس افزود: «نظر من، این است که آن را در میان خویشاوندانت، تقسیم کنی».([[55]](#footnote-55)) صحابه همگی به سوی کارهای نیک می‌شتافتند.

ابوذر عرض کرد: اگر برده‌ای نداشتم که آزادش نمایم، چه کنم؟ رسول‌الله فرمود: «به آدمِ کاربلد و پیشه‌ور، کمک کن و کسی را که کاری یاد ندارد، یاری رسان»؛ یعنی به دیگران کمک و نیکی نما؛ و این، خود یکی از کارهای نیک به‌شمار می‌رود.

ابوذر پرسید: اگر این کار نیز از من ساخته نبود، چه کنم؟ فرمود: «در حق مردم، بدی نکن؛ و این، خود نیکی و صدقه‌ای بر خودت خواهد بود». یعنی اگر نمی‌توانی به دیگران خوبی کنی، پس بدی مکن و این، کم‌ترین یا پایین‌ترین حدّ نیکی‌ست که دیگران، از شرّ انسان در امان باشند.

\*\*\*

120- الثاني: عن أَبِي ذرٍّ أيضاً أنَّ رسُولَ اللَّهِ قال: «يُصْبِحُ على كلِّ سُلاَمَى مِنْ أَحَدِكُمْ صدقَةٌ، فَكُلٌ تَسبِيْحةٍ صَدقةٌ، وكُلُّ تحْمِيدَةٍ صدقَةٌ، وكُلُّ تهْلِيلَةٍ صَدَقةٌ، وكلُّ تَكْبِيرةٍ صَدَقَةٌ، وأمْرٌ بالمعْرُوفِ صدقَةٌ، ونَهْيٌ عَنِ المُنْكَرِ صدقَةٌ. ويُجْزِئُ مِنْ ذَلكَ رَكعَتَانِ يرْكَعُهُما مِنَ الضُّحى». [روایت مسلم]([[56]](#footnote-56))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر صبح (هر روز) در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است؛ هر **سبحان‌الله** گفتن، یک صدقه است؛ هر **الحمدلله** گفتن، یک صدقه است؛ هر **لاإله‌إلاالله** گفتن، یک صدقه است؛ هر **الله‌اکبر** گفتن، یک صدقه است؛ هر **امر به معروف**، صدقه است؛ **هر نهی از منکر**، صدقه است؛ و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز **ضحی** کافی‌ست».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده که ابوذر می‌گوید: رسول‌الله فرموده است: «هر صبح در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است». گفته‌اند: سیصد و شصت مفصل بزرگ و کوچک در بدن انسان وجود دارد؛ لذا هر صبح، سیصد و شصت صدقه بر انسان واجب می‌شود؛ البته این صدقات، صدقه‌های مالی نیست؛ بلکه شامل همه‌ی نیکی‌ها می‌گردد. هر سبحان‌الله گفتن، هر الحمدلله گفتن، هر لا‌اله‌الاالله گفتن، هر الله‌اکبر گفتن، هر امر به معروف، و هر نهی از منکری، صدقه‌ است. لذا هر گفتار و کرداری که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله باشد، یک صدقه به‌شمار می‌رود. پیامبر فرموده است: «وَتُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ تَحْمِلُهُ عَلَيْهَا أَوْ تَرْفَعُ لَهُ مَتَاعَهُ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ»؛([[57]](#footnote-57)) یعنی: «همین‌که به شخصی کمک کنی تا سوار مرکب خویش شود یا بارش را برایش روی مرکبش بگذاری، صدقه‌ای‌ست». هر کار نیکی، یک صدقه به‌شمار می‌رود؛ قرائت قرآن، صدقه است. طلب علم، صدقه است؛ بنابراین، صدقه‌های فراوانی وجود دارد و این امکان فراهم می‌شود که انسان، سیصد و شصت صدقه‌ای را که بر او واجب است، ادا نماید.

سپس رسول‌الله فرمود: «و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز ضحی کافی‌ست»؛ یعنی اگر دو رکعت نماز چاشت بخوانی، همه‌ی صدقه‌هایی را که روزانه بر تو واجب است، ادا کرده‌ای. لذا درمی‌یابیم که هر روز خواندن نماز ضحی سنت است. علما گفته‌اند: وقت نماز ضحی، از هنگام بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه (پانزده تا بیست دقیقه پس از طلوع خورشید) تا ده دقیقه قبل از زوال آفتاب می‌باشد. البته بهتر است که در پایان وقت، خوانده شود؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «صَلاَةُ الأَوَّابِينَ حِينَ تَرْمَضُ الْفِصَالُ»؛([[58]](#footnote-58)) یعنی: «نماز چاشت، زمانی‌ست که پای بچه‌شترها از شدت گرما، بسوزد»؛ از این‌رو علما گفته‌اند: به‌تأخیر انداختن دو رکعت ضحی تا پایان وقت، بهتر از خواندن آن در ابتدای وقت است. همان‌طور که پیامبر دوست داشت نماز چاشت را به‌تأخیر بیندازد، مگر زمانی که سخت و دشوار بود.

به‌هر حال، الله متعال دروازه‌های خیر و نیکی را به روی انسان گشوده است و هر عمل نیکی که انسان انجام دهد، مطابق ده تا هفت‌صد نیکی و بلکه بیش‌تر، پاداش می‌یابد.

\*\*\*

121- الثَّالثُ عنْهُ قال: قال النَّبيُّ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ أعْمالُ أُمَّتي حسَنُهَا وسيِّئُهَا فوجَدْتُ في مَحاسِنِ أعْمالِهَا الأذَى يُماطُ عن الطَّرِيق، وَوجَدْتُ في مَساوَىءِ أعْمالِها النُّخَاعَةُ تَكُونُ فِي المَسْجِدِ لاَ تُدْفَنُ». [روایت مسلم]([[59]](#footnote-59))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «اعمال نیک و بدِ امتم به من نشان داده شد؛ دیدم که برداشتن خار و خاشاک (و دیگر چیزهای آزاردهنده) از سر راه‌ها، جزو اعمال نیک امتم می‌باشد و آب دهان که در مسجد می‌اندازند و زیر خاک نمی‌کنند، جزو اعمال بدشان است».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از ابوذر نقل کرده که پیامبر فرموده است: «اعمال نیک و بدِ امتم به من نشان داده شد»؛ یعنی الله متعال، اعمال نیک و بد امت را برای پیامبر بیان نمود؛ زیرا الله ذاتی‌ست که حلال یا حرام و یا واجب می‌گرداند. پیامبر برداشتن هر چیز آزاردهنده‌ای- مانند خار، چوب، سنگ، شیشه و امثال آن- را از سرِ راه عابران، جزو نیکی‌های این امت برشمرده و فرموده است: «الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً أَعْلاهَا قَوْلُ لا إلَهَ إلاَّ اللَّهُ، وَأَدْنَاهَا إمَاطَةُ الأَذَى عَنْ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنْ الإِيمَانِ»؛([[60]](#footnote-60)) یعنی: «ایمان، هفتاد و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن لااله‌الاالله؛ و پایین‌ترین بخشِ ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود»؛ لذا هر چیز آزاردهنده‌ای، در راه یا محل عبور مردم دیدید، بردارید که این کار، یک نیکی برای شما محسوب می‌شود و خصلتی ایمانی و یکی از شعبه‌های آن است. بر عکس، انداختن هر چیز آزاردهنده‌ای در راه‌ها و محل رفت و آمد مردم، کار بسیار زشت و ناروایی‌ست؛ لذا کسانی که پوست خربزه، موز، پرتقال و امثال آن را در کوچه و بازار و محل رفت و آمد مردم می‌اندازند و باعث اذیت و آزار آن‌ها می‌شوند، گنه‌کارند. الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب: ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آنکه مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

علما گفته‌اند: اگر حیوان و یا انسانی از روی آن عبور کند و بلغزد و در اثر افتادن به زمین دچار شکستگی شود، کسی مسؤول است که پوست میوه‌ها و امثال آن را در محل رفت و آمد مردم انداخته است و باید دیه و هزینه‌های ناشی از چنین آسیب‌هایی را بپردازد. هم‌چنین رها کردن یا ریختن آب و فاضلاب در کوچه و بازار، درست نیست و باعث اذیت و آزار مردم و آلوده شدن لباس‌هایشان می‌شود و گاه آسفالت کوچه و خیابان را خراب می‌کند. متأسفانه برخی از مسلمانان به‌رغم وجود چنین نکات مهمی در آموزه‌های اسلامی، به چنین مسایلی اهمیت نمی‌دهند و چنین مسایلی را ناچیز و بی‌اهمیت می‌پندارند و خرده‌شیشه، سنگ، چوب، زباله و سایر چیزهای آزاردهنده را بی‌پروا در کوچه و خیابان می‌ریزند!

به هر حال، کار بسیار پسندیده‌ای‌ست که چنین چیزهایی را از سر راه مردم برداریم؛ زیرا این کار، صدقه و رفتار بسیار نیکی‌ست. سپس رسول‌الله فرمود: «و دیدم آب دهان که در مسجد می‌اندازند و زیر خاک نمی‌کنند، جزو اعمال بدشان است». مسجد در زمان پیامبر فرش نداشت و با شن و ماسه فرش شده بود. بر خلاف مساجد امروزی که فرش دارند. انداختن آب دهان یا خلط سینه در مسجد، حرام می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «البُصاقُ في المَسْجِدِ خَطِيئَةٌ وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا»؛([[61]](#footnote-61)) یعنی: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است و کفاره‌اش، پوشاندن آن با خاک می‌باشد». به عبارت دیگر اگر کسی مرتکب چنین گناهی شد و آب دهانش را در مسجد انداخت، کفاره‌اش این است که آن را با خاک بپوشاند؛ البته اینک که مساجد، فرش دارند، باید آن را با دستمال، پاک و تمیز کند.

وقتی انداختن آب دهان در مسجد، چنین حکمی دارد، پس کسانی که کفش خود را داخل مسجد می‌برند و هیچ دقت نمی‌کنند که مبادا آلودگی یا نجاست کفش آن‌ها داخل مسجد بیفتد، مرتکب چه گناهی می‌شوند! گاه دیده می‌شود که برخی از مردم، دستمال چرکین و آلوده به آب بینی را روی صحن مسجد می‌اندازند. این کار تهوع‌آور‌ و بسیار زشتی‌ست؛ حال اگر کسی آن را داخل مسجد بیندازد، چه همه ‌زشت و ناپسند است! لذا سعی کنیم اسباب اذیت و آزار دیگران را فراهم نکنیم.

\*\*\*

122- الرابع عنه: أنَّ ناساً قالوا: يا رسُولَ الله، ذَهَب أهْلُ الدُّثُور بالأجُور، يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّى وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُوم، وَيَتَصَدَّقُونَ بَفُضُولِ أمْوَالهِمْ قال: «أوَ لَيْس قَدْ جَعَلَ لَكُمْ مَا تَصَدَّقُونَ بِه: إنَّ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ صَدقَةً، وكُلِّ تَكبِيرةٍ صدقة، وكلِّ تَحْمِيدةٍ صدقةً، وكلِّ تِهْلِيلَةٍ صَدقَةً، وأمرٌ بالمعْرُوفِ صدقةٌ، ونَهْىٌ عنِ المُنْكر صدقةٌ، وفي بُضْعِ أحدِكُمْ صدقةٌ». قالوا: يا رسولَ الله أيأتي أحدُنَا شَهْوَتَه، ويكُونُ لَه فيها أجْر؟ قال: «أرأيْتُمْ لو وضَعهَا في حرامٍ أَكَانَ عليهِ وِزْر؟ فكذلكَ إذا وضَعهَا في الحلاَلِ كانَ لَهُ أجْرٌ». [روایت مسلم]([[62]](#footnote-62))

**ترجمه:** ابوذر می‌‌گوید: عده‌ای از مردم، عرض کردند: ای رسول‌خدا! ثروتمندان، همه‌ی پاداش‌ها را از آنِ خود ساخته‌اند؛ همانند ما نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند و از مال و ثروتی که مازاد بر نیازشان است، صدقه می‌دهند. پیامبر فرمود: «مگر الله، زمینه‌ای برای شما فراهم نکرده که بتوانید صدقه دهید؟ هر **سبحان‌الله** گفتن، یک صدقه است؛ هر **الله‌اکبر** گفتن، یک صدقه است؛ هر **الحمدلله** گفتن، یک صدقه است؛ هر **لااله‌الاالله** گفتن، یک صدقه است؛ امر به معروف، صدقه است؛ نهی از منکر، صدقه است؛ و در نزدیکی با همسرانتان، صدقه است». گفتند: ای رسول‌خدا! مگر برآورده ساختن شهوت، برای ما پاداش دارد؟! فرمود: «آیا اگر کسی، آن را از راه حرام برآورده کند، گنه‌کار نمی‌شود؟ هم‌چنین اگر از راه حلال (از طریق ازدواج شرعی) میل جنسی خود را برآورده سازد، برایش اجر و ثواب دارد».

**شرح**

مؤلف/، از ابوذر نقل کرده که تعدادی از اصحاب به رسول‌الله عرض کردند: ثروتمندان، همه‌ی پاداش‌ها را از آنِ خود ساخته‌اند؛ چون همانند ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند؛ اما می‌توانند از اموال اضافه‌ی خود، صدقه دهند؛ یعنی ما و آن‌ها در نماز و روزه برابریم؛ ولی آن‌ها با صدقه دادن اموال مازاد خود، بر ما برتری یافته‌اند و ما، مال و ثروتی نداریم که صدقه دهیم.

در حدیث دیگری آمده است: مهاجران فقیر، گفتند: آن‌ها توانایی آزاد کردن برده را دارند؛ ولی ما برده‌ای نداریم که آزادش کنیم و از چنین پاداشی برخوردار شویم. به همت بالای صحابه بنگرید که به برادرانشان غبطه می‌خوردند که از مال و ثروتی که الله به آن‌ها داده بود، صدقه می‌دادند و برده آزاد می‌کردند. صحابه نگفتند که برادران ما، بر بهترین مرکب‌ها و چارپایان سوار می‌شوند یا در بهترین خانه‌ها زندگی می‌کنند و لباس‌های زیبایی می‌پوشند؛ زیرا صحابه همواره در پی چیزی بودند که بهتر و ماندگارتر بود؛ یعنی آخرت. الله می‌فرماید:

﴿بَلۡ تُؤۡثِرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ١٦ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ١٧﴾ [الاعلى: ١٦، ١٧]

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید؛ حال‌آن‌که آخرت، بهتر و پایدارتر است.

الله متعال، هم‌چنین به پیامبرش فرموده است:

﴿وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ ٤﴾ [الضحى: ٤]

و به‌یقین آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

شکایت صحابه نزد رسول الله شکایت رشک و غبطه بود، نه شکایت حسادت یا اعتراض بر الله. آن‌ها خواهان فضیلت یا امتیازی بودند که بتوانند به وسیله‌ی آن، همانند برادرانشان با صدقه‌ی اموال خویش، به الله تقرب و نزدیکی بجویند. پیامبر به آنان فرمود: «مگر الله، زمینه‌ای برای شما فراهم نکرده که بتوانید صدقه دهید؟» یعنی اگرچه مال و ثروتی ندارید که صدقه دهید یا امکان صدقه‌ی مالی برای شما وجود ندارد، اما می‌توانید کارهای نیکی انجام دهید که جای‌گزین صدقه است؛ و سپس افزود: «هر سبحان‌الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الله‌اکبر گفتن، یک صدقه است؛ هر الحمدلله گفتن، یک صدقه است؛ هر لااله‌الاالله گفتن، یک صدقه است؛ امر به معروف، صدقه است؛ نهی از منکر، صدقه است». پیش‌تر درباره‌ی چهار گزینه‌ی اول، سخن گفتیم؛ اما امر به معروف و نهی از منکر. آری! امر به معروف و نهی از منکر، از برترین صدقه‌ها و نیکی‌ها به‌شمار می‌رود؛ زیرا این، امتیازی‌ست که الله متعال، این امت را به وسیله‌ی آن بر سایر امت‌ها برتری بخشیده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل عمران: ١١٠]

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید.

البته امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی دارد که باید رعایت نمود:

شرط اول: کسی که امر و نهی می‌کند، باید به احکام شرعی آگاه باشد؛ لذا اگر از حکم شرعی آن موضوع، بی‌اطلاع باشد، برایش سخن گفتن، روا نیست؛ زیرا کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، به کاری فرا می‌خواند که به‌پندار مردم، حکمی شرعی‌ست؛ لذا نباید درباره‌ی شریعت الهی سخنی بگوید که هیچ دانشی در مورد آن ندارد. و این کار، به فرموده‌ی صریح پروردگار در قرآن کریم، حرام است:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الاسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

یکی از بدترین کارها، این است که انسان درباره‌ی چیزی سخن بگوید و ندانسته آن را نیک و شایسته معرفی کند یا بگوید که فلان‌کار، زشت و ناپسند است و خود، درباره‌اش دانشی نداشته باشد.

شرط دوم: این است که کاملاً مطمئن و آگاه باشد که مخاطبش، حکمی شرعی را ترک کرده یا مرتکب عمل نادرستی شده است؛ در غیر این صورت برایش روا نیست که به نام امر به معروف و نهی از منکر، اقدامی بکند؛ زیرا در حقیقت پی‌گیر چیزی شده است که هیچ دانشی بدان ندارد و الله متعال فرموده است:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل عمران: ١١٠]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

برخی از مردمِ باغیرت که مشتاق امر به معروف و نهی از منکرند، در این زمینه شتاب‌زده عمل می‌کنند و بدون این‌که از وضعیت مخاطبشان اطلاعی داشته باشند، به نهی از منکر می‌پردازند؛ به عنوان مثال: شخصی را می‌بینند که در بازار با خانمی راه می‌رود و با او صحبت می‌کند و این فکر و خیال از سرشان می‌گذرد که چرا فلانی با زن نامحرمی حرف می‌زند؟! حال آن‌که نمی‌دانند که آن زن، خواهر یا همسر اوست! این، اشتباه بزرگی‌ست. اگر شک و تردید دارید، پیش از این‌که چیزی بگویید، خیلی دوستانه و محترمانه سؤال کنید؛ اما اگر واقعاً دلیلی برای شک کردن به این مرد وجود ندارد، هیچ نگویید؛ چون بسیاری از مردم با همسرانشان به بازار می‌روند. توجه داشته باشید که رسول‌الله در چنین مسأله‌ای چه برخوردی با مردم داشته است. پیامبر روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول‌الله از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر فرمود: «قُم فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَتَجَوَّزْ فِيهِمَا»؛([[63]](#footnote-63)) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نمازِ کوتاه بخوان». می‌بینیم که رسول‌الله ابتدا از او سؤال کرد که آیا نماز خوانده است یا نه و آن‌گاه به او دستور داد که دو رکعت بخواند. این، همان حکمت است.

شرط سوم: نباید پی‌آمدِ نهی از منکر، بدتر از آن عمل ناشایست باشد؛ لذا در صورتی که پی‌آمد نهی از منکر، بدتر و شدیدتر از آن عمل ناشایست باشد، نباید به نهی از منکر پرداخت؛ و این، یک قاعده است که از میان بد و بدتر، باید بد را انتخاب کرد. به عنوان مثال اگر کسی را می‌بینیم که سیگار می‌کشد و می‌دانیم یا احتمال می‌دهیم که اگر او را از این کار بازداریم، به سراغ شراب می‌رود، در این صورت او را از سیگار کشیدن نهی نمی‌کنیم؛ زیرا حکم استعمال سیگار از شراب‌خواری، سبک‌تر است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ [الأنعام: ١٠٨]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می­کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت.

هرچند دشنام دادن به معبودان باطل، امر پسندیده‌ای‌ست، ولی از آن‌جا که ممکن است به دشنام‌گویی مشرکان به الله، یگانه معبود برحق منجر شود، از این کار نهی شده است؛ چراکه الله سزاوار ثنا و ستایش می‌باشد. از این‌رو رسول‌الله فرموده است: «لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ»؛ یعنی: «لعنت و نفرین الله بر کسی‌ست که پدر و مادرش را نفرین می‌کند». هم‌چنین فرموده است: «مِنَ الْكَبَائِرِ شَتْم الرَّجُلِ وَالِدَيْه»؛([[64]](#footnote-64)) یعنی: «یکی از گناهان کبیره، این است که انسان به پدر و مادرش دشنام دهد». صحابه گفتند: آیا مگر کسی به پدر و مادرش دشنام می‌دهد؟ رسول‌الله فرمود: «نَعَمْ! يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ فَيَسُبُّ أُمَّهُ»؛([[65]](#footnote-65)) یعنی: «آری؛ بدین‌سان که شخصی به پدر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل به پدر وی ناسزا می‌گوید یا شخصی، به مادر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او هم به مادر وی ناسزا می‌گوید».

لذا نباید نهی از منکر، به منکری منجر شود که به‌مراتب بدتر است. کسی که به امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید به قصد اصلاح مردم، به چنین کاری بپردازد؛ نه این‌که هدفش برتری‌جویی بر دیگران باشد؛ زیرا برخی از مردم با هدف برتری بر دیگران یا با اغراض شخصی، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و این، کار زشتی‌ست که گرچه ممکن است به اصلاح طرف مقابل بینجامد، اما در رابطه با شخصی که با چنین هدفی به امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازد، عیبی بزرگ به‌شمار می‌رود. لذا وقتی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، قصدتان اصلاح مردم باشد تا سزاوار اجر و پاداش الهی شوید و الله در این کار، خیر و برکت عنایت کند.

سپس رسول‌الله فرمود: «وفي بُضْعِ أحدِكُمْ صدقةٌ»؛ یعنی: «و در نزدیکی با همسرانتان، صدقه است». گفتند: ای رسول‌خدا! مگر برآورده ساختن شهوت، برای ما پاداش دارد؟! فرمود: «آیا اگر کسی، آن را از راه حرام برآورده کند، گنه‌کار نمی‌شود؟ هم‌چنین اگر میل جنسی خود را از راه حلال (از طریق ازدواج شرعی) برآورده سازد، برایش اجر و ثواب دارد». به عبارت دیگر اگر کسی با روی آوردن به کارهای حلال، از انجام کارهای حرام، دوری کند، سزاوار اجر و پاداش می‌گردد.

انسان، به خوردن و نوشیدن علاقه و نیاز دارد؛ لذا اگر از خوردن و نوشیدن چیزهای حرام پرهیز نماید، اجر و پاداش می‌‌یابد. چنان‌که رسول‌الله به سعد بن ابی‌وقاص فرمود: «وَإِنَّكَ لَنْ تُنفِق نَفَقةً تبْتغِي بِهَا وجْهَ الله إِلاَّ أُجرْتَ عَلَيْهَا حَتَّى ما تَجْعلُ في فیِّ امْرَأَتِكَ»؛ یعنی: «و هرچه برای خشنودي الله انفاق كني، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتي لقمه‌ای‏که در دهان همسرت می‌‌گذاری». دادن نفقه‌ی زن، وظیفه‌ی مرد است؛ و گرنه، زن می‌گوید: طلاقم بده و حق شکایت هم دارد و اگر مرد با وجود توانایی، در تأمین هزینه‌های همسرش کوتاهی کند، زن می‌تواند نسبت به فسخ عقد ازدواج اقدام نماید؛ ولی با این حال، مردی که به‌خاطر کسب رضایت و خشنودی الله، نفقه‌ی همسرش را می‌دهد، سزاوار اجر و پاداش می‌گردد.

در حدیث ابوذر به نوعی از قیاس، اشاره شده که فقها آن را «قیاس عکس» می‌نامند. چنان‌که در این حدیث، با قیاس به گنه‌کار بودن کسی که شهوتش را از راه نامشروع برآورده می‌کند، چنین نتیجه‌گیری شده که اگر کسی، شهوتش را از راه مشروع و ازدواج شرعی برآورده سازد، سزاوار اجر و پاداش می‌گردد. قیاس، بر چند گونه است: قیاس علت، قیاس دلالت، قیاس شباهت، و قیاس عکس.

\*\*\*

123- الخامس: عنه قال: قال لي النَّبيُّ: «لاَ تَحقِرنَّ مِن المعْرُوفِ شَيْئاً ولَوْ أنْ تلْقَى أخَاكَ بِوجهٍ طلِيقٍ». [روایت مسلم]([[66]](#footnote-66))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: پیامبر به من فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی».

124- السادس: عن أَبِي هريرة قال: قال رسُولُ الله: «كُلُّ سُلاَمَى مِنَ النَّاسِ علَيْهِ صدَقةٌ كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فيه الشَّمْس: تعدِلُ بيْن الاثْنَيْنِ صدَقَةٌ، وتُعِينُ الرَّجُلَ في دابَّتِه، فَتحْمِلُهُ عَلَيْهَا، أوْ ترْفَعُ لَهُ علَيْهَا متَاعَهُ صدقةٌ، والكلمةُ الطَّيِّبةُ صدَقةٌ، وبِكُلِّ خَطْوَةٍ تمْشِيها إلى الصَّلاَةِ صدقَةٌ، وَتُميطُ الأذَى عَن الطرِيق صَدَقةٌ». [متفق عليه]([[67]](#footnote-67))

ورواه مسلم أيضاً من رواية عائشة& قالت: قال رسُول الله: «إنَّهُ خُلِقَ كُلُّ إنْسانٍ مِنْ بني آدم علَى سِتِّينَ وثلاثمائَةِ مَفْصِل، فَمنْ كَبَّر اللهَ، وحمِدَ اللهَ، وَهَلَّلَ اللهَ، وسبَّحَ اللهَ واستَغْفَر اللهَ، وعَزلَ حَجراً عنْ طَرِيقِ النَّاسِ أوْ شَوْكَةً أوْ عظْماً عن طَرِيقِ النَّاس، أوْ أمر بمعرُوفٍ أوْ نهى عنْ مُنْكَر، عَددَ السِّتِّينَ والثَّلاَثمائة، فَإِنَّهُ يُمْسي يَوْمئِذٍ وَقَد زَحزحَ نفْسَهُ عنِ النَّارِ».([[68]](#footnote-68))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند، در ازای هر یک از مفاصل انسان، صدقه‌ای لازم است؛ همین‌که میان دو نفر، به‌عدالت، صلح و آشتی برقرار کنی، صدقه‌ای‌ست؛ یا اگر به کسی کمک نمایی تا سوار مرکبش شود یا بارش را برای او روی مرکبش بگذاری، صدقه‌ای‌ست؛ سخن نیکو، صدقه است؛ هر گامی که به سوی نماز برمی‌داری، صدقه است؛ و این‌که خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) را از سر راه برداری، صدقه‌ای به‌شمار می‌رود».

امام مسلم نیشابوری/، از عایشه& روایت کرده که رسول‌الله فرموده است: «بدن هر انسانی، سیصد و شصت مفصل دارد و هرکس الله‌اکبر، الحمدلله، لااله‌الاالله، سبحان‌الله و استغفرالله بگوید و سنگ یا خار یا استخوانی را از سر راه مردم بردارد یا امر به معروف و نهی از منکر کند تا تعداد این نیکی‌ها، در مجموع به سیصد و شصت عدد برسد، روز را در حالی به شب می‌رساند که خود را از آتش دوزخ، دور کرده است».

\*\*\*

125- السابع: عنه عن النَّبِيِّ قال: «منْ غدَا إلى المَسْجِدِ أو رَاح، أعدَّ اللَّهُ لَهُ في الجنَّةِ نُزُلاً كُلَّمَا غَدا أوْ رَاحَ». [متفقٌ عليه]([[69]](#footnote-69))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی که در ابتدا یا پایان روز به مسجد برود، الله برای هر نوبت که در ابتدا یا انتهای روز به مسجد می‌رود، ضیافتی در بهشت برای او فراهم می‌سازد».

126- الثامن: عنه قال: قال رسولُ الله: «يا نِسَاء المُسْلِماتِ لاَ تَحْقِرنَّ جارَةٌ لِجارتِهَا ولَوْ فِرْسِنَ شاةٍ». [متفقٌ عليه]([[70]](#footnote-70))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ای زنان مسلمان! هیچ زنی، هدیه‌ی خود به زن همسایه‌اش را کوچک نشمارد، اگرچه (هدیه‌ی به‌ظاهر کوچکی مانند) استخوان کف پای گوسفند (پاچه‌ی گوسفند) باشد».

127- التاسع: عنه عن النَّبيِّ قال: «الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسبْعُون، أوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شَعْبَةً: فَأفْضلُهَا قوْلُ لاَ إلَهَ إلاَّ الله، وَأدْنَاهَا إمَاطَةُ الأذَى عنِ الطَّرِيق، وَالحيَاءُ شُعْبةٌ مِنَ الإِيمانِ». [متفقٌ عليه]([[71]](#footnote-71))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «ایمان، هفتاد و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن لااله‌الاالله می‌باشد و پایین‌ترین بخشِ ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود».

**شرح**

اینک به شرح سه حدیث می‌پردازیم که مؤلف/ از ابوهریره نقل کرده است:

حدیث اول: پیامبر فرموده است: «کسی که در ابتدا یا پایان روز به مسجد برود، الله برای هر نوبت که در ابتدا یا انتهای روز به مسجد می‌رود، ضیافتی در بهشت برای او فراهم می‌سازد».

در حدیث، واژه‌ی «غدا» آمده که مفهومِ رفتن در ابتدای روز را می‌رساند؛ مانند کسی که برای نماز صبح به مسجد می‌رود. واژه‌ی «راح»، مفهوم رفتن در نیم‌روز یا بعد از ظهر را می‌رساند؛ مثل کسی که برای نماز ظهر یا عصر به مسجد می‌رود. البته واژه «راح»، به‌طور مطلق به مفهوم «رفتن» می‌باشد؛ چنان‌که در حدیثی از ابوهریره آمده که پیامبر فرموده است: «مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ رَاحَ في الساعَةِ الأُولى...»؛ یعنی: «هرکس، روز جمعه غسل کند و اول وقت به مسجد برود...». [تا پایان حدیث]؛ البته اگر این دو واژه، یعنی غدا و راح با هم ذکر شوند، غدا، به مفهوم رفتن در ابتدای روز خواهد بود و راح، به معنای رفتن در پایان روز.

در حدیث، به فضیلت رفتن به مسجد اشاره شده است؛ لذا فرقی نمی‌کند که برای نماز باشد یا برای کسب علم و دیگر کارهای نیک. در هر صورت، الله متعال برای کسی که به مسجد می‌رود، ضیافتی در بهشت تدارک می‌بیند. لذا درمی‌یابیم که هرکس در ابتدا یا پایان روز به مسجد برود، از پاداش بزرگی برخوردار می‌گردد و این، بیان‌گر فضل و لطف بی‌کران الله نسبت به بندگانش می‌باشد که در برابر چنین اعمالی، این‌همه اجر و ثواب عطا می‌کند.

و اما حدیث دوم: پیامبر فرموده است: «هیچ زنی، هدیه‌ی خود به زن همسایه‌اش را کوچک نشمارد؛ اگرچه (هدیه‌ی به‌ظاهر کوچکی مانند) استخوان کف پای گوسفند (پاچه‌ی گوسفند) باشد». این حدیث، به هدیه دادن به همسایه تشویق می‌کند؛ اگرچه هدیه‌ی اندک یا کوچکی باشد. گویا رسول‌الله فرموده است که هیچ کار نیکی را کوچک نشمارید؛ اگرچه اندک باشد. در حدیثی آمده است: «إذَا طَبَخْتَ مَرَقًةً فَاكثِرْ مَاءَهًا وَتَعَاهَدْ جِيرَانَكَ»؛([[72]](#footnote-72)) یعنی: «هنگام پختن آب‌گوشت، آبش را بیش‌تر کن و به همسایه‌ات نیز بده». لذا اگر برای همسایه‌ی خود آب‌گوشت ببرید، سزاوار اجر و ثواب می‌شوید. پس هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز قلمداد نکنید؛ چنان‌که گشاده‌رویی با برادر مسلمان نیز، نیکی به‌شمار می‌رود؛ نه این‌که با چهره‌ای اخمو و درهم‌کشیده با برادر مسلمان خود ملاقات کنید؛ زیرا لبخندی که بر لبانت نشسته است، برادر مسلمانت را شادمان می‌کند و هر کاری که باعث شادمانی مسلمانی شود، اجر و پاداش دارد؛ هم‌چنین هر کاری که باعث خشم کافران گردد، نیک و شایسته به‌شمار می‌رود و اجر و ثواب دارد. الله می‌فرماید:

﴿وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ﴾ [التوبة: ١٢٠]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد.

و اما حدیث سوم: پیامبر فرموده است: «ایمان، هفتاد و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن لااله‌الاالله می‌باشد و پایین‌ترین بخشِ ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود». پیامبر در این حدیث، بیان فرموده که ایمان، منحصر به یک بخش یا یک ویژگی نیست؛ بلکه بخش‌های زیادی دارد؛ یعنی هفتاد و سه تا هفتاد ونه بخش یا شصت و سه تا شصت و نه بخش. بالاترین این بخش‌ها، گفتن لااله‌الاالله می‌باشد؛ این کلمه، بر آسمان‌ها و زمین برتری دارد؛ زیرا کلمه‌ی اخلاص و کلمه‌ی توحید است. از الله متعال درخواست می‌کنم که خاتمه‌ی همه‌ی ما را با این کلمه بگرداند؛ آمين، چون هرکس که آخرین سخنش در دنیا کلمه‌ی توحید باشد، وارد بهشت می‌شود. به هر حال، این کلمه بالاترین بخش ایمان است. و پایین‌ترین بخش ایمان، برداشتن خار و خاشاک و دیگری چیزهای آزاردهنده از سر راه مردم می‌باشد؛ مانند سنگ، چوب، خار، شیشه، و دیگر چیزهایی که باعث اذیت و آزار مردم می‌گردد.

آن‌گاه رسول‌الله فرمود: «شرم و حیا، بخشی از ایمان است». در حدیثی دیگری فرموده است: «الحَیاءُ مِنَ الإیمانِ»؛ یعنی: «شرم و حیا، جزو ایمان است». حیا، حالتی درونی‌ست که در زمان شرمندگی به انسان دست می‌دهد و در کل، صفت پسندیده‌ای به‌شمار می‌رود. شرم و حیای پیامبر از دوشیزگان زیر چادر، بیش‌تر بود؛ البته از بیان حق و حقیقت، شرم نمی‌کرد. شرم و حیا، صفت پسندیده‌ای‌ست؛ اما نباید برای بیان حق، شرم نمود. الله می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ﴾ [الأحزاب: ٥٣]

الله، از بیان حقیقت، شرم ندارد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسۡتَحۡيِۦٓ أَن يَضۡرِبَ مَثَلٗا مَّا بَعُوضَةٗ فَمَا فَوۡقَهَاۚ﴾ [البقرة: ٢٦]

همانا الله، شرم نمی­کند که (برای هدایت و آگاهی بندگانش) به موجودات ریزی همانند پشه و یا کوچک‌تر از آن مثال بزند.

شرم و حیا، صفت پسندیده‌ای به‌شمار می‌رود، جز برای بیان حق و حقیقت. متضاد حیا، بی‌شرمی یا بی‌حیایی‌ست و آدم بی‌حیا، از هیچ کاری شرم نمی‌کند و بی‌پروا هر سخنی می‌گوید! از این‌رو در حدیث آمده است: «إنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلاَمِ النُّبُوَّةِ الأولَى: إذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»؛([[73]](#footnote-73)) یعنی: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافته‌اند، این است که: اگر حیا نداری، هر عملی که می‌خواهی، انجام بده».

\*\*\*

128- العاشر: عنه أنَّ رسول الله قال: «بَيْنمَا رَجُلٌ يَمْشِي بطَريقٍ اشْتَدَّ علَيْهِ الْعَطش، فَوجد بِئراً فَنزَلَ فيها فَشَرب، ثُمَّ خرج فإِذا كلْبٌ يلهثُ يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَش، فَقَال الرَّجُل: لَقَدْ بلَغَ هَذَا الْكَلْبُ مِنَ العطشِ مِثْلَ الَّذِي كَانَ قَدْ بَلَغَ مِنِّي، فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَملأَ خُفَّه مَاءً ثُمَّ أَمْسَكَه بِفيه، حتَّى رقِيَ فَسَقَى الْكَلْب، فَشَكَرَ اللَّهُ لَه فَغَفَرَ لَه. قَالُوا: يا رسولَ الله إِنَّ لَنَا في الْبَهَائِم أَجْرا؟ فَقَالَ: «في كُلِّ كَبِدٍ رَطْبةٍ أَجْرٌ». [متفقٌ عليه]([[74]](#footnote-74))

وفي رواية للبخاري: «فَشَكَر الله لهُ فَغَفَرَ لَه، فَأدْخَلَه الْجنَّةَ» .

وفي رواية لَهُما: «بَيْنَما كَلْبٌ يُطيف بِركِيَّةٍ قَدْ كَادَ يقْتُلُه الْعطَشُ إِذْ رأتْه بغِيٌّ مِنْ بَغَايا بَنِي إِسْرَائيل، فَنَزَعَتْ مُوقَهَا فاسْتَقت لَهُ بِه، فَسَقَتْهُ فَغُفِر لَهَا بِهِ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردی از راهی می‌گذشت و سخت تشنه شده بود. چاهی یافت؛ از چاه، پایین رفت و آب نوشید و هنگامی که بیرون آمد، سگی دید که از شدت تشنگی دهانش را باز کرده و زبانش را بیرون آورده بود و آن را به خاک مرطوب می‌مالید. آن مرد، با خود گفت: این سگ، به همان اندازه تشنه است که من، تشنه بودم. لذا دوباره از چاه، پایین رفت و جوراب چرمی خود را پُر از آب کرد و جورابش را به دهان گرفت و از چاه، بالا آمد و به سگ، آب داد. از این‌رو الله، از او قدردانی کرد و گناهانش را بخشید». اصحاب گفتند: آیا به‌خاطر نیکی کردن به حیوانات نیز اجر و پاداش می‌یابیم؟ فرمود: «نیکی کردن به هر موجود زنده و جان‌داری ثواب دارد». در روایت بخاری آمده است: «الله، از او قدردانی نمود و گناهانش را بخشید و او را وارد بهشت کرد».

در روایت دیگری از بخاری و مسلم، آمده است: «سگی، پیرامون چاهی می‌چرخید و نزدیک بود از تشنگی هلاک شود. در این اثنا یکی از زنان زناکار بنی‌اسرائیل، آن سگ را دید؛ جوراب چرمی‌اش را درآورد و با آن برای او، از چاه، آب بالا کشید و به او آب داد و بدین‌وسیله گناهانش بخشیده شد».

**شرح**

مؤلف/، در باب زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی، این داستان را نقل کرده که ابوهریره از پیامبر روایت نموده است: مسافری از راهی می‌گذشت و تشنگی سختی به او دست داده بود. چاهی دید و از آن، پایین رفت و آب نوشید و تشنگی‌اش برطرف شد. وقتی از چاه بیرون آمد، چشمش به سگی افتاد که از شدت تشنگی، زبانش را به خاک مرطوب می‌مالید. آن شخص، با خود گفت: حیوان بی‌چاره، خیلی تشنه است؛ همان‌طور که من تشنه بودم. لذا از چاه، پایین رفت و جوراب چرمی‌اش را پر از آب کرد و آن را به دهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ، آب داد. الله متعال، از آن شخص قدردانی کرد؛ یعنی عمل نیکش را پذیرفت و به‌پاس آن، گناهانش را بخشید و او را وارد بهشت نمود. این، مصداق فرموده‌ی رسول‌الله است که: «الجَنَّةُ أقَربُ إلى أَحدِكُم مِنْ شِراكِ نَعْلِهِ»؛([[75]](#footnote-75)) یعنی: «بهشت، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌تر است». الله متعال، به‌پاس این عمل اندک، آن مرد را بخشید و او را وارد بهشت کرد.

صحابه همواره مشتاق علم بودند؛ نه فقط به‌خاطر دانستن؛ بلکه می‌خواستند از کُنه مسایل آگاه شوند تا بدان عمل کنند. آن‌ها تعجب کردند که چگونه آن مرد به خاطر آب دادن به این حیوان، چنین پاداش بزرگی یافت؟ از این‌رو پس از شنیدن این فرموده‌ی رسول‌الله پرسیدند: آیا به‌خاطر نیکی کردن به حیوانات نیز اجر و پاداش می‌یابیم؟ پیامبر فرمود: «نیکی کردن به هر موجود زنده و جان‌داری ثواب دارد». هر موجود جان‌داری به آب نیاز دارد؛ زیرا اگر آب به موجود زنده نرسد، جگرش خشک می‌شود و در نتیجه، هلاک می‌گردد.

این‌جا به یک اصل مهم پی می‌بریم؛ وقتی پیامبر داستانی از بنی‌اسرائیل را برای ما بازگو می‌کند، برای این است که از آن عبرت بگیریم. این، همان اصلی‌ست که پروردگار متعال درباره‌اش می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ كَانَ فِي قَصَصِهِمۡ عِبۡرَةٞ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِۗ﴾ [يوسف: ١١٠]

به‌راستی در داستان‌ها و سرگذشتشان، عبرتی برای خردمندان وجود دارد.

در روایت دیگری که شاید روی‌داد جداگانه‌ای بوده، آمده است: یکی از زنان زناکار بنی‌اسرائیل، سگی دید که پیرامون چاهی می‌چرخید و نزدیک بود از تشنگی هلاک شود؛ آن زن، جوراب چرمی‌اش را درآورد و با آن برای او، از چاه، آب بالا کشید و به او آب داد. در نتیجه، الله متعال گناهانش را بخشید.

این، نشان می‌دهد که نیکی کردن به حیوانات نیز اجر و ثواب دارد؛ یعنی اگر به حیوانی آب و غذا دهید یا از او در برابر سرما و گرما نگه‌داری کنید، سزاوار اجر و پاداش می‌شوید؛ فرقی نمی‌کند که آن حیوان، از آنِ خودتان باشد یا خیر. این، در رابطه با جانوران است؛ پس، فکرش را بکنید که نیکی کردن به انسان‌ها چه حکمی دارد؟ به‌قطع نیکی کردن به انسان‌ها، اجر و پاداش بیش‌تری به دنبال خواهد داشت؛ از این‌رو پیامبر فرموده است: «مَن سَقَی مُسْلِمًا عَلَى ظَمَأٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنْ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ»؛([[76]](#footnote-76)) یعنی: «هرکس به مسلمان تشنه‌ای آب دهد، الله متعال از شرابی ناب و مُهرشده و دست‌نخورده به او خواهد داد». لذا اگر فرزند کوچکت، کنار آب‌سرد‌کن بایستد و بگوید: آب می‌خواهم، و به او آب دهی، در واقع به مسلمان تشنه‌ای آب داده‌ای و از این‌رو سزاوار اجر و ثواب می‌گردی و خداوند از شرابی ناب و دست‌نخورده، به تو خواهد داد. الحمدلله که اجر و ثواب بزرگی‌ست که باید قدرش را دانست؛ اما آیا کسی، قدرش را می‌داند؟ چه کسی، با اخلاص نیت و به امید اجر و پاداش الهی، به چنین کارهایی اهمیت می‌دهد؟ لذا به خودم و شما توصیه می‌کنم که با نیت خوب، به چنین کارهایی اهمیت دهیم تا ذخیره‌ای برای آخرتمان باشد. چه بسیار اعمال کوچکی که با نیت خوب و درست، بزرگ و ارزشمند می‌شوند! و چه بسیار اعمال بزرگی که به سبب غفلت، کوچک و ناچیز می‌گردند!

\*\*\*

129- الْحادي عشَر: عنْهُ عَنِ النَّبيِّ قال: «لَقَد رأَيْتُ رَجُلاً يَتَقَلَّبُ فِي الْجنَّةِ فِي شَجرةٍ قطَعها مِنْ ظَهْرِ الطَّريقِ كَانَتْ تُؤْذِي الْمُسلِمِينَ». [روایت مسلم]

وفي رواية : «مرَّ رجُلٌ بِغُصْنِ شَجرةٍ عَلَى ظَهْرِ طرِيقٍ فَقال: واللَّهِ لأُنَحِّينَّ هذا عنِ الْمسلِمِينَ لا يُؤْذِيهُم، فأُدْخِلَ الْجَنَّةَ».

وفي رواية لهما: «بيْنَما رجُلٌ يمْشِي بِطريقٍ وجد غُصْن شَوْكٍ علَى الطَّرِيق، فأخَّرُه فشَكَر اللَّهُ لَه، فغَفر لَهُ».([[77]](#footnote-77))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مردی را دیدم که در بهشت در حال گردش بود؛ زیرا درختی را که سبب اذیت و آزار مسلمانان بود، از سر راه قطع کرده و برداشته بود».

در روایت دیگری آمده است: «مردی از مسیری عبور می‌کرد که متوجه شاخه‌ی درختی شد که در وسط راه قرار داشت؛ با خود گفت: به الله سوگند که این درخت را از سر راه مسلمانان برمی‌دارم تا باعث اذیت آنان نشود؛ در نتیجه وارد بهشت شد».

در روایت دیگری از بخاری و مسلم آمده است: «مردی، از راهی می‌گذشت؛ شاخه‌ی خارداری در وسط راه دید؛ آن را برداشت و کنار گذاشت. در نتیجه، الله عملش را پذیرفت و او را آمرزید».

**شرح**

مؤلف/، از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرموده است: «مردی را دیدم که در بهشت در حال گردش بود؛ زیرا درختی را که سبب اذیت و آزار مسلمانان بود، از سر راه قطع کرده و برداشته بود». در روایت دیگری آمده است که آن شخص، وارد بهشت شد و الله متعال او را به سبب شاخه‌ای که از سر راه مسلمانان برداشت، بخشید؛ فرقی نمی‌کند که آن شاخه بر روی درخت بوده است یا روی زمین؛ بلکه شاخه‌ی خارداری بود که باعث اذیت و آزار مسلمانان می‌شد و آن شخص آن را از سر راه برداشت و کنار گذاشت. لذا الله متعال، این عمل را از او پذیرفت و او را وارد بهشت کرد. ناگفته پیداست که این شاخه، باعث اذیت و آزار جسمی مردم بوده است. بنابراین، به فضیلت برداشتن هر چیز آزاردهنده‌ای از سر راه پی می‌بریم و درمی‌یابیم که چنین عملی، سبب ورود به بهشت می‌باشد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که بهشت، در حال حاضر موجود است؛ زیرا پیامبر آن شخص را در بهشت دید. کتاب و سنت، بیان‌گر این است که بهشت، در حال حاضر وجود دارد و اجماع اهل سنت و جماعت نیز بر همین است. از این‌رو الله متعال فرموده است:

﴿وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣﴾ [آل عمران: ١٣٣]

به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنایش، به گستردگی آسمان‌ها و زمین می‌باشد و برای پرهیزکاران آماده شده است.

می‌بینیم که فرمود: آماده شده است؛ یعنی در حال حاضر، وجود دارد. همان‌گونه که دوزخ نیز در حال حاضر، موجود است و بهشت و دوزخ، هرگز از میان نمی‌روند و الله بهشت و دوزخ را جاودانه آفریده است و هر کس وارد بهشت یا دوزخ شود، جاوادنه در آن خواهد ماند.

این حدیث، نشان می‌دهد که هرکس، چیز آزاردهنده‌ای را از سر راه مسلمانان بردارد، سزاوار اجر و پاداش بزرگی می‌گردد؛ لذا کسی که اسباب آرامش معنوی مسلمانان را فراهم کند، چه اجر و پاداشی خواهد داشت؟ متأسفانه برخی از مردم، اندیشه‌های بدی در سر می‌پرورانند و اخلاق و منش ناشایستی دارند و دیگران را از دین الله باز می‌دارند و مانع‌تراشی می‌کنند؛ بدون شک برداشتن چنین کسانی از سر راه مسلمانان، به‌مراتب بهتر است و اجر و ثواب بیش‌تری نزد الله دارد. لذا باید آن‌ها را از سر راه مسلمانان، کنار زد و با روشن‌گری و بیان حقیقت، اندیشه‌های انحرافی آن‌ها را رد کرد؛ ولی اگر این روش جواب نداد، باید گزینه‌ی دیگری برای برخورد با آن‌ها در پیش گرفت؛ الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡض﴾ [المائ‍دة: ٣٣]

سزای کسانی که با الله و رسولش می­جنگند و در زمین برای فساد و تبه‌کاری می­کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یک‌دیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند.

حرفِ ﴿ أَوۡ﴾ از نظر برخی از مفسران، این مفهوم را می‌رساند که باید همه‌ی این مجازات‌ها، متناسب با نوع جرمی که دارند، درباره‌ی چنین افرادی اجرا شود؛ اما دیدگاه درست، این است که حرف ﴿ أَوۡ﴾ برای «تخییر» است؛ یعنی تصمیم‌گیری درباره‌ی چنین افرادی با حاکم یا قاضی‌ست و می‌تواند هر یک از این گزینه‌ها را که بخواهد، برای چنین مجرمانی در نظر بگیرد و این، به نظر قاضی و نوع جرم افراد، بستگی دارد؛ زیرا گاه ممکن است جرم کسی، سبک باشد، اما در دراز مدت، آثار و پی‌آمدهای بزرگی بر جای بگذارد یا سبب انحراف مردم شود.

به‌هر حال، مسؤولان و زمام‌داران مسلمانان، وظیفه دارند و بر آن‌ها واجب است که اسباب و عوامل سلب آسایش و آرامش مردم را برطرف کنند؛ لذا باید فتنه‌انگیزانی را که به انحراف‌های اخلاقی و عقیدتی فرا می‌خوانند، از میان بردارند تا نتوانند به نشر اندیشه‌های باطل خویش یا گسترش فساد و تبه‌کاری بپردازند. البته متأسفانه برخی از مسؤولان، در این زمینه کوتاهی و سهل‌انگاری می‌کنند و در نتیجه، انحراف‌ها گسترش می‌یابد و به‌قدری زیاد می‌شود که برطرف کردن آن‌ها مشکل می‌گردد؛ لذا باید از همان ابتدا به ریشه‌کن کردن چنین انحراف‌هایی اهمیت داد تا گسترش نیابد و مردم را به انحراف نکشاند.

پس برطرف کردن اسباب و عوامل مزاحم یا آزاردهنده، از سر راه‌ها دو جنبه دارد: یکی جنبه‌ی ظاهری؛ و دیگری، جنبه‌ی معنوی؛ جنبه‌ی ظاهری، برداشتن اشیای آزاردهنده از سر راه و ره‌گذرهاست و جنبه‌ی معنوی، برداشتن انحراف‌ها و موانع هدایت از راه دل‌هاست. و هر دو جنبه، مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد؛ گرچه برداشتن زمینه‌های انحراف یا موانع هدایت از راه دل‌ها، اجر و ثواب بیش‌تری دارد؛ همان‌گونه که دارای اهمیت بیش‌تری‌ست.

\*\*\*

130- الثَّاني عشَر: عنْه قال: قَال رسولُ الله: «مَنْ تَوَضَّأ فأحَسَنَ الْوُضُوء، ثُمَّ أتَى الْجُمعةَ ، فَاستَمَعَ وأنْصَتَ، غُفِر لَهُ ما بيْنَهُ وبيْنَ الْجُمعةِ وزِيادةُ ثَلاثَةِ أيَّام، ومَنْ مسَّ الْحصا فَقد لَغَا». [روایت مسلم]([[78]](#footnote-78))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که به‌خوبی وضو بگیرد و سپس برای نماز جمعه (به مسجد) برود و به خطبه‌ی جمعه گوش دهد و ساکت باشد، گناهانی که تا روز جمعه و سه روز بعد، از او سر می‌زند، آمرزیده می‌شود. و هرکس سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرموده است: «کسی که به‌خوبی وضو بگیرد و سپس برای نماز جمعه (به مسجد) برود و به خطبه‌ی جمعه گوش دهد و ساکت باشد، گناهانی که تا روز جمعه و سه روز بعد، از او سر می‌زند، آمرزیده می‌شود. و هرکس سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است». این حدیث، نشان می‌دهد که حضور در نماز جمعه و گوش دادن به سخنان خطیب و ساکت بودن، کفاره‌ی گناهانی‌ست که انسان در میان این دو جمعه انجام می‌دهد و نیز کفاره‌ی گناهانی‌ست که تا سه روز آینده، مرتکب خواهد شد. شرکت در نماز جمعه با رعایت شرایط مذکور، کار دشواری نیست. یکی از شرایطی که در این حدیث ذکر شده، وضو گرفتن است و این، هیچ تعارضی با روایتی که در «صحیحین» و دیگر کتاب‌های حدیث از ابوسعید خدری نقل شده، ندارد؛ وی، می‌گوید: پیامبر فرمود: «غُسْلُ يَوْم الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ»؛([[79]](#footnote-79)) یعنی: «غسل روز جمعه بر هر بالغی واجب است». در این حدیث، به وجوب غسل کردن در روز جمعه، تصریح شده و باید بدان عمل کرد؛ زیرا این حدیث، صحیح‌تر است و هفت تن از امامان حدیث، روایتش کرده‌اند؛ حال آن‌که حدیث اول را فقط امام مسلم/ روایت کرده است. لذا کسی که می‌خواهد در نماز جمعه شرکت کند، بر او واجب است که ابتدا غسل نماید و اگر غسل نکند، گنه‌کار می‌شود؛ البته نماز جمعه‌اش، درست است؛ زیرا این غسل، غسل جنابت نیست که در نمازش اشکالی پدید آید؛ بلکه غسل واجبی‌ست که باید انجام دهد. پس غسل جمعه، شرط صحیح بودن نماز جمعه نیست و فقط واجب است؛ زیرا باری عمر بن خطاب روز جمعه برای مردم سخنرانی می‌کرد. عثمان بن عفان با تأخیر به مسجد آمد. عمر علت تأخیرش را پرسید. پاسخ داد: ای امیر مؤمنان! کاری جز این نکردم که وضو گرفتم و به مسجد آمدم. عمر در حالی که بالای منبر بود و مردم نیز می‌شنیدند، فرمود: وضو گرفتی؟! حال آن‌که پیامبر فرموده است: «هر یک از شما هنگامی که به نماز جمعه می‌آید، غسل کند»؛ یعنی چرا با وجودی که رسول‌الله دستور غسل داده، به وضو بسنده کردی؟ ولی به عثمان نگفت که بازگرد و غسل کن؛ زیرا چه بسا اگر برای غسل به منزل بازمی‌گشت، نماز جمعه را از دست می‌داد و بدین‌سان به‌خاطر یک کار فرعی از نماز جمعه که مهم‌تر است، بازمی‌ماند.

به هر حال، حدیثی که مؤلف/ ذکر کرده، اگرچه بیان‌گر وجوب غسل جمعه نیست، اما احادیث دیگری وجود دارد که دال بر وجوب غسل جمعه است.

حدیث ابوهریره بیان‌گر فضیلت ساکت بودن و گوش دادن به سخنان خطیب جمعه است. گوش دادن، یعنی توجه کردن به سخنان خطیب؛ و با ساکت بودن، فرق دارد؛ زیرا سکوت، بدین معناست که صحبت نکند. در روایتی نقل شده که: «مَنْ تَكَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ فَهُوَ كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»؛([[80]](#footnote-80)) یعنی: «کسی که روز جمعه، صحبت می‌کند و امام، در حال خطبه (سخنرانی) می‌باشد، همانند درازگوشی‌ست که کتاب‌هایی حمل می‌کند». درازگوش یا الاغ، به ابلهی و نادانی، مشهور است و اگر چندین کتاب بارَش کنند، هیچ سودی به حالش ندارد؛ همین‌طور کسی که به خطبه‌ی جمعه توجه نمی‌کند و حرف می‌زند، از خیر و نیکی جمعه بهره‌ای نخواهد داشت. هم‌چنین اگر کسی به او تذکر دهد و بگوید: «ساکت باش»، از اجر و پاداش جمعه، محروم می‌شود. لذا ساکت بودن و گوش دادن به خطبه‌ی جمعه، مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «و هرکس سنگ‌ریزه‌ای را جابه‌جا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده است». مسجد در زمان پیامبر فرش نداشت؛ بلکه کف مسجد شن و ماسه یا سنگ‌ریزه پهن کرده بودند و گاه، برخی از مردم، با دست خود سنگ‌ریزه‌ها را جابه‌جا می‌کردند یا به آن، دست می‌کشیدند؛ پیامبر بیان فرمود که انجام چنین کاری، در زمانی که خطیب سخنرانی می‌کند، کار بیهوده‌ای‌ست که انسان را از گوش دادن به خطبه بازمی‌دارد و او را از ثواب جمعه، محروم می‌نماید؛ حال آن‌که ثواب جمعه، جزو ویژگی‌های این امت است که امت‌های پیشین از چنین فضیلتی برخوردار نبودند.

لذا فرقی نمی‌کند که انسان به سنگ‌ریزه مشغول شود یا به هر چیز دیگری مانند حرکت دادن ساعت، خودکار و یا دست زدن به پنکه یا مسواک زدن؛ مگر آن‌که ضرورت، ایجاب کند. مثلاً او را خواب گرفته و مسواک می‌زند تا حالت چرت و خواب‌آلودگی از او دور شود؛ در چنین مواردی، اشکالی ندارد که مسواک بزند یا کاری کند که چرتش برطرف شود تا به خطبه گوش دهد. گاه این پرسش مطرح می‌شود که آیا نوشتن سخنان خطیب درست است یا خیر؟ چنین به نظر می‌رسد که درست نیست؛ زیرا انسان، دو قلب ندارد و چه بسا وقتی مشغول نوشتن است، از توجه یا گوش دادن به سایر سخنان خطیب، بازمی‌ماند؛ ولی الحمدلله که امکانات و وسایل امروزی، مردم را راحت کرده و می‌توانند از طریق ضبط صوت و دیگر وسایل موجود، سخنرانی‌ها را ضبط کنند و هر زمان که بخواهند، در خانه یا ماشین به سخنرانی‌های ضبط‌شده گوش دهند.

\*\*\*

131- الثَّالثَ عَشر: عنْه أنَّ رسولَ الله قال: «إذَا تَوضَّأَ الْعبْدُ الْمُسْلِم، أو الْمُؤْمِنُ فغَسلَ وجْهَهُ خرج مِنْ وَجْهِهِ كُلُّ خطِيئةٍ نظر إِلَيْهَا بعينهِ مَعَ الْماء، أوْ مَعَ آخِر قَطْرِ الْماء، فَإِذَا غَسَل يديهِ خَرج مِنْ يديْهِ كُلُّ خَطِيْئَةٍ كانَ بطشتْهَا يداهُ مع الْمَاءِ أَو مع آخِرِ قَطْرِ الْماء، فَإِذَا غسلَ رِجليْهِ خَرجَتْ كُلُّ خَطِيْئَةٍ مشَتْها رِجْلاُه مع الْماءِ أَوْ مع آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ حَتَّى يخْرُج نقِياً من الذُّنُوبِ». [روایت مسلم]([[81]](#footnote-81))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه بنده‌ی مسلمان یا مؤمن، وضو می‌گیرد و صورتش را می‌شوید، هر گناهی که با نگاهِ چشمانش به حرام مرتکب شده است، با آب یا با آخرین قطره‌ی آن از چهره‌اش می‌ریزد. و آن‌گاه که دستانش را می‌شوید، هر گناهی که با دستانش انجام داده، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از دستانش خارج می‌گردد و هنگامی که پاهایش را می‌شوید، هر گناهی که با پاهایش به سوی آن قدم برداشته، با آب یا آخرین قطره‌‌ی آن، از پاهایش محو می‌شود تا این‌که آن شخص، از گناهان، پاک می‌گردد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی درباره‌ی فضیلت وضو نقل کرده که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه بنده‌ی مسلمان یا مؤمن، وضو می‌گیرد و صورتش را می‌شوید، هر گناهی که با نگاهِ چشمانش به حرام مرتکب شده، با آب یا با آخرین قطره‌ی آن از چهره‌اش می‌ریزد. و آن‌گاه که دستانش را می‌شوید، هر گناهی که با دست‌هایش انجام داده، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از دستانش خارج می‌گردد و هنگامی که پاهایش را می‌شوید، هر گناهی که با پاهایش به سوی آن قدم برداشته، با آب یا آخرین قطره‌‌ی آن، از پاهایش محو می‌شود تا این‌که آن شخص، از گناهان، پاک می‌گردد». وضو، فرمان الهی‌ست که الله در کتابش می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائ‍دة: ٦]

ای مؤمنان! هنگامی که به نماز می­ایستید، صورت و دستانتان را تا آرنج بشویید و سرِتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک بشویید.

هنگام وضو، این اندام چهارگانه پاک می‌شود: صورت، دو دست، سر و دو پا. البته این پاکی، علاوه بر پاکیزگی ظاهری، شامل پاکی معنوی نیز می‌گردد. البته الله متعال در رابطه با شستن سر آسان گرفته و به جای آن، حکم مسح داده است؛ زیرا سر، بالاترین عضو انسان است و شستن آن، باعث خیس شدن تمام بدن می‌گردد؛ از این‌رو شستن سر در وضو به‌ویژه در زمستان‌های سرد، دشوار است. لذا الله متعال به لطف و رحمت خویش، دستور داده که هنگام وضو، سر را مسح کنند. هنگامی که انسان وضو می‌گیرد، اندامش پاکیزه می‌شود. و این، بیان‌گر کمال و خوبی اسلام است که به پیروانش دستور داده که این اندام را پاک و پاکیزه کنند. طهارت یا پاکی معنوی نیز یکی از نتایج وضوست و انسان باید به نیت پاکیزگی معنوی وضو بگیرد تا از گناهانش، پاک و پاکیزه شود؛ لذا وقتی صورتش را می‌شوید، گناهانی که با چشمانش مرتکب شده، از چهره‌اش می‌ریزد. در حدیث به گناه چشم، اشاره کرد؛ الله، بهتر می‌داند؛ اما گویا چشم را به عنوان مثال ذکر فرموده است و گرنه، انسان با دهان و بینی خود نیز مرتکب گناه می‌شود. چنان‌که سخن حرام می‌گوید یا بوهایی استشمام می‌نماید که برایش روا نیست؛ اما بدین دلیل چشم را ذکر کرد که انسان، بیش‌تر به‌وسیله‌ی چشمانش مرتکب گناه می‌گردد. لذا هنگامی که انسان صورتش را برای وضو می‌شوید، گناهان چشمانش از چهره‌اش می‌ریزد و آن‌گاه که دستانش را می‌شوید، گناهانی که با دستانش مرتکب شده، پاک می‌گردد و وقتی پاهایش را می‌شوید، گناهانی که با پاهایش به سوی آن گام برداشته است، محو می‌گردد تا این‌که آن شخص، از گناهان، پاک و پاکیزه می‌شود؛ از این‌رو الله پس از ذکر وضو و غسل و تیمم فرموده است:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٦]

الله، نمی­خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد؛ بلکه می­خواهد شما را پاک بگرداند.

به عبارت دیگر، این احکام برای این است که شما را در ظاهر و باطن، پاک بگرداند. آن‌گاه می‌فرماید:

﴿وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ [المائ‍دة: ٦]

و می‌خواهد نعمتش را بر شما تمام کند؛ باشد که سپاس­گزاری نمایید.

لذا چه خوبست که انسان هنگام وضو گرفتن، با همین احساس وضو بگیرد که وضویش، کفاره‌ی گناهانش خواهد بود و بدین‌سان به اجر و ثواب الهی امیدوار باشد.

\*\*\*

132- الرَّابعَ عشر: عنه عن رسول الله قال: «الصَّلواتُ الْخَمْس، والْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعةِ، ورمضانُ إِلَى رمضانَ مُكفِّرَاتٌ لِمَا بينَهُنَّ إِذَا اجْتنِبَت الْكَبائِرُ». [روایت مسلم]([[82]](#footnote-82))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته جز گناهان بزرگ که باید از آن‌ها پرهیز کرد».

133- الْخَامسَ عشر: عنه قال: قال رسولُ الله: «ألا أدلُّكَم على ما يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطايا، ويرْفَعُ بِهِ الدَّرجات؟» قالوا: بلى يا رسُولَ الله، قال: «إسباغ الْوُضوءِ على الْمَكَارِهِ وكَثْرةُ الْخُطَا إِلَى الْمسَاجِد، وانْتِظَارُ الصَّلاةِ بعْدِ الصَّلاةِ، فَذلِكُمُ الرّبَاطُ». [روایت مسلم]([[83]](#footnote-83))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا شما را به کاری راه‌نمایی کنم که الله با آن، گناهان را محو می‌کند و درجات شما را بالا می‌برد؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «تکمیل وضو در سختی‌ها و گام‌های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله ارزشمند و پرفضیلت است».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون از ابوهریره نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته به‌شرطی که از گناهان بزرگ پرهیز کند». یعنی نماز پنج‌گانه، کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ از نماز صبح تا ظهر و از نماز ظهر تا عصر و از نماز عصر تا مغرب و از نماز مغرب تا عشاء و از نماز عشاء تا صبح. لذا اگر انسان، مرتکب گناهی شود و در عین حال، نماز‌های پنج‌گانه‌اش را خوب ادا کند، این مایه‌ی بخشش گناهانش خواهد بود؛ البته به‌شرطی که از گناهان کبیره پرهیز نماید.

هر گناهی که در شریعت، مجازات خاصی برای آن تعیین شده، جزو گناهان کبیره است؛ هم‌چنین هر گناهی که پیامبر انجام‌دهنده‌ی آن را لعن و نفرین نموده، جزو گناهان کبیره به‌شمار می‌رود. و نیز هر گناهی مانند زنا که حد یا مجازات شرعی آن، روشن است و نیز هر گناهی مانند ربا که هشدار و وعیدی درباره‌ی آن در آخرت بیان شده، یا از انجام‌دهنده‌ی آن، نفی ایمان یا اظهار برائت گردیده، جزو گناهان کبیره است. مثلاً پیامبر فرموده است: «لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأَِخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛ یعنی: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که برای برادرش همان چیزی را بپسندد که برای خود می‌پسندد». یا فرموده است: «مَن غَشَّ فَلَیسَ مِنِّی»؛([[84]](#footnote-84)) یعنی: «هرکس تقلب کند، از من (پیرو من) نیست».

در حدیث ابوهریره این عبارت آمده است که: «إِذَا اجْتنِبَت الْكَبائِرُ». علما رحمهم‌الله، درباره‌ی مفهوم این عبارت اختلاف نظر دارند که آیا معنای حدیث این است که با اجتناب و دوری از گناهان کبیره، گناهان صغیره بخشیده می‌شوند؟ یعنی آیا برای بخشیده شدن گناهان صغیره، دو شرط وجود دارد: ادای نمازهای پنج‌گانه و پرهیز از گناهان کبیره؟ یا معنای حدیث، این است که نماز‌های پنج‌گانه، کفاره‌ی گناهان صغیره‌ای‌ست که در میان نمازها انجام می‌شود و کفاره‌ی گناهان کبیره نیست. لذا آمرزش گناهان صغیره، یک شرط دارد؛ یعنی اقامه‌ی نمازهای پنج‌گانه یا جمعه و یا روزه‌ی رمضان. و همین، صحیح‌تر است؛ زیرا گناهان کبیره به توبه نیاز دارد و انجام کارهای نیک و شایسته، به‌تنهایی برای بخشش گناهان بزرگ، کافی نیست؛ بلکه باید توبه کرد.

و اما دومین حدیث ابوهریره؛ پیامبر به یارانش پیشنهاد کرد که آن‌ها را به کاری راه‌نمایی کند که مایه‌ی بخشش گناهان و رفع درجات است؛ رسول‌الله می‌دانست که یارانش در پاسخ این پیشنهاد چه خواهند گفت. این، بیان‌گر روش شایسته و نیکی‌ست که پیامبر در آموزش مسایل مختلف به یارانش به‌کار می بست و گاه، مسایلی را به آن‌ها عرضه می‌کرد تا توجه آن‌ها به آن موضوع، بیش‌تر شود. پیامبر مطابق عادتش، این پیشنهاد را به یارانش عرضه کرد. روشن است که صحابه مشتاقانه گفتند: بله، ای رسول‌خدا! یعنی دوست داریم به ما خبر دهید که چه کاری، باعث بخشش گناهان و رفع درجات می‌گردد. فرمود: «تکمیل وضو در سختی‌ها و گام‌های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است». پس، سه مورد شد:

اول: «تکمیل وضو در سختی‌ها»؛ یعنی در سرمای شدید زمستان؛ زیرا تکمیل وضو در هوای سرد، دشوار است. تحمل این سختی و تکمیل وضو در شرایط سخت و دشوار، بیان‌گر ایمان انسان می‌باشد؛ از این‌رو الله متعال به لطف خود و به پاس چنین عملی، یکی از گناهان انسان را می‌بخشد و بر درجاتش می‌افزاید.

دوم: «گام‌های زیاد به سوی مساجد»؛ یعنی انسان برای ادای نمازهای پنج‌گانه‌اش به مسجد برود؛ گرچه مسجد، دور باشد. و هر چه مسجد دورتر باشد، نیکی‌های انسان بیش‌تر خواهد شد؛ زیرا وقتی انسان وضو می‌گیرد و فقط با نیت ادای نماز به سوی مسجد حرکت می‌کند، با هر گامی که برمی‌دارد، الله متعال یکی از گناهانش را می‌بخشد و یک درجه بر درجاتش می‌افزاید.

سوم: «پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن»؛ یعنی انسان به‌خاطر اشتیاق فراوانی که به نماز دارد، پس از هر نماز در انتظار نمازی بعدی‌ست و این، نشان‌دهنده‌ی ایمان و اشتیاق فراوانش به این رکن بزرگ اسلام می‌باشد که پیامبر درباره‌اش فرموده است: «جُعِلَت قُرَّةُ عيني فِي الصَّلاةِ»؛([[85]](#footnote-85)) یعنی: «نماز، نور چشم من است». لذا انتظار نماز بعدی پس از ادای هر نماز، باعث می‌شود که الله متعال، گناهان انسان را ببخشد و بر درجاتش بیفزاید.

مؤلف/ این دو حدیث را از آن جهت در باب زیاد بدون راه‌های خیر و نیکی، ذکر کرده که بیان‌گر همین موضوع می‌باشد: نمازهای پنج‌گانه، نماز جمعه، روزه‌ی رمضان، گام‌هایی که انسان به سوی مسجد برمی‌دارد، تکمیل وضو در سرما و سختی‌های دیگر، و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن.

پیامبر فرمود: «فَذلِكُمُ الرّبَاطُ»؛ واژه‌ی رباط در اصل به جهاد کردن و جنگیدن با دشمن و آماده کردن ساز و برگ جنگی و بستن تجهیزات نظامی اطلاق می‌شود و جزو برترین اعمال نیک به‌شمار می‌رود؛ لذا مفهوم حدیث از این قرار است که تکمیل وضو و رعایت پاکی و طهارت، و نیز ادای نماز، همانند جهاد در راه الله متعال ارزشمند و پرفضیلت است.

هم‌چنین گفته‌اند که واژه‌ی «رباط» در این‌جا، اسمی‌ست به معنای وسیله یا ابزارِ بستن؛ همین‌طور تکمیل وضو و نماز نیز انسان را از انجام گناه و معصیت باز می‌دارد.

\*\*\*

134- السَّادسَ عشر: عن أَبِي موسى الأشعري قال: قال رسول الله: «مَنْ صلَّى الْبَرْديْنِ دَخَلَ الْجنَّةَ». [متفقٌ عليه]([[86]](#footnote-86))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود».

135- السَّابِعَ عشَر: عنه قال: قال رسول الله: «إِذَا مرِضَ الْعبْدُ أَوْ سافَر كُتِب لَهُ ما كانَ يعْملُ مُقِيماً صحيِحاً». [روایت بخاري]([[87]](#footnote-87))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه بنده‌اي، بیمار شود يا به مسافرت برود، پاداش اعمالي كه در زمان صحت و اقامت انجام مي‌داده است، به او مي‌رسد».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون از ابوموسی اشعری نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود». در حدیث واژه‌ی «بَرْديْنِ» آمده که به معنای دو نمازِ سرماست؛ یعنی دو نمازی که وقتشان، در سردترین زمان شبانه‌روز است؛ زیرا نماز صبح در سردترین وقت شب می‌باشد و نماز عصر نیز در سردترین زمان روز. لذا پای‌بندی به نماز صبح و عصر، سبب ورود به بهشت است.

پیامبر شبی به ماه، نگاه کرد و فرمود: «إِنَكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا القَمَرَ، لا تُضَامُونَ فِى رُؤْيَتِه؛ فَإن اسْتَطَعْتُمْ ألا تُغْلَبُوا عَلى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوع الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافعَلُوا»؛([[88]](#footnote-88)) یعنی: «شما همان‌گونه که این ماه را بدون هیچ مزاحمتی می‌بینید، پروردگارتان را نیز خواهید دید؛ پس، تا می‌توانید سعی کنید که نماز صبح و عصر را از دست ندهید». رسول‌الله در این حدیث فرموده است: «همان‌طور که ماه را می‌بینید، پروردگارتان را خواهید دید». این، بدین معنا نیست که الله، شبیه ماه می‌باشد؛ بلکه بیان‌گر این موضوع است که مؤمنان، پروردگارشان را خواهند دید و مشاهده یا دیدن، تنها وجه شباهت می‌باشد که در این حدیث، ذکر شده است؛ یعنی مؤمنان به‌طور حقیقی الله را خواهند دید؛ همان‌طور که انسان، ماه شب چهارده را آشکارا می‌بیند. و گرنه، الله بزرگ تر و فراتر از این است که به مخلوقاتش شبیه باشد.

سپس رسول‌الله فرمود: «پس، تا می‌توانید مواظب باشید که نماز صبح و عصر را از دست ندهید». نماز صبح و عصر، برترین نمازهای پنج‌گانه به‌شمار می‌روند؛ و در این میان، نماز عصر، برتر است؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ [البقرة: ٢٣٨]

بر تمام نمازها و به­ویژه نماز عصر، پای‌بند باشید و خاشعانه در پیش‌گاه الله (به عبادت) بایستید.

پیامبر در غزوه‌ی «احزاب» برای کافران بددعایی کرد و فرمود: «مَلأَ اللَّهُ قُبُورَهُمْ وبُيُوتَهُمْ نَارًا كَمَا شَغَلُونَا عَنْ الصَّلاةِ الْوُسْطَى صلاة العصر»؛ یعنی: «الله، خانه‌ها و قبرهایشان را پُر از آتش بگرداند که ما را از نماز عصر، بازداشتند».

رسول‌الله فرمود: «کسی که نماز صبح و عصر را بخواند، به بهشت می‌رود»؛ یعنی این دو نماز را آن‌گونه که فرمان الهی‌ست، ادا کند و نماز صبح و عصر را سرِ وقتش بخواند و اگر مرد است، آن‌ها را با جماعت ادا نماید؛ زیرا نماز جماعت، واجب است و برای هیچ مردی جایز نیست که بدون عذر، نماز جماعت را ترک کند.

و اما حدیث دوم: رسول‌الله فرموده است: «هرگاه بنده‌اي، بیمار شود يا به مسافرت برود، پاداش اعمالي كه در زمان صحت و اقامت، انجام مي‌داده است، به او مي‌رسد». بنابراین کسی که به هنگام عذر یا بیماری، آرزوی انجام عمل نیکی دارد، در صورتی که به انجام آن عادت داشته و به آن پای‌بند بوده است، باز هم از پاداش آن به‌طور کامل برخوردار می‌شود؛ به عنوان مثال: شخصی به ادای نماز جماعت در مسجد عادت داشته، ولی خواب می‌ماند و یا بیماری یا امثال آن، مانع از حضورش در نماز جماعت می‌شود؛ پاداش نماز جماعت به‌طور کامل و بی‌‌کم و کاست، به او می‌رسد. نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ البته اگر در حالت عادی و زمانی که عذری نداشته، به انجام آن عمل، پای‌بند نبوده است، در این صورت فقط پاداش نیتی که کرده به او می‌رسد؛ نه پاداش آن عمل. لذا اگر به خواندن نماز نفل عادت کرده‌اید یا قرآن می‌خوانید و ذکر می‌گویید؛ اما به دلیلی چون سفر و امثال آن، از انجام اعمالی که بدان پای‌بندی داشته‌اید، باز‌می‌مانید، نگران نباشید؛ زیرا پاداش آن به‌طور کامل برای شما ثبت می‌شود.

از این‌رو هر آدم عاقل و خردمندی، باید قدر فراغت و سلامت خود را بداند و به انجام کارهای نیک بپردازد تا هنگامی که بیمار یا مشغول می‌شود، از اجر و پاداش کارهای نیکی که در زمان فراغت و سلامت خویش، ذخیره کرده، هم‌چنان برخوردار گردد. پیامبر فرموده است: «بسیاری از مردم درباره‌ی دو نعمت، زیان می‌بینند (و آن‌گونه که باید از آن‌ها استفاده نمی‌کنند): تن‌درستی و فراغت».([[89]](#footnote-89)) ابن‌عمر$ می‌گوید: «قدر سلامتی خود را قبل از آن‌که بیمار شوی، بدان و زندگانی خویش را پیش از مردن، غنیمت شمار».([[90]](#footnote-90)) در حدیث ابن‌عمر$ چنین آمده و سخن ابن‌عمر$ باشد یا فرموده‌ی رسول‌الله، در هر صورت انسان باید در حال سلامتی و تن‌درستی، فرصت را غنیمت بداند و کارهای نیک انجام دهد تا هنگامی که بیمار می‌شود، پاداش کارهایی که در زمان سلامتی‌اش انجام می‌داده، برایش ثبت گردد. هم‌چنین هنگامی که مشغول یا در سفر نیست، باید به انجام اعمال شایسته بپردازد تا این‌که در سفر یا هنگامی که مشغول است، پاداش کارهای نیکی که در هنگام فراغت یا در حال اقامت انجام می‌داده، به او برسد. از الله متعال می‌خواهم که نيت و اعمال همه‌ی ما را نیک بگرداند.

\*\*\*

136- الثَّامنَ عشَر: عنْ جابرٍ قال: قال رسولُ الله: «كُلُّ معرُوفٍ صدقَةٌ». [روایت بخاري. مسلم، این روایت را از حذیفه نقل کرده است.]([[91]](#footnote-91))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر کار نیک و پسندیده‌ای، صدقه است».

**شرح**

مؤلف/، در باب زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی، حدیثی بدین مضمون از جابر بن عبدالله نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «هر کار نیک و پسندیده‌ای، صدقه است». در حدیث واژه‌ی «معروف» آمده و به هر کاری اطلاق می‌شود که مردم، آن را پسندیده می‌دانند یا در شریعت، از آن به‌نیکی یاد شده است. لذا کار نیک و پسندیده، هم شامل کارهای عبادی می‌شود که انسان با انجام آن به عبادت الله می‌پردازد و هم شامل کارهایی می‌گردد که در عُرف مردم، نیک و پسندیده است؛ لذا هر عملی که انسان به‌وسیله‌ی آن به عبادت الله می‌پردازد، صدقه‌ای به‌شمار می‌رود. چنان‌که پیش‌تر حدیثی ذکر شد که رسول‌الله فرموده است: «كُلٌ تَسبِيْحةٍ صَدقةٌ، وكُلُّ تحْمِيدَةٍ صدقَةٌ، وكُلُّ تهْلِيلَةٍ صَدَقةٌ، وكلُّ تَكْبِيرةٍ صَدَقَةٌ، وأمْرٌ بالمعْرُوفِ صدقَةٌ، ونَهْيٌ عَنِ المُنْكَرِ صدقَةٌ»؛([[92]](#footnote-92)) یعنی: «هر سبحان‌الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الحمدلله گفتن، یک صدقه است؛ هر لااله‌الاالله گفتن، یک صدقه است؛ هر الله‌اکبر گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه است؛ هر نهی از منکر، صدقه است».

هم‌چنین هر چیزی که در عُرف مردم و در روابط اجتماعی آن‌ها، نیک و پسندیده است، در این مفهوم می‌گنجد؛ مانند نیکی کردن به مردم از طریق کمک مالی به آن‌ها یا خوش‌رویی و نرم‌زبانی با دیگران و خوش‌حال کردن آنان؛ نه این‌که با ترش‌رویی یا بدزبانی با دیگران برخورد کنیم؛ از این‌رو علما رحمهم‌الله گفته‌اند: یکی از کارهای خوب، این است که وقتی انسان به عیادت بیماری می‌رود، سعی کند با سخنان مهرآمیزی او را خوش‌حال کند و حتی می‌تواند برای تقویت روحیه‌ی بیمار، سخنانی بر خلاف واقعیت بگوید؛ یعنی اگر حال بیمار، چندان خوب به‌نظر نمی‌رسد، به او بگوید: الحمدلله حال تو بهتر است؛ البته این سخن را بدین نیت بگوید که وضعیت بیمار، می‌تواند از این هم بدتر باشد تا اشکالی پیش نیاید و دروغ هم نگفته است؛ زیرا روحیه دادن به بیمار، کمک زیادی به بهبودش می‌کند. اگر به بیمار روحیه دهند و به او بگویند که بیماری‌اش، بیماری ساده‌ای‌ست، این، باعث می‌شود که بیماری‌اش را فراموش نماید. برای شما شخصی را مثال می‌زنم که زخمی شده است؛ تا وقتی به کاری مشغول می‌باشد، دردِ زیادی احساس نمی‌کند؛ اما همین که سرش خلوت می‌شود، همه‌ی دردها به‌یادش می‌آید و گاه، این فکر و خیال از سرش می‌گذرد که این زخم، باعث مرگش خواهد شد. غافل شدن بیمار از بیماری خویش یا روحیه دادن به او و امیدوار کردنش به این‌که الله شفایش خواهد داد، خیلی مفید است و کار نیکی به‌شمار می‌رود که به بهبود بیمار کمک می‌کند؛ لذا هر کار پسندیده‌ای، ثواب صدقه را دارد. اگر شخصی، کنار شما نشست و دیدید که از گرما عرق کرده، و با پنکه یا وسایل دیگر خنکش کردید، این هم صدقه‌ای محسوب می‌شود. هم‌چنین اگر از میهمان خود با خوش‌رویی پذیرایی نمایید، اجر و ثواب صدقه‌ای به شما می‌رسد. ابراهیم را ببینید که وقتی فرشتگان الاهی، در چهره‌ی تعدادی میهمان نزدش رفتند، برای پذیرایی از آن‌ها شتاب کرد:

﴿قَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞۖ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجۡلٍ حَنِيذٖ ٦٩﴾ [هود: ٦٩]

(فرشتگان به ابراهیم گفتند:) به تو سلام می‌گوییم؛ او نیز سلام گفت و بی‌درنگ برایشان گوساله‌ای بریان آورد.

علما گفته‌اند: طرز سلام کردن ابراهیم از شیوه‌ی سلام گفتن فرشتگان، بهتر بود؛ زیرا فرشتگان گفتند: به تو سلام می‌گوییم؛ یعنی جمله‌ی «فعلیه» به‌کار بردند و معنایش چنین می‌شود که اینک به تو سلام می‌گوییم؛ اما نحوه‌ی سلام گفتن ابراهیم که با جمله‌ی «اسمیه» بود، بیان‌گر تداوم و استمرار است؛ یعنی همواره سلام بر شما. بنابراین، با سلامی گرم و نیک، از میهمانانش استقبال کرد و آن‌گاه برای پذیرایی از آن‌ها دست به‌کار شد:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ ٢٦﴾ [الذاريات: ٢٦]

سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد.

ابراهیم از آن جهت پنهانی و با شتاب نزد خانواده‌اش رفت که مبادا میهمانانش، نگذارند که برای پذیرایی از آن‌ها کاری انجام دهد یا بگویند که ما، چیزی نمی‌خواهیم. به هر حال، ابراهیم برایشان گوساله‌‌ای بریان آورد. گوشت بریانی یا کباب، از گوشتی که به روش‌های دیگر پخته می‌شود، خوش‌مزه‌تر است و ابراهیم سعی کرد به بهترین شکل از میهمانانش پذیرایی کند. الله می‌فرماید: ﴿فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ﴾ یعنی «و آن را نزدیکشان گذاشت». غذا را در جای دوری قرار نداد و به آن‌ها نگفت که برای صرف غذا به محل غذاخوری بروید؛ بلکه غذا را نزدیکشان گذاشت تا از آن‌ها به‌خوبی پذیرایی کند. و آن‌گاه به آن‌ها فرمود: ﴿قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ﴾ یعنی: «مگر نمی‌خورید؟» در واقع به آن‌ها گفت: بفرمایید؛ خواهش می‌کنم بفرمایید. در واقع، با ادب خاصی به آن‌ها تعارف نمود که غذا میل کنند؛ اما فرشتگان چیزی نخوردند؛ زیرا فرشتگان، غذا نمی‌خورند و دستگاه گوارشی ندارند. الله متعال، آن‌ها را از نور و به صورت پیکری یک‌پارچه آفریده است که نمی‌خورند و نمی‌آشامند و ادرار و مدفوع ندارند؛ بلکه همواره به ذکر و یاد الله مشغول‌اند. الله می‌فرماید:

﴿يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ ٢٠﴾ [الأنبياء: ٢٠]

شب و روز تسبيح مى‏گويند و سستی نمی‌کنند.

ابراهیم که دید میهمانانش هیچ نمی‌خورند و دست به سوی غذا دراز نمی‌کنند، نگران شد که مشکل چیست و چرا غذا نمی‌خورند؟ عرب‌ها عادت داشتند که وقتی میهمانشان چیزی نمی‌خورد، ناراحت و بدگمان می‌شدند و آن را نوعی بی‌احترامی می‌دانستند. اینک نیز به میهمانی که چیزی نمی‌خورد، می‌گویند: بخور؛ نمک‌گیر نمی‌شوی. ابراهیم نیز بدبین و ناراحت شد و ترسید که مبادا مشکلی وجود داشته باشد؛ لذا خود را معرفی کردند:

﴿قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ ٢٨﴾ [الذاريات: ٢٨]

گفتند: نترس. و او را به پسری دانا مژده دادند.

ابراهیم و همسرش، هر دو پیر شده بودند؛ لذا همسرش از شنیدن این مژده، دگرگون شد؛ الله می‌فرماید:

﴿فَأَقۡبَلَتِ ٱمۡرَأَتُهُۥ فِي صَرَّةٖ فَصَكَّتۡ وَجۡهَهَا وَقَالَتۡ عَجُوزٌ عَقِيمٞ ٢٩﴾

[الذاريات: ٢٨، ٢٩]

در این هنگام همسرش (از روی تعجب) فریادزنان پیش آمد و به صورت خود زد و گفت: «من، پیرزن نازایی هستم»!

فرشتگان در پاسخش گفتند: «پروردگارت چنین فرموده است» و او هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و برای پدید آمدن چیزی، فقط کافی‌ست بگوید: پدید آی؛ و بی‌درنگ پدید می‌آید. الله در این‌باره می‌فرماید:

﴿قَالُواْ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡعَلِيمُ ٣٠﴾ [الذاريات: ٣٠]

(فرشتگان) گفتند: پروردگارت چنین فرموده است؛ بی‌گمان او، حکیم داناست.

الله متعال، در این آیه، ابتدا واژه‌ی ﴿ ٱلۡحَكِيمُ ﴾ را ذکر کرده است و سپس واژه‌ی ﴿ٱلۡعَلِيمُ﴾ را؛ البته در برخی دیگر از آیات می‌بینیم که واژه‌ی «علیم» را پیش از واژه‌ی «حکیم» ذکر فرموده است؛ زیرا این‌جا موضوع به دنیا آمدن فرزندی‌ست که مادرش، پیر و نازاست و چنین مسایلی به‌ندرت پیش می‌آید؛ لذا واژه‌ی «حکیم» را پیش از «علیم» ذکر کرد تا بیان‌گر این باشد که این مسأله، برخاسته از حکمت الله می‌باشد. به‌هر حال، ابراهیم در مهمان‌نوازی، زبان‌زد شده است و مهمان‌نوازی، یکی از کارهای نیک و پسندیده به‌شمار می‌رود و به فرموده‌ی پیامبر «هر کار نیک و پسندیده‌ای، صدقه است».

\*\*\*

137- التَّاسع عشر: عنْهُ قال: قال رسول الله: «ما مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْساً إلاَّ كانَ ما أُكِلَ مِنْهُ لهُ صدقةً، وما سُرِقَ مِنْه لَه صدقَةً، ولا يرْزؤه أَحَدٌ إلاَّ كَانَ له صدقةً». [روایت مسلم]([[93]](#footnote-93))

وفي رواية له: «فَلا يغْرِس الْمُسْلِم غرسا، فَيَأْكُل مِنْهُ إِنسانٌ ولا دابةٌ ولا طَيرٌ إلاَّ كانَ له صدقَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامة».

وفي رواية له: «لا يغْرِس مُسلِم غرْسا، ولا يزْرعُ زرْعا، فيأْكُل مِنْه إِنْسانٌ وَلا دابَّةٌ ولا شَيْءٌ إلاَّ كَانَتْ لَه صدقةً».

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر مسلمانی درختی بکارد، هرچه از آن بخورند، برایش صدقه‌ای به‌شمار می‌رود؛ و هرچه از آن بدزدند، برای او صدقه است یا هر کس چیزی از آن بکاهد، برای صاحبش صدقه محسوب می‌شود».

در روایت دیگری از جابر آمده است: «هر مسلمانی درختی بکارد، و انسان یا حیوان و یا پرنده‌ای از آن بخورد، تا روز قیامت برای صاحبش صدقه‌ای به‌حساب می‌آید».

و در روایت دیگری که مسلم از جابر نقل کرده، همین مضمون آمده است که: «هر مسلمانی درختی بکارد یا کشت و زراعتی را به‌ثمر برساند، و انسان یا حیوان و یا پرنده‌ای از آن بخورد، براي صاحبش صدقه‌ای به‌حساب می‌آید».

138- ورويَاه جميعاً مِنْ رواية أَنَسٍ.

[بخاری و مسلم، هر دو چنین روایتی از انس نقل کرده‌اند.]

**شرح**

مؤلف/، در باب زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی، حدیثی بدین مضمون از جابر بن عبدالله نقل کرده که پیامبر فرموده است: «هر مسلمانی درختی بکارد و انسان، حیوان یا پرنده‌ای از میوه‌اش بخورد، یا از آن دزدی شود، برای صاحبش صدقه‌ای خواهد بود». این حدیث، بیان‌گر اهمیت و فضیلت نهال‌کاری و کشاورزی‌ست و نشان می‌دهد که منافع دینی و دنیوی فراوانی در این کار ارزشمند وجود دارد.

برای ارزش دنیوی آن، همین بس که کاری تولیدی به‌شمار می‌آید و ارزش آن از معاملات و داد و ستدهای مالی، بیش‌تر است؛ زیرا زراعت و باغبانی، هم برای کشاورز، مفید است و هم برای جامعه؛ و مصرف‌کنندگان و همه‌ی انسان‌ها از آن فایده می‌برند و این، چرخه‌ی تولید را فعال می‌کند و باعث رشد جامعه و خیر و برکت می‌گردد. بر خلاف درهم و دیناری که در صندوق‌ها ذخیره می‌شود و کم‌تر کسی، از آن سود می‌برد.

اما منافع دینیِ کشاورزی؛ اگر گنجشک، کبوتر، مرغ یا هر پرنده‌ی دیگری، یک دانه از محصولات کشاورزی، بخورد، این برای کشاورز، یک صدقه محسوب می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که کشاورز، این را بخواهد یا نخواهد؛ در هر صورت، ثواب یک صدقه به او می‌رسد. عجیب‌تر این‌که هرچه از محصولاتش دزدی شود، این هم برای او صدقه به‌شمار می‌آید؛ زیرا کشاورز، راضی نیست که چیزی از محصولاتش را بدزدند و اگر دزد را بشناسد، ممکن است به دادگاه شکایت کند. با این حال، به ازای سرقتی که از محصولات کشاورزی‌اش می‌شود، پاداش صدقه به او می‌رسد و الله متعال، پاداش آن را تا روز قیامت برایش ثبت می‌کند.

هم‌چنین زراعتی که انسان به‌ثمر می‌رساند و جانوران، کرم‌ها و حشرات، از آن می‌خورند، برای صاحبش صدقه محسوب می‌شود؛ لذا پیامبر در این حدیث، به کشاورزی تشویق نموده است؛ زیرا زراعت و باغبانی، منافع دینی و دنیوی فراوانی دارد.

این حدیث هم‌چنین بیان‌گر زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی‌ست و نشان می‌دهد که این امر، برای صاحبش خیر است؛ فرقی نمی‌کند که نیت بکند یا نکند. و این، همانند این فرموده‌ی الاهی‌ست که:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤﴾

[النساء : ١١٤]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی‌ست که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند. و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

الله متعال بیان فرمود که خیر ونیکی، در چنین کارهایی‌ست؛ چه با قصد و نیت انجام شود و چه بدون نیت؛ اما کسی که این کارها را برای کسب رضایت و خشنودی الله انجام دهد، پاداش بزرگی خواهد یافت؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤﴾ [النساء : ١١٤]

و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

این حدیث، بیان‌گر این است که کارهای عام‌المنفعه، برای صاحبش خیر است؛ اگرچه بدون نیت آن را انجام دهد و اگر با قصد و نیت به چنین کارهایی بپردازد، به خیر بیش‌تری دست می‌یابد و الله از فضل خویش، پاداش بزرگی به او می‌دهد. از الله متعال درخواست می‌کنم که بر همه‌ی ما منت نهد و توفیقمان دهد که با اخلاص نیت، از پیامبرش پیروی کنیم؛ به‌یقین الله، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

139- العْشْرُون: عنْهُ قال: أَراد بنُو سَلِمَة أَن ينْتَقِلوا قُرْبَ المَسْجِدِ فبلَغَ ذلك رسولَ الله فَقَالَ لَهُم: «إِنَّه قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا قُربَ الْمَسْجِد؟» فَقَالُوا: نَعَمْ يا رسولَ اللَّهِ قَدْ أَرَدْنَا ذلك، فَقال: «بَنِي سَلِمةَ ديارَكُم، تكْتبْ آثَارُكُم، دِياركُم، تُكْتَبْ آثارُكُمْ». [روایت مسلم]([[94]](#footnote-94))

وفي روايةٍ : «إِنَّ بِكُلِّ خَطْوةٍ درجةً».

**ترجمه:** جابر می‌گوید: «بنی‌سلمه» تصمیم گرفتند به نزدیکی مسجد نقل مکان کنند. این خبر به رسول‌الله رسید. به آن‌ها فرمود: «به من خبر رسیده که می‌خواهید به نزدیک مسجد، نقل مکان کنید». گفتند: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «ای بنی‌سلمه! در محل خود بمانید تا گام‌هایتان (به سوی مسجد) ثبت شود؛ در محل اقامت خود بمانید تا پاداش گاهام‌هایی که به سوی مسجد برمی‌دارید، به شما برسد».

در روایتی آمده است: «هر قدمی، یک درجه است». [یعنی به ازای هر قدمی که به سوی مسجد برمی‌دارید، یک درجه بر درجات شما افزوده می‌شود.]

140- بخاری/ نیز حدیثی به همین مضمون از انس روایت کرده است.

**شرح**

مؤلف/، از جابر بن عبدالله نقل کرده است که بنی‌سلمه تصمیم گرفتند به نزدیک مسجد، نقل مکان کنند تا راحت‌تر به نماز جماعت برسند و در جلسات علمی رسول‌الله حضور یابند. این خبر به پیامبر رسید؛ لذا از آن‌ها سؤال کرد که آیا خبر، درست است؟ گفتند: بله، ای رسول‌خدا! ما، تصمیم گرفته‌ایم که به نزدیک مسجد، نقل مکان کنیم. رسول‌الله دو بار فرمود: «ديارَكُم، تكْتبْ آثَارُكُم»؛ یعنی: در محل خود بمانید و نقل مکان نکنید تا پاداش گام‌هایی که به سوی مسجد برمی‌دارید، برای شما ثبت شود. و آن‌گاه برایشان بیان فرمود که به‌ازای هر قدمی، ثواب یک نیکی به آن‌ها می‌رسد یا یک درجه بر درجاتشان افزوده می‌گردد.

این حدیث، نشان می‌دهد که وقتی انسان به مسجد می‌رود، با هر قدمی که به سوی مسجد برمی‌دارد، یک نیکی به او می‌رسد. روایت ابوهریره این مطلب را واضح‌تر بیان نموده است؛ در این روایت آمده که رسول‌الله فرمود: «مَن تَوَضَّأَ فَأَسْبَغَ الْوُضُوء ثُمَّ خَرَجَ مِن بَیتِهِ إلی الْمَسْجِدِ لا یُخرجُهُ إِلاَّ الصَّلاَةُ، لَمْ يَخطُ خُطوَةً إِلاَّ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا دَرَجةً وَحطَّ عَنْهُ بِهَا خَطيئَة»؛([[95]](#footnote-95)) یعنی: «کسی که وضوی درست و کاملی بگیرد و سپس از خانه‌اش به سوی مسجد بیرون شود و انگیزه‌ای جز نماز بیرونش نکرده باشد، با هر قدمی که برمی‌دارد، الله، یک درجه بر درجاتش می‌افزاید و یکی از گناهاش را می‌بخشد»؛ لذا دو پاداش می‌یابد: اول این‌که یک درجه بر درجاتش افزوده می‌گردد؛ و دوم این‌که یکی از گناهانش بخشیده می‌شود. البته در صورتی که در خانه‌اش وضو بگیرد و وضویش کامل و درست باشد؛ فرقی نمی‌کند که گام‌های زیادی به سوی مسجد بردارد یا گام‌های اندکی؛ بلکه به‌ازای هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزوده می‌شود و یکی از گناهانش بخشیده می‌گردد.

این حدیث، بیان‌گر این است که وقتی انسان درباره‌ی کسی چیزی شنید، باید قبل از این‌که چیزی بگوید یا اقدامی انجام دهد، از صحت آن خبر مطمئن شود؛ از این‌رو پیامبر پیش از این‌که چیزی به بنی‌سلمه بگوید، از آنان پرسید: شنیده‌ام که چنین قصدی دارید؟ گفتند: بله، ای رسول‌خدا! لذا باید هنگام شنیدن هر خبری، ابتدا از درستی آن مطمئن شد تا متانت و سنگینی انسان، رعایت شود؛ زیرا آدم‌های خوش‌باوری که هر سخنی را تأیید می‌کنند، خیر فراوانی را از دست می‌دهند و چه بسا با زیان‌ها و آسیب‌های بزرگی روبه‌رو می‌شوند.

این حدیث هم‌چنین نشان‌دهنده‌ی زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی‌ست که یکی از این راه‌ها، رفتن به مسجد با پای پیاده می‌باشد و همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، مایه‌ی رفع درجات و بخشش گناهان است.

\*\*\*

141- الْحَادي والْعِشْرُون: عنْ أَبِي الْمُنْذِر أُبيِّ بنِ كَعبٍ قال: كَان رجُلٌ لا أَعْلمُ رجُلا أَبْعَدَ مِنَ الْمَسْجِدِ مِنْه، وكَانَ لا تُخْطِئُهُ صلاةٌ فَقِيل لَه، أَوْ فقُلْتُ لهُ: لَوْ اشْتَريْتَ حِماراً ترْكَبُهُ في الظَّلْماء، وفي الرَّمْضَاءِ فَقال: ما يسُرُّنِي أَنَّ منْزِلِي إِلَى جنْب الْمسْجِد، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ يُكْتَب لِي ممْشَايَ إِلَى الْمَسْجد، ورُجُوعِي إِذَا رجعْتُ إِلَى أَهْلِي، فقالَ رسول الله: «قَدْ جمع اللَّهُ لكَ ذلِكَ كُلَّهُ». [روایت مسلم]([[96]](#footnote-96))

وفي روايةٍ : «إِنَّ لَكَ مَا احْتسَبْت».

**ترجمه:** ابومنذر، ابی بن کعب می‌گوید: مردی بود که من، سراغ نداشتم کسی به‌اندازه‌ی او از مسجد، دور باشد؛ ولی هیچ نمازی از او فوت نمی‌شد. به او گفتند یا من به او گفتم: کاش الاغی می‌خریدی و در تاریکی و گرما (برای پیمودن زمین داغ) بر آن سوار می‌شدی. گفت: خوشَم نمی‌آید که خانه‌ام در کنارِ مسجد باشد؛ می‌خواهم قدم‌هایی که به سوی مسجد برمی‌دارم و نیز پاداش بازگشتم به نزد خانواده‌ام، برایم نوشته شود. رسول‌الله (به او) فرمود: «الله، همه‌ی این‌ها را برای تو فراهم کرده است».

در روایتی آمده است: «پاداشی که بدان امیدوار بوده‌ای، به تو می‌رسد».

**شرح**

این حدیث همانند احادیث پیشین، بیان‌گر زیاد بودن راه‌های خیر و نیکی‌ست؛ یکی از این راه‌ها، رفتن به مسجد و نیز بازگشت از مسجد می‌باشد؛ البته به‌شرطی که انسان به پاداش چنین کاری در نزد الله متعال امیدوار باشد. این حدیث که مؤلف/ ذکر کرده، درباره‌ی شخصی‌ست که خانه‌اش از مسجد، دور بود و به امید اجر و ثواب الاهی به مسجد می‌رفت و با همین امید، به خانه‌اش بازمی‌گشت. مردم به او گفتند: کاش الاغی می‌خریدی تا در تاریکی شب- نماز صبح و عشاء- یا در گرمای شدید بر آن سوار می‌شدی؛ به‌ویژه هوای گرم و سوزان حجاز. آن بزرگوار پاسخ داد: خوشم نمی‌آید که خانه‌ام در کنار مسجد باشد؛ یعنی دوست داشت که خانه‌اش دور از مسجد باشد تا با پای پیاده به مسجد بیاید و با پای پیاده، به خانه‌اش بازگردد؛ زیرا نزدیک بودن خانه‌اش به مسجد باعث می‌شد که گام‌های کم‌تری به سوی مسجد بردارد. لذا بیان نمود که دوست دارد اجر و ثواب بیش‌تری کسب کند؛ از این‌رو رسول‌الله به او فرمود: «پاداشی که بدان امیدواری، به تو می‌رسد».

بنابراین درمی‌یابیم که برداشتن گام‌های زیاد به سوی مسجد، یکی از راه‌های خیر و نیکی‌ست و در صورتی که انسان به اجر و پاداش این کار امیدوار باشد و ثوابش را از الله بخواهد، الله متعال پاداش رفت و برگشت را به او می‌دهد.

شکی نیست که نیت، تأثیر زیادی در درست بودن اعمال و پاداش آن دارد؛ چه بسا دو نفر در کنار یک‌دیگر نماز می‌گزارند، اما تفاوت پاداش آن دو به‌اندازه‌ی فاصله‌ی زمین و آسمان است؛ و این، به نیت و نحوه‌ی عمل آن‌ها بستگی دارد. هرچه اخلاص برای الله و هم‌چنین پیروی از رسول‌الله بیش‌تر باشد، پاداش آن نزد الله بیش‌تر خواهد بود.

\*\*\*

142- الثَّاني والْعشْرُون: عنْ أَبِي محمدٍ عبدِ اللَّهِ بنِ عمرو بن العاص$ قال: قال رسول الله: «أَرْبعُونَ خَصْلةً أَعلاها منِيحةُ الْعَنْزِ، ما مِنْ عامَلٍ يعملَ بِخَصْلَةٍ مِنْها رجاءَ ثَوَابِهَا وتَصْدِيقَ موْعُودِهَا إِلاَّ أَدْخلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجنَّةَ». [روایت بخارى]([[97]](#footnote-97))

**ترجمه:** ابومحمد، عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چهل خصلت نیکو وجود دارد که برترین آن‌ها، به عاریت دادنِ بُزِ شیرده می‌باشد تا از شیرش استفاده کنند. هرکس به امید ثواب و با ایمان به پاداشی که وعده ‌داده ‌شده، یکی از این خصلت‌های نیک را انجام دهد، الله متعال به پاسِ آن، او را وارد بهشت می‌گرداند».

143- الثَّالثُ والْعشْرون: عَنْ عدِيِّ بنِ حاتِمٍ قال: سمِعْتُ النَّبِيَّ يقول: «اتَّقُوا النَّار وَلوْ بِشقِّ تَمْرةٍ». [متفقٌ عليه]([[98]](#footnote-98))

وفي رواية لهما عنه قال: قال رسول الله: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ سيُكَلِّمُه ربُّه لَيْس بَيْنَهُ وبََينَهُ تَرْجُمَان، فَينْظُرَ أَيْمنَ مِنْهُ فَلا يَرى إِلاَّ مَا قَدَّم، وينْظُر أشأمَ مِنْهُ فلا يَرَى إلاَّ ما قَدَّم، وَينْظُر بَيْنَ يدَيْهِ فَلا يَرى إلاَّ النَّارَ تِلْقَاءَ وَجْهِه، فاتَّقُوا النَّارَ ولوْ بِشِقِّ تَمْرةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجدْ فَبِكَلِمَة طيِّبَةٍ».

**ترجمه:** عدی بن حاتم می‌گوید: از پیامبر شنیدم که فرمود: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

بخاری و مسلم از عدی روایت کرده‌اند که رسول‌الله فرمود: «الله با هر یک از شما سخن خواهد گفت؛ در حالی که هیچ واسطه و مترجمی در میان نخواهد بود. در آن هنگام انسان به سمت راست خویش نگاه می‌کند و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند؛ و به سمت چپ خود می‌نگرد و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند و به روبه‌روی خویش نگاه می‌کند؛ تنها چیزی که در برابرش می‌بیند، آتش دوزخ است. پس، از آتش دوزخ دوری کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد. و هرکس توانایی صدقه دادن این مقدار را ندارد، پس با گفتن سخنی نیکو (خود را از آتش دوزخ نجات دهد)».

**شرح**

این حدیث در بیان بخشی از راه‌های خیر و نیکی‌ست؛ زیرا الله متعال، راه‌های نیک فراوانی فراروی بنده‌اش قرار داده تا به وسیله‌ی آن‌ها به مقصد برسند که یکی از این راه‌ها، صدقه دادن است. به فرموده‌ی رسول‌الله «همان‌گونه که آب، آتش را خاموش می‌کند، صدقه نیز (آتش) گناه را خاموش می‌گرداند»؛ یعنی باعث بخشش گناهان است.

سپس مؤلف/، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که الله روز قیامت با بنده‌اش بدون واسطه و در ‌تنهایی سخن می‌‌گوید. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ٦﴾ [الانشقاق: ٦]

ای انسان! به‌یقین تو تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود و سپس ملاقاتش خواهی کرد.

یعنی پروردگارت را ملاقات خواهی کرد و پاسخ‌گوی سعی و تلاش خویش خواهی بود؛ البته این، برای مؤمنان یک مژده است؛ همان گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٢٣﴾ [البقرة: ٢٢٣]

و تقوای الله پیشه کنید و بدانید که شما، الله را ملاقات خواهید کرد و مؤمنان را بشارت بده.

الحمدلله که مؤمن هنگام ملاقات پروردگارش، وضعیت خوبی دارد؛ از این‌رو رسول‌الله بدین نکته تصریح نموده که الله متعال روز قیامت با یکایک شما بدون واسطه سخن خواهد گفت. الله با بنده‌ی مؤمنش سخن می‌گوید و درباره‌ی گناهانش از او اعتراف می‌گیرد و می‌فرماید: آیا به‌یاد داری که در فلان‌روز، فلان‌ کار را انجام دادی؟ انسان، اعتراف می‌کند و خود را در معرض هلاکت می‌پندارد؛ اما الله به او می‌فرماید: «سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ»؛ یعنی: «گناهانت را در دنیا پوشانیدم و امروز نیز گناهانت را می‌بخشم». چه همه گناه کرده‌ایم! فقط الله می‌داند، اما آن‌ها را پوشانده است و روز قیامت، باز به ما لطف می‌کند و گناهانمان را می‌آمرزد. الحمدلله.

سپس رسول‌الله فرمود: «در آن هنگام انسان به سمت راست خویش نگاه می‌کند و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند؛ و به سمت چپ خود نگاه می‌کند و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند و به روبه‌روی خویش نگاه می‌کند؛ تنها چیزی که در برابرش می‌بیند، آتش دوزخ است». آن‌گاه افزود: «پس، از آتش دوزخ دوری کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

این حدیث بیان‌گر صفت کلام یا سخن گفتن برای الله می‌باشد و نشان می‌دهد که الله متعال سخنی می‌گوید که شنیده می‌شود و قابل فهم است و نیاز به ترجمه ندارد و مخاطبش آن را درک می‌کند.

این حدیث هم‌چنین دلیلی‌ست بر این‌که صدقه، انسان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد؛ اگرچه اندک باشد؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «از آتش دوزخ خود را نجات دهید، اگرچه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد». آن‌گاه فرمود: «اگر این هم مقدور نبود»، یعنی اگر امکان صدقه دادن نصف خرما نیز وجود نداشت، «پس با گفتن سخنی نیکو خود را نجات دهد».

سخن نیکو، شامل قرائت قرآن نیز می‌شود؛ زیرا بهترین سخن، قرآن کریم است. هم‌چنین گفتن «سبحان‌الله» و «لااله‌الاالله» را نیز در برمی‌گیرد و نیز امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم و تعلم و هم‌چنین هر سخنی که مایه‌ی تقرب و نزدیکی انسان به الله متعال است؛ لذا اگر امکان صدقه دادن نصف خرما وجود نداشت، پس خود را با گفتن سخن نیکو از آتش دوزخ نجات دهید و این، یکی از راه‌های خیر و نیکی و بیان‌گر فراوانی و سهولت این راه‌هاست. الحمدلله که صدقه دادن نصف یک خرما یا گفتن سخن نیکو، باعث نجات از آتش دوزخ می‌باشد. از الله متعال درخواست می‌کنیم که همه‌ی ما را از آتش دوزخ، نجات دهد.

\*\*\*

144- الرَّابِعِ والْعشرون: عنْ أَنَسٍ قال: قال رسول الله: «إِنَّ الله لَيرْضَى عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الأَكْلَةَ فيحْمدَهُ عليْهَا، أَوْ يشْربَ الشَّرْبَةَ فيحْمدَهُ عليْهَا». [روایت مسلم]([[99]](#footnote-99))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا هنگامی که جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر فرموده است: «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا هنگامی که جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود». مؤلف/، واژه‌ی «الأَكْلَةَ» یا غذا را که در حدیث آمده، به نهار یا شام، تفسیر کرده است.

این حدیث، نشان می‌دهد که با کوچک‌ترین وسیله یا بهانه‌ای می‌توان رضایت و خشنودی الله را کسب کرد. چنان‌که الله از بنده‌ای که پس از پایان غذا یا نوشیدن آب، «الحمدلله» می‌گوید، راضی می‌شود؛ زیرا خوردن و آشامیدن، آدابی دارد که بر دو نوع است: عملی، و زبانی.

اما آداب عملی: خوردن و آشامیدن با دست راست؛ زیرا خوردن و آشامیدن با دست چپ، درست نیست و بنا بر قول راجح، حرام است؛ چون پیامبر از خوردن و آشامیدن با دست چپ منع نموده و آن را عمل شیطان برشمرده و خبر داده است که شیطان، با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد. هم‌چنین شخصی نزد پیامبر با دشت چپ خود، غذا خورد؛ رسول‌الله به او فرمود: «كُلْ بِيَمِينكَ»؛ یعنی: «با دست راست خویش بخور». آن شخص گفت: «نمی‌توانم». رسول‌الله فرمود: «هیچ‌وقت نتوانی».([[100]](#footnote-100)) و دیگر، آن مرد نتوانست دست راستش را به سوی دهان خود بالا ببرد و بدین‌سان سزای این عمل را چشید. پناه بر الله.

آداب زبانی خوردن و آشامیدن: گفتن «بسم‌الله»؛ دیدگاه صحیح، این است که گفتن «بسم‌الله» هنگام خوردن و آشامیدن، واجب می‌باشد و کسی که «بسم‌الله» نگوید، گنه‌کار می‌شود؛ زیرا شیطان در خوردن و آشامیدن با او شریک می‌گردد؛ از این‌رو بر انسان واجب است که هنگام خوردن و آشامیدن، «بسم‌الله» بگوید و اگر گفتن «بسم‌الله» را در ابتدای غذا فراموش کرد، هرگاه به‌یادش آمد، بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ». هم‌چنین باید به کسی که گفتن بسم‌الله را فراموش می‌کند، تذکر دهیم؛ زیرا پیامبر به پیش‌زاده‌ی خود، عمر بن ابی‌سلمه، یعنی پسرِ همسر خویش، ام‌سلمه فرمود: «يَا غُلامُ سَمِّ اللهَ وَكُلْ بِيَمِينِكَ وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ»؛([[101]](#footnote-101)) یعنی: «پسر جان! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور».

این دلیلی‌ست بر این‌که وقتی چند نفر، به صورت دسته‌جمعی با عم غذا بخورند، هر یک از آن‌ها باید «بسم‌الله» بگوید و «بسم‌الله» گفتن یک نفر برای همه کافی نیست.

گفتن بسم‌الله، جزو آداب گفتاری یا زبانی خوردن و آشامیدن است و واجب می‌باشد و برای هیچ‌کس جایز نیست که آن را ترک کند. گفتن «الحمدلله» پس از پایان خوردن و آشامیدن نیز جزو همین آداب است و باید الله را حمد و سپاس گفت که این روزی را برای بنده‌اش، فراهم ساخته است و کسی جز او توانایی روزی دادن به بندگان الاهی را ندارد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤﴾ [الواقعة: ٦٣، ٦٤]

آیا به آنچه می‌کارید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما، آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلۡمَآءَ ٱلَّذِي تَشۡرَبُونَ ٦٨ ءَأَنتُمۡ أَنزَلۡتُمُوهُ مِنَ ٱلۡمُزۡنِ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنزِلُونَ٦٩﴾ [الواقعة: ٦٨، ٦٩]

آیا به آبی که می‌نوشید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌فرستید یا ما نازل‌کننده‌ایم؟

اگر الله این گیاهان را به ثمر نمی‌رساند و آن را در اختیار ما نمی‌گذاشت، از دست‌یابی به آن عاجز و ناتوان بودیم. همین‌طور اگر الله متعال، آب را از ابر فرو نمی‌فرستاد و آن را به صورت چشمه‌هایی در زمین، قرار نمی‌داد تا آن را استخراج کنیم، به این همه رزق و روزی دست نمی‌یافتیم؛ چنان‌که درباره‌ی محصولات کشاورزی می‌فرماید:

﴿لَوۡ نَشَآءُ لَجَعَلۡنَٰهُ حُطَٰمٗا فَظَلۡتُمۡ تَفَكَّهُونَ ٦٥﴾ [الواقعة: ٦٥]

اگر بخواهیم، به‌طور قطع آن‌ را گیاهی خُرد و خشکیده می‌گردانیم. و بدین ترتیب شما شگفت‌زده می‌شوید.

و درباره‌ی آب می‌فرماید:

﴿لَوۡ نَشَآءُ جَعَلۡنَٰهُ أُجَاجٗا فَلَوۡلَا تَشۡكُرُونَ ٧٠﴾ [الواقعة: ٧٠]

اگر بخواهیم آن را تلخ و شور می‌گردانیم، پس چرا سپاس نمی‌گزارید؟

لذا باید برای سپاس‌گزاری از الله پس از خوردن و آشامیدن، «الحمدلله» بگوییم و این، باعث رضایت و خشنودی الله متعال می‌گردد.

مؤلف/، واژه‌ی «الأَكْلَةَ» یا غذا را که در حدیث آمده، به نهار یا شام، تفسیر کرده است؛ لذا درمی‌یابیم که سنت در خوردن و آشامیدن، این است که پس از پایان هر وعده‌ی غذایی، «الحمدلله» بگوییم؛ نه این‌که پس از هر لقمه‌ای که می‌خوریم، الحمدلله بگوییم؛ البته گفته می‌شود که امام احمد/، پس از هر لقمه‌ای که می‌خورد، «الحمدلله» می‌گفت. علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: خوردن و الحمدلله گفتن، بهتر از خوردن و سکوت است. با این حال، شکی نیست که رهنمود یا روش رسول‌خدا بهترین روش است و اگر انسان در پایان خوردن و آشامیدن، الحمدلله بگوید، کافی‌ست؛ ولی امیدوارم که گفتن «الحمدلله» در اثنای خوردن و آشامیدن، به‌قصد یادآوری به دیگران یا به هر دلیل دیگری، اشکالی نداشته باشد؛ همان‌طور که امام احمد/ عمل می‌کرد.

\*\*\*

145- الْخَامِسُ والْعشْرُون: عن أَبِي موسی عَنِ النَّبىِّ قال: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صدقةٌ». قال: أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَجد؟ قال: «يعْمَل بِيَديِهِ فَينْفَعُ نَفْسَه وَيَتَصدَّقُ». قال: أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يسْتطِع؟ قال: «يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْملْهوفَ». قال: أَرأَيْت إِنْ لَمْ يسْتَطِعْ قال: «يَأْمُرُ بِالمَعْرُوفِ أَوِ الْخَيْرِ». قال: أَرأَيْتَ إِنْ لَمْ يفْعل؟ قال: «يُمْسِكُ عَنِ الشَّرِّ فَإِنَّهَا صدَقةٌ».([[102]](#footnote-102)) [متفقٌ عليه]

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: پیامبر فرمود: «بر هر مسلمانی، صدقه‌ای واجب است». ابوموسی سؤال کرد: اگر برای کسی مقدور نبود، چه کند؟ فرمود: «کار کند تا هم به خود نفع برساند و هم به دیگران، صدقه دهد». ابوموسی گفت: اگر توانایی کار کردن نداشت، چه کند؟ فرمود: «به نیازمند رنج‌کشیده و بینوایی کمک کند». ابوموسی پرسید: اگر توانایی چنین کاری نداشت، چه کند؟ پیامبر فرمود: «به کار پسندید یا نیک فرا بخواند». ابوموسی عرض کرد: اگر چنین کاری نکرد، چه کند؟ فرمود: «از بدی‌ها بپرهیزد و این، برای او صدقه‌ای محسوب می‌شود».

**شرح**

مؤلف/، از ابوموسی اشعری نقل کرده که پیامبر فرموده است: «بر هر مسلمانی، صدقه‌ای واجب است». پیش‌تر چنین عبارتی از رسول‌الله مرور کردیم که شرح بیش‌تری داشت؛ در آن حدیث آمده بود: «كُلُّ سُلاَمَى مِنَ النَّاسِ علَيْهِ صدَقةٌ كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فيه الشَّمْس»؛([[103]](#footnote-103)) یعنی: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند، در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است». راه‌های زیادی برای ادای این صدقه وجود دارد: گفتن «سبحان‌الله» یا «الله‌اکبر» یا «لااله‌الاالله»، امر به معروف یا نهی از منکر، یا کمک به نیازمند رنج‌کشیده و بینوا و کارهای نیک دیگری که در حدیث، ذکر شده است؛ اما نفس اماره، انسان را از انجام کارهای نیک باز می‌دارد و هرگاه انسان تصمیم به کار نیکی می‌گیرد، شیطان دروازه‌ی دیگری به رویش می‌گشاید و آن‌گاه که به سوی این دروازه روی می‌آورد، دروازه‌ی دیگری فراروی او می‌گذارد تا بدین‌سان وقت انسان را ضایع کند و فرصت از دست برود و انسان، هیچ استفاده‌ای از وقتش نبرد؛ از این‌رو باید همین‌که تصمیم خوبی می‌گیریم، آن را عملی سازیم و هر دروازه‌ی نیکی که به سوی ما باز شد، بی‌درنگ به سوی آن بشتابیم؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ﴾ [البقرة: ١٤٨]

پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید.

از این‌‌رو انسان باید همین‌که فرصتی برای انجام کار نیکی پیدا می‌کند، قدرش را بداند و بی‌درنگ به انجام آن بپردازد و گرنه، بیم آن می‌رود که الله متعال، او را از رحمتش عقب بیندازد. پیامبر فرموده است: «لاَ يَزَالُ قَوْمٌ يَتَأَخّرُونَ حَتّى يُؤَخّرَهُمُ الله»؛([[104]](#footnote-104)) یعنی: «برخی، همواره (در صف‌های) عقب می‌ایستند تا این‌که الله، آن‌ها را (از رحمتش) عقب می‌اندازد». به عبارت دیگر، درنگ کردن در انجام کارهای نیک، باعث می‌شود که فرصت یا توفیق عمل از دست برود. لذا آدمِ عاقل و خردمند، هر فرصتی را غنیمت می‌داند و با اشتیاق فراوان به سوی نیکی‌ها می‌شتابد و هیچ فرصتی را از دست نمی‌دهد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را به ذکر و شکر و عبادتش، توفیق دهد. به‌یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

14- باب: میانه‌روی در عبادت

الله متعال می‌فرماید:

﴿طه ١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ٢﴾ [طه: ١، ٢]

طا، ها. قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج و زحمت بیفتی.

و می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥]

الله برای شما آسانی می­خواهد، نه سختی و دشواری.

**شرح**

مؤلف/ در باب گذشته ذکر نمود که راه‌های خیر و نیکی، فراوان است و حال، این نکته را یادآوری می‌کند که انسان باید در عبادت، میانه‌روی نماید و از این‌رو بابی به نام «میانه‌روی در عبادت» گشوده است. میانه‌روی، یعنی پرهیز از افراط و تفریط؛ این، همان خصلت ارزشمندی‌ست که انسان باید در همه حال رعایت کند تا میانه‌رو و به‌دور از افراط و تفریط باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: ٦٧]

و آنان كه چون انفاق مى‏كنند، زياده‏روى نمى‏نمایند و بخل نمى‏ورزند، و انفاقشان‏ همواره ميان اين دو حالت، در حدّ اعتدال است.

انسان در طاعت و عبادتش نیز باید اعتدال و میانه‌روی را رعایت کند و دوری از افراط و تفریط در عبادت، بر انسان، واجب است؛ لذا خودت را با انجام کارها یا عبادت‌هایی که از توان تو خارج است، در رنج و مشقت مینداز. پیامبر اطلاع یافت که سه نفر تصمیم گرفته‌اند که سخت در عبادت بکوشند؛ یکی از آن‌ها تصمیم گرفت که هرگز ازدواج نکند؛ دومی گفت: تمام عمر روزه می‌گیرم و یک روز را هم نمی‌خورم. سومی هم تصمیم گرفت که همه‌ی شب‌ها به نماز بایستد و هیچ شبی نخوابد. پیامبر سخنرانی کرد و فرمود: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا لَكِنِّي أُصَلِّي وَأَنَامُ وَأَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»؛ یعنی: «چرا برخی از مردم، چنین سخنانی می‌گویند؟! من، هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم؛ برخی از روزها، روزه‌ی نفل می‌گیرم و گاه می‌خورم و با زنان، ازدواج نیز می‌کنم؛ پس هرکس از سنت من روی بگرداند، از من نیست». بدین‌سان پیامبر از کسانی که از سنتش روی‌گردانی می‌کنند و خود را به کارهایی وامی‌دارند که از توانشان خارج است، اظهار بیزاری نمود.

مؤلف/ به آیه‌ی اول و دوم سوره‌ی «طه» استناد کرده که الله متعال فرموده است:

﴿طه ١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ٢﴾ [طه: ١، ٢]

طا، ها. قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج و زحمت بیفتی.

﴿طه﴾، جزو حروف مقطعه می‌باشد که پروردگار متعال برخی از سوره‌ها را با آن، آغاز کرده است و بر خلاف پندار برخی از مردم، نام رسول‌الله نیست و معنا هم ندارد؛ زیرا قرآن، به زبان عربی نازل شده و حروف، در زبان عربی، بی‌معنا هستند و زمانی معنا پیدا می‌کنند که با هم ترکیب شوند و واژه‌ای بسازند. البته حروف مقطعه، منکِران و تکذیب‌کنندگان قرآن را به چالش می‌کشاند؛ زیرا قرآن، مخالفان خود را به مبارزه می‌طلبد و از آن‌ها می‌خواهد که چیزی همانند قرآن بیاورند و آن‌ها از آوردن ده یا یک سوره و حتی یک آیه و کم‌تر از آن نیز ناتوانند؛ حال آن‌که قرآن از چنین حروفی تشکیل شده است که برای مخالفان آن، شناخته‌شده می‌باشد و حروف ناشناخته‌ای نیست. از این‌رو تقریباً در همه‌ی سوره‌هایی که با این حروف شروع شده، پس از حروف مقطعه، سخن از قرآن به میان می‌آید؛ در سوره‌ی «بقره» آمده است:

﴿الٓمٓ ١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾ [البقرة: ١، ٢]

الف، لام، میم. در این کتاب که راه‌نما و هدایت‌گر پرهیزکاران است، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

و در سوره‌ی «آل‌عمران» آمده است:

﴿الٓمٓ ١ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ ٢ نَزَّلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا﴾ [آل عمران: ١، ٣]

الف، لام، میم. الله؛ هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد؛ همیشه‌زنده­ای که مدبّر (جهان هستی) است. (ذاتی که) قرآن را به‌حق بر تو نازل کرد.

و نیز سوره‌ی «اعراف»:

﴿الٓمٓصٓ ١ كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيۡكَ فَلَا يَكُن فِي صَدۡرِكَ حَرَجٞ مِّنۡهُ﴾ [الأعراف: ١، ٢]

الف، لام، میم، صاد. (این) کتابی‌ست که بر تو نازل شده و نباید در سینه­ات برای (تبلیغ) آن تنگی و فشاری باشد.

و هم‌چنین سوره‌ی «یونس»:

﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ ١﴾ [يونس: ١]

الف، لام، را؛ این، آیات کتاب استوار و محکم است.

بدین‌سان می‌بینیم که پس از حروف مقطعه که در ابتدای برخی از سوره‌ها آمده، ذکر قرآن به میان می‌آید و این، اشاره‌ای‌ست به این‌که قرآن، از همین حروف عربی تشکیل شده است؛ اما با این حال، عرب‌ها از آوردن کلامی مانند قرآن، ناتوانند. این، همان دیدگاه درست درباره‌ی حروف مقطعه می‌باشد.

الله می‌فرماید:

﴿مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ٢﴾ [طه: ٢]

قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج و زحمت بیفتی.

یعنی الله متعال، قرآن را بر پیامبرش نازل نکرده است که او را در رنج و زحمت بیندازد؛ بلکه نزول قرآن بر محمد برای این است که به سعادت و رستگاری و خیر دنیا و آخرت، دست یابد. همان‌گونه که الله در همین سوره می‌فرماید:

﴿قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ١٢٣ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ ١٢٤ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرۡتَنِيٓ أَعۡمَىٰ وَقَدۡ كُنتُ بَصِيرٗا ١٢٥ قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتۡكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَاۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمَ تُنسَىٰ ١٢٦ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي مَنۡ أَسۡرَفَ وَلَمۡ يُؤۡمِنۢ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِۦۚ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبۡقَىٰٓ ١٢٧﴾

[طه: ١٢٣، ١٢٧]

فرمود: از بهشت آسمان (به زمین) پایین بروید؛ در حالی که برخی از شما دشمن برخی دیگر خواهید بود. و چون هدایت و رهنمودم برای شما بیاید، هرکس از آن پیروی کند، گم‌راه نمی‌شود و در رنج و زحمت نمی‌افتد. و هر کس از یاد من روی‌ بگرداند، زندگانی تنگی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا حشر می‌کنیم. می‌گوید: ای پروردگارم! چرا مرا نابینا برانگیختی؟ حال آن‌که من (در دنیا) بینا بودم؟ می‌فرماید: این‌چنین آیاتمان برای تو آمد و آن‌ها را فراموش کردی و بدین‌سان امروز از یاد می‌روی. و کسی را که زیاده‌روی کرد و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد، این‌چنین مجازات می‌کنیم. و به‌راستی عذاب آخرت، سخت‌تر و ماندگارتر است.

آری! الله به پیامبرش می‌فرماید که «ما، قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج و زحمت بیفتی»؛ بلکه برای این‌که در دنیا و آخرت رستگار شوی؛ از این‌رو تا زمانی که امت اسلامی به قرآن تمسک می‌جست و رهنمودهای آن را به‌کار می‌بست، عزت و کرامت داشت و مسلمانان از همه‌ی ملت‌ها و امت‌ها برتر بودند؛ چنان‌که توانستند شرق و غرب زمین را فتح کنند؛ اما از آن زمان که از عمل به قرآن بازماندند، دچار عقب‌ماندگی شدند و متناسب با دوری خود از قرآن، عزت و کرامت پیشین خود را از دست دادند.

مؤلف/ آیه‌ی دیگری نیز در این باب ذکر کرده است؛ این آیه که الله می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥]

الله برای شما آسانی می­خواهد، نه سختی و دشواری.

یعنی الله متعال با احکامی که به سوی ما نازل فرموده است، برای ما آسانی می‌خواهد و قصد سخت‌گیری ندارد؛ این آیه، جزو آیه‌هایی‌ست که درباره‌ی روزه نازل شده تا هیچ‌کس گمان نکند که پروردگار متعال با فرو فرستادن حکم روزه، حکم سخت و رنج‌آوری نازل فرموده است؛ لذا بیان فرمود که برای ما آسانی می‌خواهد، نه سختی و دشواری. از این‌رو روزه، بر مسافر واجب نیست و باید قضای آن را در ایام دیگری به‌جای آورد. بیمار نیز همین‌گونه است و روزه بر او واجب نیست؛ بلکه قضای روزه‌اش را پس از آن‌که بهبود یافت، به‌جای می‌آورد. این، یعنی آسان‌گیری. لذا الله متعال فرمود:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥]

الله برای شما آسانی می­خواهد، نه سختی و دشواری.

الحمدلله که دین اسلام، دین تسامح و آسان‌گیری‌ست؛ و از الله متعال درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما توفیق عمل و چنگ زدن به این دین را عطا بفرماید و ما را بر این دین بمیراند تا پروردگارمان را در حالی ملاقات کنیم که مسلمانیم.

\*\*\*

146- عن عائشةَ& أَنَّ النَّبيَّ دخَلَ عليْها وعِنْدها امْرأَةٌ قال: منْ هَذِه؟ قالت: هَذِهِ فُلانَة تَذْكُرُ مِنْ صَلاتِهَا قال: «مَهُ عليكُمْ بِما تُطِيقُون، فَوَ الله لا يَمَلُّ اللَّهُ حتَّى تَمَلُّوا وكَانَ أَحَبُّ الدِّينِ إِلَيْهِ ما داوَمَ صَاحِبُهُ علَيْهِ». [متفقٌ عليه]([[105]](#footnote-105))

**ترجمه:** از عایشه& روایت است که پیامبر به خانه‌‌ی او آمد و زنی، نزدش بود. پیامبر پرسید: «این زن کیست؟» عایشه& پاسخ داد: «فلان زن است». و از کثرت نمازهایش سخن گفت. رسول‌الله فرمود: «بس کن! به‌اندازه‌ای که توانایی دارید، عبادت کنید؛ به الله سوگند که الله از دادنِ پاداش اعمال نیک خسته نمی‌شود، مگر این‌که شما از عبادت خسته ‌شوید. بهترین عمل نزد الله، عملی‌ست که صاحبش بر آن مداومت کند».

**شرح**

مؤلف/، روایتی در باب میانه‌روی در عبادت نقل کرده که پیامبر به خانه‌ی وی رفت و زنی، آن‌جا بود؛ پیامبر از عایشه& پرسید: «این زن کیست؟» عایشه& آن زن را معرفی کرد و کثرت نمازها و عبادت‌هایش را برای پیامبر بازگو نمود. پیامبر فرمود: «بس کن!» واژه‌ی «مَه» که در حدیث آمده، نزد علمای علم نحو، «اسم فعل» است و بدین معناست که بس کن یا ساکت باش. به عبارت دیگر: پیامبر به آن زن دستور داد که دست از عبادت مشقت‌باری که مداومت بر آن مشکل است، بردارد و آن‌گاه فرمود: «به‌اندازه‌ای که توانایی دارید، عبادت کنید»؛ یعنی خود را به رنج و زحمت نیندازید؛ زیرا وقتی انسان، خودش را به رنج و زحمت بیندازد و عبادت سخت و سنگینی را شروع کند، توان مداومت و پای‌بندی بر آن را نخواهد داشت و سرانجام، آن را ترک خواهد کرد.

عایشه& یادآوری کرده که محبوب‌ترین عمل نزد پیامبر، عملی‌ست که صاحبش بر آن مداومت می‌کند؛ یعنی اگر عمل، اندک باشد، اما صاحبش بر آن مداومت نماید، بهتر است از این‌که عملش زیاد باشد و نتواند بر آن مداومت کند؛ زیرا انسان، عمل اندک را به‌راحتی انجام می‌دهد؛ بر خلاف عمل سخت و دشوار که انسان را خسته می‌کند و او را بر آن می‌دارد که آن را ترک نماید. از این‌رو پیامبر فرمود: «به الله سوگند که او از دادن پاداش اعمال نیک خسته نمی‌شود، مگر این‌که شما از عبادت خسته ‌شوید». صفت خستگی در این حدیث برای الله ذکر شده، مانند خستگی ما انسان‌ها نیست؛ زیرا خستگی ما، از روی تنبلی و ناتوانی‌ست، حال آن‌که الله از هر عیبی پاک و منزه می‌باشد و زمانی پاداش اعمال نیک بنده‌اش را قطع می‌کند که بنده‌اش، دست از عمل بردارد یا آن عمل را ترک کند. لذا صفتی که در این حدیث برای الله ذکر شده، به‌دور از هرگونه تنبلی، رنج و ناتوانی‌ست؛ الله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٖ٣٨﴾ [ق: ٣٨]

و آسمان‌ها و زمین و آن‌چه را که میان آن‌هاست، در شش روز آفریدیم و خستگی و رنجی به ما نرسید.

یعنی الله آسمان‌های بزرگ و زمین و موجودات میان آن‌ها را در شش روز آفرید و این آفرینش بزرگ در این مدت کوتاه، الله را خسته و رنجور نکرد.

از حدیث عایشه& چنین برداشت می‌کنیم که انسان باید همواره توجه نماید که چه کسی به خانه‌اش رفت و آمد می‌کند؛ زیرا برخی از زن‌ها وقتی با هم می‌نشینند، شروع به غیبت می‌کنند و گاه، در زندگی دیگران، سَرَک می‌کشند و از کار و بارِ مرد خانه یا رفت و آمدهایی که به آن خانه می‌شود، سؤال می‌کنند و ممکن است سخنانی رد و بدل شود و حتی شایعاتی پدید آید که به اختلاف زن و مرد بینجامد.

این حدیث، هم‌چنین بیان‌گر این است که انسان نباید خودش را با عبادت‌ها و اعمال فراوانی که از توانش خارج است، در رنج و زحمت بیندازد؛ زیرا سرانجام، خسته می‌شود و آن اعمال سخت و دشوار را ترک می‌کند. لذا بهتر است که عملش اندک باشد، اما بر آن مداومت نماید. پیامبر شنید که عبدالله بن عمرو بن عاص$ تصمیم گرفته که تا پایان عمرش همه‌ی روزها، روزه بگیرد و تمام شب‌ها را به نماز بایستد. او، به خاطر اشتیاق فراوانش به کارهای نیک و شایسته چنین تصمیمی گرفته بود؛ این خبر به پیامبر رسید. به او فرمود: «تو، چنین گفته‌ای؟!» پاسخ داد: بله، ای رسول‌خدا! پیامبر فرمود: «تو، توان این کار را نداری». و آن‌گاه به او دستور داد که هر ماه، سه روز، روزه بگیرد. عبدالله عرض کرد: من، طاقتم بیش از این است. لذا رسول‌الله به او فرمان داد که یک روز، روزه بگیرد و دو روز فاصله بیندازد. عبدالله عرض کرد که طاقتم، بیش از این است؛ لذا رسول‌الله به او اجازه داد که یک روز در میان، روزه بگیرد. عبدالله بن عمرو$ گفت: من، طاقتم بیش از این است. پیامبر فرمود: «لا أکثَرَ مِن ذلكَ هذا صیامُ داود»؛([[106]](#footnote-106)) یعنی: «روزه‌ای بهتر از این وجود ندارد؛ این، روزه‌ی داوود() است».

زمانی که عبدالله بن عمرو$ بزرگ شد و پا به سن گذاشت، برایش دشوار بود که یک روز در میان، روزه بگیرد؛ از این‌رو می‌گفت: کاش رخصت پیامبر را قبول می‌کردم! عبدالله پانزده روز پیاپی روزه می‌گرفت و پانزده روز پیاپی روزه نمی‌گرفت.

لذا درمی‌یابیم که انسان باید در عبادت، میانه‌روی و اعتدال را رعایت کند تا بتواند بر آن مداومت نماید؛ زیرا محبوب‌ترین عمل نزد الله، عملی‌ست که صاحبش بر آن پای‌بندی کند؛ گرچه اندک باشد.

\*\*\*

147- وعن أَنسٍ قال: جاءَ ثَلاثةُ رهْطِ إِلَى بُيُوتِ أَزْواجِ النَّبِيِّ يسْأَلُونَ عنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ فَلَمَّا أُخبِروا كأَنَّهُمْ تَقَالَّوْها وقالُوا: أَين نَحْنُ مِنْ النَّبِيِّ قَدْ غُفِر لَهُ ما تَقَدَّم مِنْ ذَنْبِهِ وما تَأَخَّر. قالَ أَحَدُهُم: أَمَّا أَنَا فأُصلِّي اللَّيل أَبَدًا، وقال الآخَر: وَأَنا أَصُومُ الدَّهْرَ أبدًا ولا أُفْطِر، وقالَ الآخر: وأَنا اعْتَزِلُ النِّساءَ فلا أَتَزوَّجُ أَبدًا، فَجاءَ رسول الله إلَيْهمْ فقال: «أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كذا وكذَا؟، أَما واللَّهِ إِنِّي لأَخْشَاكُمْ للَّهِ وَأَتْقَاكُم له لكِنّي أَصُومُ وَأُفْطِر، وَأُصلِّي وَأَرْقُد، وَأَتَزَوّجُ النِّسَاءَ، فمنْ رغِب عن سُنَّتِي فَلَيسَ مِنِّى».([[107]](#footnote-107)) [متفقٌ عليه]

**ترجمه:** انس می‌گوید: سه نفر به خانه‌ی همسران پیامبر آمدند و درباره‌ی عبادت پیامبر سؤال کردند و هنگامی که از آن باخبر شدند، گویا آن را کم دانستند و گفتند: ما کجا و پیامبر کجا، حال آن‌که گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده شده است؟! یکی از آن‌ها گفت: من، تمام شب‌ها را نماز خواهم خواند. دیگری گفت: من، تمام عمر روزه می‌گیرم و یک روز آن را هم نمی‌خورم. و سومی گفت: من از زنان دوری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. رسول‌الله نزدشان آمد و فرمود: «شما، همان کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ به الله سوگند که من، از همه‌ی شما خداترس‌تر و پرهیزکارتر هستم؛ اما هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم؛ هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس هرکس، از سنت من روی بگرداند، از من نیست».

**شرح**

مؤلف/، روایتی بدین مضمون نقل کرده که سه نفر به خانه‌ی همسران پیامبر رفتند و از همسرانش درباره‌ی چگونگی اعمال و عباداتی که در خانه انجام می‌دهد، سؤال کردند؛ زیرا برخی از اعمال پیامبر نمایان بود و همه‌ی مردم، از آن اطلاع داشتند؛ مانند اعمالی که در مسجد یا در جمع یارانش و یا در کوچه و بازار انجام می‌داد. بیش‌تر اصحابش که در مدینه بودند، این دسته از اعمال پیامبر را می‌شناختند؛ اما بخش دیگری از اعمال رسول‌الله پنهانی بود و فقط کسانی که با او در خانه بودند، از آن اطلاع داشتند؛ مانند خدمت‌کارانش چون عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و دیگران.

این سه نفر به خانه‌ی همسران پیامبر رفتند تا درباره‌ی اعمال پنهانی رسول‌الله، یعنی اعمالی که در خانه انجام می‌داد، سؤال کنند؛ وقتی از اعمال پیامبر در خانه‌اش اطلاع یافتند، مثل این‌که آن‌ها را اندک دانستند؛ زیرا پیامبر برخی از روزها، روزه‌ی نفل می‌گرفت و گاه می‌خورد؛ بخشی از شب به عبادت می‌پرداخت و پاسی از شب نیز می‌خوابید و از زنانش نیز دوری نمی‌کرد؛ لذا از آن‌جا که این سه نفر، تمایل زیادی به عبادت داشتند، گویا اعمال پیامبر را اندک پنداشتند؛ اما ملاک عبادت، شریعت و آموزه‌های شرعی‌ست، نه میل و رغبت یا گرایش انسان به عبادت.

پیامبر نزدشان آمد و فرمود: «شما همان کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟» گفتند: بله؛ یکی از آن‌ها گفته بود: من، تمام شب‌ها را نماز خواهم خواند. دیگری گفت: من، تمام عمر روزه می‌گیرم و یک روز آن را هم نمی‌خورم. و سومی گفت: من از زنان دوری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. آن‌ها اذعان کردند که چنین سخنانی گفته‌اند. بدون شک سخنانی گه گفته بودند، شرعی نبود و هیچ جایگاهی در شریعت نداشت؛ زیرا چنین اعمالی برای نفس، سخت و رنج‌آور است. چه معنا دارد که انسان هیچ شبی نخوابد و به نماز بایستد؟! چنین کاری، رنج‌آور است و نتیجه‌ای جز بی‌رغبتی به عبادت نخواهد داشت؛ زیرا وقتی انسان از کاری خسته شود، آن کار برایش ناگوار خواهد بود. همین‌طور سخن آن شخص که گفته بود زمستان و تابستان، روزه خواهم گرفت! این کار نیز مشقت‌بار است.

سومی تصمیم گرفت که هیچ‌گاه ازدواج نکند؛ این هم کار خوبی نیست؛ به‌ویژه برای جوانان، بسیار دشوار می‌باشد که از ازدواج صرف نظر کنند؛ البته از این کار نهی شده است؛ عثمان بن مظعون می‌گوید: پیامبر به‌شدت ما را از ازدواج نکردن منع می‌نمود؛ و گرنه، خود را اَخته می‌کردیم.

به هر حال این شیوه‌ی عبادت که این سه نفر انتخاب کرده بودند، بسیار دشوار و بر خلاف سنت بود؛ اما پیامبر ابتدا از آن‌ها سؤال کرد که آیا واقعاً چنین تصمیمی گرفته‌اند و چون اذعان نمودند که چنین سخنانی گفته‌اند، پیامبر فرمود: «به الله سوگند که من، از همه‌ی شما خداترس‌تر و پرهیزکارتر هستم؛ اما هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم؛ هم نماز می‌خوانم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس هرکس از سنت من روی بگرداند، از من نیست»؛ یعنی کسی که بدون میانه‌روی و با روشی سخت و دشوار به عبادت بپردازد، از من نیست. لذا درمی‌یابیم که انسان باید در عبادت و بلکه در همه‌ی کارها میانه‌رو باشد و از افراط و تفریط بپرهیزد؛ زیرا اگر تفریط یا کوتاهی کند، خیر فراوانی را از دست می‌دهد و اگر زیاده‌روی یا افراط نماید، چه‌بسا خسته و درمانده می‌شود و از انجام عبادت باز می‌ماند؛ از این‌رو در حدیث آمده است: «إِنَّ الْمُنْبَتّ لا أَرْضًا قَطَعَ وَلا ظَهْرًا أَبْقَى»؛([[108]](#footnote-108)) یعنی: «کسی که شب و روز راه می‌رود (یا مرکبش را می‌تازد)، نه تنها به مقصد نمی‌رسد، بلکه خود (یا سواری‌اش) را هم از پا درمی‌آورد».

لذا میانه‌روی در عبادت، سنت و روش رسول‌الله است و درست نیست که هیچ بنده‌ای، خود را در رنج و زحمت بیندازد؛ بلکه باید آهسته و پیوسته حرکت کرد. همان‌طور که پیش‌تر حدیثی ذکر شد که در آن آمده بود: محبوب‌ترین عمل نزد الله، عملی‌ست که صاحبش بر آن مداومت کند، گرچه اندک باشد. لذا راه درست و آسان را در پیش بگیرید و از افراط و تفریط بپرهیزید؛ زیرا بهترین روش، روش پیامبر است. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را در شمار پیروان پیامبر قرار دهد؛ همان کسانی که به روش و سنت رسول‌الله عمل می‌کنند و در مسیر او گام برمی‌دارند.

\*\*\*

148- وعن ابن مسعودٍ أنَّ النَّبيَّ قال: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ» قالَهَا ثلاثًا. [روایت مسلم]([[109]](#footnote-109))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از ابن‌مسعود نقل کرده که پیامبر فرموده است: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ، هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ، هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که در امور دینی و دنیوی سخت‌گیری می‌کنند، زیان‌کارند و تباه می‌شوند» و این را سه بار تکرار فرمود؛ از این‌رو در حدیث دیگری آمده است: «لا تُشَدِّدُوا عَلَى أَنفُسِكُم فَيُشدِدِ اللَّهُ عَلَيكُم»؛ یعنی: «بر خود سخت نگیرید که الله نیز بر شما سخت می‌گیرد». به داستان بنی‌اسرائیل توجه کنید که وقتی قتلی در میانشان انجام شد، درباره‌اش دچار اختلاف شدند و با یک‌دیگر به نزاع و کشمکش برخاستند و چیزی نمانده بود که در میانشان جنگ و درگیری روی دهد. موسی به آن‌ها گفت:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تَذۡبَحُواْ بَقَرَةٗ﴾ [البقرة: ٦٧]

«الله به شما دستور می‌دهد که برای آشکار شدن راز قتل، گاوی ذبح کنید».

یعنی پس از این‌که گاوی ذبح کردید، بخشی از آن را بردارید و به پیکر مقتول بزنید تا به شما خبر دهد که چه کسی، او را کشته است. بنی‌اسرائیل در پاسخ موسی گفتند: «آیا ما را به مسخره گرفته‌ای؟» اما اگر این فرمان را می‌پذیرفتند و تسلیم امر الله می‌شدند، هر گاوی که ذبح می‌کردند، راز قتل برایشان آشکار می‌شد؛ ولی آن‌ها به موسی گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که چه گاوی مورد نظر است؟» و باز گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که رنگ این گاو، چگونه است؟» و نیز پرسیدند که «چگونه گاوی‌ست؟» در نتیجه، الله متعال بر آنان سخت گرفت و به‌سختی به گاو مورد نظر دست یافتند؛ البته چیزی نمانده بود که این فرمان را اجرا نکنند.

سخت‌گیری در عبادت نیز همین‌گونه است؛ بدین‌سان که انسان، در نماز و روزه و عبادت‌های دیگر، از آن‌چه که الله بر او آسان گرفته است، صرف نظر کند و بر خود سخت بگیرد. لذا خود را تباه می‌گرداند و در معرض نابودی قرار می‌دهد؛ مانند برخی از بیماران که برایشان جایز است که روزه نگیرند و با آن‌که الله بر آن‌ها آسان گرفته است و به‌خاطر بیماری و نیاز درمانی خود، به خورد و آشامیدن نیاز دارند، بر خود سخت می‌گیرند و روزه می‌دارند. حدیث ابن‌مسعود بر چنین کسانی منطبق می‌گردد.

هم‌چنین برخی از دانش‌جویان و پژوهش‌گران علوم اسلامی که در حوزه‌ی دین و مباحث توحیدی، فعالیت و تحقیق می‌کنند، گاه درباره‌ی صفات الله کنجکاوی‌های بی‌مورد می‌نمایند و سؤال‌هایی می‌پرسند که نابه‌جاست و هیچ‌یک از گذشتگان نیک امت، صحابه، تابعین و امامان هدایت بدان نپرداخته‌اند. بنابراین گاه مشاهده می‌شود که برخی از طلاب و دانش‌جویان علوم اسلامی با تکلف و گستاخی، به چنین موضوع‌هایی می‌پردازند. سخن ما به چنین کسانی این است که: بس کنید! گنجایش و حد و اندازه‌ی شما، بیش از گنجایش و حد و اندازه‌ی صحابه نیست و مکلف به کاری نیستید که الله متعال، شما را به انجام آن مکلّف نساخته است؛ مطمئن باشید که با چنین روی‌کردی، خود را در رنج و زحمت می‌اندازید و آشفته و بی‌قرار می‌شوید.

به عنوان مثال: برخی از مردم می‌گویند: الله، انگشتانی دارد. چنان‌که در حدیثی آمده است: «إِنَّ قُلُوب بَنِي آدَم كُلّهَا بَيْن إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِع الرَّحْمَن كَقَلْبٍ وَاحِد يُصَرِّفهُ حَيْثُ يَشَاء»؛([[110]](#footnote-110)) یعنی: «دل‌های همه‌ی انسان‌ها همانند یک قلب در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و هرگونه که بخواهد، آن را دگرگون می‌گرداند». لذا برخی از افراد، با تکلف و کنجکاوی نابه‌جا به بحث و کنکاش درباره‌ی تعداد این انگشتان می پردازد و پرسش‌هایی از این قبیل مطرح می‌کنند که آیا این انگشت‌ها، ناخن دارند یا درباره‌ی تعداد ناخن‌ها سخن می‌گویند! [سبحان الله]

مثالی دیگر: در حدیث صحیح آمده است: «يَنْزِلُ رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ حِينَ يَبْقَى الثُلُثُ الأخِیرُ»؛([[111]](#footnote-111)) یعنی: «پروردگارمان هر شب پس از گذشتن دوسوم شب (در ثلث پایانی آن) به آسمان دنیا نزول می‌کند...». حال، برخی از افراد می‌گویند: چگونه نزول می‌کند؟ چرا پس از گذشتن دوسوم شب؟! و همیشه در یک بخش از زمین دوسوم شب، گذشته است؛ پس الله همواره در آسمان دنیاست! و چنین سخنان یا پرسش‌های نادرستی مطرح می‌کنند که هیچ اجر و پاداشی ندارد و به گناه و معصیت نزدیک‌تر است تا سلامت فکری و عقیقدتی؛ از این‌رو چنین کسانی نکوهیده‌اند، نه ستوده.

چنین مسایلی جزو مسایل غیبی‌ست که انسان بدان مکلّف نشده و گذشتگان نیک امت که از ما بهتر بودند و اشتیاق بیش‌تری به شناخت الله با نام‌ها و صفاتش داشتند، به بحث و کنجکاوی درباره‌ی این مسایل نپرداخته‌اند. لذا باید از تکلف و کنجکاوی درباره‌ی چنین مسایلی دست برداریم و به آن‌چه در قرآن و سنت صحیح آمده، ایمان بیاوریم و بگوییم: شنیدیم و اطاعت کردیم؛ ولی پرداختن به مسایل ریز، بی‌فایده است و تکلف و سخت‌گیری در امر دین به‌شمار می‌رود.

از این دست تکلف‌ها و سخت‌گیری‌ها، می‌توان به روی‌کرد طلاب و دانش‌جویانی اشاره کرد که پاره‌ای از احتمال‌های عقلانی را وارد دلایل لفظی می‌‌نمایند و آن‌قدر احتمال در معانی و مفاهیم شرعی می‌گنجانند که فواید و داده‌های نصوص و متون شرعی، گُم و ضایع می‌شود و از متن کتاب و سنت، همه چیز برداشت می‌گردد، جز معانی و مفاهیمی که در آن‌ متن وجود دارد! این، درست نیست؛ بلکه پذیرش ظاهر نصوص، واجب است و اگر احتمال‌های عقلی را بر دلایل لفظی و مفاهیم روشن کتاب و سنت غالب کنیم، یک آیه یا یک حدیث هم برای استناد و استدلال، باقی نخواهد ماند و ایرادهای فراوانی بر آن‌ها وارد خواهد شد. حال آن‌که مسایل یا استدلا‌ل‌های عقلی، بیش‌تر، تصورها و خیال‌های شیطانی‌ست که شیطان، در دلِ انسان می‌اندازد تا ایمان و عقیده‌اش را سست بگرداند.

نمونه‌ی دیگری از این سخت‌گیری‌ها، عمل‌کرد کسانی‌ست که چندین بار وضو می‌گیرند و یا اندام وضو را چهار یا پنج بار و حتی بیش‌تر می‌شویند! حال آن‌که وضویشان، درست است و فقط از روی وسواس و سخت‌گیری، بدین شکل عمل می‌کنند. گفته می‌شود هنگامی که ابن عباس$ وضو می‌گرفت، زمینی که روی آن وضو گرفته بود، خیس نمی‌شد و فقط چند قطره آب در آن‌جا به چشم می‌خورد که روی زمین افتاده بود؛ زیرا آب اندکی برای وضو استعمال می‌کرد؛ اما برخی از مردم آن‌قدر سخت می‌گیرند که دچار وسواس می‌شوند و اندام وضو را چهار یا پنج و شش بار و حتی بیش‌تر می‌شویند و تازه، این مقدار هم برای آن‌ها کافی نیست و شیطان، به‌اندازه‌ای در دل آن‌ها وسوسه می‌اندازد که چندین و چند بار این کار را تکرار می‌کنند و از حدّ عادی خارج می‌شوند.

برخی هم برای غسل جنابت و شستن گوش‌ها و بینی، خود را به زحمت می‌اندازند. این هم در فرموده‌ی پیامبر می‌گنجد که: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که در امور دینی و دنیوی سخت‌گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند». بنابراین، هرکس در مسایلی که الله بر او آسان گرفته است، سخت‌گیری کند، خود را به هلاکت می‌رساند.

\*\*\*

149- عن أَبِي هريرة عَن النَّبيِّ قال: إِنَّ الدِّينَ يُسْر، ولنْ يشادَّ الدِّينُ إلاَّ غَلَبه فسدِّدُوا وقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا، واسْتعِينُوا بِالْغدْوةِ والرَّوْحةِ وشَيْءٍ مِن الدُّلْجةِ». [روایت البخاري]([[112]](#footnote-112))

وفي رواية له: «سدِّدُوا وقَارِبُوا واغْدوا ورُوحُوا، وشَيْء مِنَ الدُّلْجةِ، الْقَصْد الْقصْد تَبْلُغُوا».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «دین، آسان است؛ و هرکس آن را بر خود سخت بگیرد، سرانجام، خسته و درمانده می‌شود؛ پس، راه راست و درست، و میانه را در پیش بگیرید و (به درست‌کاری و میانه‌روی) خوش‌حال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب کمک بگیرید».

در روایت دیگری از بخاری آمده است: «راه راست و میانه را در پیش بگیرید و صبح و شام و پاسی از شب عبادت کنید؛ میانه‌رو باشید، میانه‌رو باشید تا به مقصد برسید».

**شرح**

مؤلف/، در باب میانه‌روی در عبادت، حدیثی از ابوهریره نقل کرده بدین مضمون که پیامبر فرموده است: «دین، آسان می‌باشد»؛ یعنی دینی که الله، محمد را با آن برانگیخته و آیینی که بندگان، با آن پروردگارشان را عبادت می‌کنند، آسان است. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥]

الله برای شما آسانی می­خواهد، نه سختی و دشواری.

الله متعال پس از بیان حکم وضو و غسل جنابت و نیز تیمم در هنگام بیماری یا عدم دست‌رسی به آب، می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ﴾ [المائ‍دة: ٦]

الله، نمی­خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد.

و می‌فرماید:

﴿وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ﴾ [الحج : ٧٨]

و در راه الله چنان‌که شایسته‌ی جهاد در راه اوست، جهاد کنید. او، شما را برگزید و در دینتان هیچ سختی و تنگنایی برای شما نگذاشت.

همه‌ی متون و داده‌های دینی، بیان‌گر آسان بودن دین است و به‌راستی همین‌گونه می‌باشد.

اگر انسان در عبادت‌های روزانه‌اش بیندیشد، می‌بیند که نمازهای پنج‌گانه بسیار آسان است؛ زیرا در نوبت‌های مختلف و در اوقات پراکنده و مشخصی‌ست؛ مسلمان برای هر نماز وضو می‌گیرد و می‌گوید: «أشهَدُ أن لا إله إلا الله وأشهَدُ أنَّ محمدًا عَبدُهُ ورَسُولُهُ، اللَّهمَّ اجعَلنِي مِنَ التَّوَّابِینَ واجعَلنِي مِنَ المُتَطَهِّرِینَ» و بدین‌سان ابتدا بدنش را پاکیزه می‌سازد و سپس قلبش را با توحید، پاک می‌گرداند و آن‌گاه نماز می‌خواند.

هم‌چنین اگر در زکات دقت کنیم، می‌بینیم که به عنوان سومین رکن اسلام، آسان است؛ زیرا اولاً زکات، فقط در «اموالِ نامی» یا «اموال رشد‌کننده»، یعنی اموالی که افزایش می‌یابد یا قابل رشد است، واجب می‌باشد و در همه‌ی اموال، واجب نیست؛ لذا زکات، تنها در اموال قابل افزایش، مانند اموال تجاری، یا طلا و نقره که در حکم اموال تجاری و قابل افزایش است، واجب می‌باشد؛ اگرچه افزایش نیابد؛ اما در اموالی مانند خانه و ماشین که استفاده‌ی شخصی دارد، زکات واجب نیست. پیامبر فرموده است: «لَيْسَ عَلَى الْمُؤْمِنِ فِي عَبدِهِ وفَرَسِهِ صَدَقَةٌ»؛ یعنی: «در اسب‌ها و بردگانِ مسلمانان، زکات واجب نیست». و این، شامل ظروف و فرش‌های خانه و ماشین‌ها و دیگر وسایلی می‌شود که فقط برای استفاده‌ی شخصی‌ست، نه برای تجارت.

و دوم این‌که زکات واجب، بسیار اندک است؛ یعنی یک‌چهلم یا 5/2% اموال زکات. ادای زکات، از اموال مسلمان، نمی‌کاهد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ»؛ یعنی: «صدقه، از مال انسان نمی‌کاهد»؛ بلکه مال انسان را پاک می‌گرداند و در آن، خیر و برکت می‌آورد.

روزه نیز آسان است؛ زیرا نباید تمام سال یا نصف آن و یا یک‌چهارم آن را روزه بگیریم؛ بلکه فقط یک ماه از دوازده ماه را روزه می‌گیریم. لذا روزه گرفتن، آسان است و هنگامی که بیمار می‌شوید یا به مسافرت می‌روید، می‌توانید روزه نگیرید و به جای آن در روزهای دیگری روزه می‌گیرید. و اگر توانایی روزه گرفتن در تمام عمر خود را نداشته باشید، به جای هر روز، به یک فقیر، غذا دهید.

حج نیز آسان است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗا﴾ [آل عمران: ٩٧]

حج این خانه برای الله بر کسی که توانایی رفتن به آن‌جا را دارد، واجب است.

و اگر کسی توانایی رفتن به حج را نداشته باشد، در صورتی که ثروتمند است، باید کسی را به نیابت از خود به حج بفرستد و اگر ثروتمند نبود و توانایی جسمی نداشت، حج بر او واجب نیست.

لذا دین، آسان است و در اصل احکام و دستورهایش، دشوار نمی‌باشد و در شرایط اضطراری نیز احکام آسانی وجود دارد که الله متعال بر بندگانش در امر دین، آسان گرفته است؛ چنان‌که پیامبر به عمران بن حصین فرمود: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»؛([[113]](#footnote-113)) یعنی: «ایستاده، نماز بخوان؛ و اگر نتوانستی، نشسته نماز بخوان؛ و اگر نشسته هم نتوانستی، بر پهلو (خوابیده) نماز بخوان». لذا دین، آسان است.

سپس پیامبر فرمود: «و هیچ‌کس دین را بر خود سخت نمی‌گیرد، مگر این‌که شکست می‌خورد»؛ یعنی خسته و درمانده می‌شود و دین یا اعمال دینی را ترک می‌کند و خود را به هلاکت و نابودی می‌کشاند. چنان‌که در حدیث پیشین آمده بود: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری می‌کنند، هلاک می‌شوند».

رسول‌الله در ادامه فرموده است: «فسدِّدُوا وقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا»؛ یعنی: «پس، راه راست و درست، و میانه را در پیش بگیرید و (به درست‌کاری و میانه‌روی) خوش‌حال باشید». به عبارت دیگر، هر کار یا عبادتی را درست انجام دهید و سعی کنید اگر نمی‌توانید کاری را به‌طور کامل انجام دهید، پس به حد مطلوب، نزدیک باشد و خوش‌حال باشید که اگر کاری را درست انجام دهید یا به حد مطلوب نزدیک شوید، از پاداش و خیر فراوان و نیز کمک و یاری الله برخوردار می‌گردید. پیامبر عادت داشت که یارانش را مژده می‌داد و سعی می‌کرد با بشارت‌ها و مژده‌هایش، آن‌ها را خوش‌حال کند؛ از این‌رو چه خوب است که انسان، تا می‌تواند برادران مسلمانش را شادمان بگرداند؛ چنان‌که رسول‌الله به یارانش فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ مِن ذُریتک بَعْثَ النَّارِ، قَالَ: وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ»؛ یعنی: «الله متعال روز قیامت به آدم() می‌فرماید: ای آدم! و آدم در پاسخ می‌گوید: آماده و گوش به فرمان تو هستم. الله می‌فرماید: دوزخیان را جدا کن. می‌پرسد: تعداد دوزخیان، چه‌قدر است؟ می‌فرماید: نه‌صد و نود و نه نفر از هر هزار نفر». این موضوع، برای صحابه سنگین و دشوار بود؛ لذا پرسیدند: ای رسول‌خدا! آن یک نفر از میان ما، کیست؟ فرمود: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلا وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا»؛ یعنی: «خوش‌حال باشید که یک نفر از شما و هزار نفر از یأجوج و مأجوج به دوزخ می‌روند». و سپس افزود: «إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، شطرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ یعنی: «من، امیدوارم که شما یک‌چهارم بهشتیان باشید؛ بلکه امیدوارم که یک‌سوم بهشتیان، یا نصف اهل بهشت باشید». لذا صحابه از شادی، تکبیر گفتند. می بینیم که پیامبر در این حدیث فرمود: «أَبْشِرُوا»؛([[114]](#footnote-114)) یعنی: «خوش‌حال باشید».

لذا چه خوبست که انسان، سخنان شادی‌بخشی به برادرانش بگوید؛ گرچه گاه، هشدار دادن، بهتر است؛ به‌ویژه زمانی که برادر مسلمانمان در انجام وظایف شرعی، کوتاهی می‌کند یا مرتکب اعمال حرام می‌شود. لذا باید او را بترسانیم و به او هشدار دهیم و حکمت را رعایت کنیم و متناسب با موقعیت، مژده یا بیم دهیم. بنابراین، اگر کسی به شما گفت که آیا با وجود گناهان زیادی که مرتکب شده، راه توبه وجود دارد، به او سخنان شادی‌بخشی بگویید و مژده‌اش دهید که می‌تواند توبه کند و او را امیدوار نمایید تا از رحمت الله ناامید نشود.

به هر حال، رسول‌الله آنان را تشویق کرد که راه راست و میانه را در پیش بگیرند و به آنان فرمود که باید به خاطر پاداش میانه‌روی و درست‌کاری، شادمان باشند و صبح و شام و پاسی از شب به عبادت بپردازند و آن‌گاه فرمود: «میانه‌رو باشید، میانه‌رو باشید تا به مقصد برسید».([[115]](#footnote-115)) این احتمال وجود دارد که پیامبر با این گفتارش خواسته است که برای سفر معنوی، سفری حسی یا ظاهری را مثال بزند؛ زیرا مسافرت در ابتدا یا انتهای روز و یا در بخشی از شب، سختی سفر را آسان می‌کند و نیز این احتمال وجود دارد که قصدش، یادآوری وقت ارزشمند صبح و شام برای ذکر و تبسیح می‌باشد؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا٤٢﴾

[الأحزاب: ٤١، ٤٢]

ای مؤمنان! الله را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را به پاکی یاد نمایید.

همان‌طور که شب، هنگام قیام و نماز تهجد است.

پیامبر به ما دستور داده است که تمام اوقات خود را در عبادت سپری نکنیم که این کار، باعث خستگی انسان و در نهایت ترک عمل می‌شود.

\*\*\*

150- وعن أَنسٍ قال: دَخَلَ النَّبِيُّ الْمسْجِدَ فَإِذَا حبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ فقال: «ما هَذَا الْحبْل»؟ قالُوا: هَذا حبْلٌ لِزَيْنَبَ فَإِذَا فَترَتْ تَعَلَّقَتْ بِه. فقال النَّبِيُّ: «حُلّوه، لِيُصَلِّ أَحدُكُمْ نَشَاطَه، فَإِذا فَترَ فَلْيرْقُدْ». [متفقٌ عليه]([[116]](#footnote-116))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر وارد مسجد شد؛ ناگهان چشمش به ریسمانی افتاد که در میان دو ستون، کشیده و بسته شده بود. فرمود: «این ریسمان چیست؟» گفتند: این، ریسمان زینب است که وقتی از خواندن نماز خسته می‌شود، خود را به آن می‌گیرد. فرمود: «آن را باز کنید؛ هر یک از شما تا زمانی که بانشاط است، نماز بخواند و هرگاه خسته شد، بخوابد».

**شرح**

مؤلف/ روایتی از انس نقل کرده است، بدین مضمون که باری پیامبر وارد مسجد شد؛ چشمش به طنابی افتاد که به دو ستون بسته شده بود. پرسید: «این چیست؟» گفتند: این ریسمان را زینب بسته است تا هنگامی که از خواندن نماز خسته می‌شود، خود را به آن بگیرد و سرِ پا بایستد. پیامبر فرمود: «آن را باز کنید؛ تا زمانی که بانشاط هستید، نماز بخوانید و هنگامی که خسته شدید، بخوابید».

این حدیث، بیان‌گر این است که انسان نباید در عبادت، بر خودش سخت بگیرد یا به‌گونه‌ای عبادت کند که خارج از توان اوست؛ بلکه باید تا زمانی که بانشاط است، نماز بخواند و چون خسته شد، بخوابد یا استراحت نماید؛ زیرا اگر در حال خستگی نماز بخواند، پریشان‌خاطر و آزرده خواهد بود و حتی ممکن است نسبت به عبادتی که انجام می‌دهد، بی‌رغبت شود یا در حالت خستگی و خواب‌آلودگی برای خود، بددعایی کند؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: این طناب را باز کنید و دستور داد که وقتی بانشاط هستیم، نماز بخوانیم و هنگامی که خسته شدیم، بخوابیم.

اگرچه این دستور درباره‌ی نماز است، اما شامل همه‌ی عبادت‌ها می‌شود و انسان نباید خودش را به عملی وادار کند که از توانش خارج است؛ بلکه باید با خویشتن به‌نرمی رفتار نماید و در هیچ کاری شتاب نکند؛ زیرا به‌تأخیر افتادن کارها، چه بسا حکمتی دارد که الله خواسته است. لذا هیچ‌گاه خود را خسته نکنید؛ بلکه اندکی صبر کنید و حق نفس خود را ادا نمایید تا سرحال و بانشاط شوید و بتوانید به مقصود خویش برسید.

برخی از طلاب و دانش‌جویان تا دیرهنگام، بیدار می‌مانند و درس می‌خوانند و بدون این‌که نتیجه‌ای بگیرند، خود را خسته می‌کنند؛ زیرا خواب‌آلودگی، توان یادگیری و تمرکز انسان را کاهش می‌دهد؛ از این‌رو اگر در هنگام مطالعه خوابتان گرفت، کتاب را ببندید و استراحت کنید. و این، شامل هر وقتی می‌شود؛ حتی اگر پس از نماز صبح یا عصر باشد. لذا خواب پس از عصر یا صبح در چنین شرایطی، به‌قصد استراحت و بازیابی حافظه و توان فکری برای مطالعه، اشکالی ندارد؛ لذا هر وقت خوابتان گرفت، بخوابید و هرگاه بانشاط و سرحال بودید، به کار و مطالعه بپردازید. الله می‌فرماید:

﴿فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ٧ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب ٨﴾ [الشرح: ٧، ٨]

پس هنگامی که فراغت یافتی، (به عبادت و نیایش) بکوش و خالصانه به سوی پروردگارت روی بیاور.

لذا در همه‌ی کارها آسان بگیر، مگر در فرایض یا کارهایی که الله بر تو فرض نموده است و باید آن را در زمان یا وقتِ آن انجام دهی؛ اما در اعمال نفل، گنجایش و آسانی فراوانی وجود دارد و نباید بر خود سخت بگیری یا خود را در رنج و زحمت بیندازی.

\*\*\*

151- وعن عائشة& أنَّ رسول اللَّه قال: «إِذَا نَعَسَ أَحدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي، فَلْيَرْقُدْ حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْم، فإِن أَحدَكم إِذَا صلَّى وهُو نَاعسٌ لا يَدْرِي لعلَّهُ يذهَبُ يسْتَغْفِرُ فيَسُبُّ نَفْسَهُ». [متفقٌ عليه]([[117]](#footnote-117))

**ترجمه:** از عایشه& روایت است که رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما نماز می‌خواند و خوابش گرفت، باید بخوابد تا خواب از سرش برود؛ زیرا چه بسا کسی که در حالت خواب‌آلودگی نماز بخواند، نداند که چه می‌گوید و به‌جای استغفار خودش را نفرین کند».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از عایشه& نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «هرگاه یکی از شما نماز می‌خواند و خوابش گرفت، باید بخوابد تا خواب از سرش برود». هنگام چُرت زدن یا در حالت خواب‌آلودگی، حواس انسان به سبب غلبه‌ی خواب، جمع نیست؛ از این‌رو رسول‌الله فرموده است که در حالت خواب‌آلودگی، نباید نماز خواند و علتش را چنین بیان نموده که: «چه‌بسا کسی که در حالت خواب‌آلودگی نماز می‌خواند، نداند که چه می‌گوید و به‌جای استغفار، خودش را نفرین کند». مثلاً ممکن است به جای این‌که درخواست بهشت کند، درخواست دوزخ نماید یا به جای درخواست هدایت، درخواست ضلالت کند. لذا رسول‌الله دستور داد که باید بخوابد.

یکی از حکمت‌های این فرمان، این است که نفس انسان نیز حقوقی دارد و اگر انسان خودش را در انجام عبادت به رنج و زحمت بیندازد، چه بسا به نفس خویش ستم کند؛ از این‌رو باید از تفریط یا کوتاهی کردن در عبادت و نیز از افراط و زیاده‌روی در آن، پرهیز نمود.

\*\*\*

152- وعن أَبِي عبد الله جابر بن سمُرَةَ$ قال: كُنْتُ أُصَلِّي مَعَ النَّبيِّ الصَّلَوَات، فَكَانَتْ صلاتُهُ قَصدًا وخُطْبَتُه قَصْدًا». [روایت مسلم]([[118]](#footnote-118))

**ترجمه:** جابر بن سمره$ می‌گوید: نمازها را با پیامبر می‌خواندم؛ نماز و خطبه‌ی رسول‌الله در حد اعتدال بود؛ (نه بسیار طولانی و نه خیلی کوتاه)».

**شرح**

جابر بن سمره می‌گوید: «نمازها را با پیامبر می‌خواندم». چنین به‌نظر می‌رسد که منظورش، نماز جمعه است؛ آن‌گاه می‌افزاید: «نماز و خطبه‌ی پیامبر در حد اعتدال بود». یعنی نه بسیار طولانی و نه خیلی کوتاه. در حدیث آمده که پیامبر فرموده است: «إِنَّ طُولَ صَلاةِ الرَّجُلِ وَقِصَرَ خُطْبَتِهِ مَئِنَّةٌ مِنْ فِقْهِهِ»؛ یعنی: «طولانی بودن نماز انسان و کوتاه بودن خطبه‌اش، نشانه‌ی دانش و آگاهی اوست». از این دو حدیث، چنین برداشت می‌شود که برای انسان، شایسته نیست که خود را برای عبادت، در رنج و زحمت بیندازد؛ بلکه باید در حد توان خود عمل نماید.

\*\*\*

153- وعن أَبِي جُحَيْفَةَ وَهبِ بْنِ عبد الله قال: آخَى النَّبِيُّ بَيْن سَلْمَانَ وأَبِي الدَّرْدَاء، فَزَارَ سلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاء، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاء مُتَبَذِّلَةً فقال: ما شَأْنُكِ؟ قالَت: أَخْوكَ أَبُو الدَّرداءِ لَيْسَ له حَاجةٌ فِي الدُّنْيَا. فَجَاءَ أَبُو الدرْدَاءِ فَصَنَعَ لَه طَعَاما، فقالَ لَه: كُلْ فَإِنِّي صَائِم، قال: ما أَنا بآكلٍ حَتَّى تأْكل، فَأَكَل، فَلَّمَا كانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْداءِ يقُوم فقال لَه: نَمْ فَنَام، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُوم فقالَ لَه: نَم، فَلَمَّا كان من آخرِ اللَّيْلِ قالَ سلْمان: قُم الآنَ، فَصَلَّيَا جَمِيعا، فقالَ له سَلْمَان: إِنَّ لرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لنَفْسِكَ عَلَيْكَ حقًّا، ولأهلِك عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّه، فَأَتَى النَّبِيَّ فَذَكر ذلكَ لَه، فقالَ النَّبِيُّ: «صَدَقَ سلْمَانُ». [روایت بخاري]([[119]](#footnote-119))

**ترجمه:** ابوجُحَیفه، وهب بن عبدالله می‌گوید: پیامبر میان سلمان و ابودرداء پیمان برادری برقرار کرد. روزی سلمان به دیدن ابودرداء رفت و ام‌درداء را ژولیده و ژنده‌پوش دید؛ پرسید: چرا چنین وضعیتی داری؟ ام‌درداء& پاسخ داد: برادرت ابودرداء، نیازی به دنیا ندارد (و از دنیا روی‌گردان است). سپس ابودرداء آمد و غذایی برای سلمان درست کرد و به او گفت: تو بخور؛ من، روزه دارم. سلمان گفت: تا تو نخوری، من نیز نخواهم خورد. لذا ابودرداء (روزه‌اش را شکست و) غذا خورد. وقتی شب شد، ابودرداء برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و ابودرداء خوابید. سپس دوباره برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و چون شب به آخِر رسید، سلمان گفت: اکنون بلند شو. و هر دو نماز خواندند. آن‌گاه سلمان به ابودرداء گفت: الله، حقی بر تو دارد؛ نفس تو نیز بر تو حقی دارد و همین‌طور خانواده‌ات؛ پس، حقّ هر صاحب حقی را ادا کن. سپس ابودرداء نزد پیامبر آمد و این جریان را برایش بازگو کرد. پیامبر فرمود: «سلمان، راست گفته است».

**شرح**

مؤلف/ از ابوجحیفه، وهب بن عبدالله چنین روایت کرده است که پیامبر میان سلمان و ابودرداء$ پیمان برادری برقرار نمود. ناگفته نماند پیامبر پس از ورودش به مدینه، میان مهاجران و انصار پیمان برادری بست. این، نوعی میثاق هم‌بستگی بود که مهاجران را به منزله‌ی برادران انصار قرار می‌داد و حتی از یک‌دیگر ارث می‌بردند تا این‌که الله این آیه را نازل کرد:

﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾ [الأنفال: ٧٥]

و به حکم الله، خویشان (در ارث بردن) به یک‌دیگر سزاوارترند.

لذا ارث بردن مسلمانان از یک‌دیگر از پیمان برادری به خویشاوندی نسبی موکول گردید.

روزی سلمان به خانه‌ی برادرش ابودرداء رفت و همسر برادرش را ژنده‌پوش و ژولیده دید؛ ام‌درداء& لباس کهنه‌ای به‌تن داشت. سلمان از او پرسید: چرا این‌گونه هستی؟ ام‌درداء& پاسخ داد: برادرت نیازی به دنیا ندارد؛ یعنی از دنیا، و از همسر و خورد و نوش، و دیگر نعمت‌های دنیوی روی‌گردان است.

سپس ابودرداء آمد و غذایی برای سلمان درست کرد و به او گفت: تو بخور؛ من، روزه دارم. سلمان گفت: روزه‌ات را بشکن و غذا بخور؛ زیرا سلمان از سخنان ام‌درداء& دریافته بود که ابودرداء همیشه روزه می‌گیرد و از دنیا و خوردن و آشامیدن، روی‌گردان است. لذا ابودرداء روزه‌اش را شکست و غذا خورد. وقتی شب شد و هنگام خواب فرارسید، ابودرداء برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و ابودرداء خوابید. سپس دوباره برای عبادت برخاست. سلمان به او گفت: بخواب. و چون شب به آخِر رسید، سلمان گفت: اکنون بلند شو. و هر دو نماز خواندند.

چنین به نظر می‌رسد که با هم و به صورت جماعت، نماز خواندند و شاید هر دو در یک زمان به نماز ایستادند و هر یک جداگانه نماز خواند. خواندن نماز شب با جماعت، جایز است؛ اما نباید همیشگی باشد. گفتنی‌ست: پیامبر با برخی از اصحابش مانند ابن‌عباس، حذیفه بن یمان و عبدالله بن مسعود نماز شب خوانده است؛ لذا علما می‌گویند: خواندن نماز شب با جماعت، جایز است؛ اما نباید همیشگی باشد.

آن‌گاه سلمان به ابودرداء گفت: الله، حقی بر تو دارد؛ نفس تو نیز بر تو حقی دارد و همین‌طور خانواده‌ات؛ پس، حقّ هر صاحب حقی را ادا کن. سخنی که سلمان به ابودرداء گفت، همان سخنی‌ست که پیامبر به عمرو بن عاص$ فرموده بود.

لذا درمی‌یابیم که شایسته نیست که انسان، نفس خویش را برای روزه و نماز شب در رنج و زحمت بیندازد؛ بلکه باید با رعایت اعتدال و به‌دور از تحمیل رنج و زحمت بر نفس خویش، به عبادت و نماز شب بپردازد.

\*\*\*

154- وعن أَبِي محمد عبدِ الله بن عمرو بنِ العاص$ قال: أُخْبرَ النَّبِيُّ أنِّي أَقُول: وَاللَّهِ لأَصومَنَّ النَّهَار، ولأَقُومنَّ اللَّيْلَ ما عشْتُ، فَقَالَ رسُول الله: «أَنْتَ الَّذِي تَقُول ذلك؟» فَقُلْت له: قَدْ قُلتُه بأَبِي أَنْتَ وأُمِّي يا رسولَ الله. قَالَ: «فَإِنَّكَ لا تَسْتَطِيعُ ذلِك، فَصُمْ وأَفْطر، ونَمْ وَقُم، وَصُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّ الْحسنَةَ بعَشْرِ أَمْثَالهَا، وذلكَ مثْلُ صِيامٍ الدَّهْرِ». قُلْت: فَإِنِّي أُطيق أفْضَلَ منْ ذلكَ. قال: فَصمْ يَوْماً وَأَفْطرْ يَوْمَيْن، قُلْت: فَإِنِّي أُطُيق أفْضَلَ مِنْ ذلك، قال: «فَصُم يَوْماً وَأَفْطرْ يوْما، فَذلكَ صِيَام دَاود وَهُو أَعْدَل الصِّيَامِ». وَفي رواية: «هوَ أَفْضَلُ الصِّيامِ». فَقُلْتُ: فَإِنِّي أُطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذلك، فقال رسول‌الله: «لا أَفْضَلَ منْ ذلك» وَلأنْ أَكْونَ قَبلْتُ الثَّلاثَةَ الأَيَّامِ الَّتِي قال رسولُ الله أَحَبُّ إِليَّ منْ أَهْلِي وَمَالِى.

وفي روايةٍ: «أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَصومُ النَّهَارَ وتَقُومُ اللَّيْل؟» قلت: بلَى يَا رسول الله. قال: «فَلا تَفْعل؛ صُمْ وأَفْطر، ونَمْ وقُمْ فَإِنَّ لجَسَدكَ علَيْكَ حقًّا، وإِنَّ لعيْنَيْكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لزَوْجِكَ علَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لزَوْركَ عَلَيْكَ حَقًّا، وإِنَّ بحَسْبكَ أَنْ تَصْومَ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةَ أَيَّام، فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ حَسَنةٍ عشْرَ أَمْثَالِهَا، فَإِذن ذلك صِيَامُ الدَّهْرِ» فشَدَّدْتُ فَشُدِّدَ عَلَي، قُلْت: يا رسول الله إِنّي أَجِدُ قُوَّةً، قال: «صُمْ صِيَامَ نَبِيِّ اللَّهِ داوُدَ وَلا تَزدْ عَلَيْهِ». قلت: وما كَان صِيَامُ داودَ؟ قال: «نِصْفُ الدهْرِ». فَكَان عَبْدُ الله يقول بعْد مَا كَبِر: يالَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصةَ رسول الله.

وفي رواية: «أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّك تصُومُ الدَّهْر، وَتْقَرَأُ الْقُرْآنَ كُلَّ لَيْلَة؟» فَقُلْت: بَلَى يا رسولَ الله، ولَمْ أُرِدْ بذلِكَ إِلاَّ الْخيْر، قال: «فَصُمْ صَوْمَ نَبِيِّ اللهِ داود، فَإِنَّه كَانَ أَعْبَدَ النَّاس، واقْرأْ الْقُرْآنَ في كُلِّ شَهْرٍ». قُلْت: يَا نَبِيِّ اللهِ! إِنِّي أُطِيق أَفْضل مِنْ ذلِك؟ قال: «فَاقْرَأه فِي كُلِّ عِشرِينَ». قُلْت: يَا نبيِّ اللَّهِ إِنِّي أُطِيق أَفْضَل مِنْ ذَلِك؟ قال: «فَاقْرَأْهُ فِي كُلِّ عَشْر». قُلْت: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنِّي أُطِيق أَفْضلَ مِنْ ذلِك؟ قال: «فَاقْرَأْه في كُلِّ سَبْعٍ وَلاَ تَزِدْ عَلَى ذَلِكَ». فَشَدَّدْتُ فَشُدِّدَ عَلَي، وقَالَ لِي النَّبِيُّ: «إِنَّكَ لاَ تَدْرِي لَعلَّكَ يَطُول بِكَ عُمُرٌ». قال: فَصِرْت إِلَى الَّذِي قَالَ لِي النَّبِيُّ فَلَمَّا كَبِرْتُ وَدِدْتُ أنِّي قَبِلْت رخْصَةَ نَبِيِّ اللَّهِ.

وفي رواية: «وَإِنَّ لوَلَدِكَ علَيْكَ حَقًّا». وفي روايةٍ : «لا صَامَ من صَامَ الأَبَدَ» ثَلاثا. وفي روايةٍ : «أَحَبُّ الصَّيَامِ إِلَى الله تَعَالَى صِيَامُ دَاوُد، وَأَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى الله تَعَالَى صَلاةُ دَاوُد: كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيل، وَيَقُومُ ثُلُثَه، وَيَنَامُ سُدُسَه، وَكَانَ يَصُومُ يوْماً ويُفْطِرُ يَوْما، وَلا يَفِرُّ إِذَا لاقَى».

وفي رواية قال: أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حسَب، وكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتهُ أي: امْرَأَة ولَدِهِ فَيسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا، فَتَقُولُ لَه: نِعْمَ الرَّجْلُ مِنْ رجُل لَمْ يَطَأْ لنَا فِرَاشاً ولَمْ يُفتِّشْ لنَا كَنَفاً مُنْذُ أَتَيْنَاهُ فَلَمَّا طالَ ذَلِكَ عليه ذكَرَ ذلِكَ لِلنَّبِيِّ. فقَالَ: «الْقَني به». فلَقيتُهُ بَعْدَ ذلكَ فَقَالَ: «كيفَ تَصُومُ؟» قُلْتُ: كُلَّ يَوْم، قَالَ: «وَكيْفَ تَخْتِم؟» قلتُ: كُلَّ لَيلة ، وذَكَر نَحْوَ مَا سَبَق وكَان يقْرَأُ عَلَى بعْض أَهْلِه السُّبُعَ الَّذِي يقْرؤهُ، يعْرضُهُ مِن النَّهَارِ لِيكُون أَخفَّ علَيِهِ بِاللَّيْل، وَإِذَا أَراد أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَر أَيَّاماً وَأَحصَى وصَام مِثْلَهُنَّ كَراهِيةَ أَن يتْرُك شيئاً فارقَ علَيهِ النَّبِي. [همه‌ی این روایت‌ها صحیح است و بیش‌ترشان در صحیحین آمده و اندکی از این روایت‌ها، فقط در یکی از صحیحین وجود دارد.]([[120]](#footnote-120))

**ترجمه:** ابومحمد، عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر اطلاع یافت که من گفته‌ام: به الله سوگند که در تمام عمر خویش هر روز، روزه می‌گیرم و تمام شب‌ها، به نماز و عبادت می‌پردازم. رسول‌الله فرمود: «تو، چنین گفته‌ای؟» عرض کردم: ای رسول‌خدا! پدر و مادرم فدایت؛ بله، چنین گفته‌ام. فرمود: «تو، توانش را نداری؛ هم روزه بگیر و هم بخور، بخشی از شب بخواب و پاسی از شب برخیز (و عبادت کن) و هر ماه، سه روز، روزه بگیر که پاداش کار نیک، ده برابر است و این سه روز در ماه، مانند تمام عمر است». گفتم: توانایی‌ام، بیش از این است. فرمود: «یک روز، روزه بگیر و دو روز فاصله بینداز». گفتم: طاقت و توان من، بیش از این است. فرمود: «یک روز در میان روزه بگیر که این، روزه‌ی داوودو برترین روزه است». در روایتی به همین مضمون، با الفاظ دیگری آمده است: عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: عرض کردم: بیش از این، توانایی دارم. فرمود: «روزه‌ای بهتر از این وجود ندارد». و اگر سه روزی را که رسول‌الله فرمود، قبول می‌کردم، برای من از مال و زن و فرزند، بهتر و محبوب‌تر بود.

در روایتی آمده است: «شنیده‌ام هر روز، روزه می‌گیری و تمام شب برای عبادت بیداری؟» گفتم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «چنین نکن؛ گاه روزه بگیر و گاه بخور. بخشی از شب بخواب و پاسی از آن، برای عبادت برخیز و بدان که جسم، چشمان، همسر و میهمانت، هر یک بر تو حق دارند و کافی‌ست که سه روز در ماه، روزه بگیری؛ زیرا برای هر کار نیکی، ده برابر پاداش می‌یابی و این سه روز در ماه، مانند تمام عمر است». بدین‌سان بر خود سخت گرفتم، در نتیجه بر من سخت تمام شد. گفتم: توان و طاقت بیش‌تری در خود می‌بینم. فرمود: «مانند روزه‌ی داوود پیامبر، روزه بگیر، نه بیش‌تر». گفتم: روزه‌ی داوود چگونه بود؟ فرمود: «یک روز در میان». زمانی که عبدالله بن عمرو$ بزرگ شد و پا به سن گذاشت، می‌گفت: کاش رخصت رسول‌الله را قبول می‌کردم.

در روایت دیگری آمده است: «شنیده‌ام هر روز روزه می‌گیری و هر شب، تمام قرآن را می‌خوانی؟» گفتم: بله، ای رسول‌خدا! و قصدی جز خیر ندارم. فرمود: «مانند روزه‌ی داوود پیامبر، روزه بگیر؛ او، عابدترین مردم بود. و قرآن را در یک ماه ختم کن». گفتم: ای پیامبر خدا! من، بیش از این توانایی دارم. فرمود: «پس، در هر بیست روز، قرآن را ختم کن». گفتم: من، بیش از این می‌توانم. فرمود: «پس در هر ده روز، قرآن را ختم نما». گفتم: من، بیش‌تر این می‌توانم. فرمود: هر هفت روز قرآن را ختم کن و بر این نیفزا». بدین‌سان بر خود سخت گرفتم، در نتیجه بر من سخت تمام شد. پیامبر به من فرمود: «تو نمی‌دانی؛ شاید عمرت طولانی شود». عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: به فرموده‌ی پیامبر عمل می‌کردم و چون پیر شدم، آرزو نمودم که کاش رخصت پیامبر را می‌پذیرفتم.

در روایت دیگری آمده است: «و فرزندت، بر تو حق دارد». در روایتی آمده است: «کسی که تمام عمرش را پیوسته و بی‌وقفه روزه بگیرد، روزه نگرفته است». [یعنی روزه‌اش، نادرست و بی‌اعتبار می‌باشد.] در روایتی آمده است: «بهترین روزه نزد الله متعال، روزه‌ی داوود() است و محبوب‌ترین نماز نزد الله تعالی، نماز داوود می‌باشد که نیمی از شب می‌خوابید و یک‌سوم آن را برای عبادت برمی‌خاست و یک‌ششم دیگر را می‌خوابید و یک روز در میان روزه می‌گرفت و هنگام رویارویی با دشمن، فرار نمی‌کرد».

در روایتی آمده است: «پدرم، زنی از خانواده‌ای اصیل و صاحب‌نَسَب به ازدواجم درآورد و گاه از او سر می‌زد و درباره‌ی من، از او سؤال می‌کرد تا این‌که همسرم به او گفت: مرد خوبی‌ست؛ اما از زمانی که نزدش آمده‌ام، به رخت‌خوابم نیامده و با من، هم‌بستر نشده است. و چون این ماجرا طول کشید، پدرم آن را برای پیامبر بازگو کرد. پیامبر فرمود: «پسرت را نزد من بفرست». وقتی به ملاقات پیامبر رفتم، فرمود: «چگونه روزه می‌گیری؟» گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم می‌کنی؟» گفتم: هر شب. آن‌گاه عبدالله بن عمرو$ همان حکایتی را بازگو می‌کند که پیش‌تر بیان شد. عبدالله گاه، یک‌هفتم تلاوت شبانه‌اش را در روز برای یکی از اعضای خانواده‌اش می‌خواند تا تلاوت شب، کم‌تر و آسان‌تر باشد. و برای تقویت و افزایش توان خویش چند روز، روزه نمی‌گرفت و سپس به تعداد آن روزها، روزه می‌گرفت تا عملی را که در زمان پیامبر انجام می‌داد، ترک نکند.

\*\*\*

155- وعن أَبِي ربْعِيٍّ حنْظَلةَ بنِ الرَّبيع الأُسيدِيِّ الْكَاتِب أَحدِ كُتَّابِ رسول الله قال: لَقينَي أَبُو بَكْر فقال: كَيْفَ أَنْتَ يا حنْظلَة؟ قُلْت: نَافَقَ حنْظَلَةُ، قال: سُبْحانَ الله ما تقُول؟! قُلْت: نَكُونُ عِنْد رسول الله يُذكِّرُنَا بالْجنَّةِ والنَّارِ كأَنَّا رأْيَ عين، فَإِذَا خَرجنَا مِنْ عِنْدِ رسولِ اللهِ عافَسنَا الأَزْوَاجَ وَالأَوْلادَ وَالضَّيْعاتِ نَسينَا كَثِيرًا. قال أَبُو بكْر: فَواللَّهِ إِنَّا لنَلْقَى مِثْلَ هَذَا. فانْطلقْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْر حتى دخَلْنَا عَلى رسول الله. فقُلْتُ: نافَقَ حنْظَلةُ يا رسول الله، فقالَ رسولُ الله: «ومَا ذَاكَ؟» قُلْتُ: يا رسولَ الله نُكونُ عِنْدكَ تُذَكِّرُنَا بالنَّارِ والْجنَّةِ كَأَنَّا رأْيَ العَيْنِ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ عَافَسنَا الأَزوَاج والأوْلاَدَ والضَّيْعاتِ نَسِينَا كَثِيرًا. فقال رسولُ الله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيدِهِ أن لَوْ تَدُومُونَ عَلَى مَا تَكُونُونَ عِنْدِي وَفِي الذِّكْر لصَافَحتْكُمُ الملائِكَةُ عَلَى فُرُشِكُم وفي طُرُقِكُم، وَلَكِنْ يا حنْظَلَةُ ساعةً وساعةً» ثَلاثَ مرَّات. [روایت مسلم]([[121]](#footnote-121))

**ترجمه:** ابوربعی، حنظله بن ربیع اُسیِّدی، یکی از کاتبان پیامبر می‌گوید: ابوبکر مرا دید و حالم را پرسید. گفتم: حنظله، منافق شده است. ابوبکر گفت: سبحان‌الله! چه می‌گویی؟! گفتم: هنگامی که نزد رسول‌الله هستیم و درباره‌ی بهشت و دوزخ برای ما سخن می‌گوید، گویا بهشت و دوزخ را با چشم خود می‌بینیم؛ اما وقتی از حضور پیامبر می‌رویم، زن و فرزند و روزمرگی‌ها و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می‌کنند و بسیاری از فرموده‌های پیامبر را از یاد می‌بریم. ابوبکر فرمود: به الله سوگند که ما نیز چنین حالی داریم؛ لذا با ابوبکر نزد پیامبر رفتم و وقتی به محضرش رسیدیم، عرض کردم: ای رسول‌خدا! حنظله منافق شده است؟ پیامبر فرمود: این چه سخنی‌ست که می‌گویی؟ گفتم: ای رسول‌خدا! زمانی که در حضور شما هستیم و درباره‌ی بهشت و دوزخ با ما سخن می‌گویید، گویا بهشت و دوزخ را با چشم خود می‌بینیم و چون از محضر شما بیرون می‌رویم، زن و فرزند و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می‌کنند و بسیاری از فرموده‌های شما را از یاد می‌بریم. رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر همیشه همان وضعی را داشته باشید که نزد من دارید و همواره در ذکر و یاد الله باشید، فرشتگان در خانه‌ها و در راه‌ها، با شما دست می‌دهند؛ اما ای حنظله، ساعتی (برای عبادت الله) و ساعتی (برای استراحت و رسیدگی به کارهای دنیا)». و این را سه بار تکرار فرمود.

**شرح**

مؤلف/ روایتی از یکی از کاتبان وحی به نام حنظله نقل کرده که می‌گوید: ابوبکر مرا دید؛ به او گفتم: حنظله، منافق شده است. این را از آن جهت درباره‌ی خود گفت که گمان می‌کرد وضعیتی که پیدا کرده، نفاق است. ابوبکر فرمود: «ما نیز زمانی که در حضور رسول‌الله هستیم و برای ما درباره‌ی بهشت و دوزخ سخن می‌گوید، گویا بهشت و دوزخ را با چشم خود می‌بینیم»؛ یعنی ایمان و یقین ما در سطح و اندازه‌ای قرار می‌گیرد که گویا بهشت و دوزخ در برابر چشمان ماست. آن‌چه پیامبر گفته یا خبری که بیان کرده، گویا به چشم مشاهده می‌شود و بلکه فراتر از این است؛ زیرا خبر راست‌گوترین بنده‌ی الله می‌باشد که بیش از هر کسی الله را شناخته بود و با او ارتباط داشت.

در ادامه‌ی این روایت، آمده است: «اما وقتی از حضور پیامبر می‌رویم، زن و فرزند و روزمرگی‌ها و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می‌کنند». ابوبکر گفت: من نیز چنین حالتی دارم؛ لذا با هم نزد رسول‌الله رفتند و چون به محضر پیامبر رسیدند، حنظله گفت: ای رسول‌خدا! من منافق شده‌ام. رسول‌الله فرمود: «این چه سخنی‌ست که می‌گویی؟» موضوع را با پیامبر در میان نهاد و گفت: هنگامی که نزد شما هستیم و با درباره‌ی بهشت و دوزخ سخن می‌گویید، یقین ما در سطحی قرار می‌گیرد که گویا بهشت و دوزخ را با چشم می‌بینیم؛ اما وقتی از نزد شما می‌رویم، زن و فرزند و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می‌کنند. پیامبر فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر همیشه همان وضعی را داشته باشید که نزد من دارید و همواره در ذکر و یاد الله باشید، فرشتگان در خانه‌ها و در راه‌ها، با شما دست می‌دهند»؛ یعنی به‌خاطر یقینی که بدان می‌رسید، برای بزرگ‌داشت و نیز استوار ساختن شما، با شما مصافحه می‌کنند؛ زیرا هرچه یقین بنده بیش‌تر شود، الله متعال او را بیش از پیش ثابت‌قدم و استوار می‌گرداند. همان‌طور که فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ ١٧﴾ [محمد : ١٧]

و آنان که هدایت یافتند، (الله) بر هدایتشان افزود و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان بخشید.

پیامبر در ادامه فرمود: «اما ای حنظله! ساعتی (برای عبادت الله) و ساعتی (برای نفس و رسیدگی به خانواده و کارهای دنیا)». و این را سه بار تکرار فرمود؛ یعنی انسان باید بخشی از وقتش را به عبادت الله اختصاص دهد و بخشی دیگر را به خود و خانواده‌ی خویش تا بدین‌سان حق هر صاحب حقی را ادا کند.

این، بیان‌گر کمال و خوبی دین اسلام است. الله حقی دارد که باید ادا کرد و نفس انسان و خانواده‌اش نیز حقوقی دارند که باید رعایت نمود؛ هم‌چنین باید حقوق مهمان و همه‌ی حقوقی را که بر عهده‌ی ماست، پاس بداریم تا بتوانیم به‌راحتی و با خیال آسوده، پروردگار خویش را عبادت کنیم؛ زیرا اگر انسان بر خود سخت بگیرد، خسته و درمانده می‌گردد و بسیاری از حقوق را پایمال می‌کند.

در تحصیل و کسب دانش نیز باید این نکته را رعایت کنیم؛ یعنی اگر هنگام مطالعه‌ی کتابی احساس خستگی می‌کنیم، یا مطالعه‌ی کتابی برای ما ملالت‌آور و خسته‌کننده است، کتاب دیگری بخوانیم و اگر فراگیری یکی از رشته‌های علمی برای ما سخت و دشوار می‌باشد، به یادگیری دانشی بپردازیم که توانایی و استعدادش را داریم؛ بدین‌سان هم خود را راحت می‌کنیم و هم به دانش مفید و فراوانی دست می‌یابیم؛ اما اگر تحصیل علم را توفانی شروع کنیم و بر خود سخت بگیریم یا برای کسب دانشی، بر خود فشار بیاوریم، چه بسا خسته شویم و از ادامه‌ی تحصیل باز بمانیم. برخی از مردم، برای مطالعه و تحصیل علم، خود را در رنج و زحمت می‌اندازند و این امر، در وجود آن‌ها به صورت یک عادت درمی‌آید و اگر به آن‌چه که می‌خواهند، دست نیابند، افسرده و ناراحت می‌شوند! حال آن‌که الله متعال هرکه را بخواهد، از فضل خویش بهره‌مند می‌گرداند و او، دارای فضل بی‌کران است.

\*\*\*

156- وعن ابن عباس$ قال: بيْنما النَّبِيُّ يَخْطُبُ إِذَا هُوَ بِرجُلٍ قَائِم، فسأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرائيلَ نَذَر أَنْ يَقُومَ فِي الشَّمْس وَلا يقْعُد، ولا يستَظِلَّ ولا يتَكَلَّم، ويصوم، فَقالَ النَّبِيُّ: «مُرُوهُ فَلْيَتَكَلَّمْ ولْيَستَظِلَّ ولْيُتِمَّ صوْمَهُ». [روایت بخاري]([[122]](#footnote-122))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: روزی پیامبر در حالِ سخنرانی، مردی را دید که ایستاده است؛ علتش را پرسید. گفتند: او، ابواسرائیل است؛ نذر کرده که زیر آفتاب بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. پیامبر فرمود: «به او بگویید: سخن بگوید، زیر سایه برود، بنشیند و روزه‌اش را کامل کند».

**شرح**

مؤلف/، روایتی در باب میانه‌روی در عبادت ذکر نموده که مردی به نام ابواسرائیل نذر کرده بود که زیر آفتاب بایستد و ننشیند، ساکت باشد و سخن نگوید، و روزه بگیرد. پیامبر در حال سخنرانی، این مرد را دید که زیر آفتاب ایستاده است؛ و چون علتش را پرسید، او را از نذر ابواسرائیل، باخبر ساختند. فرمود: «به او بگویید: سخن بگوید، زیر سایه برود، بنشیند و روزه‌اش را کامل کند».

نذر ابواسرائیل، هم شامل کارهای پسندیده بود و هم شامل کارهای ناپسندی که الله دوست ندارد. کار پسندیده‌اش، روزه بود؛ زیرا روزه، عبادت بزرگی‌ست و پیامبر فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ»؛ یعنی: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید». به عبارت دیگر به نذرش عمل کند؛ اما نذر ابواسرائیل و تصمیمش برای ایستادن در آفتاب و ساکت بودن، کار پسندیده‌ای نبود؛ از این‌رو پیامبر دستور داد که ابواسرائیل نذرش را ترک نماید.

ناگفته نماند که نذر در اصل، مکروه است و حتی برخی از علما، آن را حرام دانسته‌اند؛ زیرا وقتی انسان نذر می‌کند، خود را به انجامِ کاری وادار می‌سازد که الله او را بدان مکلّف نکرده است؛ از این‌رو پیامبر از «نذر» منع نموده و فرموده است: «إنَّ النَّذْرَ لا يَأْتِي بِخَيْرٍ وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»؛([[123]](#footnote-123)) یعنی: «نذر، هیچ خیری برای انسان ندارد (و تقدیر را تغییر نمی‌دهد) و تنها به‌وسیله‌ی آن، چیزی از دست بخیل بیرون می‌آید». نذر، بر سه نوع است: یک نوع نذر، حکم سوگند را دارد؛ و نوع دوم، نذر معصیت است و نوع سوم، نذر اطاعت می‌باشد.

اما نذری که حکم سوگند را دارد، نذری‌ست که انسان به‌قصد تأکید بر یک موضوع، بیان می‌کند؛ چه برای نفیِ آن باشد و چه برای اثبات یا تصدیق آن. مثلاً به شخصی می‌گویند: خبری که به ما داده بودی، دروغ بود. و او، در پاسخ می‌گوید: اگر دروغ گفته باشم، نذر می‌کنم که یک سال، روزه بگیرم. روشن است که قصدش از چنین نذری تأکید بر این است که راست گفته و خبرش، دروغ نیست و می‌خواهد مردم، حرفش را باور کنند. این، حکم سوگند را دارد. هم‌چنین اگر قصد انسان، تشویق یا برانگیختن باشد، باز هم نذرش، حکم قَسَم را دارد؛ مثلاً می‌گوید: اگر فلان‌کار را انجام ندهم، نذر روزه‌ی یک سال، بر من واجب است. این هم، حکم سوگند را دارد؛ زیرا قصدش، این است که به‌نحوی خود را به انجام کاری، مُلزَم نماید و رسول‌الله فرموده است: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»؛([[124]](#footnote-124)) یعنی: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و برای هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است».

اما نوع دوم: نذرِ حرام است؛ و به نذری گفته می‌شود که ادای آن، جایز نیست. مثلاً کسی نذر کند که شراب بنوشد. چنین نذری، حرام است و برای او روا نیست که شراب بنوشد؛ البته بنا بر قول راحج، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود و برخی از علما، گفته‌اند: هیچ کفاره ای ندارد؛ زیرا این نذر، از اساس باطل است و منعقد نمی‌شود؛ اما دیدگاه صحیح، این است که کفاره دارد؛ ولی عمل کردن به چنین نذری، جایز نیست. مثال دیگری ذکر می‌کنم: خانمی نذر می‌کند که در عادت ماهیانه‌اش روزه بگیرد. این هم، نذرِ حرام است و برایش جایز نیست که در دوران حیض یا عادت ماهیانه‌اش، روزه بگیرد و بر او، کفاره‌ی سوگند واجب می‌شود.

و سومین نوع نذر، نذر اطاعت است؛ مثلاً کسی، نذر می‌کند که «ایام بیض»، یعنی روزهای سیزده، چهارده و پانزدهم هر ماه قمری را روزه بگیرد. ادای چنین نذری، بر انسان، واجب می‌باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ»؛([[125]](#footnote-125)) یعنی: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید». یا شخصی می‌گوید: نذر می‌کنم که دو رکعت «ضحی» بخوانم؛ ادای این نذر، بر او واجب است؛ زیرا نذرش، نذر اطاعت است و به‌فرموده‌ی پیامبر باید به چنین نذری عمل کرد.

اما اگر نذر کسی، هم شامل نذر اطاعت باشد و هم شامل نذر معصیت، باید به بخشی از نذرش که اطاعت است، عمل نماید و بخش دیگر را ترک کند و کفاره‌ی سوگند بدهد؛ مثل ابواسرائیل که نذر کرده بود در آفتاب بایستد و زیر سایه نرود، ساکت باشد و روزه بگیرد. پیامبر به او دستور داد که روزه بگیرد؛ زیرا نذر اطاعت بود؛ اما او را از سکوت و ایستادن در آفتاب، منع نمود و فرمود: «به او بگویید: سخن بگوید، زیر سایه برود، و بنشیند». بسیاری از مردم، امروزه نذر می‌کنند که اگر کارشان در آینده، سر و سامان یابد یا مشکلشان حل شود، فلان کار نیک را انجام دهند. مثلاً وقتی یکی از عزیزان آن‌ها بیمار می‌شود، می‌گویند: اگر بیمارمان بهبود یافت و الله، او را شفا بخشید، چنین و چنان خواهیم کرد. از چنین نذری منع شده و این نذر، یا مکروه است یا حرام؛ بدون این‌که نذر کنید، برای بیمارتان دعای بهبودی نمایید و از الله بخواهید که او را شفا دهد؛ اگر کسی نذر کند و بیمارش بهبود یابد، بر او واجب است که نذر خود را ادا نماید.

\*\*\*

15- باب: مداومت و پای‌بندی بر اعمال

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ﴾

[الحديد: ١٦]

آیا برای مؤمنان، آن‌ زمان نرسیده که دل‌هایشان برای یاد الله و آن‌چه از حق نازل شده، نرم شود و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت.

و می‌فرماید:

﴿وَقَفَّيۡنَا بِعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡإِنجِيلَۖ وَجَعَلۡنَا فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأۡفَةٗ وَرَحۡمَةٗۚ وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوۡهَا حَقَّ رِعَايَتِهَاۖ﴾ [الحديد: ٢٧]

و سپس عیسی پسر مریم را فرستادیم و به او انجیل دادیم و در دل کسانی ‌که از او پیروی نمودند، مهربانی و بخشایش و گوشه‌نشینی (و رهبانیتی) نهادیم که خود پدید آورده بودند و ما آن را بر آن‌ها فرض نساختیم. بلکه آنان، آن ‌را در جستجوی رضایت الله پدید آوردند؛ ولی آن ‌را چنان‌که باید رعایت نکردند.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا﴾ [النحل: ٩٢]

مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تابیدن محکم، باز می‌کرد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ ٩٩﴾ [الحجر: ٩٩]

و تا زمانی که مرگت فرا رسد، پروردگارت را عبادت و پرستش کن.

و اما یکی از احادیثی که در این باب، آمده، حدیث عایشه& می‌باشد که در باب پیشین ذکر شد و در آن آمده است: «وكَانَ أَحَبُّ الدِّينِ إِلَيْهِ ما داوَمَ صَاحِبُهُ علَيْهِ»؛([[126]](#footnote-126)) یعنی: «بهترین عمل نزد الله، عملی‌ست که صاحبش بر آن مداومت کند».

**شرح**

مؤلف/ بابی به نام «مداومت و پای‌بندی بر اعمال نیک» گشوده است؛ وی، در باب پیشین به موضوع میانه‌روی در عبادت و ضرورت پیروی از روش پیامبر در همه‌ی اعمال پرداخت و سپس این باب را گشوده است که درباره‌ی مداومت بر اعمال نیک می‌باشد؛ زیرا بسیاری از مردم، ابتدا عمل نیکی را با حرارت و نشاط آغاز می‌کنند و برای انجام آن می‌کوشند، اما پس از مدتی خسته می‌شوند و از انجام آن، سهل‌انگاری می‌نمایند. این امر، در جوانان به‌کثرت مشاهده می‌شود؛ زیرا بسیاری از جوانان، یا در کارها عجله می‌کنند و یا خیلی بی‌خیالند. علتش، این است که بیش‌تر کارهایشان را از روی احساس و بدون فکر و اندیشه انجام می‌دهند. لذا گاه مشاهده می‌شود که جوانی، با ذوق و شوق فراوان، عبادتی را آغاز می‌کند و پس از مدتی، سستی و تنبلی می‌ورزد و از انجام آن کار، بازمی‌ماند؛ از این‌رو همان‌طور که مؤلف/ یادآوری کرده، چه خوبست که انسان، در عبادت، میانه‌رو باشد و بر آن، مداومت کند؛ زیرا پای‌بندی و مداومت بر اعمال نیک، بیان‌گر علاقه و رغبت انسان به کارهای شایسته است و بهترین عمل نزد الله، عملی‌ست که صاحبش بر آن مداومت نماید.

مؤلف/ چند آیه در این باب ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأۡفَةٗ وَرَحۡمَةٗۚ وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوۡهَا حَقَّ رِعَايَتِهَاۖ ﴾ [الحديد: ٢٧]

و به عیسی انجیل دادیم و در دل کسانی ‌که از او پیروی نمودند، مهربانی و بخشایش و گوشه‌نشینی (و رهبانیتی) نهادیم که خود پدید آورده بودند و ما آن را بر آن‌ها فرض نساختیم. بلکه آنان، آن ‌را در جستجوی رضایت الله پدید آوردند؛ ولی آن ‌را چنان‌که باید رعایت نکردند.

یعنی گوشه‌نشینی و رهبانیت خودساخته را ترک نمودند. هم‌چنین الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ ﴾ [الحديد: ١٦]

و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت.

یعنی با طولانی شدن زمان، اعمال نیک را بر خویش دشوار پنداشتند و ترکش کردند. به‌هر حال، باید بر کارهای نیک مداومت و پای‌بندی داشته باشیم و در انجام آن‌ها تنبلی و سهل‌انگاری نکنیم و وقتی به کار نیکی می‌پردازیم، آن را به سرانجام برسانیم. همان‌گونه که مداومت بر عبادت‌ها، مهم می‌باشد، ادامه دادنِ سایر کارها نیز دارای اهمیت است و انسان نباید هردمبیل‌مزاج باشد و هر دم و ساعت، رنگ و فکر، عوض کند؛ بلکه باید ثبوت فکری و عملی داشته باشد؛ البته تا زمانی که نادرست بودن فکر یا عملش، نمایان نشود و همین‌که دریافت اندیشه یا رفتارش درست نیست، ترکش نماید و بر آن پافشاری نکند. ثبوت فکری و عملی، با رعایت شرط مذکور، بیان‌گر ثبوت و پختگی شخصیت انسان است و نشان می‌دهد که آدمِ پخته و آگاه، می‌داند که قدمش را کجا بگذارد یا نگذارد؛ یعنی به هر کاری که دست می‌زند یا هر اقدامی که می‌کند، از روی شناخت و آگاهی است. برخی از مردم بدین نکته توجه نمی‌کنند و امروز، اندیشه‌ای دارند و فردا، دیدگاهی دیگر؛ و بدین‌سان وقتشان را ضایع می‌کنند و هیچ‌گاه آرام و قرار ندارند؛ از این‌رو روایت می‌شود که عمر بن خطاب فرموده است: «هرکس توفیق کار نیک و خجسته‌ای پیدا کرد، باید بر آن مداومت کند». سخن بزرگی‌ست؛ یعنی هرگاه کار نیک و شایسته‌ای را آغاز کردی، خود را به انجام آن، مُلزَم کن و با جدیت، آن را به انجام برسان؛ نه این‌که مانند یک سرگرمی، گاه انجامش دهی و گاه، ترکش کنی و بدون این‌که چیزی بسازی یا نتیجه‌ای بگیری، وقت خود را ضایع کنی؛ از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را بر حق و حقیقت، ثابت و استوار بگرداند و ما را در جرگه‌ی دعوت‌گران حق و یاوران حقیقت، قرار دهد.

\*\*\*

157- وعن عمرَ بن الخطاب قال: قال رسول الله: «منْ نَامَ عَنْ حِزْبِهِ مِنَ اللَّيْل، أَو عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَقَرأَه ما بينَ صلاةِ الْفَجِر وَصلاةِ الظهر، كُتب لَهُ كأَنَّما قرأَهُ مِن اللَّيْلِ». [روایت مسلم]([[127]](#footnote-127))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر کس از خواندن بخشی از قرآن که در شب تلاوت می‌کرده یا از قرائت قسمتی از آن، به سبب غلبه‌ی خواب باز بماند و در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، آن را بخواند، گویا آن را در شب خوانده است و پاداش آن، به او می‌رسد».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون از امیر مؤمنان، عمر بن خطاب نقل کرده که پیامبر فرموده است: «هر کس از خواندن بخشی از قرآن که در شب تلاوت می‌کرده یا از قرائت قسمتی از آن، به سبب غلبه‌ی خواب باز بماند و در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، آن را بخواند، گویا آن را در شب خوانده است و پاداش آن، به او می‌رسد»؛ یعنی: گویا آن را در نماز شب خویش، خوانده است.

این حدیث نشان می‌دهد که وقتی انسان، عبادتی را آغاز کرد، باید بر آن مداومت و پای‌بندی کند؛ اگرچه پس از پایان وقتش باشد.

واژه‌ی «حزب» که در حدیث ذکر شده، به معنای بخش یا قسمتی از هر چیزی‌ست؛ از جمله احزاب قرآن و نیز دسته‌ها و طوایف یا گروه‌های انسانی. به‌هر حال اگر کسی عادت داشته باشد که بخشی از قرآن را در نماز شب تلاوت کند، اما به سبب غلبه‌ی خواب، از قرائت همه یا قسمتی از آن باز بماند و در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، جبرانش نماید، مثلِ این است که آن را در نماز شب، خوانده است. ناگفته نماند که اگر تلاوتش در نماز وتر بوده، قضای آن را به صورت زوج، به‌جا می‌آورد؛ یعنی یک رکعت بر تعداد رکعت‌های وترش می‌افزاید و اگر سه رکعت، وتر می‌خوانده، در روز باید چهار رکعت بخواند و اگر به خواندن پنج رکعت وتر، عادت داشته، قضای آن را شش رکعت بخواند و اگر وترش، هفت رکعتی بوده، قضایش، هشت رکعتی‌ست؛ بدین دلیل که عایشه& می‌گوید: وقتی پیامبر به سبب غلبه‌ی خواب یا بیماری، از نماز شب بازمی‌ماند، در روز، دوازده رکعت می‌خواند.

در حدیث عمر قید شده که قضای آن را در فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر، ادا کند؛ اما احادیث دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد پس از نماز صبح تا طلوع خورشید و بالا آمدن آن، به‌اندازه‌ی یک نیزه، نباید نماز خواند و بدین‌سان حدیثی که ذکر کردیم، قیدی برای حدیث عمر به شمار می‌رود که بیان شد؛ یعنی زمان جبران، از بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه، آغاز می‌شود و تا ظهر ادامه دارد. برخی از علما گفته‌اند: این حدیث، قید و شرطی ندارد و انسان هر زمان که به‌یادش بیاید، باید قضای آن را ادا کند؛ زیرا پیامبر بدون هیچ قید و شرطی فرموده است: «مَنْ نَامَ عَنْ صَلاةٍ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إذَا ذَكَرَهَا، لا كَفَّارةَ لَهُ إلاّ ذلك»؛([[128]](#footnote-128)) یعنی: «هرکس، از نمازی خواب ماند یا آن را فراموش کرد، هرگاه به‌یادش آمد، بخواند و کفاره‌ی دیگری ندارد».

از حدیثی که مؤلف/ ذکر کرده است، چنین برداشت می‌شود که انسان باید بر کارهای نیک، مداومت و پای‌بندی نماید و در صورت امکان، قضای عملی را که فراموش می‌کند، به‌جای آورد و اگر امکان جبران آن وجود نداشت، روشن است که قضای آن، از او ساقط می‌شود؛ مانند سنت «تحیة المسجد»؛ اگر کسی وارد مسجد شد و فراموش کرد که این دو رکعت سنت را بخواند و مدت زیادی گذشت، دیگر جبران ندارد؛ زیرا سنت بودن این نماز، مقید به سبب است؛ یعنی سببش، ورود به مسجد می‌باشد و وقتی تأخیر شود، دیگر، سنت نیست. حکمِ هر عملی که مقید به سبب می‌باشد، یعنی سبب مشخصی دارد، همین است و هرگاه سببش برداشته شود، جبران یا قضایی ندارد، مگر آن‌که عمل واجبی مانند نمازهای پنج‌گانه باشد؛ البته هر عملی که مقید به زمان یا وقت مشخصی‌ست، جبران دارد؛ مانند نماز‌های سنت که اگر کسی، فراموش کرد و پس از پایان وقت به‌یادش آمد، قضای آن را به‌جا می‌آورد؛ زیرا این عمل، از پیامبر ثابت شده است.

هم‌چنین اگر انسان، روزه‌ی «ایام بیض» یعنی سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه را از دست بدهد، پس از آن، می‌تواند جبرانش کند؛ گرچه روزه‌ی سه روز در ماه در ابتدا یا در وسط یا در پایان ماه درست می‌باشد، اما بهتر است که در سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه باشد.

\*\*\*

158- وعن عبدِ الله بنِ عمرو بنِ العاص$ قال: قال لي رسولُ الله: «يَا عبْدَ الله! لا تَكُنْ مِثلْ فُلانٍ، كَانَ يقُومُ اللَّيْلَ فَتَركَ قِيامَ اللَّيْلَ». [متفقٌ عليه]([[129]](#footnote-129))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای عبدالله! مانندِ فلانی نباش که نماز شب می‌خوانْد، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

159- وعن عائشةَ& قالَت: كان رسولُ الله إذَا فَاتَتْهُ الصَّلاةُ مِنْ اللَّيْلِ مِنْ وجعٍ أَوْ غيْرِه، صلَّى مِنَ النَّهَارِ ثنْتَى عشْرَةَ ركعةً. [روایت مسلم]([[130]](#footnote-130))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: وقتی پیامبر به سبب بیماری یا به هر علت دیگری، از نماز شب بازمی‌ماند، در روز، دوازده رکعت می‌خواند.

**شرح**

مؤلف/، از عبدالله بن عمرو بن عاص$ روایت کرده است که پیامبر به او فرمود: «ای عبدالله! مانندِ فلانی نباش که نماز شب می‌خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد». مؤلف، این حدیث را در باب مداومت و پای‌بندی بر اعمال نیک ذکر کرده است.

پیامبر در این حدیث، عبدالله بن عمرو$ را نصیحت نمود که مانند فلان‌کس نباشد و نامی از آن شخص نبرد؛ و این، سه احتمال دارد: یا پیامبر نام آن شخص را ذکر نکرده، یا عبدالله بن عمرو از ذکر نام وی خودداری نموده تا راویان، او را نشناسند؛ یا شاید هم راویِ پس از عبدالله بن عمرو، نام آن شخص را در ابهام گذاشته است. در هر صورت، مهم این است که در چنین مسایلی، باید اصل قضیه را مد نظر قرار دهیم و از ذکر نام اشخاص، خودداری کنیم. روش پیامبر نیز همین‌گونه بود که وقتی می‌خواست از کاری منع کند، نام کسی را ذکر نمی‌کرد؛ بلکه می‌فرمود: «چرا برخی‌ها، چنین و چنان می‌کنند؟» و با چنین عباراتی از آن کار، بازمی‌داشت.

خودداری از ذکر نام شخص، دو فایده‌ی بزرگ دارد:

اول: حفظ آبروی آن شخص.

و دوم: ممکن است آن شخص، تغییر رویه دهد و رفتارش، خوب شود؛ لذا دیگر سزاوار این نخواهد بود که از او، به بدی یاد شود؛ زیرا قلب‌ها، در دست الله می‌باشد. به عنوان مثال: به شخصی می‌گویید: مثلِ فلانی نباش که شراب می‌خورد یا زنا یا دزدی می‌کند. اگر نامِ این فرد را ذکر کنید، ممکن است پس از مدتی اصلاح شود و دست از چنین گناهانی بردارد و به اطاعت و عبادت الله بپردازد؛ آیا حال سزوار سخنانی که درباره‌اش گفته‌اید، می‌باشد؟ لذا در چنین مواردی، باید از ذکر نام اشخاص خودداری کنیم؛ زیرا از یک‌سو آبرویش را حفظ نموده‌ایم و از سوی دیگر، ممکن است، عوض شود و رفتار نیکی در پیش بگیرد.

پیامبر فرمود: «فلانی، نماز شب می‌خواند؛ ولی پس از مدتی آن را ترک کرد». این، هشداری‌ست به انسان که وقتی عمل نیکی را آغاز می‌کند، نباید آن را پس از مدتی ترک نماید؛ زیرا چنین کاری، بیان‌گر بی‌رغبتی و روی‌گردانی انسان از خیر و نیکی‌ست و این، خیلی خطرناک است. البته اگر انسان، عمل نیکی را به سبب عذر، ترک کند و قضای آن را به‌جا آورد یا در صورتی که امکان جبران آن وجود نداشته باشد، الله متعال از او درمی‌گذرد؛ زیرا در حدیث صحیحی از پیامبر ثابت شده که «هرگاه بنده‌اي، بیمار شود يا به مسافرت برود، پاداش اعمالي كه در زمان صحت و اقامت انجام مي‌داده است، به او مي‌رسد». هم‌چنین اگر آن را به سبب عذر، ترک کرده، باید قضایش را ادا کند.

و در حدیث& که مؤلف/ ذکر کرده، آمده است: وقتی پیامبر به سبب بیماری یا به هر علت دیگری، از نماز شب بازمی‌ماند، در روز، دوازده رکعت می‌خواند؛ زیرا پیامبر نماز شبش را به صورت «وتر» و یازده رکعت می‌خواند و اگر به سبب غلبه‌ی خواب یا به هر دلیلی، از نماز وتر یا نماز شبش بازمی‌ماند، برای جبرانش، در روز دوازده رکعت می‌خواند؛ یعنی قضای آن را به صورت زوج به‌جا می‌آورد؛ لذا برای جبران نماز وتر، باید یک رکعت بر تعداد رکعت‌های وتر افزود؛ از این‌رو اگر کسی سه رکعت، وتر می‌خوانده، در روز باید چهار رکعت بخواند و اگر به خواندن پنج رکعت وتر عادت داشته است، قضای آن را شش رکعت بخواند و اگر وترش، هفت رکعتی بوده، قضایش، هشت رکعتی‌ست و اگر نُه رکعت وتر می‌خواند، باید برای جبرانش در روز، ده رکعت بخواند و چنان‌که وترش، یازده رکعت بوده است، قضایش دوازده رکعت خواهد بود. همان‌طور که پیامبر به همین شکل، عمل می‌کرد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که عبادت‌هایی که وقت یا زمان مشخصی دارند، در صورتی که به سبب عذری فوت شوند، باید قضای آن را به جا آوریم؛ اما هر عملی که سبب مشخصی دارد، حکمش این است که هرگاه سببش برداشته شود، جبران یا قضایی ندارد؛ مانند سنت وضو. مثلاً اگر کسی وضو گرفت و فراموش کرد که دو رکعت سنت وضو بخواند و مدت زیادی گذشت، این دو رکعت از او ساقط می‌شود. و مانند سنت «تحیةالمسجد»؛ اگر کسی، وارد مسجد شد و فراموش کرد که این دو رکعت سنت را بخواند و مدت زیادی گذشت، دیگر جبران ندارد؛ زیرا سنت بودن این نماز، مقید به سبب است؛ یعنی سببش، ورود به مسجد می‌باشد و وقتی تأخیر شود، دیگر، سنت نیست و ساقط می‌گردد.

\*\*\*

16- باب: امر به پایبندی بر سنت و آداب آن

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ٧]

آن‌چه پیامبر به شما داد، آن ‌را بگیرید و از آن‌چه شما را بازداشت، بازآیید.

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: ٣، ٤]

(پیامبر) از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخنش، چیزی جز وحی نیست که به او نازل می‌شود.

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾

[آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ﴾

[الأحزاب: ٢١]

به‌راستی برای شما، برای کسی که به (پاداش) الله و روز قیامت امیدوار است، در رسول‌الله، الگو و سرمشقی نیکوست.

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین نام گشوده است: «پای‌بندی بر سنت و آداب آن». منظور از سنت، سنت پیامبر است؛ یعنی روش رسول‌الله در اخلاق، عبادت‌ها، معاملات و رفتارهای فردی و اجتماعی‌اش. از نگاه فقها سنت، عملی‌ست که انجام دادن آن، از ترک کردنش بهتر است و انجام آن، ثواب دارد و ترک آن، مجازاتی در پی ندارد. به‌یقین الله متعال، پیامبر را با هدایت و دین حق، برانگیخته است. هدایت، همان علم و دانش سودمند است و دین حق، همان عمل صالح و شایسته؛ لذا به ضرورت علم و عمل، پی می‌بریم و امکان پای‌بندی و محافظت بر سنت رسول‌الله وجود ندارد، مگر با فراگیری سنت و کسب دانش در این زمینه. بنابراین، امر به پای‌بندی بر سنت، امر به فراگیری علم و دانش است.

کسب علم و دانش، بر سه نوع است: فرض عین، فرض کفایه، و سنت.

علمی که فراگیری آن، فرض عین می‌باشد، علمی‌ست که عبادت، بدون آن، درست و کامل ادا نمی‌شود؛ یعنی دانشی که بی‌اطلاعی از آن، برای مسلمان، جایز نیست. مانند علم وضو، نماز، روزه، زکات، حج و امثال آن. لذا دانشی که برای مسلمان گنجایش ناآگاهی از آن، وجود ندارد، دانشی‌ست که فراگیری آن، فرض عین است. پس بر کسی که زکات، فرض است، فراگیری احکام زکات نیز فرض می‌باشد و بر کسی که ثروتی ندارد، یاد گرفتن احکام زکات، فرض نیست. هم‌چنین فراگیری احکام حج بر کسی که توانایی جانی و مالی برای ادای حج دارد، فرض است و بر کسی که شرایط وجوب حج را ندارد، یاد گرفتن احکام آن نیز فرض نیست.

اما فراگیری دانشی که مایه‌ی حفاظت و صیانت از دین است، فرض کفایه می‌باشد و این، همان دانشی‌ست که اگر ترک شود، شریعت در خطر نابودی قرار می‌گیرد؛ اما اگر عده‌ای به فراگیری دانش و این امر مهم بپردازند، حکمش از دیگران، ساقط می‌شود. لذا اگر کسی در یک منطقه، به انجام این وظیفه‌ی مهم، یعنی فراگیری دانش دین و فتوا دادن به مردم و تدریس علوم دینی بپردازد، فراگیری علوم دینی برای سایر مردم، سنت خواهد بود و این، سومین نوع علم به‌شمار می‌رود.

بنابراین، ثواب طالب علم و محقق و پژوهش‌گر علوم اسلامی، یکی از این سه حالت خواهد بود: پاداش سنت، یا پاداش فرض عین یا پاداش فرض کفایه؛ از این‌رو نتیجه می‌گیریم که پای‌بندی بر سنت و آداب آن، تنها با شناخت سنت و آداب آن، ممکن می‌باشد.

سپس مؤلف/، چند آیه از کتاب الله ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

برخی از علما، این آیه را آیه‌ی «امتحان» نامیده‌اند؛ زیرا الله کسانی را که مدعی محبتش هستند، آزموده است؛ آن‌ها ادعا می‌کنند و می‌گویند: ما، الله را دوست داریم؛ لذا باید دلیلی بیاورند. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي﴾

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید

لذا هرکس، مدعی محبت خداست و از پیامبرش پیروی نمی‌کند، در ادعایش صادق نیست؛ بلکه دروغ‌گوست؛ زیرا علامت محبت الله، این است که از پیامبر پیروی کنی.

بدان که متناسب با میزان تخلف از روش پیامبر، از محبت و دوستی با الله دور می‌شوی و محبت و دوستی‌ات با الله، ناقص می‌گردد؛ اما نتیجه‌ی پیروی از پیامبر چه خواهد بود؟ پاسخ این پرسش، در آیه‌ی مذکور آمده است؛ الله می‌فرماید: ﴿يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ\_؛ یعنی نتیجه‌ی پیروی از رسول‌الله این است که الله، تو را دوست می‌دارد؛ این، به ادعا نیست؛ بلکه اگر به‌راستی الله را دوست داشته باشی، باید همان کاری را انجام دهی که الله، دوست دارد. همه چیز به محبت الله بستگی دارد، نه به ادعای شخص که بگوید: من، الله را دوست دارم. این، حقیقت و اصل محبت الهی‌ست. از الله درخواست می‌کنم که ما را در جرگه‌ی دوستان خویش قرار دهد.

وقتی الله متعال، کسی را دوست بدارد، همه‌ی امور دینی و دنیوی‌اش را برای او آسان و فراهم می‌سازد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «إِنّ اللهَ، إِذَا أَحَبّ شَخْصًا، نَادَی جِبْرِيلَ: إِنّي أُحِبّ فُلاَناً فَأَحِبّهُ. قَالَ: فَيُحِبّهُ جِبْرِيلُ. ثُمّ يُنَادِي فِي أهلِ السّمَواتِ: إِنّ اللهَ يُحِبُّ فُلاَناً فَأَحِبّوهُ. فَيُحِبّهُ أَهْلُ السّمَواتِ ثُمّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الأَرْضِ»؛([[131]](#footnote-131)) یعنی: «هرگاه الله بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل ندا می‌دهد که من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می‌دارد و به اهل آسمان ندا می‌دهد که الله، فلانی را دوست دارد؛ شما هم دوستش بدارید. پس اهل آسمان نیز او را دوست می‌دارند و بدین ترتیب مقبول اهل زمین هم می‌گردد» و اهل زمین نیز او را دوست می‌دارند. و بدین‌سان آن شخص، پیشوایشان می‌شود؛ لذا محبت الله، هدف است؛ البته هدف و دست‌آورد کسی که از رسول‌الله پیروی می‌کند و دوست‌دار پیامبر است.

مؤلف، این‌ فرموده‌ی الهی را ذکر کرده است که:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ٧]

آن‌چه پیامبر به شما داد، آن ‌را بگیرید و از آن‌چه شما را بازداشت، بازآیید.

این آیه، در ادامه‌ی موضوع «فیء» آمده است؛ «فیء»، به اموالی گفته می‌شود که مسلمانان بدون جنگ و درگیری از کفار به‌دست می‌آورند؛ لذا الله می‌فرماید: هر مالی که پیامبر به شما می‌دهد، بپذیرید و آن را برنگردانید. و از گرفتن اموالی که شما را از آن بازمی‌دارد، خودداری کنید. باری پیامبر عمر بن خطاب را مأمور جمع‌آوری زکات کرد؛ وقتی عمر بازگشت، پیامبر چیزی به او بخشید. عمر عرض کرد: ای رسول‌خدا! آن را به کسی عطا کن که از من، نیازمندتر است. پیامبر فرمود: «إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَـذَا الْمَالِ شَيْءٌ، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لا، فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ»؛([[132]](#footnote-132)) یعنی: «هرگاه بدون هیچ طمع و چشم‌داشتی، مالی به تو رسید، آن را قبول کن و گرنه، در پیِ آن مباش». لذا هرچه پیامبر به ما داده، آن را می‌پذیریم و از آن‌چه که ما را از آن بازداشته است، بازمی‌آییم.

این آیه، گرچه در موضوع اموال «فیء» و غنایمی‌ست که مسلمانان بدون جنگ و درگیری، از کفار به‌دست می‌آورند، اما شامل احکام شرعی نیز می‌گردد؛ از این‌رو آن‌چه را پیامبر برای ما حلال نموده است، می‌پذیریم و از آن جهت که حلال است، بدان عمل می‌کنیم و از آن‌چه ما را از آن، نهی نموده، دوری می‌نماییم.

آن‌گاه مؤلف/، این آیه را ذکر کرده که الله فرموده است:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: ٢١]

به‌راستی برای شما، برای کسی که به (پاداش) الله و روز قیامت امیدوار است، در رسول‌الله، الگو و سرمشقی نیکوست.

پیامبر اسوه و الگوی ماست؛ لذا هر عملی که مبتنی بر الگوبرداری از پیامبر یا بر اساس پیروی از او باشد، عمل نیکی محسوب می‌شود. از این آیه دو نکته برداشت می‌گردد: اول این‌که همه‌ی اعمال پیامبر نیکوست و الگوبرداری از او نیز، کار نیک و شایسته‌ای به‌شمار می‌رود. ما، وظیفه داریم که به‌نیکی، از پیامبر به عنوان الگو‌ی نمونه و برجسته پیروی کنیم و چیزی بر دستورها و رهنمودهایش نیفزاییم یا از آن کم نکنیم؛ زیرا چنین روی‌کردی، زشت و ناپسند است و با الگوبرداری درست و شایسته از پیامبر تعارض دارد.

علما رحمهم‌الله از این آیه، چنین برداشت کرده‌اند که باید از همه‌ی اعمال پیامبر پیروی کنیم، مگر آن‌دسته از اعمالش که بنا بر دلایل واضح و روشن، خاصّ خودش بوده است. همانند این آیه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَٰلَٰتِكَ ٱلَّٰتِي هَاجَرۡنَ مَعَكَ وَٱمۡرَأَةٗ مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةٗ لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۗ﴾ [الأحزاب: ٥٠]

ای پیامبر! ما همسرانت را که مَهرشان را داده‌ای، برایت حلال کردیم و نیز کنیزانی را که الله به تو داده و تو مالکشان شده‌ای. و (نیز) دخترعموها، دخترعمه‌ها، دخترخاله‌ها و دختردایی‌هایت که با تو هجرت کرده‌اند و هر زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد و پیامبر بخواهد او را به ازدواج خویش درآورد؛ (این حکم) ویژه‌ی توست، نه مؤمنان.

لذا هرچه، خاص پیامبر بوده، تنها به ایشان اختصاص داشته است؛ مانند روزه‌ی «وصال»؛ یعنی روزه گرفتن دو روز پیاپی بدون افطار یا خوردن چیزی؛ زیرا پیامبر از چنین عملی منع نمود. اصحاب عرض کردند: ای رسول‌خدا! شما، خود روزه‌ی «وصال» می‌گیرید؟ فرمود: «لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّى أُطْعَمُ وَأُسْقَى»؛ یعنی: «من با شما فرق دارم؛ به من (از سوی پروردگارم) آب و غذا می‌رسد». در روایت دیگری آمده است: «إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ»؛([[133]](#footnote-133)) یعنی: «من، شب را در حالی سپری می‌کنم که پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد». به عبارت دیگر، شب را در عبادت و یاد پروردگارم می‌گذرانم و این، مرا از خوردن و آشامیدن، بی‌نیاز می‌گرداند و گرسنگی و تشنگی را احساس نمی‌کنم. تجربه نیز همین را ثابت کرده که وقتی شخصی به کار مهمی مشغول می‌شود، خوردن و آشامیدن را فراموش می‌کند و در اشعار برخی از شاعران، بدین نکته تصریح شده است.

لذا پیامبر به‌خاطر وابستگی یا دل‌بستگی فراوانش به الله و مشغول شدن به نماز شب، از سوی الله متعال، از قدرت و نیرویی برخوردار می‌شد که او را از خوردن و آشامیدن بی‌نیاز می‌کرد؛ ولی ما، همانند پیامبر نیستیم و از این‌رو آن بزرگوار، ما را ار روزه‌ی «وصال» منع نموده و این نکته را روشن ساخته است که روزه‌ی «وصال»، ویژه‌ی خودش می‌باشد.

\*\*\*

و الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء : ٦٥]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دل‌گیر نشوند و کاملا تسلیم باشند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النساء : ٥٩]

و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید؛ اگر به الله و رستاخیز ایمان دارید.

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی آیاتی که در باب پای‌بندی بر سنت و آداب آن ذکر کرده، بدین آیه اشاره کرده که الله فرموده است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء : ٦٥]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دل‌گیر نشوند و کاملا تسلیم باشند.

این آیه، با آیه‌‌های قبل ارتباط دارد؛ الله در آیه‌های قبل می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [النساء : ٥٩]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از رسولِ (او) فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید) و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و رسول بازگردانید؛ اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید. این بهتر است و سرانجام بهتری دارد.

لذا الله متعال به اطاعت و فرمان‌برداری از خود و پیامبرش و هم‌چنین فرمان‌برداری از صاحبان امر و زمام‌داران مسلمان، دستور داده است. منظور از صاحبان امر، حکام و علما هستند؛ زیرا علما، مسؤولیت بیان دین الله را بر عهده دارند و حکام، مسؤول اجرای احکام شرعی و قوانین دینی هستند. علما، بدون حکام راه به جایی نمی‌برند و حکام نیز بدون راه‌نمایی علما درست عمل نمی‌کنند؛ لذا حکام باید برای درک و شناخت مسایل دینی و شریعت الهی به علما مراجعه نمایند و علما نیز باید خیرخواه حکام باشند؛ بدین‌سان که همواره آن‌ها را از عذاب الهی بترسانند و آموزه‌های دینی را به آنان، یادآوری کنند تا حاکمان بتوانند به تطبیق و اجرای شریعت الهی در جامعه بپردازند. سپس فرمود:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: ٥٩]

و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید.

یعنی سخن هیچ‌یک از شما، حجت نخواهد بود و باید به حکم الله و پیامبر مراجعه کنید و این، با مراجعه به کتاب الله، قرآن عظیم، و با رجوع به رسول‌الله یعنی مراجعه به سنتش می‌باشد؛ گرچه در زمان حیات پیامبر باید به شخص ایشان مراجعه می‌کردند؛ اما پس از وفاتش، باید به سنتش رجوع کنیم؛ و این، معیار ایمان و دلیلی بر صداقت آن است. زیرا الله می‌فرماید: ﴿إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ یعنی: «اگر به الله و رستاخیز، ایمان دارید». در این آیه به مراجعه به کتاب و سنت، امر شده است؛ از این‌رو درمی‌یابیم که مراجعه به الله و پیامبرش، لازمه‌ی ایمان است. سپس می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ یعنی: «این، بهتر است و سرانجام بهتری دارد». لذا رجوع به الله و پیامبرش برای امت، بهتر می‌باشد و سرانجام بهتری برای آنان در پی دارد؛ گرچه برخی به‌اشتباه، چنین گمان می‌کنند که مردم از مراجعه به کتاب وسنت عاجزند و توانایی درک کتاب و سنت را ندارند! این، پندار نادرستی‌ست و هیچ ارزشی ندارد؛ همان‌طور که برخی از مردم گمان می‌کنند که رجوع به اسلام و عمل به آن، فقط برای مردمان صدر اسلام بوده و این امر، سازگاری و تناسبی با عصر حاضر ندارد. پناه بر الله؛ این‌ها نمی‌دانند که اسلام، همواره برتر است و هیچ چیز، از آن برتر نیست و نمی‌دانند که اسلام با گذشت زمان و با دگرگون شدن اوضاع و احوال و نیز با تغییر مکان، در رابطه با هیچ‌کس دچار تغییر و دگرگونی نمی‌شود؛ بلکه اگر به‌راستی به الله و آخرت ایمان داریم، باید به کتاب و سنت، بازگردیم و این، بهتر است و بهترین پی‌آمد را به دنبال دارد.

سپس الله می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ﴾ [النساء : ٦٠]

مگر نمی‌بینی کسانی را که گمان می‌برند به آن‌چه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند و می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند، حال آن‌که دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟

این استفهام، برای تعجب است؛ یعنی آیا از چنین کسانی تعجب نمی‌کنی که به گمانشان به آن‌چه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان دارند؛ اما با این حال، الله و رسولش را داور قرار نمی‌دهند و به سراغ طاغوت می‌روند؟! به عبارت دیگر، به سراغ احکام و قوانینی می‌روند که با شریعت الهی، تعارض دارد.

در این میان می‌توان به فتنه‌ای اشاره کرد که امروزه دامن‌گیر مسلمانان شده است و برخی از حکام، بر اساس قوانینی حکم می‌رانند که از شریعت الهی، فاصله دارد و ساخته و پرداخته‌ی کافران و بی‌دین‌هاست؛ یعنی کافران و بی‌دین‌هایی، این قوانین را ساخته‌اند که هیچ شناختی از اسلام ندارند؛ اما متأسفانه برخی از حکام کشورهای اسلامی که مستعمره‌ی کافران هستند، از خشم ملت‌هایشان و از مخالفت با کتاب و سنت نمی‌ترسند و با این حال، گمان می‌کنند که به الله و رسولش ایمان دارند و با آن‌که دستور یافته‌اند، به طاغوت کافر شوند، اما می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند! الله در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [النساء : ٦٠]

شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار نماید.

یعنی آنان را از دین الله، منحرف و گم‌راه می‌کند و آن‌ها را به گم‌راهی و ضلالتی دچار می‌گرداند که از راه حقیقت، دور است؛ زیرا کسی که بر خلاف شریعت الله حکم می‌راند، به‌شدت گم‌راه شده است. الله می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا ٦١﴾ [النساء : ٦١]

و هنگامی که به آنان گفته شود: به آن‌چه الله نازل کرده و به سوی پیامبر روی آورید، منافقان را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند.

یعنی وقتی از آنان خواسته می‌شود که به قرآن و سنت پیامبر رجوع کنند، منافقان را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند. نفرمود: آن‌ها را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند؛ بلکه فرمود: «منافقان را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند». لذا کسانی که در قبال کتاب و سنت چنین روی‌کردی دارند، منافقند و این، همان نکته‌ای‌ست که الله در این آیه، بیان نموده است.

﴿فَكَيۡفَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّآ إِحۡسَٰنٗا وَتَوۡفِيقًا ٦٢﴾ [النساء : ٦٢]

پس چگونه است که چون به سبب کردارشان مصیبتی به آنان می‌رسد، نزدت می‌آیند و به الله سوگند یاد می‌کنند که قصدی جز نیکی و ایجاد هماهنگی نداشته‌ایم.

یعنی منافقان ادعا می‌کنند که ما می‌خواهیم میان قوانین شرعی و وضعی، هم‌خوانی و هم‌آهنگی ایجاد کنیم؛ حال آن‌که امکان ندارد که قوانین شرعی و قوانین طاغوتی، هم‌سو و یک‌سان باشند و اگر به‌فرض، در پاره‌ای از موارد، حکم طاغوت مطابق حکم الهی باشد، در حقیقت، این حکم، حکم الله متعال است، نه حکم طاغوت؛ از این‌رو آن دسته از قوانین وضعی که مفید و سودمند است، ریشه در احکام شرعی دارد. لذا الله فرموده است:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا ٦٣﴾ [النساء : ٦٣]

الله از آن‌چه در دل‌هایشان می‌گذرد، آگاه است؛ پس، از آنان روی بگردان و آنان را پند بده و به آنان سخن رسایی بگو که در آن‌ها اثر نماید.

یعنی اگرچه این‌ها در برابر مردم ادعا می‌کنند که به الله ایمان دارند و قصدشان، ایجاد هم‌آهنگی در میان احکام شرعی و قوانین حکومتی‌ست، اما الله از نیت‌هایشان آگاه است و می داند که چه اهداف شومی دارند؛ لذا به پیامبرش دستور داد که برای تهدیدشان، از آن‌ها روی بگرداند و به آنان سخن قاطع و رسایی بگوید که در آن‌ها اثر نماید تا به خود آیند و پند گیرند. سپس می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ﴾ [النساء : ٦٤]

و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای این‌که به خواست الله از او اطاعت کنند.

به عبارت دیگر، ارسال پیامبران برای این نبوده که سخنانشان را مطالعه و سپس ترک کنند؛ بلکه ارسال پیامبران برای این است که مردم، از آن‌ها اطاعت نمایند؛ و گرنه، ارسال پیامبران، بی‌فایده است؛ لذا معنای رسالت یا ارسال پیامبران، در پیروی از آن‌ها نهفته است؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء : ٦٤]

و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای این‌که به خواست الله از او اطاعت کنند. و اگر آنان در آن هنگام که به خود ستم کردند، نزدت می‌آمدند و از الله درخواست آمرزش می‌نمودند و پیامبر نیز برایشان طلب آمرزش می‌کرد، الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.

اما برخی از افراد نادان، از این آیه چنین برداشت می‌کنند که وقتی مرتکب گناهی می‌شوند، سرِ قبر پیامبر بروند و آن‌جا استغفار کنند تا پیامبر نیز برای آن‌ها درخواست آمرزش کند و بدین‌سان الله آنان را ببخشد! این‌ها، در گمراهی شدیدی به‌سر می‌برند؛ زیرا الله متعال در این آیه، به‌صراحت می‌فرماید: ﴿ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ﴾ و نفرموده است: «إذا ظَلَمُوا أنفُسَهم». کسانی که به زبان عربی آشنا هستند، تفاوت، حرف‌های «إذ» و «إذا» را به‌خوبی می‌دانند؛ ﴿ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ﴾ یعنی: «در آن‌ هنگام که به خود ستم کردند» و از اشتباه‌ها و گناهانی سخن می‌گوید که در گذشته انجام شده است؛ یعنی در زمان حیات پیامبر؛ و «إذا ظَلَمُوا أنفُسَهم» بدین معناست که «هرگاه گناه کنند»؛ لذا این آیه بدین معناست که: «اگر آنان در آن هنگام که به خود ستم کردند، یعنی در زمان حیات پیامبر، نزدش می‌رفتند و پیامبر برایشان درخواست آمرزش می‌کرد، الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافنتد. و امکان ندارد که پیامبر پس از وفات خویش، برای کسی طلب آمرزش نماید؛ زیرا با مرگ انسان، اعمال او نیز پایان می‌یابد و رسول‌الله فرموده است: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»؛([[134]](#footnote-134)) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد، مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند». با وفات پیامبر اعمال خود او نیز پایان یافته است؛ البته هر پاداش هر عمل نیک و شایسته‌ای که امت انجام دهند، به پیامبر نیز می‌رسد؛ از این‌رو هر عمل فرض یا نفلی که انجام دهیم، ثواب آن به رسول‌الله نیز می‌رسد؛ زیرا او، این اعمال را به ما آموزش داده و در حدیث مذکور آمده است: «أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ»؛ یعنی: «یا علم و دانشی که از آن، استفاده می‌شود».

سپس مؤلف/، این آیه را ذکر کرده که الله متعال فرموده است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء : ٦٥]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دلگیر نشوند و کاملا تسلیم باشند.

الله در این آیه به ربوبیتِ خود، برای محمد سوگند یاد می‌کند و این، بیان‌گر توجه ویژه‌ی پروردگار به محمد مصطفی است؛ زیرا ربوبیتی که در این آیه ذکر شده، ربویت خاص است؛ ربوبیت الله در رابطه با آفریده‌هایش، یا عام است و یا خاص؛ ربوبیت عام الله، شامل همه‌ی آفریده‌هایش می‌شود؛ مانند این آیه که الله می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: ٢]

همه­ی حمد و ستایش ویژه­ی الله، پروردگار جهانیان است.

اما ربوبیت خاص الله، شامل بندگانی می‌شود که الله متعال، آن‌ها را برگزیده است؛ مانند همین آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ﴾ [النساء : ٦٥]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند...

البته در آیه‌ی ذیل، هم به ربوبیت عام هم به ربوبیت خاص او اشاره شده است:

﴿قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٢١ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ١٢٢﴾ [الأعراف: ١٢١، ١٢٢]

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم؛ به پروردگار موسی و هارون.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا﴾؛ ﴿لَا﴾ در این‌جا برای تأکید است و اگر می‌فرمود: «فَوَربِّكَ لاَ یُؤمِنُون...»، همین مفهوم را می‌رساند، اما بدون تأکید بود. مانند این آیه که الله فرموده است:

﴿لَآ أُقۡسِمُ بِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ ١﴾ [القيامة: ١]

به روز قیامت سوگند یاد می‌کنم.

﴿لَا﴾ در این آیه نیز برای نفی نیست؛ بلکه برای تأکید است.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ﴾ [النساء : ٦٥]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند...

این مشاجره و اختلاف، هم شامل اختلاف‌های دینی می‌شود و هم شامل اختلاف‌های دنیوی؛ لذا اگر دو نفر درباره‌ی مسأله‌ای با یک‌دیگر، اختلاف نظر داشتند که آیا حلال است یا حرام، باید پیامبر، یعنی سنتش را داور قرار دهند و هیچ‌یک از آن‌ها ایمان ندارد، مگر این‌که رسول‌الله را داور قرار دهند و تسلیم حکم او شوند؛ اما اگر اختلافشان بر سر مسأله‌ای دنیوی باشد، باز هم باید به حکم شریعت و سنت پیامبر عمل کنند. چنان‌که زبیر بن عوام و یکی از همسایگانش که از انصار بود، به‌خاطر چشمه‌ی آبی با هم اختلاف پیدا کردند؛ اما از رسول‌الله خواستند که در میان آن‌ها قضاوت کند. به هر حال، کسی که در امور دینی و دنیوی، رسول‌الله را داور قرار نمی‌دهد، ایمان ندارد.

اگر انسان، به‌طور مطلق به حکم پیامبر راضی نباشد، به‌کلی ایمان ندارد؛ زیرا کسی که مطلقاً به حکم پیامبر تن نمی‌دهد یا راضی نمی‌شود، کافر است و از اسلام، خارج می‌باشد؛ اما اگر در یک مسأله‌ی خاص به حکم پیامبر راضی نشود و با حکم پیامبر درباره‌ی آن مسأله مخالفت کند، کافر نیست. شاید این پرسش مطرح شود که چگونه می‌توان رسول‌الله را پس از وفاتش، داور قرار داد؟ پاسخ، روشن است؛ باید سنتش را داور قرار دهیم؛ یعنی به سنتش عمل کنیم؛ و این، یک بخش آن است و بخش دیگر آن، این است که از حکم کتاب و سنت دل‌گیر نباشیم زیرا الله می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ یعنی: و از داوری پیامبر دل‌گیر نشوند. به عبارت دیگر، گاه، انسان کتاب و سنت را داور قرار می‌دهد، اما نسبت به حکم کتاب و سنت، دل‌گیر است و از صمیم قلب بدان راضی نیست. لذا لازمه‌ی ایمان کامل، این است که انسان به حکم الله و رسولش راضی باشد. بخش سومی هم وجود دارد؛ الله می‌فرماید: ﴿ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ یعنی: و به‌طور کامل، تسلیم باشند. لذا در این آیه شروط سه‌گانه‌ی ایمان کامل، ذکر شده است:

یکم: داور قرار دادن پیامبر.

دوم: انسان از حکم پیامبر دل‌گیر نباشد.

و سوم: به‌طور کامل، تسلیم حکم رسول‌الله باشد.

از این‌رو کسانی که امروزه، کتاب الله و سنت رسول‌الله را رها می‌کنند و قوانین بشری یا وضعی را حَکَم قرار می‌دهند، مؤمن نیستند و ایمان ندارند.([[135]](#footnote-135)) زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ﴾ [النساء : ٦٥]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند.

و می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائ‍دة: ٤٤]

کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرند.

کسانی که چنین روی‌کردی دارند و درباره‌ی پاره‌ای از مسایل، مطابق احکام الهی حکم نمی‌کنند، در حقیقت از روی هوای نفس و ظلم و جور، با داده‌های کتاب و سنت مخالفت می‌نمایند و دین را با چنین قوانینی عوض کرده‌اند و قوانین خودساخته را جای‌گزین شریعت الهی نموده‌اند. چنین عملی، کفر است؛ اگرچه نماز بخوانند، روزه بگیرند، زکات دهند، و حج بگزارند؛ لذا کسانی که دانسته و با وجود علم و آگاهی، احکام الهی را ترک می‌کنند و مطابق قوانینی حکم می‌رانند که بر خلاف شریعت است، کافرند. تعجب نکنید که می‌گوییم: عوض کردن بخشی از شریعت الهی با قوانین بشری، کفر است؛ اگرچه کسی که چنین روی‌کردی دارد، روزه بگیرد و نماز بخواند؛ زیرا انکار بخشی از کتاب، همانند انکار همه‌ی آن است؛ از این‌رو باید به همه‌ی قرآن ایمان داشت، و گرنه، انکار بخشی از آن به معنای انکار همه‌ی آن است . کسی که به بخشی از کتاب کفر می‌ورزد، گویا به همه‌ی آن کفر ورزیده است و به زبان حال می‌گوید: من با احکامی که مطابق میلم نباشد، مخالفم و به آن، ایمان ندارم. اگر انسان به احکامی که مخالف هوا و هوس اوست، ایمان نداشته باشد، مرتکب کفر شده و در حقیقت، از هوای نفس و امیال درونی خود پیروی کرده و گویا به جای الله، خواسته‌های نفسانی خویش را معبود خود قرار داده است.([[136]](#footnote-136)) لذا این مسأله، خیلی اهمیت دارد و جزو خطرناک‌ترین مسایل برای حاکمان امروزیِ مسلمانان، به‌شمار می‌رود؛ زیرا گاه مشاهده می‌شود که آن‌ها با وجود شناختی که از دین اسلام دارند، قوانینی وضع می‌کنند که مخالف شریعت است؛ اما متأسفانه باز هم به‌پیروی از دشمنانِ الله و کافران، به تنظیم و صدور چنین قوانینی می‌پردازند. جای بسی شگفت است که خود می‌دانند که این قانون، ساخته و پرداخته‌ی فلان‌کافر می‌باشد که آن را صدها سال قبل، مطرح کرده است و با شرایط زمانی و مکانی امت اسلامی به‌کلی تفاوت دارد؛ با این حال، به کتاب الله و سنت پیامبر رجوع نمی‌کنند! پس اسلام کجاست؟ ایمان کجاست؟ دیگر، تصدیق رسالت محمد که به سوی همه‌ی مردم برانگیخته شد، چه معنایی دارد؟! آیا مگر آیین محمد، آیینی فراگیر نیست که همه چیز را در برمی‌گیرد؟ امروزه بسیاری از افراد ناآگاه گمان می‌کنند که شریعت، در عبادت و ارتباط بنده با الله و پاره‌ای از مسایل شخصی مانند ازدواج و میراث و امثال آن خلاصه می‌شود. این‌ها، به‌شدت اشتباه می‌کنند؛ زیرا شریعت، شامل همه چیز می‌شود. اگر می‌خواهید این موضوع برای شما روشن‌تر شود، ببینید طولانی‌ترین آیه‌ی قرآن، کدام آیه است؟ آری! آیه‌ی «دَین»، یعنی آیه‌ی 282 سوره‌ی «بقره» می‌باشد که درباره‌ی معاملات و مسایل مالی‌ست. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که اسلام، در عبادت و مسایل شخصی، خلاصه می‌شود؟! این، جهالت و گم‌راهی‌ست و اگر از روی عمد و آگاهی باشد، سرکشی و انحراف بزرگی به‌شمار می‌رود؛ اما اگر از روی ناآگاهی باشد، نوعی کج‌اندیشی و کوتاهی محسوب می‌شود و بر انسان واجب است که برای کسب دانش و بینش دینی، تلاش کند.

لذا امکان ندارد که ایمان انسان، کامل باشد، مگر زمانی که:

1- حکم پیامبر را مبنای عمل قرار دهد.

2- نسبت به حکم پیامبر دل‌گیر نشود.

3- در برابر حکم پیامبر گردن نهد و به‌طور کامل تسلیم باشد.

انسان با وجود این سه شرط، مؤمن است؛ و بدون این شرایط، یا از دایره‌ی ایمان، به‌کلی خارج می‌شود و یا ایمانش، ناقص می‌باشد.([[137]](#footnote-137))

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ [النساء : ٨٠]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

و می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ﴾ [الشورى: ٥٢، ٥٣]

و تو، به راه راست فرا می‌خوانی؛ به راه الله.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ٦٣﴾ [النور : ٦٣]

آنان که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند، از این‌که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند.

و می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ﴾ [الأحزاب: ٣٤]

و یاد کنید آن‌چه را که از آیات الله و حکمت (سنت نبوی)، در خانه‌هایتان خوانده می‌شود.

آیه‌های فراوانی در ابن‌باره وجود دارد.

**شرح**

سپس مؤلف/ در ادامه‌ی آیاتی که در باب پای‌بندی بر سنت و آداب آن ذکر کرده، به این آیه اشاره نموده که الله فرموده است:

﴿ مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ ﴾ [النساء : ٨٠]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

اطاعت، یعنی فرمان‌برداری؛ فرقی نمی‌کند که این فرمان‌برداری در زمینه‌ی انجام دستوری باشد که به آن امر شده یا با ترک عملی باشد که از آن، نهی گردیده است. لذا اطاعت به معنای فرمان‌برداری و انجام دستورهاست و معصیت، یعنی انجام کارهای ممنوع؛ اما اگر اطاعت و فرمان‌برداری به‌تنهایی ذکر شود، دو جنبه دارد: هم شامل انجام اوامر و دستورها می‌گردد و هم شامل پرهیز از کارهای ممنوع. لذا کسی که از امر و نهی پیامبر اطاعت می‌کند یا به عبارت دیگر، دستورهایش را انجام می‌دهد و از آن‌چه که نهی کرده است، دوری می‌نماید، مطیع و فرمان‌بردار الله می‌باشد. همان‌طور که در این آیه، آمده است؛ از این‌رو نافرمانی از پیامبر نافرمانی از الله متعال است.

از این آیه چنین برداشت می‌شود که هرچه در سنت پیامبر ثابت شده، حکم دستورهایی را دارد که در قرآن کریم آمده است؛ یعنی جزو شریعت الهی‌ست و باید بدان عمل کرد و برای هیچ‌کس جایز نیست که کتاب و سنت را از هم جدا بداند یا در میان کتاب و سنت، فرق بگذارد. پیامبر از چنین عملی برحذر داشته و فرموده است: «لا أُلْفِيَنَّ أَحَدكُمْ مُتَّكِئًا عَلَى أَرِيكَته يَأْتِيه الأمْر مِنْ عِنْدِي فَيَقُول: لا نَدْرِي مَا وَجَدْنَا فِي كِتَاب الله اِتَّبَعْنَاهُ»؛([[138]](#footnote-138)) یعنی: «مبادا هیچ‌یک از شما را ببینم که در حالی که بر تخت خویش تکیه زده است، فرمان من به او برسد و او بگوید: نمی‌دانم؛ تنها از چیزی پیروی می‌کنیم که در کتاب الله آمده است». به عبارت دیگر رسول‌الله هشدار می‌دهد که زمانی فرا می‌رسد که مردم می‌گویند: فقط از آن‌چه در قرآن آمده است، پیروی می‌کنیم و کاری به سنت نداریم.

متأسفانه، امروزه چنین وضعیتی پیش آمده و برخی از کج‌اندیشان می‌گویند: سنت را قبول نداریم و فقط قرآن را می‌پذیریم. این‌ها در حقیقت، دروغ می‌گویند؛ نه قرآن را قبول دارند و نه سنت را؛ زیرا قرآن به پیروی از سنت، دستور داده و آن‌چه در سنت آمده، مانند دستورهای قرآن است. لذا عموم مردم را با تزویر و دروغ می‌فریبند و می‌گویند: سنت، مانند قرآن نیست که متواتر باشد و شک و فراموشی یا اندیشه‌های بی‌اساس و تصورات نادرست، به آن راه نیابد.

سپس مؤلف/، این آیه را ذکر کرده که الله متعال فرموده است:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ٦٣﴾ [النور : ٦٣]

آنان که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند، از این‌که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند.

این، هشداری از سوی الله به کسانی‌ست که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند و از دستور‌های او، روی‌گردانند. لذا نفرمود که با پیامبر مخالفت می‌ورزند، بلکه فرمود: «از فرمان او سرپیچی می‌نمایند» و به آنان هشدار داد که بلا یا عذاب دردناکی به آنان می‌رسد. امام احمد/ فرموده است: منظور از بلا یا فتنه که در این آیه آمده، شرک است؛ زیرا چه‌بسا کسی که بخشی از سخنان یا رهنمودهای نبوی را رد می‌کند، انحرافی در دلش ایجاد شود و سرانجام، به شرک مبتلا گردد و بدین‌سان به هلاکت برسد؛ نه هلاکت جسمی، بلکه هلاکت دینی و معنوی که به مراتب، بدتر است. هلاکت بدنی یا مردن، فرجام هر موجود زنده‌ای‌ست؛ فرقی نمی‌کند که عمرش، طولانی باشد یا کوتاه؛ اما هلاکت دینی، چیزی جز خسارت دنیا و آخرت نیست. الله در این آیه هشدار داده است که چه‌بسا، پیش از آن‌که به بلا یا فتنه‌ی شرک دچار شوند، عذاب دردناکی به آن‌ها برسد.

لذا به اهمیت فرمان‌برداری از پیامبر و وجوب پذیرش دستورهایش پی می‌بریم و درمی‌یابیم که هر کس، از فرمان او سرپیچی کند، به فتنه یا عذاب دردناکی دچار می‌شود.

مؤلف/ آیه‌ی دیگری نیز در ابتدای باب ذکر کرده است؛ این آیه که الله می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ ﴾ [الشورى: ٥٢، ٥٣]

و تو، به راه راست فرا می‌خوانی؛ به راه الله که آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ اوست.

خطاب این آیه، به پیامبر است؛ یعنی الله در این آیه به پیامبرش می‌فرماید که تو راه راست را به مردم نشان می‌دهی؛ سپس الله متعال بیان می‌کند که راه راست، همان راهی‌ست که الله به بندگانش، نشان داده است. الله بدان سبب این راه را به خود نسبت داده و از آن، به «راه الله» یاد کرده که آن را به بندگانش نشان داده و این راه، به او می‌رسد. همان‌طور که در سوره‌ی «فاتحه» این راه را به کسانی نسبت داده که به آنان، نعمت داده است؛ یعنی همان کسانی که این راه را می‌پیمایند.

لذا پیامبر به راه راست رهنمون شده و انسان‌ها را به پیمودن این راه، تشویق کرده و آن‌ها را از کج‌روی یا به بی‌راهه رفتن، بازداشته است و پس از او، علمای ربانی عهده‌دار این مسؤولیت بزرگ شده‌اند و مردم را به راه راست فرامی‌خوانند. شاید کسی بگوید: پس چرا الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾ [القصص: ٥٦]

به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی.

این آیه، زمانی نازل گردید که پیامبر به سبب وفات عمویش، ابوطالب غمگین شد؛ زیرا ابوطالب، مشرک بود و با آن‌که از پیامبر حمایت و پشتیبانی می‌کرد و درباره‌اش اشعار بزرگی و ارزشمندی می‌سرود، اما از خیر اسلام، محروم ماند و مسلمان نشد و در حالت کفر از دنیا رفت. پیامبر در هنگام وفات عمویش، و هم‌چنین دو نفر از قریش([[139]](#footnote-139))، بر بالین وی حاضر بودند. پیامبر می‌گفت: «يَا عَمِّ قُلْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، كَلِمَةً أحاجّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ»؛([[140]](#footnote-140)) یعنی: «ای عموی من! لااله‌‌الاالله بگو؛ فقط یک کلمه، تا نزد الله برای تو گواهی دهم که ایمان داشته‌ای». همین‌که ابوطالب می‌خواست کلمه‌ی توحید را بر زبان بیاورد، آن دو نفر می‌گفتند: ای ابوطالب! آیا می‌‌خواهی از دین عبدالمطلب برگردی؟ لذا آخرین سخنی که ابوطالب گفت، این بود که من، بر دین عبدالمطلب هستم و بدین‌سان، در حالت کفر از دنیا رفت. پیامبر بیان فرموده که برای عموی خویش، شفاعت کرده است؛ از این‌رو ابوطالب در بالاترین قسمت دوزخ به‌سر می‌برد؛ یعنی در عمقِ کمِ آن؛ اما دو کفش آتشین در پاهای اوست که مغز سرش از آن، به جوش می‌آید.([[141]](#footnote-141)) پناه بر الله! کفش‌های آتشینی که در پای اوست، بالاترین قسمت بدنش را به جوش می‌آورند، پس، سایر اندامش چه وضعیتی دارند؟! پیامبر فرموده است: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»؛([[142]](#footnote-142)) یعنی: «او، در عمقِ کمِ جهنم به‌سر می‌برد و اگر من نبودم، در پایین‌ترین قسمت دوزخ قرار می‌گرفت». به عبارت دیگر، اگر بدان سبب که از من پشتیبانی کرده بود، برایش شفاعت نمی‌کردم، وضعیت بدتری داشت و در پایین‌ترین قسمت دوزخ قرار می‌گرفت.

الله به پیامبرش فرمود:

﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾ [القصص: ٥٦]

به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی.

اما الله در آیه‌ای که مؤلف/ ذکر کرده، فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾. مفهوم این دو آیه، متفاوت است. علما گفته‌اند: این آیه، بدین معناست که تو، به راه راست فرامی‌خوانی و راه راست را به مردم نشان می‌دهی؛ لذا منظور از هدایت در این آیه، راه‌نمایی و نشان دادن راه راست است؛ اما در آیه‌ی 56 سوره‌ی «قصص» که الله از پیامبرش نفی هدایت کرده، به هدایتِ توفیق اشاره شده است؛ یعنی تو، نمی‌توانی به کسی توفیق دهی که راه راست را در پیش بگیرد. لذا هیچ‌کس جز الله، نمی‌تواند به کسی توفیق هدایت عطا کند؛ هرچند عزیزترین فرد به آن شخص باشد؛ مانند پدر، برادر، عمو یا مادر و خاله و مادربزرگ؛ زیرا هرکس که الله گمراهش کند، هیچ هدایت‌گری ندارد. البته ما وظیفه داریم به سوی الله و دین او فرا بخوانیم و مردم را به پذیرفتن دین تشویق کنیم و راه راست را به آن‌ها نشان دهیم و اگر دعوت ما را بپذیرند و هدایت شوند، به نفع ما و خودشان است و اگر دعوت ما را نپذیرند و هدایت نشوند، به نفع ما و به زیان آن‌هاست. الله متعال می‌فرماید:

﴿طسٓمٓ ١ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ٢ لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ٣﴾

طا، سین، میم. اين (قرآن)، آيات كتاب روشن است. چه بسا بدان سبب که آنان ايمان نمى‏آورند، خودت را در آستانه­ی نابودی قرار می­دهی.

یعنی وقتی ایمان نمی‌آورند، تو خود را ناراحت مکن؛ زیرا هدایت، به دست خداست. تو وظیفه‌ات را انجام بده، اما نتیجه را به الله واگذار کن. سپس مؤلف/ آیه‌ی ذیل را به عنوان آخرین آیه در این باب، ذکر کرده که الله فرموده است:

﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِ﴾ [الأحزاب: ٣٤]

و یاد کنید آن‌چه را که از آیات الله و حکمت (سنت نبوی)، در خانه‌هایتان خوانده می‌شود.

این آیه، خطاب به همسران پاک و بزرگوار رسول‌الله است؛ به‌راستی همسران پیامبر پاک‌ترین زنانی هستند که از زمان آفرینش آدم پا به زمین گذاشته‌اند.

منافقان، تلاش زیادی کردند تا همسران پیامبر را بدنام کنند؛ مانند ماجرای «افک» که دسیسه چیدند و صدیقه بنت صدیق$ را هدف دروغ شاخ‌دار خویش قرار دادند و او را به کاری متهم کردند که از آن، بری و پاک بود. لذا الله متعال بی‌گناهی او را در ده آیه بیان فرمود و در این باره‌ آیاتی نازل کرد که تا روز قیامت، خوانده می‌شوند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١﴾ [النور : ١١]

به‌راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام‌المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی‌ست. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیش‌ترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد.

لذا به فرموده‌ی الله در خانه‌ی همسران پیامبر، آیات الهی و حکمت تلاوت می‌شد؛ آیه‌ها و حکمت‌هایی که پیامبر و همسرانش در خانه می‌خواندند. الله به همسران پیامبر دستور می‌دهد که آیه‌های الهی و سنت‌های نبوی را به‌یاد داشته باشید و به سنت عمل کنید؛ زیرا کسی که در خانه‌اش، مطالعه‌ی کتاب و سنت انجام شود، به خیر و دانش فراوانی دست می‌یابد و از این‌رو مسؤولیتش از دیگران، سنگین‌تر است؛ زیرا کسی که از دانش کتاب و سنت برخوردار می‌گردد، نسبت به دیگران مسؤولیت بیش‌تری در قبال کتاب و سنت دارد. از الله متعال درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما دانش و فهم کتاب و سنت عنایت کند؛ به‌یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

وأمّا الأحادیثُ:

160- فالأَوَّل: عنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبيِّ قال: «دَعُونِي ما تَرَكتُكُمْ: إِنَّما أَهْلَكَ من كَانَ قبْلكُم كَثْرةُ سُؤَالِهم، وَاخْتِلافُهُمْ عَلَى أَنْبيائِهمْ، فَإِذا نَهَيْتُكُمْ عنْ شَيْءٍ فاجْتَنِبُوه، وَإِذا أَمَرْتُكُمْ بأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ ما اسْتَطَعْتُمْ». [متفقٌ عليه]([[143]](#footnote-143))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید (و سؤال بی‌مورد درباره‌ی مسایلِ ناگفته نپرسید)؛ زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند؛ لذا هرگاه شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید و چون شما را به انجام کاری دستور دادم، تا آن‌جا که می‌توانید به آن عمل کنید».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از ابوهریره نقل کرده که پیامبر به یارانش فرمود: «مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید»؛ یعنی سؤال بی‌مورد نپرسید و مسایلی مطرح نکنید که درباره‌اش هیچ دستوری نداده‌ام؛ زیرا برخی از صحابه به سبب اشتیاق فراوانی که به کسب علم و شناخت سنت داشتند، گاه مسایلی مطرح می‌کردند که هرچند حرام نبود، اما به سبب سؤال‌هایشان حرام می‌شد یا مسایلی که واجب نبود، به‌خاطر سؤال‌هایی که می‌پرسیدند، واجب می‌گشت؛ از این‌رو پیامبر آنان را از طرح سؤال‌های بی‌مورد، منع کرد و به آن‌ها دستور که به اوامر و نواهی او بسنده کنند و از سؤال و کنجکاوی نابه‌جا بپرهیزند و سپاس‌گزار الله باشند که آن‌ها را از اعمال دشوار، معاف کرده است. سپس رسول‌الله علتش را بیان نمود و فرمود: «زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند»؛ یعنی امت‌های گذشته، از پیامبرانشان زیاد سؤال می‌کردند و چون بر خود سخت گرفتند، بر آن‌ها سخت گرفته شد؛ هم‌چنین با پیامبرانشان، مخالفت ورزیدند. کاش وقتی پاسخ پرسش‌های خود را می‌گرفتند، به وظایف خویش عمل می‌کردند؛ اما با پیامبرانشان اختلاف نمودند؛ یعنی با آن‌ها مخالفت کردند. در این باره قرآن کریم مثالی ذکر کرده که مصداق فرموده‌ی رسول‌الله است. بنی‌اسرائیل، درباره‌ی یکی از افرادی که در میان آن‌ها کشته شده بود، اختلاف کردند و هر قبیله‌ای، قبیله‌ی دیگر را به قتل، متهم می‌نمود؛ لذا به نزاع و کشمکش با یک‌دیگر برخاستند و چیزی نمانده بود که در میانشان جنگ و درگیری روی دهد. ماجرا را برای پیامبرشان موسی بازگو کردند. موسی به آن‌ها گفت:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تَذۡبَحُواْ بَقَرَةٗ﴾ [البقرة: ٦٧]

الله به شما دستور می‌دهد که برای آشکار شدن راز قتل، گاوی ذبح کنید.

یعنی پس از این‌که گاوی ذبح کردید، بخشی از آن را بردارید و به پیکر مقتول بزنید تا به شما خبر دهد که چه کسی، او را کشته است. بنی‌اسرائیل در پاسخ موسی گفتند: «آیا ما را به مسخره گرفته‌ای؟» یعنی: گاو، چه ربطی به مقتول دارد؟ و چگونه مقتول، پس از مرگش زنده می‌شود و راز قتلش را آشکار می‌کند؟ این، از لجاجت و خودسری بنی‌اسرائیل بود؛ زیرا به جای این‌که به فرمان الله و پیامبرش عمل کنند، به عقل و تصورات واهی خود رجوع ‌کردند؛ اما اگر به فرمان واضح و روشن پروردگار عمل می‌نمودند، به درد سر نمی‌افتادند. موسی در پاسخشان فرمود:

﴿أَعُوذُ بِٱللَّهِ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٦٧﴾ [البقرة: ٦٧]

از این‌که جزو نادا‌ن‌ها باشم، به الله پناه می­برم.

زیرا کسی که دیگران را مسخره می‌کند، در حقیقت جهلت می‌ورزد و با تعدی و ستم به آن‌ها، کار نابخردانه‌ای انجام می‌دهد. جهل در این‌جا، به معنای تعدی و ستم است. وقتی بنی‌اسرائیل دیدند که موسی راست می‌گوید، گفتند:

﴿قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ﴾ [البقرة: ٦٨]

گفتند: از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که چه گاوی مورد نظر است؟

اما اگر این فرمان را می‌پذیرفتند و تسلیم امر الله می‌شدند، هر گاوی که ذبح می‌کردند، راز قتل برایشان آشکار می‌شد؛ ولی آن‌ها به موسی گفتند: «از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که چه گاوی مورد نظر است؟»

﴿قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ لَّا فَارِضٞ وَلَا بِكۡرٌ عَوَانُۢ بَيۡنَ ذَٰلِكَۖ فَٱفۡعَلُواْ مَا تُؤۡمَرُونَ ٦٨﴾ [البقرة: ٦٨]

گفت: پروردگار می­گوید: این ماده‌گاو، نه خیلی پیر باشد و نه خیلی جوان و بِکر؛ بلکه در بین این دو حالت باشد؛ پس به دستوری که دریافت کرده­اید، عمل نمایید.

و بدین‌سان موسی تأکید کرد که به این فرمان عمل کنند؛ همان‌طور که پیش‌تر به آن‌ها فرموده بود: «الله به شما دستور می‌دهد که برای آشکار شدن راز قتل، گاوی ذبح کنید»؛ اما آن‌ها باز هم سرپیچی کردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿ قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوۡنُهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ صَفۡرَآءُ فَاقِعٞ لَّوۡنُهَا تَسُرُّ ٱلنَّٰظِرِينَ ٦٩﴾ [البقرة: ٦٩]

گفتند: از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن کند که رنگ این گاو، چگونه است؟ گفت: پروردگار می­گوید: این گاو، زرد است و رنگش، یک‌دست؛ و بینندگان را شاد و مسرور می­سازد.

فقط کافی بود گاوی ذبح کنند که نه خیلی پیر بود و نه خیلی جوان و بکر؛ اما با سخت‌گیری و سؤال‌های بی‌مورد، کار را بر خود سخت نمودند؛ لذا باید گاو زردی ذبح می‌کردند که رنگش، یک‌دست و زیبا بود و بینندگان را شاد و مسرور می‌ساخت؛ ولی باز هم به این فرمان عمل نکردند!

﴿قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ ٱلۡبَقَرَ تَشَٰبَهَ عَلَيۡنَا وَإِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهۡتَدُونَ ٧٠ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٞ لَّا ذَلُولٞ تُثِيرُ ٱلۡأَرۡضَ وَلَا تَسۡقِي ٱلۡحَرۡثَ مُسَلَّمَةٞ لَّا شِيَةَ فِيهَاۚ قَالُواْ ٱلۡـَٰٔنَ جِئۡتَ بِٱلۡحَقِّۚ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفۡعَلُونَ٧١﴾

[البقرة: ٧٠، ٧١]

گفتند: از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن نماید که این گاو، چگونه گاوی‌ست؟ به‌راستی   
  
این گاو برای ما ناشناخته است و اگر الله بخواهد، راه به جایی خواهیم برد (و به گاو مورد نظر دست خواهیم یافت). گفت: پروردگار می­فرماید: این گاوی‌ست که هنوز به کار گرفته نشده؛ نه برای شخم زدن زمین و نه برای آبیاری کشتزار؛ رنگش نیز یک‌دست و بدون لکه است. گفتند: اینک حق مطلب را ادا کردی و آن‌گاه گاو مورد نظر را ذبح کردند؛ البته چیزی نمانده بود که این فرمان را اجرا نکنند.

پناه بر الله که چقدر گم‌راه بودند! موسی پیش‌تر، حق مطلب را ادا کرده و فرمان الله را به‌‌روشنی به آن‌ها ابلاغ کرده بود؛ اما امیال نفسانی و تصورات واهی آن‌ها، این حقیقت را انکار کرد و پس از این‌همه پرسش‌های بی‌مورد، گفتند: «اینک حق مطلب را ادا کردی»! و البته با این حال، چیزی نمانده بود که فرمان الله را اجرا نکنند. سپس پاره‌ای از گوشت گاو را به بدن مقتول زدند و الله، مقتول را زنده کرد و او، خبر داد که چه کسی، او را کشته است و غایله، تمام شد. به‌هر حال، سؤال‌های فراوانی که از پیامبران می‌پرسیدند، سختی‌های زیادی برای خودشان در پی داشت.

چنین ماجرایی برای پیامبر نیز پیش آمد که «اقرع بن حابس» از «بنی‌تمیم»، پرسش بی‌موردی مطرح کرد؛ پیامبر برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «إنّ الله فَرَضَ عَلَيْكُمْ الْحَجَّ فَحُجُّوا»؛ یعنی: «الله، حج را بر شما فرض کرده است؛ پس حج نمایید». لذا الله حج را یک بار در عمر، فرض کرده است؛ یعنی یک حج در عمر، برای ادای این حُکم، کافی‌ست؛ اما اقرع پرسید: «آیا هر سال، ای رسول‌خدا؟» سؤال اقرع، بی‌مورد بود. رسول‌الله فرمود: «لَوْ قُلْتُ نَعَمْ لَوَجَبَتْ وَلَمَا اسْتَطَعْتُمْ؛ ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ فَإِنَّمَا أهلَكَ مَنْ قَبْلَكُمْ كَثْرَة مسائلِهم وَاخْتِلافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ»؛([[144]](#footnote-144)) یعنی: «اگر می‌گفتم بله، هر سال یک حج، واجب می‌شد و شما توانایی آن را نداشتید. مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید (و سؤال بی‌مورد درباره‌ی مسایل ناگفته نپرسید)؛ زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند».

پرسش اقرع، بی‌مورد و سخت‌گیرانه بود؛ زیرا در دوران پیامبر طرح مسایل ناگفته، کار درستی نبود؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «مرا با همان مسایلی که برای شما می‌گویم، رها کنید (و سؤال بی‌مورد درباره‌ی مسایل ناگفته نپرسید)؛ زیرا امت‌های گذشته را کثرت سؤال و مخالفت با پیامبرانشان به هلاکت رساند». اما در دوران ما که با وفات پیامبر نزول وحی پایان یافته است، هر سؤالی که برای شما پیش می‌آید، بپرسید؛ زیرا دیگر، حکم جدیدی نازل نمی‌شود و با پایان دوران تشریع، احکام نازل‌شده، تغییر نمی‌کنند. الله در دوران نزول وحی از پرسش‌های بي مورد، منع نمود و فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ١٠١]

ای مؤمنان! درباره­ی مسایلی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار شود، باعث ناراحتی شما می­گردد.

برخی از مردم، از این آیه و از حدیث ابوهریره، برداشت نادرستی دارند و با این‌که به علت عدم آگاهی، مرتکب عمل حرامی می‌شوند یا عمل واجبی را ترک می‌کنند، با استناد به این نصوص از علما سؤال نمی‌کنند و شیطان نیز این کار نادرست را در نظرشان، خوب و زیبا نشان می‌دهد. لذا بر انسان، واجب است که به کسب دانش و بینش دینی بپردازد. پیامبر فرموده است: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»؛ یعنی: «هرکس که الله نسبت به او اراده‌ی خیر نماید، فهم و بینش دینی نصیبش می‌گرداند».

در ادامه‌ی حدیث ابوهریره آمده است که پیامبر فرمود: «لذا هرگاه شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید و چون شما را به انجام کاری دستور دادم، تا آن‌جا که می‌توانید به آن عمل کنید». می‌بینیم که رسول‌الله نواهی را به‌طور عموم ذکر کرد؛ اما در رابطه با اوامر خویش، به‌طور خاص فرمود که تا آن‌جا که می‌توانید به آن، عمل کنید. به عبارت دیگر باید از همه‌ی چیزهایی که رسول‌الله ما را بازداشته است، دوری کنیم؛ زیرا دوری از نواهی، دشوار نیست و هر انسانی می‌تواند کارهای ممنوع را ترک کند و زیان و مشقتی در دوری از نواهی وجود ندارد. البته این امر، مقید به ضرورت است؛ یعنی در حالت اضطرار که انسان، چاره‌ای جز خوردن حرام ندارد، می‌تواند از گوشت‌ها یا خوراکی‌های حرام بخورد تا نیاز شدیدش را با آن برطرف سازد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيۡكُمۡ إِلَّا مَا ٱضۡطُرِرۡتُمۡ إِلَيۡهِ﴾ [الأنعام: ١١٩]

...پروردگار آن‌چه را که بر شما حرام کرده، بیان نموده است؛ مگر این‌که به (خوردن) آن ناچار شوید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾ [المائ‍دة: ٣]

مردار، و خون، و گوشت خوک و آن‌چه به نام غیر الله ذبح شود و حیوانی که در اثر خفگی، یا ضربه، یا افتادن از بالا و یا به ضرب شاخِ (حیوان دیگری) بمیرد و نیز حیوانی که توسط درندگان دریده گردد، بر شما حرام است؛ جز حیوانی که (پیش از مردنش) ذبح نمایید. هم‌چنین آن‌چه برای بت‌ها قربانی می­شود و آن‌چه به وسیله­ی تیرهای قمار قسمت می­کنید، بر شما حرام شده و روی آوردن به آن‌ها فسق و سرپیچی (از فرمان الهی) است. امروز کافران از آیین شما ناامید شدند؛ پس، از آنان نترسید و از من بیم داشته باشید. امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم. پس هرکس بدون رغبت به گناه، در حال گرسنگی شدید، (به خوردن محرّمات) ناگزیر شود، بداند که الله آمرزنده­ی مهرورز است.

لذا این‌که رسول‌الله فرمود: «هرگاه شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید»، مقید به ضرورت است؛ یعنی اگر ضرورت شدیدی پیش آید، استفاده از آن‌چه که حرام است، جایز می‌گردد؛ البته به دو شرط:

شرط اول: امکان رفع ضرورت، به هیچ نحو دیگری وجود نداشته باشد.

شرط دوم: آن چیز حرام، به‌راستی، ضرورتش را برطرف سازد؛ لذا پی می‌بریم که استفاده از داروی حرام، هیچ ضرورتی ندارد. پس اگر کسی بگوید: می‌خواهم برای درمان بیماری خود، خون بخورم، به او می‌گوییم که این کار، جایز نیست؛ چنان‌که برخی از توده‌ی مردم، نوشیدن خون گرگ را داروی برخی از بیماری‌ها می‌پندارند.

به هر حال استفاده از داروی حرام، جایز نیست؛ زیرا:

1- امکان دارد که انسان با داروی دیگری که جایز است، بهبود یابد یا از سوی الله، شفا حاصل کند و یا با دعا و خواندن و دم کردن دعاهای شرعی، بیماری‌اش برطرف شود.

2- هیچ اطمینانی وجود ندارد که داروی حرام، به‌طور قطع باعث بهبود بیمار می‌شود؛ زیرا خیلی‌ها با وجود استعمال دارو، بهبود نمی‌یابند؛ اما کسی که به‌شدت گرسنه است و به چیزی جز مردار، یا گوشت خوک و یا گوشت الاغ اهلی، دست‌رسی ندارد، می‌تواند با خوردن این چیزهای حرام، گرسنگی‌اش را برطرف سازد و خوردن گوشت حرام در شرایط اضطراری، جایز است؛ زیرا شکی نیست که این امر، گرسنگی را برطرف می‌کند؛ بر خلاف داروی حرام که درباره‌ی نتایج آن، شک و تردید وجود دارد.

پیامبر در ادامه‌ی این حدیث فرموده است: «و چون شما را به انجام کاری دستور دادم، تا آن‌جا که می‌توانید به آن، عمل کنید». بر خلاف کارهای ممنوع که باید از همه‌ی آن‌ها، دوری نماییم. از آن‌جا که انجام دادن همه‌ی اوامر یا کارهایی که پیامبر به انجام آن، دستور داده، دشوار است، لذا فرمود: «به‌اندازه‌ی توان خود، به آن عمل کنید». البته این مسأله نیز مشروط یا مقیّد به این است که هیچ مانعی برای انجام آن کار، وجود نداشته باشد و زمانی می‌توان آن را ترک کرد که مانعی برای انجام آن وجود داشته باشد؛ از این‌رو علما گفته‌اند: کاری که از توان انسان، خارج است، واجب نیست و آن‌چه که ضرورت ایجاب می‌کند، حرام نمی‌باشد. دلیلش، همین حدیث است که: «هرگاه شما را از چیزی بازداشتم، از آن دوری نمایید و چون شما را به انجام کاری دستور دادم، به‌اندازه‌ی توان خود به آن، عمل کنید».

اما حکم مسایلی که پیامبر درباره‌اش هیچ نگفته، این است که مباح‌اند و ترک یا انجام آن، بر ما واجب نیست.

\*\*\*

161- الثَّاني: عَنْ أَبِي نَجِيحٍ الْعِرْباضِ بْنِ سَارِيَة قال: وَعَظَنَا رسولُ الله مَوْعِظَةً بليغةً وَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُون، فقُلْنَا: يا رَسولَ الله كَأَنَهَا موْعِظَةُ مُوَدِّعٍ فَأَوْصِنَا. قال: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوى الله، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وإِنْ تَأَمَّر عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حبشي، وَأَنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيرى اخْتِلافاً كثِيرا. فَعَلَيْكُمْ بسُنَّتي وَسُنَّةِ الْخُلُفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّين، عضُّوا عَلَيْهَا بالنَّواجِذ، وإِيَّاكُمْ ومُحْدثَاتِ الأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضلالَةٌ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[145]](#footnote-145))

**ترجمه:** ابونَجیح، عِرباض بن ساریه می‌گوید: رسول‌الله برای ما سخنرانی شیوایی ایراد فرمود که دل‌ها از آن ترسید و از چشم‌ها، اشک سرازیر شد. گفتیم: ای رسول‌خدا! این موعظه، مانند موعظه‌ی کسی بود که می‌خواهد وداع کند. پس ما را وصیت کنید. فرمود: «به شما سفارش می‌کنم که تقوای الله، پیشه سازید و حرف‌‌شنوی و فرمان‌برداری نمایید؛ حتی اگر غلامی سیاه و حبشی، امیر و فرمانروای شما باشد. و هرکس از شما زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد بود. پس سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت‌یافته‌ را بر خود لازم بگیرید و با چنگ و دندان (یعنی سخت) به سنت من و خلفای راشدین تمسک جویید و از بدعت‌ها و امور نوپدیدار در دین بپرهیزید و بدانید که هر بدعتی، گم‌راهی‌ست».

**شرح**

مؤلف/، روایتی بدین مضمون نقل کرده که عرباض بن ساریه می‌گوید: «رسول‌الله سخنرانی شیوایی برای ما ایراد فرمود که دل‌ها از آن ترسید و از چشم‌ها، اشک سرازیر شد». برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های رسول‌الله، ثابت بود و زمان مشخصی داشت؛ مانند سخنرانی روز جمعه یا خطبه‌های عید فطر و قربان. برخی از خطبه‌ها نیز به حسب ضرورت و مطابق شرایط، انجام می‌شد؛ یعنی رسول‌الله طبق نیاز برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ مثل خطبه‌ی پس از نماز کسوف (خورشیدگرفتگی). چنان‌که رسول‌الله خطبه‌ی بزرگ و شیوایی ایراد فرمود که ابن‌القیم/ در کتاب «زادالمعاد» آن را آورده است و اگر بخواهید، می‌توانید به این کتاب مراجعه کنید.

عرباض می‌گوید: «پیامبر سخنرانی بلیغ و شیوایی برای ما ایراد فرمود که دل‌ها از آن ترسید و از چشم‌ها، اشک سرازیر شد». لذا از سخنرانی رسول‌الله متأثر شدند و گفتند: ای رسول‌خدا! این، موعظه‌ی کسی بود که می‌خواهد وداع کند. پس ما را وصیت کن.

زیرا کسی که عازم سفر است، نزدیکان خود را به انجام برخی از کارها سفارش می‌نماید تا آن را از یاد نبرند؛ از این‌رو می‌بینیم که معمولاً سخنان یا سفارش‌های کسی که با نزدیکانش وداع می‌کند یا عازم سفر است، در دل‌هایشان اثر می‌نماید و ماندگار است. صحابه نیز عرض کردند: این، موعظه‌ی کسی بود که می‌خواهد وداع کند؛ پس ما را وصیت نمایید. رسول‌الله فرمود: «به شما سفارش می‌کنم که تقوای الله، پیشه سازید». این، همان سفارشِ الله به بندگانش می‌باشد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَلَقَدۡ وَصَّيۡنَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَإِيَّاكُمۡ أَنِ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ﴾ [النساء : ١٣١]

و ما به اهل کتاب که پیش از شما بودند، سفارش کردیم و به شما هم سفارش می­کنیم که تقوای الله پیشه نمایید.

تقوا، واژه‌ی جامعی‌ست که بار معنایی زیادی دارد و یکی از جامع‌ترین اصطلاحات شرعی به‌شمار می‌رود و به معنای پناه گرفتن در برابر عذاب الهی‌ست و این امر، با انجام دستورها و پرهیز از کارهای ممنوع، امکان‌پذیر است؛ البته لازمه‌ی انجام دستورها و پرهیز از کارهای ممنوع، این است که اوامر و نواهی را بشناسیم و نسبت به آن‌ها علم و دانش داشته باشیم؛ از این‌رو تقوا، دو جنبه دارد: یکی، علم و دیگری، عمل. و انسانی که علم و عمل داشته باشد، از خوف و خشیت الهی برخوردار می‌شود و بدین‌سان متقی و پرهیزگار می‌گردد.

منظور از عالم بودن، این نیست که انسان، دریایی از علم باشد؛ بلکه شناخت اوامر الهی یا برخورداری از آن اندازه از علم و دانش که انسان دستورهای دینی‌اش را انجام دهد، کافی‌ست و این، به موقعیت افراد بستگی دارد؛ به عنوان مثال: اگر کسی صاحب نصاب زکات است، بر او واجب است که احکام زکات را بداند؛ هم‌چنین فراگیری احکام حج، بر کسی که توانایی حج را دارد، واجب می‌باشد و این حکم، همه‌ی مسایل شرعی را دربرمی‌گیرد؛ زیرا فراگیری علوم دینی، فرض کفایه است؛ البته جز در مواردی که ذکر شد؛ چون در مواردی که ذکر شد، مطابق موقعیت هر فرد، فراگیری دانش مربوط به آن تکلیف شرعی، بر او فرض عین است.

رسول‌الله فرمود: «به شما سفارش می‌کنم که تقوای الله، پیشه سازید و حرف‌‌شنوی و فرمان‌برداری نمایید؛ حتی اگر غلامی سیاه و حبشی، امیر و فرمانروای شما باشد»؛ یعنی از امیران و فرمانروایان خود اطاعت کنید؛ فرقی نمی‌کند که فرمانروایان رده‌ی بالا باشند یا فرمان‌داران و امیران محلی و منطقه‌ای یا رؤسای قبایل. امارت در شریعت، هم شامل والاترین مقام حکومتی‌ست و هم شامل رده‌های پایین‌تر از آن، مانند فرمان‌داران، استان‌داران و رؤسای قبایل و امثال آن؛ زیرا مسلمانان از زمان خلافت عمر بن خطاب، خلیفه را امیر مؤمنان می‌نامند؛ علاوه بر واژه‌ی «امیر»، کلمه‌های امام و سلطان نیز برای والاترین مقام حکومتی مسلمانان، به‌کار رفته است. البته صحابه رییس حکومت اسلامی را امیرالمؤمنین می‌نامیدند.

رسول‌الله فرمود: «اگرچه غلامی سیاه و حبشی، فرمانروای شما باشد»؛ یعنی اگر الله متعال، غلامی را به حکومت رساند، از او اطاعت کنید؛ زیرا نافرمانی و سرپیچی از او، باعث هرج و مرج و نابسانی خواهد شد و در این میان، هر کسی، به حقوق دیگران تعرض می‌کند و بدین‌سان حقوق بسیاری از مردم پایمال می‌گردد. البته این اطاعت و فرمان‌برداری، مشروط به این است که در جهتی درست و در راستای اطاعت از الله باشد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «إنَّما الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»؛([[146]](#footnote-146)) یعنی: اطاعت، فقط در کارهای خوب یا در کارهایی‌ست که شریعت تأیید کرده است؛ اما در رابطه با کارهایی که شریعت تأیید نکرده، نباید از هیچ‌کس اطاعت نمود؛ اگرچه آن شخص، پدر یا مادر، یا حاکم باشد. به عنوان مثال: اگر فرمانده‌ی گروهان، سربازانش را از خواندن نماز منع کند، نباید از او اطاعت نمایند؛ زیرا نماز، فریضه‌ای‌ست که الله بر بندگانش فرض کرده است. هم‌چنین اگر به آن‌ها دستور دهد که عمل حرامی انجام دهند، مثلاً ریش‌هایشان را بتراشند، نباید از او اطاعت کنند؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «أعفُوا اللِّحَى وَحُفُّوا الشَّوَارِبَ»؛ یعنی: «ريش‌هايتان را بگذاريد وسبيل‌هايتان را كوتاه كنيد».

لذا نباید دستوری را که معصیت و نافرمانی از الله می‌باشد، بپذیریم؛ بلکه باید از پذیرش آن سرپیچی کنیم؛ زیرا هرکس از الله نافرمانی کند و بندگانش را به نافرمانی از او دستور دهد، سزاوار فرمان‌برداری و اطاعت نیست. البته باید در مواردی که به نافرمانی از الله دستور نمی‌دهد، از او اطاعت نماییم و فقط در دستوری که مخالف حکم خداست، از او نافرمانی می‌کنیم. برخی از مردم گمان می‌کنند که اطاعت از ولی امر، فقط در مواردی واجب است که الله متعال به آن حکم کرده است؛ این، پندار نادرستی‌ست؛ زیرا برای اجرای دستورهای الهی، نیازی به حکم غیر خدا نیست و بر ما واجب است که به دستورهای پروردگار متعال عمل کنیم؛ چه ولی امر، در این رابطه با ما دستور دهد و چه ندهد.

لذا دستورهای ولی امر، سه حالت دارد: برخی از دستورهایش، همان وظایف و دستورهایی‌ست که شریعت به انجام آن دستور داده است؛ مانند: ادای نماز جماعت. در چنین مواردی باید به‌خاطر فرمان‌برداری از الله و رسولش، از ولی امر اطاعت کنیم.

حالت دوم، این است که ولی امر به معصیت و نافرمانی از الله، یعنی ترک یک وظیفه‌ی دینی یا انجام یک عمل حرام، دستور دهد؛ در این حالت، از او اطاعت نمی‌کنیم.

حالت سوم، این است که به ما دستوری می‌دهد که نه واجبی شرعی‌ست و نه در شریعت، گناه و معصیت به‌شمار می‌آید. در این حالت نیز اطاعت از ولی امر، واجب است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء : ٥٩]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

لذا اطاعت از ولی امر در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله دستور ندهد، اطاعت وفرمان‌برداری از الله و پیامبر اوست.

سپس رسول‌الله فرمود: «هرکس از شما زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد بود»؛ یعنی کسی که پس از من زنده بماند، شاهد اختلاف‌های فراوانی در زمینه‌های گوناگون خواهد بود؛ اختلاف بر سر حکومت، اختلاف نظر، اختلاف در عمل‌کرد مردم، و دگرگونی و اختلاف در وضعیت اجتماعی و فردی مردم. همین‌طور هم شد و هنوز، تعداد زیادی از صحابه زنده بودند که فتنه‌های بزرگی پدید آمد: عثمان و علی بن‌ابی‌طالب$ کشته شدند و پیش از آن دو، عمر بن خطاب به‌قتل رسید و فتنه‌های بزرگی پدیدار گشت که در کتاب‌های تاریخ آمده است؛ البته وظیفه‌ای که ما در قبال این فتنه‌ها داریم، این است که درباره‌ی مشاجرات و اختلافات صحابه، بگومگو نکنیم و از پرداختن به چنین مسایلی بپرهیزیم؛ همان‌طور که عمر بن عبدالعزیز/ گفته است: الله متعال ما را از ریختن خون‌ها به‌دور داشت، پس زبان خود را به طعن آن‌ها آلوده نکنیم. واقعاً راست گفته است؛ چه فایده‌ای دارد که تاریخ مرده را نبش قبر کنیم و درباره‌ی روی‌دادهایی سخن بگوییم که در میان علی بن ابی‌طالب و عایشه$ یا در میان علی و معاویه$ اتفاق افتاد؟ جز این‌که پرداختن به این جنگ‌ها و اتفاقات ناگوار، ما را به سوی ضلالت و گم‌راهی سوق می‌دهد و ممکن است نسبت به صحابه بدبین شویم یا مانند اهل بدعت، درباره‌ی برخی از آن‌ها غلو کنیم؛ چنان‌که برخی از مدعیان، درباره‌ی اهل بیت غلو می‌کنند و به گمان خود، خاندان پیامبر را دوست دارند؛ حال آن‌که اهل بیت از غلو این‌ها، بیزارند. چنان‌که علی بن ابی‌‌طالب نخستین کسی بود که از آن‌ها، اظهار بیزاری نمود. «سبئیه» یا پیروانِ یک مسلمان‌نمای یهودی، نخستین کسانی بودند که ناسزاگویی به صحابه را در این امت بنا نهادند؛ همان‌طور که «پولس» به‌ظاهر مسیحی شد تا دین نصارا را خراب کند. این مسلمان‌نمای یهودی نیز ادعا می‌کرد که خاندان پیامبر را دوست دارد و مدعی حمایت از آن‌ها و پشتیبانی از علی بن ابی‌طالب بود. حتی در برابر علی ایستاد و گفت: «به‌حق که تو، خدایی»! اما علی بن ابی‌طالب دستور داد که گودالی حفر کنند و آن‌گاه آن را پُر از هیزم کردند و سپس به فرمان او، پیروان این گم‌راه را در آتش سوزاندند؛ زیرا مرتکب گناه بزرگ و بی‌سابقه‌ای در این امت شده بودند. گفته می‌شود: سرکرده‌ی این گروه، گریخت و به مصر رفت. والله اعلم. اما زمانی که ابن‌عباس$ این خبر را شنید که علی بن ابی‌طالب آن‌ها را در آتش سوزانده است، کشتنشان را کار درستی دانست؛ اما سوزاندن آن‌ها با آتش را رد کرد؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»؛([[147]](#footnote-147)) یعنی: «هر کس، دینش را تغییر داد (و از اسلام برگشت)، او را بکشید». پیروان این فرد نیز از دین برگشته بودند؛ اما سوزاندن آن‌ها، کار درستی نبود؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ»؛([[148]](#footnote-148)) یعنی: «کسی را با عذاب الاهی (آتش) عذاب ندهید». وقتی علی اطلاع یافت که ابن‌عباس$ کشتن آن‌ها را کار درستی دانسته، اما سوزاندنشان را رد کرده است، فرمود: «عجب! ابن‌عباس، هر عیبی را چه خوب درک می‌کند»! یعنی سخن ابن‌عباس را تأیید کرد.

به‌هر حال اعتقاد اهل سنت و جماعت، این است که درباره‌ی مشاجرات صحابه با یک‌دیگر، باید سکوت کنیم و دل‌ها و زبان‌هایمان را از چنین مسایلی دور بداریم؛ لذا معتقدیم که آن‌ها، همه مجتهد بوده‌اند؛ از این‌رو آنان که درست عمل کرده‌اند و حق با آن‌ها بوده است، دو پاداش می‌یابند و آن دسته که خطاکار بوده‌اند، یک پاداش دارند. آن‌ها امتی بودند که آمدند و رفتند و کردارشان، از آنِ خودشان است و کردار ما، از آن خود ما؛ و ما، درباره‌ی اعمال آن‌ها بازخواست نمی‌شویم. اگر کسی تاریخ چنین مسایلی را بخواند، به‌شدت تعجب خواهد کرد؛ زیرا خواهد دید که برخی، به حمایت از بنی‌امیه، به ناسزاگویی به علی بن ابی‌طالب و خاندان پیامبر پرداخته‌اند و از سوی دیگر، عده‌ای نیز درباره‌ی علی بن ابی‌طالب و اهل بیت غلو و زیاده‌‌روی کرده‌اند و به‌شدت به بنی‌امیه ناسزا گفته‌اند؛ زیرا تاریخ، تابع سیاست است! لذا ما، وظیفه داریم که درباره‌ی مسایل تاریخی، شتاب‌زده قضاوت نکنیم؛ چون تاریخ، آکنده از دروغ و تحریف حقایق می‌باشد و چه‌بسا بسیاری از حقیقت‌های تاریخ، کتمان و حذف می‌شود و گاه، مسایلی در تاریخ مطرح می‌شود که اصلاً اتفاق نیفتاده است! همه‌ی این‌ها، به تبعیت از سیاست، صورت می‌گیرد. لذا همان‌گونه که اعتقاد اهل سنت و جماعت است، باید درباره‌ی درگیری‌ها و مشاجرات صحابه با یک‌دیگر سکوت کنیم تا نسبت به هیچ‌یک از آن‌ها بدبین نشویم و همه را دوست داشته باشیم. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را با محبت آن‌ها بمیراند؛ از این‌رو می‌گوییم:

﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: ١٠]

ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی.

پیامبر فرمود: «هرکس از شما زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد بود». همین‌طور هم شد و در طول تاریخ، اختلافات زیادی پدید آمده است؛ از این‌رو این جمله درباره‌ی همه‌ی ادوار تاریخ، مصداق پیدا کرده است؛ یعنی هرکسی در طول زندگی‌اش، شاهد دگرگونی‌های فراوانی‌ست و این فرموده‌ی پیامبر فقط درباره‌ی هم‌عصرانش، مصداق ندارد؛ بلکه شامل همه‌ی زمان‌ها می‌شود. انسان‌هایی که عمری طولانی می‌کنند، تحولات و تفاوت‌های زیادی میان نخستین و واپسین سال‌های حیات خویش می‌بینند. صحابه‌ای که مدت‌ها پس از پیامبر زنده بودند، اختلافات و دگرگونی‌های زیادی دیدند. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «پس، سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت‌یافته‌ را بر خود لازم بگیرید و با چنگ و دندان (یعنی خیلی محکم و استوار) به سنت من و خلفای راشدین تمسک جویید».

رسول‌الله به ما دستور داده که در زمان پیدایش اختلافات، سنتش را بر خود لازم بگیریم. سنت پیامبر همان روشی‌ست که آن بزرگوار در زمینه‌ی عقیده، اخلاق، کردار و عبادت و امثال آن در پیش گرفته بود؛ لذا به سنتش عمل می‌کنیم و آن را در همه‌ی مسایل، ملاک عمل قرار می‌دهیم. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء : ٦٥]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دل‌گیر نشوند و کاملا تسلیم باشند.

سنت پیامبر تنها راه نجات، برای کسانی‌ست که خواهان رهایی از اختلافات و بدعت‌ها هستند و الحمدلله که سنت، در کتاب‌های حدیث، گردآوری شده است؛ مانند «صحیحین» از امام بخاری و امام مسلم، و هم‌چنین «سنن» و «مسانید» و دیگر کتاب‌هایی که علما تألیف کرده‌اند و بدین‌وسیله سنت رسول‌الله را حفظ نموده‌اند.

رسول‌الله هم‌چنین به پیروی از سنت خلفای راشدین# دستور داد. خلفا، جمع خلیفه است و به کسانی گفته می‌شود که پس از رسول‌الله، در زمینه‌ی علم، عمل، دعوت، جهاد و سیاست، رهبری امت را بر عهده گرفتند که در رأسشان، خلفای چهارگانه: ابوبکر، عمر، عثمان و علی قرار دارند. الله متعال، ما را در بهشت‌های پرُنعمتش به این‌ها، ملحَق بگرداند. خلفای چهارگانه و سایر خلفایی که پس از این‌ها، مطابق روش پیامبر حکم راندند، همان کسانی هستند که دستور یافته‌ایم از سنت و روش آن‌ها پیروی کنیم. ناگفته نماند که جایگاه سنت و روش خلفا، پس از سنت پیامبر است؛ یعنی اگر روش یکی از خلفا با سنت رسول‌الله ‌تعارض داشت، باید مطابق سنت رسول‌الله عمل کنیم؛ یعنی سنت خلفا، تابع سنت پیامبر است.

این را از آن جهت گفتم که باری دو نفر از طلاب، درباره‌ی نماز «تراویح» با هم بحث می‌کردند؛ یکی از آن‌ها می‌گفت: تراویح، بیست و سه رکعت است و دیگری، می‌گفت: سنت، این است که سیزده یا یازده رکعت خوانده شود. اولی به دومی گفت: این، سنت امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب می‌باشد و ما باید به سنت خلفای راشدین عمل کنیم. قصدش، این بود که با سنت پیامبر مخالفت کند. دومی گفت: سنت پیامبر مقدم است. به فرض این‌که بیست و سه رکعت، از عمر ثابت شود، اما درست نیست که بر اساس روش هیچ‌یک از مردم، چه خلفا و چه دیگران، با سنت پیامبر مخالفت کنیم؛ گرچه روایت صحیحی که درباره‌ی نماز تراویح از عمر ثابت شده، روایتی‌ست که امام مالک/ با سند صحیح در «الموطأ» ذکر کرده؛ در این روایت آمده است که عمر به تمیم داری و ابی بن کعب$ دستور داد که برای مردم، یازده رکعت امامت دهند؛ لذا هر سخنی از خلفا، با سنت پیامبر در تعارض باشد، در برابر سنت رسول‌الله بی‌اعتبار است و حجت نمی‌باشد؛ زیرا سنت خلفا پس از سنت پیامبر قرار دارد؛ ابن‌عباس$ می‌گوید: انتظار می‌رود از آسمان بر شما سنگ فرود آید؛ می‌گویم: رسول‌الله این‌گونه فرموده است و شما می‌گویید: ابوبکر و عمر، چنین گفته‌اند!

پس اگر کسی با استناد به سخنان کسانی که به مراتب در سطح پایین‌تری از ابوبکر و عمر$ قرار دارند، با سنت رسول‌الله مخالفت ‌کند، چه وضعیتی خواهد داشت؟ برخی از مردم وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: این، سنت است، می‌گویند: اما فلان‌عالم، چنین گفته است! و غالباً مقلدان متعصب، چنین وضعیتی دارند. البته استناد به سخن یک عالم، برای کسی که از سنت بی‌‌اطلاع است، اشکالی ندارد؛ زیرا تقلید، برای افراد ناآگاه، جایز و بی‌اشکال است.

در این حدیث آمده است: «عضُّوا عَلَيْهَا بالنَّواجِذ»؛ یعنی: «به سنت من و سنت خلفای راشدین با چنگ و دندان تمسک جویید». «نواجذ»، به دندان‌های «کرسی» گفته می‌شود و این، کنایه از آن دارد که سخت به سنت من و سنت خلفای راشدین# پای‌بند باشید و آن را بر خود لازم بگیرید؛ زیرا چیزی که انسان آن را با چنگ و دندان و با دو دستش بگیرد، از این‌که با یک دست یا بدون چنگ و دندان بگیرد، محکم‌تر در دستش می‌ماند و آن چیز به‌راحتی از دستش جدا نمی‌شود. این حدیث، نشان می‌دهد که باید به سنت پیامبر و سنت خلفای راشیدین، سخت تمسک جوییم. سپس رسول‌الله از بدعت‌ها و امور نوپدیدار در دین، برحذر داشت و فرمود: «و از بدعت‌ها و امور نوپدیدار در دین، بپرهیزید».

در متن حدیث، «مُحْدثَاتِ الأُمُورِ» آمده که به آن، «اضافه‌ی وصفی» می‌گویند؛ یعنی صفت به موصوف خود اضافه شده است و به معنای بدعت‌ها و امور نوپدیدار در دین می‌باشد. در مسایل عبادی، اصل بر تحریم یا ممنوعیت است؛ یعنی هر کاری که انسان، می‌خواهد به‌وسیله‌ی آن به الله تقرب بجوید، در صورتی مشروعیت دارد که دلیل و اصلی شرعی داشته باشد. الله متعال، فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: ١١٦]

با دروغ‌هایی که بر زبانتان می‌آید، نگویید که این حلال و این حرام است تا بدین‌سان بر الله  
دروغ ببندید. بی‌گمان کسانی که بر الله دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند.

هم‌چنین کسانی را که مسایل خودساخته‌ای در دین الهی وارد می‌کنند، رد کرده و فرموده است:

﴿ أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ ﴾ [الشورى: ٢١]

آیا معبودانی دارند که برای آنان دین و آیینی ساخته‌اند که الله به آن فرمان نداده است؟

و نیز فرموده است:

﴿قُلۡ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمۡۖ أَمۡ عَلَى ٱللَّهِ تَفۡتَرُونَ ٥٩﴾ [يونس : ٥٩]

بگو: آیا الله به شما چنین اجازه‌ای داده است یا بر او دروغ می‌بندید؟

اما نوآوری‌هایی که در دنیا و در زمینه‌ی مسایل مادی و دنیوی انجام می‌شود، اشکالی ندارد؛ مگر این‌که در نصوص شرعی به حرام بودن آن، تصریح شده باشد یا در اصول و قواعدِ کلیِ تحریم، بگنجد. لذا روشن است که فن‌آوری‌ها و نوآوری‌هایی که در صنایعی مانند خودروسازی مشاهده می‌کنیم، اشکالی ندارد و هیچ‌کس نباید بگوید که این‌ نوآوری‌ها، در دوران پیامبر وجود نداشته است و استفاده از آن درست نیست؛ زیرا این‌ها، جزو امور دنیوی‌ست و نوآوری در امور دنیوی، اشکالی ندارد. همین‌طور لباس و انواع آن؛ نباید بگوییم: فقط پوشیدن لباسی درست است که صحابه پوشیده‌اند؛ بلکه هر لباسی که الله برای تو حلال کرده، بپوش؛ زیرا در مسایل فقهی، اصل بر این است که هر چیزی حلال است، مگر آن‌که شریعت به حرام بودن آن، تصریح کرده باشد؛ مانند طلا و نقره برای مردان یا حرام بودن لباس‌هایی که عکس و تصویر دارند و امثال آن.

پیامبر فرمود: «از بدعت‌ها و امور نوپدیدار، بپرهیزید»؛ یعنی از بدعت‌ها و نوآوری‌هایی که در دین و مسایل عبادی، پدید می‌آید. سپس فرمود: «و بدانید که هر بدعتی، گم‌راهی‌ست». گرچه صاحب بدعت، آن را نیک و درست، بپندارد؛ اما بدعت، ضلالت و گم‌راهی‌ست و صاحبش را از الله، دور می‌کند.

این فرموده‌ی پیامبر هم شامل بدعت‌های اصلی می‌شود و هم بدعت‌‌های وصفی را در برمی‌گیرد. بدعت وصفی، به عملی گفته می‌شود که اصلی شرعی دارد، اما در روش عمل، به شیوه‌ای عمل می‌کنند که در سنت پیامبر ثابت نیست؛ مثلاً کسی که می‌خواهد با روش‌هایی ذکر بگوید که در سنت ثابت نشده است؛ ما، فقط روش او را قبول نداریم، اما اصل ذکر را انکار نمی‌کنیم؛ زیرا به روشی ذکر می‌گوید که دلیل و ریشه‌ای در سنت و شریعت ندارد. برخی بر این مسأله اشکال، وارد می‌کنند و می‌گویند: عمر به ابی بن کعب و تمیم داری$ دستور دارد که در ماه رمضان، نماز تراویح را امامت دهند و همه به صورت جماعتی یک‌پارچه پشت سر یک امام، به نماز بایستند؛ زیرا پیش‌تر به صورت دسته‌های پراکنده، نماز می‌خواندند؛ یکی از شب‌ها که عمر مردم را در جماعتی یک‌پارچه مشاهده کرد، فرمود: «نِعْمَتِ الْبِدْعَةُ هَذِهِ»؛ یعنی: «این، چه بدعت خوبی‌ست»! حال، این پرسش مطرح می‌شود که مگر رسول‌الله نفرموده است که «هر بدعتی، گم‌راهی‌ست»؟ پس چرا عمر از جماعت تراویح، به عنوان بدعتی نیک و پسندیده یاد کرده است؟

پاسخ: این، بدعتی نبود که ابتدا عمر یا امثال او، آن را بنا کنند؛ بلکه بدعتی نسبی بود؛ یعنی اصل و ریشه‌ای شرعی داشت؛ زیرا رسول‌الله سه یا چهار شب رمضان، این نماز را با یارانش به صورت جماعت ادا کرد. سپس قیام رمضان به صورت جماعت را ترک نمود و فرمود: «ترسیدم که این نماز، بر شما فرض شود».([[149]](#footnote-149)) لذا ادای نماز تراویح یا قیام رمضان، پشت سرِ یک امام، سنتی بود که پیامبر بنا نهاد و فقط از ترس این‌که بر ما فرض شود، آن را ترک کرد. از این‌رو در پایان زندگانی پیامبر و در زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر$، هر دو یا سه نفر و عده‌ای نیز به‌تنهایی، نماز تراویح می‌خواندند؛ سپس عمر آن‌ها را پشت سرِ یک امام جمع کرد؛ از این‌رو تراویح یا قیام رمضان به صورت جماعت، به نسبتِ واپسین روزهای حیات پیامبر و نیز خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر$ که در قالب جماعت‌های پراکنده انجام می‌شد، کار جدیدی بود. وگرنه، فرموده‌ی رسول‌الله که «هر بدعتی، گم‌راهی‌ست»، عام است و سخنی کاملاً واضح و روشن می‌باشد که برگزیده‌ترین و خیرخواه‌ترین بنده‌ی الله گفته است. بنابراین هر بدعتی، گم‌راهی‌ست؛ هرچند که صاحبش آن را نیک بپندارد.

\*\*\*

162- الثَّالِث: عَنْ أَبِي هريرة أَنَّ رسول الله قال: «كُلُّ أُمَّتِي يدْخُلُونَ الْجنَّةَ إِلاَّ مَنْ أَبِي». قِيلَ: وَمَنْ يَأَبى يا رسولَ‌الله؟ قال: «منْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الجنَّةَ، ومنْ عصَانِي فَقَدْ أَبَي». [روایت بخاري]([[150]](#footnote-150))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همه‌ی امت من، وارد بهشت می‌شوند؛ مگر کسی که امتناع کند». گفتند: چه کسی امتناع می‌کند؟ فرمود: «هرکس از من اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و کسی که از من نافرمانی نماید، در حقیقت، امتناع کرده است».

\*\*\*

163- الرَّابع: عن أَبِي مسلم، وقيل: أَبِي إِيَاسٍ سلَمةَ بْنِ عَمْرو بن الأَكْوَعِ أَنَّ رَجُلاً أَكَلَ عِنْدَ رسولِ الله بِشِمَالِهِ فقال: «كُلْ بِيمِينكَ». قال: لا أَسْتَطِيع. قال: «لا استطعَت». ما منعَهُ إِلاَّ الْكِبْرُ فَمَا رَفعَها إِلَى فِيه. [روایت مسلم]([[151]](#footnote-151))

**ترجمه:** ابومسلم یا ابوایاس، سلمه بن اکوع می‌گوید: شخصی نزد رسول‌الله با دست چپ خود غذا خورد؛ پیامبر به او فرمود: «با دست راستِ خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازنداشت؛ از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

\*\*\*

164- الْخامِس: عنْ أَبِي عبدِ الله النُّعْمَانِ بْنِ بَشيِرٍ$ قال: سمِعْتُ رسولَ الله يقول: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ الله بَيْنَ وُجُوهِكمْ». [متفقٌ عليه]([[152]](#footnote-152))

وفي روايةٍ لِمْسلم: كان رسولُ اللُّه يُسَوِّي صُفُوفَنَا حَتَّى كأَنَّمَا يُسَوي بِهَا الْقِداحَ حَتَّى إِذَا رأَى أَنَّا قَدْ عَقَلْنَا عَنْهُ ثُمَّ خَرَجَ يَومًا، فقامَ حتَّى كَادَ أَنْ يكبِّر، فَرأَى رجُلا بادِياً صدْرُهُ فقال: «عِبادَ الله لَتُسوُّنَّ صُفوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ الله بيْن وُجُوهِكُمْ».

**ترجمه:** ابوعبدالله، نعمان بن بشیر$ می‌گوید: شنیدم که رسول‌الله فرمود: «صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، الله چهره‌هایتان را مسخ می‌کند (یا در میان شما اختلاف و کینه می‌اندازد)».

در روایتی از مسلم آمده است که نعمان می‌گوید: رسول‌الله همواره صف‌های ما را مانند تیرها، راست و برابر می‌ساخت تا این‌که دریافت که ما، خود این کار را یاد گرفته‌ایم (و رعایت می‌کنیم). روزی برای اقامه‌ی نماز آمد و نزدیک بود تکبیر بگوید که چشمش به مردی افتاد که سینه‌اش جلوتر از صف بود. فرمود: «ای بندگان الله! صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، بیم آن می‌رود که الله، چهره‌هایتان را مسخ کند (یا در میان شما اختلاف و کینه بیندازد)».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون از نعمان بن بشیر$ نقل کرده که پیامبر فرمود: «صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، بیم آن می‌رود که الله چهره‌هایتان را مسخ کند (یا در میان شما اختلاف و کینه بیندازد)».

در جمله‌ی نخست «لَتُسوُّنَّ صُفوفَكُمْ»، سه تأکید وجود دارد: قسم تقدیری، و «لام» و «نون» تأکید در «لَتُسوُّنَّ». فرمود: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ الله بَيْنَ وُجُوهِكمْ»؛ یعنی: «اگر صف‌های نمازتان را راست نکنید، پروردگار متعال چهره‌هایتان را مسخ می‌کند (یا در میان شما اختلاف نظر می‌اندازد)». در جمله دوم نیز، سه تأکید وجود دارد. علما در رابطه با معنای جمله دوم، دو دیدگاه دارند:

برخی از علما، معنای آن را حسی و ظاهری دانسته و گفته‌اند که اگر صف‌هایتان را در هنگام نماز راست نکنید، الله چهره‌های شما را مسخ می‌کند؛ یعنی صورت‌های شما را به پشت گردن می‌چرخاند. و به‌یقین الله متعال، بر هر کاری تواناست. چنان‌که برخی از انسان را به «بوزینه» تبدیل کرد و در قرآن آمده است:

﴿فَقُلۡنَا لَهُمۡ كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِ‍ِٔينَ ٦٥﴾ [البقرة: ٦٥]

آنان را به صورت بوزینگانی زبون و مطرود درآوردیم.

لذا الله توانایی این را دارد که چهره‌ی انسان را به پشت گردنش بچرخاند تا صورت انسان، پشت سرش قرار بگیرد؛ و این، مجازاتی حسی و ظاهری‌ست.

عده‌ی دیگری از علما، جمله‌ی دوم را بدین معنا دانسته‌اند که الله متعال، جهت دل‌هایتان را می‌چرخاند؛ چون دل‌ها نیز دارای جهت هستند؛ و در یک‌سو بودن دل‌ها، خیر و نیکی فراوانی وجود دارد و اگر دل‌ها یک‌سو نباشند، امت، متفرق و پراکنده می‌شوند. لذا جمله‌ی دوم، بدین مفهوم است که الله، دل‌های شما را متفرق خواهد کرد. و همین معنا، صحیح‌تر می‌باشد؛ زیرا در لفظ دیگری آمده است: «أَوْ لَيُخَالِفَنَّ الله بيْن قُلُوبِكُمْ»؛ یعنی: «بیم آن می‌رود که الله، شما را دچار اختلاف نظر بگرداند».

به‌هر حال، راست کردن صف‌های نماز، واجب است و نمازگزاران باید هنگامی که به نماز می‌ایستند، صف‌هایشان را راست کنند؛ و گرنه، خود را در معرض عذاب الاهی قرار داده‌اند. دیدگاه صحیح، این است که راست کردن صف‌های نماز، واجب می‌باشد و ائمه‌ی مساجد باید بدین نکته توجه کنند و اگر صف‌ها کج بود، تذکر دهند تا نمازگزاران، صف‌ها را راست کنند. پیامبر گاه، در میان صف‌ها راه می‌رفت و با دست خویش، هر صفی را از ابتدا تا انتها راست می‌کرد. در زمان عمر بن خطاب که جمعیت مسلمانان و نمازگزاران زیاد شد، عمر شخصی را به انجام این کار گماشت و چون مأمور راست کردن صف‌ها خبر می‌داد که صف‌ها راست است، نماز برپا می‌شد. عثمان نیز شخصی را به راست کردن صف‌ها گماشته بود. این، بیان‌گر توجه خاص پیامبر و خلفای راشدین به راست کردن صف‌هاست؛ اما متأسفانه امروزه بسیاری از مردم، اهمیتی به راست کردن صف‌ها نمی‌دهند و گاه مشاهده می‌شود که صف‌ها، کج و نابرابرند. و اگر ابتدا صف را راست می‌کنند، در اثنای نماز و همین‌که یک رکعت می‌خوانند، صف‌ها کج می‌شود و در رکعت دوم، صف‌ها را راست نمی‌کنند و بر همان حالتی که در اثر جابه‌جایی یا رکوع و سجده به‌وجود آمده، باقی می‌مانند. این، درست نیست؛ بلکه راست کردن صف‌ها، واجب است.

در روایت دیگری آمده است که نعمان می‌گوید: رسول‌الله همواره صف‌های ما را مانند تیرها، راست و برابر می‌ساخت تا این‌که دریافت که ما، خود این کار را یاد گرفته‌ایم (و رعایت می‌کنیم). روزی برای اقامه‌ی نماز آمد و نزدیک بود تکبیر بگوید که چشمش به مردی افتاد که سینه‌اش جلوتر از صف بود. فرمود: «ای بندگان الله! صف‌هایتان را (هنگام نماز) راست کنید؛ وگرنه، الله چهره‌هایتان را مسخ می‌کند (یا در میان شما اختلاف و کینه می‌اندازد)». در این روایت به سبب یا انگیزه‌ی رسول‌الله اشاره شده است که فرمود: «صف‌هایتان را راست کنید»؛ زیرا پیامبر در میان صف، مردی را دید که سینه‌اش جلوتر از دیگران قرار داشت؛ لذا در‌می‌یابیم که پیامبر عادت داشته که صف‌ها را بررسی کند و نسبت به راست کردن صف‌ها تذکر دهد.

بنابراین، ائمه‌ی مساجد و هم‌چنین نمازگزاران باید به این مسأله‌ی مهم، توجه ویژه‌ای داشته باشند.

\*\*\*

165- السَّادِس: عن أَبِي موسى قال: احْتَرق بيْتٌ بالْمدِينَةِ عَلَى أَهلِهِ مِنَ اللَّيْل فَلَمَّا حُدِّث رسول الله بِشَأْنِهمْ قال: «إِنَّ هَذِهِ النَّار عَدُوٌّ لكُم، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ». [متَّفقٌ عليه]([[153]](#footnote-153))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: شبی، خانه‌ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. وقتی این خبر به پیامبر رسید، فرمود: «آتش، دشمن شماست؛ لذا وقتی خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید».

**شرح**

مؤلف/، در باب پیروی از سنت و آداب آن به ماجرایی اشاره کرده که در دوران پیامبر اتفاق افتاد. در این روایت آمده است که یکی از شب‌ها، خانه‌ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. وقتی این خبر به پیامبر رسید، فرمود: «آتش، دشمن شماست؛ لذا وقتی خواستید بخوابید، آن را خاموش کنید».

الله آتش را به عنوان نعمتی آفریده و بر ما منت نهاده و آن را در اختیار ما گذاشته است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي تُورُونَ ٧١ ءَأَنتُمۡ أَنشَأۡتُمۡ شَجَرَتَهَآ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنشِ‍ُٔونَ ٧٢﴾

[الواقعة: ٧١، ٧٢]

آیا به آتشی که روشن می‌کنید، توجه نموده‌اید؟ آیا شما آن ‌را پدید آورده‌اید یا ما پدیدآورنده‌ایم؟

پاسخ، روشن است؛ بی‌گمان پروردگارمان آن را پدید آورده است؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿نَحۡنُ جَعَلۡنَٰهَا تَذۡكِرَةٗ وَمَتَٰعٗا لِّلۡمُقۡوِينَ ٧٣﴾ [الواقعة: ٧٣]

ما، آن ‌را پند و بهره‌ای برای مسافران قرار داده‌ایم.

یعنی الله آتش را در اختیار مسافران و دیگر کسانی قرار داده است که بدان نیاز دارند و می‌توانند از آن بهره گیرند و خود را در زمستان گرم کنند، غذا بپزند و آب‌ داغ تهیه نمایند و استفاده‌های گوناگونی از آن ببرند؛ اما آتش با همه‌ی فوایدی که دارد، خطرناک است و اگر انسان نکات ایمنی را در استفاده از آن رعایت نکند، چه بسا زیان‌بار خواهد بود. چنان‌که در این حدیث آمده است: «آتش، دشمن شماست». لذا عدم استفاده‌ی درست از آتش یا روشن کردن آتش در نزدیکی مواد قابل اشتعال مانند بنزین و گاز، این نعمت را به دشمن انسان، تبدیل می‌کند.

از این حدیث به اهمیت رعایت نکات ایمنی به‌ویژه در رابطه با کارهای خطرساز، پی می‌بریم. یکی از نکات ایمنی، این است که پیش از خوابیدن، (یا هنگام خروج از منزل) هیچ آتشی را روشن نگذاریم و از یاد نبریم که هر لحظه امکان بروز خطر وجود دارد؛ لذا نسبت به رعایت چنین نکاتی سهل‌انگاری نکنیم و خود را از خطرهای احتمالی در امان ندانیم؛ زیرا گاه اتفاقاتی می‌افتد که انسان، فکرش را هم نمی‌کند.

یکی از مواردی که باید بدان توجه داشته باشیم، رعایت نکات ایمنی در رابطه با سیلندرهای گاز و نیز استفاده از گاز شهری‌ست و باید دقت نماییم که سیلندر و لوله‌های گاز نقصی نداشته باشند تا از آتش‌سوزی، انفجار و خفگی و دیگر خطرهای احتمالی نشت گاز جلوگیری کنیم.

رعایت نکات ایمنی در استفاده از انرژی برق نیز حایز اهمیت است و انسان باید برای سیم‌کشی و نصب وسایل برقی از کارشناسان این رشته کمک بگیرد تا احتمال آتش‌سوزی به حداقل کاهش یابد.

به هر حال رعایت نکات ایمنی در هر کاری ضروری‌ست. آتش دنیا و رعایت نکات ایمنی در رابطه با آن، این‌همه اهمیت دارد؛ لذا انسان باید توجه داشته باشد که خود را از آتش آخرت، نجات دهد و از اسباب و زمینه‌ها یا کارهایی که او را سزاوار دوزخ و عذاب آتش می‌گرداند، بپرهیزد. علما رحمهم‌الله گفته‌اند: زمینه‌‌ یا انگیزه‌ی هر کاری، حکم همان کار را دارد؛ لذا قاعده‌ی «سد ذرایع» از این جهت دارای اهمیت است که باید زمینه‌ها یا راه‌هایی را که به گناه منجر می‌شود، مسدود کرد.

\*\*\*

166- السَّابِع: عَنْهُ قال: قال رسول الله: «إِنَّ مَثَل مَا بعَثني الله بِهِ منَ الْهُدَى والْعلْمِ كَمَثَلَ غَيْثٍ أَصَاب أَرْضاً فكَانَتْ مِنهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةٌ، قبِلَتِ الْمَاءَ فأَنْبَتتِ الْكلأَ والْعُشْبَ الْكَثِير، وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمسكَتِ الماء، فَنَفَعَ الله بها النَّاس فَشَربُوا مِنْهَا وسَقَوْا وَزَرَعَوا. وأَصَابَ طَائِفَةً أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعانٌ لا تُمْسِكُ ماءً وَلا تُنْبِتُ كَلأً فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ فِي دِينَ الله، وَنَفَعَه ما بعَثَنِي الله به، فَعَلِمَ وعَلَّمَ، وَمثلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذلِكَ رَأْساً ولَمْ يَقْبَلْ هُدَى الله الذي أُرْسِلْتُ بِهِ». [متفقٌ عليه]([[154]](#footnote-154))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مثال هدایت و دانشي كه الله مرا با آن مبعوث گردانيده، مانند باراني‌ست كه بر زمین مي‏بارد؛ زميني كه حاصل‌خیز باشد، آب باران را در خود جذب مي‏كند و در نتیجه در این زمین، علف و گیاهان فراوانی مي‏رويد. و زميني كه سخت است، آب را بر روي خود نگه مي‏دارد و الله، مردم را از این آب بهره‌مند می‌سازد؛ لذا مردم از این آب می‌نوشند و با آن کشاورزی و آبیاری می‌کنند. اما شوره‌زار و زمین خشک، بارانی را که در آن می‌بارد، در خود نگه نمي‌دارد و هیچ گیاهی به‌بار نمی‌آورد. زمین حاصل‌خیز، مثال کسی‌ست که از دانش و یبنش دینی برخوردار می‌شود و الله، او را از هدایت و دانشی که مرا با آن برانگیخته، بهره‌مند می‌سازد؛ لذا این شخص، خود دانش می‌آموزد و به دیگران نیز آموزش می‌دهد. اما زمين شوره‌زار، مثال كسي‌ست كه به احكام و علوم دینی توجهي نمی‌کند و رهنمودهايي را كه از سوی الله آورده‌ام، نمی‌پذیرد».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از ابوموسی اشعری نقل کرده که پیامبر با ذکر مثال فرموده است: «مثال علم و دانشي كه الله مرا با آن مبعوث گردانيده، مانند باراني‌ست كه بر زمین مي‏بارد». این باران به سه نوع زمین می‌رسد: نخست: زمین حاصل‌خیز که آب باران را جذب می‌کند و در آن علف و گیاهان فراوانی می‌روید؛ دوم: زمین سخت که آب را بر روی خود نگه می‌دارد و مردم از این آب برای آشامیدن و کشاورزی و آبیاری، استفاده می‌کنند؛ اما زمین سوم، شوره‌زاری‌ست که نه آب را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی در آن می‌روید. مردم نیز در رابطه با هدایت و دانشی که الله پیامبر را با آن، برانگیخته است، سه دسته‌اند: برخی از آن‌ها به فراگیری علوم دینی می‌پردازند و فقیه و عالم می‌شوند و این علم را به دیگران نیز آموزش می‌دهند. این‌ها، همانند زمین پاک و حاصل‌خیزی هستند که مردم و دام‌هایشان، از گیاهان و چراگاه‌های چنین زمینی بهره‌مند می‌شوند.

دسته‌ی دوم، حاملان هدایت الهی هستند؛ یعنی راویان علم و حدیث که فقیه نیستند. این‌ها، مانند زمینی هستند که آب را در خود نگه می‌دارد و مردم از این آب برای آشامیدن و کشاورزی و آبیاری استفاده می‌کنند؛ اما گیاهی در این زمین نمی‌روید؛ این زمین، مثال آن دسته از راویانی‌ست که به روایت حدیث بسنده می‌کنند.

و دسته‌ی سوم، کسانی هستند که از هدایت و دانش دینی روی‌گردانند و از این‌رو نه خود، از رهنمودها و دانشی که پیامبر آورده است، بهره می‌برند و نه به دیگران فایده می‌رسانند. این‌ها همانند زمین شوره‌زاری هستند که نه آب را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی می‌رویاند.([[155]](#footnote-155))

این حدیث بیان‌گر این است که آن دسته از کسانی که در دین الله، فقیه شوند و سنت رسول‌الله را فرا بگیرند، بهترین گروه به‌شمار می‌روند؛ زیرا به کسب علم و دانش پرداخته‌اند تا به دیگران نفع برسانند. پس از این‌ها، کسانی قرار می‌گیرند که به کسب علم و دانش می‌پردازند، اما به تفقه و پژوهش در معانی و مفاهیم روایت‌ها نمی‌پردازند؛ یعنی به روایت حدیث بسنده می‌کنند. این‌ها در رتبه‌ی دوم قرار دارند و سومین دسته، کسانی هستند که هیچ خیری در آن‌ها نیست؛ افرادی که دانش و هدایتی که پیامبر آورده است، به آن‌ها می‌رسد، اما هیچ اهمیتی به آن نمی‌دهند و از آن روی می‌گردانند و مانند زمین شوره‌زاری هستند که آب را در خود فرو می‌برد و هیچ گیاهی برای مردم نمی‌رویاند و هیچ آبی هم روی خود نگه نمی‌دارد تا مردم از آن استفاده کنند.

این حدیث، بیان‌گر شیوه‌ی آموزشی بسیار خوب پیامبر است که در آموزش مسایل، نمونه‌ها و مثال‌هایی ذکر می‌کرد؛ زیرا ذکر مثال‌های عینی، درک معانی و مفاهیم را برای انسان آسان‌تر می‌کند و تجربه نیز این را ثابت کرده است؛ زیرا بسیاری از مردم، زمانی یک مسأله یا موضوع را درک می‌کنند که مثال‌هایی عینی برای آن‌ها بیان می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ٤٣﴾ [العنكبوت: ٤٣]

و این مثال‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم و تنها عالمان و دانشمندان، آن را درمی‌یابند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ ضَرَبۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ﴾ [الروم: ٥٨]

و به‌راستی در این قرآن، برای مردم هرگونه مثالی بیان کرده‌ایم.

لذا ذکر مثال، یکی از شیوه‌های آموزشی بسیار خوب و مفید به‌شمار می‌رود.

\*\*\*

167- الثَّامِن: عن جابرٍ قال: قال رسول الله: «مثَلِي ومثَلُكُمْ كَمَثَل رجُلٍ أَوْقَدَ نَاراً فَجَعَلَ الْجَنَادِبُ وَالْفَراشُ يَقَعْنَ فيهَا وهُوَ يذُبُّهُنَّ عَنهَا وأَنَا آخذٌ بحُجَزِكُمْ عَنِ النَّار، وأَنْتُمْ تَفَلَّتُونَ منْ يَدِي».([[156]](#footnote-156)) [روایت مسلم]

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مثال من و شما، مانند مردی‌ست که آتشی برافروزد و ملخ‌ها و پروانه‌ها خود را در آن بیندازند و او، مانع آن‌ها شود؛ من نیز کمربند هریک از شما را می‌گیرم تا شما را از آتش (دوزخ) بازدارم؛ ولی شما از دست من فرار می‌کنید».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از جابر نقل کرده که پیامبر فرموده است: «مثال من و شما، مانند مردی‌ست که آتشی، روشن کند...». پیامبر با ذکر این مثال، وضعیت امتش را بدین‌سان بیان نموده که شخصی در بیابان، آتشی روشن می‌کند و پروانه‌ها و ملخ‌ها خود را به آتش می‌زنند؛ همان‌گونه که برخی از ملخ‌ها، پروانه‌‌ها و حشرات کوچک، چنین عادتی دارند. وقتی انسان، در بیابان، آتشی روشن می‌کند، حشرات کوچک به سمت روشنایی آتش می‌آیند. رسول‌الله در ادامه فرموده است: «من نیز کمربند هریک از شما را می‌گیرم تا شما را از آتش دوزخ بازدارم؛ اما شما از دست من فرار می‌کنید».

این حدیث، بیان‌گر حمایت و پشتیبانی فراوان پیامبر از امتش می‌باشد؛ زیرا سعی زیادی نمود تا امت را از آتش بازدارد؛ ولی ما به رهنمودهای او بی‌توجهی می‌کنیم و مانند پروانگانی که به سوی آتش می‌روند، به سوی دوزخ حرکت می‌کنیم. از الله بخواهیم که ما را ببخشد. لذا انسان باید به سنت رسول‌الله عمل کند و مشتاق عمل کردن به سنت پیامبر باشد؛ زیرا آن بزرگوار، راه نیک و بد را به ما نشان داده است؛ مانند شخصی که با تمام تاب و توانش، کمربند شخص دیگری را می‌‌گیرد و او را از ورود به آتش بازمی‌دارد. الله متعال در توصیف پیامبرش فرموده است:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [التوبة: ١٢٨]

به‌راستی پیامبری از خودتان به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق وافری دارد و نسبت به مؤمنان، دل‌سوز و مهربان است.

درود و سلام الله، بر او باد.

یکی از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که اتباع و پیروی از سنت رسول‌الله در هر موردی که به انجام آن امر نموده و یا از آن، نهی کرده یا در هر موردی که خود انجام داده یا ترکش نموده است، واجب می‌باشد؛ او، پیشوایی‌ست که باید از او پیروی کنیم. ناگفته پیداست که انجام برخی از کارها، در شریعت، واجب است و انسان با ترک آن‌ها گنه‌کار می‌شود؛ انجام برخی از کارها نیز حرام‌ است و انسان با انجام آن‌ها، گنه‌کار می‌گردد. پاره‌ای از اعمال نیز مستحب‌ می‌باشد و اگر انسان به انجام آن بپردازد، ثواب دارد؛ اما اگر ترکش کند، گنه‌کار نمی‌شود. برخی از کارها نیز مکروه تنزیهی‌ست و بهتر است که انسان، ترکش کند؛ اما اگر انجامش دهد، گناهی بر او نیست. به‌هر حال، باید به سنت پیامبر پای‌بند باشیم و از آن پیروی کنیم و بدانیم که پیشوا و امامی که پیروی از او بر ما واجب است، محمد مصطفی می‌باشد و هیچ راه نجاتی جز پیروی از رسول‌الله و تمسک به رهنمودهایش و نیز گام نهادن در مسیری که او، فراروی ما نهاده است، وجود ندارد.

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر حق بزرگی بر امتش دارد؛ زیرا از هیچ سعی و تلاشی برای جلوگیری از آسیب‌های دینی و دنیوی به امتش، دریغ نمی‌کرد.

از این‌رو اگر دیدیم که پیامبر از انجام فلان‌کار منع کرده، بدانیم که انجام آن عمل، بد است و هیچ خیری در آن نیست و به قیل و قال نپردازیم و نگوییم که آیا این عمل، مکروه است یا حرام؛ بلکه از آن دوری کنیم. چه آن عمل، مکروه باشد و چه حرام؛ زیرا اصل بر این است که نهی پیامبر برای تحریم است، مگر این‌که دلیلی بر کراهت تنزیهی آن، وجود داشته باشد.

هم‌چنین اگر پیامبر به انجام کاری دستور داده، دیگر قیل و قال نکنیم که آیا این عمل، واجب است یا نه؟ بلکه فرمان پیامبر را انجام دهیم و این، به نفع ماست؛ زیرا اگر واجب باشد، به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌ایم و به اجر و ثواب دست یافته‌ایم؛ و اگر مستحب باشد، باز هم اجر و پاداش می‌یابیم و در هر دو حالت، از پیامبر پیروی کرده‌ایم. از الله متعال درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما توفیق دهد که در ظاهر و باطن از پیامبر پیروی کنیم.

\*\*\*

168- التَّاسع: عَنْهُ أَنَّ رسولَ الله أَمَر بِلَعْقِ الأَصابِعِ وَالصحْفةِ وقال: «إِنَّكُم لا تَدْرُونَ في أَيِّهَا الْبَرَكَةَ».([[157]](#footnote-157)) [روایت مسلم]

وفي رواية لَه: «إِذَا وَقَعتْ لُقْمةُ أَحدِكُم، فَلْيَأْخُذْهَا فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَذًى وَلْيَأْكُلْهَا، وَلا يَدَعْهَا لَلشَّيْطان، وَلا يَمْسَحْ يَدَهُ بِالْمَندِيلِ حَتَّى يَلْعَقَ أَصَابِعه، فَإِنَّهُ لا يدْرِي في أَيِّ طَعَامِهِ الْبَركَة».

وفي رواية له: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيءٍ مِنْ شَأْنِهِ حَتَّى يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِه، فَإِذَا سَقَطَتْ مِنْ أَحَدِكُمْ اللُّقْمَةُ فَلْيُمِطْ مَا كَان بِهَا منْ أَذًى، فَلْيأْكُلْها، وَلا يَدَعْهَا لِلشَّيْطَان».

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله به لیسیدن انگشتان، (پس از صرف غذا و نیز) پاک کردن ظرف غذا با انگشتان دستور داد و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت غذایتان است».

در روایت دیگری از مسلم، آمده است: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما افتاد، آن را بردارد و از خاک و خاشاک، پاکش نماید و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد؛ و پیش از لیسیدن انگشتانش، دست خود را با دستمال، پاک نکند؛ زیرا نمی‌داند که برکت در کدام قسمت غذای اوست».

و در روایت دیگری از مسلم آمده است: «شیطان در هر کاری که انجام می‌دهید، نزدتان حاضر می‌شود؛ حتی هنگام غذا خوردن. لذا هرگاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را از خاک و خاشاک، پاک کند و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی از جابر بن عبدالله$ درباره‌ی آداب غدا خوردن نقل کرده که پیامبر به لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا و نیز پاک کردن ظرف با انگشتان دستور داده و فرموده است: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت غذاست». لذا به دو نکته درباره‌ی آداب غذا خوردن اشاره فرمود:

اول: پاک کردن ظرف غذا با انگشتان؛ و دوم: لیسیدن انگشتان. در هر دستوری که پیامبر به امتش داده، برکت و حکمتی نهفته است. گفته می‌شود: لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا، مفید است و به هضم غذا کمک می‌کند؛ البته ذکر این مسأله، برای شناختن حکمت دستورهای شرعی‌ست؛ و گرنه، چه از حکمت احکام شرعی آگاه باشیم و چه نباشیم، اصل بر این است که به دستورها و رهنمودهای پیامبر عمل کنیم. بسیاری از مردم، از این سنت غافلند و از این‌رو پس از صرف غذا، اطرافشان پُر از غذاست و بدون این‌که به این سنت عمل نمایند، دستانشان را می‌شویند؛ حال آن‌که پیامبر از پاک کردن دست‌ها با دستمال، پیش از لیسیدن آن‌ها منع نموده است. لذا پس از صرف غذا، ابتدا انگشتان خود را می‌لیسیم و سپس دست‌هایمان را با دستمال، پاک می‌کنیم و می‌شوییم.

هم‌چنین اگر در اثنای صرف غذا، لقمه‌ای به زمین افتاد، آن را برمی‌داریم و می‌خوریم؛ زیرا شیطان، در هر کاری که انجام می‌دهیم، نزدمان حاضر می‌شود؛ حتی هنگام خوردن و آشامیدن و نزدیکی با همسر. لذا اگر «بسم‌الله» نگوییم، در غذا خوردن با ما شریک می‌شود و از این‌رو برکتی در غذا نخواهد بود. اگر هنگام غذا خوردن، «بسم‌الله» بگوییم، ولی در اثنای صرف غذا، لقمه‌ای از دستمان بیفتد، شیطان آن را برمی‌دارد و می‌خورد؛ گرچه لقمه‌ای که به زمین افتاده، از نگاه ما ناپدید نمی‌شود؛ زیرا این، امری غیبی‌ست و پیامبر ما را از این مسأله، آگاه ساخته است. به‌یاد داشته باشیم که ایمان به مسایل غیبی واجب است.

رسول‌الله راه درست را به ما نشان داده و فرموده است: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را از خاک و خاشاک، پاک کند و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد». در عمل کردن به این رهنمود پیامبر، سه فایده وجود دارد: فرمان‌برداری از رسول‌الله، تواضع و فروتنی، و محروم شدن شیطان از خوردن آن لقمه؛ اما متأسفانه بسیاری از مردم نسبت به این سنت، بی‌توجهند و وقتی لقمه‌ای از دستشان روی سفره یا میزِ تمیز می‌افتد، آن را برنمی‌دارند و نمی‌خورند؛ این، بر خلاف سنت است.

از این حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که انسان باید از خوردن خوراکی‌های مضر بپرهیزد؛ زیرا نفس انسان، امانتی الهی‌ست. لذا از خوردن خوراکی یا غذایی که در آن، خاک و خاشاک یا امثال آن دیده شده، باید خودداری کنیم. هم‌چنین باید در خوردن غذاهایی مثل ماهی که استخوان‌های ریزی دارد، دقت نماییم تا مشکلی پیش نیاید؛ چون علاوه بر خطر خفه شدن، این امکان وجود داردکه استخوان‌های ریز، باعث زخمی شدن معده یا روده شود و در نتیجه بیماری‌ها و مشکلات گوارشی ایجاد کند.

\*\*\*

169- الْعَاشِر: عن ابن عباس$ قال: قَامَ فينَا رسولُ الله بِمَوْعِظَةٍ فقال: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ محشورونَ إِلَى الله تَعَالَى حُفَاةَ عُرَاةً غُرْلاً ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ١٠٤ ﴾ [الأنبياء: ١٠٤] أَلا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلائِقِ يُكْسى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبراهيم، أَلا وإِنَّهُ سَيُجَاء بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِى، فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمال فأَقُولُ: يارَبِّ أَصْحَابِي، فيُقال: إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَك، فَأَقُول كَما قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِح: ﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ﴾ [المائ‍دة: ١١٧] إِلَى قولِه: ﴿أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾ [المائ‍دة: ١١٧، ١١٨] فَيُقَالُ لِي: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مرْتَدِّينَ عَلَى أَعقَابِهِمْ مُنذُ فارَقْتَهُمْ». [متفقٌ عليه]([[158]](#footnote-158))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «ای مردم! شما نزد الله، پابرهنه، لخت و ختنه‌نشده، برانگیخته می‌شوید. (همان‌گونه که الله می‌فرماید): ﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ١٠٤﴾ [الأنبياء:١٠٤] یعنی: «همان‌طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می‌کنیم. وعده‌ی راستینی که بر عهده‌ی ماست. به‌طور قطع ما این کار را انجام می‌دهیم». نخستین کسی که روز قیامت پوشیده می‌شود، ابراهیم است؛ مردانی از امتم را می‌آورند و آن‌ها را به سوی دوزخ می‌برند. می‌گویم: پروردگارا! این‌ها، یاران من هستند. گفته می‌شود: تو، نمی‌دانی که آن‌ها پس از تو چه کردند؟ من، همان سخنی را می‌گویم که بنده‌ی نیک خدا (عیسی) می‌گوید: ﴿مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۚ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧ إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾ [المائ‍دة: ١١٧، ١١٨] یعنی: «چیزی جز دستوری که به من دادی، به آنان نگفتم؛ این‌که الله را که پروردگار من و شماست، پرستش نمایید. و تا زمانی که در میانشان بودم، مراقب و گواهشان بودم و چون مرا (از میانشان) برداشتی، خودت مراقبشان بودی و تو بر همه چیز گواهی. اگر عذابشان کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر آن‌ها را ببخشی، به‌یقین تو، توانای حکیمی».

سپس به من گفته می‌شود: آنان، پس از تو مرتد شدند و از دین برگشتند».

**شرح**

مؤلف/، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ابن عباس$ می‌گوید: پیامبر برای ما سخنرانی کرد.

رسول‌الله همواره برای یارانش سخنرانی می‌کرد؛ خطبه‌ها یا سخنرانی‌های رسول‌الله بر دو گونه بود؛ سخنرانی‌های ثابت و مشخص، و سخنرانی‌های اتفاقی و غیرثابتی که بنا بر ضرورت خاصی ایراد می‌کرد.

سخنرانی‌های ثابت و مشخص، مانند: خطبه‌ی جمعه، خطبه‌ی عید، خطبه‌ی استسقاء (طلب باران)، خطبه‌ی کسوف (خورشیدگرفتگی). هر یک از این خطبه‌ها در زمان و مناسبت خاص آن، ایراد می‌شد: دو خطبه در جمعه پیش از نماز، یک خطبه در عید پس از نماز، و هم‌چنین خطبه‌ی استسقاء، و خطبه‌ای نیز پس از نماز کسوف.

خطبه‌های غیرثابت پیامبر، به صورت اتفاقی و زمانی بود که مسأله‌ای پیش می‌آمد و پیامبر به حسب ضرورت در میان یارانش برمی‌خاست و درباره‌ی آن موضوع یا پیش‌آمد، سخنرانی می‌کرد. به عنوان مثال: باری پیامبر شخصی را برای جمع‌آوری زکات فرستاد و چون به مدینه بازگشت، شتری با خود داشت که حامل اموال زکات بود؛ گفت: این‌ها، اموال زکات است و این را هم به من هدیه داده‌اند. پیامبر سخنرانی کرد و فرمود: «مَا بَالُ أَحَدکم نَسْتَعْمِلُهُ فَيَرجِعُ وَيَقُولُ: هَذَا لَکُُمْ وَهَذَا أُهْدِيَ لِي فَهَلاَ جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَیَنظُرَ أَيُهْدَى لَهُ أَمْ لاَ؟»([[159]](#footnote-159)) یعنی: «چرا وقتی یکی از شما را (به جمع‌آوری زکات) می‌گماریم، هنگامی که از مأموریتش بازمی‌گردد، می‌گوید: این، از آن شماست و این را به من هدیه داده‌اند؟ پس چرا در خانه‌ی پدر و مادرش نمی‌نشیند تا ببیند که آیا به او هدیه می‌دهند یا نه؟»

پیامبر راست فرموده است؛ به کارگزار یا کارمند دولت، فقط بدین سبب هدیه می‌دهند که کارمند دولت است و می‌خواهند از این طریق، کار خود را راه بیندازند؛ و گرنه، آیا واقعاً در خانه‌ی پدر و مادرش نیز به او هدیه می‌دادند؟

لذا پی می‌بریم که رشوه دادن، بسیار زشت است؛ به‌گونه‌ای که پیامبر در میان مردم برخاست و در این‌باره سخنرانی کرد و آنان را از این عمل بازداشت؛ زیرا اگر در میان ملتی، رشوه و رشوه‌خواری رواج یابد، آن ملت نابود می‌شوند و هیچ‌کس به وظایف خود عمل نمی‌کند و حق و حقیقت را نمی‌گوید و عدالت، پایمال می‌گردد. رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده، هر دو ملعون و نفرین‌شده‌اند. البته اگر کسی که رشوه می‌گیرد، فقط در قبال رشوه‌خواری کار مردم را راه بیندازد و حقشان را ادا کند، در این صورت فقط کسی که رشوه می‌گیرد، ملعون است، نه رشوه‌دهنده؛ زیرا برای رسیدن به حق خود، چاره‌ی دیگری ندارد و معذور است. متأسفانه اینک در بسیاری از کشورهای اسلامی، رشوه‌خواری رایج شده و برخی از مسؤولان بدون دریافت رشوه، کار مردم را انجام نمی‌دهند و بدین‌سان خود را در معرض هلاکت و عذاب الهی قرار می‌دهند. پناه بر الله؛ خودش، رحم کند.

هر مسؤولی وظیفه دارد در حد توانایی خود و بر پایه‌ی عدالت، حقوق هر یک از شهروندان را ادا کند.

از خطبه‌های غیرثابت یا عارضی پیامبر می‌توان به خطبه‌ای اشاره کرد که درباره‌ی برای مالکان «بریره» ایراد نمود؛ بریره، کنیزی بود که عایشه& او را خرید و در راه خدا آزاد کرد. ماجرا از این قرار بود که مالکان بریره، فقط در صورتی حاضر بودند بریره را به عایشه& بفروشند که «ولاء»([[160]](#footnote-160)) او (یعنی اموالی که پس از مرگش می‌ماند)، از آنِ آن‌ها باشد. عایشه&، این شرط را قبول نکرد و موضوع را با رسول‌خدا در میان گذاشت. رسول‌الله به او فرمود: «خُذِیهَا وَاشْتَرِطِي لَهُمْ الْوَلاءَ»؛ یعنی: «او را خریداری و آزاد کن و شرطشان را درباره‌ی حق ولای او بپذیر». آن‌گاه رسول‌الله برخاست و برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «مَا بَالُ أقوامٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، ما کانَ مِن شرطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ باطلٌ وَإِنْ کانَ مِائَةَ مَرَّةٍ، قَضاءُ اللَّهِ أَحَقُّ وَشرطُ اللَّهِ أَوْثَقُ وَإنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ»؛([[161]](#footnote-161)) یعنی: «چرا برخی از مردم، شرط‌هایی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست؟ هر شرطی که در کتاب الله وجود ندارد، باطل است؛ هرچند صد بار شرط بگذارند. حکم الله، سزاوارتر؛ و شرط او، محکم‌تر است و حق ولاء، از آنِ کسی‌ست که (برده را) آزاد می‌کند».

از دیگر خطبه‌های اتفاقی و غیرثابت پیامبر می‌توان به خطبه‌ای اشاره کرد که درباره‌ی اجرای حدود و مجازات‌ها، ایراد فرمود؛ زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی مانند دیگ و مَشک را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند و از اسامه بن زید$ درخواست کردند که نزد پیامبر سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. رسول‌الله به اسامه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنر‌انی نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرئیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه فردِ ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و فرمود: «لَوْ أنَّ فَاطِمَة بنت محمد سَرَقَت لَقَطَعْتُ يَدَهَا»؛([[162]](#footnote-162)) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». مگر این زن مخزومی، از فاطمه دختر محمد، بهتر است که به‌خاطر او، حکم الهی را اجرا نکنم؟

این هم یکی دیگر از خطبه‌های عارضی و اتفاقی رسول‌الله بود. پیش‌تر حدیثی بیان شد که عرباض بن ساریه گفته است: روزی پیامبر برای ما سخنرانی شیوایی ایراد نمود که دل‌ها از آن ترسید و از چشم‌ها اشک سرازیر شد.

لذا درمی‌یابیم که هر عالم و دعوت‌گری، باید مطابق شرایط و پیش‌آمدها، برای بیان حقیقت و طرح مسایلی که مردم بدان نیازمندند، سخنرانی کند و در مناسبت‌هایی مانند جمعه، اعیاد شرعی، استسقاء، و خورشیدگرفتگی به بیان حقایق و مسایل گوناگون بپردازد؛ زیرا رسول‌الله به همین شکل عمل می‌کرد و آن‌گاه که سخنرانی، به مناسبت یا به‌جا و در وقتش باشد، اثرگذاری آن بیش‌تر خواهد بود.

مؤلف/، از ابن‌عباس$ نقل کرده که باری پیامبر برای ما سخنرانی کرد؛ این هم یکی دیگر از سخنرانی‌های عارضی و اتفاقی پیامبر بوده است. رسول‌الله در این سخنرانی فرمود: «ای مردم! شما نزد الله، پابرهنه، لخت و ختنه‌نشده، برانگیخته می‌شوید»؛ یعنی همگی در میدانی هموار که هیچ پستی و بلندی و هیچ درخت و ساختمانی در آن نیست، گرد هم می‌آیید؛ میدان حشر، هموار است و اگر کسی جار بزند، همه می‌شنوند و می‌بینند.

در روایتی آمده است که تک و تنها و بدون مال و ثروت برانگیخته می‌شوید. سپس رسول‌الله این آیه را تلاوت نمود که الله فرموده است:

﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ١٠٤﴾ [الأنبياء: ١٠٤]

همان‌طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می‌کنیم. وعده‌ی راستینی که بر عهده‌ی ماست. به‌طور قطع ما این کار را انجام می‌دهیم.

الله در این آیه، با تأکید فرموده است: ﴿وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ﴾ یعنی: «وعده‌ی راستینی که بر عهده‌ی ماست». این‌جا، جای تأکید است؛ زیرا برخی از مردم، حشر را انکار می‌کنند؛ همان‌گونه که الله سخنشان را بدین‌سان بیان کرده که می‌گویند:

﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ٣٧﴾ [المؤمنون : ٣٧]

تنها همین زندگی دنیاست که (برخی از ما) می‌میریم و (برخی نیز) زندگی می‌کنیم و پس از مرگ برانگیخته نخواهیم شد.

لذا الله می‌فرماید:

﴿وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ١٠٤﴾ [الأنبياء: ١٠٤]

وعده‌ی راستینی که بر عهده‌ی ماست. به‌طور قطع ما این کار را انجام می‌دهیم.

وقتی رسول‌الله خبر داد که مردم در روز قیامت لخت و برهنه حشر می‌شوند، عایشه& گفت: چقدر بد! زیرا زنان و مردان به یک‌دیگر نگاه خواهند کرد. پیامبر فرمود: «الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهِمَّهُمْ ذَلكَ»؛([[163]](#footnote-163)) یعنی: «مسأله، سخت‌تر از آن است که کسی در این فکر باشد و به یک‌دیگر نگاه کنند». همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ٣٣ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس : ٣٣، ٣٧]

پس هنگامی که آن بانگ مهیب و هولناک سر رسد؛ روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدر می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندانش. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

حتی پیامبران نیز هنگام عبور از پل «صراط» دعا می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا! ما را به‌سلامت از این‌جا عبور بده. مسأله‌ی بسیار سخت و بزرگی‌ست! از این‌رو پیامبر فرمود: «الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهِمَّهُمْ ذَلكَ»؛ یعنی: «مسأله، سخت‌تر از آن است که کسی در این فکر باشد و به یک‌دیگر نگاه کنند».

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «نخستین کسی که پوشانده می‌شود، ابراهیم است». این ویژگی، به معنای برتری مطلق ابراهیم خلیل نیست؛ بلکه پیامبرمان محمد مصطفی برترین و برگزیده‌ترین فرستاده‌ی الله متعال است و روز قیامت، سرور و آقای همه‌ی انسان‌ها خواهد بود و تنها اوست که روز قیامت، از والاترین مقام شفاعت برخوردار می‌شود. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾ [الاسراء: ٧٩]

...باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

البته الله متعال به برخی از پیامبران، ویژگی‌ها و امتیازهایی داده که به سایر پیامبران نداده است؛ به عنوان مثال در قرآن می‌خوانیم که الله به موسی فرمود:

﴿قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي﴾ [الأعراف: ١٤٤]

ای موسی! من، تو را با پیام­ها و کلام خویش بر سایر مردم برگزیدم.

روشن است که بسیاری از انسان‌ها به عنوان فرستادگان الاهی مأموریت یافتند که پیام‌های الله را ابلاغ کنند؛ اما موسی در دوران خود، پیامبر بنی‌اسرائیل بود. و همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، الله متعال به برخی از پیامبران، ویژگی‌ها و امتیازهایی داده که به سایر پیامبران نداده است؛ اما این به معنای برتری مطلق آن‌ها نیست. چنان‌که ابراهیم خلیل نخستین کسی‌ست که روز قیامت، پوشانیده می‌شود. و این، فضل الاهی‌ست؛ لذا بی‌معناست که کسی، درباره‌ی اختصاصِ لطف و فضل پروردگار به یکی از بندگانش، سؤال کند. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٢١﴾ [الحديد: ٢١]

این، فضل و لطف الله است که آن ‌را به هرکه بخواهد، می‌بخشد. و الله، دارای فضل بزرگ و بی‌کران است.

سؤال کردن درباره‌ی فضل و لطف الله، بی‌معناست؛ زیرا انسان، گاه در این‌باره به نتیجه می‌رسد و گاه نمی‌رسد. همان‌گونه که الله متعال برخی از انسان‌ها را در برخورداری از رزق و روزی یا اخلاق نیک و شایسته یا علم و دانش و یا قدرت فکری و بدنی و امثال آن، بر دیگران برتری داده است و انسان‌ها، ویژگی‌های متفاوتی دارند.

در این حدیث بدین نکته اشاره شده که مردم پس از این‌که پابرهنه و لخت و ختنه‌نشده حشر می‌شوند، پوشانیده می‌گردند؛ ولی ما از نحوه‌ی پوشاندن آن‌ها بی‌اطلاعیم؛ زیرا آن‌جا هیچ خیاط و هیچ لباسی وجود ندارد و تنها الله متعال از نحوه‌ی پوشاندن انسان‌ها در روز قیامت، آگاه است.

در این حدیث به مسأله‌ی ختنه نیز اشاره شده است. علما درباره‌ی حکم ختنه، دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ برخی از آن‌ها، ختنه را هم برای مردان و هم برای زنان واجب دانسته‌اند و گفته‌اند: همان‌طور که ختنه کردن پسرها، واجب است، ختنه کردن دخترها نیز واجب می‌باشد.

برخی هم گفته‌اند: ختنه، نه بر مردان واجب است و نه بر زنان؛ بلکه جزو کارهای پسندیده‌ی فطری‌ست و نه واجب.

عده‌ای هم ختنه را برای مردان، واجب و برای زنان، سنت دانسته‌اند. و همین دیدگاه، بهتر است. زیرا عدم ختنه، ممکن است باعث پیدایش التهابات و عفونت‌هایی در پسربچه‌ها شود. لذا ختنه کردن پسرها، واجب است.

پیامبر در ادامه‌ی این حدیث فرموده است: «مردانی از امتم را می‌آورند و آن‌ها را به سوی دوزخ می‌برند. می‌گویم: پروردگارا! این‌ها، یاران من هستند. گفته می‌شود: تو، نمی‌دانی که آن‌ها پس از تو چه کردند؟» در آن هنگام پیامبر همان سخنی را می‌گوید که بنده‌ی صالح پروردگار، یعنی عیسی بن مریم می‌گوید؛ الله متعال، از عیسی می‌پرسد:

﴿ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [المائ‍دة: ١١٦]

ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که جز الله، من و مادرم را معبود قرار دهید؟

نصرانی‌ها که مدعی پیروی از عیسی هستند، عیسی و مادرش را معبود قرار داده‌اند! الله متعال، پاسخ عیسی را چنین بیان فرموده است:

﴿قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّ﴾ [المائ‍دة: ١١٦]

عیسی می‌گوید: تو پاک و منزهی؛ من حق ندارم چیزی بگویم که شایسته­ام نیست.

زیرا الوهیت، تنها شایسته‌ی الله، پروردگار جهانیان است. سپس می‌گوید:

﴿إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥۚ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١١٦ مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۚ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧﴾ [المائ‍دة: ١١٦، ١١٧]

اگر چنین سخنی گفته باشم، تو خود از آن آگاهی. تو از آن‌چه در درون من است، آگاهی و من از اسراری که نزد توست، آگاهی ندارم. به‌راستی تو، تمام اسرار و امور غیب را می­دانی. چیزی جز دستوری که به من دادی، به آنان نگفتم؛ این‌که الله را که پروردگار من و شماست، پرستش نمایید. و تا زمانی که در میانشان بودم، مراقب و گواهشان بودم و چون مرا (از میانشان) برداشتی، خودت مراقبشان بودی و تو بر همه چیز گواهی.

روز قیامت به پیامبر گفته می‌شود: «تو نمی‌دانی که آن‌ها پس از تو چه کردند؟» آن‌جاست که پیامبر همانند عیسی بن مریم می‌گوید:

﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ١١٧﴾ [المائ‍دة: ١١٧]

و تا زمانی که در میانشان بودم، مراقب و گواهشان بودم و چون مرا (از میانشان) برداشتی، خودت مراقبشان بودی و تو بر همه چیز گواهی.

سپس به پیامبر گفته می‌شود: «آن‌ها پس از تو مرتد شدند و از دین برگشتند». لذا پیامبر می‌فرماید: «(از حوض من) دور شوید! دور شوید».

اهل بدعت، از این حدیث چنین استدلال کرده‌اند که همه‌ی صحابه از جمله ابوبکر و عمر و عثمان پس از رسول‌الله مرتد شدند و از دین برگشتند؛ اما علی و اهل بیت مرتد نشدند!

ناگفته پیداست که این‌ها، دروغ می‌گویند و به اجماع مسلمانان، خلفای چهارگانه و عموم یاران رسول‌الله مرتد نشدند و تنها عده‌ای از صحرانشینان، پس از وفات رسول‌الله از دین برگشتند و از پرداختن زکات امتناع ورزیدند؛ چنان‌که خلیفه‌ی راشد، ابوبکر صدیق با آنان پیکار نمود و بسیاری از آن‌ها، دوباره مسلمان شدند. اما اهل بدعت به سبب کینه‌ای که نسبت به یاران پیامبر دارند، ظاهر این حدیث را دست‌آویزی برای اندیشه‌ی باطل خویش قرار داده‌اند؛ ولی اهل سنت و جماعت می‌گویند: این حدیث، عام است و مفهومی خاص و محدود دارد؛ و بسیاری از متون دینی، با آن‌که عام است، مفهومی خاص و محدود را می‌رساند. چنان‌که پیامبر در این حدیث فرموده است: «می‌گویم: این‌ها یاران من هستند». یعنی همه‌ی یاران پیامبر نیستند؛ بلکه کسانی هستند که از دین برگشتند؛ زیرا به پیامبر گفته می‌شود: «آن‌ها، پس از تو مرتد شدند». هر منصفی می‌داند که به‌اجماع مسلمانان، خلفای راشدین و عموم یاران پیامبر مرتد نشدند؛ وگرنه، بر چه اساسی می‌توانیم به این دین، اعتماد کنیم؟ زیرا بدگویی از صحابه و خرده‌گیری بر آن‌ها به معنای خرده‌گیری بر دین و سرزنش و نکوهش رسول‌الله است و این، یعنی خرده‌گیری و اعتراض بر الله، پروردگار جهانیان. کسانی که بر اصحاب خرده می‌گیرند، در حقیقت، دین و شریعت و رسول‌الله را زیر سؤال می‌برند و بر الله اعتراض می‌کنند؛ اما هیچ نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند.

﴿صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ١٨﴾ [البقرة: ١٨]

(در حقیقت) کَرها، گنگ­ها و کورهایی (هستند که به راه حق) باز نمی­گردند.

حال چرا بدگویی از صحابه به معنای خرده‌گیری بر دین و بی‌اعتمادی به شریعت است؟

پاسخ: صحابه همان کسانی هستند که دین و شریعت را به ما منتقل کرده‌اند و اگر به فرض محال، از دین برگشته و کافر شده باشند، بر چه اساسی می‌توان به دینی که از طریق آن‌ها به ما رسیده است، اعتماد کرد؟! زیرا سخن کافر و فاسق، قابل قبول نیست. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ [الحجرات: ٦]

ای مؤمنان! اگر فاسقی برای شما خبری آورد، به‌خوبی بررسی کنید.

چنین پنداری، هم‌چنین به معنای بدگویی از رسول‌الله است؛ لذا اگر صحابه، این‌همه فاسق و کفرپیشه بوده‌اند، پس در این میان نقش پیامبر چه بوده است؟ آیا این، بدگویی از رسول‌الله نیست؟ زیرا در روابط اجتماعی و ارزیابی‌های شخصی و فردی، نگاه می‌کنند که انسان با چه کسی هم‌نشین است. وقتی هم‌نشین انسان بد باشد، لابد خود او نیز بد است. لذا بدگویی از صحابه به معنای بدگویی از رسول‌الله و حتی به معنای بدگویی از الله، پروردگار جهانیان است؛ چون مهم‌ترین رسالت و مأموریت را به مردی واگذار کرده که یارانش، این‌گونه بوده‌اند! مگر امکان دارد یاران پیامبری که گفته می‌شود برترین پیامبر است، چنین انسان‌هایی باشند و بدین‌سادگی از دین برگردند؟! از این‌رو به اعتقاد ما، چنین پنداری، تاخت و تازی بزرگ و شدید بر اصحاب است که در حقیقت، دشمنی با الله و رسول و شریعت اوست. لذا ما، همه‌ی یاران و خاندان مؤمن پیامبر را دوست داریم و معتقدیم که آن دسته از خاندان و خویشانش که ایمان آوردند، دو حق دارند: یکی، حق ایمان و دیگری حق خویشاوندی با رسول‌الله. الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ﴾ [الشورى: ٢٣]

بگو: در برابر تبلیغ قرآن، هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم؛ فقط خویشاوندی (میان من و خودتان) را رعایت کنید.

این آیه، مفهوم دیگری هم دارد؛ یعنی: تنها چیزی که از شما می‌خواهم، این است که نزدیکان من را دوست بدارید. در هر حال، این حدیث طمع اهل بدعت را برای بدگویی از صحابه برآورده نمی‌سازد؛ زیرا فقط درباره‌ی کسانی‌ست که از دین برگشتند و کسانی که به اجماع مسلمانان بر اسلام پایداری کردند، در این حدیث نمی‌گنجند و این حدیث، درباره‌ی آن‌ها نیست؛ لذا اجماع مسلمانان بر عدم مرتد شدن صحابه، این حدیث را خاص و محدود می‌گرداند؛ زیرا مسلمانان، اتفاق نظر دارند که صحابه مرتد نشدند و فقط عده‌ای از قبایل و طوایف عرب از دین برگشتند و ابوبکر صدیق با آنان جنگید و در نتیجه، بیش‌ترِ آن‌ها دوباره به اسلام بازگشتند.

\*\*\*

170- الْحَادِي عَشَر: عَنْ أَبِي سعيدٍ عبدِ الله بنِ مُغَفَّل قال: نَهَى رسولُ الله عَن الخَذْفِ وقال: «إِنَّهُ لا يقْتُلُ الصَّيْد، ولا يَنْكَأُ الْعَدُو، وَإِنَّهُ يَفْقَأُ الْعَيْن، ويَكْسِرُ السِّنَّ». [متفقٌ عليه]([[164]](#footnote-164))

وفي رواية : أَنَّ قريباً لابْنِ مُغَفَّلٍ خَذَف، فَنَهَاهُ وقال: إِنَّ رسولَ الله نَهَى عن الخَذْفِ وقال: «إِنَّهَا لا تَصِيدُ صَيْداً» ثُمَّ عادَ فقال: أُحَدِّثُكَ أَنَّ رسولَ الله نَهَى عَنْه، ثُمَّ عُدْتَ تَخْذِف؟ لا أُكَلِّمُكَ أَبدا.

**ترجمه:** ابوسعید، عبدالله بن مُغَفَّل می‌گوید: رسول‌الله از پرت کردن سنگ‌ریزه با انگشت نهی کرد و فرمود: «این کار، صید (= شکار) را نمی‌کشد و دشمن را از پا درنمی‌آورد؛ ولی چشم را کور می‌کند و دندان را می‌شکند».

در روایتی آمده است: یکی از نزدیکان ابن مغفّل، سنگ‌ریزه‌ای پرتاب کرد. ابن‌مغفل او را از این کار بازداشت و گفت: پیامبر از پرتاب سنگ‌ریزه منع کرده و فرمود: «با این کار نمی‌توان شکار کرد»؛ اما آن شخص، دوباره این کار را انجام داد. عبدالله بن مغفل به او گفت: من به تو گفتم که رسول‌الله از این کار منع کرد، ولی تو باز هم سنگ‌ریزه پرتاب می‌کنی! هرگز با تو صحبت نمی‌کنم.

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از عبدالله بن مغفل نقل کرده که پیامبر از پرتاب سنگ‌ریزه با انگشت منع کرد و فرمود: «این کار، صید (=شکار) را نمی‌کُشد». و در روایتی آمده است: «این کار، جانوری را شکار نمی‌کند و دشمن را از پا درنمی‌آورد؛ بلکه چشم را کور می‌نماید و دندان را می‌شکند».

منظور از «خذف» یا پرتاب سنگ‌ریزه، این است که انسان، سنگ‌ریزه‌ای را در میان انگشت «اشاره» و «شست» قرار دهد و آن را پرتاب کند. پیامبر از این کار منع کرده و دلیلش را چنین بیان فرموده است که این کار، چشم را کور می‌کند و دندان را می‌شکند؛ اما شکار را نمی‌کُشد و دشمن را از پا درنمی‌آورد.

عبدالله بن مغفل یکی از نزدیکانش را دید که سنگ‌ریزه پرتاب می‌کند؛ او را از این کار بازداشت و به او خبر داد که پیامبر از پرتاب سنگ‌ریزه، منع نموده است؛ ولی پس از مدتی دوباره او را دید که سنگ‌ریزه پرتاب می‌کند. به او گفت: من به تو خبر دادم که پیامبر از این کار، منع نموده است؛ ولی تو باز هم سنگ‌ریزه پرتاب می‌کنی. هرگز با تو صحبت نخواهم کرد. لذا با او قهر کرد؛ زیرا از کاری که پیامبر منع کرده بود، سرپیچی نمود.

عبدالله بن عمر$ نیز با یکی از فرزندانش، قهر کرد؛ ماجرا از این قرار بود که عبدالله بن عمر$ حدیثی نقل نمود که رسول‌الله فرموده است: «لاَ تَمْنَعُوا إِمَاءَکم المَسَاجِدَ»؛([[165]](#footnote-165)) یعنی: «زنانتان را از رفتن به مسجد منع نکنید». یکی از فرزندان عبدالله بن عمر به نام بلال، گفت: «به‌خدا سوگند که آن‌ها را از رفتن به مسجد منع می‌کنیم»؛ زیرا زن‌ها، عوض شده بودند و مانند زنان دوران پیامبر شرایط خروج از منزل را آن‌گونه که باید، رعایت نمی‌کردند. پدرش، یعنی عبدالله بن عمر$ با شنیدن این سخن پسرش، بلال که مخالفت با حدیث پیامبر بود، سخت برآشفت و به او دشنام گفت و فرمود: من برای تو حدیث پیامبر را بیان می‌کنم و تو سوگند یاد می‌کنی که زنان را از رفتن به مسجد، بازمی‌داری؟ سپس تا پایان عمرش با او صحبت نکرد. لذا درمی‌یابیم که سلف صالح، سنت را گرامی می‌داشتند و سخت از آن پیروی می‌کردند.

شاید این پرسش مطرح شود که آیا قهر کردن در چنین مواردی، واجب و یا جایز است؟ مگر رسول‌الله نفرموده است: «براي هيچ مؤمنی، جايز نيست كه بيش از سه شبانه‌روز، با برادر مسلمانش، قهر باشد»؟

پاسخ: قهر کردن این دو صحابه و امثال آن‌ها با نزدیکانشان، تعزیری و برای تنبیه آن‌ها بوده است؛ و گرنه، در اصل، مؤمنی که گناهی انجام می‌دهد و سپس توبه می‌کند، بخشیده می‌شود. حتی کفار، اگر توبه کنند و ایمان بیاورند، الله متعال، گذشته‌ی آنان را می‌بخشد. چنان‌که می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ٣٨]

به کافران بگو: اگر (از کفر) باز آیند، گذشته­هایشان بخشیده می­شود.

اما چنین به‌نظر می‌رسد که این دو صحابی (عبدالله بن مغفل و عبدالله بن عمر$) به‌قصد تنبیه آن دو نفر که با فرمان پیامبر مخالفت کردند، قهر نمودند؛ گرچه این اشتباه، از روی اجتهاد بود؛ زیرا بلال بن عبدالله بن عمر از روی اجتهاد چنین سخنی گفته بود؛ اما در هر حال، انسان نباید بدین روشنی و با چنین الفاظی با گفتار پیامبر مخالفت کند. بهتر بود بگوید: شاید پیامبر بدان سبب چنین اجازه‌ای به زنان داد که در آن زمان نیت‌ها، خوب و سالم بود و مردم، عمل‌کرد خوبی داشتند؛ ولی پس از پیامبر اوضاع عوض شده است. اگر چنین سخنی می‌گفت، بهتر بود. چنان‌که ام‌المؤمنین عایشه& فرموده است: اگر پیامبر می‌دید که زن‌ها پس از او چه می‌کنند، آن‌ها را (از رفتن به مسجد) منع می‌کرد؛([[166]](#footnote-166)) همان‌طور که بنی‌اسرائیل، زنانشان را از رفتن به عبادت‌گاه بازداشتند. در هر حال، عمل کرد عبدالله بن مغفل و عبدالله بن عمر# نشان می‌دهد که باید سنت را گرامی بداریم و بی‌چون و چرا از حکم الله و رسولش اطاعت کنیم.

\*\*\*

171- وعنْ عابسِ بن ربيعةَ قال: رَأَيْتُ عُمَرَ بنَ الخطاب يُقَبِّلُ الْحَجَرَ يَعْنِي الأَسْوَدَ ويَقُول: إِني أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ مَا تَنْفَعُ ولا تَضُر، ولَوْلا أنِّي رأَيْتُ رسولَ الله يُقَبِّلُكَ ما قَبَّلْتُك. [متفقٌ عليه]([[167]](#footnote-167))

**ترجمه:** عابس بن ربیعه می‌گوید: عمر بن خطاب را دیدم که «حجرالاسود» را بوسید و گفت: «خوب می‌دانم که تو، سنگی بیش نیستی و نفع و ضرر نمی‌رسانی؛ و اگر رسول‌الله را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید، هرگز تو را نمی‌بوسیدم».

**شرح**

حدیثی که مؤلف/ از عمر بن خطاب نقل نموده، در باب اهمیت پیروی از سنت و آداب آن است. عمر خانه‌ی کعبه را طواف می‌کرد و «حجرالاسود» را می‌بوسید؛ همان‌طور که می‌دانید، حجرالاسود، سنگی‌ست که در یکی از پایه‌های خانه‌های کعبه قرار گرفته و الله متعال، بوسیدن آن را برای بندگانش مشروع قرار داده است تا بدین‌سان در برابر او، اظهار بندگی و فروتنی کنند؛ از این‌رو عمر هنگام بوسیدن آن فرمود: «من خوب می‌دانم که تو، سنگی بیش نیستی و نفع و ضرر نمی‌رسانی». عمر راست فرمود؛ زیرا سنگ‌ها، هیچ نفع و ضرری نمی‌رسانند و نفع و ضرر فقط به دست الله می‌باشد؛ همان‌طور که فرموده است:

﴿قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ٨٩﴾ [المؤمنون : ٨٨، ٨٩]

بگو: اگر می‌دانید، پادشاهی و فرمانروایی بر همه چیز، به دست کیست و کیست که امان می‌دهد و هیچ‌کس در برابرش امان نمی‌یابد؟ خواهند گفت: از آنِ الله است.

عمر بیان کرد که تنها به‌قصد پیروی از رسول‌الله حجرالاسود را می‌بوسد؛ چنان‌که فرمود: «اگر رسول‌الله را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید، هرگز تو را نمی‌بوسیدم»؛ یعنی تو را فقط برای پیروی از سنت می‌بوسم؛ نه بدین‌خاطر که به نفع و فایده‌ای از سوی تو امیدوار باشم یا از تو بترسم. این کار را فقط بدین دلیل انجام می‌دهم که پیامبر انجام داده است. تنها بخش کعبه که بوسیدن آن جایز است، حجر الاسود می‌باشد؛ البته دست کشیدن بر «رکن یمانی» جایز است؛ بدون این‌که آن را ببوسیم. در رابطه با حجرالاسود، بهتر است که با دست راست برآن دست بکشیم و آن‌گاه آن را ببوسیم و اگر بوسیدن سنگ ممکن نبود، بر آن دست می‌کشیم و دست خود را می‌بوسیم؛ و گرنه، با دست خود به سوی آن اشاره می‌کنیم و در این حالت، دست خود را نمی‌بوسیم؛ اما آن‌چه درباره‌ی «رکن یمانی» مشروعیت دارد، این است که با دست راست خود، بر آن دست می‌کشیم و آن را نمی‌بوسیم. گاه دیده می‌شود که برخی از افراد ناآگاه با دست چپ خود بر رکن یمانی دست می‌کشند؛ حال آن‌که از دست چپ فقط برای کارهایی مانند پاک کردن نجاست و امثال آن استفاده می‌شود و دست کشیدن بر رکن یمانی، تعظیم شعایر الهی‌ست؛ لذا نباید با دست چپ خود آن را استلام کنیم.

دو رکن دیگر کعبه، یعنی رکن شامی و رکن عراقی یا رکن شمال شرقی و شمال غربی را نباید بوسید و نباید دست کشید؛ زیرا این دو رکن، همان ارکان و پایه‌هایی نیستند که ابراهیم خلیل کعبه را بر آن‌ها بنا نهاد؛ زیرا قریشیان، تصمیم گرفتند خانه‌ی کعبه را با اموال حلال خود بازسازی نمایند و بدین منظور، از اموال «ربا» استفاده نکنند. عظمت خانه‌ی الله را ببینید که حتی کافران نیز حرمتش را حفظ نمودند و برای بازسازی آن، اموال حلال و پاکیزه‌ای جمع‌آوری کردند. و چون از اموال حلال و پاکیزه‌ی خود برای بازسازی کعبه کسر آوردند و نتوانستند آن را بر روی پایه‌هایی بنا کنند که ابراهیم پایه‌گذاری کرده بود، [شش ذراع] از قسمت شمالی کعبه را کم کردند؛ زیرا حجرالاسود در رکن جنوبی قرار دارد و از این‌رو نمی‌توانستند از ضلع جنوبی خانه، کم کنند. لذا رکن شمال شرقی و شمال غربی، بر روی پایه‌هایی که ابراهیم بنا کرده بود، قرار نگرفت و به همین سبب نیز هیچ‌گاه رسول‌الله رکن شمال شرقی و شمال غربی را نبوسید و بر آن‌ها دست نکشید.

در یکی از سال‌ها، معاویه با ابن‌عباس مشغول طواف کعبه بود و ار کان چهارگانه یعنی حجرالاسود، رکن یمانی، شمالی و غربی را دست کشید. ابن‌عباس$ به او فرمود: چرا دو رکن شمالی (رکن شمال غربی و شمال شرقی) را دست می‌کشی، حال آن‌که پیامبر فقط رکن یمانی و حجرالاسود را دست کشید؟ معاویه پاسخ داد: همه جای کعبه، محترم است و باید آن را گرامی داشت. ابن‌عباس$ که از معاویه فقیه‌تر بود، این آیه را تلاوت کرد:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: ٢١]

به‌راستی برای شما، در رسول‌الله، الگو و سرمشقی نیکوست.

و سپس افزود: پیامبر را ندیدم که جز دو رکن یمانی، یعنی رکن حجر و رکن یمانی، بر دیگر ارکان خانه دست بکشد. معاویه سخن ابن‌عباس$ را تأیید کرد و از دیدگاه خود برگشت و بدین‌سان کار درست را پذیرفت و دیگر، هیچ گاه رکن شمال شرقی و شمال غربی را مسح نکرد.

این حدیث، ردی بر کسانی‌ست که کنار رکن یمانی می‌ایستند و بچه‌ای را که در آغوش دارند، مجبور می‌کنند برای تبرک، رکن یمانی را مسح کند و اگر بتوانند بر حجرالاسود نیز برای تبرک دست می‌کشند. بدون شک، این کار، بدعت است و نوعی شرک به‌شمار می‌رود؛([[168]](#footnote-168)) زیرا مشروعیت دست کشیدن بر حجر و رکن یمانی، به سبب یا انگیزه‌ی این کار، بستگی دارد و دخیل کردن هر انگیزه‌ی دیگری، نامشروع و باطل است. تنها دلیل جواز دست کشیدن بر حجر و رکن یمانی، عمل رسول‌الله است و باید بدین اصل یا قاعده‌ی مهم توجه کنیم که هرکس، بدون دلیل شرعی یا اذن شارع، برای یک کار، دلیل‌تراشی کند، یا به عبارت دیگر، سببی وضع نماید که شارع اجازه نداده است، بدعت‌گذار به‌شمار می‌رود؛ از این‌رو باید کسانی را که مرتکب چنین اعمالی می‌شوند، نصیحت کنیم و به آن‌ها تذکر دهیم که چنین کاری، غیرمشروع و نادرست و بدعت است تا هیچ‌کس گمان نکند که سنگ، نفع و ضرر می‌رساند؛ و گرنه، ممکن است نسبت به سنگ اعتقاد پیدا کند و به بلای شرک، دچار شود.

خلاصه این‌که عمر فاروق دلیل بوسیدن حجرالاسود را بیان کرد و فرمود: تنها برای پیروی از سنت پیامبر، این کار را انجام می‌دهم و گرنه، خوب می‌دانم که سنگ، هیچ نفع و ضرری نمی‌رساند.

لذا درمی‌یابیم که کمال بندگی در این است که انسان، بی‌چون و چرا فرمان‌بردار الله باشد؛ چه سبب یا حکمت مشروعیت آن عمل را بداند و چه نداند. لذا مؤمن همین‌که فرمان الاهی را می‌شنود، می‌گوید: شنیدم و اطاعت کردم. حال اگر حکمتش را بداند، پس نورٌ علی نور؛ و اگر حکمتش را نداند، به فرمان الله و رسولش عمل کرده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ﴾ [الأحزاب: ٣٦]

سزاوار هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که چون الله و فرستاده‌اش به کاری حکم دهند، برای آن‌ها در کارشان اختیاری باشد.

از عایشه‌ی صدیقه& پرسیدند: چرا زن، باید روزه‌هایی را که در عادت ماهیانه‌اش از دست داده، قضا یا جبران نماید، اما جبران نمازهای این دوران، بر او واجب نیست؟ عایشه& فرمود: ما دستور یافتیم که روزه‌های دوران قاعدگی را جبران کنیم، اما دستور جبران نمازهای این دوران، برای ما صادر نشد. گویا ام‌المؤمنین& بدین نکته تصریح می‌کند که مؤمن وظیفه دارد به حکم شریعت، عمل نماید؛ چه حکمت دستور شرعی را بداند و چه نداند.

\*\*\*

17- باب: وجوب اطاعت از حکم الله و این‌که انسان در برابر این فراخوان یا هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می‌شود، چه بگوید

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء : ٦٥]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان ندارند تا آن‌که تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دلگیر نشوند و کاملا تسلیم باشند.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥١﴾ [النور : ٥١]

گفتار مؤمنان در آن هنگام که به سوی الله و پیامبرش فراخوانده می‌شوند تا در میانشان حکم کند، تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. و آنان رستگارند.

یکی از احادیثی که در این باب وجود دارد، حدیث ابوهریره است که در ابتدای باب قبلی، ذکر شد.([[169]](#footnote-169))

172- عن أَبِي هريرة قال: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رسولِ الله: ﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ﴾ [البقرة: ٢٨٤] [اشْتَدَّ ذلكَ عَلَى أَصْحابِ رسول الله، فأَتوْا رسول الله ثُمَّ برَكُوا عَلَى الرُّكَب فَقالُوا: أَيْ رسولَ الله كُلِّفَنَا مِنَ الأَعمالِ مَا نُطِيق: الصَّلاَةَ وَالْجِهادَ وَالصِّيام وَالصَّدقةَ، وَقَدَ أُنْزلتْ عليْكَ هَذِهِ الآيَةُ وَلا نُطِيقُهَا. قالَ رسولُ الله: «أَتُريدُونَ أَنْ تَقُولوا كَمَا قَالَ أَهْلُ الْكِتابَين مِنْ قَبْلكُم: سَمِعْنَا وَعصينَا؟ بَلْ قُولوا: ﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ [البقرة: ٢٨٥] ». فَلَمَّا اقْتَرَأَهَا الْقَوم، وَذَلقَتْ بِهَا أَلْسِنتهُم، أَنَزلَ الله تَعَالَى في إِثْرهَا: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ فَلَمَّا فعَلُوا ذلك نَسَخَهَا الله تَعَالَى، فَأَنْزَلَ الله: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ﴾ قال: نَعَمْ ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ﴾ قَالَ: نعَمْ ﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ﴾ قال: نَعَمْ ﴿وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ قال: نعَم. [روایت مسلم]([[170]](#footnote-170))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: این آیه بر رسول‌الله نازل شد:

﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: ٢٨٤]

آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ الله می­باشد. و اگر آن‌چه را در درونتان دارید، آشکار کنید و یا پنهان نمایید، الله همه را به حسابتان می­آورد.

[ابوهریره می‌افزاید:] این مسأله، بر اصحاب رسول‌الله سخت و دشوار بود. لذا نزد پیامبر آمدند و به زانو افتادند و گفتند: ای رسول‌خدا! ما به اعمالی مانند نماز، جهاد، روزه و زکات مکلّف شده‌ایم که طاقتش را داریم؛ اما اینک آیه‌ای بر شما نازل گردیده که تاب آن را نداریم. رسول‌الله فرمود: آیا شما هم می‌خواهید همان سخنی را بگویید که پیش از شما، اهل تورات و انجیل گفتند؟ (آیا می‌خواهید بگویید): شنیدیم و نافرمانی کردیم؟ بلکه شما بگویید: ﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ یعنی: فرمان پروردگار را شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! ما خواهان آمرزش تو هستیم و بازگشت به سوی توست. وقتی صحابه این دعا را خواندند و زبان‌هایشان به آن عادت کرد، الله متعال این آیه را در پی آن نازل فرمود:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥﴾ [البقرة: ٢٨٥]

پیامبر به آن‌چه از سوی پروردگارش به او نازل شده است، ایمان دارد و نیز مؤمنان؛ همگی به الله و فرشتگانش، و به کتاب­ها و پیامبرانش ایمان داشته، (می­گویند:) میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی­گذاریم (و به همه ایمان داریم)؛ فرمان پروردگار را شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! ما خواهان آمرزش تو هستیم و بازگشت به سوی توست.

وقتی چنین کردند، الله متعال، آیه‌ی قبل [آیه‌ی 284] را منسوخ کرد و این آیه را نازل فرمود:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٨٦﴾ [البقرة: ٢٨٦]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه­ی توانش تکلیف نمی­دهد. هر عمل نیکی که انسان انجام دهد، به نفع اوست و هر عمل بدی که مرتکب شود، به ضررش می­باشد. پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! بر ما آن‌چنان تکالیف دشواری قرار نده که بر امت­های پیش از ما نهادی. پروردگارا! تکالیف و مصائبی که طاقتش را نداریم، بر دوشمان قرار مده و از ما در گذر و ما را ببخش و بر ما رحم بفرما. تو، یار و یاورمان هستی؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان.

(وقتی بنده، هر یک از این دعاها را می‌خواند) الله متعال می‌فرماید: بله؛ (یعنی پذیرفتم و دیگر، او را به‌خاطر وسوسه‌هایی که در دلش خطور می‌کند، محاسبه نمی‌فرماید).

**شرح**

مؤلف/ بابی تحت عنوان «وجوب اطاعت از حکمِ الله» گشوده و سپس دو آیه در این باب ذکر کرده است که پیش‌تر درباره‌ی آن، سخن گفتیم. آن‌گاه حدیثی بدین مضمون از ابوهریره نقل کرده که آیه‌ی 284 سوره‌ی «بقره» نازل شد و در آن، آمده بود: «اگر آن‌چه را در درونتان دارید، آشکار و یا پنهان نمایید، الله، همه را به حسابتان منظور می‌کند». این مسأله بر صحابه سخت و دشوار تمام شد؛ زیرا وسوسه‌های درونی انسان، پایانی ندارد و چه بسا شیطان، وسوسه‌های عجیبی در دل انسان می‌اندازد که پاره‌ای از آن‌ها درباره‌ی مسایل دنیوی‌ست و برخی هم درباره‌ی مسایل اخروی و دینی؛ برخی از این وسوسه‌ها، جنبه‌ی شخصی و جسمی و روانی دارد و برخی هم در رابطه با مسایل مالی‌ست. در هر حال، شیطان، وسوسه‌های فراوانی در دل انسان می‌اندازد. الله فرموده است:

﴿وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ﴾ [البقرة: ٢٨٤]

و اگر آن‌چه را در درونتان دارید، آشکار کنید و یا پنهان نمایید، الله همه را به حسابتان می‌آورد.

صحابه نزد رسول‌الله رفتند و به زانو افتادند؛ زیرا این مسأله، برای آن‌ها خیلی دشوار بود و وقتی انسان، با مشکل سخت و دشواری روبه‌رو می‌شود، به زانو درمی‌آید. گفتند: ای رسول‌خدا! ما طاقت دستورهایی مانند نماز، روزه، زکات و جهاد را داریم، اما آن‌چه در این آیه ذکر شده، از توان ما خارج است و تابش را نداریم؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از وسوسه‌های درونی دور کند و اگر الله متعال، وسوسه‌های درونی انسان را محاسبه کند، شکی در هلاکت انسان نخواهد بود.

رسول‌الله فرمود: «آیا می‌خواهید شما نیز مانند اهل تورات و انجیل بگویید: فرمان پروردگار را شنیدیم و نافرمانی کردیم؟» اهل تورات، همان یهودیان و اهل انجیل، همان نصرانی‌ها هستند. تورات، بزرگ‌ترین و برترین کتاب آسمانی پس از قرآن کریم به‌شمار می‌رفت و انجیل، کامل‌کننده‌ی تورات بود. یهودی‌ها و نصرانی‌ها از پیامبرانشان نافرمانی کردند و گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ آیا شما هم می‌خواهید همانند آن‌ها باشید؟ شما همانند آنان عمل نکنید؛ «بلکه بگویید: فرمان پروردگار را شنیدیم و اطاعت کردیم؛ پروردگارا! خواهان آمرزش تو هستیم و بازگشت، به سوی توست». لذا هر مسلمانی همین‌که فرمان الله را می‌شنود، باید بگوید: «شنیدم و اطاعت می‌کنم» و در حد توان خود، به فرمان الاهی عمل نماید؛ زیرا الله متعال، هیچ‌کس را بیش از حد توانش، تکلیف نمی‌دهد.

گاه برخی از مردم می‌پرسند: پیامبر چنین دستوری داده است؛ آیا این عمل، واجب است یا سنت؟ حال آن‌که اگر عملی که پیامبر به انجام آن دستور داده، واجب باشد و ما به انجام آن بپردازیم، تکلیف خود را ادا کرده‌ایم و اگر سنت یا مستحب باشد، به خیر فراوانی دست یافته‌ایم و مستحق اجر و پاداش هستیم. لذا نباید به‌خاطر ناآگاهی از این‌که این عمل، واجب است یا مستحب، در انجام آن کوتاهی یا درنگ کنیم. فقط آدم‌های تنبل یا کسانی، چنین رویه‌ای دارند که به خیر و نیکی، بی‌رغبتند؛ اما آدمی که مشتاق خیر و نیکی‌ست و می‌خواهد به نیکی‌های بیش‌تری دست یابد، همین‌که فرمان الله و پیامبرش را می‌شنود، دست به‌کار می‌شود و به فرمان الله و رسولش، عمل می‌نماید و فرصتش را صرف این پرسش نمی‌کند که این عمل، واجب است یا مستحب؟ از این‌رو سراغ نداریم که صحابه دستوری از رسول‌الله بشنوند و بگویند که آیا این عمل، واجب است یا مستحب؟ ما که چنین چیزی از صحابه سراغ نداریم؛ بلکه آن‌ها می‌گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم. و بی‌درنگ به فرمان رسول الله عمل می‌کردند.

هیچ‌کس نمی‌تواند عملی را بدون دلیل، واجب یا مستحب بداند و همین‌که عالم معتبری بگوید: رسول‌الله چنین فرموده است، حجت بر انسان تمام می‌شود. دیدیم که ابن‌عمر$ به فرزندش بلال/، یادآوری کرد که پیامبر فرموده است: «زنان را از رفتن به مسجد منع نکنید؛ اما بلال، با توجه به عوض شدن اوضاع مردم پس از وفات پیامبر گفت: «ولی ما آن‌ها را از رفتن به مسجد بازمی‌داریم». لذا ابن‌عمر$ سخت برآشفت و به فرزندش دشنام گفت و فرمود: «من برای تو حدیث پیامبر را بیان می‌کنم و تو سوگند یاد می‌کنی که زنان را از رفتن به مسجد، بازمی‌داری؟» و سپس تا پایان عمرش با او صحبت نکرد.([[171]](#footnote-171))

چنین مسایلی بیان‌گر این است که صحابه دستورهای الله و رسولش را گرامی می‌داشتند؛ ولی ما خود را سرگرم این می‌کنیم که آیا این امر، واجب است یا مستحب و یا این نهی، برای تحریم است یا برای کراهت؟ البته اگر مسأله‌ای پیش بیاید و مرتکب عمل ممنوعی شویم، باید بپرسیم که آن عمل، حرام بوده است یا مکروه تا در صورتی که ارتکاب آن، گناه نباشد، آرامش بیابیم و اگر گناه باشد، توبه و استغفار کنیم؛ اما در رابطه با کارهای توجیهی و رهنمودهای نبوی، نباید به پرس‌وجو درباره‌ی استحباب یا وجوب آن مشغول شویم و از عمل کردن به آن، بازبمانیم. چنان‌که صحابه در برابر رهنمودهای نبوی چنین روی‌کردی داشتند؛ آن‌ها به فرمان پیامبر عمل می‌کردند و از آن‌چه که منع می‌فرمود، دوری می‌نمودند. در هر حال، به شما مژده می‌دهم که رسول‌الله فرموده است: «إِنَّ الله تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حدّثَتْ بِهِ أنفُسُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ»؛([[172]](#footnote-172)) یعنی: «الله، وسوسه‌هایی را که در دل امت من خطور می‌کند، معاف فرموده است؛ البته تا زمانی که این وسوسه‌ها را عملی نکنند یا سخنی درباره‌ی آن، به میان نیاورند». الحمدلله که الله، بر ما سخت نگرفته و وسوسه‌هایی را که در دل می‌آید و انسان، بدان عمل نمی کند یا درباره‌اش سخن نمی‌گوید، معاف فرموده است؛ هرچند این وسوسه‌ها به بزرگی کوه‌ها باشد. پروردگارا! تو را شکر.

باری تعدادی از صحابه عرض کردند: گاه، چیزهایی در دل‌های ما می‌گذرد که اگر ذغال و خاکستر شویم، برای ما بهتر است که درباره‌اش سخن بگوییم؛ یعنی به زبان آوردن آن، برای ما بسیار سنگین و دشوار است. رسول‌الله فرمود: «ذَاكَ صَرِيحُ الإِيمَانِ»؛([[173]](#footnote-173)) یعنی: «این، ایمان ناب و خالص است». زیرا شیطان، چنین وسوسه‌هایی در دل‌های فاسد و خراب نمی‌اندازد؛ بلکه این وسوسه‌ها را در قلب پاک هر مؤمن مخلصی می‌اندازد تا آن را خراب کند. چنان‌که به ابن‌عباس یا ابن‌مسعود گفتند: یهودیان وقتی نماز می‌خوانند، وسوسه نمی‌شوند! فرمود: شیطان، با قلب خراب چه‌کار دارد؟ یهودی‌ها، کافرند و دل‌هایشان، خراب و فاسد است و از این‌رو شیطان، آن‌ها را در نمازشان وسوسه نمی‌کند؛ زیرا نمازشان، از اساس، باطل است. شیطان، مسلمانی را وسوسه‌ می‌نماید که نمازش، درست و صحیح است تا آن را خراب کند؛ اما الحمدلله که محمد مصطفی به عنوان طبیب دل‌ها، درمان این بیماری را برای ما بیان نموده و فرموده است که باید در چنین حالتی، به الله پناه ببریم و اصلاً به وسوسه‌های درونی توجه نکنیم. لذا وقتی دچار وسوسه‌های شیطانی می‌شوید، بگویید: «أعوذ باللَّهِ مِنَ الشّیطانِ الرَّجیمِ» و به هیچ عنوان به وسوسه‌ها توجه نکنید؛ زیرا همین‌که شیطان ببیند هیچ راهی برای خراب کردن این قلب پاک و آکنده از ایمان ندارد، خوار و زبون عقب‌نشینی می‌کند و بازمی‌گردد.

صحابه مطابق رهنمود رسول‌الله گفتند: ﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ یعنی: «فرمان پروردگار را شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! ما خواهان آمرزش تو هستیم و بازگشت به سوی توست». وقتی صحابه این دعا را خواندند و زبان‌هایشان به آن عادت کرد، الله متعال، این آیه را در پی آن نازل فرمود:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡ﴾ [البقرة: ٢٨٦]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه­ی توانش تکلیف نمی­دهد. هر عمل نیکی که انسان انجام دهد، به نفع اوست و هر عمل بدی که مرتکب شود، به ضررش می­باشد.

لذا الله متعال، به انسان تکلیفی نمی‌دهد که از تاب و توان او خارج باشد؛ مانند وسوسه‌هایی که در دل انسان، خطور می‌کند. وسوسه‌هایی که در دل انسان می‌آید، دست خودش نیست؛ از این‌رو اگر انسان، به آن توجه نکند و وسوسه‌های درونی خود را عملی نسازد، هیچ گناهی بر او نخواهد بود؛ زیرا جلوگیری از پیدایش این وسوسه‌ها، در توان انسان نیست و الله متعال فرموده است:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: ٢٨٦]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه­ی توانش تکلیف نمی­دهد.

گاه، شیطان وسوسه‌های عجیب و بزرگی در دل انسان می‌اندازد؛ اما اگر انسان به آن اهمیت ندهد و از شرّ شیطان، به الله پناه ببرد و بگوید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا﴾([[174]](#footnote-174)) الله متعال، می‌فرماید: بله؛ اگر فراموش کنید یا به خطا بروید، شما را مؤاخذه نمی‌کنم.﴿رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ﴾([[175]](#footnote-175)) الله متعال می‌فرماید: بله. و دعای بنده‌اش را می‌پذیرد.

الله در توصیف پیامبرش، محمد مصطفی فرموده است:

﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: ١٥٧]

و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده­ی آنان بود، از آنان رفع می­کند.

﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ﴾([[176]](#footnote-176)) از این‌رو الله در شریعتش، دستورهایی نمی‌دهد که از تاب و توان انسان خارج است؛ بلکه اگر از انجام تکلیفی شرعی عاجز باشیم، باید به حکم جای‌گزین، یعنی حکمی که در عوض آن قرار دارد، عمل کنیم و اگر جای‌گزینی برای آن وجود نداشت، آن حکم از انسان ساقط می‌شود. این‌جاست که الله متعال می‌فرماید: بله؛ یعنی درخواست شما را قبول کردم و بر شما تکالیف دشواری قرار نمی‌دهم که طاقتش را ندارید. ﴿وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾([[177]](#footnote-177)) در این دعا، سه درخواست وجود دارد: از ما درگذر، ما را ببخش، و بر ما رحم بفرما. و هریک مفهوم خاص خودش را دارد؛ ﴿وَٱعۡفُ عَنَّا﴾ یعنی: از کوتاهی‌های ما در انجام وظایف شرعی درگذر؛ ﴿وَٱغۡفِرۡ لَنَا﴾ گناهان ما را ببخش ﴿وَٱرۡحَمۡنَآ﴾ و توفیقمان ده که کار شایسته انجام دهیم. انسان، گاه در انجام وظایف شرعی خویش کوتاهی می كند و گاه مرتکب اعمال حرام می‌شود؛ لذا اگر عملِ واجبی را ترک کند، باید بگوید: ﴿وَٱعۡفُ عَنَّا﴾ یعنی: «از کوتاهی ما در انجام واجبات، درگذر». و اگر مرتکب عمل حرامی شود، می‌گوید: ﴿وَٱغۡفِرۡ لَنَا﴾ یعنی: «گناهان ما را ببخش». یا توفیق کار نیک و استقامت بر آن را از الله متعال درخواست می‌کند و می‌گوید: ﴿وَٱرۡحَمۡنَآ﴾.

﴿أَنتَ مَوۡلَىٰنَا﴾ یعنی: تو یاور، کارساز و متولی امور ما در دنیا و آخرت هستی. ﴿ فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾: پس ما را بر کافران، پیروز بگردان. در نگاه اول به این آیه، چنین برداشت می‌شود که منظور از کافران، فقط دشمنانِ مسلمانان هستند؛ حال آن‌که مفهوم این آیه، گسترده‌تر است و شیطان نیز در این مفهوم می‌گنجد. زیرا شیطان، رأس کفر و سرآمد کافران است.

از این آیه‌ها، چنین برداشت می‌کنیم که الله متعال، تکالیفی که طاقتش را نداریم، به ما نمی‌دهد؛ بلکه فقط تکالیفی به ما می‌دهد که توانش را داریم؛ از این‌رو وسوسه‌هایی که در دل ما ایجاد می‌شود، هیچ زیانی برای ما نخواهد داشت؛ البته به شرطی که به وسوسه‌های درونی خود، توجه نکنیم و آن‌ها را عملی نسازیم.

\*\*\*

18- باب: نهی از بدعت‌ها و امور نوپیدا (در دین)

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ ﴾ [يونس : ٣٢]

پس از حق، چیزی جز گم‌راهی و ضلالت وجود ندارد.

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾ [الأنعام: ٣٨]

ما، در کتاب از هیچ چیز فروگذار نکرده­ایم.

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [النساء : ٥٩]

و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و رسولِ (او) بازگردانید.

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ﴾ [الأنعام: ١٥٣]

و (به شما خبر داده) که این، راه راست من است؛ پس، از آن پیروی نمایید و از راه­های دیگر پیروی نکنید که در این صورت از راه راست منحرف می­شوید.

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ﴾

[آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

آیه‌های زیادی در این‌باره وجود دارد.

**شرح**

مؤلف/، بابی به نام «نهی از بدعت‌ها و امور نوپدیدار» گشوده است. بدعت به هر چیز جدیدی گفته می‌شود که انسان، آن را پدید می‌آورد که از آن به عنوان نوآوری نیز یاد می‌شود. الله، نوآور است؛ زیرا مخلوقاتی پدید آورده که پیش‌تر هیچ نمونه‌ای از آن‌ها وجود نداشته است. چنان‌که خود می‌فرماید:

﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [البقرة: ١١٧]

(الله) پدیدآورنده­ی آسمان­ها و زمین است.

اما بدعت در اصطلاح شرعی به هر عملی گفته می‌شود که در قالب عقیده، گفتار و کردار، ریشه‌ی شرعی نداشته باشد و کسی بخواهد به وسیله‌ی این عقیده یا گفتار و یا کردار بی‌اساس، الله را عبادت کند؛ لذا هرکس با عقیده، یا سخن یا عملی که الله متعال، آن را مشروع قرار نداده است، به عبادت الله بپردازد، آن شخص بدعت‌گذار به‌شمار می‌رود و جزو اهل بدعت محسوب می‌شود.

اگر انسان، عقیده‌ای درباره‌ی اسماء و صفات الله پدید بیاورد، یا سخنی بگوید که اصل و اساسی در شریعت الاهی ندارد یا عملی را که الله مشروع نگردانیده، وسیله‌ی عبادت قرار دهد، آن شخص بدعت‌گذار است.

آدم بدعتی یا بدعت‌گذار، در معرض خطرهای فراوانی قرار دارد؛ اول این‌که نوآوری و بدعتش در دین، به نص قرآن و سنت، ضلالت و گم‌راهی محسوب می‌شود؛ زیرا حق و حقیقت، همان چیزی‌ست که پیامبر آورده است و الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ﴾ [يونس : ٣٢]

پس از حق، چیزی جز گم‌راهی و ضلالت وجود ندارد.

این، دلیل قرآن؛ و اما دلیل سنت: رسول‌الله فرموده است: «كلّ بدعةٍ ضلالةٌ»؛([[178]](#footnote-178)) یعنی: «هر بدعتی، گم‌راهی‌ست». ناگفته پیداست که هیچ آدمِ عاقلی، راه و روش گم‌راهان را در پیش نمی‌گیرد؛ چنان‌که هر نمازگزاری در نمازش از راه گم‌راهان، دوری می‌جوید و می‌گوید:﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: ٦، ٨] یعنی: «ما را به راه راست، هدایت فرما؛ راه کسانی که به آنان نعمت داده­ای، نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته­ای و نه (راه) گم‌راهان».

و دوم، این‌که بدعت و نوآوری در دین، انسان را از راهِ پیامبر دور می‌کند. به عبارت دیگر: بدعت و نوآوری، مخالفت عملی با پیامبر و دوری از راه و روش اوست؛ حال آن‌که الله به پیامبرش فرموده است:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾

[آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

لذا هرکس بدعتی پدید آورَد تا به‌وسیله‌ی آن الله را عبادت کند، در حقیقت، از راه و روش رسول‌الله دور شده است؛ زیرا رسول‌الله آن بدعت یا عمل نوپدیدار را مشروع قرار نداده است و از این‌رو اهل بدعت با بدعت‌های خویش از راه و شریعتی که الله بیان کرده است، فاصله گرفته‌اند.

سوم: بدعت، مخالفت عملی با پیامبر است و این، با حقیقتِ بخش دوم شهادتین (یعنی با حقیقتِ محمد رسولُ‌الله)، منافات دارد؛ زیرا تحقق این شهادت، در این است که انسان، تنها در چارچوبی که محمد مصطفی آورده است، به عبادت الله بپردازد و به شریعتش پای‌بند باشد و از حدودِ شریعت، پا فراتر نگذارد یا نسبت به آن کوتاهی نکند؛ به عبارت دیگر: کسی که چیزی بر شریعت می‌افزاید یا از آن می‌کاهد، در حقیقت، با رسول‌الله مخالفت می‌کند و حقیقتِ گواهی دادن به رسالت محمد رسول‌الله را محقق نمی‌سازد و حقیقتِ این شهادت، در رفتارش مشاهده نمی‌شود.

چهارم: بدعت، در واقع، نکوهش اسلام به‌شمار می‌رود؛ زیرا کسی که در دین نوآوری می‌کند یا مرتکب عمل بدعت می‌شود، در عمل چنین نشان می‌دهد که اسلام، کامل نشده است و او می‌خواهد با بدعت خود، اسلام را کامل کند! حال آن‌که الله متعال فرموده است:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائ‍دة: ٣]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

لذا به بدعت‌گذار گفته می‌شود که تو با بدعت خود، آیینی آورده‌ای که گویا اسلام، کامل نشده است و این، معنایی جز خرده‌گیری بر اسلام ندارد؛ گرچه این خرده‌گیری به زبان نیست، اما در عمل نوعی بدگویی از اسلام است. پیامبر و یارانش در رابطه با این عبادت جدید، چه کرده‌اند؟ آیا آن‌ها از این عبادت، بی‌خبر بودند؟ یا به‌راستی درباره‌ی آن کوتاهی نموده‌اند؛ لذا بدعت و نوآوری در دین یا عمل کردن به عملی که ریشه‌ی دینی ندارد، در عمل، بدگویی از شریعت اسلامی به‌شمار می‌آید.

پنجم: بدعت، در حقیقت، طعنه زدن به پیامبر است؛ زیرا بدعتی که در اعتقاد برخی از اهل بدعت، عبادت محسوب می‌شود، این را می‌رساند که گویا پیامبر از چنین عبادتی بی‌خبر بوده است؛ و این، به معنای متهم کردن پیامبر به جهالت است! پناه بر الله. و یا چنین برداشت می‌شود که پیامبر از چنین عبادتی، آگاه بوده، اما آن را کتمان کرده است! و این، مفهوم خطرناکی دارد و نعوذ بالله به معنای متهم کردن رسول‌الله به خیانت در تبلیغ دین است!

ششم: بدعت، باعث تفرقه در میان امت اسلامی می‌شود؛ زیرا گشوده شدن دروازه‌ی بدعت، باعث پیدایش بدعت‌های فراوانی می‌گردد و هرکس، از هر سو بدعتی به نام دین پدید می‌آورد؛ چنان‌که امروزه شاهدیم، و بدین‌سان هر گروهی به آن‌چه نزدِ آن‌هاست، خوش‌حالند. الله می‌فرماید:

﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: ٣٢]

هر گروهی به آن‌چه نزدشان است، خشنودند.

هر گروهی می‌گوید: حق با ماست و دیگران، گم‌راهند! الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ١٥٩ مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَا وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ١٦٠﴾ [الأنعام: ١٥٩، ١٦٠]

بی­گمان با کسانی که در دینشان تفرقه ورزیدند و دسته‌دسته شدند، هیچ پیوندی نداری. کارِ آنان با الله است و آن­گاه آنان را از کردارشان آگاه می­کند. هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می­یابد و هر کس کار بدی انجام دهد، تنها به اندازه­ی کارِ بدش مجازات خواهد شد. و هیچ ستمی به آن‌ها نخواهد شد.

لذا وقتی در دین نوآوری کنند، همه خواهند گفت که حق با ماست و دیگران، گم‌راهند و بدین‌سان دیگران را به دروغ‌گویی و سوء نیت و امثال آن متهم خواهند کرد. اجازه دهید کسانی را مثال بزنم که روز میلاد پیامبر، یعنی دوازدهم ربیع‌الاول را جشن می‌گیرند. آیا می‌دانید این‌ها درباره‌ی کسانی که این روز را جشن نمی‌گیرند، چه می‌گویند؟ می‌گویند: این‌ها، پیامبر را دوست ندارند و به همین خاطر روز میلادش را جشن نمی‌گیرند. و بدین ترتیب اهل حق را به صفتی متهم می‌کنند که در خودشان وجود دارد؛ زیرا بدعت، در حقیقت، طعنه زدن به رسول‌الله است؛ گرچه بدعت‌گذار یا کسی که مرتکب بدعت می‌شود، مدعی محبت با پیامبر باشد؛ زیرا این شخص، از دو حال خارج نیست: یا پیامبر را به بی‌علمی متهم می‌کند یا به کتمان حقیقت؛ و به عبارت دیگر به خیانت در امر تبلیغ! [پناه بر الله.]

هفتمین پی‌آمد بدعت و نوآوری در دین، این است که با گسترش بدعت، سنت از میان می‌رود؛ زیرا عمل‌کرد مردم، دو حالت دارد: یا خوب است یا بد. یکی از سلف صالح گفته است: هیچ گروهی بدعتی پدید نمی‌آورند، مگر این‌که سنتی را از میان می‌برند. لذا بدعت، باعث می‌شود که امت اسلامی سنت را فرمواش کنند یا از بین ببرند. گاه، بدعت‌گذار با نیت درست و نیک، بدعتی ایجاد می‌کند؛ اما عمل او، عمل زشت و نادرستی‌ست؛ البته کسی که از نادرستی عمل خویش آگاه است، باید از ادامه‌ی آن بازآید و از همان سنتی پیروی نماید که رسول‌الله آورده است.

یکی دیگر از تباهی‌ها و پی‌آمدهای زشت بدعت، این است که بدعت‌گذار، کتاب و سنت را داور و معیار قضاوت قرار نمی‌دهد؛ زیرا مطابق خواسته‌های نفسانی خویش عمل می‌کند و هرچه را که نفس او حکم نماید، عملی می‌سازد. در حالی که الله فرموده است:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء : ٥٩]

و هرگاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید.

﴿إِلَى ٱللَّهِ﴾ یعنی به کتاب خداوند رجوع کنید؛ ﴿وَٱلرَّسُولِ﴾ یعنی در دوران حیات پیامبر به شخصِ وی مراجعه کنید و پس از وفاتش، به سنت او.

\*\*\*

احادیث فراوان و مشهوری درباره‌ی نهی از بدعت وجود دارد که به ذکر تعدادی از آن‌ها بسنده اکتفا می‌کنیم:

173- عن عائشةَ& قَالَت: قالَ رسولُ الله: «مَنْ أَحْدثَ في أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فهُو رَدٌّ». [متفقٌ عليه]([[179]](#footnote-179))

وفي رواية لمسلم: «مَنْ عَمِلَ عمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُو ردٌّ».

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که در دینمان، چیزی ایجاد کند که از آن نیست، بداند که عملش مردود است».

و در روایتی از مسلم آمده است: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است».

**شرح**

حدیث عایشه& نیمی از علم و دانش است؛ زیرا اعمال، دو دسته‌اند: ظاهری و باطنی. معیار درست بودن اعمال باطنی، همان حدیثی است که عمر بن خطاب روایت کرده که پیامبر فرموده است: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»؛([[180]](#footnote-180)) یعنی: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و دست‌آوردِ هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است». اما میزان اعمال ظاهری، حدیث عایشه& می‌باشد که رسول‌الله فرموده است: «مَنْ أَحْدثَ في أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فهُو رَدٌّ»؛ یعنی: «کسی که در دینمان، چیزی ایجاد کند که از آن نیست، بداند که عملش مردود است». یعنی آن عمل به خودش بازمی‌گردد و غیر قابل قبول است. واژه‌ی «أَمْرِنَا» که در حدیث عایشه& آمده، به معنای دین و شریعت الاهی‌ست؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَا﴾ [الشورى: ٥٢]

و همان‌گونه (که بر پیامبران گذشته وحی کردیم) شریعت حیات‌بخش خویش را بر تو نازل نمودیم.

لذا همان‌طور که در این حدیث آمده است، هرکس چیز جدیدی در دین و شریعت الاهی ایجاد کند، عملش باطل و غیرقابل قبول است. این، به‌روشنی نشان می‌دهد که هر عبادتی که جزو دین و شریعت الله نیست، باطل است. بنابراین، آگاهی از این‌که کدامین عبادت، اصل و ریشه‌ی شرعی دارد، بسیار ضروری‌ست؛ زیرا هر عبادتی، شروط و ارکانی دارد و حداقل باید گمان غالب انسان درباره‌ی عبادتی که انجام می‌دهد، این باشد که آن عبادت، شرعی‌ست. لذا علم یا ظن غالب درباره‌ی درستی هر عملی، ضروری‌ست. به عنوان مثال: اگر نمازگزار درباره‌ی تعداد رکعت‌هایی که خوانده است، شک کند، باید به گمان غالب خود عمل نماید؛ یعنی باید تعداد رکعت‌هایش را بر همان مبنا یا تعدادی قرار دهد که گمان غالب اوست. هم‌چنین اگر طواف‌کننده، درباره‌ی تعداد دورهایش دچار شک و تردید شود، گمان غالب او در این‌باره اعتبار دارد. وضو نیز همین حکم را دارد؛ یعنی اگر کسی، ظن غالبش این بود که وضویش را کامل کرده است، همین کافی‌ست و وضو دارد. در هر حال، علم یا ظن غالب درباره‌ی هر عبادتی، ضروری‌ست و باید نصوص کافی درباره‌ی هر عملی وجود داشته باشد؛ و گرنه، آن عبادت، باطل است و پرداختن به عبادت‌های باطل و بی‌اساس، حرام می‌باشد؛ زیرا انسان، عمل یا روشی را وسیله‌ی عبادت قرار داده که الله آن را نمی‌پسندد یا آن را برای بندگانش مشروع نگردانیده است؛ لذا چنین عبادتی، مسخره کردن الله متعال می‌باشد. (پناه بر الله.) حتی برخی از علما گفته‌اند: اگر انسان به‌عمد و دانسته، در حالی نماز بخواند که وضو ندارد، از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود؛ اما اگر کسی، از روی فرمواشی، بی‌وضو نماز بخواند، گناهی بر او نیست و باید نمازش را اعاده کند.

در حدیث دوم، آمده است: «مَنْ عَمِلَ عمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُو ردٌّ»؛ یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». این حدیث، شدیدتر از حدیث اول است؛ زیرا این حدیث، هم شامل عبادت‌‌ها و هم شامل معاملات می‌شود؛ از این‌رو باید بدانیم که صحت و درستی هر عملی، چه عبادت‌ها و چه معاملات، به این بستگی دارد که امر الله و رسولش بر آن باشد؛ در غیر این صورت، آن عمل مردود یا باطل است. بنابراین اگر انسان، معامله‌ی نادرستی انجام دهد یا در «رهن» و «وقف» و امثال آن، شرایط شرعی را رعایت نکند، معامله، رهن، وقف و دیگر کارهایی که بدون رعایت اصول و ضوابط شرعی انجام می‌دهد، باطل و بی‌اعتبار است.

\*\*\*

174- وَعَن جابرٍ قال: كان رسولُ الله إِذَا خَطَب احْمرَّتْ عيْنَاه، وعَلا صوْتُه، وَاشْتَدَّ غَضَبه، حتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرُ جَيْشٍ يَقُول: «صَبَّحَكُمْ ومَسَّاكُمْ» وَيقُول: «بُعِثْتُ أَنَا والسَّاعةُ كَهَاتيْن» وَيَقْرنُ بين أُصْبُعَيْه، السبَابَةِ وَالْوُسْطَى، وَيَقُولُ: «أَمَّا بَعْد، فَإِنَّ خَيرَ الْحَديثَ كِتَابُ الله، وخَيْرَ الْهَدْى هدْيُ مُحمِّد وَشَرَّ الأُمُورِ مُحْدثَاتُهَا وكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ». ثُمَّ يقُول: «أَنَا أَوْلَى بُكُلِّ مُؤْمِن مِنْ نَفْسِه. مَنْ تَرَك مَالاً فَلأهْلِه، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَإِليَّ وعَلَيَّ». [روایت مسلم]([[181]](#footnote-181))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: هنگامی که رسول‌الله سخنرانی می‌کرد، چشمانس سرخ و صدایش، بلند می‌شد و خشمش شدید می‌گشت؛ مانند شخصی که درباره‌ی نزدیک شدن لشکر دشمن هشدار می‌دهد و می‌گوید: صبح و شام به شما حمله خواهند کرد. و ضمن این‌که انگشت «اشاره» و «میانی» را در کنار هم قرار می‌داد، می‌فرمود: «در حالی برانگیخته شدم که فاصله‌ی من تا قیامت، مانند فاصله‌ی این‌ دو (انگشت) است». و می‌فرمود: «اما بعد، به‌یقین بهترین سخن، کتاب الله و بهترین روش، روش محمد است و بدترین کارها، بدعت‌ها و امور نوپیدا (در دین) می‌باشد و هر بدعتی، گم‌راهی‌ست». سپس می‌فرمود: «من نسبت به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم؛ هرکس مالی از خود به‌جا بگذارد، آن مال، از آنِ خانواده‌ی اوست و هرکس بدهی و فرزندان و خانواده‌ای از خود به‌جا بگذارد که در معرض تباهی باشند، مسؤولیت ادای بدهی و سرپرستی فرزندان و خانواده‌ی نیازمندش به من واگذار می‌شود و ادای این مسؤولیت با من است».

175- حدیثی از عرباض بن ساریه در این‌باره وجود دارد که پیش‌تر در باب «پای‌بندی بر سنت و آداب آن» گذشت.([[182]](#footnote-182))

**شرح**

مؤلف/، در باب نهی از بدعت‌ها و امور نوپیدا در دین، روایتی از جابر بن عبدالله$ روایت کرده است که وقتی پیامبر سخنرانی می کرد، یعنی در روز جمعه، چشمانش سرخ و صدایش بلند می‌شد و خشم و غضبش شدید می‌گشت. پیامبر بدان سبب این کار را انجام می‌داد تا سخنرانی‌اش، تأثیر بیش‌تری در شنوندگان بگذارد. لذا سخنرانی خشمگینانه‌ی پیامبر از روی مصلحت بود؛ و گرنه، ناگفته پیداست که آن بزرگوار، بسیار خوش‌اخلاق بوده است؛ اما «هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد» و سخنرانی باید، اثرگذار باشد و در جان و دل شنوندگان اثر کند و این، به موضوع سخنرانی و نحوه‌ی ایراد آن بستگی دارد.

پیامبر انگشت اشاره و میانی را در کنار هم قرار می‌داد و می‌فرمود: «در حالی برانگیخته شدم که فاصله‌ی من و قیامت، مانند فاصله‌ی این دو انگشت است. انگشت اشاره، همان انگشتی‌ست که در میان انگشت میانی و شست قرار دارد و بدان سبب انگشت «اشاره» نامیده شده که وقتی می‌خواهند به کسی اشاره کنند، این انگشت را به سوی او می‌گیرند. در هر حال انگشت اشاره و میانی در کنار هم قرار دارند؛ از این‌رو فرموده‌ی رسول‌الله بدین معناست که پایان عمر دنیا، دور نیست. چنان‌که باری رسول‌الله در پایان روز برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِلاَّ مثل مَا بَقِيَ مِنْ هَذَا اليَوْمِ»؛([[183]](#footnote-183)) یعنی: «از دنیا، چیزی باقی نمانده است، مگر همانند مقدارِ باقی‌مانده از امروز». به عبارت دیگر اگر دنیا را به‌اندازه‌ی یک روز حساب کنیم، تا حدود هزار و چهارصد سال قبل که پیامبر این حدیث را بیان فرمود، بیش‌تر عمر دنیا سپری شده بود؛ زیرا پیامبر زمانی این حدیث را بیان کرد که خورشید، بالای درختان خرما قرار داشت و چیزی به مغرب نمانده بود. نظریه‌ی زیست‌شناسان درباره‌ی عمر گذشته‌ی دنیا که آن را میلیون‌ها سال تخمین می‌زنند، فقط یک نظریه یا تخمین است که ما، نه آن را تأیید می‌کنیم و نه رد؛ و حکمش مانند روایت‌های بنی‌اسرائیل (اسرائیلیات) می‌باشد؛ زیرا ما، در کتاب و سنت سراغ نداریم که عمر دنیا یا آن‌چه که از آن باقی مانده است، به‌طور مشخص ذکر شده باشد و این، فقط مثالی بود که پیامبر برای یارانش بیان نمود؛ لذا هیچ‌یک از موضوع‌ها یا اخبار گذشته که درباره‌اش دلیلی از کتاب و سنت وجود ندارد، به‌سادگی قابل قبول نیست؛ بلکه سه حالت دارد:

حالت اول: اگر شریعت آن را تأیید کرده باشد، به‌خاطر شهادت یا گواهی شرع، آن را می‌پذیریم.

حالت دوم: حالتی‌ست که شریعت به دروغ بودن آن گواهی داده است؛ لذا آن را تأیید نمی‌کنیم.

حالت سوم: این است که شریعت، موضوعی را نه رد و نه تأیید کرده باشد. درباره‌ی چنین مسایلی سکوت می‌کنیم؛ زیرا معلوم نیست که درست است یا نادرست. تنها الله، اخبار گذشتگان را می‌داند؛ چنان‌که فرموده است:

﴿أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَبَؤُاْ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ قَوۡمِ نُوحٖ وَعَادٖ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لَا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [ابراهيم: ٩]

آیا خبر گذشتگانتان اعم از قوم نوح، و عاد و ثمود به شما نرسیده است؟ و سرگذشت کسانی را که پس از آنان آمدند، تنها الله می‌داند.

از آن‌جا که الله متعال، آگاهی از چنین مسایلی را تنها به خود نسبت داده است، لذا هرکس نظریه‌ای درباره‌ی گذشته‌ی کره‌ی زمین و ستارگان مطرح نماید، ما، نه او را تأیید و نه رد می‌کنیم؛ بلکه برای ارزیابی چنین دیدگاه‌هایی، آن‌ها را در یکی از سه مورد ذکرشده قرار می‌دهیم.

اما اخباری که درباره‌ی آینده ذکر می‌شود، بر دو گونه است:

اول: اخباری که شریعت به وقوع آن‌ها در آینده تصریح کرده است؛ مانند اخبار «یأجوج» و «مأجوج»، «دجال» و نزول عیسی بن مریم و دیگر مسایلی که در کتاب و سنت، بیان شده است.

دوم: مسایلی که در کتاب و سنت، به وقوع آن‌ها در آینده تصریح نشده است؛ چنین مسایلی، برخاسته از حدس و گمان است و برای هیچ‌کس جایز نیست که چنین مسایلی را تصدیق کند؛ زیرا این امر، به علم غیب ربط دارد و هیچ‌کس جز الله، غیب نمی‌داند.

در هر حال، رسول‌الله انگشت اشاره و میانی‌اش را در کنار هم قرار داد و فرمود: «در حالی برانگیخته شدم که فاصله‌ی من و قیامت، مانند این دو (انگشت) است». به انگشت اشاره، «سبّاحه» نیز گفته می‌شود؛ زیرا انسان هنگام تسبیح و تعظیم الله، آن را بالا می‌برد و با آن، به سوی آسمان اشاره می‌کند. سپس می‌فرمود: «اما بعد، به‌یقین بهترین سخن، کتاب الله و بهترین روش، روش محمد است و بدترین کارها، بدعت و نورآوری در دین می‌باشد و هر بدعتی، گم‌راهی‌ست». پیش‌تر در این‌باره توضیحاتی داده شد.

و آن‌گاه می‌فرمود: «من، نسبت به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم». همان‌طور که الله فرموده است:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ﴾ [الأحزاب: ٦]

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

لذا پیامبر از همه‌ی ما نسبت به خودمان سزاوارتر است؛ چنان‌که نسبت به مؤمنان، بسیار دل‌سوز و مهربان بود. سپس می‌فرمود: «هرکس مالی از خود به‌جا بگذارد، آن مال، از آنِ خانواده‌ی اوست»؛ یعنی ثروتی که از او به‌جا بماند، مطابق احکامی که در کتاب و سنت آمده است، درمیان وارثان و بازماندگانش، تقسیم می‌شود. در ادامه می‌فرمود: «و هرکس، بدهی و فرزندان و خانواده‌ای از خود به‌جا بگذارد که در معرض تباهی باشند، مسؤولیت ادای بدهی و سرپرستی فرزندان و خانواده‌ی نیازمندش، به من واگذار می‌شود و ادای این مسؤولیت با من است». آری! پیامبر پس از فتح و پیروزی، بدین منوال عمل می‌کرد؛ اما پیش از آن هنگامی که جنازه‌ای می‌آوردند تا بر آن نماز بخواند، ابتدا می‌پرسید: «آیا بدهکار است؟» و اگر پاسخ، منفی بود، جلو می‌رفت و بر او نماز می‌خواند؛ اما اگر می‌گفتند که بدهکار است، خود بر او نماز نمی‌خواند. چنان‌که یک بار جنازه‌ی یکی از انصار را آوردند تا بر او نماز بخواند. چند قدمی جلو رفت؛ آن‌گاه پرسید: «آیا بدهکار است؟» گفتند: آری؛ سه دینار بدهکار بوده و ادا نکرده است. لذا رسول‌خدا به عقب برگشت و فرمود: «بر رفیقتان نماز بخوانید». رنگ چهره‌ی حاضران عوض شد که چرا رسول‌الله بر رفیقشان نماز نخواند؟ ابوقتاده جلو رفت و عرض کرد: ای رسول‌خدا! بدهی‌اش را من می‌پردازم. لذا رسول‌الله جلو رفت و بر جنازه‌ی آن شخص، نماز خواند.([[184]](#footnote-184))

لذا در می‌یابیم که مسأله‌ی دَین یا بدهکاری، اهمیت فراوانی دارد و شایسته نیست که انسان از دیگران وام بخواهد مگر این‌که ناگزیر شود؛ لذا زیبنده نیست که برای ازدواج، ساختن خانه یا برای تجملات و چیزهای غیر ضروری و امثال آن، خود را زیر بار قرض ببریم. الله می‌فرماید:

﴿وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغۡنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ [النور : ٣٣]

و آنان که امکان ازدواج نمی‌یابند، باید پاک‌دامنی پیشه کنند تا الله آنان را از فضل خویش توان‌گر نماید.

یکی از مفاهیم عفت، بی‌نیازی جستن از دیگران است؛ لذا وقتی الله درباره‌ی مسأله‌ی مهمی چون ازدواج، چنین دستوری می‌دهد، پس درباره‌ی مسایلی که اهمیت کم‌تری دارد، چه فکری می‌توان کرد؟ برخی از افراد ناآگاه، برای خریدن فرش پله یا درب برقی و امثال آن، قرض می‌کنند یا چیزهای غیرضروری را به نسیه خریداری می‌نمایند! قرض گرفتن و خرید نسیه، هر دو، دَین به‌شمار می‌آید؛ زیرا دَین، شامل هرگونه بدهی‌ای می‌شود که بر گردن انسان است؛ مانند: وام یا قرض، کرایه‌ی منزل، کرایه‌ی ماشین و هر بدهی دیگری که بر عهده‌ی انسان می‌باشد. و باید بلافاصله برای پرداخت آن اقدام کرد؛ از این‌رو هیچ‌گاه خود را زیر بار قرض نبرید، مگر در شرایط اضطراری و گریزناپذیر؛ اما تا می‌توانید از قرض گرفتن دوری کنید؛ برخی از مردم، به عنوان مثال یک میلیون تومان قرض می‌گیرند و چون سررسید بدهی آن‌ها فرا می‌رسد یا بستان کار طلبش را مطالبه می‌کند، می‌گویند: ندارم! و باز برای پرداخت یک میلیون بدهی خود، یک و نیم میلیون قرض می‌گیرند و بدون این‌که احساس کنند، بدهی‌هایشان کم‌کم افزایش می‌یابد.

19- باب: درباره‌ی کسی که روش نیک یا بدی، پایه‌گذاری می‌کند

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: ٧٤]

و آنان كه مى‏گويند: پروردگارا! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پيشواى پرهيزكاران قرار بده.

و می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾ [الأنبياء: ٧٣]

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راه‌نمایی می‌کردند.

**شرح**

مؤلف/، این باب را برای برحذر داشتن از بدعت و نوآوری در دین گشوده تا به بیان این نکته بپردازد که اگر انسان، آغازکننده‌ی عملی باشد که دارای اصلی شرعی‌ست، مانند کسی خواهد بود که آن را پایه‌گذاری کرده و تا روز قیامت، اجر این عمل و نیز پاداش کسی که به آن عمل کند، به او می‌رسد. پیش‌تر به بیان این نکته پرداختیم که دین اسلام، دین کاملی‌ست و نیازی به تکمیل یا نوآوری ندارد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائ‍دة: ٣]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

سپس مؤلف به دو آیه از قرآن کریم استناد کرده است؛ نخستین آیه، این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: ٧٤]

و آنان كه مى‏گويند: پروردگارا! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پيشواى پرهيزكاران قرار بده.

این، یکی از دعاهای بندگان پروردگار رحمان می‌باشد که الله متعال، ویژگی‌های آنان را در پایان سوره‌ی «فرقان» ذکر کرده است:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا﴾ [الفرقان: ٦٣]

و بندگان پروردگار رحمان، كسانى‏ هستند كه روى زمين با آرامش و فروتنى راه مى‏روند.

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: ٧٤]

و آنان كه مى‏گويند: ای پروردگارمان! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پيشواى پرهيزكاران قرار بده.

ازواج، جمع زوج و به معنای همسر است که هم به مرد، اطلاق می‌شود و هم به مرد. در زبان عربی فصیح، به زوجه (خانم)، زوج می‌گویند؛ چنان‌که در روایت‌ها می آید: «عَن عائشة، زوجِ النَّبیِّ...». گفتنی‌ست: علما و کارشناسان علم میراث، برای مرد، واژه‌ی «زوج» را به‌کار برده‌اند و برای زن، واژه‌ی «زوجه» را تا تفاوت آن‌ها در تقسیم میراث، مشخص شود؛ ولی در زبان عربی، واژه‌ی «زوج» هم برای مرد، درست است و هم برای زن. لذا ازواج (همسران) که در دعای مذکور آمده، هم شامل زنان می‌شود و هم شامل مردان.

زن، در صورتی روشنیِ چشم شوهر خویش است که وقتی شوهرش به او نگاه می‌کند، شادمان شود و احساس خرسندی کند و در غیاب شوهرش، حافظ مال و فرزندان وی باشد و چون شوهرش در پی او برود، او را فرمان‌بردار الله بیابد؛ همان‌طور که الله متعال فرموده است:

﴿فَٱلصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٞ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُ﴾ [النساء : ٣٤]

زنانِ شایسته، فرمان‌بردارند و به پاس حقوقی که الله برایشان حفظ کرده، در غیبت شوهرانشان خویشتن و اموال آنان را پاس می‌دارند.

فرزند انسان نیز زمانی که به خواست الله، روشنی چشم وی قرار گیرد، از او اطاعت می‌کند و از آن‌چه که او را منع نماید، باز می‌آید و در شرایط مختلف، باعث خرسندی والدینش می‌شود. جمله‌ی پایانی ﴿وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾، با عنوان این باب مناسبت دارد و بدین معناست که ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان تا پرهیزگاران به کردار و گفتار ما اقتدا کنند و در انجام یا ترک اعمال، از ما سرمشق بگیرند. مؤمنان و به‌ویژه علما، از این ویژگی برخوردارند و مردم، از اقوال و افعال آن‌ها الگوبرداری می‌کنند؛ از این‌رو وقتی عموم مردم را به کاری فرا می‌خوانیم، می‌گویند: فلانی، بدین شکل عمل می‌کند؛ و کسی را نام می‌برند که او را الگوی خویش قرار داده‌اند.

واژه‌ی امام یا پیشوا، مفهومی عام و فراگیر دارد و همه‌ی الگوهای دینی، دعوتی، آموزشی، و نیز الگوهای فعال در بخش امر به معروف و نهی از منکر و دیگر زمینه‌ها و فعالیت‌های دینی را دربرمی‌گیرد. لذا از الله متعال درخواست می‌کنیم که ما را در هر زمینه‌ای، نمونه بگرداند.

دومین آیه‌ای که مؤلف/ در این باب ذکر کرده، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾ [السجدة : ٢٤]

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راه‌نمایی می‌کردند.

یعنی مردم را به فرمان الله به سوی دینش فرامی‌خواندند. اما ای کاش مؤلف/، آیه‌ی 24 سوره‌ی «سجده» را ذکر می‌کرد؛ زیرا الله متعال در این آیه، بیان فرموده که چرا آن‌ها را امام و پیشوا قرار داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤﴾

[السجدة : ٢٤]

و برخی از بنی‌اسرائیل را که شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند، پیشوایان (و پیش‌گامان خیر) گرداندیم.

یعنی کسانی که بر اطاعت و بندگی الله شکیبایی ورزیدند و از معصیت و نافرمانی او خودداری کردند و بر سختی‌های راه دعوت و امر به معروف و نهی از منکر صبر نمودند، پیشوایان و پیش‌گامان خیر بودند؛ کسی که مسیر دعوت و امر به معروف و نهی از منکر را انتخاب می‌کند، به‌طور قطع با سختی‌های فراوانی روبه‌رو می‌گردد؛ زیرا کسانی که حق و حقیقت برای آن‌ها ناگوار است، دشمن او می‌شوند و از این‌رو باید صبر و شکیبایی پیشه سازد. هم‌چنین در برابر سختی‌هایی که از سوی الله برای او رقم می‌خورد و ربطی به دعوتش ندارد، شکیبایی می‌ورزد.

﴿لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤﴾ [السجدة : ٢٤]

آن‌گاه که شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند.

به آن‌چه که الله خبر داده است، یقین داشتند؛ به پاداشی که برای عمل کردن به دستورها و دوری از گناهان، وعده داده شده بودند، یقین داشتند؛ به پاداش دعوت به سوی الله و امر به معروف و نهی از منکر یقین داشتند. یعنی در حالی به انجام کارهای نیک می‌پرداختند که به پاداش آن یقین داشتند. و این، نکته‌ای‌ست که باید به آن توجه کنیم؛ یعنی هر عملی را با یقین به پاداش آن انجام دهیم. بسیاری از مردم، کارهای نیک انجام می‌دهند، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرند، صدقه و زکات می‌دهند؛ چون هر یک از این‌ها، فرمان الله متعال می‌باشد. این، خیلی خوب است؛ اما باید همه‌ی این‌ها، به امید پاداش و ترس از مجازات باشد که بارزترین مصداق یقین به آخرت است.

علامه ابوالعباس حرانی/ از این آیه، عبارت زیبایی برگرفته و گفته است: با صبر و یقین، می‌توان به امامت و پیشوایی در دین دست یافت. از الله متعال، درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را پیشوایان و پیش‌گامان خیر و نیکی بگرداند و ما را هدایت‌یافتگانی قرار دهد که مایه‌ی هدایت بندگانش می‌شویم. به‌یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

176- عَنْ أَبَي عَمروٍ جَرير بنِ عبدِ الله قال: كُنَّا في صَدْر النَّهارِ عِنْد رسولِ الله فَجاءَهُ قوْمٌ عُرَاةٌ مُجْتابي النِّمار أَو الْعَباء مُتَقلِّدي السُّيوفِ عامَّتُهم، بل كُلُّهم مِنْ مُضَرَ، فَتمعَّر وجهُ رسولِ الله لِما رَأَى بِهِمْ مِنْ الْفَاقة، فدخلَ ثُمَّ خرج، فَأَمر بلالاً فَأَذَّن وأَقَام، فَصلَّى ثُمَّ خَطب، فَقال: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ إِلَى آخِرِ الآية: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا﴾ وَالآيةُ الأُخْرَى الَّتِي في آخر الْحشْر: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖ تَصدَّق رَجُلٌ مِنْ دِينَارِهِ مِنْ دِرْهَمهِ مِنْ ثَوْبِهِ مِنْ صَاع بُرِّه مِنْ صَاعِ تَمرِه حَتَّى قال: «وَلوْ بِشقِّ تَمْرةٍ» فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ الأَنْصَارِ بِصُرَّةٍ كادتْ كَفُّهُ تَعجزُ عَنْهَا، بَلْ قَدْ عَجزت، ثُمَّ تَتابَعَ النَّاسُ حَتَّى رَأَيْتُ كَوْميْنِ مِنْ طَعامٍ وَثياب، حتَّى رَأَيْتُ وجْهَ رسولِ الله يَتهلَّلُ كَأَنَّهُ مُذْهَبَةٌ، فقال رسولُ الله: «مَنْ سَنَّ في الإِسْلام سُنةً حَسنةً فَلَهُ أَجْرُهَا، وأَجْرُ منْ عَملَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ ينْقُصَ مِنْ أُجُورهِمْ شَيء، ومَنْ سَنَّ في الإِسْلامِ سُنَّةً سيَّئةً كَانَ عَليه وِزْرها وَوِزرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بعْده مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزارهمْ شَيْءٌ». [روایت مسلم]([[185]](#footnote-185))

**ترجمه:** ابوعمرو، جریر بن عبدالله می‌گوید: ما، در اولِ روز نزد رسول‌الله نشسته بودیم؛ گروهی پابرهنه و نیمه‌عریان که پارچه‌های پشمین را از وسط سوراخ کرده و پوشیده بودند و شمشیرهایشان را به گردن، آویخته و بیش‌تر آن‌ها، بلکه همگی از قبیله‌ی «مُضَر» بودند، نزد پیامبر آمدند. و چون رسول‌الله شدت فقر و تنگ‌دستی آن‌ها را دید، چهره‌اش دگرگون شد؛ به منزل رفت و سپس بازگشت و به بلال() دستور داد که اذان و اقامه بگوید. سپس نماز خواند و آن‌گاه سخنرانی کرد و این آیه را تا پایان آن خواند که (الله متعال فرموده است):

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء : ١]

ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید؛ آن ذاتی که شما را از یک تَن آفرید و همسرش را از او خلق نمود و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت. و تقوای الله را در پیش بگیرید که به نام او از یک‌دیگر درخواست می­کنید و از گسستن رابطه­ی خویشاوندی پروا نمایید. به‌یقین الله، مراقب و ناظر بر اعمال شماست.

سپس آیه‌ی دیگری را که در پایان سوره‌ی «حشر» است، قرائت نمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖ﴾ [الحشر: ١٨]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و هر کس بنگرد که برای فردا(ی خویش) چه پیش فرستاده است.

آن‌گاه فرمود: «هرکس از درهم، دینار، لباس، و از پیمانه‌ی گندم و خرمایش صدقه دهد». تا آن‌جا که فرمود: «(صدقه دهید؛) اگرچه نصف خرمایی باشد». صحابه که اشتیاق وافری به انجام کارهای نیک داشتند، با شتاب به خانه‌هایشان رفتند و صدقات خود را به مسجد آوردند. مردی از انصار() کیسه‌ای آورد که نزدیک بود دستش از حمل آن عاجز شود، بلکه عاجز شده بود و نمی‌توانست آن را بردارد؛ چون سنگین بود. سپس آن را نزد رسول‌الله گذاشت و مردم نیز پس از او همین کار را کردند. راوی (جریر) می‌گوید: دیدم دو خرمن غذا و لباس در مسجد جمع شد. هم‌چنین چهره‌ی رسول‌الله را دیدم که از فرط شادی، مانند طلا می‌درخشید. فرمود: «هرکس در اسلام، آغازکننده‌ی روش نیکویی باشد، پاداش آن و پاداش کسانی که پس از او به آن عمل کنند، به او می‌رسد؛ بی‌آن‌که چیزی از اجر و پاداش آن‌ها کم گردد. و هرکس روش بدی در اسلام پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که پس از او به آن عمل نمایند، به او می‌رسد و ذره‌ای از گناهان آن‌ها کاسته نمی‌شود».

**شرح**

مؤلف/ در این باب، روایتی از جریر بن عبدالله بجلی نقل کرده است؛ این حدیث، حدیث بزرگی‌ست که از آن، به میزان خیرخواهی و دل‌سوزی پیامبر نسبت به امتش پی می‌بریم. تعدادی از یاران پیامبر در اول روز با ایشان نشسته بودند؛ گروهی دیگر که بیش‌تر و بلکه همه‌ی آن‌ها از قبیله‌ی «مضر» بودند، نزدشان آمدند. آن‌ها لباسی نداشتند که بپوشند؛ پارچه‌های پشمین را از وسط سوراخ کرده و در سر کشیده بودند تا بدین وسیله خود را بپوشانند. آن‌ها با خود شمشیر داشتند تا برای جهاد در راه الله آماده باشند. هنگامی که رسول‌الله شدت فقر و تنگ‌دستی آنان را مشاهده کرد، چهره‌اش دگرگون شد. آن‌ها از قبیله‌ی «مضر» بودند! قبیله‌ی مُضَر یکی از بزرگ‌ترین و برترین قبایل عرب بود؛ اما شدت فقر، آن‌ها را به این وضعیت رسانده بود. رسول‌الله به منزل رفت و سپس بیرون آمد و به بلال دستور داد که اذان و اقامه بگوید. آن‌گاه نماز خواند و پس از نماز برای مردم سخنرانی کرد. ابتدا مطابق عادتش، حمد و ثنای الله را گفت و سپس این آیه را خواند که الله متعال فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء : ١]

ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید؛ آن ذاتی که شما را از یک تَن آفرید و همسرش را از او خلق نمود و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت. و تقوای الله را در پیش بگیرید که به نام او از یک‌دیگر درخواست می­کنید و از گسستن رابطه­ی خویشاوندی پروا نمایید. به‌یقین الله، مراقب و ناظر بر اعمال شماست.

سپس آیه‌ی دیگری را که در پایان سوره‌ی «حشر» است، قرائت نمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ [الحشر: ١٨]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و هر کس بنگرد که برای فردا(ی خویش) چه پیش فرستاده است.

آن‌گاه فرمود: «هرکس از درهم، دینار، لباس، و از پیمانه‌ی گندم و خرمایش صدقه دهد». تا آن‌جا که فرمود: «(صدقه دهید؛) اگرچه نصف خرمایی باشد». آن‌گاه مردی از انصار() کیسه‌ای آورد که نزدیک بود دستش از حمل آن عاجز شود، بلکه عاجز شده بود و نمی‌توانست آن را بردارد. مردم پس از او پیاپی صدقات خود را آوردند تا این‌که دیدم دو خرمن غذا و لباس، جمع شد. چهره‌ی رسول‌الله را دیدم که از فرط شادی، مانند طلا می‌درخشید. فرمود: «مَنْ سَنَّ في الإِسْلام سُنةً حَسنةً فَلَهُ أَجْرُهَا، وأَجْرُ منْ عَملَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ ينْقُصَ مِنْ أُجُورهِمْ شَيء، ومَنْ سَنَّ في الإِسْلامِ سُنَّةً سيَّئةً كَانَ عَليه وِزْرها وَوِزرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بعْده مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزارهمْ شَيْءٌ»؛ یعنی: «هرکس در اسلام آغازکننده‌ی روش نیکویی باشد، پاداش آن و پاداش کسانی که پس از او به آن عمل کنند، به او می‌رسد؛ بی‌آن‌که چیزی از اجر و پاداش آن‌ها کم گردد. و هرکس روش بدی در اسلام پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که پس از او به آن عمل نمایند، به او می‌رسد و ذره‌ای از گناهان آن‌ها کاسته نمی‌شود».

«مَنْ سَنَّ في الإِسْلام سُنةً حَسنةً»، بدین معناست که هرکس در اسلام آغازکننده‌ی روش نیکویی باشد؛ نه این‌که روش نیکویی ایجاد کند یا روشی جدید احداث نماید؛ زیرا هرکس چیزی در اسلام ایجاد کند که جزو اسلام نیست، عملش باطل است و کار نیکی نیست. لذا معنای این عبارت، این است که نخستین کسی باشد که به آن، عمل می‌کند؛ مانند همین مرد انصاری که کیسه‌ی صدقه‌اش را آورد و باعث تشویق دیگران شد؛ از این‌رو این عبارت، دارای دو جنبه است: یکی همان مفهومی که ذکر شد؛ یعنی انسان، آغازکننده‌ی روشی نیکو باشد که اسلام، پایه‌گذاری کرده است و دوم این‌که، سنت مرده‌ای را زنده کند؛ زیرا سنت‌ در اسلام بر سه گونه است:

اول: سنت یا روش بد که همان بدعت است؛ اگرچه پایه‌گذارش، آن را نیک قلمداد کند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «كلّ بدعةٍ ضلالةٌ»؛([[186]](#footnote-186)) یعنی: «هر بدعتی، گم‌راهی‌ست».

دوم: سنت حسنه یا روش نیک که خود، بر دو نوع است:

نوع اول: این است که سنتی مشروع یا روشی که اصل و ریشه‌ای دینی دارد، ترک شود و سپس کسی، آن را احیا کند. مانند قیام رمضان یا تروایح به صورت جماعت؛ زیرا رسول‌الله سه یا چهار شب رمضان، این نماز را با یارانش به صورت جماعت ادا کرد. سپس قیام رمضان به صورت جماعت را ترک نمود و فرمود: «ترسیدم که این نماز، بر شما فرض شود».([[187]](#footnote-187)) لذا ادای نماز تراویح یا قیام رمضان، پشت سرِ یک امام، سنتی‌ست که پیامبر بنا نهاد و فقط از ترس این‌که بر ما فرض شود، آن را ترک کرد؛ از این‌رو در پایان زندگانی پیامبر و در زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر$، هر دو یا سه نفر و عده‌ای نیز به‌تنهایی، نماز تراویح می‌خواندند؛ سپس عمر آن‌ها را پشت سرِ یک امام جمع کرد. عمر در واقع، سنتی را که ترک شده بود، زنده کرد.

نوع دوم: این است که انسان، نخستین کسی باشد که به سنت حسنه‌ای عمل می‌کند؛ مانند همین مرد انصاری که پیش از همه، صدقه‌اش را آورد و مردم، از او الگو گرفتند و صدقات خود را آوردند.

برخی از بدعت‌گذارانی که در دین نوآوری می‌کنند، این حدیث را دست‌آویزی قرار داده، اذکار و درودها و حتی نمازهایی پدید می‌آورند که الله متعال هیچ دلیلی بر مشروعیت و درست بودن آن‌ نازل نکرده است؛ تازه آن را «سنت حسنه» می‌نامند! ما، این را قبول نداریم و معتقدیم که هر بدعتی، گم‌راهی‌ست و هیچ بدعتی، حسنه نیست. لذا به مفاهیم دوگانه‌ی حدیث جریر خوب دقت کنید.

این حدیث، تشویقی بر این است که انسان، سنت‌های ترک‌شده را زنده کند و بیان‌گر این است که هرکس، سنت مرده‌ای را احیا نماید، پاداش آن و پاداش کسانی که به آن عمل کنند، به او می‌رسد. هم‌چنین از پایه‌گذاری و احیای سنت‌های بد، برحذر می‌دارد و این نکته را بیان می‌کند که هرکس روش بدی، پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که پس از او به آن عمل نمایند، به او می‌رسد. حتی ممکن است این بدعت یا روش بد، در ابتدا خیلی ساده به‌نظر برسد، اما بعدها گسترش یابد. در این حالت نیز گناه همه‌ی کسانی که به این روش عمل کنند، به پایه‌گذار آن می‌رسد. به عنوان مثال: اگر کسی به جواز کار مباحی فتوا دهد که وسیله یا مقدمه‌ای برای انجام کارهای ناجایز و حرام می‌گردد، باید بدین نکته توجه کند که اگر فتوایش زمینه‌ای برای عملی حرام باشد، گناه آن و گناه همه‌ی کسانی که در نتیجه‌ی فتوایش مرتکب چنین عملی می‌شوند، به او می‌رسد. البته اگر عملی مباح باشد و بیم آن نرود که به گناه و معصیت بینجامد، اشکالی ندارد که انسان آن را برای مردم بیان کند؛ به‌ویژه زمانی که مردم چیزی را حرام می‌پندارند، حال آن‌که حرام نیست. در چنین مواردی باید، صورت درست مسأله را برای مردم بیان کنیم؛ اما اگر بیم آن وجود داشته باشد که چنین فتوایی، مردم را به گناه و معصیت می‌کشاند، باید از آن دوری کرد.

\*\*\*

177- وعن ابن مسعودٍ أَنَّ النَّبِيَّ قال: «ليس مِنْ نفْسٍ تُقْتَلُ ظُلمًا إِلاَّ كَانَ عَلَى ابنِ آدمَ الأوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دمِهَا لأَنَّهُ كَان أَوَّل مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ».([[188]](#footnote-188)) [متفقٌ عليه]

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر انسانی که به‌ناحق و مظلومانه کشته شود، نخستین فرزند آدم، در گناه قتلش شریک است؛ زیرا او نخستین کسی بود که قتل و خون‌ریزی را بنا نهاد».

\*\*\*

20- باب: راهنمایی به سوی خیر و نیکی و فراخواندن به سوی هدایت یا گمراهی

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ [القصص: ٨٧]

و به‌سوی پروردگارت فرابخوان.

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ﴾ [النحل: ١٢٥]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان.

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و با یک‌دیگر بر نیکی و پرهیزکاری هم‌کاری نمایید.

**شرح**

مؤلف/، باب دیگری به نام «راه‌نمایی کردن به سوی خیر و نیکی و فراخواندن به سوی هدایت یا گم‌راهی» گشوده است. یعنی انسان، راه درست را که به نفع دنیا و آخرت مردم است، برایشان بیان نماید. کسی که به سوی خیر و نیکی راه‌نمایی می‌‌کند، پاداشی مانند انجام‌دهنده‌ی آن کار خواهد یافت. اما دعوت یا فراخواندن، مفهومی خاص‌تر دارد؛ زیرا گاه انسان، به سوی خیر و نیکی راهنمایی می‌کند، اما دعوت نمی‌دهد؛ اما بهتر است که راه‌نمایی و دعوت با هم باشد. انسان وظیفه دارد به سوی خیر و نیکی، یعنی به سوی الله فرا بخواند؛ همان‌طور که الله متعال در سوره‌ی «حج» می‌فرماید:

﴿وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدٗى مُّسۡتَقِيمٖ ٦٧﴾ [الحج : ٦٧]

و به‌سوی پروردگارت فرا بخوان؛ بی‌گمان تو، بر راهی راست قرار داری.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾

[النحل: ١٢٥]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

و می‌فرماید:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥﴾ [آل عمران: ١٠٤، ١٠٥]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند. و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آن‌که نشانه­های آشکاری برای آن‌ها آمد، اختلاف ورزیدند. و چنین کسانی، عذاب بزرگی (در پیش) دارند.

از این آیات و امثال آن، چنین برداشت می‌شود که انسان باید دعوت‌گر باشد و به سوی الله فرا بخواند؛ البته دعوتی، درست و کامل به انجام می‌رسد که انسان نسبت به آن‌چه که به سوی آن فرامی‌خواند، علم داشته باشد؛ زیرا ممکن است آدم بی‌علم و ناآگاه به چیزی دعوت دهد که آن را درست می‌پندارد، اما باطل و نادرست باشد یا از کار درستی که آن را باطل می‌داند، بازدارد؛ از این‌رو باید ابتدا علم و دانش بیاموزیم و نسبت به آن‌چه که به سوی آن فرا می‌خوانیم، آگاهی و دانش کافی کسب کنیم. فرقی نمی‌کند که انسان به صورت تخصصی در تمام زمینه‌های علوم دینی به تحصیل علم و دانش بپردازد یا در رابطه با مسأله یا موضوع دعوتش، اطلاعات و دانش کافی کسب کند. فرض کنیم که می‌خواهید مردم را به سوی نماز دعوت دهید؛ باید ابتدا احکام و مسایل نماز را به‌خوبی فرا بگیرید و سپس به سوی نماز فرا بخوانید و چون دعوت شما بر روی نماز متمرکز شده است، لازم نیست که در رابطه با دعوت نماز، نسبت به سایر مسایل دینی، تبحر و اطلاعات تخصصی داشته باشید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»؛ یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید؛ گرچه یک آیه (یک مسأله) باشد». البته به هیچ عنوان جایز نیست که بدون علم و دانش، دعوت دهید؛ زیرا این کار، هم برای خود شما خطرناک و زیان‌بار است و هم برای دیگران. زیانش برای شما این است که الله متعال، بر شما حرام کرده که بدون علم و دانش، سخن بگویید و فرموده است:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ﴾ [الأعراف: ٣٢]

بگو: چه کسی زینت الاهی و پوشیدنی­هایی را که برای بندگانش پدید آورده و خوراکی­های حلال و پاک را حرام نموده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا از آنِ مؤمنان است و روز قیامت ویژه­ی آنان می­باشد.

هم‌چنین فرموده است:

﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦ ﴾ [الاسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

انسان باید در دعوتش، حکمت داشته باشد و هر چیزی را سرِ جایش قرار دهد و بداند که «هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد». اگر مخاطبش، کسی‌ست که به سوی الله روی آورده، به روشی که مناسب حال اوست، دعوتش دهد و اگر آدمی‌ست که از خدا و پیغمبر روی‌گردان است، با روش و اسلوب دیگری او را دعوت دهد؛ یعنی برای دعوت دادن هر کسی روشی در پیش بگیرد که مناسب حال اوست؛ زیرا هنگامی که رسول‌الله معاذ را به یمن فرستاد، به او فرمود: «تو نزد کسانی می‌روی که اهل کتابند». بدین‌سان او را از وضعیت مخاطبانش آگاه ساخت تا با آمادگی کامل نزدشان برود و آنان را در جایگاه خودشان قرار دهد؛ چراکه آن‌ها اهل کتاب بودند و دانش و اطلاعاتی داشتند که آن‌ها را از مشرکان جاهل، متمایز می‌ساخت. از این‌رو کسی که می‌خواست آنان را دعوت دهد، باید آمادگی کامل می‌داشت تا سؤال‌هایشان را به نحو شایسته‌ای پاسخ دهد.

اجازه دهید مثالی بزنم: شخصی نمی‌داند که سخن گفتن در نماز، اشکال دارد؛ اگر چنین شخصی در نماز، حرف بزند، او را توبیخ و سرزنش نمی‌کنیم و بر او سخت نمی‌گیریم؛ بلکه وقتی نمازش تمام شد، به‌نرمی به او می‌گوییم که حرف زدن در نماز، درست نیست؛ زیرا نماز برای تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است؛ اما اگر بدانیم که کسی آگاهانه در نماز حرف می‌زند و می‌داند که این کار درست نیست، اما آن را سبک می‌شمارد، طور دیگری به او تذکر می‌دهیم و او را سرزنش می‌کنیم که چرا مراعات نمی‌کند و نسبت به این مسأله‌ی مهم، بی‌پرواست. از این‌رو الله متعال فرموده است:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ﴾ [النحل: ١٢٥]

با حکمت به راه پروردگارت فرابخوان.

حکمت، این است که هر چیزی را سرِ جایش قرار دهیم و جایگاه هر کسی را بدانیم. نباید با همه، به یک شکل سخن بگوییم یا روش دعوت ما برای همه یک‌سان باشد؛ بلکه هرکسی را به‌نحوی دعوت دهیم که شایسته‌ی اوست. لذا دعوت‌گر باید وضعیت مخاطبش را درک کند؛ زیرا مخاطبش از سه حال، خارج نیست: یا آدم ناآگاه و بی‌علمی‌ست و یا آدمِ لجوجی‌ست. شاید هم آدم حقیقت‌جو و حق‌پذیری باشد که در مسیر خود، دچار اشتباه شده است. سپس مؤلف/ این فرموده‌ی الاهی را ذکر کرده است که:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾

[النحل: ١٢٥]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

راه پروردگار، همان دین و شریعت اوست که به دو سبب آن را به خود نسبت داده و از آن به عنوان «راه پروردگار» یاد کرده است:

سبب اول: شریعت، همان راهی‌ست که الله فراروی بندگانش نهاده است. سبب دوم: شریعت، راهی‌ست که به الله می‌رسد. به عبارت دیگر، شریعتی که الله متعال با پیامبرانشان فرستاده، تنها راهی‌ست که انسان را به الله متعال می‌رساند. فرمود: ﴿بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ﴾ یعنی: «با حکمت و پند پسندیده». علما گفته‌اند: حکمت، هم‌خانواده‌ی «اِحکام» است و «اِحکام» یعنی «محکم‌کاری» و محکم‌کاری بدین معناست که انسان، کاری را درست و شایسته به انجام برساند و هر چیزی را سرِ جایش قرار دهد؛ اما موعظه‌ یا پند نیک، عبارت است از یادآوری و تذکری که با تشویق و هشدار هم‌راه باشد؛ لذا مخاطبی را که اندکی لجوج است، باید با پند نیک و پسندیده که آمیخته‌ای از تشویق و هشدار است، دعوت دهیم. و اگر چنین روشی، نتیجه نداد و به قیل و قال و جدال پرداخت، به راه‌کاری عمل کنیم که الله متعال به ما نشان داده و فرموده است: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ یعنی: باید به بهترین روش با او گفتگو کنیم. روش گفتگو و شدت و نرمی آن، و نیز دلایلی که برای مخاطب ذکر می‌‌کنیم، به وضعیت او بستگی دارد؛ زیرا برخی از مردم با دلایل شرعی و دینی، بیش‌تر و زودتر از دلایل عقلی، قانع می‌شوند؛ چون ایمان قوی‌تری دارند. و برخی هم بر عکس، با دلایل دینی، به‌سادگی قانع نمی‌شوند و باید دلایل شرعی را با دلایلی عقلی برای آن‌ها ثابت کنیم؛ البته چنین کسانی، در معرض گم‌راهی قرار دارند؛ زیرا عقل ناقص و اندیشه‌ی فاسد خویش را ملاک پذیرش حق قرار می‌دهند و این، خطرناک است. لذا کسانی که بیش از دیگران تابع شریعت، یعنی تابع کتاب و سنتند، ایمان قوی‌تری دارند. لذا اگر به‌راستی تابع کتاب و سنت هستید، خوش‌حال باشید که در مسیر نیکی و سعادت گام نهاده‌اید و هرکه در رابطه با احکام شرعی دل‌گیر می‌شود، بداند که ایمان ضعیف و قلب بیماری دارد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [الأحزاب: ٣٦]

سزاوار هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که چون الله و فرستاده‌اش به کاری حکم دهند، برای آن‌ها در کارشان اختیاری باشد. و هرکس از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کند، دچار گم‌راهی آشکاری شده است.

لذا دعوت‌گر باید به بهترین روش با مخاطبانش گفتگو کند. الله در سوره‌ی «عنکبوت» فرموده است:

﴿۞وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ﴾

[العنكبوت: ٤٦]

و با اهل کتاب جز به نیکوترین شیوه گفتگو و مجادله نکنید، و با آن‌دسته از آنان که ستم کردند، به گفتگو نپردازید.

یعنی: مسلمان، با آن دسته از اهل کتاب که راه ظلم و ستم را در پیش می‌گیرند، هیچ حرفی ندارد و باید با آنان پیکار کنیم تا با خفت و خواری، به دست خویش جزیه دهند. لذا دعوت، چهار مرحله دارد: حکمت، پند نیکو، گفتگو به بهترین روش، و حهاد مسلحانه با ستم‌کاران.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ﴾ [آل عمران: ١٠٤]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند.

178- وعن أَبِي مسعودٍ عُقبَةَ بْن عمْرٍو الأَنْصَارِيِّ قال: قالَ رسولُ الله: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلهُ مثلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ».([[189]](#footnote-189)) [روایت مسلم]

**ترجمه:** ابومسعود، عقبه بن عمرو انصاری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که به کار نیکی راه‌نمایی کند، پاداشی مانند پاداش انجام‌دهنده‌ی آن کار خواهد داشت».

**شرح**

اینک به شرح یکی دیگر از آیه‌هایي می‌پردازیم که مؤلف/ در باب «راه‌نمایی کردن به سوی خیر و نیکی» ذکر کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿ وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: ١٠٤]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند.

این، فرمانی از سوی الله می‌باشد که باید همواره گروهی از امت، به دعوت و امر به معروف و نهی از منکر بپردازند. واژه‌ی «امت» در قرآن کریم در چهار معنا آمده است: گروه، ملت، زمان (سال‌ها)، و دین و ایمان. امت در این آیه، به معنای گروه است.

و امت به معنای دین، مانند این آیه که الله می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ﴾ [المؤمنون : ٥٢]

این، دین و آیین شماست که آیینی واحد و یک‌پارچه است.

و امت به معنای سال‌ها؛ الله می‌فرماید:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِي نَجَا مِنۡهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ﴾ [يوسف: ٤٤]

یکی از آن دو زندانی که نجات یافته بود، پس از سال‌ها یوسف را به‌یادآورد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: ١٠٤]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند.

حرف «لام» در ﴿وَلۡتَكُن﴾ برای «امر» است و درباره‌ی حرف «مِن» در ﴿مِّنكُمۡ﴾ ، دو دیدگاه وجود دارد: برخی از علما، آن را «حرف تبعیض» دانسته‌اند؛ یعنی باید برخی از شما به سوی نیکی فرا بخوانند. در این صورت دعوت، واجب کفایی‌ست و اگر عده‌ای به فعالیت‌های دعوتی بپردازند، این وظیفه از گردن دیگران ساقط می‌شود؛ اما برخی از علما گفته‌اند: حرف «مِن» در این‌جا برای بیان جنس است؛ یعنی باید همه‌ی شما مسلمانان به سوی نیکی دعوت دهید. بنا بر دیدگاه دوم، این امر، امر عینی یا واجبِ عینی‌ست و هر مسلمانی باید در زمینه‌ی دعوت و فراخواندن به سوی کارهای نیک، و امر به معروف و نهی از منکر فعالیت کند.

فراخواندن به سوی خیر و نیکی، شامل دعوت به سوی همه‌ی کارهایی می‌شود که برای دنیا و آخرت مسلمانان، مفید است؛ زیرا همان‌طور که خیر، منافع اخروی را دربرمی‌گیرد، شامل کارهای مفید دنیوی هم می‌شود. الله می‌فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٢٠١﴾ [البقرة: ٢٠١]

و برخی از آنان می­گویند: پروردگارا! در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی بده و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

هر امر دنیوی که مفید باشد، خیر است؛ از این‌رو الله متعال، مال و ثروت را «خیر» نامیده و فرموده است:

﴿ وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلۡخَيۡرِ لَشَدِيدٌ ٨ ﴾ [العاديات: ٨]

و انسان، به سبب مال‌دوستی و علاقه‌ی وافر به ثروت، سخت بخیل است.

الله می‌فرماید: ﴿وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ﴾ یعنی: «و امر به معروف و نهی از منکر کنند».

«معروف» به هر کار نیک و پسندیده‌ای گفته می‌شود که شریعت، آن را تأیید کرده است؛ لذا امر به معروف، یعنی فراخواندن یا دستور دادن به اطاعت و فرمان‌برداری از الله متعال و نهی از منکر، یعنی بازداشتن از معصیت و نافرمانی از الله؛ البته امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی دارد که باید رعایت نمود:

شرط اول: کسی که امر و نهی می‌کند، باید «معروف» و «منکر» را بشناسد؛ لذا اگر از حکم شرعی آن موضوع بی‌اطلاع باشد، برایش سخن گفتن روا نیست؛ زیرا کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، به کاری فرا می‌خواند که به‌پندار مردم، حکمی شرعی‌ست؛ لذا نباید درباره‌ی شریعت الاهی سخنی بگوید که هیچ دانشی در مورد آن ندارد. و این کار، به فرموده‌ی صریح پروردگار در قرآن کریم، حرام است:

﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦ ﴾ [الإسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

بیان حلال و حرام، به احساس و عاطفه‌ی انسان بستگی ندارد؛ زیرا اگر چنین بود، می‌دیدیم که مردم درباره‌ی چیزی که دوست ندارند، بد می‌گویند و آن را «منکر» قلمداد می‌کنند. و بر عکس، برخی از آن‌ها بدون ضابطه، هر چیزی را نیک و پسندیده می‌پندارند؛ حال آن‌که معروف و منکر، در قالب آموزه‌ها و داده‌های شرعی، تعریف می‌شوند.

به من گفته‌اند: اول که ماشین آمده بود، برخی از مردم می‌گفتند: رفتن به حج با ماشین، یک‌چهارم حج است! مقتضای چنین سخنی این است که انسان برای ادای فریضه‌ی حج، باید چهار بار با خودرو به حج برود! به‌خاطر دارم که وقتی بچه بودم، برخی از مردم با قیاس بر چنین سخنی، حج رفتن با هواپیما را یک‌هشتم و بلکه یک‌دهم حج کامل می‌پنداشتند! لذا وقتی که ضابطه‌ای وجود نداشته باشد، برخی از مردم، هر امر عجیبی را منکر قلمداد می‌کنند.

هم‌چنین اوایلی که بلندگوها رواج یافته بود، برخی از مردم استفاده از آن را زشت می‌دانستند و می‌گفتند: چگونه نماز یا خطبه را از طریق بوق‌هایی بشنویم که مانند شیپور یهودیان است؟! اما علمای محققی مانند استادم، شیخ عبدالرحمن السعدی/ می‌گفت: این، نعمت خداست که برای بندگانش این را فراهم کرده که صدای حق و حقیقت را به گوش بندگانش برسانند. استفاده از عینک نیز همین‌گونه است؛ زیرا کسی که چشمانش ضعیف شده، برای بهتر دیدن، به عینک نیاز دارد؛ اما آیا می‌توانیم به کسی بگوییم: از عینک استفاده نکن؛ زیرا قدرت دیدِ انسان را تقویت می‌کند یا این امکان را برای او فراهم می‌سازد که پیرامونش را بهتر ببیند؟! هرگز چنین سخنی نمی‌گوییم. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که «معروف» و «منکر» در چارچوب شریعت، تعریف شده‌اند و به سلیقه و احساس هیچ‌کس بستگی ندارند که اگر کسی، از چیزی خوشَش بیاید، آن را نیک بداند و اگر بدَش بیاید، آن را بد قلمداد کند.

لذا انسان باید برای امر به معروف و نهی از منکر، معروف و منکر را بشناسد؛ اما راه شناختن معروف و منکر، چیست؟ راهش، این است که کتاب و سنت را بشناسیم یا از اجماع امت و قیاس صحیح آگاه باشیم. اجماع و قیاس صحیح، هر دو مستند به کتاب و سنت‌ است و اگر کتاب و سنت نبود، ما اجماع و قیاس را حجت نمی‌دانستیم.

شرط دوم: این است که کاملاً مطمئن و آگاه باشد که مخاطبش، حکمی شرعی را ترک کرده یا مرتکب عمل نادرستی شده است؛ در غیر این صورت برایش روا نیست که به نام امر به معروف و نهی از منکر اقدامی بکند. به عنوان مثال: اگر شخصی وارد مسجد شود و «تحیّة المسجد» نخواند و بنشیند، حکمت چنین اقتضا می‌کند که از او بپرسید: چرا نشستی و نماز نخواندی؟ و نباید پیش از پرسیدن دلیل، او را سرزنش کنید. توجه داشته باشید که رسول‌الله در چنین مسأله‌ای چه برخوردی با مردم داشته است. پیامبر روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول‌الله از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر فرمود: «قُم فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَتَجَوَّزْ فِيهِمَا»؛([[190]](#footnote-190)) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نمازِ کوتاه بخوان». می‌بینیم که رسول‌الله ابتدا از او سؤال کرد که آیا نماز خوانده است یا نه و آن‌گاه به او دستور داد که دو رکعت بخواند. این، همان حکمت است. رسول‌الله شتاب‌زده، او را سرزنش نکرد که چرا نماز نخوانده و نشسته است؟ زیرا احتمال می‌داد که شاید آن شخص نماز خوانده، ولی ایشان، او را ندیده‌اند که نماز خوانده است.

هم‌چنین اگر در ماه «رمضان» کسی را در حال خوردن و آشامیدن دیدید، او را توبیخ و سرزنش نکنید؛ بلکه ابتدا دلیلش را از او بپرسید؛ زیرا ممکن است معذور بوده و به سبب عذر شرعی، روزه نگرفته باشد. به او بگویید: چرا روزه نگرفته‌ای؟ شاید مسافر یا بیمار باشد؛ مثلا بیماری کلیوی داشته باشد که باید آبِ زیاد بنوشد. لذا باید با اطمینان به این‌که طرف مقابل، کار پسندیده‌ یا وظیفه‌ای شرعی را ترک نموده، او را امر به معروف کنیم و نیز باید مطمئن باشیم که مرتکب عمل حرامی شده است و سپس او را از این عمل بازداریم. به عنوان مثال: شخصی را می‌بینید که در بازار با خانمی راه می‌رود و با او صحبت می‌کند و این فکر و خیال از سرتان می‌گذرد که چرا فلانی با زن نامحرمی حرف می‌زند؟! حال آن‌که نمی‌دانید که آن زن، خواهر یا همسر اوست! این، اشتباه بزرگی‌ست. اگر شک و تردید دارید، پیش از این‌که چیزی بگویید، خیلی دوستانه و محترمانه سؤال کنید؛ اما اگر واقعاً دلیلی برای شک کردن به این مرد وجود ندارد، هیچ نگویید. چون بسیاری از مردم با همسرانشان به بازار می‌روند.

لذا دانستن این‌که فلان عمل، پسندیده و فلان کار، ناپسند است، یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و وقتی می‌خواهیم کسی را امر به معروف و نهی از منکر کنیم، باید مطمئن باشیم که واقعاً عمل پسندیده‌ای را ترک کرده یا مرتکب کار ناپسندی شده است.

شرط سوم: نباید پی‌آمدِ نهی از منکر، بدتر از آن عمل ناشایست باشد؛ لذا در صورتی که پی‌آمد نهی از منکر، بدتر و شدیدتر از آن عمل ناپسند باشد، نباید به نهی از منکر پرداخت؛ و این، یک قاعده است که از میان بد و بدتر، باید بد را انتخاب کرد. به عنوان مثال اگر کسی را می‌بینیم که سیگار می‌کشد و می‌دانیم یا احتمال می‌دهیم که اگر او را از این کار بازداریم، به سراغ شراب می‌رود، در این صورت او را از استعمال دخانیات نهی نمی‌کنیم؛ زیرا حکم مصرف سیگار از شراب‌خواری، سبک‌تر است. دلیل این شرط، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ [الأنعام: ١٠٨]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می­کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت.

بدگویی از معبودان باطل مشرکان، امر پسندیده‌ای‌ست و بر ما واجب است که از معبودان باطل، بد بگوییم و ضمن پرهیز از جشن‌ها و اعیاد کافران، بدی‌های چنین اعیادی را بیان کنیم و به برادران ناآگاه خود تذکر دهیم که شرکت در جشن‌ها و اعیاد کافران، جایز نیست؛ زیرا رضایت دادن به اعمال و مراسم کافران، این خطر را دارد که انسان را در ورطه‌ی کفر بیندازد؛ آیا واقعاً به عنوان مسلمان، راضی می‌شوی که شعایر کفر برپا گردد و تو، در آن شرکت کنی؟! هیچ مسلمانی، این را نمی‌پذیرد. از این‌رو ابن‌القیم/ گفته است: کسی که در اعیاد کافران شرکت می‌کند و به آن‌ها تبریک می‌گوید، اگر مرتکب کفر نشده باشد، لااقل شکی نیست که عمل حرامی انجام داده است. آن بزرگوار درست فرموده است؛ لذا وظیفه داریم برادران مسلمان خود را از شرکت در اعیاد کافران بازداریم؛ زیرا حضور در چنین مراسمی و گفتن عبارت‌هایی مانند: «عیدتان مبارک» و امثال آن، پذیرش عملی شعایر کفر است. پناه بر الله.

می‌گویم: هرچند دشنام دادن به معبودان باطل، امر پسندیده‌ای‌ست، ولی از آن‌جا که ممکن است به دشنام‌گویی مشرکان به الله، یگانه معبود برحق منجر شود، از این کار نهی شده است؛ چراکه الله سزاوار ثنا و ستایش می‌باشد و فرموده است:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾

[الأنعام: ١٠٨]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می­کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت.

لذا از این آیه، چنین برداشت می‌کنیم که اگر نتیجه‌ی نهی از منکر، عملی بدتر از آن باشد، باید سکوت کنیم تا در زمان مناسب، به نهی از منکر بپردازیم.

گفته می‌شود: علامه ابوالعباس حرانی/ در شام گروهی از قوم «تاتار» را دید که شراب می‌نوشند. قوم «تاتار» چندین سال بر مسلمانان چیره شدند و در زمین به فساد و تبه‌کاری پرداختند. یکی از دوستان شیخ با او بود؛ شیخ/ هیچ نگفت و از کنارشان عبور کرد. دوستش از او پرسید: چرا آن‌ها را از این کار زشت، منع نکردی؟ فرمود: اگر آن‌ها را از این کار بازمی‌داشتیم، به سراغ زنان مسلمان می‌رفتند و به مال و ناموس مسلمانان، تجاوز می‌کردند و حتی ممکن بود که آن‌ها را بکشند؛ در صورتی که شراب‌خواری در مقایسه با چنین گناهانی، کوچک‌تر و ساده‌تر است. این، از دانش و درک بالای آن بزرگوار بود.

یکی از آداب امر به معروف و نهی از منکر، این است که ابتدا خودِ انسان به انجام کارهای پسندیده بپردازد و از کارهای زشت و ناپسند دوری کند؛ البته این، از آداب امر به معروف و نهی از منکر است، نه از شرایط آن؛ یعنی انسان نباید دیگران را به سوی کارهای نیک بخواند و خود در انجام آن، کوتاهی کند یا از کارهای ناپسند منعشان نماید و خود، کارهای زشت و ناپسند انجام دهد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: ٢، ٣]

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

در حدیث صحیح آمده است: «إنَّهُ یُؤتَی بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ حتّی تَنْدَلِقَ أَقْتَابُ بَطنِهِ، فَيَدُورُ عَلیهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ عَلَی رَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ إلَیهِ أَهْلُ النَّارِ وَيَقُولُونَ لَهُ: یَا فُلانُ، أَلَسْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَیَقُول: كُنْتُ آمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلا آتِيهِ وَكُنْتُ أَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ»؛([[191]](#footnote-191)) یعنی: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند؛ روده‌هایش پاره‌ می‌شود و در آتش می‌ریزد. و او پیرامون آن، مانند الاغی که به دور آسیاب می‌چرخد، دَوْر می‌زند. دوزخیان در اطراف او جمع می‌شوند و به او می‌گویند: چرا چنین وضعیتی داری؟ فلانی! مگر تو، ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟! می‌گوید: من، شما را به کارهای نیک و پسندیده امر می‌کردم، ولی خودم آن را انجام نمی‌دادم و شما را از منکر و کارهای زشت بازمی‌داشتم، اما خودم کارهای زشت انجام می‌دادم».

ابن الجوزی/، یکی از سخنرانان مشهور و از پیروان امام احمد/ بود. روز جمعه، روی صندلی می‌نشست و برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ گفته می‌شود: صدها هزار نفر در جلسه‌ی سخنرانی‌اش حاضر می‌شدند و سخنر‌انی‌اش به‌قدری بر دل‌ها اثر می‌کرد که گاه برخی از حاضران، بی‌هوش می‌شدند و حتی برخی هم می‌مُردند. روزی غلامی، نزدش آمد و به او گفت: آقای من، از من زیاد کار می‌کشد و بر من سخت می‌گیرد و مرا به انجام کارهایی دستور می‌دهد که از طاقتم خارج است. لطفاً درباره‌ی فضیلت آزاد کردن برده، سخنرانی کنید تا آقایم، مرا آزاد کند. ابن‌الجوزی/ گفت: باشد؛ در این‌باره صحبت خواهم کرد؛ یک یا دو جمعه، شاید هم بیش‌تر گذشت و ابن‌الجوزی درباره‌ی آزاد کردن برده سخنرانی نکرد؛ اما پس از مدتی درباره‌ی این موضوع سخنرانی نمود. مردم تحت تأثیر این سخنرانی قرار گرفتند؛ در نتیجه آن مرد، غلامش را آزاد کرد. آن غلام نزد ابن‌الجوزی آمد و گفت: آقای من! شما مدت‌ها قبل گفتید که درباره‌ی آزاد کردن برده سخنرانی خواهید کرد؛ اما این‌همه تأخیر کردید! ابن‌جوزی پاسخ داد: آری؛ زیرا من در این مدت برده‌ای نداشتم که آزادش کنم و دوست نداشتم در حالی دیگران را به آزاد کردن برده تشویق نمایم که خودم نمی‌توانستم این کار را انجام دهم.- سبحان‌الله!- اما وقتی الله بر من منت نهاد و توفیقم داد که برده‌ای خریداری و آزاد کنم، در این‌باره سخنرانی کردم.

در هر حال، این، یکی از مهم‌ترین آداب امر به معروف و نهی از منکر است. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو دعوت‌گران به سوی خود قرار دهد و توفیقمان دهد که امر به معروف و نهی از منکر کنیم. به‌یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

\*\*\*

179- وعن أَبِي هريرة أَنَّ رسولَ الله قال: «منْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ منْ تَبِعَهُ لا ينْقُصُ ذلِكَ مِنْ أُجُورِهِم شَيْئا، ومَنْ دَعَا إِلَى ضَلاَلَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ لا ينقُصُ ذلكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئاً». [روایت مسلم]([[192]](#footnote-192))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که به سوی هدایت فرابخواند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود؛ و این، چیزی از پاداش آن‌ها نمی‌کاهد. و هر کس به سوی گم‌راهی و ضلالتی فرابخواند، گناهش همانند گناه کسانی خواهد بود که از او پیروی نمایند؛ و این، چیزی از گناه آن‌ها کم نمی‌کند».

180- وعن أَبي العباسِ سهل بنِ سعدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّ رسولَ الله قال يَوْمَ خَيْبَر: «لأعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يَفْتَحُ الله عَلَى يَدَيْه، يُحبُّ اللهَ ورسُولَه، وَيُحبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ». فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا. فَلَمَّا أصبحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رسولِ الله كُلُّهُمْ يَرجُو أَنْ يُعْطَاهَا، فقال: «أَيْنَ عليُّ بنُ أَبي‌طالب؟» فَقيل: يا رسولَ الله! هُو يَشْتَكي عَيْنَيْه قال: «فَأَرْسِلُوا إِلَيْهِ». فَأُتِي بِه، فَبَصقَ رسولُ الله في عيْنيْه، وَدعا لَه، فَبَرأَ حَتَّى كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجع، فأَعْطَاهُ الرَّايَةَ. فقال عليٌّ: يا رسولَ‌الله! أُقاتِلُهمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقال: «انْفُذْ عَلَى رِسلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلام، وَأَخْبرْهُمْ بِمَا يجِبُ مِنْ حقِّ الله تَعَالَى فِيه، فَو الله لأَنْ يَهْدِيَ الله بِكَ رَجُلاً وَاحِداً خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمَ». [متفقٌ عليه]([[193]](#footnote-193))

**ترجمه:** ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی می‌گوید: رسول‌الله روز «خیبر» فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». مردم، شب را در حالی سپری کردند که به یک‌دیگر می‌گفتند: کدام‌یک از آن‌ها پرچم را دریافت خواهد کرد. صبح که شد، مردم نزد رسول‌الله رفتند و هر یک از آن‌ها آرزو داشت که پرچم به او واگذار شود. پیامبر فرمود: «علی بن ابی‌طالب کجاست؟» گفتند: ای رسول‌خدا! چشمش درد می‌کند. فرمود: «دنبالش بفرستید». علی را آوردند. رسول‌الله از آب دهان خویش به چشمان علی مالید و علی بلافاصله بهبود یافت؛ گویا هیچ دردی نداشته است. آن‌گاه پیامبر پرچم را به او داد. علی پرسید: آیا با آنان بجنگم تا آن‌که مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: «بدون عجله، به سوی آن‌ها برو تا به منطقه‌ی آن‌ها برسی؛ آن‌گاه آنان را به سوی اسلام فرابخوان و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آن‌ها واجب می‌شود، آگاه کن. به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به‌وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از ابوهریره نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «کسی که به سوی هدایت فرابخواند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود؛ و این، چیزی از پاداش آن‌ها نمی‌کاهد». فراخواندن به سوی هدایت، بدین معناست که راه درست را برای مردم بیان کنیم و آن‌ها را به سوی آن دعوت دهیم. به عنوان مثال: برای مردم بیان کنیم که نماز «ضحی» سنت است؛ لذا اگر چنین کاری انجام دهیم و مردم به پیروی از ما نماز «ضحی» بخوانند، پاداشی همانند پاداش آن‌ها خواهیم یافت؛ بی‌آن‌که چیزی از پاداش آنان کم شود؛ زیرا فضل الله، بی‌کران است.

هم‌چنین اگر کسی به مردم بگوید: «آخرین نمازی که در شب می‌خوانید، «وتر» باشد و قبل از خوابیدن، نماز وتر را بخوانید؛ مگر این‌که بخواهید در پایان شب برخیزید و نماز وتر را در این وقت پُرفضیلت بخوانید». لذا اگر مردم از او پیروی کنند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کرده‌اند، برخوردار می‌شود؛ یعنی هرکس، در نتیجه‌ی دعوت وی وتر بخواند، پاداش آن به دعوت‌گر نیز می‌رسد. سایر اعمال نیک و شایسته نیز همین‌گونه است.

رسول‌الله در ادامه‌ی این حدیث، فرموده است: «و هر کس به سوی گم‌راهی و ضلالتی فرابخواند، گناهش همانند گناه کسانی خواهد بود که از او پیروی نمایند؛ و این، چیزی از گناه آن‌ها کم نمی‌کند». لذا اگر کسی به گناه و معصیت، دعوت کند؛ مثلاً مردم را به سوی کارهای بیهوده، موسیقی، ربا، و دیگر کارهای ناجایز فرابخواند، و عده‌ای حرف او را بپذیرند، این شخص، در گناه همه‌ی آنان شریک است؛ بی‌آن‌که چیزی از گناه آن‌ها کم شود؛ زیرا او، به گناه و معصیت فراخوانده است.

ناگفته نماند که فراخواندن به سوی نیکی و هدایت و نیز دعوت کردن به گناه و معصیت، هم به زبان است و هم به عمل؛ به‌زبان، این است که به کسی بگویند: این کار را انجام بده. و به‌عمل، این است که انسان، جزو کسانی باشد که مردم، از او پیروی یا الگوبرداری می‌کنند. چنان‌که اگر از مردم بپرسند: چرا این کار را انجام می‌دهید، می‌گویند: فلانی، این کار را انجام می‌دهد؛ پس جایز است. یا فلانی، این کار را انجام نمی‌دهد؛ پس درست است. در هر حال، «کسی که به سوی هدایت فرابخواند، از پاداشی هم‌چون پاداش کسانی که از او پیروی کنند، برخوردار می‌شود. و هر کس به سوی گم‌راهی و ضلالتی فرابخواند، گناهش همانند گناه کسانی خواهد بود که از او پیروی نمایند».

لذا درمی‌یابیم که هرکس سبب و انگیزه‌ی عملی را ایجاد می‌کند، مانند کسی‌ست که آن عمل را انجام می‌دهد. کسی که به سوی هدایت و کارهای نیک فرامی‌خواند، مُسبِّب کارهای نیک است و بر عکس، فراخواندن به سوی گم‌راهی و کارهای ناپسند، به معنای ایجاد انگیزه یا سبب برای انجام چنین کارهایی‌ست.

لذا علما رحمهم‌الله، از این حدیث این قاعده را برگرفته‌اند که: زمینه‌سازی یا ایجاد سبب برای یک کار، مانند انجام دادن آن است؛ اما در مواردی که زمینه‌سازی یک عمل و انجام آن، به خسارت یا زیان بینجامد، مسؤولیت با کسی‌ست که آن را انجام می‌دهد؛ یعنی با عامل، نه مُسبِّب یا محرک.

و اما حدیث ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی؛ وی می‌گوید: پیامبر روز خیبر فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». این، شامل یک مژده‌ی عمومی و یک مژده‌ی اختصاصی بود؛ مژده‌ی عمومی، این‌که مسلمانان، پیروز می‌شوند و «خیبر» را فتح می‌کنند؛ اما مژده‌ی اختصاصی، این‌که پرچم‌دار، دوست‌دار الله و پیامبر اوست و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند.

خیبر، قلعه‌ها و مزارعی از آنِ یهودیان بود که در فاصله‌ی یک‌صد میلی شمال غربی مدینه قرار داشت و یهودیان، در آن ساکن بودند؛ همان‌طور که تعدادی از آن‌ها در مدینه ساکن شده بودند؛ زیرا در «تورات» خوانده بودند که پیامبری مبعوث می‌شود و به مدینه مهاجرت می‌کند. مدینه در «عهد قدیم»، «یثرب» نامیده می‌شد و بعد به نام مدینه، یعنی شهر پیامبر، تغییر نام یافت. آن‌ها در تورات خوانده بودند که این پیامبر به مدینه هجرت می‌کند و بر دشمنانش پیروز می‌شود. یهودیان هیچ شکی در این‌باره نداشتند؛ لذا به مدینه و خیبر رفتند و در آن‌جا سکونت نمودند. آنان گمان می‌کردند که این پیامبر، از میان بنی‌اسرائیل برانگیخته خواهد شد؛ ولی وقتی از نسل اسماعیل و از میان عرب‌ها مبعوث شد، به او حسادت ورزیدند و به او کافر شدند؛ اگرچه او را همانند فرزندان خود، می‌شناختند. الله می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ كِتَٰبٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦۚ فَلَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ٨٩﴾ [البقرة: ٨٩]

و هنگامی که از سوی پروردگار کتابی (به نام قرآن) به آنان رسید که تصدیق‌کننده­ی تورات بود (و موافق نشانه­هایی که باخود داشتند و نیز با آن‌که) پیش‌تر (با استناد به بعثت پیامبر خاتم) امید پیروزی بر کافران را مطرح می­کردند، اما با این حال زمانی که پیامبر، مطابق نشانه­هایی که او را با آن شناختند، نزدشان آمد، به او کفر ورزیدند.

آن‌ها اگرچه به پیامبر ایمان نیاوردند، اما پیمانی میان آن‌ها و پیامبر بسته شد که چندی بعد، خیانت و پیمان‌شکنی کردند. یهودیانی که در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند، سه قبیله بودند: «بنی‌قینقاع»، «بنی‌نضیر» و «بنی‌قریظه». پیامبر با همه‌ی این‌ها پیمان بست؛ ولی آن‌ها، پیمان‌شکنی کردند. در نتیجه الله متعال به دست پیامبرش، شکست سختی بر آنان وارد ساخت. آخرین گروه یهودی، «بنی‌قریظه» بودند که به حکم سعد بن معاذ، جنگ‌جویان آن‌ها را کشتند و سایر افراد این قبیله، به اسارت مسلمانان درآمدند و اموالشان به غنیمت گرفته شد. این‌ها، هفت‌صد نفر بودند. یهودیان، اهل خیانت و پیمان‌شکنی هستند و تاریخشان از زمان موسی تا کنون، این را نشان می‌دهد و تا قیامت نیز همین‌گونه خواهند بود. آن‌ها بیش از همه، پیمان‌شکن و خیانت‌کارند؛ از این‌رو به هیچ عنوان قابل اعتماد نیستند و تنها کسی به آن‌ها اطمینان می‌کند که آنان را به‌خوبی نمی‌شناسد.

در هر حال، خیبر مزارع و قلعه‌هایی بود که یهودیان در آن سکونت داشتند و توسط پیامبر فتح شد. پیامبر در آن روز فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم می‌زند؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». این، بیان‌گر دو فضیلت بزرگ است:

اول این‌که الله متعال، فتح و پیروزی را به دست پرچم‌‌دار این لشکر رقم زد و او به عنوان فاتح، به خیر و نیکی فراوانی دست یافت؛ چنان‌که پیامبر فرموده است: «اگر الله متعال، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت کند، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است». شتران سرخ‌مو، نفیس‌ترین و باارزش‌ترین اموال عرب‌ها به‌شمار می‌رفت.

دوم: او، دوست‌دار الله و پیامبر بود و الله و پیامبرش نیز او را دوست داشتند. علی بن ابی‌طالب به این دو فضیلت بزرگ دست یافت؛ زیرا مردم آن شب را در حالی سپری کردند که می‌گفتند: چه کسی از این فضیلت، برخوردار خواهد شد؟

صبح که شد، پیامبر فرمود: «علی بن ابی‌طالب کجاست؟» گفتند: ای رسول‌خدا! چشمش درد می‌کند. فرمود: «دنبالش بفرستید». علی را آوردند. رسول‌الله از آب دهان خویش به چشمان علی مالید و علی بلافاصله بهبود یافت؛ گویا هیچ دردی نداشته است. این، یکی از نشانه‌های الله بود. در آن زمان، قطره یا پماد چشم وجود نداشت. ولی با آب دهان پیامبر و دعای ایشان، چشم علی خوب شد.

از این حدیث درمی‌‌یابیم که آرزوی کسب فضایل و سخن گفتن در این‌باره، اشکالی ندارد؛ زیرا صحابه شب را در حالی سپری کردند که در این‌باره سخن می‌گفتند و هر یک از آن‌ها آرزو داشت که به این فضیلت بزرگ نایل شود.

و نیز چنین برداشت می‌شود که گاه، انسان از فضیلتی برخوردار می‌گردد که خود، گمانش را ندارد؛ چنان‌که علی فکرش را هم نمی‌کرد که پیامبر پرچم را به او بدهد؛ زیرا آن‌جا حضور نداشت و شاید از اصل ماجرا و نوید پیامبر نیز بی‌خبر بوده است. با این حال، الله متعال این افتخار بزرگ را نصیبش فرمود. بنابراین، گاه انسان به چیزی که آرزویش را دارد، نمی‌رسد و گاه از نعمتی برخوردار می‌شود که حتی تصورش را هم نمی‌‌کند.

پیامبر پرچم را به علی داد. پرچم، همان درفشی بود که در جهاد برای دسته‌های مختلف لشکر بسته می‌شد تا محل هر قبیله یا دسته‌ای در لشکر، مشخص باشد. گروهی در سمت راست لشکر قرار می‌گرفتند و دسته‌ای در سمت چپ؛ عده‌ای پیش‌آهنگ بودند و عده‌ای در انتهای لشکر. و هر گروهی پرچمی داشتند.

علی پرسید: آیا با آنان بجنگم تا آن‌که مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: «بدون عجله، به سوی آن‌ها برو تا به منطقه‌ی آن‌ها برسی». پیامبر نفرمود که با آنان بجنگد تا آن‌که اسلام بیاورند؛ زیرا جنگ با کفار، برای این نیست که آن‌ها را به پذیرش اسلام، مجبور کنیم؛ بلکه برای این است که به احکام اسلام تن دهند. لذا اگر مسلمان شوند، به نفع خودشان است و گرنه، به زیان آن‌هاست. به عبارت دیگر، یا باید مطابق احکام اسلام، با خفت و خواری و به دست خویش جزیه دهند و یا اسلام را بپذیرند.

علما رحمهم‌الله اختلاف نظر دارند که آیا فقط از اهل کتاب، جزیه دریافت می‌شود یا از همه‌ی کافران؟ بیش‌تر علما گفته‌اند: تنها اهل کتاب (یهودیان و نصرانی‌ها) هستند که باید با آن‌ها جنگید تا جزیه دهند یا مسلمان شوند و باید سایر کافران که اهل کتاب نیستند، پیکار نمود تا آن‌که اسلام بیاورند و تنها چیزی که از آنان پذیرفته می‌شود، اسلام است و نمی‌توان از آن‌ها جزیه گرفت. دلیلشان، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلۡحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ٢٩﴾ [التوبة: ٢٩]

با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی­آورند و آن‌چه را الله و پیامبرش حرام نموده­اند، حرام نمی­شمارند و دین حق را نمی­پذیرند، پیکار نمایید تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند.

البته، دیدگاه صحیح این است که این حکم، عام است و شامل همه‌ی کافران می‌شود؛ زیرا همان‌طور که در «صحیح بخاری» آمده است، رسول‌الله از مجوسیان «هَجَر» جزیه گرفت. و دلیل دیگری هم در این‌باره وجود دارد؛ امام مسلم نیشابوری/ از بریده بن حصیب روایت کرده است که هرگاه پیامبر شخصی را به فرماندهی لشکر یا دسته‌ای منصوب می‌کرد، او و سپاهیانش را به رعایت چند نکته، سفارش می‌فرمود؛ از جمله این‌که سه راه، فراروی دشمن بگذارند: پذیرش اسلام، یا پرداخت جزیه و یا انتخاب جنگ.

لذا حکم گرفتن جزیه از کافران، عام است؛ از این‌رو پیامبر علی را راه‌نمایی کرد تا بدون عجله و شتاب‌زدگی به میدان نبرد برود تا خود و سپاهیانش را خسته نکند و سپس به او فرمود: «آن‌گاه آنان را به سوی اسلام فرابخوان». آن‌جا بود که رسول‌الله دو دستور مهم به علی داد:

اول این‌که آنان را به سوی اسلام دعوت کند؛ یعنی به آن‌ها بگوید: اسلام بیاورید و اگر معنای اسلام آوردن را نمی‌دانستند، برایشان توضیح دهد که باید شهادتین را بگویند؛ یعنی گواهی دهند که هیچ معبود برحقی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. و نماز بخوانند، روزه بگیرند، زکات بدهند و حج بگزارند.

فرمان دوم: به آنان خبر دهد که باید از دستورهای الله اطاعت کنند؛ لذا به علی فرمود: «و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آن‌ها واجب می‌شود، آگاه کن» تا اسلام را آگاهانه بپذیرند؛ زیرا برخی از مردم، اسلام را به‌صرف این‌که یک دین است، می‌پذیرند؛ اما از حقیقت آن، بی‌اطلاعند و چون با وظایف و شعایر دینی روبه‌رو می‌شوند، از دین برمی‌گردند و دوباره کفر می‌ورزند و این، بدتر از کفرِ اول آن‌هاست؛ زیرا دیگر، فقط یک راه دارند؛ یا باید اسلام بیاورند و یا به جرم ارتداد، کشته می‌شوند؛ از این‌رو در عصر حاضر که بسیاری از کافران مانند نصرانی‌ها، بودایی‌ها و مشرکان در میان ما هستند، باید ابتدا حقیقت اسلام را برای آن‌ها توضیح دهیم تا آگاهانه و با شناخت کامل از اسلام، مسلمان شوند و این، کافی نیست که به آن‌ها بگوییم: اسلام بیاورید؛ زیرا آن‌ها وظایف اسلامی را نمی‌دانند. ولی اگر آگاهانه و با شناخت کامل از احکام اسلامی مسلمان شوند، اگر زمانی از اسلام برگردند، دیگر عذری ندارند و از آن‌ها می‌خواهیم که دوباره به اسلام بازگردند، و گرنه، آنان را می‌کشیم؛ اما اگر ابتدا اسلام را برای آن‌ها شرح ندهیم، دعوت ما، دعوت ناقصی‌ست؛ به دلیل همین حدیث سهل بن سعد که به شرح آن پرداخته‌ایم.

در این حدیث آمده است: «به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به‌وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است». شتران سرخ‌مو، اگر نفیس‌ترین و باارزش‌ترین اموال عرب‌ها نبود، حداقل یکی از نفیس‌ترین اموال آن‌ها محسوب می‌شد. علی مطابق فرمان رسول‌الله به میدان نبرد رفت و پیش آغاز نبرد، آنان را به اسلام فراخواند؛ ولی آن‌ها اسلام نیاوردند. لذا جنگ آغاز شد و مسلمانان پیروز شدند و الله متعال، این پیروزی را به دست علی بن ابی‌طالب رقم زد. این داستان مشهور، در کتاب‌های سیرت و کتاب‌هایی که درباره‌ی جنگ‌ها و غزوات پیامبر نوشته شده، آمده است؛ اما شاهد موضوع، این‌جاست که رسول‌الله به علی دستور داد که آن‌ها را به اسلام دعوت کند و حقوق الله را به آنان اعلام نماید.

در این حدیث، به یکی از معجزه‌های پیامبر تصریح شده است؛ چنان‌که پیامبر آب دهانش را به چشمان علی مالید و چشمانش به‌گونه‌ای خوب شد که گویا پیش‌تر درد نمی‌کرد. در این حدیث، به معجزه‌ی دیگری هم اشاره شده است؛ رسول‌الله فرمود: الله متعال، پیروزی را به دست پرچم‌دار این لشکر رقم خواهد زد. این، خبری غیبی بود که رسول‌الله از سوی الله بیان نمود و همین‌طور هم شد.

یکی از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود، برافراشتن پرچم جهاد در میدان نبرد است تا هر گروهی زیر پرچم دسته‌ی خود، انجام وظیفه کنند؛ همان‌طور که پیش‌تر به این موضوع اشاره کردیم.

هم‌چنین درمی‌یابیم که انسان باید مشتاق کارهای نیک و کسب فضایل باشد؛ زیرا صحابه آن شب را در این اندیشه سپری کردند که چه کسی از این فضیلت برخوردار خواهد شد.

و نیز چنین برداشت می‌شود که گاه، انسان به چیزی دست می‌یابد یا از فضیلتی برخوردار می‌گردد که خود، گمانش را ندارد. چنان‌که علی فکرش را هم نمی‌کرد که پیامبر پرچم را به او بدهد؛ زیرا آن‌جا حضور نداشت و شاید از اصل ماجرا و نوید پیامبر نیز بی‌خبر بوده است. با این حال، الله متعال این افتخار بزرگ را نصیبش فرمود. بنابراین، گاه انسان به چیزی که آرزویش را دارد، نمی‌رسد و گاه از نعمتی برخوردار می‌شود که حتی تصورش را هم نمی‌‌کند. لذا این، فضل خداست و به هرکس که بخواهد، عطا می‌کند.

\*\*\*

181- وعن أَنسٍ أَن فَتًى مِنْ أَسْلَمَ قال: يا رسُولَ الله إِنِّي أُرِيد الْغَزْوَ ولَيْس مَعِي مَا أَتجهَّزُ بِه؟ قال: «ائْتِ فُلاناً فإِنَّهُ قَدْ كانَ تَجَهَّزَ فَمَرِضَ». فَأَتَاهُ فقال: إِنَّ رسولَ الله يُقْرئُكَ السَّلامَ وَيَقُول: أَعْطِني الذي تجَهَّزْتَ بِه، فقال: يا فُلانَةُ أَعْطِيهِ الذي تجَهَّزْتُ بِه ولا تحْبِسِي مِنْهُ شَيْئًا، فَو الله لا تَحْبِسِينَ مِنْهُ شَيْئاً فَيُبَارَكَ لَكِ فِيه. [روایت مسلم]([[194]](#footnote-194))

**ترجمه:** انس می‌گوید: جوانی از قبیله‌ی «اسلم» به رسول‌الله گفت: ای رسول‌خدا! می‌خواهم جهاد کنم؛ ولی چه کنم که چیزی ندارم تا ساز و برگ جنگی آماده نمایم؟ پیامبر فرمود: «نزد فلانی برو که او ساز و برگ جنگی آماده کرده، ولی بیمار شده است (و نمی‌تواند به جهاد برود)». این جوان، نزد آن شخص رفت و گفت: پیامبر به تو سلام رسانده و فرموده است: ساز و برگ جنگی خود را به من بدهی. آن مرد به همسرش گفت: وسایل رزمی مرا به او بده و چیزی از آن را نگه ندار؛ به الله سوگند اگر چیزی از آن را نگه نداری، الله برای تو در آن برکت می‌نهد».

**شرح**

حدیثی که مؤلف/ ذکر کرده، در باب راه‌نمایی به سوی خیر و نیکی‌ست. جوانی نزد پیامبر آمد و از ایشان تقاضای ساز و برگ جنگی یا وسایل رزم نمود تا بتواند به جهاد برود. پیامبر او را راه‌نمایی کرد که نزد مردی برود که برای جهاد، ساز و برگ جنگی تدارک دیده بود؛ اما به علت بیماری نمی‌توانست به جهاد برود. جوان، نزد این مرد رفت و ماجرا و فرموده‌ی پیامبر را برایش بازگو کرد. آن مرد به همسرش گفت: وسایل رزمی مرا به او بده و چیزی از آن را نگه ندار؛ به الله سوگند اگر چیزی از آن را نگه نداری، الله برای ما در آن برکت می‌نهد.

این حدیث، بیان‌گر این است که هرکس به سوی کار نیکی راه‌نمایی کند، پاداشی همانند پاداش انجام‌دهنده‌ی آن خواهد یافت و این، مفهوم حدیثی‌ست که پیش‌تر بیان شد: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلهُ مثلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»؛([[195]](#footnote-195)) از این حدیث، این نکته نیز برداشت می‌شود که اگر کسی قصد انجام کار نیکی را داشت، اما به علت بیماری از انجام آن بازماند، چه خوب است آن‌چه را برای انجام این عمل آماده کرده، در اختیار شخص دیگری قرار دهد تا این کار را به انجام برساند و بدین‌سان اجر و پاداش کاملی به او می‌رسد؛ زیرا اگر انسان، بیمار شود و پیش از آن خود را برای کار نیکی آماده کرده باشد، اجر آن عمل به‌طور کامل به او می‌رسد؛ گرچه به سبب بیماری نتواند آن را انجام دهد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ وَمَن يَخۡرُجۡ مِنۢ بَيۡتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدۡرِكۡهُ ٱلۡمَوۡتُ فَقَدۡ وَقَعَ أَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ﴾

[النساء : ١٠٠]

کسی که در راه الله مهاجرت نماید، در زمین پناه‌گاه‌های بسیار و گشایش در زندگی خواهد یافت. و کسی که از خانه‌اش به قصد هجرت به سوی الله و رسولش بیرون رود و آن‌گاه مرگش فرا رسد، پاداشش با الله است.

از این حدیث و سخن صحابه چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، چیزی را برای انجام کار خیر در نظر گرفت، چه خوبست که این کار را انجام دهد؛ مثلاً اگر تصمیم گرفت بخشی از ثروتش را صدقه دهد و آن را به صندوق مسجد یا انجمن خیریه‌ای تحویل دهد، تا زمانی که پول در دست اوست، اختیار با خودش می‌باشد؛ ولی بهتر است هرچه زودتر تصمیمش را عملی سازد تا در جرگه‌ی پیش‌گامان خیر و نیکی قرار گیرد.

\*\*\*

21- باب: هم‌کاری و تعاون در زمینه‌ی نیکی و پرهیزگاری

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و با یک‌دیگر بر نیکی و پرهیزکاری هم‌کاری نمایید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یک‌دیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

امام شافعی/ سخنی بدین مضمون گفته است که: همه‌ی مردم یا بیش‌تر آن‌ها، از تدبر و اندیشیدن در این سوره غافلند.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب تعاون در زمینه‌ی نیکی و پرهیزگاری». تعاون، یعنی هم‌کاری با یک‌دیگر؛ و از نام این باب، چنین برداشت می‌شود که مردم باید در انجام کارهای نیک و دوری از کارهای بد با یک‌دیگر هم‌کاری کنند؛ زیرا اعمال مردم از دو حالت خارج نیست: یا نیک است و یا بد. تعاون در کارهای نیک، بدین معناست که به دوستانت در زمینه‌ی کارهای نیک کمک کنی و زمینه یا شرایط لازم را برای آن‌ها فراهم سازی؛ اما تعاون و هم‌کاری در زمینه‌ی تقوا، بدین معناست که دوستانت را از کارهای زشت و ناپسند بازداری و بدکاران را به ترک کارهای زشت فرابخوانی. به عبارت دیگر، مفهوم هم‌کاری بر سرِ تقوا، این است که مردم را از انجام کارهای بد بازداریم تا همه، امتی یک‌پارچه نیک و درست‌کار شوند.

﴿وَتَعَاوَنُواْ﴾ یعنی: «با یک‌دیگر هم‌کاری کنید». این دستور، درباره‌ی واجبات، امر وجوبی‌ست و درباره‌ی اعمال مستحب، استحبابی. هم‌چنین درباره‌ی نهی از کارهای بد، وجوبی‌ست و درباره‌ی کارهای مکروه، استحبابی.

دومین دلیلی که مؤلف/ درباره‌ی تعاون و هم‌کاری بر سرِ تقوا و پرهیزکاری ذکر کرده، سوره‌ی «عصر» است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یک‌دیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

الله متعال در این سوره، به زمانه یا روزگار سوگند یاد کرده است؛ زیرا روزگار، ظرفِ اعمال انسان‌هاست. برخی از مردم، این ظرف را سرشار از خیر و نیکی می‌کنند و برخی هم آن را پُر از بدی می‌نمایند؛ لذا تناسب جالبی میان این سوگند و موضوع آن وجود دارد. می‌بینیم که الله متعال در این سوره، درباره‌ی اعمال بندگانش به روزگار سوگند یاد کرده و فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢﴾

بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند.

یعنی همه‌ی انسان‌ها، اعم از کافر و مسلمان، نیکوکار و بدکار، و زن و مرد، همه زیان‌کارند و کار و تلاش آن‌ها در دنیا و آخرت، بی‌فایده است؛ مگر کسانی که چهار ویژگی داشته باشند: دو ویژگی درباره‌ی خودشان و دو ویژگی درباره‌ی دیگران؛ خودشان را با ایمان و عمل نیک و شایسته اصلاح کنند، و دیگران را با سفارش به حقیقت و توحید، و نیز سفارش به صبر و شکیبایی. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾

مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یک‌دیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

ایمان بدین معناست که انسان به آن‌چه که باید، و بر او واجب است، باور داشته باشد و آن‌چه را که الله و رسولش بیان کرده‌اند، بپذیرد؛ رسول‌الله شش رکن ایمان را چنین برشمرده است: «أَنْ تُؤْمِن بِاللَّهِ وملائِكَتِه وكُتُبِهِ ورُسُلِه والْيومِ الآخِر، وتُؤمِنَ بالْقَدَرِ خَيْرِهِ وشَرِّه»؛([[196]](#footnote-196)) یعنی: «ایمان، این است که به الله و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی». اما عمل صالح، به هر کار نیکی گفته می‌شود که انسان را به الله نزدیک کند و دو شرط دارد: اخلاص برای الله، و پیروی از پیامبر.

اخلاص، بدین معناست که قصد انسان از انجام کار نیک، خودنمایی نباشد و فقط رضایت الله و در نتیجه سعادت آخرت را در نظر بگیرد؛ اما پیروی از پیامبر این است که به روش ایشان عمل کند و از بدعت و نوآوری بپرهیزد؛ زیرا انسان، حتی اگر در بدعتش اخلاص داشته باشد، باز هم عملش مردود و باطل است: «مَن عَمِلَ عَمَلاً لَیسَ عَلَیهِ أمرُنا فَهُوُ رَدٌّ»؛([[197]](#footnote-197)) یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». هم‌چنین عبادتی که مطابق سنت است، اما در آن اخلاص نیست، باطل می‌باشد؛ زیرا در حدیث قدسی آمده است که الله می‌فرماید: «أنا أغنی الشُّرَکاء عَنِ الشِّركِ، مَن عَمِلَ عَمَلاً أَشرَكَ فِیهَ مَعِيَ غَیرِيْ تَرَکتُه وَشِركَهُ»؛([[198]](#footnote-198)) یعنی: «الله فرموده است: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هر‌کس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌‌گذارم».

الله متعال در سوره‌ی «عصر» می‌فرماید: ﴿وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ٣﴾

یعنی: «یک‌دیگر را به حق و شکیبایی سفارش می‌کنند». حقیقت، شامل همه‌ی چیزهایی می‌شود که پیامبران الاهی آورده‌اند که در رأس آن‌ها «توحید» قرار دارد.

هم‌چنین یک‌دیگر را به صبر و شکیبایی سفارش می‌کنند؛ زیرا نفس انسان برای انجام واجبات و ترک کارهای ممنوع و حرام، به صبر و شکیبایی نیاز دارد.

امام شافعی/ گفته است: اگر الله متعال، همین یک سوره را بر بندگانش نازل می‌کرد، کافی بود؛ زیرا این سوره، سوره‌ی جامعی‌ست که اساسی‌ترین رهنمودها را در خود دارد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو مؤمنان نیکوکاری بگرداند که یک‌دیگر را به حق و شکیبایی، سفارش می‌کنند.

\*\*\*

182- عن أَبي عبدِالرحمن زيدِ بن خالدٍ الْجُهَنيِّ قال: قَالَ رَسُولُ الله: «مَنْ جهَّزَ غَازِياً في سَبِيلِ الله فَقَدْ غَزَا وَمَنْ خَلَفَ غَازِياً في أَهْلِهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا». [متفقٌ عليه]([[199]](#footnote-199))

**ترجمه:** ابوعبدالرحمن، زید بن خالد جُهَنی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس ساز و برگ جنگیِ مجاهدِ راه الله را تأمین کند، (گویا) خود جهاد کرده است؛ و هرکس در غیاب مجاهد راه الله، خانواده‌اش را به‌نیکی سرپرستی نماید، گویا خود جهاد نموده است».

183- وعن أَبِي سعيدٍ الخُدْرِيِّ أَنَّ رسولَ الله بَعَثَ بَعْثاً إِلى بَني لِحيانَ مِنْ هُذَيْلٍ فقال: «لِيَنْبعِثْ مِنْ كُلِّ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا وَالأَجْرُ بَيْنَهُمَا». [روایت مسلم]([[200]](#footnote-200))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله عده‌ای را به جنگ با «بنی‌لحیان» از قبیله‌ی «هُذَیل» فرستاد و فرمود: «باید از هر دو مرد، یک نفر به جنگ آن‌ها برود و هر دو- یعنی رزمنده و کسی که در نبودِ او خانواده‌اش را سرپرستی می‌کند-، در پاداش جهاد، سهیمند».

**شرح**

مؤلف/ در باب تعاون و هم‌کاری با یک‌دیگر در زمینه‌ی کارهای نیک و پرهیزگاری، حدیثی نقل کرده که پیامبر فرموده است: «هرکس ساز و برگ جنگیِ مجاهدِ راه الله را تأمین کند، (گویا) خود جهاد کرده است؛ و هرکس در غیاب مجاهد راه الله، خانواده‌اش را به‌نیکی سرپرستی نماید، گویا خود جهاد نموده است». این، نمونه‌ای از تعاون و هم‌کاری با یک‌دیگر در زمینه‌ی کارهای نیک است؛ یعنی اگر کسی بار سفر، مرکب و سلاح رزمنده‌ای را تدارک ببیند، پاداش جهاد به او می‌رسد؛ چون به رزمنده کمک کرده است. هم‌چنین از خانواده‌ی مجاهدی، به‌نیکی مواظبت کند، در پاداش آن مجاهد سهیم خواهد بود. بنابراین، کمک کردن به مجاهد یا رزمنده، دو وجه دارد: اول: تأمین هزینه‌ها، سواری و سلاح مجاهد؛ و دوم مواظبت از خانواده‌اش در غیاب او. و این، کمک بزرگی به مجاهدِ راه الله، محسوب می‌شود؛ زیرا رفع مشکلات و نیازهای خانواده‌ی مجاهدِ راه الله، کار بسیار بزرگ و ارزشمندی‌ست و خانواده‌ی مجاهد نیز، نیازها و مشکلاتی دارند که این امر، خود مانعی بر سرِ راه مجاهد به‌شمار می‌رود. لذا اگر کسی این نیازها را برطرف کند، در پاداش جهاد، با مجاهد سهیم خواهد بود؛ البته چیزی از اجر رزمنده کم نمی‌شود.

می‌توانیم در این‌باره به ماجرایی اشاره کنیم که درباره‌ی علی بن ابی‌طالب پیش آمد؛ زمانی که رسول‌الله ره‌سپار غزوه‌ی «تبوک» شد، علی را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت تا به نیازهای خانواده‌‌ی ایشان، رسیدگی کند. علی عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا مرا در میان بچه‌ها و زن‌ها می‌گذاری؟! رسول‌الله فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»؛([[201]](#footnote-201)) یعنی: «آیا دوست نداری که برای من، به منزله‌ی هارون برای موسی باشی؟ البته پس از من، پیامبری نخواهد آمد». به عبارت دیگر: من، تو را به عنوان جانشین خود در میان خانواده‌ام می‌گمارم تا به کارهایشان رسیدگی نمایی؛ همان‌طور که موسی وقتی به میقات پروردگارش رفت، برادرش هارون را به عنوان جانشین خود در میان قومش تعیین کرد.

لذا چنین برداشت می‌شود که هرکس به شخصی دیگری در زمینه‌ی اطاعت از الله کمک کند، در پاداش آن شخص سهیم خواهد بود؛ یعنی اگر به دانش‌جو یا طلبه‌ای برای تأمین کتاب‌های مورد نیازش یا برای تأمین مسکن و نیز هزینه‌های تحصیلش کمک کنید، در پاداش دانش‌اندوزی او سهیم خواهید بود؛ بی‌آن‌که چیزی از پاداش دانش‌جو یا طالب علم کم شود. هم‌چنین اگر به نمازگزاری برای وضو گرفتن یا پاک کردن لباس و جای نمازش کمک نمایید، در پاداش نماز، با او شریک هستید. و این، یک قاعده‌ی کلی‌ست که هرکس به دیگران در زمینه‌ی اطاعت و فرمان‌برداری از الله کمک کند، پاداشی همانند پاداش آن‌ها خواهد یافت و چیزی از پاداش آن‌ها کاسته نمی‌شود.

\*\*\*

184- وعن ابنِ عباسٍ$ أَنَّ رسُولَ الله لَقِيَ ركْبًا بالرَّوْحَاءِ فقال: «مَنِ الْقوْم؟» قالُوا: المُسْلِمُون، فَقَالُوا: مَنْ أَنْت؟ قال: «رسولُ الله». فَرَفَعَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ صَبِيًّا فَقَالَت: أَلِهَذَا حَجٌّ؟ قال: «نَعمْ وَلَكِ أَجْرٌ». [روایت مسلم]([[202]](#footnote-202))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله کاروانی در "روحاء" دید و پرسید: «کیستید؟» گفتند: مسلمانیم. و پرسیدند: تو، کیستی؟ فرمود: «رسول‌خدا هستم». آن‌گاه زنی، کودکی را بلند کرد و پرسید: آیا این بچه هم، حجی دارد؟ پیامبر فرمود: «بله؛ و پاداش آن به تو نیز می‌رسد».

**شرح**

مؤلف/، از عبدالله بن عباس$ نقل کرده که پیامبر کاروانی در «روحاء» دید؛ روحاء، نام مکانی در میان مکه و مدینه است. این ماجرا در «حج وداع» بود. رسول‌الله از آن‌ها پرسید: «کیستید؟» گفتند: مسلمانیم و سپس پرسیدند: تو کیستی؟ فرمود: «من، رسول‌خدا هستم». آن‌گاه یک زن، پسربچه‌ای را بالا گرفت و پرسید: آیا این بچه هم حجی دارد؟ پیامبر فرمود: «بلی؛ و پاداش آن به تو نیز می‌رسد».

مؤلف/ از آن جهت، این حدیث را در این باب ذکر کرده که نشان می‌دهد هرکس، به دیگری در زمینه‌ی اطاعت از الله کمک کند، اجر و پاداش آن عمل به او نیز می‌رسد؛ زیرا این زن، از کودکش که احرام بسته بود، نگه‌داری می‌کرد و هنگام طواف، و در سعی «صفا» و «مروه»، و در «وقوف» و دیگر اعمال حج مراقبش بود؛ از این‌رو رسول‌الله به او فرمود: حج این بچه درست است و پاداش آن به مادرش نیز می‌رسد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که انسان باید به وقت ضرورت، چیزی را که نمی‌داند، سؤال کند. چنان‌که رسول‌الله از گروهی که در میان مکه و مدینه دید، پرسید: کیستید؟ زیرا بیم آن می‌رفت که از دشمنان مسلمانان باشند و خیانت کنند یا آسیبی به مسلمانان برسانند. البته اگر ضرورتی نباشد، نباید از طرف مقابل، بپرسیم که کیستی؟ زیرا پرسشِ بی‌مورد، کارِ بی‌معنایی‌ست و یکی از ویژگی‌های خوبِ یک مسلمان، این است که از کارهای بی‌فایده، دوری می‌کند.

از این حدیث چنین درمی‌یابیم که انسان می‌تواند برای معرفی خود، ویژگی‌های پسندیده‌اش را بیان کند؛ البته به شرطی که قصدش فخرفروشی و خودستایی نباشد؛ زیرا وقتی از این دسته از صحابه پرسیدند: کیستید، گفتند: مسلمانیم. روشن است که مسلمان بودن، صفت نیک و پسندیده‌ای‌ست؛ لذا اگر کسی بگوید: من، مسلمان یا مؤمن هستم، اشکالی ندارد؛ به شرطی که هدفش، فخرفروشی نباشد. هم‌چنین اگر هدفش، بیان فضل و لطف پروردگار باشد، باز هم اشکالی ندارد؛ مثلاً اشکالی ندارد که بگوید: خدا را شکر که مرا جزو مسلمانان قرار داد؛ بلکه گفتن چنین عبارت‌هایی با رعایت شرایط مذکور، نیک و پسندیده است.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این است که اگر کسی ویژگی‌های نیک و پسندیده‌ی خود را بدون فخرفروشی و با رعایت شرایط یاد شده بیان‌ کند، این کار، خودستایی نیست؛ زیرا خودستایی، عمل ناپسندی‌ست که الله متعال از آن منع کرده و فرموده است:

﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم : ٣٢]

پس خودستایی نکنید. او، به کسی که تقوا پیشه کرده، کاملاً آگاهی دارد.

این حدیث، بیان‌گر این است که انسان باید وجودِ هر عالمی را غنیمت بداند و همین‌که در خدمت عالمی قرار گرفت، از فرصتِ پیش‌آمده، بیش‌ترین استفاده را ببرد. همان‌طور که این قوم، همین‌که پیامبر را شناختند، پرسش‌های خود را نزد او مطرح کردند.

این نکته نیز از حدیث مذکور، برداشت می‌شود که اگر ولی یا سرپرست بچه‌ای، او را با خود به حج ببرد، حج آن بچه برای خود او منظور خواهد شد، نه برای سرپرستش. نزد عوام چنین مشهور شده که حج بچه، از آنِ پدر و مادر اوست. این پندار، هیچ پایه‌ای ندارد؛ بلکه حج کودک، برای خود او منظور می‌شود. در این حدیث آمده است که آن زن، از پیامبر پرسید: آیا این بچه هم حجی دارد؟ رسول‌الله فرمود: «بله؛ و پاداش آن به تو نیز می‌رسد». لذا ناگفته نماند که بچه و هر کودکی که بالغ نشده است، پاداش اعمالش به او می‌رسد؛ اما هیچ گناهی برای او منظور نمی‌شود.

برخی از علما، از این حدیث چنین استنباط کرده‌اند که هرگاه کودکی برای حج، «احرام» ببندد، باید همه‌ی شرایط حج را رعایت کند؛ طواف، سعی، وقوف عرفه، گذراندن شب در مزدلفه و منا، و رمی حجرات و.... هر عملی را که می‌توانست، خود انجام دهد و هر عملی که نمی‌توانست، از طرف او انجام دهند؛ جز طواف و سعی صفا و مروه که خودِ کودک باید انجام دهد.

اما عده‌ای از علما گفته‌اند: کودکی که احرام بسته است، می‌تواند بدون هیچ سببی، از احرام بیرون بیاید؛ زیرا کودک، مکلّف نیست؛ از این‌‌رو نمی‌توان گفت که چون حج نفل، مانند حج فرض است و بیرون آمدن از آن، جایز نیست و از آن‌جا که حج کودک، نفل محسوب می‌شود، لذا خروج او از حج، درست نیست. دلیلش روشن است؛ چون کودک، مکلّف نیست و این، دیدگاه امام ابوحنیفه/ می‌باشد. یعنی کودک ملزَم به تمام کردن اعمال و انجام واجبات آن، یا دوری از کارهای ممنوع در زمانِ حج نیست. بنابراین، هر یک از اعمال حج را که انجام دهد، از او پذیرفته می‌شود و درباره‌ی اعمالی که ترک کند، بازخواست نخواهد شد. چنان‌که در حال حاضر، بیش‌ترِ مردم ابتدا کودکانشان را مجبور می‌کنند که احرام ببندند، اما کودک خسته می‌شود و ناگزیر از احرام بیرون می‌آید. دیدگاه جمهور علما در این‌باره این است که سرپرستش باید او را به کامل کردن اعمال حج مجبور سازد؛ ولی امام ابوحنیفه و نیز صاحب «الفروع»([[203]](#footnote-203)) که از پیروان امام احمد و از شاگردان امام ابوالعباس حرانی بوده است، بر این باورند که کودک، به کامل کردن اعمال حج، ملزَم نمی‌شود؛ زیرا مکلّف نیست.

خوبست حال که سخن از حج به میان آمد، به بیان این موضوع بپردازیم که آیا کسی که احرام می‌بندد و واردِ حج می‌شود، باید برای طواف، سعی و نیز رمی، جداگانه نیت کند یا نه؟

علما رحمهم‌الله در این‌باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها گفته‌اند: وقتی انسان برای حج، احرام ببندد و طواف و سعی خود را با همان نیت اول انجام دهد، یعنی برای طواف و سعی، تجدید نیت نکند، حجش درست است؛ زیرا طواف، سعی، وقوف، رمی و گذراندن شب در مزدلفه و منا، همه اعمال یا اجزای یک عبادت هستند و از این‌رو همان نیت اول، یعنی نیت حج کافی‌ست. همان‌طور که نمازگزار نیت خواندن نماز می‌کند و چون نمازش را شروع کرد، بر او واجب نیست که برای رکوع، سجده، قیام و نشستن، جداگانه نیت نماید؛ زیرا هر یک از این اعمال، جزو نماز می‌باشد؛ حج نیز همین‌گونه است.

لذا در این‌باره باید موقعیت سؤال‌کننده را در نظر بگیریم. اگر کسی نزدت آمد و گفت: نیت حج کرده بودم و وقتی وارد مسجدالحرام شدم، بدون نیت طواف، طواف نمودم. به این شخص، بگویید: اشکالی ندارد و طواف تو، درست است؛ اما اگر هنوز طواف نکرده است یا می‌خواهد طوافش را آغاز کند، به او بگویید: بهتر است نیت طواف نماید؛ زیرا گاه از ذهن انسان می‌رود که طوافش، طواف رکن است یا طواف نفل.

\*\*\*

185- وَعَنْ أَبِي موسى الأَشْعَرِيِّ عَنِ النَّبيِّ أَنَّهُ قال: «الخَازِنُ المُسْلِمُ الأَمِينُ الَّذي يُنَفِّذُ ما أُمِرَ بِه، فَيُعْطِيهِ كَامِلاً مَوفَّرا، طَيِّبَةً بِهِ نَفْسُهُ فَيَدْفَعُهُ إِلى الَّذي أُمِرَ لَهُ بِهِ أَحَدُ المُتَصَدِّقَيْنِ». [متفقٌ عليه]([[204]](#footnote-204))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: پیامبر فرمود: «انباردار مسلمان و امینی که مأموریت خود را به‌درستی انجام می‌دهد و صدقه را با رضایت خاطر و به‌طور کامل، به کسی می‌رساند که فرمان یافته است، خود، یکی از صدقه‌دهندگان به‌شمار می‌رود».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از ابوموسی اشعری نقل کرده که پیامبر فرموده است: «انباردار امین و مسلمانی که مأموریت خود را به‌درستی انجام می‌دهد و صدقه را با رضایت خاطر و به‌طور کامل، به کسی می‌رساند که فرمان یافته است، خود، یکی از صدقه‌دهندگان به‌شمار می‌رود».

واژه‌ی «انباردار»، نهاد این جمله است و «یکی از صدقه‌دهندگان به‌شمار می‌رود»، گزاره‌ی آن؛ یعنی انبارداری که داراری این چهار ویژگی باشد، خود، یکی از صدقه‌دهندگان محسوب می‌شود: مسلمان و امانت‌دار باشد؛ مأموریتش را به‌درستی انجام دهد و صدقات را با خرسندی و طیب خاطر به مراجعه‌کنندگان یا نیازمندان، تحویل دهد. لذا اگر خزانه‌دار، صندوق‌دار و یا انبارداری، کارش را به‌درستی انجام دهد، اما مسلمان نباشد، هیچ اجر و ثوابی به او نمی‌رسد؛ زیرا کافران در آخرت، از اجر و پاداش اعمال نیک خود محروم و بی‌بهره‌اند؛ همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا ٢٣﴾ [الفرقان: ٢٣]

و به (بررسى) اعمالشان مى‏پردازيم، پس آن را غبارى پراكنده مى‏گردانيم.

و می‌فرماید:

﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾ [البقرة: ٢١٧]

و اعمالِ آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت برباد می­شود؛ و چنین افرادی، دوزخی­اند و برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

دومین ویژگی، امانت‌داری‌ست؛ یعنی کسی که امانتی به او سپرده می‌شود، از آن به‌خوبی مراقبت می‌نماید و خرابش نمی‌کند.

ویژگی سوم، این است که وظیفه‌اش را به‌درستی انجام می‌دهدإ زیرا برخی از مردم با این‌که امانت‌دارند، اما تنبلند. لذا در حدیث بدین نکته تصریح شده که امانت‌دار است و کارش را به‌خوبی انجام می‌دهد؛ یعنی هم تواناست و هم متعهد و امانت‌دار.

چهارمین ویژگی، این است که مأموریتش را با خرسندی و رضایت خاطر به انجام برساند؛ یعنی به‌خاطر صدقه‌ای که مطابق مأموریت یا وظیفه‌اش، به نیازمند یا مراجعه‌کننده‌ای تحویل می‌دهد، بر آن‌ها منت نمی‌گذارد؛ مثلاً اگر صاحب صندوق یا رییس بنگاه خیریه، به او می‌گوید: دو میلیون تومان به فلان‌فقیر بده، و او، این کار را با خرسندی و طیب خاطر انجام می‌دهد و این مبلغ را به آن فقیر می‌رساند، مثل این است که خود، دو میلیون تومان صدقه داده است؛ بی‌آن‌که از اجر و پاداش صدقه‌دهنده یا کسی که پول از آنِ او بوده است، کم شود. و این، لطف الله می‌باشد.

این حدیث، بیان‌گر اهمیت امانت و امانت‌داری‌ست و این‌که انسان، باید وظیفه‌اش یا کاری را که به او سپرده شده، به‌درستی انجام دهد و در انجام آن، کوتاهی نکند. هم‌چنین نشان می‌دهد که هر کس در زمینه‌ی کار نیکی، هم‌کاری کند، پاداشی مانند پاداش عامل آن می‌یابد و این لطف و فضل الله متعال است و به هرکس که بخواهد، عطا می‌کند.

\*\*\*

22- باب: نصیحت و خیرخواهی

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

الله متعال، از زبان نوح خبر می‌دهد که به قومش گفت:

﴿وَأَنصَحُ لَكُمۡ﴾ [الأعراف: ٦٢]

و خیرخواه شما هستم.

هم‌چنین از زبان هود می‌فرماید:

﴿وَأَنَا۠ لَكُمۡ نَاصِحٌ أَمِينٌ ٦٨﴾ [الأعراف: ٦٨]

و من برای شما خیرخواه امینی هستم.

**شرح**

مؤلف/ بابی به نام «نصیحت و خیرخواهی» گشوده است. نصیحت، بدین معناست که مسلمان، خیرخواه برادر مسلمانش باشد و او را به سوی خیر و نیکی فرا بخواند و به انجام کارهای نیک، تشویقش کند. پیامبر دین را نصحیت و خیرخواهی قرار داد و سه بار فرمود: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ»؛ یعنی: «دین، نصحیت و خیرخواهی‌ست». پرسیدند: برای چه کسی؟ فرمود: «لِلَّه وَلِكِتَابِهِ ولِرسُولِهِ وَلأَئمَّةِ المُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»؛([[205]](#footnote-205)) یعنی: «برای الله، و برای کتابش، و برای پیامبرش، و برای پیشوایان مسلمانان و عموم آن‌ها». نیرنگ، فریب، و حیله در برابر نصیحت و خیرخواهی قرار دارد. سپس مؤلف/ چند آیه در ابتدای این باب ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

ثبوت اخوت و برادری مسلمانان با یک‌دیگر، بدین معناست که خیرخواه هم‌دیگر باشند؛ از این‌رو اخوت یا برادریِ پشتی یا نسبی منهای ایمان، بی‌معنا و هیچ است؛ در قرآن کریم می‌خوانیم که:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ﴾ [هود: ٤٥]

نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسرم، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد.

اما الله متعال به نوح فرمود:

﴿إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ﴾ [هود: ٤٦]

او از خانواده‌ی تو نیست. او (دارای) عمل ناشایستی‌ست.

اما مؤمنان، اگرچه دور از هم و در کشورهای مختلف باشند و زبان‌ها و گویش‌های آن‌ها با هم فرق کند، ولی با یکدیگر برادرند. و هر برادری، باید خیرخواه برادر خویش باشد و خیر و نیکی را به برادرش نشان دهد و او را به انجام کارهای خوب تشویق نماید.

اما دومین آیه‌ای که مؤلف/ ذکر کرده، سخنی‌ست که نوح به عنوان نخستین فرستاده‌ی الله، به قومش فرمود:

﴿وَأَنصَحُ لَكُمۡ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٦٢﴾ [الأعراف: ٦٢]

و خیرخواهتان هستم و از سوی الله حقایقی می­دانم که شما نمی­دانید.

یعنی فریب‌کار نیستم و نمی‌خواهم شما را فریب دهم؛ بلکه من، خیرخواه شما هستم.

و اما سومین آیه، سخن الله متعال از زبان هود است که:

﴿وَأَنَا۠ لَكُمۡ نَاصِحٌ أَمِينٌ ٦٨﴾ [الأعراف: ٦٨]

و من برای شما خیرخواه امینی هستم.

لذا بر هر کسی واجب است که خیرخواه برادران مسلمان خویش باشد و آنان را به سوی خیر و نیکی فرا بخواند تا اخوت و پیوند برادری در میان مسلمانان، تحقق یابد.

\*\*\*

وَأمّا الأحادیثُ:

186- فَالأَوَّل: عن أَبِي رُقيَّةَ تَميمِ بنِ أَوْس الدَّارِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ» قُلْنَا: لِمَن؟ قَالَ «لِلَّه وَلِكِتَابِهِ ولِرسُولِهِ وَلأَئمَّةِ المُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ». [روایت مسلم]([[206]](#footnote-206))

**ترجمه:** ابورقیه، تمیم بن اوس داری می‌گوید: پیامبر فرمود: دین، نصحیت و خیرخواهی‌ست». گفتیم: برای چه کسی؟ فرمود: «برای الله، و برای کتابش، و برای پیامبرش و برای پیشوایان مسلمانان و عموم آن‌ها».

**شرح**

مؤلف/، سه حدیث در باب «نصیحت و خیرخواهی» ذکر کرده که نخستین حدیث، از تمیم بن اوس داری است؛ تمیم می‌گوید: پیامبر فرمود: «دین، نصیحت و خیرخواهی‌ست». و این را سه بار تکرار کرد تا مخاطبان یا شنوندگانش، بیش‌تر به این موضوع توجه کنند. راوی می‌گوید: عرض کردیم: برای چه کسی؟ فرمود: «برای الله، و کتابش، و پیامبرش و برای پیشوایان مسلمانان و عموم آن‌ها». و بدین‌سان نصحیت و خیرخواهی را برای پنج مورد، ذکر نمود.

نصیحت و خیرخواهی برای الله بدین معناست که برای او اخلاص داشته باشیم و از روی محبت و تعظیمش، او را عبادت کنیم؛ زیرا بنده، از روی علاقه و محبت، پروردگارش را عبادت می‌کند و به دستورهایش عمل می‌نماید تا به محبت او دست یابد و نیز برای تعظیم الله و از ترس او، از کارهای حرام دوری می‌کند.

یکی از مصادیق یا نشانه‌های نصیحت برای الله متعال، این است که انسان با زبان، قلب و سایر اندام خویش ذکر پروردگارش را بگوید. ذکر قلب، حد و اندازه‌ای ندارد و انسان می‌تواند در همه حال و هرجا که بخواهد، الله را با قلب خویش یا در دلش یاد کند؛ زیرا در هر چیزی نشانه‌ای بر یگانگی، عظمت و قدرت پروردگار متعال وجود دارد و انسان می‌تواند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در شب و روز بیندیشد و به تدبر و تفکر در نشانه‌های الهی، مانند ماه و خورشید و ستارگان، و کوه‌ها، درختان، و جانوران و دیگر آفریده‌های الله بپردازد و این، یعنی ذکر و یاد قلبی.

یکی دیگر از مصادیق نصحیت برای الله، این است که انسان نسبت به الله و دین او غیرت داشته باشد؛ یعنی نسبت به شکستن محارم الهی یا ترک دستورهایش بی‌تفاوت نباشد؛ چنان‌که پیامبر هیچ‌گاه به‌خاطر خودش انتقام نمی‌گرفت، مگر این‌که حریم شریعت الهی پایمال می‌شد؛ از این‌رو انسان باید نسبت به پروردگارش غیرت داشته باشد و اگر کسی را دید که به الله ناسزا می‌گوید یا الله را مسخره می‌کند، غیرت بورزد و در صورت امکان، حسابش را برسد و او را بکشد.

این هم جزو نصیحت و خیرخواهی برای الله می‌باشد که انسان از دینی که پروردگار متعال برای بندگانش نازل کرده است، دفاع کند و نیرنگ باطل‌گرایان و اهل باطل را از آن دور نماید و در برابر ملحدان بی‌بند و باری که دین را سدی در برابر آزادی و لاابالی‌گری خویش می‌پندارند، بایستد. حقیقت، این است که دین، انسان را مقیّد به اطاعت و بندگی الله می‌گرداند و هرکس به دین الله مقید نباشد، اسیر و دربند شیطان می‌گردد و در مسیر او قرار می‌گیرد؛ زیرا نفس انسان به هر سو میل دارد و تا به خواسته‌های خود نرسد، آرام و قرار نخواهد داشت؛ و خواسته‌های نفسانی، پایان‌ناپذیر است. البته برخی از این امیال و خواسته‌های انسان، در جهت نیک و برخی هم در جهت نادرست قرار دارد و این، خودِ ما انسان‌ها هستیم که باید امیال و اهداف خویش را در راستای درست قرار دهیم. ابن‌القیم/ در «نونیه» چه خوب سروده است:

هربوا مِنَ الرقِّ الذي خُلِقُوا له وبلوا بِرِقِّ النَّفس والشیـطانِ

«از بندی که برای آن آفریده شده‌اند، گریختند و در بندِ نفس و شیطان قرار گرفتند».

قیدی که برای آن آفریده شده‌ایم، همان هدفی‌ست که الله متعال، ما را برای آن خلق کرده است؛ یعنی عبادت و بندگی الله. چنان‌که خود می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧﴾ [الذاريات: ٥٦، ٥٧]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند.

اما بندگان الله، از این قید که کمال سعادت و آزادی‌ست، گریختند و در بندِ نفس و شیطان قرار گرفتند.

نفس، انسان را در بند خویش قرار می‌دهد و خواسته‌ها و امیال خود را بر او تحمیل می‌کند تا آن‌که انسان، تابع نفس می‌گردد و چون نفس انسان بر او غالب شود، عقل و هوش از سرش می‌رود.

در هر حال، انسان عاقل به بندگی الله تن می‌دهد، نه به بندگی نفس و شیطان؛ و بدین‌سان خود را از بندهایی که جز زیان، هیچ سودی برایش ندارد، می‌رهاند.

یکی از نمونه‌های نصیحت و خیرخواهی برای الله این است که انسان، به ترویج و گستراندن دین الله در میان بندگانش بپردازد؛ زیرا این، همان کار سترگی‌ست که پیامبران الهی انجام می‌دادند؛ یعنی دعوت به سوی الله. آن‌ها دعوت‌گرانی بودند که به سوی الله متعال فرا می‌خواندند. چنان‌که الله متعال درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ﴾ [النحل: ٣٦]

در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید. الله، گروهی از امت‌ها را هدایت نمود و برخی از آنان سزاوار ضلالت و گم‌راهی شدند.

سپس رسول‌الله این نکته را بیان فرمود که نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله، یکی دیگر از مفاهیم یا مصادیق خیرخواهی در دین است. و این، شامل قرآن و کتاب‌های الهی پیش از آن می‌شود. خیرخواهی برای کتاب‌های الهی، بدین معناست که اخبارش را تصدیق کنیم. در این میان، وضعیت قرآن کاملاً روشن است؛ زیرا قرآن کریم، به‌تواتر به ما رسیده و جای هیچ شک و تردیدی در صحت و درستی آن وجود ندارد و الله متعال، آن را از زمان پیامبر تا کنون از هرگونه تحریفی حفظ کرده است تا این‌که الله آن را در آخر زمان، به سوی آسمان بالا می‌برد؛ اما کتاب‌های پیشین، دچار تحریف و دگرگونی شده است و ما وظیفه داریم به اصل آن، به عنوان کتاب‌های الهی ایمان داشته باشیم و اخبار درست آن را که دلیلی بر صحتش در متون دینی ما وجود دارد، بپذیریم. البته تنها به آن دسته از احکام و دستورهای کتاب‌های پیشین عمل می‌کنیم که دلیل واضح و روشنی بر صحت آن‌ها در دین و آیین ما وجود دارد.

یکی از نمونه‌های خیرخواهی برای کتاب الله، این است که انسان، از قرآن در برابر کسانی که می‌خواهند آن را تحریف لفظی یا معنوی کنند، دفاع نماید یا به دفاع از قرآن در کسانی برخیزد که معتقدند قرآن، اضافه یا کم شده است؛ مانند اهل بدعت که ادعا می‌کنند قرآن، کم شده و قرآنی که بر محمد مصطفی نازل شده، از قرآن موجود در میان مسلمانان، بیش‌تر بوده است! و بدین‌سان با اجماع مسلمانان مخالفت کرده‌اند. چون مسلمانان، اجماع دارند که هیچ چیزی از قرآن، کم نشده است و کسانی که چنین پنداری دارند، این فرموده‌ی الله متعال را تکذیب می‌کنند که فرموده است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ٩]

بی‌گمان ما، قرآن را نازل کرده‌ایم و به‌طور قطع ما، خود نگه‌بان آن هستیم.

پس، الله حفظ و نگه‌داری آن را بر عهده‌ گرفته است و هرکس، ادعا کند که حتی یک حرف از قرآن کریم، کم شده، در حقیقت الله را تکذیب کرده است و باید از این پندارِ کفرآمیز توبه کند و به سوی الله متعال بازگردد.

یکی از مصادیق نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله، این است که انسان، معانی و مفاهیم درست آن را بر اساس الفاظ و مفاهیم ظاهریِ آن و به‌دور از تأویل‌های نادرست یا تحریف‌های معنوی، در میان مردم منتشر کند و چون در مجلسی می‌نشیند، به تبیین معانی و مفاهیم آیه‌ای از آیاتِ کتاب الله، بپردازد و معانی آن‌ها را برای مردم، توضیح دهد؛ به‌ویژه آیاتی که قرائت آن، رواج بیش‌تری در میان مسلمانان دارد؛ مانند سوره‌ی «فاتحه» که قرائت آن، یکی از ارکان نماز برای امام و مقتدی‌ست و هر مسلمانی در هر رکعت از نمازش، آن را می‌خواند و از این‌رو شناختن معانی و مفاهیم آن، دارای اهمیت فراوانی‌ست؛ لذا اگر کسی، معانی این سوره را برای مردم توضیح دهد، این، خود از مصادیق نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله به‌شمار می‌رود.

این هم جزو مصادیق خیرخواهی برای کتاب الله است که معتقد باشیم الله متعال، به‌طور حقیقی به وسیله‌ی این قرآن، با بندگانش سخن گفته است و کلام الهی، هم شامل حروف می‌شود و هم شامل معانی؛ و کلامش، حروفی بی‌معنا یا مفاهیمی بدون حرف نیست. بلکه قرآن، کلامی لفظی و معنوی‌ست که الله با آن سخن گفته و جبرئیل آن را از او دریافت کرده و سپس بر محمد نازل نموده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ١٩٥﴾ [الشعراء : ١٩٢، ١٩٥]

و بى‏ترديد اين قرآن، نازل‌شده‌ی پروردگار جهانيان است که روح‏الامين (جبرئیل) آن را به زبان عربی روشن و رسا بر قلبت نازل كرد تا از هشداردهندگان باشى.

الله متعال در این آیه بدین نکته تصریح کرده که جبرئیل قرآن را بر «قلب» پیامبر نازل نموده است؛ حال آن‌که پیامبر آن را با گوش‌های خود می‌شنید؛ زیرا اگر سخنی که انسان می‌شنود، بر قلبش ننشیند، در وجودش جای نمی‌گیرد و انسان، آن سخن را از یاد می‌برد؛ یعنی تنها چیزی در وجود انسان، ماندگار است که به قلبش برسد یا با چشم خود، آن را مشاهده کند و یا بر آن دست بکشد و احساسش نماید یا بوی آن را با بینی‌اش بشنود یا مزه‌اش را با دهان خویش بچشد؛ از این‌رو الله متعال فرموده است:

﴿عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤﴾ [الشعراء : ١٩٤]

(قرآن را) بر قلبت نازل کرد تا از هشداردهندگان باشی.

بنابراین، سخنان و تأویل‌های نابه‌جا درباره‌ی قرآن و این پندار که قرآن، کلام حقیقی در لفظ و معنا نیست یا مخلوق است، هیچ‌گونه هم‌خوانی و سنخیتی با نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله ندارد؛ بلکه نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله، چنین ایجاب می‌کند آن را کلام حقیقی پروردگار در لفظ و معنا بدانیم.

یکی از مواردی که باید در نصیحت و خیرخواهی برای کتاب الله رعایت کنیم، این است که احترام آن را نگه داریم؛ مثلاً در حالت بی‌وضویی یا جنابت به آن دست نزنیم؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا يَمَسَّ الْقُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ»؛ یعنی: «کسی، جز در حالِ طهارت به قرآن دست نزند». یا از روی پوششی؛ زیرا کسی که از روی پوششی مانند پارچه، قرآن را برمی‌دارد، در واقع به آن دست نزده است. هم‌چنین بهتر است، نه واجب که وقتی می‌خواهد از حفظ قرآن بخواند، وضو داشته باشد؛ زیرا این، احترام گذاشتن به قرآن است.

یکی دیگر از نمونه‌های خیرخواهی برای قرآن، این است که آن را در جایی نگذاریم که در معرض بی‌احترامی باشد؛ مانند مکان‌های آلوده یا در نزدیکی جاکفشی و امثال آن. لذا باید آن دسته از بچه‌ها و دانش‌آموزانی را که کتاب‌های دینی و قرآن را بی‌پروا روی زمین یا در زباله‌دان‌ها می‌اندازند، از این کار زشت منع کنیم.

البته گذاشتن مصحف (قرآن) بر روی زمین پاک، جایز است و اشکالی ندارد؛ زیرا بی‌احترامی به قرآن نیست. چنان‌که برخی از نمازگزاران که از روی قرآن قرائت می‌کنند، هنگام سجده کردن، قرآن را در مقابل خود، روی زمین می‌گذارند؛ این، بی‌احترامی به قرآن محسوب نمی‌شود و اشکالی ندارد. والله اعلم.

رسول‌الله سومین نمونه‌ی خیرخواهی در دین را خیرخواهی برای پیامبر برشمرد. نصیحت و خیرخواهی برای رسول‌الله شامل چند مورد می‌شود:

اول: ایمان کامل و همه‌جانبه به رسالتش و این‌که الله متعال، او را به سوی همه‌ی بندگانش، عرب و غیرعرب و همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها فرستاده است. چنان‌که به پیامبرش فرموده است:

﴿ وَأَرۡسَلۡنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولٗاۚ﴾ [النساء : ٧٩]

و ما، تو را پیام‌آوری برای همه‌ی مردم فرستادیم.

و نیز فرموده است:

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ [الفرقان: ١]

بس والا و بابركت است ذاتی كه قرآن را بر بنده‏اش نازل كرد تا بيم‏دهنده‏ی جهانيان باشد.

هم‌چنین فرموده است:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: ١٠٧]

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

آیه‌های فراوانی در این‌باره وجود دارد؛ لذا ایمان داریم که محمد، فرستاده‌ی الله به سوی همه‌ی انسان‌ها و جن‌هاست.

دوم: باید اخباری را که رسول الله آورده، تصدیق کنیم و بدانیم که او، صادق و مصدوق است؛ یعنی خبرهایی که آورده، راست و درست می‌باشد و مصدوق است، یعنی خبرهایی که بر او وحی شده، دروغ نیست؛ لذا نه خود، دروغ گفته و نه آن‌چه که بر او وحی شده، دروغ بوده است.

سوم: با صدق و اخلاص، از او پیروی کنیم؛ به‌گونه‌ای که پا از شریعتش فراتر نگذاریم و چیزی از آن نکاهیم و او را در همه‌ی عبادت‌ها، الگو و پیشوای خویش قرار دهیم؛ زیرا رسول‌الله امام این امت است و باید از او پیروی کنیم و برای هیچ‌کس درست نیست که از کسی جز او پیروی نماید، مگر این‌که آن شخص، دانشی از سنت رسول‌الله نزد خود داشته باشد که نزد کسی جز او یافت نشود؛ در این صورت با اعتقاد به این‌که او، واسطه‌ای میان ما و شریعت است، از او پیروی می‌کنیم؛ البته با در نظر گرفتن این نکته که آن شخص، در زمینه‌ی دین و آیین، مستقل نیست؛ زیرا هیچ‌کس جز رسول الله در زمینه‌ی شریعت، مستقل و قابل پیروی نمی‌باشد و علما، فقط حکمِ مبلّغ را دارند؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً»؛([[207]](#footnote-207)) یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید؛ گرچه یک آیه (یک مسأله) باشد».

چهارم: دفاع از شریعت او؛ یعنی یکی از نمونه‌های خیرخواهی برای رسول‌الله این است که از شریعت او دفاع می‌کنیم تا کسی، از آن نکاهد یا چیزی به آن نیفزاید. لذا با کسانی که اقوال، افعال و عقاید جدیدی در دین پدید می‌آورند، مقابله می‌کنیم؛ زیرا بدعت‌ها، همه یک گونه‌اند و همان‌طور که رسول‌الله فرموده است: «هر بدعتی، گم‌راهی‌ست».([[208]](#footnote-208)) فرقی نمی‌کند که آن بدعت، گفتاری یا کرداری و یا عقیدتی باشد. هر سخن، یا عمل یا عقیده‌ای که بر خلاف رهنمودهای پیامبر باشد، بدعت و گم‌راهی‌ست؛ لذا همان‌گونه که اهل بدعت، با سنت مقابله می‌کنند، ما نیز به‌وسیله‌ی سنت، در برابر بدعت‌هایشان می‌ایستیم و بر اساس سنت و رهنمودهای رسول‌الله با آنان، مقابله به مثل می‌کنیم و این، یکی از نمونه‌های بارز خیرخواهی برای رسول‌الله است.

پنجم: یکی دیگر از نمونه‌های خیرخواهی برای پیامبر این است که اصحاب و یارانش را دوست داشته باشیم و آن‌ها را گرامی بداریم؛ زیرا ناگفته پیداست که دوست هر کسی، از همه به او نزدیک‌تر است؛ از این‌رو اصحاب پیامبر بهترین نسل بشر بودند و هرکس به صحابه دشنام بگوید یا با آنان دشمنی کند و یا از آن‌ها بدگویی نماید، او، خیرخواه پیامبر نیست؛ و اگر خود را دوست‌دار و خیرخواه پیامبر بداند، فقط مدعی و دروغ‌گوست. مگر می‌شود کسی اصحاب رسول‌الله را دشنام دهد و باز ادعا کند که من، پیامبر را دوست دارم؟! حال آن‌که رسول‌الله فرموده است: «المَرءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِه، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكمْ مَنْ يُخَالِلُ»؛([[209]](#footnote-209)) یعنی: «هرکسی، بر دین و آیین دوست خویش است؛ پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی و هم‌نشینی دارد». لذا مدعی دروغینی که به اصحاب پیامبر دشنام می‌دهد، در حقیقت به شخصِ پیامبر ناسزا می‌گوید و بر دین و آیین او خرده می‌گیرد؛ زیرا این، صحابه بودند که این دین و شریعت را به ما رسانده‌اند و اگر سزاوار بدگویی باشند، دیگر بر چه اساسی می‌توانیم به دین و شریعتی که به ما رسانده‌اند، اطمینان کنیم؟! از این‌رو دشنام دادن به صحابه دشنام دادن به الله می‌باشد که برای پیامبرش و انتقال دین و آیین او به دیگران، کسانی را انتخاب کرد که سزاوار بدگویی و دشنام هستند! لذا یکی از نمونه‌های خیرخواهی برای پیامبر این است که یارانش را دوست داشته باشیم و آنان را گرامی بداریم.

سپس رسول‌الله این نکته را بیان فرمود که نصیحت و خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان، یکی دیگر از مفاهیم یا مصادیق خیرخواهی در دین است. پیشوا، کسی‌ست که مردم از او پیروی و فرمان‌برداری می‌کنند. امامان یا پیشوایان مسلمانان، دو دسته‌اند: پیشوایان دینی که همان علما هستند؛ و پیشوایان حکومتی، یعنی حکام و فرمانروایان.

پیشوایی در دین، به دست علماست؛ از این‌رو علما، امامان و پیشوایان دینی‌اند که مردم را به سوی کتاب الله و شریعتش رهبری می‌کنند. الله متعال، دعای بندگان نیک خود را این‌گونه بیان فرموده است که می‌گویند:

﴿رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾

[الفرقان: ٧٤]

پروردگارا! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پيشواى پرهيزكاران قرار بده.

این‌ها، از الله متعال درخواست حکومت و ریاست نمی‌کنند؛ بلکه از او می‌خواهند که آن ها را پیشوای پرهیزگاران بگرداندإ زیرا بندگانِ پروردگار رحمان، خواهان پست و مقام، و ریاست و حکومت نیستند. رسول‌الله به عبدالرحمن بن سمره فرمود: «لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا»؛([[210]](#footnote-210)) یعنی: «امارت را درخواست مكن؛ زيرا اگر پس از درخواست، به امارت برسي، به آن واگذار مي‌شوي (و در جریان امارت، تنها می‌مانی؛ و اگر بدون درخواست، به امارت برسي، الله تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد».

ولی بندگان پروردگار رحمان، از او درخواست می‌کنند که پیشوای پرهیزگاران باشند؛ یعنی خواهان امامت و پیشوایی در دین هستند و این، امامت ارزشمندی‌ست که الله متعال درباره‌اش می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤﴾

[السجدة : ٢٤]

و برخی از آنان را که شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند، پیشوایان (و پیش‌گامان خیر) گردانیدیم.

می‌بینیم که الله در این آیه فرموده است: ﴿أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾ یعنی: «آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راه‌نمایی می‌کردند».

خیرخواهی برای پیشوایان دینی و علما، این است که مشتاق کسب علم از محضر آن‌ها باشیم؛ زیرا آن‌ها واسطه‌ی پیامبر و امتش هستند. الحمدلله که در دوران ما، وسایل کسب علم زیاد شده است و می‌توانیم با ابزار گوناگون مانند کتاب، نوار، (نرم‌افزار) و امثال آن، به علم و دانشی که نزد علماست، دست یابیم و در این زمینه، نباید با عجله و شتاب عمل کنیم؛ بلکه کسب علم و دانش، به صبر و حوصله نیاز دارد؛ زیرا شتاب‌زدگی در کسب دانش، انسان را در اشتباه می‌اندازد و ممکن است انسان، مطلبی را خوب درک نکند یا آن را اشتباه بفهمد. چنان‌که الله متعال، این ادب را به پیامبرش آموخته و فرموده است:

﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧ فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨﴾ [القيامة: ١٦، ١٨]

(ای محمد! هنگام نزول قرآن) زبانت را برای تکرار آن، شتاب‌زده حرکت مده. بی‌گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست. پس هنگامی که خواندنش را (بر زبان جبرئیل) تمام کردیم، تو خواندنش را دنبال کن.

و سپس می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ [القيامة: ١٩]

سپس توضیح و بیان آن با ماست.

بدین‌سان الله متعال، بیان و توضیح قرآن را بر عهده گرفته و به پیامبرش فرموده است که قرآن را فراموش نخواهد کرد؛ چون عدم تکرار، باعث می‌شود که انسان، برخی از جمله‌ها را فراموش کند؛ اما الله به پیامبرش فرمود: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ﴾ یعنی: «سپس توضیح و بیان آن، با ماست».

یکی از نشانه‌های خیرخواهی برای علما، این است که انسان به عیب‌جویی از آن‌ها نپردازد و در پی خطاها و لغزش‌هایشان نباشد؛ زیرا، علما، معصوم نیستند و گاه اشتباه می‌کنند. همه‌ی انسان‌ها، خطاکارند و بهترین خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌نمایند. طلاب و دانش‌جویان علوم دینی، باید بیش از دیگران اشتباه‌های استاد خویش را تحمل کنند و با رعایت ادب و احترام، اشتباهشان را به آن‌ها تذکر دهند؛ زیرا چه بسیار استادانی که از شاگردان خود، بهره برده‌اند و از طریق آن‌ها متوجه اشتباه‌های علمی و عملی خود شده‌اند و به بسیاری از خطاهای خویش پی برده‌اند؛ زیرا انسان و جنس بشر، دچار اشتباه می‌شود؛ اما مهم این است که در پی عیوب دیگران و عیب‌جویی از آن‌ها نباشد. در حدیثی آمده است: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِی قَلْبِهِ، لَا تُؤذُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَن تتبع عَوْرَاتِهِمْ، فضحهُ اللّهُ وَلَوْ فِي بَيْتِ أمِّهِ»؛ یعنی: «ای کسانی که به زبان ایمان آورده‌اید و هنوز، ایمان در دل‌هایتان وارد نشده است! مسلمانان را میازارید و در پی عیب‌جویی و ریختن آبروی آن‌ها نباشید؛ به‌یقین هرکس در پی ریختن آبروی برادرش باشد، الله متعال او را رسوا می‌گرداند؛ اگرچه در خانه‌ی مادرش باشد». این، درباره‌ی عموم مسلمانان است؛ پس کسی که از علما، غیبت و بدگویی می‌کند، چگونه خواهد بود؟!

کسانی که با ریزبینی از علما عیب‌جویی می‌کنند تا آن را در میان مردم بیان نمایند، فقط نسبت به علما، بد نمی‌کنند؛ بلکه هم به شخصیت علما بد می‌کنند و هم به علم و دانشی که در سینه‌ی آن‌هاست و هم به آیین و شریعتی که تنها از سوی علما، قابل یادگیری‌ست؛ زیرا اگر علما بدنام شوند، دیگر هیچ‌کس به آن‌ها اعتماد نمی‌کند و اگر از عیوب علما باخبر شوند، دیگر جایی برای اعتماد به علما باقی نمی‌ماند؛ حال آن‌که بسیاری از این عیوب، ساخته و پرداخته‌ی افراد مغرض است. وقتی مردم، به علما بدبین شوند، به علم و دانش آن‌ها نیز بدبین می‌گردند و این، جنایت و ستم بزرگی در حق شریعت و سنت پیامبر است.

لذا یکی از مصادیق خیرخواهی برای علما و پیشوایان دینی، این است که از آبروی آن‌ها دفاع کنیم و تا آن‌جا که می‌توانیم عیوب آن‌ها را فاش نسازیم؛ بلکه اشتباهشان را به خودشان تذکر دهیم و اگر سخنی درباره‌ی آن‌ها می‌شنویم، به‌دور از سخن‌چینی، اصل قضیه را از آن‌ها بپرسیم؛ زیرا ممکن است آن‌چه شنیده‌ایم، بی‌اساس باشد؛ چنان‌که درباره‌ی خود ما نیز زیاد پیش می‌آید که سخنان نادرستی از ما نقل می‌کنند؛ چون برخی از مردم برای تأیید خواسته‌ها و امیال درونی خود، آن‌چه را که دوست دارند، به عالمی نسبت می‌دهند که در میان مردم محبوبیت فراوانی دارد و مردم، حرفش را می‌پذیرند؛ حال آن‌که وقتی موضوع را از آن عالم می‌پرسیم، می‌گوید: من، هرگز چنین سخنی نگفته‌ام. و گاه ممکن است برداشت برخی از مردم، از سخن یک عالم، نادرست باشد و همان برداشت نادرست را به نام آن عالم به دیگران منتقل کنند.

در هر حال، نصیحت و خیرخواهی برای علما چنین ایجاب می‌کند که در پی عیب‌جویی از هیچ عالمی و ریختن آبرویش نباشیم؛ بلکه همواره سعی کنیم عذری برایش بیابیم. اشکالی ندارد که با خودش تماس بگیریم و اصل موضوع را از او بپرسیم تا مطمئن شویم که آیا آن‌چه شنیده‌ایم، درست است یا خیر؟ وقتی با خودش تماس بگیریم، چه‌بسا اصل موضوع برای ما روشن می‌شود یا با توضیحات آن عالم، درمی‌‌یابیم که برداشت ما اشتباه بوده است یا برعکس، آن عالم، خود به اشتباهی که بر او پوشیده بوده، پی می‌برد و بدین‌سان کار درست و شایسته‌ای انجام داده‌ایم؛ چنان‌که نخستین پیشوای این امت پس از رسول‌خدا، یعنی ابوبکر صدیق در نخستین خطبه‌اش چنین فرمود: «اگر نيك و درست عمل كردم، ياري‌ام دهيد و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم كنيد».([[211]](#footnote-211)) آری! هر انسانی، اشتباه می‌کند؛ پس اشتباه برادر مسلمانت را به او تذکر بده و اصلاحش کن؛ به‌ویژه اگر اهل علم باشد؛ زیرا موقعیت عالم، بسیار خطیر و خطرناک است؛ یعنی اگر اشتباه کند، اشتباهش دامن خیلی‌ها را می‌گیرد و لغزش او، لغزش عده‌ی زیادی را به دنبال خواهد داشت؛ از این‌‌رو جایگاه خطرناکی دارد. و اگر درست و شایسته و مطابق رهنمود الهی رفتار نماید، بسیاری از مردم به‌پیروی از وی، درست رفتار خواهند کرد و این، بیان‌گر اهمیت و مقام والای عالِم است.

لذا بر این نکته تأکید می‌کنم که ما باید آبروی علمی خود را حفظ کرده، از آنان دفاع نماییم و همواره سعی کنیم عذری برای اشتباه‌های آن‌ها بیابیم و این، نباید مانع از این شود که با خودشان تماس بگیریم و اصل موضوع را با آنان در میان بگذاریم و موضوع را به بحث و بررسی بگذاریم و بدین‌سان خیرخواه پیشوایان دینی و علمای خویش باشیم.

دومین نوع از پیشوایان مسلمانان، حکام و فرمانروایان آن‌ها هستند و معمولاً اشتباه‌های آن‌ها بیش از خطاهای علما و پیشوایان دینی‌ست؛ زیرا موقعیت و تکبر حکام، آن‌ها را به گناه و معصیت وامی‌دارد و می‌خواهند با استفاده از قدرت خویش، درست و نادرست را بر دیگران تحمیل کنند و از این‌رو خطاهای پیشوایان حکومتی از خطاهای پیشوایان دینی، بیش‌تر است؛ الا ماشاءالله.

خیرخواهی برای حکام و فرمانروایان، این است که از بدی‌های آن‌ها چشم‌پوشی نماییم و بدی‌ها یا اشتباه‌های آن‌ها را در میان مردم فاش نکنیم؛ بلکه تا آن‌جا که می‌توانیم با روشی نیک و پسندیده، به آن‌ها تذکر دهیم و بدین‌سان برای آنان خیرخواهی کنیم؛ اگر ممکن است با تماس مستقیم، وگرنه، یا از طریق نامه یا افرادی که با آن‌ها ارتباط دارند، با آنان تماس بگیریم؛ زیرا گاه نامه‌ها و درخواست‌های مردم، به مسؤولان نمی‌رسد یا بررسی نمی‌شود. لذا بهتر است به‌طور مستقیم یا از طریق کسانی که با آن‌ها ارتباط دارند، با آنان تماس بگیریم و مشکلات موجود را با آن‌ها در میان بگذاریم؛ ولی ذکر بدی‌های آن‌ها در میان مردم، فقط دشمنی شخصی نسبت به مسؤولان و حکام محسوب نمی‌شود؛ بلکه گذشته از بدی کردن به مسؤولان، ستمی در حق همه‌ی مردم به‌شمار می‌رود؛ زیرا وقتی کینه‌ی مسؤولان در دل مردم جای بگیرد، دیگر از آن‌ها فرمان‌برداری نمی‌کنند و این، زمینه‌ساز هرج و مرج و نابسامانی در جامعه می‌باشد و امنیت و آسایش عمومی در معرض خطر قرار می‌گیرد. در صورتی که اگر مردم، از حکام خود حساب ببرند، از دستورهای آنان که مخالف شریعت نیست، پیروی خواهند کرد.

در هر حال، پیشوایان مسلمانان، دو دسته‌اند: علما و حکام که می‌توانیم از آن‌ها به عنوان پیشوایان دینی و حکومتی یاد کنیم؛ علما، بیان‌کننده‌ی آموزه‌های دینی هستند و حکام، مجریان قوانین الاهی. لذا ما وظیفه داریم که خیرخواه پیشوایان دینی و اجرایی خویش باشیم و بدی‌ها و اشتباه‌های آنان را بپوشانیم و اگر دچار اشتباه شدند، اشتباهشان را به آنان یادآوری کنیم یا حداقل، آن‌چه را که به‌پندار ما اشتباه است، با آن‌ها در میان و به بحث و بررسی بگذاریم؛ زیرا گاه سخن یا رفتار یک عالم یا مسؤول حکومتی را اشتباه یا نادرست می‌پنداریم، ولی پس از بحث و بررسی متوجه می‌شویم که برداشت ما، نادرست بوده است و ‌چنین مواردی، زیاد روی می‌دهد. و گاه اصل موضوع، چیزِ دیگری‌ست و در نقل و انتقال، به‌کلی عوض می‌شود؛ زیرا برخی‌ها، دوست دارند اشتباه‌های علما و مسؤولان، بر سرِ زبان‌ها بیفتد و گاه با سوء نیت، سخنان یا اعمالی به آن‌ها نسبت می‌دهند که نگفته‌اند و انجام نداده‌اند. لذا باید در چنین مواردی با عالم یا مسؤولی که سخنی درباره‌اش شنیده‌ایم، تماس بگیریم و موضوع را حل و فصل کنیم.

و اما آخرین نکته‌ای که پیامبر به عنوان یکی از مصادیق خیرخواهی در دین ذکر فرموده، نصیحت و خیرخواهی برای عموم مسلمانان است. می‌بینیم که ابتدا پیشوایان مسلمانان را ذکر فرموده است و سپس عموم آن‌ها را؛ زیرا صلاح عموم مسلمانان، به صلاح و درستیِ علما و مسؤولان آن‌ها بستگی دارد. اگر علما و مسؤولان رده‌های مختلف، نیک و شایسته باشند، مردم نیز اصلاح می‌شوند. ناگفته نماند که پیشوایان مسلمانان، شامل همه‌ی مسؤولان در رده‌های گوناگون و پُست‌های مختلف می‌شود و هرکس مسؤولیتی دارد، در این مفهوم می‌گنجد؛ مانندِ مدیر یک مدرسه یا رییس یک دانشگاه که اگر اصلاح شوند و روی‌کرد درست و شایسته‌ای در اداره‌ی مدرسه و دانشگاه داشته باشند، دانش‌آموزان و دانش‌جویان آن‌ها نیز اصلاح خواهند شد.

نصحیت و خیرخواهی برای عموم مسلمانان، چنین ایجاب می‌کند که هرچه برای خویشتن می‌پسندیم، برای آن‌ها نیز بپسندیم و آنان را به سوی خیر و نیکی رهنمون شویم و هرگاه از راه درست منحرف شدند، آن‌ها را به سوی حقیقت و راه درست، راه‌نمایی کنیم و چون دچار فراموشی گردیدند، به آن‌ها تذکر دهیم و آنان را برادران خود قلمداد نماییم؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ»؛([[212]](#footnote-212)) یعنی: «مسلمان، برادرِ مسلمان است». و فرموده است: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»؛([[213]](#footnote-213)) یعنی: «مؤمنان براي يك‌ديگر مانند اجزاي يك ساختمان هستند كه باعث تقويت و استحكام يك‌ديگر مي‌شوند». هم‌چنین فرموده است: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ الوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى مِنهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»؛([[214]](#footnote-214)) یعنی: «مؤمنان در دوستی، مهربانی و شفقت با یک‌دیگر، مانند یک پیکرند که اگر یک عضو آن به‌درد آید، سایر اعضا نیز دچار بی‌خوابی (بی‌قراری) و تب می‌شوند».([[215]](#footnote-215)) وقتی یکی از اعضای بدن انسان به درد می‌آید، این درد به همه‌ی بدن سرایت می‌کند و انسان، بی‌خواب و بی‌قرار می‌شود. مسلمان باید برای هم‌کیشان خود، همین‌گونه باشد؛ یعنی اگر مسلمانی با مشکلی روبه‌رو شد، سایر مسلمانان دردِ او را دردِ خود بدانند و با او هم‌دردی کنند.

نصیحت، این است که انسان، اشتباه کسی را در میان جمع به او نگوید؛ بلکه در تنهایی به او تذکر دهد تا در او اثر کند و بداند که این تذکر، از روی خیرخواهی‌ست؛ اما اگر اشتباه کسی را در جمع به او تذکر دهیم، نه این‌که نصیحت نیست، بلکه فضیحت است و چه بسا او را به واکنش منفی و حتی گناه و معصیت وامی‌دارد؛ زیرا چنین برداشت می‌کند که نصیحت‌کننده، قصد سرزنش یا خراب کردن او را در میان جمع دارد و از این‌رو نصیحتش را نمی‌پذیرد.

\*\*\*

187- الثَّاني: عَنْ جرير بْنِ عبدِ الله قال: بَايَعْتُ رَسولَ الله عَلى: إِقَامِ الصَّلاَةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكلِّ مُسْلِمٍ. [متفقٌ عليه]([[216]](#footnote-216))

**ترجمه:** جریر بن عبدالله می‌گوید: با پیامبر بر اقامه‌ی نماز، ادای زکات، و خیرخواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم.

188- الثَّالث: عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبيِّ قال: «لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». [متفقٌ عليه]([[217]](#footnote-217))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خود نیز بپسندد».

**شرح**

مؤلف/، از جریر بن عبدالله نقل کرده که گفته است: «با پیامبر بر اقامه‌ی نماز، ادای زکات، و خیرخواهی برای هر مسلمان، بیعت کردم». در این روایت به سه مورد تصریح شده است؛ یک مورد، حقّ خاص و ویژه‌ی الله می‌باشد و یک حق، ویژه‌ی هم‌نوعان انسان و حقی دیگر، میان الله و بندگانش مشترک است. نماز، حقِ ویژه‌ی پروردگار متعال می‌باشد. اقامه‌ی نماز، بدین معناست که انسان، آن را به بهترین شکل ادا کند و اوقات نماز را رعایت نماید و ارکان، واجبات، و شرایط نماز را به‌جای آورَد و مستحبات آن را به‌طور کامل انجام دهد؛ البته درباره‌ی مردان، یک نکته‌ی دیگر نیز وجود دارد؛ این‌که نمازشان را با جماعت بخوانند. و هرکس بدون عذر، در نماز جماعت شرکت نکند، گنه‌کار می‌شود و برخی از علما، مانند امام ابوالعباس حرانی/ بر این باورند که اگر کسی بدون عذر شرعی، نمازش را به‌تنهایی و بدون جماعت بخواند، نمازش باطل است و از او پذیرفته نمی‌شود؛ ولی جمهور علما نمازش را درست و خودش را گنه‌کار می‌دانند. و همین دیدگاه، درست است؛ یعنی کسی که بدون عذر، نماز جماعت را ترک کند، نمازش درست است و خودش، گنه‌کار. قول راجح، و دیدگاه مشهور در مذهب امام احمد/، همین است و جمهور علما، نماز جماعت را واجب دانسته‌اند.

از دیگر مصادیق و مفاهیم اقامه‌ی نماز، خشوع در نماز است؛ خشوع، یعنی حضور قلب و این‌که نمازگزار در آن‌چه که می‌خواند و انجام می‌دهد، بیندیشد. خشوع، اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا نماز بدون خشوع، مانند پیکر بدون روح است. نمازی که بدون حضور قلب خوانده می‌شود و قلب نمازگزار، در نماز به این سو و آن سو می‌رود، نماز بی‌روحی‌ست که در حرکت‌های بدنی، خلاصه می‌شود؛ اما اگر نمازگزار، با حضور دل نماز بخواند، خود را در برابر الله احساس می‌نماید و با این احساس نماز می‌خواند که با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و با ذکر و دعا به او تقرب می‌جوید. این، مغز و روح نماز است.

دومین پیمانی که جریر با پیامبر بست، دادنِ زکات به مستحقان آن بود؛ زکات، حقی مشترک میان الله و بندگان اوست. از آن جهت، حق الله متعال می‌باشد که آن را بر بندگانش فرض کرده و آن را جزو ارکان اسلام قرار داده است؛ حق مستحقان است، چون به‌وسیله‌ی آن نیازشان تأمین می‌شود یا اهدافی که در فریضه‌ی زکات، وجود دارد، برآورده می‌گردد.

و اما سومین موردی که در این روایت ذکر شده و شاهد مؤلف در این باب است، نصیحت و خیرخواهی برای همه‌ی مسلمانان است؛ یعنی جریر با پیامبر بیعت کرد که خیرخواهِ هر مسلمانی باشد؛ چه آن مسلمان، نزدیک و خویشاوند باشد و چه دور و بیگانه؛ چه کوچک باشد و چه بزرگ؛ زن باشد یا مرد. کیفیت این خیرخواهی در حدیث بعدی، یعنی در حدیث انس آمده است. بدین صورت که انسان مسلمان هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمانش نیز بپسندد؛ و آن‌چه برای خود نمی‌پسندد، برای سایر مسلمانان نیز نپسندد. هم‌چنین با آنان به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش به همان شکل رفتار شود.

در این حدیث، پیامبر از کسی که برای برادر مسلمانش چیزی را می‌پسندد که برای خویش نمی‌پسندد، نفی ایمان کرده است؛ منظور از نفی ایمان در این حدیث، نفی ایمان کامل است؛ نه این‌که آن شخص، به‌کلی ایمان ندارد. یعنی ایمان هیچ‌کس کامل نیست تا آن‌که هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر هم‌کیش خود نیز بپسندد.

گفته می‌شود: پس از این‌که جریر بن عبدالله بَجَلی با پیامبر بیعت کرد که خیرخواهِ هر مسلمانی باشد، اسبی خرید و سپس دریافت که ارزش این اسب، بیش‌تر است؛ لذا نزد فروشنده بازگشت و به او گفت: قیمت اسبی که به من فروخته ای، بیش‌ از این است و همان مبلغی را به او داد که به گمان او، قیمتِ آن اسب بود. و باز برای بار سوم بازگشت و به فروشنده گفت: اسب تو، بیش از این قیمت دارد و سرانجام، بابت اسبی که دویست درهم خریداری کرده بود، هشت‌صد درهم به فروشنده‌اش داد؛ زیرا او با پیامبر بیعت کرد که خیرخواه همه‌ی مسلمانان باشد. در عربی به معامله یا داد و ستد، «مبایعه» گفته می‌شود. البته به‌طور خاص به هر پیمانِ دوجانبه‌ای، «مبایعه» می‌گویند. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ﴾ [الفتح: ١٠]

بی‌گمان آنان که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با الله بیعت می‌نمایند

پس، بیعت، یعنی پیمان دوجانبه. و از آن جهت «بیعت» یا «مبایعه» نامیده شده است که دو طرفِ قرارداد، دستشان را برای بستن پیمان، دراز می‌کنند؛ گفتنی‌ست: در زبان عربی به دستِ باز یا گشوده، «باع»، گفته می‌شود.

\*\*\*

23- باب: امر به معروف و نهی از منکر

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: ١٠٤]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند.

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾

[آل عمران: ١١٠]

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [التوبة: ٧١]

و مردان و زنان باایمان، یار و یاور یک‌دیگرند؛ به کارهای نیک فرا می­خوانند و از کارهای زشت باز می­دارند.

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾ [المائ‍دة: ٧٨، ٧٩]

آن دسته از بنی­اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم نفرین شدند. این،   
  
بدان سبب بود که نافرمانی نمودند و از حد می‌گذشتند. یک‌دیگر را از کار زشتی که مرتکب شدند، باز نمی­داشتند. چه زشت بود آن‌چه انجام می­دادند!

**شرح**

مؤلف/ بابی تحت عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» گشوده است. «معروف» به هر کار پسندیده‌ای گفته می‌شود که مورد تأیید شریعت باشد؛ مانند عبادت‌های گفتاری و عملی که در دو نوع ظاهری و باطنی‌ست. «منکَر» به هر کار ناپسند و زشتی اطلاق می‌گردد که شریعت، از آن منع کرده است و شامل انواع معصیت‌ها و گناهان می‌شود؛ مانند: کفر، فسق، نافرمانی از الله، دروغ، غیبت، سخن‌چینی و امثال آن.

امر به معروف و نهی از منکر، یا فراخواندن به سوی کارهای نیک و بازداشتن از کارهای زشت و ناپسند، فرض کفایه است؛ یعنی اگر تعدادی از مسلمانان، به‌اندازه‌ی کافی، به انجام این فریضه بپردازند، حکمش از دیگران ساقط می‌شود و اگر تعداد کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، کافی نباشد، همه، مسؤول خواهند بود. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾

[آل عمران: ١٠٤]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند.

می‌بینیم که ابتدا به فراخواندن به سوی کارهای نیک، دستور داد و سپس به امر به معروف و نهی از منکر؛ زیرا دعوت دادن به سوی کارهای نیک، نسبت به امر و به معروف و نهی از منکر، اولویت دارد؛ دعوت دادن به سوی خیر و نیکی، به معنای بیان کردن نیکی‌هاست؛ مثلاً مردم را به نماز، زکات، حج، روزه‌ی رمضان، نیکی به پدر و مادر و رعایت حقوق و پیوند خویشاوندی و امثال آن فرا بخوانیم. سپس نوبت امر به معروف و نهی از منکر فرا می‌رسد؛ یعنی به کسی که در امر نماز، سستی یا تنبلی می‌کند، می‌گوییم: نماز بخوان.

البته مرحله‌ی دیگری هم در این زمینه وجود دارد که عبارت است ازایجاد تغییر یا دگرگونی؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنْ رَأَى مِنْكُم مُنْكرًا فَلْيغيِّرْهُ بِيَده»؛ یعنی: «هرکس از شما کار زشت و ناپسندی دید، آن را به‌دست خویش تغییر دهد»؛ نفرمود: از آن بازدارد؛ زیرا این مرحله فراتر از نهی از منکر است. در ادامه می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَطعْ فبِلِسَانِه، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبقَلبهِ»؛ یعنی: «اگر نتوانست با دست خود آن را تغییر دهد، پس با زبان خود، از آن منع کند و اگر این را هم نتوانست، پس به قلب خویش آن را بد بداند». نهی با زبان، مرحله‌ی نهی از منکر است. و اگر انسان توانایی سخن گفتن نداشت، باید آن را در قلب خویش زشت بشمارد و آن عمل زشت را در دل خود، بد بداند.

امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی دارد که باید رعایت نمود:

شرط اول: کسی که امر و نهی می‌کند، باید «معروف» و «منکر» را بشناسد؛ لذا اگر از حکم شرعی آن موضوع، بی‌اطلاع باشد، برایش سخن گفتن، روا نیست؛ زیرا ممکن است کاری را «معروف» یا نیک بپندارد و به سوی آن فرا بخواند؛ حال آن‌که زشت یا حرام است! هم‌چنین امکان دارد از کار نیک و پسندیده‌ای که به گمان او ناجایز یا زشت است، باز دارد یا از کاری که در شریعت، «مباح» است، نهی کند و بدین‌سان مردم را در تنگنا قرار دهد. لذا انسان باید برای امر به معروف و نهی از منکر، معروف و منکر را بشناسد.

شرط دوم: این است که کاملاً مطمئن و آگاه باشد که مخاطبش، حکمی شرعی را ترک کرده یا مرتکب عمل نادرستی شده است؛ یعنی نباید صرفاً بر اساس حدس و گمان یا حرف و تهمتِ دیگران، مردم را مؤاخذه کنیم. الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَ لَا تَجَسَّسُواْ﴾ [الحجرات: ١٢]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید.

بنابراین، شخصی که با شما در مسجد نماز نمی‌خواند، الزاماً بدین معنا نیست که در مسجد دیگری هم نماز نمی‌خواند؛ بلکه ممکن است در مسجد دیگری نماز خوانده و یا معذور باشد. لذا شتاب‌زده، قضاوت نکنید؛ مگر این‌که مطمئن شوید، او بدون عذر شرعی در نماز جماعت شرکت نمی‌کند. ایرادی ندارد که نزدش بروید و به او بگویید: فلانی! شما را در مسجد نمی‌بینم؛ اما خیلی زشت است که پیش‌داوری کنید یا در هر مجلسی درباره‌ی آن شخص، سخن بگویید. این کار، جایز نیست؛ زیرا شما نمی‌دانید؛ شاید واقعاً برای نماز جماعت به مسجد دیگری می‌رود یا معذور است.

توجه داشته باشید که رسول‌الله در چنین مواردی چه برخوردی با مردم داشته است. پیامبر روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول‌الله از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر فرمود: «قُم فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ»؛([[218]](#footnote-218)) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نماز بخوان». می‌بینیم که رسول‌الله ابتدا از او سؤال کرد که آیا نماز خوانده است یا نه و آن‌گاه به او دستور داد که دو رکعت نماز بخواند. گرچه این‌طور به‌نظر می‌رسید که آن شخص، به محضِ ورود به مسجد، نشسته و «تحیة المسجد» نخوانده است؛ با این حال، رسول‌الله احتمال می‌داد که شاید آن شخص نماز خوانده، ولی ایشان، او را ندیده‌اند که نماز خوانده است.

لذا باید مطمئن باشیم که طرفِ مقابل، مرتکب عمل حرامی شده است و سپس او را از این عمل بازداریم. به عنوان مثال: شخصی را می‌بینید که خانمی، داخل ماشین اوست؛ جایز نیست که درباره‌ی آن مرد یا زن سخنی بگویید یا به آن‌ها بدبین شوید؛ زیرا شاید آن زن، خواهر یا همسر باشد! از این‌رو دانستن این‌که فلان عمل، پسندیده و فلان کار، ناپسند است، یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و وقتی می‌خواهیم کسی را امر به معروف و نهی از منکر کنیم، باید مطمئن باشیم که آیا واقعاً عمل پسندیده‌ای را ترک کرده یا مرتکب کار ناپسندی شده است.

کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید با دیگران، محترمانه و به‌نرمی برخورد کند؛ زیرا برخوردِ نرم و محترمانه، مفید و سودمند خواهد بود. همان‌طور که پیامبر فرموده است: «إنَّ اللَّهَ يُعْطي عَلَى الرِّفق مَا لا يُعْطِي عَنِ العُنْفِ»؛([[219]](#footnote-219)) یعنی: «الله در برابر نرمی و خوش‌رفتاری، پاداش یا نتایجی می‌دهد که در برابر سختی و خشونت نمی‌دهد». لذا خشوت و سخت‌گیری، باعث می‌شود که طرف مقابل، واکنش منفی از خود نشان دهد یا غرورش اجازه ندهد که حق را بپذیرد؛ ولی اگر با نرم‌خویی و مهربانی با او رفتار کنید، چه بسا حق را قبول کند.

در گذشته «محتسب» یا بازرس عمومی، مأمور امر به معروف و نهی از منکر بود؛ گفته می‌شود: باری یکی از بازرسان عمومی، هنگام نماز مغرب نزد شخصی رفت که در حالِ بیرون کشیدن آب از چاه، به‌وسیله‌ی شتر بود. در آن زمان، هنگامی که با شتر، آب می‌کشیدند، اشعاری هم می‌خواندند تا شتر راحت‌تر، آب بکشد. محتسب یا بازرس، با لحنی تند، با شخصی که مشغول کشیدن آب از چاه بود، سخن گفت. کارگر بی‌چاره که حسابی خسته بود، طاقت نیاورد و با عصایش او را زد. محتسب، نزد امام مسجد رفت که از نوه‌های علامه محمد تمیمی/ بود و ماجرا را برایش بازگو کرد.

روزِ بعد، آن عالم، خود به همان مکانی رفت که محتسب رفته بود؛ عبایش را روی چوبی در کنارِ لبه‌ی چاه گذاشت و وضو گرفت. آن‌گاه اذان مغرب را دادند. شیخ، طوری ایستاد که می‌خواهد عبایش را بردارد و سپس رو به کارگر کرد وگفت: فلانی! برادرم! جزاک‌اللهُ خیرًا، تو آدمِ زحمت‌کشی هستی؛ اگر به مسجد بروی و نمازت را بخوانی، چیزی از دست نخواهی داد؛ می‌توانی بازگردی و کار خود را انجام دهی. در هر حال، با احترام و به‌نرمی با او سخن گفت. کارگر، رو به عالم کرد کرد و گفت: جزاک الله خیرا؛ دیروز مردی بی‌‌ادب نزدم آمد و با من، خیلی بد رفتار کرد؛ من هم طاقت نیاوردم و با عصایم او را زدم. شیخ گفت: نیازی به زدن نبود؛ شما که آدمِ فهمیده و زیرکی هستید. خلاصه این‌که با او به‌نرمی سخن گفت. آن مرد، عصای ساربانی را کناری گذاشت و با شیخ، به مسجد رفت. تفاوت را ببینید؛ محتسب، با خشونت رفتار کرد و عالم، با نرم‌خویی و محترمانه. علاوه بر این، رسول‌الله فرموده است: «إنَّ اللَّهَ يُعْطي عَلَى الرِّفق مَا لا يُعْطِي عَنِ العُنْفِ»؛([[220]](#footnote-220)) یعنی: «الله در برابر نرمی و خوش‌رفتاری، پاداش یا نتایجی می‌دهد که در برابر سختی و خشونت نمی‌دهد». هم‌چنین فرموده است: «إِنَّ الرِّفقَ لا يَكُونُ في شيءٍ إِلاَّ زَانَه، وَلا يُنْزَعُ مِنْ شَيءٍ إِلاَّ شَانَهُ»؛([[221]](#footnote-221)) یعنی: «نرمی و لطافت در هر چیزی که باشد، آن را زیبا و آراسته می‌سازد و از هر چیزی که جدا شود، آن را زشت و معیوب می‌گرداند». لذا کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید دقت نماید که رفتار نرم و نیکی با دیگران داشته باشد.

شرط سوم: نباید پی‌آمدِ نهی از منکر، بدتر از آن عملِ ناشایست باشد؛ لذا در صورتی که پی‌آمد نهی از منکر، بدتر و شدیدتر از آن عمل ناپسند باشد، نباید به نهی از منکر پرداخت؛ و این، یک قاعده است که از میان بد و بدتر، باید بد را انتخاب کرد. به عنوان مثال: اگر کسی را می‌بینیم که سیگار می‌کشد و می‌دانیم یا احتمال می‌دهیم که اگر او را از این کار بازداریم، به سراغ شراب می‌رود، در این صورت، او را از استعمال دخانیات نهی نمی‌کنیم؛ زیرا حکم مصرف سیگار از شراب‌خواری، سبک‌تر است.

گفته می‌شود: امام ابوالعباس حرانی/ در شام گروهی از قوم «تاتار» را دید که شراب می‌نوشند. شیخ/ هیچ نگفت و از کنارشان عبور کرد. دوستش از او پرسید: چرا آن‌ها را از این کار زشت، منع نکردی؟ فرمود: اگر آن‌ها را از این کار بازمی‌داشتیم، به سراغ زنان مسلمان می‌رفتند و به مال و ناموس مسلمانان، تجاوز می‌کردند و حتی ممکن بود آن‌ها را بکشند؛ در صورتی که شراب‌خواری، در مقایسه با چنین گناهانی، کوچک‌تر و ساده‌تر است. این، از دانش و درک بالای آن بزرگوار بود.

شرط چهارم برای امر به معروف و نهی از منکر، یا بهتر است بگوییم: یکی از آداب امر به معروف و نهی از منکر، این است که ابتدا خودِ انسان به انجام کارهای پسندیده بپردازد و از کارهای زشت و ناپسند دوری کند؛ یعنی انسان نباید دیگران را به سوی کارهای نیک بخواند و خود در انجام آن، کوتاهی نماید یا آن‌ها را از کارهای ناپسند منع کند و خود، کارهای زشت و ناپسند انجام دهد. البته این، بدان معنا نیست که نسبت به امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی کند؛ زیرا این، گناه دیگری‌ست که بر گناهانش افزوده می‌شود؛ ولی نهاد و سرشتِ انسان به‌گونه‌ای‌ست که معمولاً مردم را به کاری فرا نمی‌خواند که خود، انجام نمی‌دهد؛ زیرا این امر، او را شرمنده می‌کند ؛ هم‌چنین انسان به مقتضای طبیعت خویش، شرمنده می‌شود که دیگران را از کاری بازدارد وخود، آن را انجام دهد. در هر حال باید امر به معروف و نهی از منکر نماییم؛ اگرچه خود، کارِ نیک یا پسنیدیده انجام ندهیم یا از کارهای زشت دوری نکنیم؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای مستقل از انجام نیکی و پرهیز از بدی‌ست و این دو، لازم و ملزوم یک‌دیگر نیستند.

کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید به قصد اصلاح مردم به چنین کاری بپردازد، نه این‌که هدفش انتقام‌جویی از دیگران باشد. اگر کسی به نیت انتقام‌جویی از دیگران، امر به معروف و نهی از منکر کند، الله متعال در امر و نهی او، هیچ خیر و برکتی نمی‌گذارد؛ بلکه باید مانند پزشک باشد و به نیت درمان و اصلاح مردم، امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ به عبارت دیگر تنها به قصد اجرای دستور شریعت و اصلاح دیگران، امر به معروف و نهی از منکر نماید تا بدین‌سان، هم خود صالح و نیکوکار باشد و هم دیگران را اصلاح کند. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو دعوت‌گران هدایت‌یافته، صالح و مصلح بگرداند؛ به‌یقین او، بخشنده و بزرگوار است.

الله در پایان آیه، می‌فرماید: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ «و چنین کسانی رستگارند». یعنی کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، رستگارند. رستگار به کسی می‌گویند که به خواسته‌ی خویش برسد و از آن چه که بیم دارد، رهایی یابد. الله متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾. کارشناسان زبان عربی، می‌گویند: این ساختار کلامی، افاده‌ی «حصر» می‌کند؛ بنابراین مفهوم دقیق این آیه، این شود که: «رستگاری، تنها از آنِ کسانی‌ست که به سوی نیکی فرا می‌خوانند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». سپس الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ﴾

[آل عمران: ١٠٥]

و همانند کسانی نباشید که تفرقه ورزیدند و پس از آن‌که نشانه­های آشکاری برایشان آمد، اختلاف کردند.

نهی از تفرقه و اختلاف، پس از ذکرِ «امر به معروف و نهی از منکر»، بیان‌گر این است که ترک امر به معروف و نهی از منکر، به تفرقه و اختلاف می‌انجامد؛ زیرا وقتی مردم روش‌های گوناگونی در پیش بگیرند، دچار اختلاف و چنددستگی می‌شوند؛ اگر یک نفر در مسیر اطاعت و بندگی الله حرکت می‌نماید، دیگری، معصیت و نافرمانی می‌کند؛ یکی، نماز می‌خواند و دیگری، شراب می‌نوشد؛ و بدین‌سان امت، دچار اختلاف و تفرقه می‌شود و هر گروهی، روش و روی‌کرد مختلفی خواهد داشت. از این‌رو الله متعال فرمود:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ﴾ [آل عمران: ١٠٥]

و همانند کسانی نباشید که تفرقه ورزیدند.

لذا یک‌پارچگی و وحدت امت اسلامی، در گروِ امر به معروف و نهی از منکر است؛ به عبارت دیگر، اگر امت اسلامی به امر به معروف و نهی از منکر اهمیت دهند و کتاب و سنت را به داوری بطلبند یا این دو اصل مهم دینی را معیار قضاوت‌ها و داوری‌های خویش قرار دهند، هیچ‌گاه دچار تفرقه نخواهند شد و (از آسیب‌های فکری، فرهنگی، عقیدتی، اجتماعی و سیاسی درامان خواهند بود) و به بالاترین حدّ امنیت دست خواهند یافت. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾

[الأنعام: ٨٢]

امنیت، از آنِ کسانی‌ست که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان، هدایت­یافته­اند.

اینک کشورهای بزرگ و کوچک، تلاش زیادی برای حفظ امنیت می‌کنند و بخش زیادی از بودجه‌ی خود را به برقراری امنیت اختصاص می‌دهند؛ این، در حالی‌ست که بسیاری از مسلمانان، از این رهنمود قرآنی غافلند. امنیت کامل در دو کلمه، بیان شده است: «ایمان» و «دوری از شرک»؛ ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ یعنی: «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند». وقتی ملتی ایمان بیاورند و ایمانشان را به شرک آلوده نکنند، به امنیت کامل دست می‌یابند.

مثالی می‌زنم که اگرچه به سال‌ها و قرن‌ها قبل برمی‌گردد، اما به ذهن‌ها نزدیک و قابل فهم است؛ در صدر اسلام، بزرگ‌ترین مسؤول یا بالاترین مقام سیاسی، به‌تنهایی و بدون محافظ و نگهبان، در مسجد می‌خوابید و به‌تنهایی در بازار و در میان مردم رفت و آمد می‌کرد و از هیچ‌کس جز الله نمی‌ترسید. عمر بن خطاب در مسجد، سر بر خشت می‌گذاشت و می‌خوابید و هیچ محافظ و نگهبانی نداشت؛ نه در بازار، نه در خانه و نه در مسجد؛ زیرا ایمان مردم، به ظلم و شرک، آلوده نشده و ایمانِ ناب و خالصی بود و مردم، در امنیت زندگی می‌کردند. دوران خلفای راشدین پایان یافت و دوران بنی‌امیه فرارسید؛ برخی از حکام بنی‌امیه از راه و روش خلفای راشدین فاصله گرفتند و در نتیجه، ناامنی و آشوب پدید آمد و خوارج، ظهور کردند. سپس دوران عمر بن عبدالعزیز/ فرارسید و امنیت و آرامش به امت اسلامی بازگشت؛ به‌گونه‌ای که با خیال آسوده و در کمال امنیت به مسافرت می‌رفتند و در سفرهایشان، امنیت داشتند؛ اما بنا به حکمت الله، دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز/ چندان طول نکشید؛ خلافتش، دو سال و چند ماه بود. در هر حال، امنیت به فراوانی سپاهیان یا به قدرت نظامی و توانِ دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی نیست؛ بلکه امنیت در این دو مسأله‌ی مهم، خلاصه می‌شود که الله بیان فرموده است:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾

[الأنعام: ٨٢]

امنیت، از آنِ کسانی‌ست که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان، هدایت­یافته­اند.

سپس مؤلف/ در ادامه‌ی آیه‌هایی که در این باب، ذکر کرده، این آیه را آورده که الله فرموده است:

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [التوبة: ٧١]

و مردان و زنان باایمان، یار و یاور یک‌دیگرند؛ به کارهای نیک فرا می­خوانند و از کارهای زشت باز می­دارند.

آری! مردان و زنانِ مؤمن، یار و یاور یک‌دیگرند و به هم‌دیگر کمک می‌کنند. الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ بَعۡضُهُم مِّنۢ بَعۡضٖۚ﴾ [التوبة: ٦٧]

مردان و زنان منافق از جنس یک‌دیگرند.

بنابراین، منافقان، یار و یاور یک‌دیگر نیستند؛ گرچه همه، از یک جنسند. ولی مؤمنان، یار و یاور برادرانِ باایمان خویش هستند و یک‌دیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

این آیه، بیان‌گر این است که امر به معروف و نهی از منکر، فقط وظیفه‌ی مردان نیست؛ بلکه زنان نیز وظیفه دارند یک‌دیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ البته در محیط‌های زنانه‌ای مانند مجالس عروسی یا محیط‌های آموزشی (مدرسه و دانشگاه) و امثال آن. لذا هر زنی، وظیفه دارد هم‌جنسان خود را از کارهای زشت و ناپسند بازدارد و اگر شاهد کوتاهی آنان در انجام واجبات است، باید آن‌ها را به سوی نیکی و انجام واجبات، فرا بخواند؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ی هر مرد و زنِ مسلمانی‌ست:

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرۡحَمُهُمُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٧١﴾ [التوبة: ٧١]

و مردان و زنان باایمان، یار و یاور یک‌دیگرند؛ به کارهای نیک فرا می­خوانند و از کارهای زشت باز می­دارند و نماز برپا می­کنند و زکات می­دهند و از الله و پیامبرش اطاعت می­نمایند. الله ایشان را مشمول رحمت می­گرداند. همانا الله توانای چیره و حکیم است.

از الله متعال درخواست می‌کنم که رحمت و آمرزش خویش را شامل حال ما بگرداند.

مؤلف/ این آیه را نیز ذکر کرده که الله متعال فرموده است:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨﴾ [المائ‍دة: ٧٨]

آن دسته از بنی­اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم نفرین شدند. این، بدان سبب بود که نافرمانی نمودند و از حد می‌گذشتند.

لعن، یعنی طرد یا راندن و دور کردن از رحمت الله؛ و تنها کسانی سزاوار لعن و نفرین هستند که مرتکب گناهان کبیره (بزرگ) می‌شوند.

«بنی‌اسرائیل»، فرزندانِ یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستند؛ یعنی «اسرائیل»، لقب یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بوده است. ابراهیم دو پسر داشت: اسماعیل و اسحاق؛ اسماعیل فرزند بزرگِ ابراهیم بود که الله متعال، به ابراهیم خلیل دستور داد که او را ذبح کند و سپس بر همه‌ی آن‌ها منت نهاد و این حکم را لغو کرد و قربانیِ بزرگی، بلاگردان اسماعیل گردانید. اسماعیل از هاجر زاده شد و اسحاق از همسر نخست ابراهیم. بنی‌اسرائیل از نسلِ یعقوب بن اسحاق هستند و الله متعال، پیامبران فراوانی در میان آن‌ها برانگیخت؛ اما بنی‌اسرائیل، قوم سرکشی بودند که بسیاری از پیامبران را کشتند. آن‌ها هم‌چنین یک‌دیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می‌شدند، باز نمی‌داشتند؛ بلکه برخی از آن‌ها با آن‌که شاهد انجام کارهای زشت بودند، از آن نهی نمی‌کردند. داستان آن شهری که در ساحل دریا قرار داشت، مشهور است و در قرآن کریم آمده است؛ اهالی آن، یهودیانی بودند که الله متعال، صیدِ ماهی را در روز شنبه بر آنان حرام گردانید. ماهی­ها، روز شنبه به سطح آب می­آمدند و روی آب آشکار می­شدند و روزهای دیگر نمی­آمدند. زمانی طولانی به همین منوال گذشت؛ اهالی آن شهر گفتند: باید فکری بکنیم. و حیله‌ای سرِ هم کردند؛ بدین‌سان که تورهایی را در ساحل، نصب نمودند و در روزهای شنبه که آب بالا می‌آمد، ماهی‌ها در تورها گرفتار می‌شدند و اهالی آن شهر روز یک‌شنبه ماهی‌ها را می‌گرفتند. برخی از آن‌ها، هم‌شهریان خود را از این کار زشت نهی می‌کردند؛ گروهی هم ساکت بودند و هیچ نمی‌گفتند. عده‌ای نیز حکم الاهی را درباره‌ی ممنوعیت شکارِ ماهی در روز شنبه نادیده گرفتند و برای شکار ماهی، حیله‌ای سرِ هم کردند. لذا الله این‌ها را مجازات کرد و آنان را به صورت بوزینگانی زبون و مطرود درآورد:

﴿فَقُلۡنَا لَهُمۡ كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِ‍ِٔينَ ٦٥﴾ [البقرة: ٦٥]

آنان را به صورت بوزینگانی زبون و مطرود درآوردیم.

شاهدِ موضوع، این‌جاست که در میان آن‌ها، کسانی بودند که سکوت نمودند و به وظیفه‌ی خود در قبال نهی از منکر عمل نکردند؛ لذا در این نفرین، داخل شدند؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨﴾ [المائ‍دة: ٧٨]

آن دسته از بنی­اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم نفرین شدند. این، بدان سبب بود که نافرمانی نمودند و از حد می‌گذشتند.

داوود سالیان زیادی پس از موسی بوده است؛ و همین‌طور عیسی. این دو پیامبر، کسانی را که نهی از منکر نمی‌کردند، نفرین نمودند و الله متعال، این داستان را در تأیید آن‌ها بیان فرموده است؛ لذا کسانی که از منکر، باز نمی‌داشتند، نفرین شدند و از رحمت الاهی دور گشتند.

و این، دلیلی بر واجب بودن نهی از منکر است و نشان می‌دهد که ترک این وظیفه، انسان را از رحمت الله، دور می‌گرداند.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ﴾ [الكهف: ٢٩]

و بگو: این سخن راست، از سوی پروردگار شماست؛ پس هر که می­خواهد، ایمان بیاورد و هر که می­خواهد، کفر بورزد.

و می‌فرماید:

﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ﴾ [الحجر: ٩٤]

مأموریت خویش را آشکار نما.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿أَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَأَخَذۡنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابِۢ بَ‍ِٔيسِۢ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ١٦٥﴾ [الأعراف: ١٦٥]

کسانی را که از بدی­ها باز می­داشتند، نجات دادیم و ستم‌کاران را به سبب نافرمانی و فسقی که مرتکب می­شدند، به عذاب سختی گرفتار کردیم.

آیه‌های فراوانی در این‌باره وجود دارد.

**شرح**

مؤلف/، در ادامه‌ی آیاتی که ذکر کرده، به این آیه اشاره نموده که الله فرموده است:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ﴾ [الكهف:٢٩]

و بگو: این سخن راست، از سوی پروردگار شماست؛ پس هر که می­خواهد، ایمان بیاورد و هر که می­خواهد، کفر بورزد.

آری! حقیقت و سخن راستین، از سوی الله می‌باشد؛ از سوی پروردگاری که همه‌ی آفریده‌ها را خلق کرده است؛ ذاتی که هر حکمی که بخواهد، بر بندگانش واجب می‌گرداند و حق، از سوی اوست و ما باید دستورهای او را که سراسر حق است، بپذیریم. الله متعال فرمود:

﴿فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ﴾ [الكهف: ٢٩]

پس هر که می­خواهد، ایمان بیاورد و هر که می­خواهد، کفر بورزد.

این جمله، برای انتخاب یا بدین معنا نیست که به انسان، حق انتخاب یکی از این دو گزینه را بدهد؛ بلکه برای تهدید است؛ زیرا در پایان این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا ٢٩﴾ [الكهف: ٢٩]

به‌راستی ما برای ستم‌کاران آتشی فراهم نموده­ایم که دیواره­هایش آنان را (از هر سو) محاصره می­کند. و اگر در خواست آب کنند، آبی چون مس گداخته به آنان داده می‌شود که چهره‌ها را می‌سوزاند. چه آشامیدنی بدی! و دوزخ جایگاه بسیار بدی‌ست.

آری! الله خبر می‌دهد که هرکس ایمان بیاورد، پاداش فروانی خواهد یافت و هرکس کفر بورزد، گرفتار عذاب دردناکی می‌شود و در جرگه‌ی ستم‌کاران قرار می‌گیرد. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾ [البقرة: ٢٥٤]

و کافران، همان ستم‌کارانند.

این، تهدیدی برای کسانی‌ست که به الله ایمان نمی‌آورند. حق و حقیقت، کاملاً واضح و روشن می‌باشد و محمد مصطفی آن را از سوی پروردگار جهانیان آورده است؛ لذا کسی که هدایت یابد، موفق و سربلند خواهد شد و هرکس گم‌راه شود، خوار و سرافکنده می‌گردد.

سپس مؤلف/ در ادامه‌ی آیاتی که درباره‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده، به این آیه اشاره نموده که الله به پیامبرش فرموده است:

﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٩٤﴾ [الحجر: ٩٤]

مأموریت خویش را آشکار نما و از مشرکان روی بگردان.

خطاب این آیه، متوجه رسول‌الله است؛ ناگفته نماند که خطاب‌های قرآنی به پیامبر بر دو گونه است:

برخی از این خطاب‌ها، ویژه‌ی رسول‌الله است و برخی دیگر، متوجه او و امتش می‌باشد.

اصل بر این است که خطاب‌های قرآنی به پیامبر، متوجه او و امت اوست؛ زیرا پیامبر الگویی نیکو برای امت خویش می‌باشد. لذا این خطاب‌ها، تنها زمانی ویژه‌ی پیامبر است که قراین و شواهد، بیان‌گر این موضوع باشد؛ مانند این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ١﴾ [الشرح: ١]

آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟

و مانند این آیات که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلضُّحَىٰ ١ وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ ٢ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ٣﴾ [الضحى: ١، ٣]

سوگند به روز (هنگام برآمدن آفتاب)، و سوگند به شب، هنگامی که آرام گیرد (و همه جا را بپوشاند)که پروردگارت، تو را رها نکرده و مورد خشم قرار نداده است.

فقط در مواردی، خطاب، ویژه‌ی پیامبر است که دلیلی برای اختصاص آن به ایشان وجود داشته باشد و گرنه، خطاب، متوجه پیامبر و امتش می‌گردد؛ اما نمونه‌هایی از خطاب‌های قرآنی که متوجه پیامبر و امت اوست: الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ﴾ [التحريم: ١]

ای پیامبر! چرا آن‌چه را که الله برای تو حلال کرده است، بر خود حرام می‌کنی؟

الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ [الطلاق : ١]

ای پیامبر! (بگو:) زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه‌ی آنان (آن‌گاه که از عادت ماهانه پاک شده‌اند و با آنان آمیزش نکرده‌اید،) طلاقشان دهید.

لذا این حکم یا این خطاب، متوجه پیامبر و امت اوست. هم‌چنین الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ﴾ [المائ‍دة: ٦٧]

ای پیامبر! آن‌چه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، تبلیغ کن.

این، خطابی‌ست به پیامبر و امت او؛ زیرا آن بزرگوار، خود فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي». یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید».

الله به پیامبرش فرموده است: ﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ﴾؛ یعنی: مأموریت خویش را آشکار نما و در راه الله، از هیچ سرزنشی نترس. این خطاب، متوجه پیامبر و امت اوست. بر همه‌ی امت واجب است که اوامر الهی را آشکار سازند و مردم را به سوی آن فراخوانند؛ هم‌چنین باید آن‌چه را که الله از آن نهی کرده است، بیان کنند و مردم را از آن بازدارند؛ زیرا نهی از یک کار، در واقع دستور یا فرمانی برای ترک آن است.

﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٩٤﴾ ؛ یعنی از مشرکان روی بگردان و به آن‌ها یا اذیت و آزاری که از آن ها به تو می‌رسد، توجه نکن و از این‌که ایمان نمی‌آورند، ناراحت نباش. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا ٦﴾

[الكهف: ٦]

اگر به این قرآن ایمان نیاورند، چه بسا تو خودت را در پی ­ایشان از شدت اندوه و ناراحتی در آستانه­ی نابودی قرار می­دهی.

یا می‌فرماید:

﴿لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٣﴾ [الشعراء : ٣]

چه بسا بدان سبب که آنان ايمان نمى‏آورند، خودت را در آستانه­ی نابودی قرار می­دهی.

لذا به آن‌ها فکر نکن؛ بلکه از آنان و از اذیت و آزاری که به تو می‌رسانند، روی بگردان و بدان که سرانجام، موفق و پیروز خواهی شد؛ و همین‌طور هم شد و پیامبر در نتیجه‌ی صبر و شکیبایی، پیروز گردید. روزی، مخفیانه و در حالی مکه را ترک کرد که نگران بود و بیم آن می‌رفت که هر لحظه او را دست‌گیر کنند و بکشند. قریش برای دست‌گیری او و دوست و یارِ هم‌راهش، ابوبکر صدیق دویست شتر، جایزه تعیین کرده بودند؛ یعنی صد شتر برای دست‌گیری هر یک از آن‌ها؛ اما الله متعال، آن دو را نجات داد و پیامبر پس از گذشتِ چند سال، پیروزمندانه وارد مکه شد و بر قریش منت گذاشت؛ چنان‌که چارچوب دربِ کعبه را گرفت و خطاب به قریشیان فرمود: «ای قریشیان! فکر می‌کنید که با شما چگونه رفتار می‌کنم؟» حال، قریشیان تسلیم شده بودند؛ گفتند: انتظار ما، این است که با ما به‌نیکی رفتار کنی؛ زیرا تو، برادرِ بزرگوار و برادرزاده‌ی بزرگوار ما هستی. پیامبر فرمود: «من، همان جمله‌ای را به شما می‌گویم که یوسف() به برادرانش گفت: ﴿قَالَ لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَۖ يَغۡفِرُ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾([[222]](#footnote-222)) [یعنی: «امروز هیچ سرزنش و انتقامی، متوجه شما نخواهد بود؛ الله، شما را ببخشد.] بروید که شما، آزاد هستید». بدین‌سان پیامبر با آن‌که بر آنان دست یافته بود و می‌توانست از آنان انتقام بگیرد، آن‌ها را بخشید.

الله متعال به پیامبرش فرموده است: ﴿وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾؛ روی‌گردانی از مشرکان، دو معنا دارد: اول این‌که به آن‌ها اهمیت نده و ناراحت نباش که ایمان نمی‌آورند. و دوم این‌که: از اذیت و آزارشان، ناراحت نباش؛ زیرا پیروزی، از آنِ تو خواهد بود. و همین‌طور نیز شد. از این‌رو الله در آیه‌ی بعد، می‌فرماید:

﴿إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ ٩٥ ٱلَّذِينَ يَجۡعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٩٦ وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ٩٧ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ٩٨﴾ [الحجر: ٩٥، ٩٨]

به‌راستی ما، تو را از شر مسخره‌کنندگان محافظت می‌کنیم؛ آنان که معبود دیگری را با الله شریک قرار می‌دهند. پس به‌زودی خواهند دانست. ما می‌دانیم که از سخن مشرکان دل‌تنگ می‌شوی. پس پروردگارت را به پاکی، حمد و ستایش نما و از سجده‌گزاران باش.

دقت کنید؛ الله پس از این‌که به پیامبرش می‌فرماید: «ما می‌دانیم که تو، از سخن مشرکان دل‌تنگ می‌شوی»، به او دستور می‌دهد که پروردگار را به‌پاکی ستایش کند؛ چراکه همه‌ی سختی‌ها، به حکمت الله متعال است و باید او را به‌پاکی، حمد و ستایش نمود؛ از این‌رو پیامبر دستور می‌یابد که وقتی از ناحیه‌ی قریش در تنگنا قرار گرفت، الله را از هرچه که شایسته‌ی او نیست، پاک و منزّه بداند؛ زیرا سختی‌هایی که به پیامبر رسید، سراسر حکمت و رحمت بود و باید الله متعال را در برابر حکمت و رحمتش می‌ستود.

و اما آیه‌ی دیگری که مؤلف/ در این باب ذکر کرده است؛ الله می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦٓ أَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَأَخَذۡنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابِۢ بَ‍ِٔيسِۢ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ١٦٥﴾ [الأعراف: ١٦٥]

و چون پندی را که به آنان داده شد، از یاد بردند، کسانی را که از بدی­ها باز می­داشتند، نجات دادیم و ستم‌کاران را به سبب نافرمانی و فسقی که مرتکب می­شدند، به عذاب سختی گرفتار نمودیم.

این آیه، به همان داستانی اشاره دارد که پیش‌تر ذکر کردیم؛ یعنی به داستان اهالی آن شهرِ ساحلی که الله متعال صید ماهی را در روز شنبه بر آنان حرام گردانید و آنان را با ماهی‌های فراوانی که در روز شنبه بر روی سطح آب می‌آمدند، آزمود. هم‌چنان که در سایر ایام هفته، این‌همه ماهی نمی‌دیدند. مدتی طولانی بر آنان گذشت تا این‌که حیله‌ای درست کردند که هیچ سودی برای آن‌ها نداشت. آن‌ها، روز جمعه تورهایی را در کنار ساحل نصب می‌کردند و روز شنبه هنگامی که آب دریا بالا می‌آمد، ماهی‌های زیادی در این تورها به دام می‌افتادند؛ آن‌گاه آن‌ها روز یک‌شنبه این ماهی‌ها را می‌گرفتند. در نتیجه، الله متعال آنان را بوزینگانی زبون و مطرود گردانید و به آن‌ها فرمود: ﴿كُونُواْ قِرَدَةً خَٰسِ‍ِٔينَ﴾؛ یعنی: به صورت بوزینگانی پست و زبون درآیید. و اگر می‌خواست آن‌ها را به صورت درازگوش (الاغ) می‌گرداند؛ ولی آن‌ها را به صورت بوزینه درآورد؛ زیرا بوزینه، شباهت زیادی به انسان دارد؛ همان‌گونه که این کردار زشت آن‌ها یا حیله‌ای که سرِ هم کردند، درست و حلال به‌نظر می‌رسید؛ زیرا به‌ظاهر در روز شنبه، ماهی صید نمی‌کردند و شکل و ظاهرِ عملشان، حلال بود. لذا مجازاتی که گرفتارش شدند، متناسب با عملی بود که انجام دادند. این‌جاست که پی می‌بریم: هر عملی، نتیجه‌ی درخورِ خود را دارد یا هر کنشی را واکنشی متناسب با آنست. همان‌طور که الله در کتابش می‌فرماید:

﴿فَكُلًّا أَخَذۡنَا بِذَنۢبِهِۦۖ﴾ [العنكبوت: ٤٠]

ما هر کدام را به گناهش گرفتیم.

لذا هر انسانی مطابق جرمش، مجازات می‌شود. و این دسته از بنی‌اسرائیل که با حیله، حُکم الله را نادیده گرفتند، به بوزینگانی زبون و مطرود تبدیل شدند که در کوچه و بازار، صدای میمون سر می‌دادند. پناه بر الله.

از سوی دیگر الله می‌فرماید:

﴿أَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ﴾ [الأعراف: ١٦٥]

کسانی را که از بدی­ها باز می­داشتند، نجات داد.یم.

زیرا اهالیِ آن شهرِ ساحلی، سه دسته بودند: گروهی، آن حیله را سرِ هم کردند؛ عده‌ای سکوت نمودند و برخی نیز، آن‌ها را از این کار زشت بازداشتند. کسانی که در برابر این عمل زشت سکوت کردند، به آنان که از این عمل بازمی‌داشتند، گفتند:

﴿لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ أَوۡ مُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗاۖ﴾ [الأعراف: ١٦٤]

چرا کسانی را پند می­دهید که الله نابودشان خواهد کرد یا به عذاب سختی گرفتارشان خواهد ساخت؟

یعنی: رهایشان کنید و کاری به کارشان نداشته باشید؛ پند و اندرز، در این‌ها اثری ندارد و به‌طور قطع، هلاک خواهند شد؛ اما کسانی که نهی از منکر می‌کردند، در پاسخ گفتند:

﴿مَعۡذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ١٦٤﴾ [الأعراف: ١٦٤]

...تا عذری نزد پروردگارتان باشد (که ما انجام وظیفه نمودیم)؛ و شاید آن‌ها نیز تقوا پیشه کنند.

یعنی ما را بگذارید تا به دو فایده دست یابیم: یکی این‌که نزد پروردگارمان عذر و بهانه‌ای خواهیم داشت که وظیفه‌ی خود را انجام دادیم و آنان را از این کارِ حرام بازداشتیم. و دیگر، این‌که: شاید آن‌ها نیز از خدا بترسند و دست از این کار بردارند. همان‌طور که الله متعال به موسی و هارون علیهماالسلام دستور داد:

﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ٤٤﴾ [طه: ٤٤]

به نرمی با فرعون سخن بگویید تا پند بگیرد یا بترسد.

البته الله متعال درباره‌ی کسانی که سکوت کردند، هیچ نگفته است؛ از این‌رو علما، اختلاف نظر دارند که آیا این‌ها که سکوت کردند، از عذاب الهی نجات یافتند یا گرفتار عذاب شدند؟ بهتر، این است که ما نیز در این‌باره سکوت کنیم. چون الله متعال، درباره‌ی سرنوشت آن‌ها هیچ نگفته است؛ از این‌رو می‌گوییم: آن ها که نهی از منکر کردند، نجات یافتند و آن‌ها که مرتکب این عمل حرام شدند، هلاک گشتند و گرفتار عذاب گردیدند و الله متعال از سرنوشت کسانی که در برابر این عمل منکر سکوت کردند، هیچ نگفته است.

\*\*\*

وَأمَّا الأحَاديثُ:

189- فالأَوَّل: عن أَبي سعيدٍ الخُدْريِّ قال: سمِعْتُ رسُولَ الله يقُول: «مَنْ رَأَى مِنْكُم مُنْكرًا فَلْيغيِّرْهُ بِيَده، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطعْ فبِلِسَانِه، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبقَلبهِ وَذَلَكَ أَضْعَفُ الإِيمانِ». [روایت مسلم]([[223]](#footnote-223))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «هرکس از شما کار زشت و ناپسندی دید، آن را به‌دست خویش تغییر دهد و اگر نتوانست، پس با زبان خود از آن منع کند و اگر این را هم نتوانست، پس به قلب خویش آن را بد بداند. و این، ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است».

190- الثَّاني: عن ابنِ مسْعُودٍ أَنَّ رسولَ الله قال: «مَا مِنَ نَبِيٍّ بعَثَهُ الله في أُمَّةٍ قَبْلِي إِلاَّ كان لَه مِن أُمَّتِهِ حواريُّون وأَصْحَابٌ يَأْخذون بِسُنَّتِهِ ويقْتدُون بأَمْرِه، ثُمَّ إِنَّها تَخْلُفُ مِنْ بعْدِهمْ خُلُوفٌ يقُولُون مَالاَ يفْعلُون، ويفْعَلُون مَالاَ يُؤْمَرون، فَمَنْ جاهدهُم بِيَدهِ فَهُو مُؤْمِن، وَمَنْ جاهدهم بقَلْبِهِ فَهُو مُؤْمِن، ومَنْ جَاهَدهُمْ بِلِسانِهِ فَهُو مُؤْمِن، وليس وراءَ ذلِك مِن الإِيمانِ حبَّةُ خرْدلٍ». [روایت مسلم]([[224]](#footnote-224))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر پیامبری که الله در امت‌های پیش از من مبعوث می‌کرد، یاران مخلص و اصحابی داشت که راه و روش او را در پیش می‌گرفتند و از دستورهای او پیروی می‌کردند و سپس نسل‌هایی جانشین آن‌ها شدند که به آن‌چه می‌گفتند، عمل نمی‌کردند و کارهایی انجام می‌دادند که به آن، امر نشده بودند. (در این امت نیز همین‌گونه است.) پس هرکس، با دست خود به جهاد و مبارزه با آن‌ها برخیزد، مؤمن است؛ و هرکس، با زبان خویش با آنان مبارزه و جهاد کند، مؤمن است و هرکس با زبان خویش با آن‌ها مقابله نماید، مؤمن است و پس از این، به‌اندازه‌ی دانه‌ی «سپندی» هم ایمان وجود ندارد».

\*\*\*

191- الثالث: عن أَبي الوليدِ عُبَادَةَ بنِ الصَّامِتِ قال: «بَايَعْنَا رسولَ الله على السَّمعِ والطَّاعَةِ في العُسْرِ وَاليُسْرِ والمَنْشَطِ والمَكْرَه، وَعلى أَثَرَةٍ عَليْنَا، وعَلَى أَنْ لاَ نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدكُمْ مِنَ الله تعالَى فيه بُرهانٌ، وعلى أن نقول بالحقِّ أينَما كُنَّا لا نخافُ في الله لَوْمةَ لائمٍ». [متفقٌ عليه]([[225]](#footnote-225))

**ترجمه:** ابوولید، عباده بن صامت می‌گوید: با رسول‌الله پیمان بستیم که در سختی و گشایش، و در خوشی و ناخوشی، و آن‌گاه که دیگران بر ما ترجیح داده شدند، حرف‌شنوی و اطاعت نماییم و از ما پیمان گرفت که با حاکمان و فرمانروایان خود، بر سرِ قدرت درگیر نشویم، مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن دلیل و برهانی از سوی الله داشتید و نیز پیمان بستیم که هرجا (و در هر موقعیتی) که بودیم، حق را بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری در راه الله نترسیم».

**شرح**

مؤلف/ روایتی بدین مضمون نقل کرده که عباده بن صامت گفته است: با رسول‌الله پیمان بستیم که در سختی و راحتی، و در خوشی و ناخوشی، و آن‌گاه که دیگران در امر مشترکی بر ما ترجیح داده شدند، از حاکمان و فرمانروایان، حرف‌شنوی و اطاعت کنیم.

یعنی صحابه با رسول‌الله بر سرِ اطاعت و حرف‌شنوی از حاکمان و والیان خویش، بیعت کردند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء : ٥٩]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از رسولِ (او) فرمان ببرید و نیز از پیشوایان صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

پیش‌تر به بیان این موضوع پرداختیم که منظور از پیشوایان، علما و حکام (مسؤولان حکومتی) هستند؛ البته علما، اولیای امور دینی یا پیشوایان دینی هستند و حکام، پیشوایان یا مسؤولان اجرایی دستورهای شرعی.

عباده می‌گوید: پیمان بستیم که حرف‌شنوی و اطاعت کنیم؛ البته معصیت و نافرمانی از الله از این پیمان، مستثناست؛ زیرا نمی‌توان و نباید بر سرِ نافرمانی از الله متعال با هیچ‌کس پیمان بست و در برابر نافرمانی از الله، جای هیچ اطاعتی از مخلوق وجود ندارد؛ از این‌رو ابوبکر صدیق پس از آن‌که به خلافت رسید، در سخنرانی یا خطبه‌ای که برای مردم ایراد کرد، چنین فرمود: «از من تا زماني كه از الله و رسولش اطاعت کردم، فرمان پذيريد و هرگاه از اطاعت الله و رسول سرتافتم، نبايد از من اطاعت كنيد». بنابراین، هرگاه حاکم یا فرمانروایی به نافرمانی از الله متعال دستور دهد، اطاعت و فرمان‌برداری از او در چنین مواردی جایز نیست؛ زیرا شاهنشاه یا شاهِ شاهان، الله، پروردگار جهانیان است و نباید به‌خاطر فرمان‌برداری از حاکمی که مخلوق و پرورده‌ی پروردگار جهانیان است، از الله، پروردگار جهانیان نافرمانی کنیم. به‌یقین همه، مملوک الله متعال و تحت سلطه‌ی او هستند؛ پس چگونه انسان به خود جرأت می‌دهد که اطاعت از آن‌ها را بر اطاعت از الله متعال ترجیح دهد؟ بنا بر متون و آموزه‌های دینی، فرمان‌برداری از حکام و پیشوایان، منوط به این است که معصیت و نافرمانی از الله نباشد.

عباده می‌گوید: پیمان بستیم که در سختی و گشایش، حرف‌شنوی و اطاعت نماییم؛ یعنی چه ثروتمند بودیم و چه فقیر و تنگ‌دست، وظیفه داریم از حکام و صاحبان امر خویش پیروی کنیم؛ همین‌طور در خوشی و ناخوشی. یعنی چه به حکومت آن‌ها راضی باشیم و چه نباشیم، وظیفه‌ی ما، فرمان‌برداری‌ست و تنها در مواردی باید از آن‌ها نافرمانی کنیم که به معصیت و نافرمانی از الله دستور می‌دهند.

در این روایت آمده است: «و نیز آن‌گاه که دیگران، بر ما ترجیح داده شدند»؛ یعنی اگر حاکمان در تقسیم ثروت و بیت‌المال، با تبعیض عمل کردند و در حقوق شهروندی، برخی از مردم را بر دیگران ترجیح دادند، باز هم باید از آن‌ها اطاعت و فرمان‌برداری نماییم و برای ما درست نیست که با چنین بهانه‌ای از آن‌ها نافرمانی کنیم یا به آن‌ها بگوییم که چون حق ما را خورده‌اید، دیگر حاضر به فرمان‌برداری از شما نیستیم؛ بلکه می‌گوییم: به‌خاطر الله و در راستای فرمان‌برداری از او، از شما اطاعت می‌کنیم؛ گرچه شما، کاخ‌نشین و ما، کوخ‌نشین باشیم. اصلاً برای ما مهم نیست؛ زیرا این، زندگیِ فانیِ دنیاست که روزی از شما گرفته می‌شود یا می‌میرید و آن را ترک می‌کنید. در هر حال، با وجود تمام خودکامگی‌ها و تبعیض‌ها، از حکام خود اطاعت می‌کنیم؛ زیرا پیامبر فرموده است: «اسْمَعْ وَأَطِعْ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ»؛([[226]](#footnote-226)) یعنی: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری نما؛ هرچند تو را بزند و اموالت را غصب كند». ولی روز قیامت، تلافی خواهی کرد؛ یعنی اگر چیزی از نیکی‌هایش باقی بماند، از نیکی‌های او برای خود برمی‌داری؛ و گرنه، از بدی‌های تو کاسته و به بدی‌های او افزوده می‌شود و آن‌گاه او را در آتش دوزخ می‌اندازند. پناه بر الله. جای هیچ نگرانی نیست؛ زیرا هیچ چیزی نزد پروردگار متعال گم نمی‌شود.

در ادامه‌ی این روایت آمده است: «و از ما پیمان گرفت که با حاکمان و فرمانروایان خود، بر سرِ قدرت درگیر نشویم»؛ زیرا درگیری بر سرِ قدرت، پی‌آمدهای منفی و خرابی‌های زیادی در پی دارد و باعث تفرقه و پراکندگی در میان مسلمانان می‌گردد؛ چنان‌‌که از زمان عثمان تا عصر ما، همواره امت اسلامی بر سرِ قدرت و حکومت، کشمکش داشته‌اند و پی‌آمدهای ناگوارش بر هیچ‌کس پوشیده نیست. در ادامه‌ی این روایت آمده است: «مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن، دلیل و برهانی از سوی الله داشتید»؛ یعنی همین‌که کفر آشکاری از حاکمان خود دیدید، قیام برای عزل آن‌ها، جایز است؛ البته به سه شرط:

اول: این‌که کفر آشکارش را به‌وضوح و به چشم خود ببینید؛ از این‌رو با گمان یا تصور محض، خروج بر حاکمان، جایز نیست و آگاهی کامل در این زمینه، ضروری‌ست.

دوم: این‌که‌ آن عمل، واقعاً کفر باشد، نه فسق؛ زیرا حاکمان هرچه‌قدر که فاسق باشند، باز هم قیام در برابر آن‌ها جایز نیست. لذا اگر حاکمی شراب بنوشد، زنا کند و بر مردم ستم نماید، شوریدن یا خروج بر او جایز نیست.

سوم: عملی که انجام می‌دهد، کفر آشکاری باشد که از سوی الله، دلیلی بر آن وجود دارد؛ از این‌رو هر عملی که امکان تأویل در آن یافت شود، کفرِ آشکار محسوب نمی‌شود و در چنین مواردی، خروج بر حاکمان جایز نیست؛ اما اگر حاکمی به شهروندان خود بگوید که نوشیدن شراب، جایز است، یا هم‌جنس بازی را حلال اعلام کند یا بگوید: زنا، حلال است و می‌توانید زنا کنید، این، کفرِ آشکاری‌ست که خروج بر او را جایز می‌گرداند و بر مردم، واجب است که برای خلع او از مقامش، به‌پا خیزند؛ گرچه با پیکار و جهاد مسلحانه باشد؛ زیرا مرتکب کفرِ آشکار شده است.

البته شرط چهارمی هم وجود دارد و آن، این‌که: دلیل قاطعی از سوی الله وجود داشته باشد که عملش، کفر است؛ زیرا قیام بر ضد حاکمان یا خروج بر آن‌ها، مسأله‌ای‌ست که پی‌آمدها و خرابی‌های زیادی در پی خواهد داشت و از این‌رو دقت نظر در این مورد، بسیار ضروری‌ست و باید این شروط سه‌گانه یا چهارگانه را رعایت کنیم؛ همان‌طور که در این روایت آمده است: «مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن، دلیل و برهانی از سوی الله داشتید». آن عمل، کفرآمیز باشد؛ کفری آشکار و غیرقابل تأویل؛ خود، آن را ببینیم و مبنای آن، حدس و گمان نباشد؛ و دلیلی از سوی الله، بر کفرآمیز بودن آن وجود داشته باشد.

البته در صورتی قیام یا خیزش بر ضد حاکمی جایز است که با وجود این شرایط، قدرت مقابله با او را داشته باشیم و اگر چنین قدرتی نداشتیم، خیزش یا قیام و درگیری با حاکم، جایز نیست؛ زیرا این امر، به گسترش سیطره و غلبه‌ی وی می‌انجامد و این امر، حاکم را بر آن می‌دارد تا همه‌ی شعایر دینی موجود در جامعه را ریشه‌کن کند. بنابراین، در چنین شرایطی، قیام در برابر حاکمان جایز نیست و به هلاکت و نابودی مسلمانان می‌انجامد. لذا چه معنا دارد که با وجود این شرایط، با چاقوی آشپزخانه به جنگِ حاکمِ کافری برخیزیم که از توپ و تانک و قدرت نظامی بالایی برخوردار است؟ آیا جز این است که خود را در معرض نابودی قرار داده‌ایم؟ البته شکی نیست که باید در فکر چاره باشیم و تمام توانمندی‌ها و امکانات خود را برای برکنار کردن او به‌کار بندیم؛ اما با رعایت شرایط چهارگانه‌ای که پیامبر ذکر فرموده است. اینک به بیان حقوق شهروندان یا وظایف حاکمان در قبال آن‌ها می‌پردازیم. هر حاکمی وظیفه دارد، در میان مردم به عدل و داد، رفتار کند و درباره‌ی آن‌ها از الله بترسد و بر آنان سخت نگیرد؛ در واقع، حاکم باید شایسته‌ترین شخصی باشد که بر مردم، حکم می‌راند. پیامبر دعا کرده است: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ»؛([[227]](#footnote-227)) یعنی: «یا الله! هرکس، مسؤولیتی در امتم بر عهده گرفت و بر آن‌ها سخت‌گیری نمود، بر او سخت بگیر». فرقی نمی‌کند که مسؤولیتش، بزرگ باشد یا کوچک؛ لذا هر مسؤولی که بر مردم سخت بگیرد، الله متعال بر او سخت خواهد گرفت و کسی که الله بر او سخت گیری نماید، بی‌گمان زیان خواهد کرد و راه به جایی نخواهد برد. به فرموده‌ی پیامبر: «مَا مِنْ أَمِيرٍ يَلِي أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ لاَ يَجْهَدُ لَهُمْ وَيَنْصَحُ لَهُمْ إِلاَّ لَمْ يَدْخُلْ مَعَهُمُ الْجَنَّةَ»؛([[228]](#footnote-228)) یعنی: «هر امیر و فرمانروایی که امور مسلمانان را به‌دست گیرد، ولی برای خیر و صلاح آن‌ها نکوشد و برای آن‌ها خیرخواهی نکند، با آنان وارد بهشت نخواهد شد»؛ زیرا هر حاکم و فرمانروایی وظیفه دارد، خیرخواه شهروندانش باشد و برای خیر و صلاح آن‌ها بکوشد و افراد شایسته‌ای را بر مسؤولیت‌ها یا پُست‌ها بگمارد و مسؤولیت‌هایی که به افراد واگذار می‌شود، بر اساس شایستگی‌های آنان باشد، نه بر اساس روابط یا امثال آن؛ مثلاً امام مسجد باید عالِم‌ترین شخص به کتاب الله و سنت پیامبر باشد؛ فرمانده‌ی نظامی یا امیر جهاد، باید در فنون نظامی، از همه آگاه‌تر باشد. خلاصه این‌که حاکم وظیفه دارد پست‌ها و مسؤولیت‌ها را بر اساس شایستگی افراد، توزیع کند و عدمِ رعایتِ «شایسته‌سالاری» نوعی خیانت محسوب می‌شود که باید در پیش‌گاه الهی پاسخ‌گو باشد. پیامبر فرموده است: «مَا مِن عَبدٍ يسترعِيهِ الله رعيَّةً، يَمُوتُ يومَ يَموتُ وهُوَ غَاشٌ لِرَعِيَّتِه، إلاَّ حَرَّمَ الله علَيهِ الجَنَّةَ»؛([[229]](#footnote-229)) یعنی: «هر بنده‌ای که الله، گروهی را تحت سرپرستی او قرار داده، اگر در حالی بمیرد که به زیردستانش خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند». پناه بر الله.

لذا مسؤولان رده‌های مختلف، وظایف و مسؤولیت‌های سنگینی در قبال زیردستان خود دارند؛ همان‌طور که وظایف شهروندان یک جامعه نیز در قبال حکام و مسؤولانشان، سنگین است و نباید از آن‌ها نافرمانی کنند؛ هرچند شاهد تبعیض‌ها و حق‌کُشی‌هایی از سوی مسؤولان خود باشند؛ از این‌رو در سختی و گشایش، و در خوشی و ناخوشی، از آن‌ها اطاعت می‌کنند؛ مگر زمانی که به معصیت و نافرمانی از الله دستور دهند که در این صورت، فرمان‌برداری از آن‌ها، جایز نیست.

برخی گمان می‌برند که اطاعت از حکام و صاحبان امر، فقط زمانی واجب است که به‌طور کامل و در تمام جنبه‌ها، درست‌کار باشند. این، پندار نادرستی‌ست و تنها «خوارج» بر این باور بوده‌اند که اطاعت از حکام، منوط به این است که در همه‌ی مسایل ریز و درشت، مطابق حکم الله، عمل کنند؛ ولی دیدگاه درست، این است که حاکمان باید مجری احکام الهی باشند، اما در مورد یا مواردی که مطابق شریعت عمل نمی‌کنند، باید از آن‌ها نافرمانی کرد و در سایر موارد، اطاعت از آن‌ها واجب است. گفته می‌شود: به یکی از شاهان اموی، خبر رسید که پشت سرش سخنانی می‌گویند؛ از این‌رو مردم و بزرگانشان را جمع کرد و گفت: ای مردم! گویا شما می‌خواهید که ما برای شما، مثل ابوبکر و عمر باشیم؟ گفتند: آری. گفت: اگر می‌خواهید که ما برای شما، همانند ابوبکر و عمر باشیم، شما برای ما مثل مردم و شهروندان ابوبکر و عمر باشید!

آری! الله کسی را بر مردم مسلّط می‌کند که مطابق اعمالشان با آن‌ها رفتار می‌نماید. اگر مردم، خود از روش خلفای راشدین دور بودند و در عین حال انتظار داشتند که حکامشان مانند خلفای راشدین باشند، انتظار نابه‌جایی‌ست. همان‌طور که الله حکیم و بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعۡضَ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٢٩﴾ [الأنعام: ١٢٩]

این­چنین برخی از ستم‌کاران را بر برخی دیگر به سبب کردارشان مسلّط می­کنیم.

هم‌چنین گفته می‌شود: یکی از خوارج نزد علی بن ابی‌طالب رفت و پرسید: ای علی! چرا مردم از ابوبکر و عمر اطاعت می‌کردند، ولی از تو اطاعت نمی‌کنند؟ علی پاسخ داد: «برای این‌که شهروندان ابوبکر و عمر، من و امثال من بودیم؛ اما شهروندان من، تو و امثال تو هستند». یعنی در تو و امثال تو، خیری نیست؛ و همین امر نیز باعث شد که در برابرِ ما سر برآورند و آشوب به‌پا کنند؛ ولی شهروندان ابوبکر و عمر$ بزرگ‌مردانی مانند عثمان و علی و دیگر اصحاب بزرگوار بودند.

نتیجه این‌که اطاعت و فرمان‌برداری از حاکمان و پیشوایان در هر امری بر ما، واجب است؛ مگر در معصیت و نافرمانی از الله متعال؛ زیرا آن‌ها حق ندارند به معصیت و نافرمانی از الله متعال دستور دهند و از این‌رو مردم نیز نباید در چنین مواردی از آن‌ها اطاعت کنند.

مردم وظیفه دارند خیرخواه ولی امر خویش باشند، به او دروغ نگویند، فریبش ندهند و به او خیانت نکنند. متأسفانه برخی از مردم، با دروغ و حیله و حتی با توسل به رشوه، مقررات و قوانین حکومتی را زیر پا می‌گذارند؛ حال آن‌که چنین اعمالی سزاوار هیچ آدمِ عاقلی نیست، چه رسد به مسلمان. امروزه در کشورهای توسعه‌یافته هرکس رشوه بگیرد، تحت پی‌گرد قانونی قرار می‌گیرد و مجازات می‌شود؛ اگرچه جزو بالاترین مقام‌های آن کشور باشد. ما به عنوان مسلمان بر این باوریم که الله کسی را که رشوه می‌گیرد، مجازات خواهد کرد؛ زیرا رسول‌الله رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده را نفرین کرده است و از این‌رو مجازات الهی برای چنین کسانی، به‌مراتب شدیدتر خواهد بود.

گذشته از رشوه‌خواری، گاه مشاهده می‌شود که برخی از مردم برای جلبِ کمک‌ها و حمایت‌های دولتی، به دروغ متوسل می‌شوند و با جعل سند و شهادت‌نامه‌ی دروغین، مأموران و بازرسان را می‌فریبند و بی‌پروا مرتکب اعمالی می‌شوند که گناه و معصیت است؛ با این حال دوست دارند که حکام و مسؤولانشان، مانند ابوبکر و عمر$ باشند!

یکی از مسایلی که بسیاری از مردم نسبت به آن سهل‌انگاری می‌کنند، این است که به آبروی مسؤولان، هیچ اهمیتی نمی‌دهند؛ به‌گونه‌ای که غیبت از علما و مسؤولان، نُقلِ مجلس آن‌هاست؛ اگر سخنانی که پشت سرِ علما و مسؤولان و حکام می‌گویند، سخنان مفید و اثرگذاری بود و وضعیت موجود را بهبود می‌بخشید، می‌گفتیم که گفتن چنین سخنانی ایرادی ندارد؛ ولی تنها نتیجه‌ی چنین سخنانی، این است که مردم را نسبت به علما و مسؤولان آن‌ها، بدبین و خشمگین می‌گرداند.

امروزه دیده می‌شود که برخی از مردم، همین‌که دَورِ هم جمع می‌شوند، انگار دادگاهی تشکیل می‌دهند و آرام و قرار ندارند، مگر این‌که یکی از وزرا یا علما را بگیرند و او را به میزِ محاکمه بکشانند و درباره‌ی آبرو و حیثیت او سخن بگویند! اگر چنین کاری، مفید و اثرگذار بود، ما نخستین کسانی بودیم که به چنین کارهایی تشویق می‌کردیم؛ زیرا هر خطایی باید برطرف شود و هر کار زشت و ناپسندی از میان برود؛ اما تنها نتیجه‌ای که چنین مجالسی دارد، این است که مردم را نسبت به علما و مسؤولانشان، خشمگین و بدبین می‌گرداند. به‌یاد داشته باشیم که پیامبر فرموده است: «مَن كَانَ یُؤمِنُ باللهِ وَالیومِ الآخِرِ فلیَقُل خیرًا أو لِیَصمُت»؛([[230]](#footnote-230)) یعنی: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید و گرنه سکوت کند». شگفت‌انگیز است که برخی از دین‌داران، همین‌که می‌خواهی درباره‌ی شخصی عادی سخنی بگویی، می‌گویند: «غیبت نکن؛ حرام است»، اما اگر درباره‌ی یکی از مسؤولان غیبت کنی، کیف می‌کنند! گویا غیبت کردن از مسؤولان و علما، هیچ ایرادی ندارد! به نظر من، این، بیمار و مرضی‌ست که متأسفانه بسیاری از مردم به آن مبتلا شده‌اند. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را از این بیماری، محفوظ بدارد.

چه خوبست که مردم، خیرخواه مسؤولان خویش باشند و از آن‌ها بدگویی نکنند. نمی‌گویم: در برابر اشتباه‌ها و مشکلات موجود، سکوت کنید؛ بلکه از طریق نامه‌نگاری، مسؤولان را در جریان مسایل قرار دهید. اگر به مسایل و مشکلاتی که برای آن‌ها می‌نویسید، رسیدگی کنند، به سود خودِ آن‌هاست و گرنه، گنه‌کار می‌شوند؛ البته در صورتی که واقعاً خطایی وجود داشته باشد و آن‌ها به آن رسیدگی نکنند. و اگر نامه‌ی شما به مسؤول ذی‌ربط نرسد، کسی، گنه‌کار است که مانع ِرسیدن نامه‌ی شما به او می‌شود.

در ادامه‌ی این روایت آمده است که عباده بن صامت می‌گوید: «و نیز پیمان بستیم که هرجا (و در هر موقعیتی) که بودیم، حق را بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری در راه الله نترسیم»؛ یعنی رسول‌الله از ما بیعت گرفت که در همه جا- در خشکی و دریا، و در کشورهای اسلامی و غیراسلامی- به اسلام عمل کنیم و شعایر دینی را برپا داریم و وقتی به دین و رهنمودهای اسلامی عمل کردیم، به سرزنشِ دیگران و حرفِ مردم اهمیت ندهیم؛ چون به حق عمل کرده‌ایم. به عنوان مثال: اگر می‌خواهیم به سنتی عمل کنیم، نگرانِ واکنش مردن نباشیم. مثلاً راست کردن صف‌ها در نماز جماعت سنت است؛ ولی برخی از مردم، خوشِشان نمی‌آید که امام (پیش‌نماز) به آن‌ها تذکر دهد که صف را راست کنند و حتی ناراحت می‌شوند! یک بار، امام مسجد به یکی از نمازگراران گفت: فلانی! کمی عقب‌تر برو تا صف، راست شود؛ ولی آن شخص، سخت برآشفت و گفت: اگر می‌خواهی از مسجد بیرون بروم و همه‌اش را برای تو بگذارم! در چنین مواردی، انسان باید تحمل کند و به‌خاطر الله، از چنین سرزنش‌هایی نترسد؛ بلکه صبر نماید و دیگران را به رعایت سنت تذکر دهد. بدین‌سان مردم، عادت می‌کنند و سنت را رعایت خواهند کرد. لذا اگر برخی از مردم، تندخو هستند، ابتدا باید به‌نرمی و با روشی نیک و پسندیده، سنت را به آن‌ها آموزش دهیم تا به آن، عادت کنند و چون با سنت اُنس بگیرند، به آن عمل خواهند کرد.

مثالِ دیگری ذکر می‌کنم: برخی از مردم، «سجود سهو» را پس از «سلام» رد می‌کنند؛ حال آن‌که سنت پیامبر بیان‌گر این است که اگر نمازگزار، عمل اضافه‌ای در نمازش انجام دهد یا شکِ غالبش این باشد که عملی اضافی انجام داده است، پس از «سلام»، سجده می‌کند، نه پیش از آن. و سنت، همین است؛ حتی علامه ابوالعباس حرانی/ می‌گوید: اگر عمل اضافه‌ای در نماز انجام دهد، واجب است که پس از سلام، سجده‌ی سهو به‌‌جای بیاورد و برعکس، واجب است که پیش از «سلام» سجده کند. به عبارت دیگر شیخ‌الاسلام/ این نکته را بیان کرده که بحث، در افضل بودنِ این نیست که سجده‌ی سهو، پس از سلام باشد یا قبل از آن؛ بلکه با توجه به نوع سهوی که در نماز صورت گرفته، واجب است که سجود سهو، قبل یا بعد از سلام باشد.

پیش‌نمازِ مسجدی، در نمازش عملی اضافی انجام داد یا شک غالبش، این بود که دچار چنین سهوی شده است؛ لذا پس از سلام، سجده‌ کرد؛ یعنی سجده‌ی سهو به‌جا آورد. نمازگزاران ناراحت شدند که چرا بعد از سلام سجده‌ی سهو کرده است، نه قبل از آن؟ می‌گفتند: دینِ جدیدی آورده است! این، درست نیست؛ شخصی می‌گوید: به آن‌ها گفتم: روایتی‌ست که پیامبر سرِ دو رکعت، سلام داد؛ به ایشان گفتند: که نماز، تمام نشده است. لذا رسول‌الله برخاست و نمازش را کامل کرد و آن‌گاه سلام داد و پس از سلام، سجده نمود. این شخص می‌گوید: مردم قبول نکردند. به آن‌ها گفتم: حرفِ کدام عالم را قبول دارید؟ گفتند: فلانی و فلانی. لذا نزد همان عالمی رفتیم که آن‌ها قبولشان داشتند. او، به آن‌ها گفت: بله، درست و سنت، همین است که محلّ سجده‌ی سهو (پس از سلام یا قبل از آن) به نوع سهو بستگی دارد. برخی از ائمه‌ی مساجد، از حرفِ مردم می ترسند و در چنین مواردی بر خلافِ سنت عمل می‌کنند! حال آن‌که این، مخالفت با پیمانی‌ست که رسول‌الله از یارانش گرفت؛ همان‌طور که عباده می‌گوید: «و پیمان بستیم که هرجا (و در هر موقعیتی) که بودیم، حق را بگوییم و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری در راه الله نترسیم».

برخی از مردم در معاملات خود نیز چنین روی‌کردی دارند و از صدق و راستی در معامله یا گفتن واقعیت و عیب‌های کالا، به‌عنوان وسوسه تعبیر می‌کنند و می‌گویند: لازم نیست که مردم را از هر عیبی که در کالاست، باخبر کنیم؛ این، عیب کوچکی‌ست و خریدار، خود راضی خواهد بود! حال آن‌که باید تقوای الاهی پیشه نماییم و به‌خاطر الله از هیچ سرزنشی نترسیم و حقیقت را بگوییم؛ اما اگر مخاطبان ما تندخو هستند، بهتر است که ابتدا حکم شریعت را به‌نرمی برای آن‌ها بیان کنیم تا نسبت به آن، آگاه و علاقه‌مند شوند و خود، آن را بپذیرند.

\*\*\*

192- الرَّابع: عن النعْمانِ بنِ بَشيرٍ$ عَنِ النَّبيِّ قال: «مَثَلُ القَائِمِ في حُدودِ الله، والْوَاقِعِ فيها كَمَثَلِ قَومٍ اسْتَهَمُوا على سفينةٍ فصارَ بعضُهم أعلاهَا وبعضُهم أسفلَها وكانَ الَّذينَ في أسفلها إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الماءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا في نَصَيبِنا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا، فَإِنْ تَرَكُوهُمْ وَمَا أَرادُوا هَلكُوا جَمِيعًا، وإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِم نَجوْا ونجوْا جَمِيعًا». [روایت بخاري]([[231]](#footnote-231))

**ترجمه:** نعمان بن بشیر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «مثال کسانی که حقوق و حدود الاهی را رعایت می‌کنند و آنان که رعایت نمی‌کنند، مانند گروهی‌ست که سوار کشتی می‌شوند و با قرعه‌کشی، برخی از آن‌ها در طبقه‌ی بالا و عده‌ای در طبقه‌ی پایین قرار می‌گیرند. آنان که در طبقه‌ی پایین قرار می‌گیرند، برای دست‌رسی به آب به طبقه‌ی بالا رفت و آمد می‌کنند؛ لذا می‌گویند: بهتر است برای این‌که مزاحمِ هم‌سفران خود در طبقه‌ی بالا نشویم، سوراخی در طبقه‌ی پایین ایجاد کنیم (و از دریا، آب برداریم). اگر مسافران طبقه‌ی بالا مانع آن‌ها نشوند و آن‌ها را با تصمیمی که گرفته‌اند، آزاد بگذارند، همگی هلاک (غرق) می‌گردند و اگر مانع آن‌ها شوند، همه‌ی آنان نجات می‌یابند».

**شرح**

مؤلف/ روایتی از نعمان بن بشیر$ در باب امر به معروف و نهی از منکر، نقل کرده که پیامبر مثالی درباره‌ی کسانی ذکر فرموده که حدود الهی را رعایت می‌کنند یا آنان که رعایت نمی‌کنند. منظور از کسانی که حدود الهی را رعایت می‌نمایند، کسانی هستند که بر دین الهی استقامت می‌ورزند و وظایف شرعی و واجبات خویش را انجام می‌دهند و از کارهای حرام و ممنوع می‌پرهیزند. و آنان که حدود الهی را رعایت نمی‌کنند، همان کسانی هستند که وظایف شرعی خویش را انجام نمی‌دهند یا مرتکب کارهای حرام می‌شوند. این دو گروه، همانندِ کسانی هستند که سوار کشتی می‌شوند و قرعه کشی می‌کنند تا مشخص شود که چه کسانی در طبقه‌ی بالای کشتی قرار بگیرند و چه کسانی در طبقه‌ی پایین. در نتیجه، گروهی در طبقه‌ی بالا مستقر می‌شوند و عده‌ای در طبقه‌ی پایین. مسافران طبقه‌ی پایین، ناگزیرند برای تأمین آب مورد نیاز خود، به طبقه‌ی بالا رفت و آمد کنند؛ لذا می‌گویند: اگر در قسمتِ خود، یعنی در طبقه‌ی پایین، کشتی را سوراخ کنیم، می‌توانیم از آبِ دریا استفاده نماییم و دیگر، مزاحم هم‌سفران خود در طبقه‌ی بالا نخواهیم شد. پیامبر می‌فرماید: «اگر مسافران طبقه‌ی بالا مانع آن‌ها نشوند و آن‌ها را با تصمیمی که گرفته‌اند، آزاد بگذارند، همگی هلاک می‌شوند»؛ زیرا همین‌که کشتی را سوراخ کنند، آب وارد کشتی می‌شود و همه، غرق می‌گردند. اما «اگر مسافران طبقه‌ی بالا مسافران طبقه‌ی پایین را از تصمیمی که گرفته‌اند، بازدارند، همه‌ی آنان نجات می‌یابند».

این، مثالِ پُرمعنا و پرمحتوایی‌ست که پیامبر بیان نموده است؛ مردم در رابطه با دین الهی، همانند مسافران یک کشتی هستند که امواج دریا، آن‌ها را به این سو و آن سو می‌برد. و وقتی تعدادشان زیاد باشد، چاره‌ای جز این ندارند که گروهی از آن‌ها در طبقه‌ی بالای کشتی مستقر شوند و عده‌ای نیز در طبقه‌ی پایین آن، تا هم بارِ کشتی، تراز باشد و هم مسافران، تنگ‌جا و اذیت نشوند. حال که همه در این کشتی سهمی دارند، باید در نگه‌داری آن بکوشند و اگر کسی قصد خراب کردنِ آن را داشت، مانعش شوند تا همه‌ی آنان نجات یابند و اگر مانعش نشوند، همگی غرق خواهند شد. دین الله نیز همین‌گونه است؛ یعنی اگر اندیشمندان و اهل علم و دین، مانع بی‌خردی‌های افراد ناآگاه شوند، همگی نجات می‌یابند و به رستگاری می‌رسند؛ ولی اگر افراد سبک‌سر و بی‌خرد را به حال خود رها کنند، همه هلاک می‌گردند. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢٥﴾ [الأنفال: ٢٥]

و از فتنه­ای بترسید که تنها دامن‌گیر ستم‌کارانِ شما نمی­شود و بدانید که مجازات الله، سخت و شدید است.

این مثال، نشان می‌دهد که چه خوبست هر معلم یا آموزگاری، مسایل گوناگون را با ذکر مثال توضیح دهد تا مفاهیم و موضوع‌های مطرح‌شده، به درک و ذهن مخاطبان نزدیک‌تر شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ٤٣﴾ [العنكبوت: ٤٣]

و این مثال‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم و تنها عالمان و دانشمندان، آن را درمی‌یابند.

لذا ذکر مثال، یکی از شیوه‌های آموزشی بسیار خوب است؛ چه بسا برای شخصی، یک موضوع را بارها توضیح می‌دهید، اما نمی‌فهمد و آن را درک نمی‌کند؛ ولی همین‌که مثالی برایش ذکر می‌کنید، موضوع یا مسأله‌ی مورد بحث شما را به‌خوبی می‌فهمد. به مثال جالبی توجه کنید که پیامبر برای صحرانشینی شترچران، بیان فرمود: صحرانشینی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! من و همسرم، هردو سفیدپوست هستیم؛ اما نمی‌دانم بچه‌ی سیاهی که همسرم به دنیا آورده، از کجا آمده است؟ پیامبر به او فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: بله. رسول‌الله پرسید: «چه رنگی دارند؟» پاسخ داد: قرمز هستند؛ یعنی شترانم، سرخ‌مو هستند. رسول‌الله سؤال کرد: «آیا شتری داری که سیاه و سفید (خاکستری) باشد؟» پاسخ داد: بله. رسول‌الله فرمود: «این شتر، از کجا آمده است؟» جواب داد: شاید به یکی از اجدادش شباهت یافته که چنین رنگی داشته است. رسول‌الله فرمود: «فَابْنك هَذا لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرقٌ»؛([[232]](#footnote-232)) یعنی: «شاید فرزند تو نیز به یکی از اجداد خود شباهت پیدا کرده است» یا شبیه مادربزرگ یا دایی یا خاله و نزدیکان خود شده که سیاه‌رنگ بوده است. بدین‌سان رسول‌الله این صحرانشین را قانع کرد که بچه، بچه‌ی خودِ اوست و اگر با شرح و تفصیل سخن می‌گفت و به‌طور مفصل در این‌باره برای او توضحیح می‌داد، چه‌بسا آن مرد هیچ نمی‌فهمید و قانع نمی‌شد؛ ولی رسول‌الله نمونه یا مثالی عینی از زندگی وی ذکر کرد و آن مرد نیز قانع شد؛ از این‌رو چه خوبست که هر استاد و معلمی نیز این شیوه را برای شاگردان و دانش‌جویان خود، به‌کار گیرد؛ زیرا ذکر مثال، درک مطلب را آسان‌تر می‌گرداند.

این حدیث، هم‌چنین بیان‌گر جایز بودن قرعه‌کشی‌ست؛ چنان‌که آیات و احادیثی در این‌باره وجود دارد. بحث قرعه‌کشی در دو آیه از آیات قرآن، و شش حدیث از احادیث پیامبر ذکر شده است؛ اما دو آیه‌ای که موضوع قرعه‌کشی در آن‌ها ذکر شده است:

﴿وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يُلۡقُونَ أَقۡلَٰمَهُمۡ أَيُّهُمۡ يَكۡفُلُ مَرۡيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ يَخۡتَصِمُونَ ٤٤﴾ [آل عمران: ٤٤]

و آن هنگام که تیرهایشان را می­انداختند تا قرعه­کشی کنند که چه کسی سرپرستی مریم را برعهده بگیرد، حضور نداشتی و هنگامی که با هم کشمکش می­کردند، نزدشان نبودی.

و نیز این آیه که الله می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٣٩ إِذۡ أَبَقَ إِلَى ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ١٤٠ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُدۡحَضِينَ ١٤١ فَٱلۡتَقَمَهُ ٱلۡحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٞ ١٤٢ فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ ١٤٣ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٤٤﴾ [الصافات : ١٣٩، ١٤٤]

و بی‌گمان یونس از پیامبران بود. زمانی (را یاد کن) که به سوی کشتی پر از (بار و سرنشین) گریخت. و (با سرنشینان) قرعه انداخت و از بازندگان بود. پس در حالی که سزاوار سرزنش بود، ماهی او را بلعید. و اگر از تسبیح‌کنندگان نبود، به‌طور قطع تا روزی که (همه) برانگیخته می‌شوند، در شکم ماهی می‌ماند.

یونس، یکی از پیامبران الهی بود که با گروهی، سوار کشتی شد؛ در دریا دچار مشکل شدند. گفتند: اگر همه‌ی ما در کشتی بمانیم، همگی با کشتی غرق می‌شویم؛ لذا باید عده‌ای از ما کشتی را ترک کنند؛ حال، چه کسی کشتی را ترک کند؟ کسی که بزرگ‌تر است یا بار بیش‌تری دارد؟ و بدین‌سان موافقت کردند که قرعه‌کشی کنند. یکی از کسانی که قرعه به نامشان افتاد، یونس بود؛ زیرا در قرآن آمده است که «یونس، از بازندگان بود». و این، نشان می‌دهد که چندین نفر، کشتی را ترک کردند و تنها الله، از سرنوشت آن‌ها آگاه است. ماهی بزرگی، یونس را بلعید. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧﴾

[الأنبياء: ٨٧]

(یونس) پس در تاریکی‌ها نداد داد: هیچ معبود برحقی جز تو وجود ندارد؛ پاک و منزهی؛ بی‌گمان من ستم‌کار بوده‌ام.

الله متعال، داستان یونس را در سوره‌ی «صافات» چنین بیان فرموده است که:

﴿فَنَبَذۡنَٰهُ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ سَقِيمٞ ١٤٥ وَأَنۢبَتۡنَا عَلَيۡهِ شَجَرَةٗ مِّن يَقۡطِينٖ ١٤٦﴾

[الصافات : ١٤٥، ١٤٦]

پس او را در حالی که بیمار بود، به سرزمین خشکی انداختیم. و بالای سرش بوته‌ی کدویی رویاندیم.

در هر حال، قرعه‌کشی بر اساس داده‌های کتاب و سنت، مشروع و جایز است. ابن‌رجب/، در کتاب «القواعد الفقهیة» مواردی را که قرعه‌کشی در آن‌ها جایز می‌باشد، ذکر کرده است.

\*\*\*

193- الخامِس: عَنْ أُمِّ المُؤْمِنِينَ أُمِّ سَلَمَة هِنْدٍ بنتِ أَبِي أُمَيَّةَ حُذيْفَةَ&، عَنِ النَّبيِّ أنَّهُ قال: «إِنَّهُ يُسْتَعْملُ عَليْكُمْ أُمَراءُ فَتَعْرِفُونَ وتنُكِرُونَ فَمِنْ كَرِه فقَدْ بَرِىءَ وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِم، وَلَكِنْ منْ رَضِيَ وَتَابَعَ» قالوا: يا رَسُولَ الله أَلاَ نُقَاتِلُهُم؟ قال: «لاَ، مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلاَةَ». [روایت مسلم]([[233]](#footnote-233))

**ترجمه:** مادر مؤمنان، ام‌سلمه، هند دختر ابوامیه حذیفه& روایت کرده که پیامبر فرموده است: «فرمانروایانی بر شما گماشته خواهند شد که برخی از اعمالشان را نیک (و موافق شرع) می‌بینید و برخی از اعمالشان را ناپسند (و مخالف شرع). پس هرکس آن را بد بداند، از گناهش پاک و بری‌ست و هرکس، (به‌اندازه‌ی توانایی‌اش) با آن مخالفت کند، از آن سالم مانده است؛ ولی کسی که از عمل ناپسندشان راضی باشد و از آن‌ها پیروی کند (مانندِ آنان، گنه‌کار می‌شود). صحابه گفتند: آیا با آن‌ها نجنگیم؟ فرمود: «خیر؛ تا زمانی که در میان شما نماز را برپا می‌دارند».

**شرح**

پیش از این، حدیثی را مرور کردیم که در آن، پیامبر کسانی را که حدود الهی را رعایت می‌کنند و نیز گروهی را که رعایت نمی‌کنند، به هم‌سفرانی تشبیه کرده بود که با هم سوار یک کشتی می‌شوند و به قید قرعه، برخی از آن‌ها در طبقه‌ی بالای کشتی قرار می‌گیرند و برخی نیز در طبقه‌ی پایین آن. مسافران طبقه‌ی پایین برای تأمین آبِ مورد نیاز خود ناگزیرند به سطح کشتی یا طبقه‌ی بالا رفت و آمد کنند و از این‌رو تصمیم می‌گیرند در طبقه‌ی پایین سوراخی ایجاد نمایند و از دریا آب بردارند تا مزاحم هم‌سفران خود در طبقه‌ی بالا نشوند! پیامبر فرمود: «اگر مسافران طبقه‌ی بالا مانع آن‌ها نشوند و آن‌ها را با تصمیمی که گرفته‌اند، آزاد بگذارند، همگی هلاک (غرق) می‌گردند و اگر مانع آن‌ها شوند، همه‌ی آنان نجات می‌یابند». لذا این نکته را دریافتیم که ذکر مثال یکی از بهترین شیوه‌های آموزشی‌ست و چه خوبست که معلمان، مطالب را با ذکر مثال آموزش دهند؛ زیرا این امر به درک مطلب کمک می‌کند.

در این حدیث که اینک به شرح آن می‌پردازیم، پیامبر از روی کار آمدن مسؤولان و فرمانروایانی خبر داده است که از سوی والاترین مقام سیاسی مسلمانان، به کار گماشته می‌شوند و برخی از اعمالشان، نیک و پسندیده یا موافق شرع است و برخی هم ناپسند و مخالفِ شرع. به عبارت دیگر، افرادی روی کار می‌آیند که حدود و شریعت الهی را آن‌گونه که باید و شاید، رعایت نمی‌کنند. این‌ها، همان کارگزاران انتصابی از سوی حاکمی هستند که مسلمانان با او بیعت کرده‌اند و به حکومتش تن داده‌اند؛ لذا هرکس اعمالشان را ناپسند بداند یا در حد توانایی خود با اعمال زشتشان مخالفت کند، از گناه و معصیت، پاک و سالم می‌ماند. و هرکس به اعمال ناپسند آن‌ها راضی شود یا از آنان پیروی کند، همانند آن‌ها گنه‌کار می‌گردد. صحابه از پیامبر پرسیدند: آیا با آن‌ها نجنگیم؟ فرمود: «خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما برپا می‌دارند». لذا درمی‌یابیم که هرگاه عمل زشت و ناپسندی از مسؤولان و کارگزاران حکومت دیدیم، باید آن را بد بدانیم یا در صورت امکان و در حد توانایی خود، در رفع آن بکوشیم و به آن‌ها تذکر دهیم. اگر پذیرفتند و به راه آمدند، به نفع آن‌ها و ماست؛ ولی اگر قبول نکردند، ما به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌ایم و آن‌ها، گنه‌کارند. لذا جنگیدن با مسؤولان و فرمانروایانی که مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند، جایز نیست؛ زیرا جنگیدن با آن‌ها، خسارت‌ها و پی‌آمدهای جبران‌ناپذیری در پی دارد و این امر، بر جسارت و شرارتِ آن‌ها می‌افزاید؛ زیرا خود را در موقعیت و جایگاهی می‌بینند که بر مردم تسلط دارند. لذا رسول‌الله از جنگیدن با آن‌ها منع نمود و فرمود: «تا زمانی که نماز را در میان شما برپا می‌دارند، با آنان نجنگید»؛ از این‌رو درمی‌یابیم که اگر نماز را برپا ندارند، می‌توانیم با آن‌ها بجنگیم. البته با رعایت شرایطی که پیش‌تر ذکر شد. هم‌چنین درمی‌یابیم که ترک نماز، کفر است؛ زیرا تنها در صورتی جنگیدن با حکام، جایز است که کفر آشکاری از آن‌ها ببینیم که دلیلی از سوی الله بر کفرِ آن وجود داشته باشد. لذا رسول‌الله ترک نماز را با کفر آشکار، برابر دانسته است؛ و دیدگاه درست، همین است که ترک نماز، کفر می‌باشد و هرکس نماز نخواند، به‌طور مطلق کافر است. لذا کسی که نه در خانه‌‌اش نماز می‌خواند و نه در نماز جماعت شرکت می‌کند، از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد و هیچ دلیل یا روایتی از پیامبر ثابت نیست که نشان دهد آدمِ بی‌نماز، مؤمن است یا به بهشت خواهد رفت یا از دوزخ، نجات خواهد یافت. لذا باید مفاهیم عمومی نصوص یا متون و داده‌های دینی را درباره‌ی کافر بودنِ بی‌نماز، در محلش نگه داریم و از تأویل‌های نابه‌جا در این زمینه بپرهیزیم. هیچ‌کس دلیل قانع‌کننده‌ای نیاورده است که بیان‌گر مسلمان بودنِ بی‌نماز یا تارِکِ نماز باشد و دلایلی که برخی‌ها در این‌باره ذکر می‌کنند، بر پنج گونه است یا از پنج حال، خارج نیست:

1. پاره‌ای از این نصوص، هیچ ربطی به ادعایشان مبنی بر عدم کافر بودن بی‌نماز، ندارد.
2. هم‌چنین به احادیث مقیّدی استناد کرده‌اند که امکان ندارد در توصیف کسانی باشد که نماز نمی‌خوانند.
3. برخی از احادیث مورد استناد آقایان، مقیَّد به حالت عذر برای ترک نماز است؛ یعنی گاه به احادیثی استناد می‌کنند که در آن‌ها ترک نماز، بنا بر عذری مانند عدم شناخت اسلام بوده است.
4. هم‌چنین به احادیثی استناد کرده‌اند که «عام» است؛ بنا بر قواعد موجود در اصول فقه، «عام» به‌وسیله‌ی «خاص» تخصیص می‌یابد. لذا احادیث عام درباره‌ی بهشتی بودن گوینده‌ی لاإله‌إلاالله و دیگر احادیث عام، با احادیث دیگری هم‌چون کافر بودن بی‌نماز، تخصیص می‌یابند.
5. و نیز به احادیث ضعیفی استناد نموده‌اند که در برابر احادیث صحیح مبنی بر کافر بودن بی‌نماز، هیچ اعتباری ندارند.

در نتیجه، دلایل شرعی، حاکی از آن است که تارِک نماز، کافر می‌باشد و دلیلی برای ردّ این دیدگاه وجود ندارد. لذا آدمِ بی‌نماز، از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد و از یهود و نصارا نیز بدتر است؛ زیرا یهود و نصارا در رابطه با دین خود آزادند، ولی کسی که نماز نمی‌خواند، مرتد می‌باشد؛ ابتدا از او می‌خواهند که توبه کند و نماز بخواند و اگر قبول نکرد، اعدامش می‌کنند.

\*\*\*

194- السَّادس: عن أُمِّ الْمُؤْمِنين أُمِّ الْحكَم زَيْنبَ بِنْتِ جحْشٍ& أَنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ عَلَيْهَا فَزعًا يقُول: «لا إِلهَ إِلاَّ الله، ويْلٌ لِلْعربِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْترب، فُتحَ الْيَوْمَ مِن ردْمِ يَأْجُوجَ وَمأْجوجَ مِثْلُ هذِهِ» وَحَلَّقَ بأُصْبُعه الإِبْهَامِ والَّتِي تَلِيهَا. فَقُلْتُ: يَا رسول الله أَنَهْلِكُ وفِينَا الصَّالحُون؟ قال: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ». [متفقٌ عليه]([[234]](#footnote-234))

**ترجمه:**‌ ام‌المؤمنین، زینب دختر جحش& می‌گوید: پیامبر هراسان و وحشت‌زده وارد خانه شد و می‌فرمود: «لااله‌‌الاالله؛ وای بر عرب از بلایی که به آن‌ها نزدیک شده است». و در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را به صورت حلقه درآورده بود، افزود: «امروز، این اندازه از سد یأجوج و مأجوج باز شد. گفتم: ای رسول‌خدا! آیا در حالی که افراد نیکوکار در میان ما هستند، نابود می‌شویم؟ فرمود: «آری؛ زمانی که فسق و فجور (گناهان و بدی‌ها) زیاد شود».

**شرح**

مؤلف/ روایتی از ام‌المؤمنین، زینب بنت جحش& روایت کرده که پیامبر با چهره‌ای برافروخته و نگران، وارد خانه شد و می‌فرمود: «لااله‌‌الاالله؛ وای بر عرب از بلایی که به آن‌ها نزدیک شده است». رسول‌الله از آن جهت کلمه‌ی توحید را تکرار می‌کرد که توحید، پایه و اساسِ شریعت است. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: ٥٦]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ٢٥﴾ [الأنبياء: ٢٥]

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این‌که به او وحی کردیم که هیچ معبود برحقی جز من وجود ندارد؛ پس مرا عبادت و پرستش کنید.

توحید، در عین حال که اساسِ اسلام است، ابعاد گوناگونی دارد؛ توحید در عبادت، محبت، تعظیم، انابت و رجوع، توکل، کمک خواستن، و خوف و خشیت و امثال آن؛ از این‌رو پیامبر در حالی که چهره‌اش برافروخته و نگران بود، کلمه‌ی توحید را تکرار می‌کرد تا توحید را اثبات کند و دل‌ها را آرام سازد؛ سپس به عرب‌ها هشدار داد و فرمود: «وای بر عرب از بلایی که به آن‌ها نزدیک شده است». از آن جهت عرب‌ها را به‌طورِ خاص ذکر کرد که پرچم‌داران اسلام و حاملانِ آخرین آیین الاهی هستند و الله متعال، محمد مصطفی را در میان آن‌ها برانگیخت؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢ وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٣﴾ [الجمعة: ٢، ٣]

او، ذاتی‌ست که در میان مردم درس‌نخوانده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و پاکشان می‌سازد و به آن‌ها کتاب و حکمت می‌آموزد؛ اگرچه پیش‌تر در گم‌راهی آشکاری بودند. و آن پیامبر را بر مردمان دیگری (نیز برانگیخت) که هنوز به آنان نپیوسته‌اند. و او، توانای حکیم است.

لذا پیامبر به‌ حاملان پرچم اسلام هشدار داد که شر یا بلایی بزرگ به آن‌ها نزدیک شده است. و پیامبر، خود بیان فرمود که این بلای بزرگ، باز شدن مقداری از سد «یأجوج«و «مأجوج» است؛ رسول‌الله در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را به صورت حلقه درآورده بود، فرمود: «امروز این اندازه از سد یأجوج و مأجوج، باز شد».

حاملان اسلام، از زمان پیامبر تا کنون در معرضِ تهدیدی جدی از سوی «یأجوج» و «مأجوج» بوده‌اند. الله متعال برای ما بیان فرموده که عده‌ای به «ذوالقرنین» گفتند:

﴿إِنَّ يَأۡجُوجَ وَمَأۡجُوجَ مُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الكهف: ٩٤]

یأجوج و مأجوج در زمین به فساد و تبه‌کاری می‌پردازند.

لذا یأجوج و مأجوج، تبه‌کارانی هستند که زمین را به فساد و تباهی می‌کشانند. زینب& از رسول‌الله پرسید: ای رسول‌خدا! آیا در حالی که افراد نیکوکار در میان ما هستند، نابود می‌شویم؟ فرمود: «آری؛ زمانی که فسق و فجور (گناهان و بدی‌ها) زیاد شود». آری! آدمِ نیکوکاری که از گناهان دوری می‌کند، نجات می‌یابد و به هلاکت نمی‌رسد؛ ولی هرگاه فسق و فجور، زیاد شود، نیکوکاران نیز به هلاکت می‌رسند. زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢٥﴾ [الأنفال: ٢٥]

و از فتنه­ای بترسید که تنها دامن‌گیر ستم‌کارانِ شما نمی­شود و بدانید که مجازات الله، سخت و شدید است.

لذا چه فسق و فجور، زیاد شود و چه تعداد بدکاران افزایش یابد، نیکوکاران نیز هلاک می‌گردند و هرگاه اعمال زشت در جامعه‌ای زیاد شود، آن جامعه، هرچند جامعه‌ای اسلامی باشد، در آستانه‌ی نابودی قرار می‌گیرد و اگر تعداد کافران در جامعه‌ی اسلامی افزایش یابد، آن جامعه تباه و نابود خواهد شد؛ از این‌رو پیامبر فرموده است: «أَخرِجُوا اليَهُودَ والنَّصاری مِن جزيرةِ العربِ»؛([[235]](#footnote-235)) یعنی: «یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون کنید». هم‌چنین فرموده است: «لأُخرِجَنَّ اليهودَ والنصاری مِن جزيرةِ العرب حتّی لا أدع إلا مسلمًا»؛([[236]](#footnote-236)) یعنی: «حتماً یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون خواهم کرد و فقط کسی را که مسلمان باشد، در آن می‌گذارم». و در واپسین روزهای حیاتش که می‌خواست با امت وداع کند، فرمود: «أَخرِجُوا المُشرِکينَ مِن جزيرةِ العرب»؛([[237]](#footnote-237)) یعنی: «مشرکان را از شبه‌جزیره‌ی عرب، بیرون کنید». متأسفانه برخی از مردم، کارگر کافر را بر کارگر مسلمان ترجیح می‌دهند. پناه بر خدا! دل‌ها، دچار کجی و انحراف شده و تمایلی به حق ندارد. شیطان چنین کسانی را فریب داده و از این‌رو می‌گویند: کارگر کافر، بهتر است! حال آن‌که الله می‌فرماید:

﴿وَلَعَبۡدٞ مُّؤۡمِنٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكُمۡۗ أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ وَٱلۡمَغۡفِرَةِ بِإِذۡنِهِۦۖ﴾ [البقرة: ٢٢١]

برده­ی مؤمن از مردِ (آزاد و) مشرک بهتر است؛ اگر چه (موقعیتش) شما را به شگفت وادارد. مشرکان به سوی جهنم دعوت می­دهند و الله با شریعتش به سوی بهشت و مغفرت فرا می­خواند.

لذا جلب نیروی کار از میان کافران اعم از یهودی‌ها، نصرانی‌ها، بت‌پرستان، بودایی‌ها و سایر مشرکان، و آوردن آن‌ها به کشورهای اسلامی، به‌ویژه سرزمین وحی، کار نادرستی‌ست که باید به‌شدت از آن پرهیز کنیم. چگونه به خود اجازه می‌دهیم که کافران را به سرزمینی بیاوریم که سرآغاز رشد اسلام بود و در نهایت نیز اسلام به آن‌جا بازمی‌گردد؟ یا چگونه مشرکان پلید را در میان خود، جا می‌دهیم و قبول می‌کنیم که در میان ما و خانواده و فرزندانمان باشند؟ فراموش نکنیم که وقتی آدم‌های پلید در جامعه‌ای زیاد شوند، آن جامعه در معرض نابودی قرار می‌گیرد. اگر نگاهی به گذشته بیندازیم، تفاوت زیادی مشاهده می‌کنیم و اگر نسل پاک و سالمی که به توفیق الله استقامت نموده‌اند، وجود نداشتند، شاهدِ آسیب‌ها و پی‌آمدهایی بدتر از این هم بودیم. امید است که الله متعال ما را ببخشد و به‌خاطر وجود جوانان باایمان و باغیرت، بر ما رحم بفرماید و جامعه‌ی ما را از شیطان، و از شر مشرکان و بدخواهان در پناه خویش قرار دهد.

\*\*\*

195- السَّابع: عنْ أَبِي سَعيد الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ قال: «إِيَّاكُم وَالْجُلُوسَ في الطرُقاتِ». فقَالُوا: يَا رسَولَ الله مَا لَنَا مِنْ مَجالِسنَا بُد، نَتحدَّثُ فِيهَا، فقال رسولُ‌الله: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلاَّ الْمَجْلِس فَأَعْطُوا الطَّريقَ حَقَّهُ». قالوا: ومَا حَقُّ الطَّرِيقِ يا رسولَ‌الله؟ قال: «غَضُّ الْبَصَر، وكَفُّ الأَذَى، ورَدُّ السَّلام، وَالأَمْرُ بالْمعْروف، والنَّهْيُ عنِ الْمُنْكَرِ». [متفقٌ عليه]([[238]](#footnote-238))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «از نشستن بر سرِ راه‌ها (و معابر عمومی) بپرهیزید». اصحاب عرض کردند: ای رسول‌خدا! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. رسول‌الله فرمود: «حال که چنین است، پس حقّ راه را رعایت کنید». پرسیدند: ای رسول‌خدا! حقّ راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم‌ها (خودداری از نگاه کردن به عابران)، اجتناب از اذیت و آزار ره‌گذران، جواب سلام، و امر به معروف و نهی از منکر».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از ابوسعید خدری نقل کرده که پیامبر فرموده است: «از نشستن در معابر عمومی بپرهیزید»؛ زیرا نشستن بر سرِ راه‌ها، باعث می‌شود که عابران در معرض دیدِ انسان باشند و اسباب اذیت و آزارشان فراهم شود؛ چه‌بسا ممکن است وسایلی جابه‌جا کنند که دوست نداشته باشند کسی ببیند؛ هم‌چنین گاه سخنی از عابران و غیبت از آن‌ها به میان می‌آید. در هر حال نشستن در معابر عمومی، پی‌آمدهای بدی دارد؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «از نشستن در معابر عمومی بپرهیزید». صحابه عرض کردند: ای رسول‌خدا! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم و با یک‌دیگر انس می‌گیریم و از حالِ یک‌دیگر آگاه می‌شویم؛ لذا مجالس ما، فواید و خوبی‌هایی دارد. وقتی رسول‌الله دید که به چنین کاری خو گرفته‌اند، فرمود: «حال که چنین است و می‌خواهید در معابر عمومی بنشینید، حقّ راه را رعایت کنید». لذا بر آنان سخت‌گیری نکرد و چون فوایدی در نشستن آن‌ها وجود داشت، آنان را به‌کلی از این کار منع نفرمود؛ زیرا رسول‌الله نسبت به مؤمنان، مهربان و دل‌سوز بود؛ از این‌رو به آن‌ها فرمود: «حال که قصد نشستن دارید، حق راه را رعایت کنید». پرسیدند: حق راه چیست؟ فرمود: «پرهیز از نگاه کردن به عابران، خودداری از اذیت و آزار ره‌گذران، دادنِ جوابِ سلام، و امر به معروف و نهی از منکر». بدین‌سان رسول‌الله حق راه را در پنج مورد برشمرد:

**اول**: حفاظت چشم‌ها یا خودداری از نگاه کردن به عابران. فرقی نمی‌کند که ره‌گذر، مرد باشد یا زن. حکم نگاه کردن به زنِ نامحرم که روشن است؛ ولی اگر ره‌گذر مرد باشد، نباید برای این‌که بدانیم چه با خود دارد، نگاهمان را به سوی او تیز کنیم. مردم در گذشته نیازهای خانه‌ی خود را روزانه تهیه می‌کردند و آن را به دست می‌گرفتند و به خانه می‌بردند؛ لذا کسانی که در سرِ راه‌ها می‌نشستند، می‌دیدند که ره‌گذر چه در دست دارد و گاه به یک‌دیگر می‌گفتند: نگاه کنید؛ فلانی گوشت خریده است و فلانی، فلان چیز را؛ یعنی در کارِ دیگران فضولی می‌کردند؛ از این‌رو رسول‌الله از نشستن در معابر عمومی منع فرمود.

**دوم**: خودداری از اذیت و آزار دیگران، چه به زبان باشد و چه با دست. آزار رساندن به دیگران با زبان، این است که درباره‌ی ره‌گذری که عبور می‌کند، سخنی بگویند یا درباره‌اش غیبت و سخن‌چینی کنند. و اذیت و آزار عملی، این است که راه را بر عابران تنگ نمایند و یا با سدّ معبر، در رفت و آمد مردم وقفه یا مشکل ایجاد کنند.

**سوم**: جواب سلام؛ یعنی وقتی کسی سلام کرد، جواب سلامش را بدهند؛ زیرا سنت، این است که ره‌گذر باید بر کسی که نشسته است، سلام کند. روشن است که باید جواب سلامش را داد.

**چهارم**: امر به معروف؛ معروف، به هر کاری اطلاق می‌شود که الله متعال یا رسول‌الله به انجام آن دستور داده است. لذا اگر ره‌گذری را دیدید که در انجام فرمان الله یا رسولش کوتاهی می‌کند، او را به انجام آن فرا بخوانید و تشویقش کنید که آن کار نیک را انجام دهد.

**پنجم**: نهی از منکر؛ یعنی اگر کسی را دیدید که کار ناشایستی انجام می‌دهد، او را از آن بازدارید. مثلاً اگر عابری را دیدید که سیگار می‌کشد یا کار زشت دیگری انجام می‌دهد، او را از آن نهی کنید.

پیامبر در این حدیث، مسلمانان را از نشستن در معابر عمومی منع کرده و بیان نموده که اگر قصد نشستن در گذرگاهی را داشتند، حق راه را رعایت کنند؛ سپس حقوق راه را در پنج مورد برشمرد و فرمود: «پرهیز از نگاه کردن به ره‌گذران، خودداری از اذیت و آزار دیگران، دادنِ جوابِ سلام، امر به معروف، و نهی از منکر». این‌ها مسایلی‌ست که باید هنگام نشستن در معابر عمومی رعایت کنیم.

\*\*\*

196- الثَّامن: عن ابن عباس$ أَنَّ رسولَ‌الله رأى خَاتمًا مِنْ ذَهَبٍ في يَد رَجُل، فَنَزعَهُ فطَرحَهُ وقال: «يَعْمَدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيجْعلهَا في يَدِه». فَقِيل لِلرَّجُل بَعْدَ مَا ذَهَبَ رسولُ‌الله: خُذْ خَاتمَك، انتَفعْ بِه. قال: لا والله لا آخُذُهُ أَبَداً وقَدْ طَرحهُ رسولُ‌الله. [روایت مسلم]([[239]](#footnote-239))

**ترجمه:**‌ ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر در دستِ مردی، انگشتری از جنسِ طلا دید؛ آن را از انگشتش بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، قصد اخگری از آتش می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد». پس از این‌که رسول‌الله رفت، به آن مرد گفتند: انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر و به صورتی شرعی) از آن، استفاده کن. گفت: خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول‌الله دور انداخته است، برنمی‌دارم.

**شرح**

مؤلف/، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر در دستِ مردی، انگشتری از جنسِ طلا دید؛ آن را از انگشتش بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، قصد اخگری از آتش می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد». پس از این‌که رسول‌الله رفت، به آن مرد گفتند: انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر، و به صورتی شرعی) از آن استفاده کن. گفت: خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول‌الله دور انداخته است، برنمی‌دارم.

مؤلف/، این حدیث را از آن جهت در بابِ «امر به معروف و نهی از منکر» ذکر کرده که بیان‌گر تغییر دادن منکر با دست است؛ زیرا استفاده از زیورآلاتِ طلا و به‌طور عام پوشیدن طلا برای مردان، حرام می‌باشد؛ همان‌طور که پیامبر درباره‌ی طلا و ابریشم فرموده است که این دو، برای زنان امتم، حلال و برای مردان این امت، حرام است. لذا برای هیچ مردی پوشیدنِ لباس‌های زربافت (لباس‌هایی که در بافتِ آن‌ها از جنس طلا استفاده شده است) و نیز انگشتر و گردن‌بندِ طلا جایز نیست؛ زیرا فقط زنان می‌توانند خود را با طلا، برای همسران خویش بیارایند. الله می‌فرماید:

﴿أَوَ مَن يُنَشَّؤُاْ فِي ٱلۡحِلۡيَةِ وَهُوَ فِي ٱلۡخِصَامِ غَيۡرُ مُبِينٖ ١٨﴾ [الزخرف: ١٨]

آیا کسی (را فرزند پروردگار می‌خوانند) که در ناز و نعمت پرورش می‌یابد و بَیانش در بحث و مجادله، روشن و رسا نیست؟

مشرکان، خود همین‌که مژده‌ی تولد دختر به آن‌ها داده می‌شد، چهره‌ی آن‌ها سیاه می‌گردید و سرشار از خشم می‌گشتند؛ ولی معتقد بودند که خداوند، دخترانی دارد و فرشتگان الهی را دختر می‌انگاشتند. بدین‌سان الله متعال منطق آن‌ها را در این آیه، به چالش می‌کشد.

در هر حال، طلا نعمتی‌ست که زنان به آن علاقه دارند و خود را با آن برای همسران خویش می‌آرایند؛ البته مرد نیز خودش را با رعایت موازین شرعی، برای همسر خویش می‌آراید و این، الفت و علاقه‌ی آنان به یک‌دیگر را افزایش می‌دهد؛ ولی همان‌طور که بیان شد، استفاده از طلا برای مرد جایز نیست. گفتنی‌ست: ایرادی ندارد که مرد، انگشترِ نقره در دستش قرار دهد؛ البته به شرطی که این کار، مبتنی بر عقیده یا باور خاصی نباشد. چنان‌که امروزه برخی از مردم به‌پیروی از آداب و رسوم نصرانی‌ها، «حلقه‌‌ی ازدواج» به دست می‌کنند. وقتی یک نصرانی می‌خواهد ازدواج کند، کشیش که برای آن‌ها حکم عالِم را در نزد مسلمانان دارد، انگشتری را به نوبت در یکایک انگشتان داماد قرار می‌دهد و در پایان، به او می‌گوید: این، پیوند میان تو و همسرِ توست! بنابراین، اگر کسی با چنین اعتقادی حلقه به دست کند که باعث استحکام پیوند زناشویی او می‌شود، همانند نصارا عمل کرده است و این، عقیده‌ای باطل و نارواست و در چنین حالتی در دست کردن حلقه(‌ی نقره نیز) جایز نمی‌باشد؛([[240]](#footnote-240)) اما اگر به دست کردن انگشتر نقره، مبتنی بر باور یا عقیده‌ی خاصی نباشد، هیچ ایرادی ندارد؛ البته ناگفته نماند که پوشیدن انگشتر نقره، مستحب نیست و اگر ضرورتی وجود داشت، ایرادی ندارد که انگشتر در دست خود قرار دهید؛ زیرا پیامبر انگشتری می‌پوشید و چون به ایشان گفتند که پادشاهان، تنها نامه‌هایی را می‌پذیرند که مُهر داشته باشند، انگشتری برای خود انتخاب کرد که روی آن، عبارتِ «محمد رسول‌الله» نقش بسته بود و از آن برای مُهر کردن نامه‌های خود استفاده می‌فرمود.

این حدیث، نشان می‌دهد که هنگام ضرورت باید برای برخوردِ با کاری ناشایست، شدتِ عمل به‌خرج داد؛ زیرا پیامبر به آن مرد نگفت که طلا، برای تو حرام است تا این انگشتر طلا را از انگشت خود بیرون بیاورد؛ بلکه خود، آن را بیرون کشید و دور انداخت. ناگفته پیداست که امر به معروف و نهی از منکر با تغییر دادنِ منکَر، فرق می‌کند؛ زیرا کسی به تغییر منکر می‌پردازد که توانایی و موقعیتی دارد؛ مانند فرمانروا، یا مرد در رابطه با خانواده‌اش، و یا زن در محیط خانه‌اش. لذا کسی که توانایی دارد، ابتدا با دست خویش به برطرف کردن منکر می‌پردازد، وگرنه با زبان خویش از آن منع می‌کند و در غیر این صورت، آن را در دل خویش بد می‌داند؛ ولی در هر حال امر به معروف و نهی از منکر، واجب است؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، با تغییر دادن منکر یا برطرف کردنِ آن، تفاوت دارد؛ امر به معروف و ونهی از منکر، فراخواندن به سوی کار نیک و برحذر داشتن از کار ناشایست است. به عبارت دیگر، سه مرحله وجود دارد: دعوت کردن یا فراخواندن، امر و نهی، و تغییر دادن.

دعوت، این است که مثلاً شخصی در میان مردم برخیزد و سخنرانی کند و با پند و موعظه، آنان را راهِ درست فرا بخواند.

امر، این است که انسان، شخص یا گروه معینی را مخاطب قرار دهد؛ مثلاً بگوید: فلانی، نمازت را مرتّب بخوان؛ دروغ نگو؛ غیبت نکن و....

اما تغییر دادن، این است که کار ناشایستی را به کار نیک و شایسته‌ای تغیر دهیم؛ چنان‌که پیامبر انگشتر را از دست ِآن مرد بیرون کشید و آن را روی زمین انداخت.

از این حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که از میان بردن چیزی که با آن عمل نادرستی انجام شده، جایز است؛ زیرا پیامبر انگشتر را از دست آن مرد بیرون کشید و روی زمین انداخت و به او نفرمود که آن را بگیر و به خانواده‌ات بده. لذا این، درک و فهم والای آن مرد را می‌رساند که چون به او گفتند: «انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر، و به صورتی شرعی) از آن، استفاده کن»، پاسخ داد: «خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول‌الله دور انداخته است، برنمی‌دارم»؛ زیرا او دریافت که پیامبر این کار را برای سرزنش و ادب کردنِ وی انجام داده است. از این‌رو هر چیزی که زمینه‌ساز معصیت باشد، ایرادی ندارد که انسان، آن را برای انتقام از خود نابود کند؛ مثل اتفاقی که برای سلیمان بن داوود علیهماالسلام افتاد. چنان‌که در پایان روز و هنگام عصر به تماشای اسب‌هایش رفت و آن‌قدر به اسب‌ها مشغول شد که از یاد پروردگارش غافل گشت تا این‌که خورشید، غروب نمود و او نماز عصرش را نخوانده بود. دستور داد اسب‌ها را دوباره بیاورند و آن‌گاه از خود انتقام گرفت و به قطع کردن ساق‌ها و گردن‌هایشان پرداخت و بدین‌سان از خود انتقام گرفت؛ زیرا تماشای اسب‌های تیزرو، او را از یاد الله غافل کرد. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿فَطَفِقَ مَسۡحَۢا بِٱلسُّوقِ وَٱلۡأَعۡنَاقِ ٣٣﴾ [ص : ٣٣]

و آن‌گاه به دست کشیدن (و قطع کردن) ساق‌ها و گردن‌هایشان پرداخت.

بنابراین هرگاه انسان دریابد که چیزی از اموال و دارایی‌هایش، او را از اطاعت الله غافل می‌کند، اشکالی ندارد آن را از خود دور سازد یا به‌نحوی آن را از میان ببرد.

این حدیث، بیان‌گر این است که استفاده از طلا (انگشتر و گردن‌بند طلا و امثال آن، برای مرد) عذاب الهی را در پی خواهد داشت؛ زیرا پیامبر فرموده است: «یکی از شما، قصد اخگری از آتش می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد». می‌بینیم که رسول‌الله از انگشتر طلا، به‌عنوان تکه‌ای از آتش یاد نموده و این، بدین معناست که روز قیامت با آن عذاب می‌شود. این، عذابی جزئی‌ست که به بخشی از بدن می‌رسد؛ یعنی همان عضوی عذاب می‌گردد که مرتکب گناه و معصیت شده است. همان‌طور که پیامبر فرموده است: «مَا أَسْفَل مِنْ الْكَعْبَيْنِ فَفِي النَّار»؛([[241]](#footnote-241)) یعنی: «پایین‌تر از دو قوزک پای مردانی (که اسبال ازار می‌کنند)([[242]](#footnote-242)) در آتش است». و یا نظیر این سخن پیامبر که فرمود: «وَيْلٌ لِلأعْقَابِ مِنْ النَّارِ»؛([[243]](#footnote-243)) یعنی: پُشت پای کسانی که هنگام وضو گرفتن عجله می‌کنند و آن را خوب نمی‌شویند، در معرض عذاب دوزخ است.

لذا سه حدیث ذکر شد که نشان می‌دهد عذاب دوزخ به همان عضوی می‌رسد که مرتکب معصیت می‌شود. در قرآن کریم نیز نمونه‌اش ذکر شده است؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يُحۡمَىٰ عَلَيۡهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكۡوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمۡ وَجُنُوبُهُمۡ وَظُهُورُهُمۡ﴾

[التوبة: ٣٥]

روزی که اندوخته­هایشان را در آتش دوزخ بگدازند و با آن پیشانی، و پهلو و پشتشان را داغ کنند.

پس همان‌طور که عذاب دوزخ، به همه‌ی بدن دوزخیان می‌رسد، هر عضو، متناسب با گناهانی که مرتکب شده است، عذاب می‌گردد.

این حدیث، بیان‌گر صداقت و راستی صحابه و کمال ایمان آن‌هاست؛ زیرا وقتی به آن مرد گفتند: «انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر، و به صورتی شرعی) از آن، استفاده کن»، پاسخ داد: «خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول‌الله دور انداخته است، برنمی‌دارم». و این، از کمالِ ایمان وی بود؛ زیرا اگر آدمِ سست‌ایمانی بود، انگشتر طلای خود را برمی‌داشت و آن را به خانواده یا نزدیکانش می‌داد یا آن را می‌فروخت و به‌نحوی از آن استفاده می‌کرد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که در تغییر دادن یک منکر و رفع آن، باید حکمت داشته باشیم؛ پیامبر برای رفع منکر، در برخورد با این مرد شدت به‌خرج داد؛ ولی پیامبر با صحرا‌نشینی که در مسجد ادرار کرد، برخورد شدیدی نفرمود. شاید پیامبر می‌دانست که آن مرد، با وجود آگاهی از حرام بودن طلا برای مردان سهل‌انگاری کرده و انگشتر طلا در دست خود قرار داده است؛ از این‌رو با او به‌شدت برخورد کردند. بر خلاف این صحرانشین که از رفتار و سلوک درست و شهری، بی‌اطلاع بود و نمی‌دانست که چنین کاری، درست نیست؛ از این‌رو هنگامی که مردم بر سرش فریاد زدند تا او را از این کار باز دارند، رسول‌الله فرمود: «رهایش کنید»؛ یعنی کاری به او نداشته باشید. [وقتی کارش را تمام کرد،] پیامبر صدایش زد و به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لاتَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلا الْقَذَرِ إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّلاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»؛([[244]](#footnote-244)) یعنی: «چيزهايي مانند ادرار و نجاست شايسته‌ی اين مساجد نيست؛ بلكه اين مساجد براي ذكر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند».

پیامبر هم‌چنین با معاویه بن حَکَم سلمی که در نماز سخن گفت، به‌نرمی برخورد کرد؛ زیرا او از ممنوعیت سخن گفتن در نماز، بی‌اطلاع بود. و نیز با مردی که در روز رمضان با همسرش نزدیکی کرد، رفتار نرمی داشت؛ زیرا «هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد». بنابراین از شما می‌خواهم که حکمت را در همه‌ی اقوال و افعال خویش رعایت کنید. الله متعال، می‌فرماید:

﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٦٩﴾ [البقرة: ٢٦٩]

الله به هر کس که بخواهد، حکمت و دانش می­بخشد و هرکس، از حکمت و دانش برخوردار شود، به‌راستی از خیر فراوانی برخوردار شده است. و تنها خردمندان، پند می­گیرند.

از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را در جرگه‌ی بندگان حکیم و فرزانه‌اش قرار دهد و ما را از این خیر فراوان بهره‌مند بگرداند.

\*\*\*

197- التَّاسِع: عَنْ أَبِي سعيدٍ الْحسنِ البصْرِي أَنَّ عَائِذَ بن عمْروٍ دخَلَ عَلَى عُبَيْدِ الله بن زيَادٍ فَقال: أَيْ بُنَيَّ، إِنِّي سمِعتُ رسولَ‌الله يَقول: «إِنَّ شَرَّ الرِّعاءِ الْحُطَمَةُ» فَإِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُم. فَقَالَ لَه: اجْلِسْ فَإِنَّمَا أَنت مِنْ نُخَالَةِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ، فقال: وهَلْ كَانَتْ لَهُمْ نُخَالَةٌ إِنَّمَا كَانَتِ النُّخالَةُ بَعْدَهُمْ وَفي غَيرِهِم. [روايت مسلم]([[245]](#footnote-245))

**ترجمه:**‌ابوسعید، حسن بصری/ می‌گوید: عایذ بن عمرو نزد عبیدالله بن زیاد رفت و گفت: ای پسر! من، از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «بدترین سرپرست‌ها، کسانی هستند که به زیردستان خود ستم می‌کنند». پس مراقب باش که از آن‌ها نباشی. ابن‌زیاد به عائذ گفت: بنشین؛ به‌راستی که تو، از اصحاب دون‌پایه‌ی محمد هستی. (نه از اصحاب برجسته‌اش). عائذ فرمود: هیچ فرومایه‌ای در میان اصحاب محمد وجود نداشت؛ بلکه فرومایگانی در نسل‌های پس از ایشان و در میان کسانی جز صحابه، ظهور کردند.

\*\*\*

198- الْعاشر: عَنْ حذيفةَ أَنَّ النَّبيَّ قال: «والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرُنَّ بالْمعرُوف، ولَتَنْهَوُنَّ عَنِ المُنْكَر، أَوْ لَيُوشِكَنَّ الله أَنْ يَبْعثَ عَلَيْكمْ عِقَاباً مِنْه، ثُمَّ تَدْعُونَهُ فَلاَ يُسْتَجابُ لَكُمْ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]([[246]](#footnote-246))

**ترجمه:**‌ حذیفه می‌گوید: پیامبر فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه، بیم آن می‌رود که الله به‌زودی عذابی از سوی خود بر شما فرود آورد و آن‌گاه شما او را به‌فریاد بخوانید و دعای شما، قبول نشود».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده که حذیفه بن یمان گفته است: رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه، بیم آن می‌رود که الله، به‌زودی عذابی از سوی خود بر شما فرود آورد و آن‌گاه شما او را به‌فریاد بخوانید و دعای شما، قبول نشود».

پیامبر در این حدیث به الله سوگند یاد کرده است؛ زیرا الله، ذاتی‌ست که جان همه‌ی بندگانش در دست اوست واگر بخواهد، آن‌ها را هدایت می‌بخشد و اگر خواست و مشیت او باشد، گمراهشان می‌گرداند و هرگاه اراده کند، آن‌ها را می‌میراند یا زنده نگه می‌دارد؛ یعنی هدایت، گمراهی، زندگانی و مرگ بندگان، همه در دست الله می‌باشد؛ از این‌رو پیامبر سوگند یاد کرد و فرمود: «قسم به ذاتی که جانم در دست او ست». و گاه می‌فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست»؛ زیرا جان محمد، پاک‌ترین و بهترین جان‌هاست. سپس رسول‌الله به ما دستور داد که حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنیم؛ در غیر این صورت الله، همه‌ی ما را به عذاب خویش گرفتار می‌گرداند و آن‌گاه دست به دعا برمی‌داریم و دعای ما قبول نمی‌شود. پیش‌تر چندین حدیث ذکر شد که همگی بیان‌گر وجوب امر به معروف و نهی از منکر بود و از ترک این وظیفه‌ی همگانی منع می‌کرد؛ لذا بر همه‌ی ما واجب است که امر به معروف کنیم و اگر هم‌کیشِ خود را دیدیم که در انجام وظیفه‌ای شرعی، کوتاهی می‌کند، او را به انجام آن امر کنیم و او را از سرپیچی و نافرمانی از الله متعال، بازداریم تا امتی واحد و یک‌پارچه شویم؛ زیرا اگر هرکس به میل خود رفتار کند و مرام و مسلک خاصی داشته باشد، دچار اختلاف و تفرقه خواهیم شد؛ حال آن‌که خیر و برکت و سعادت و رستگاری، در یک‌پارچگی‌ست.

این حدیث نشان می‌دهد که حتی اگر انسان را سوگند ندهند یا از او نخواهند که قسم بخورد، جایز است که سوگند یاد کند؛ البته باید دقت کند که به‌خاطر مسایل پراهمیت، سوگند بخورد و شایسته نیست که برای مسایل کم‌اهمیت و پیش‌پاافتاده نیز سوگند یاد کند. امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مهم‌ترین واجبات و وظایف دینی‌ست؛ حتی برخی از علما، آن را ششمین رکن اسلام برشمرده‌اند. گرچه دیدگاه صحیح، این است که ششمین رکن اسلام نیست، ولی شکی نیست که یکی از مهم‌ترین واجبات دینی به‌شمار می‌رود. و اگر امت اسلامی این وظیفه‌ی مهم را ترک کنند، دچار تفرقه و پراکندگی می‌شوند و هرکس، راهِ خود را در پیش می‌گیرد و به مسیری می‌رود که مطابق میل اوست. در صورتی که اگر همگی به امر به معروف و نهی از منکر بپردازند، راه و شیوه‌ی همه، هم‌سو و یک‌سو خواهد شد؛ همان‌طور که الله متعال دستور داده است:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥﴾ [آل عمران: ١٠٤، ١٠٥]

باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند؛ و چنین کسانی رستگارند. و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آن‌که نشانه­های آشکاری برای آن‌ها آمد، اختلاف ورزیدند. و چنین کسانی، عذاب بزرگی (در پیش) دارند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: ١١٠]

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید.

کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید به این مسأله‌ی مهم توجه نماید که به قصد اصلاح برادر مسلمانش به چنین کاری بپردازد، نه این‌که هدفش انتقام‌جویی از او باشد. اگر کسی به نیت انتقام‌جویی از برادرش امر به معروف و نهی از منکر کند، چه‌بسا به خود و عملِ خویش فریفته می‌شود و برادر مسلمانش را تحقیر می‌کند یا او را کوچک می‌شمارد و او را از رحمت الهی دور می‌پندارد و می‌گوید: فلانی، از رحمت الله، دور است؛ و بدین‌سان عملِ خویش را تباه و بی‌خیر می‌گرداند. چنان‌که در حدیثی صحیح از پیامبر آمده است که شخصی درباره‌ی انسانِ گنه‌کاری می‌گوید: «قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد». و الله می‌فرماید: «مَن ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أَلَّا أَغْفِر لِفُلانٍ وقَدْ غَفَرْت لِفُلانٍ ، وَأَبْطلْت عَمَلك»؛([[247]](#footnote-247)) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». دقت کنید؛ این مرد سخنی گفت که با آن، دنیا و آخرت خود را نابود کرد و همه‌ی سعی و تلاش خویش را از میان برد؛ زیرا به خود و عمل خویش فریفته شد و برادر مسلمانش را تحقیر کرد و او را از رحمت الهی دور دانست.

در هر حال کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید بدین نکته توجه نماید و به قصد اصلاح مردم، به چنین کاری بپردازد؛ نه این‌که هدفش انتقام‌جویی از دیگران باشد؛ بلکه باید مانند پزشک عمل کند و قصدش درمان این بیمار باشد که با میکروب گناه، بیمار شده است. فرقی نمی‌کند که بیماری‌‌اش، کوتاهی در انجام واجبات یا ارتکاب کارهای حرام است. لذا اگر کسی، حُسن نیت و اخلاص داشته باشد، الله متعال در فعالیت و تلاش و دعوت او، خیر و برکت می‌گذارد و به‌وسیله‌ی او هرکه از بندگانش را بخواهد، هدایت می‌بخشد. بدین‌سان انسان، ضمن این‌که خودش به خیر فراوانی دست می‌یابد، منشأ خیر نیز می‌گردد.

\*\*\*

199- الْحَادي عشَر: عنْ أَبِي سَعيد الْخُدريِّ عَنِ النَّبيِّ قال: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عندَ سلْطَانٍ جائِرٍ». [ابوداود و ترمذی، این حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]([[248]](#footnote-248))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «برترین جهاد، سخن حقّی‌ست که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته می‌شود».

**شرح**

مؤلف/، از ابوسعید خدری نقل کرده که پیامبر فرموده است: «برترین جهاد، سخن حقّی‌ست که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته شود».

مشاوران و هم‌نشینان شاهان، دو دسته‌اند: نیک و بد.

مشاوران بد، به میل و خواسته‌ی شاه نگاه می‌کند و آن را در نظرش نیک و زیبا جلوه می‌دهند؛ هرچه شاه بگوید، می‌گویند: درست است؛ چه خوب فرمودید! حال آن‌که ممکن است سخن شاه، ظالمانه و نادرست باشد. خلاصه این‌که با اهداف دنیوی و از روی دنیاطلبی نزد شاه، تملق و چاپلوسی می‌کنند.

اما مشاوران نیک شاه، کسانی هستند که رضایت الله و رسولش را در نظر می‌گیرند و حاکم را به سوی آن رهنمون می‌شوند. سخن باطل یا نادرستی که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته می‌شود، ضدّ جهاد است؛ بدین‌سان که گوینده‌ی چنین سخنی، میل و رضایت شاه را مد نظر قرار می‌دهد و همان سخنی را می‌گوید که شاه، دوست دارد؛ ولی سخن حقی که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته شود، برترین جهاد به‌شمار می رود. پیامبر فرمود: «نزد پادشاهی ستم‌کار». زیرا گفتن سخن حق نزد پادشاه یا فرمانروای عادل، نه دشوار است و نه هزینه‌ای دارد؛ اما پادشاه ستم‌کار، ممکن است گوینده‌ی سخن حق را بیازارد و حتی شکنجه‌اش کند! لذا این مسأله، چهار حالت دارد:

1. گفتن سخن حق نزد پادشاه یا فرمانروای عادل؛ و این، آسان است.
2. گفتن سخن نادرست یا باطل نزد پادشاه و فرمانروای عادل؛ این، کارِ بسیار زشتی‌ست و شاید فرمانروای عادل را بفریبد.
3. گفتن سخن حق نزد پادشاه ستم‌کار؛ و این، برترین جهاد است.
4. گفتن سخن باطل در نزد پادشاه ستم‌کار؛ این، بدترین حالت ممکن است.

از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را جزو بندگان حق‌گویی بگرداند که به خود و دیگران، راست می‌گویند.

\*\*\*

200- الثَّاني عَشَر: عنْ أَبِي عبدِ الله طارِقِ بنِ شِهابٍ الْبَجَلِيِّ الأَحْمَسِيِّ أَنَّ رجلاً سأَلَ النَّبِيَّ، وقَدْ وَضعَ رِجْلَهُ في الغَرْز: أَيُّ الْجِهادِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «كَلِمَةُ حقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جائِر». [نسائی، این حدیث را با سند صحیح روایت کرده است.]([[249]](#footnote-249))

**ترجمه:**‌ ابوعبدالله، طارق بن شهاب بجلی احمسی می گوید: شخصی از پیامبر در حالی که پایش را در رکاب نهاده بود، پرسید: کدامین جهاد برتر است؟ فرمود: «سخن حقی که نزد پادشاهی ستم‌کار گفته شود».

201- الثَّالِثَ عشَر: عن ابن مَسْعُودٍ قال: قال رسولُ‌الله: «إِنَّ أَوَّلَ مَا دخَلَ النَّقْصُ عَلَى بَنِي إِسْرائيلَ أَنَّه كَانَ الرَّجُلُ يَلْقَى الرَّجُلَ فَيَقُول: يَا هَذَا اتَّق الله وَدعْ مَا تَصْنَعُ فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لك، ثُم يَلْقَاهُ مِن الْغَدِ وَهُو عَلَى حالِه، فلا يمْنَعُه ذلِك أَنْ يكُونَ أَكِيلَهُ وشَرِيبَهُ وَقعِيدَه، فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَ الله قُلُوبَ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ» ثُمَّ قال: ﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩ تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ لَبِئۡسَ مَا قَدَّمَتۡ لَهُمۡ أَنفُسُهُمۡ﴾ إلى قوله: ﴿فَٰسِقُونَ﴾ [المائدة:78،81] ثُمَّ قال: «كَلاَّ، وَالله لَتَأْمُرُنَّ بالْمعْرُوف، وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، ولَتَأْخُذُنَّ عَلَى يَدِ الظَّالِم، ولَتَأْطِرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا، ولَتقْصُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ قَصْرًا، أَوْ لَيَضْرِبَنَّ الله بقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْض، ثُمَّ لَيَلْعَنكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ». [ابوداود و ترمذی، این حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]([[250]](#footnote-250))

هَذَا لفظ أَبي داود، ولفظ الترمذي: قَالَ رَسُولُ‌الله: «لَمَّا وَقَعَتْ بَنُوإسْرَائِيلَ في المَعَاصي نَهَتْهُمْ عُلَمَاؤهُمْ فَلَمْ يَنْتَهُوا، فَجَالَسُوهُمْ في مَجَالِسِهم، وَوَاكَلُوهُمْ وَشَارَبُوهُم، فَضَربَ اللهُ قُلُوبَ بَعضِهِمْ بِبعْضٍ، وَلَعَنَهُمْ عَلَى لِسانِ دَاوُد وعِيسَى ابنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بما عَصَوا وَكَانُوا يَعتَدُونَ». فَجَلَسَ رَسُول‌ُالله وكان مُتَّكِئًا، فَقَالَ: «لا، والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأطِرُوهُمْ عَلَى الحَقِّ أطْرًا».

**ترجمه:** ابن مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نخستین نقصی که در بنی‌اسرائیل پدید آمد، این بود که مردی از آنان، دیگری را ملاقات می‌کرد و به او می‌گفت: فلانی! از الله بترس و این عمل زشتِ خود را ترک کن؛ زیرا این عمل، برای تو حلال نیست. سپس فردای آن روز، او را در همان گناه ملاقات می‌کرد و این کار حرام، مانع از این نمی‌شد که با او هم‌نشین و هم‌سفره نشود و چون چنین روی‌کردی داشتند، دل‌هایشان در هم آمیخت (و از آن‌ها متأثر شدند) و سیه‌دل گردیدند». سپس پیامبر این آیه‌ها را تلاوت کرد:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩ تَرَىٰ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ يَتَوَلَّوۡنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ لَبِئۡسَ مَا قَدَّمَتۡ لَهُمۡ أَنفُسُهُمۡ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَفِي ٱلۡعَذَابِ هُمۡ خَٰلِدُونَ ٨٠ وَلَوۡ كَانُواْ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِيِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ٨١﴾

آن دسته از بنی­اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داود و عیسی پسر مریم نفرین شدند. این، بدان سبب بود که نافرمانی نمودند و از حد می­گذشتند. یک‌دیگر را از کار زشتی که مرتکب شدند، باز نمی­داشتند. چه زشت بود آن‌چه انجام می­دادند! بسیاری از آنان را می­بینی که کافران را به دوستی می‌گیرند. چه بد چیزی‌ست آن‌چه نفس­هایشان از پیش برای آنان فرستاده است! (بدین­سان) که الله بر آنان خشم گرفت و آنان برای همیشه در عذاب به‌سر می­برند. و اگر به الله و پیامبر و آن‌چه بر او نازل شده، ایمان می­آوردند، کافران را به دوستی نمی­گرفتند؛ ولی بیش‌ترشان منحرف و بدکارند.

آن‌گاه فرمود: «هرگز (چنین روی‌کردی نداشته باشید)؛ سوگند به الله که حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست ظالم را بگیرید و او را از ظلم و ستم بازدارید و به سوی حق سوق دهید؛ در غیر این صورت الله متعال، شما را تحت تأثیر بدکاران قرار می‌دهد و سیه‌دل می‌شوید و آن‌گاه شما را همانند بنی‌اسرائیل، از رحمتش دور می‌گرداند».

آن‌چه گذشت، الفاظی‌ست که ابوداود روایت کرده و در روایت ترمذی، آمده است: رسول‌الله فرمود: «وقتی بنی‌اسرائیل در گناه و معصیت غوطه‌ور شدند، علمایشان آنان را نهی کردند؛ ولی آنان از گناه و معصیت باز نیامدند؛ با این حال، علما با آن‌ها نشست و برخاست نمودند و در مجالس آن‌ها نشستند و با آنان هم‌سفره شدند! در نتیجه الله، دل‌هایشان را در هم آمیخت و آن‌ها را به زبان داوود و عیسی پسر مریم، لعنت و نفرین نمود؛ زیرا نافرمانی نمودند و از حد گذشتند». پیامبر که پیش‌تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «نه؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، (در صورتی از خشم پروردگار درامان هستید) که بدکاران و ستم‌کاران را آن‌گونه که باید و شاید، به سوی حق بکشانید».

\*\*\*

202- الرَّابعَ عَشَر: عن أَبي بَكْرٍ الصِّدِّيق قال: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تقرءونَ هَذِهِ الآيةَ: **﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾** [المائ‍دة: ١٠٥] وإِنّي سَمِعت رسولَ‌الله يَقُول: «إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعُمَّهُمُ الله بِعِقَابٍ مِنْهُ». [روایت ابو داود، وترمذي ونسائي با سندهای صحيح]([[251]](#footnote-251))

**ترجمه:** ابوبکر صدیق این آیه را تلاوت کرد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾

[المائ‍دة: ١٠٥]

ای مؤمنان! مراقبِ (باورهای) خود باشید که اگر بر هدایت بودید، کسی که گم‌راه شده باشد، زیانی به شما نمی­رساند.

و سپس فرمود: ای مردم! شما این آیه را می‌خوانید (و برداشت نادرستی از آن دارید)؛ حال آن‌که من، از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «هرگاه مردم، ظالمی را ببینند و دستش را نگیرند (و او را از ظلم و ستم بازندارند)، انتظار می‌رود که الله، همه‌ی آن‌ها را به عذاب خویش گرفتار کند».

**شرح**

مؤلف/ روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ابوبکر صدیق آیه‌ی 105 سوره‌ی «مائده» را تلاوت کرد تا برداشت نادرست مردم را از این آیه، اصلاح کند؛ الله در این آیه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾

[المائ‍دة: ١٠٥]

ای مؤمنان! مراقبِ (باورهای) خود باشید که اگر بر هدایت بودید، کسی که گم‌راه شده باشد، زیانی به شما نمی­رساند.

برخی از مردم، چنین می‌پندارند که اگر خودشان بر هدایت باشند، گم‌راهی دیگران، زیانی به آن‌ها نمی‌رساند. به‌یقین همین‌طور است؛ ولی به‌شرطی که خود، به وظایف دینی خویش از جمله امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند. چنان‌که الله این شرط را در این آیه بیان نموده و فرموده است: ﴿إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡۚ﴾ یعنی: «اگر خود، بر هدایت باشید». لازمه‌ی هدایت، این است که به وظایف دینی خود، از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» عمل کنیم؛ از این‌رو ابوبکر صدیق این برداشت نادرست را اصلاح کرد و گفت: من از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «هرگاه مردم، ظالمی را ببینند و دستش را نگیرند (و او را از ظلم و ستم بازندارند)، انتظار می‌رود که الله، همه‌ی آن‌ها را به عذاب خویش گرفتار کند».

مفهوم این حدیث، این است که اگر مردم، شخصِ گم‌راهی را ببینند و او را به سوی نیکی فرا نخوانند یا او را از کارهای زشت بازندارند، انتظار نداشته باشند که زیانی به آن‌ها نرسد؛ بلکه منتظر باشند که الله متعال، همه‌ی آن‌ها را به عقاب خویش گرفتار می‌کند؛ هم کسانی را که مرتکب کارهای زشت می‌شوند و هم کسانی را که غافل و بی‌خیالند و از کارهای زشت باز نمی‌دارند.

از این حدیث به‌خوبی پیداست که باید توجه ویژه‌ای به فهم کتاب الله و آموزه‌های قرآنی داشته باشیم تا در برداشت از رهنمودهای الهی، دچار اشتباه نشویم؛ زیرا گاه، برخی از مردم، مطالبی از قرآن برداشت می‌کنند که از مفاهیم قرآنی، به‌کلی فاصله دارد و در برداشت از آموزه‌های قرآن دچار اشتباه می‌شوند در نتیجه، گم‌راه می‌گردند؛ از این‌رو در حدیث پیامبر وعید یا هشدار بسیار سختی درباره‌ی کسانی می‌بینیم که قرآن را بر اساس دیدگاه‌های شخصی خود، یا بر اساس هوا و هوس تفسیر می‌نمایند و اصول تفسیر از جمله دستور زبان عربی و ضوابط دینی را در این امر رعایت نمی‌کنند و مفاهیم خودساخته را به نام مفاهیم قرآنی، مطرح می‌نمایند! کسانی که قرآن را مطابق هوا و خواسته‌های نفسانی خویش تفسیر می‌کنند، در حقیقت جایگاه خود را در دوزخ آماده می‌سازند؛ البته برای کسی که با زبان عربی به‌خوبی آشناست، ایرادی ندارد که قرآن را تفسیر کند؛ زیرا قرآن، به زبان عربی نازل شده است. از این‌رو برای درک مفاهیم آن، به تفسیر روی می‌آوریم. البته بدین صورت که معانی و مفاهیم واژه‌های قرآنی را در قالب مفاهیم شرعی، بیان می‌کنیم. در هر حال، انسان باید مفاهیم قرآنی را مطابق رهنمودهای الهی دریابد و برداشت یا تفسیر او از قرآن، برگرفته از رهنمودهای نبوی یا مطابق سنت پیامبر باشد تا از مفاهیم الهی و نبوی فاصله نگیرد.

\*\*\*

24- باب: سختیِ مجازات کسی که امر به معروف و نهی از منکر نماید، ولی گفتارش، مخالف رفتارش باشد

الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٤٤﴾ [البقرة: ٤٤]

آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می­دهید و خودتان را از یاد می­برید؛ حال آن‌که کتاب آسمانی را می­خوانید؟! آیا نمی­اندیشید؟

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: ٢، ٣]

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

هم‌چنین از زبان شعیب خبر داده است که به قومش فرمود:

﴿وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُ﴾ [هود: ٨٨]

و من نمی‌خواهم مرتکب کاری شوم که شما را از آن بازمی‌دارم.

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «سنگین بودن مجازت کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، ولی سخنش، مخالفِ عملِ اوست». از آن‌جا که بابِ پیشین درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر بود، طرح این موضوع در این باب، بسیار جالب و به‌جاست تا دقت داشته باشیم که اگر سخن و عمل کسی، یکی نباشد، به‌شدت مجازات خواهد شد؛ زیرا کسی که چنین روی‌کردی دارد، در امر و نهی خویش صادق نیست. اگر صادق بود و به‌راستی به کارش باور داشت، خود، نخستین کسی بود که به آن عمل می‌کرد. هم‌چنین اگر واقعاً کار زشتی را که از آن بازمی‌دارد، زیان‌بار می‌دانست، به عنوان یک آدم عاقل، نخستین کسی بود که از آن دوری می‌کرد؛ لذا کسی که به سوی کار نیکی امر می‌کند و خود، آن را انجام نمی‌دهد یا از کار زشت بازمی‌دارد، ولی خود مرتکب کار زشت می‌شود، این، بیان‌گر این است که خود، به سخن خویش باور و اعتقاد ندارد. پناه بر الله. از این‌رو الله متعال، در رد کسانی که چنین روی‌کردی دارند، فرموده است:

﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ٤٤﴾ [البقرة: ٤٤]

آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می­دهید و خودتان را از یاد می­برید؛ حال آن‌که کتاب آسمانی را می­خوانید؟! آیا نمی­اندیشید؟

یعنی چرا و چگونه چنین رويكردی دارید؟ شما، خود نیک و بد را می‌شناسید و با این‌که دیگران را به سوی نیکی فرامی‌خوانید، ولی خودتان کارهای نیک انجام نمی‌دهید! آیا فکر نمی‌کنید. این پرسش، برای توبیخ و سرزنش چنین کسانی‌ست؛ در واقع به آن‌ها می‌گوید: عقلتان کجاست و اگر واقعاً راست می‌گویید، چرا عقل خود را به‌کار نمی‌اندازید؟

به عنوان مثال: شخصی، مردم را به ترک «ربا» دستور می‌دهد؛ ولی خود، ربا می‌خورد یا با مکر و حیله به داد و ستد ربوی روی می‌آورد که به مراتب از رباخواری، بدتر است. به مردم می‌گوید: از معاملات ربوی بانک‌ها دوری کنید؛ اما خود، با مکر و حیله ربا می‌خورد! حال آن‌که نمی‌داند گناهِ حیله‌ای که به‌کار بسته، بدتر و شدیدتر است؛ از این‌رو ایوب سختیانی/ درباره‌ی چنین کسانی گفته است: «این‌ها به گمان خود می‌خواهند (نعوذ بالله) الله را مثل بچه‌ها بفریبند؛ حال آن‌که اگر بدون حیله، مرتکب گناه می‌شدند، جُرمش کم‌تر بود». الله، رحمتش کند که درست فرموده است.

یا به عنوان مثال: شخصی، مردم را به نماز فرا می‌خواند؛ ولی خود، نماز نمی‌خواند! واقعاً تعجب‌آور است؛ چگونه مردم را به نماز امر می‌کنی و آن را کار نیک و پسندیده‌ای می‌دانی، اما خود، نماز نمی‌خوانی؟! آیا این، خردمندانه است؟ نه این‌که عاقلانه نیست، بلکه در دین و شریعت نیز هیچ جایگاهی ندارد و نوعی بی‌خردی‌ست.

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: ٢، ٣]

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

الله متعال، آن‌ها را به عنوان اهل ایمان، خطاب قرار داد؛ زیرا انسان به مقتضای ایمانش، نباید چنین روی‌کردی داشته باشد؛ یعنی سخنی بگوید که خود عمل نمی‌کند؛ بلکه به مقتضای ایمان، حرف و عملش باید یکی باشد. سپس آنان را توبیخ کرده، می‌فرماید: ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ﴾ یعنی: «چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟» آن‌گاه بیان می‌فرماید که چنین عملی، نزد الله، بسیار زشت و ناپسند است. علما گفته‌اند: «مَقت» به کاری گفته می‌شود که به‌شدت زشت و ناپسند باشد؛ از این‌رو الله متعال، از کسی که حرف و عملش یکی نیست، بیزار است. لذا الله متعال این نکته را بیان فرمود تا مؤمنان، از این عمل بسیار زشت و ناپسند که خشم و نارضایتی الله را در پی دارد، بپرهیزند. زیرا مؤمن راستین، از آن‌چه که الله متعال نهی کرده است، دوری می‌کند.

الله از زبان شعیب خبر داده است که به قومش فرمود:

﴿وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُۚ﴾ [هود: ٨٨]

و من نمی‌خواهم مرتکب کاری شوم که شما را از آن بازمی‌دارم.

یعنی امکان ندارد که شما را از شرک و کم‌فروشی نهی کنم و خود، مرتکب شرک و کم‌فروشی شوم؛ هرگز! زیرا همه‌ی پیامبران علیهم‌السلام خیرخواه مردم بودند و بیش از همه، الله را تعظیم می‌کردند و از دستورهای او اطاعت، و از آن‌چه که نهی کرده است، دوری می‌نمودند. لذا شعیب نیز مانند سایر پیامبران الهی، هیچ‌گاه مرتکب کاری نشد که مردم را از آن بازمی‌داشت.

این، بدین معناست که هرکس سخنش بر خلاف کردارش باشد، با روش پیامبران علیهم‌السلام مخالفت کرده است؛ زیرا پیامبران، حرف و عملشان یکی بود؛ اگر از کاری نهی می‌کردند، خود از آن دوری می‌نمودند و اگر به کاری دستور می‌دادند، خودشان به آن عمل می‌کردند. احادیثی در این باره آمده است که ان‌‌شاءالله به شرح و توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

\*\*\*

203- وعن أَبي زيدٍ أُسامة بْنِ حَارثَةَ$ قال: سَمِعْتُ رسولَ‌الله يَقُول: «يُؤْتَى بالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيامةِ فَيُلْقَى في النَّار، فَتَنْدلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِه، فيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الحِمَارُ في الرَّحا، فَيجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّار فَيَقُولُون: يَا فُلانُ مَالَك؟ أَلَمْ تَكُن تَأْمُرُ بالمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ المُنْكَر؟ فَيَقُول: بَلَى، كُنْتُ آمُرُ بالمَعْرُوفِ وَلاَ آتِيه، وَأَنْهَى عَنِ المُنْكَرِ وَآَتِيهِ». [متفق عليه]([[252]](#footnote-252))

**ترجمه:** ابوزید، اسامه بن زید$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند؛ روده‌هایش پاره‌ می‌شود و در آتش می‌ریزد. و او، پیرامون آن مانند الاغی که به دَوْر آسیاب می‌چرخد، دَوْر می‌زند. دوزخیان در اطراف او جمع می‌شوند و به او می‌گویند: فلانی! چرا چنین وضعیتی داری؟ مگر تو، ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟! می‌گوید: من، شما را به کارهای نیک و پسندیده امر می‌کردم، ولی خودم، آن را انجام نمی‌دادم و شما را از منکر و کارهای زشت باز می‌داشتم، اما خودم کارهای زشت انجام می‌دادم».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از اسامه بن زید$ نقل کرده که پیامبر فرموده است: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند؛ روده‌هایش پاره‌ می‌شود و در آتش می‌ریزد. و او، پیرامون آن، مانند الاغی که به دَوْر آسیاب می‌چرخد، دَوْر می‌زند. دوزخیان در اطراف او جمع می‌شوند و به او می‌گویند: فلانی! چرا چنین وضعیتی داری؟ مگر تو، ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟! می‌گوید: من، شما را به کارهای نیک و پسندیده، امر می‌کردم؛ ولی خودم، آن را انجام نمی‌دادم و شما را از منکر و کارهای زشت باز می‌داشتم؛ اما خودم کارهای زشت انجام می‌دادم».

این حدیث، بیان‌گر وعید و هشدار شدیدی نسبت به کسانی‌ست که گفتار و کردارشان، یکی نیست؛ کسانی که دیگران را به کارهای نیک و پسندیده فرا می‌خوانند و خود، آن را انجام نمی‌دهد یا دیگران را از کارهای زشت بازمی‌دارند و خودشان، مرتکب کارهای زشت می‌شوند.

رسول‌الله فرمود: «روز قیامت، مردی را می‌آورند و در دوزخ می‌اندازند»؛ یعنی این کار را فرشتگان انجام می‌دهند؛ تازه آن شخص، به‌نرمی و با ملاطفت وارد دوزخ نمی‌شود؛ بلکه او را به‌شدت و با رفتاری خشن، همانند سنگی که در دریا می‌افتد، در دوزخ می‌اندازند. لذا روده‌هایش پاره‌ می‌شود و در آتش می‌ریزد. و او، پیرامون آن، مانند الاغی که به دَوْر آسیاب می‌چرخد، دَوْر می‌زند. دوزخیان، در اطراف او جمع می‌شوند.

در گذشته که آسیاب‌های پیشرفته‌ی امروزی وجود نداشت، دو سنگ بزرگ را پس از تراشیدن و کنده‌کاری، روی هم قرار می‌دادند؛ سنگِ رویی، سوراخی داشت که غلات را از طریق آن داخل آسیاسنگ می‌ریختند. این سنگ را از طریق چوبی رابط، به الاغی می‌بستند و الاغ به دَوْر آسیا می‌چرخید و بدین‌سان، غلات به آرد تبدیل می‌شد.

شخصی که در دوزخ می‌افتد، به همین شکل، پیرامونِ روده‌هایش می‌چرخد. سایر دوزخیان نزدش می‌آیند و به او می‌گویند: فلانی! چرا چنین وضعیتی داری؟ چه چیزی تو را بدین وضعیت درآورده است؟ مگر تو، ما را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟! لذا اعتراف می‌کند و می‌گوید: «من، شما را به کارهای نیک و پسندیده امر می‌کردم؛ ولی خودم، آن را انجام نمی‌دادم». به مردم می‌گوید: نماز بخوانید؛ اما خودش، نماز نمی‌خواند. به آن‌ها می‌گوید: زکات اموالتان را بدهید؛ ولی خودش زکات نمی‌دهد. می‌گوید: به پدر و مادرتان نیکی کنید؛ ولی خودش به پدر و مادرِ خویش نیکی نمی‌کند.

«و شما را از منکر و کارهای زشت باز می‌داشتم؛ اما خودم کارهای زشت انجام می‌دادم». به مردم می‌گوید: غیبت نکنید؛ در معامله خیانت نکنید؛ به خویشاوندان و همسایگان خود، بدی نکنید؛ و مردم را از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد، ولی خودش غیبت می‌کند؛ در معامله خیانت می‌نماید؛ به خویشان و همسایگان خویش، بدی می‌کند و مرتکب کارهای زشت و ناپسندی می‌شود که دیگران را از آن بازمی‌دارد! لذا به این عذاب خفت‌بار گرفتار می‌گردد.

از این‌رو انسان باید امر به معروف را از خویشتن آغاز نماید و ابتدا خودش را به انجام کارهای نیک و پرهیز از کارهای زشت، وادار سازد؛ زیرا نفس ما، پس از رسول‌الله بیش‌ترین حق را بر ما دارد:

ابدأ بنفسكَ فانهها عَن غَیِّها فإذا انتهت عنه فأنت حکیم

«از خودت آغاز کن و نفس خویش را از انحراف و کج‌روی باز دار؛ و اگر نفس تو از کج‌روی بازآید، بدان که تو حکیم و فرزانه‌ای».

\*\*\*

25- باب: امر به ادای امانت (بازپس دادن آن)

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النساء : ٥٨]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

**شرح**

مؤلف/، بابی تحت عنوان «امر به ادای امانت» گشوده است.

امانت، معانی گوناگونی دارد که از آن جمله عبادت‌هایی‌ست که الله بندگانش را به انجام آن، مکلّف ساخته است؛ یعنی هر یک از عبادت‌ها، امانتی‌ست که الله متعال به بندگانش سپرده است.

و نیز امانت‌های مالی؛ مانند آن‌چه که به عنوان «ودیعه» نزد انسان می‌گذارند تا آن را برای صاحبش نگه دارد. و نیز مانند سایر اموالی که در دست انسان است تا هم از آن استفاده کند و هم آن را برای مالکش نگه دارد.

به اولی، «ودیعه» و به دومی، «عاریه» می‌گویند. ودیعه، این است که به عنوان مثال ساعت خود را به شخصی می‌دهی و به او می‌گویی: این را برای من نگه دار یا مبلغی پول دستش می‌گذاری و از او می‌خواهی که آن را برای تو نگه دارد. لذا ودیعه، امانتی‌ست که صرفاً به منظور نگه‌داری برای مالک، به کسی سپرده می‌شود؛ ولی عاریه، به امانتی می‌گویند که گذشته از نگه‌داری برای صاحب آن، شخصی که آن را در دست دارد، از آن استفاده می‌کند. بنابراین، ماشین کرایه، یا مغازه و خانه‌ای که اجاره کرده‌اید، و هر چیزی که اجاره می‌کنید، امانتی در دست شماست.

ولایت یا پُست و مقام هر کسی، امانتی‌ست که باید آن را به‌خوبی ادا کند؛ بزرگ‌ترین نوع این امانت، مسؤولیتی‌ست که والاترین مقام سیاسی یا حاکم، بر عهده دارد و نسبت به مسایل دینی و دنیوی مردم بازخواست خواهد شد؛ او امانت‌دار اموال عمومی‌ست و نباید بیت‌المال را حیف و میل کند یا از آن سوءاستفاده نماید.

وزیران، استان‌داران، فرمان‌داران، قاضیان و مسؤولان منطقه‌ای نیز در برابر امانتی که به آن‌ها سپرده شده است، مسؤولند. هر کسی درباره‌ی خانواده و زیردستان خود مسؤول است. در هر حال، دامنه‌ی امانت، بسیار گسترده می‌باشد؛ امانت، به‌طور کلی دو بخش اساسی دارد:

بخش اول در رابطه با حقوق الهی‌ست؛ یعنی همان امانتی که درباره‌ی عبادت الله به انسان سپرده شده است.

بخش دوم با حقوق بشر مرتبط می‌باشد و دامنه‌ی بسیار گسترده‌ای دارد که پیش‌تر بدان اشاره کردیم. انسان درباره‌ی هر دو بخش امانت، مسؤول است باید امانتی را که بر عهده‌ی اوست، ادا کند. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النساء : ٥٨]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

دقت کنید که الله با ساختاری قوی و با ذکر نام و الوهیت بزرگ خود، به ادای امانت دستور داده است و این، برای تعظیم این مقام و این فرمان می‌باشد. اجازه دهید سخن علمای «علم بلاغت» را با ذکر مثالی توضیح دهم؛ وقتی یک پادشاه، صیغه‌ی غائب به‌کار می‌برد و می‌گوید: «پادشاه به شما دستور می‌دهد که چنین کاری انجام دهید»، این، بلیغ‌تر و شدیدتر از این است که بگوید: «من به شما دستور می‌دهم». لذا در آیه الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ﴾ یعنی: «الله به شما فرمان می‌دهد». و صفات برتر، از آنِ الله متعال است.

ادای امانت و بازپس دادن آن به صاحبانش، فرمان الهی‌ست؛ لازمه‌اش، این است که انسان، از امانتی که به او سپرده شده، به‌خوبی نگه‌داری نماید و در حفظ و نگه‌داری آن، کوتاهی نکند. ادای امانت، یکی از نشانه‌های ایمان است. لذا افرادِ امانت‌داری که امانت را به‌طور کامل به صاحب آن تحویل می‌دهند، قابل اعتمادند و ایمانی قوی دارند؛ ولی کسی که در امانت، خیانت می‌کند، به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و سست‌ایمان است.

اسراری که در میان دوستان وجود دارد، امانتی‌ست که باید در حفظ آن کوشا باشیم و فاش کردن اسرار دوستان، جایز نیست؛ لذا اگر یکی از دوستانت، رازی را با تو در میان نهاد و به تو تذکر داد که این، یک راز یا یک امانت است، دیگر برای تو جایز نیست که کسی را از آن باخبر سازی؛ حتی نزدیک‌ترین شخصی که به او اعتماد کامل داری. فرقی نمی‌کند که دوست تو، یادآوری کند که این راز را به کسی نگویی و چه بدون تذکر وی، از شواهد و قراین معلوم باشد که این سخنش، یک راز است و دوست ندارد که کسی از آن، آگاهی یابد.. از این‌رو علما گفته‌اند: اگر هنگامی که شخصی، سخنی با تو در میان می‌گذارد، در هنگام سخن گفتن اطرافش را بپاید که کسی، مطلع نشود یا سخنش را نشنود، این، نشانه‌ی اینست که او دوست ندارد کسی از سخنش آگاه شود. از این‌رو سخنش، رازی‌ست که فاش کردن آن، جایز نیست.

مسایل خاص یا اسراری که میان هر زن و مردی پیش می‌آید، امانت است؛ از این‌رو بدترین مردم، کسانی هستند که اسرار زناشویی خود را نزد دیگران بازگو می‌کنند! هیچ انسان عاقلی دوست ندارد که کسی از اسرار او و همسرش، اطلاع یابد.

خلاصه این‌که حفظ امانت بر ما واجب می‌باشد. مهم‌ترین امانتی که باید در حفظ آن بکوشیم، امانتی‌ست که الله متعال، به ما سپرده است؛ زیرا الله، بیش از همه بر ما حق دارد. و سپس ادای حقوق دیگران بر ما واجب است. در این میان، هرکس به ما نزدیک‌تر باشد، اولویت دارد.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومٗا جَهُولٗا ٧٢ ﴾ [الأحزاب: ٧٢]

همانا ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمودیم؛ ولی از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، آن را پذیرفت. بی‌گمان انسان، ستم‌کار و نادان است.

**شرح**

پیش‌تر این نکته بیان شد که دامنه‌ی امانت، حقوق الهی و حقوق بندگانش را دربرمی‌گیرد و انواع گوناگونی دارد که شماری از آن‌ها را ذکر کردیم و به‌اختصار درباره‌ی این آیه، توضیح دادیم که الله فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النساء : ٥٨]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

الله متعال، در همین آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ﴾ یعنی: «چه پندِ نیکی‌ست، پندی که الله به شما می‌دهد». بدین‌سان الله اوامر و نواهی خویش را ستوده و این آیه را با این سخن، به پایان برده است که: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا﴾ یعنی: «به‌یقین الله، شنوای بیناست». این‌جا دو نام گرامی را ذکر کرده که بیان‌گر شنوایی و بینایی اوست و در حقیقت، تهدیدی برای کسانی‌ست که در امانت خیانت می‌کنند یا آن را آن‌گونه که باید و شاید، به صاحبش پس نمی‌دهند.

سپس مؤلف/ این آیه را ذکر کرده که الله متعال فرموده است:

إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومٗا جَهُولٗا ٧٢﴾ [الأحزاب: ٧٢]

همانا ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمودیم؛ ولی از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، آن را پذیرفت. بی‌گمان انسان، ستم‌کار و نادان است.

الله متعال، امانت را که همان تکلیف و الزام به انجام واجبات بود، به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه فرمود؛ ولی آن‌ها زیرِ بارِ این امانت نرفتند و از ترس این‌که مبادا نتوانند این امانت را ادا کنند، از پذیرش آن خودداری کردند. شاید این پرسش مطرح شود که چگونه الله متعال، این امانت را بر موجودات بی‌جانی چون آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه کرد، حال آن‌که این‌ها، عقل و شعور ندارند؟ پاسخ، روشن است؛ هر موجودِ بی‌جانی در برابر الله عقل و فهم دارد. چنان‌که به فرموده‌ی پیامبر، الله متعال، قلم را که مخلوقِ بی‌جانی‌ست، خطاب قرار داد و به او فرمود: «بنویس». قلم، پرسید: «چه بنویسم؟» زیرا این فرمان، برای قلم، مبهم و پوشیده بود و به توضیح و بیان نیاز داشت. الله متعال فرمود: «أُکتُب مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْم الْقِيَامَة»؛([[253]](#footnote-253)) یعنی: «هرچه را تا روز قیامت پدید می‌آید، بنویس». و این، امر و تکلیف و الزام بود.

این‌جا الله بیان فرموده که امانت را به آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه نمود؛ ولی آن‌ها از پذیرش آن خودداری کردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١﴾ [فصلت: ١١]

سپس به آفرینش آسمان که به صورت دود بود، پرداخت؛ به آسمان و زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته (برای اجرای فرمانم، پیش) آیید. گفتند: به دل‌خواه آمدیم و فرمان‌برداریم.

الله متعال، آسمان و زمین را با فرمان خویش خطاب قرار داد و فرمود: «خواسته یا ناخواسته (برای اجرای فرمانم، پیش) آیید». آسمان و زمین گفتند: «به دل‌خواه آمدیم و فرمان‌برداریم»؛ یعنی آسمان و زمین فرمان الهی را فهمیدند و اطاعت کردند؛ ولی انسان‌های نافرمان می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

انسان، این امانت را پذیرفت؛ اما چگونه؟ الله متعال به انسان، عقل و خرد بخشیده و بدین‌سان او را بر بسیاری از آفریده‌های خویش برتری داده است. هم‌چنین پیامبرانی به سوی انسان‌ها فرستاده که راه درست و نادرست، و هدایت و ضلالت را به آن‌ها نشان داده‌اند. بنابراین الله هیچ عذر و بهانه‌ای برای انسان نگذاشته است؛ ولی از انسان، به عنوان موجودی نادان و ستم‌کار یاد می‌فرماید. علما، اختلاف نظر دارند که آیا این ویژگی‌ها، مخصوص کافران است یا به همه‌ی انسان‌ها تعلق می‌گیرد؟ برخی از علما، ظلم و جهل را که در این آیه ذکر شده، ویژگی کافران دانسته‌اند؛ اما برخی دیگر از علما، این را عام وفراگیر دانسته و گفته‌اند: انسان، به مقتضای طبیعت و سرشت خویش، دارای این دو ویژگی‌ست. اما الله متعال، بر انسانِ مؤمن، منت نهاده و او را از نعمت هدایت برخوردار کرده است؛ لذا مؤمنان از این ویژگی‌ها، مستثنا هستند. لذا کسی که امانت الهی را ادا می‌کند، نادان و ستم‌کار نیست.

\*\*\*

204- عن أَبي هريرة أنَّ رسولَ‌الله قال: «آيَةُ المُنَافِقِ ثَلاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَب، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَف، وإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ». [متفقٌ عليه]([[254]](#footnote-254))

وفي رواية : «وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وزعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نشانه‌‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ و چون وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید».

در روایت دیگری آمده است: «هرچند روزه بگیرد، و نماز بخواند و خود را مسلمان بپندارند».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از ابوهریره نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «نشانه‌‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ و چون وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید. هرچند روزه بگیرد، و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است».

در حدیث، واژه‌ی «آیه» آمده که به معنای نشانه است؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿ أَوَ لَمۡ يَكُن لَّهُمۡ ءَايَةً أَن يَعۡلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُاْ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٩٧ ﴾ [الشعراء : ١٩٧]

آيا برای ایشان (همین) نشانه (کافی) نیست که دانشمندان بنى‏اسرائيل از درستی قرآن آگاهند؟

یعنی وصف قرآن در کتاب‌های پیشین آمده و این، بیان‌گرِ حقاینت قرآن و صداقت محمد است و نشان می‌دهد که او، همان پیامبری‌ست که عیسی به آمدنِ وی مژده داده است. همان‌طور که گفتم، «آیه» به معنای نشانه است؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَءَايَةٞ لَّهُمۡ أَنَّا حَمَلۡنَا ذُرِّيَّتَهُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ٤١﴾ [يس: ٤١]

و این‌که ما، فرزندانشان (انسان‌ها) را بر کشتی‌های پر از کالا و سرنشین، سوار کردیم، برایشان نشانه‌ای (از قدرت پروردگار) است.

لذا آیه، یعنی نشانه و «آيَةُ المُنَافِقِ ثَلاثٌ»، یعنی: نشانه‌ی منافق، سه چیز است.

منافق به کسی اطلاق می‌شود که هرچند اظهار نیکی می‌کند، اما باطنِ بدی دارد؛ مانند کسی که به‌ظاهر ادعای مسلمانی می‌کند، ولی در باطنش کافر است. واژه‌ی «نفاق» یا «منافق» در اصل برگرفته از کلمه‌ی «نافقاء الیربوع» می‌باشد که به معنای «موش صحرایی» است. موش صحرایی، سوراخی در زمین حفر می‌کند و علاوه بر سوراخ یا دربِ اصلی که برای لانه‌اش می‌کَنَد، سوراخ دیگری هم برای خروج اضطراری حفر می‌کند که دیده نمی‌شود و هنگامی که احساس خطر می‌نماید، با سرش به این دربِ مخفی می‌زند و فرار می‌کند. منافق نیز همین‌گونه است؛ از این‌رو اظهار نیکی می‌نماید، ولی باطنِ بدی دارد یا به‌ظاهر، مسلمان است و در باطن، کافر.

سرآغاز پیدایش نفاق در دوران پیامبر، پس از غزوه‌ی «بدر» بود. تعدادی از سران قریش در «بدر» کشته شدند و مسلمانان پیروز گشتند؛ بازتاب این پیروزی، این بود که برخی از کافران، از غلبه و پیروزی مسلمانان در هراس افتادند؛ از این‌رو به‌ظاهر اسلام آوردند و ادعا کردند که مسلمان شده‌اند. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤﴾ [البقرة: ١٤]

و هنگامی که با مؤمنان، روبرو می­شوند، می­گویند: (ما نیز همانند شما) ایمان آورده­ایم؛ و چون با شیاطین و دوستان گم‌راهشان، تنها می­شوند، می‌گویند: ما با شما هستیم و تنها (مؤمنان را) به استهزا و ریشخند می‌گیریم.

الله می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥﴾ [البقرة: ١٥]

الله، آن‌ها را به استهزا می‌گیرد و رهایشان می‌کند تا کورکورانه، به گم‌راهی و سرکشی خویش ادامه دهند.

و نیز درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: ١]

هنگامی که منافقان نزدت می‌آیند، می‌گویند: «گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی». و الله، می‌داند که به‌راستی، تو، فرستاده‌ی اویی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ‌گویند.

لذا الله گواهی منافقان را که از سرِ ایمان نبود، رد کرد و گواهی داد که آن‌ها در ادعایشان که چنین شهادتی می‌دهند، دروغ‌گویند.

منافق، نشانه‌هایی دارد که مؤمنان زیرک و باهوشی که از نور ایمان برخوردارند، منافقان را از نشانه‌ها و ویژگی‌هایشان می‌شناسند. البته گاه نشانه‌های آشکاری وجود دارد که نیازی به فراست و زیرکی نیست؛ از جمله همین سه نشانه که پیامبر برشمرده و فرموده است: «هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گویند». مثلاً می‌گویند: فلانی، چنین و چنان کرده است؛ ولی وقتی بررسی می‌کنید، متوجه می‌شوید که دروغ گفته‌اند. لذا شخصی که معمولاً دروغ می‌گوید، در قلبش، شعبه یا بخشی از نفاق وجود دارد.

ویژگی یا نشانه‌ی دوم نفاق: «و چون وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند»؛ یعنی آدمی نیست که به قول و قرارش پای‌بند باشد؛ اگر قرار می‌گذارد که به عنوان مثال ساعت هفتِ صبح در فلان‌جا نزدت بیاید، سرِ قرارش حاضر نمی‌شود یا مثلاً می‌گوید: فلان چیز را به تو خواهم داد، ولی به قول خود وفا نمی‌کند؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «و چون وعده‌ای می‌دهد، خُلف وعده می‌کند». اما مؤمن، به وعده و پیمان خویش، پای‌بند است و به آن وفا می‌نماید. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْ﴾ [البقرة: ١٧٧]

و چون پیمانی ببندند، به آن وفا می‌کنند.

بر خلاف منافق که به پیمان خویش، وفا نمی‌کند. لذا اگر کسی به قول و قرار خویش، متعهد و پای‌بند نباشد، در دل او، بخشی از نفاق وجود دارد.

و سومین نشانه‌ی منافق، این است که «در امانت، خیانت می‌کند». همین بخش حدیث، شاهدِ موضوع می‌باشد که مؤلف، آن را در این باب ذکر کرده است. یکی از نشانه‌های منافق، این است که اگر مالی به او بسپاری، در آن خیانت می‌کند و اگر رازی را به او بگویی، آن را فاش می‌گرداند و چنان‌که درباره‌ی نزدیکان و خانواده‌ی خویش به او اعتماد کنی، به تو خیانت می‌کند؛ در معامله و داد و ستدی که به او اعتماد کرده‌ای، خیانت می‌ورزد. خلاصه این‌که درباره‌ی هیچ امانتی قابل اعتماد نیست؛ و این، نشان می‌دهد که در قلبش، نفاق وجود دارد.

پیامبر با بیان ویژگی‌ها و نشانه‌های منافق، دو نکته‌ی مهم را بیان فرموده است:

نکته‌ی اول: این‌که باید از چنین ویژگی‌هایی دوری کنیم؛ زیرا این‌ها، نشانه‌های منافق است و بیم آن می‌رود که این نفاق عملی، به نفاق اعتقادی بینجامد. انسانی که در اعتقاد، منافق است، از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشد.

نکته‌ی دوم: باید از کسانی که چنین ویژگی‌هایی دارند، دوری نماییم و بدانیم که منافق و غیرقابل اعتمادند و هر آن، امکان دارد که به ما خیانت کنند یا ما را به‌بازی بگیرند و با چرب‌زبانی و تملق و چاپلوسی فریبمان دهند. وقتی، این‌ها، نشانه‌های نفاق است، عکسِ آن، نشانه‌های ایمان می‌باشد؛ پس مؤمن، کسی‌ست که دروغ نمی‌گوید، خُلف وعده نمی‌کند و امانت‌دار است.

گاه مشاهده می‌شود که وقتی با کسی قول و قراری می‌گذاریم، می‌گوید: «وعده‌ی انگلیسی‌ست یا وعده‌ی مسلمانی؟» یعنی انگلیسی‌ها، به قول و قرار خویش متعهد و پای‌بند هستند. روشن است که چنین سخنی برآمده از بی‌خردی و فریفته شدن به کافران است. اگرچه برخی از انگیسی‌ها مسلمان هستند، ولی بیش‌ترِ آن‌ها کافرند و به فرض این‌که به وعده‌های خویش پای‌بند باشند، این، به‌خاطر الله و اجرای حکم او نیست؛ بلکه به دنبال منافع خویش هستند و می‌خواهند سیمای خوبی از خود در برابر دیگران به تصویر بکشند. در هر حال، مسلمان وظیفه دارد به عهد و پیمان خویش وفادار باشد و خُلف وعده نکند. لذا هرگاه می‌خواستید از پای‌بندی طرفِ مقابل خود به قول و قرارش مطمئن شوید، به جای این‌که چنین سخنی بگویید، از او بپرسید: قول و قرارت، قول و قرارِ مسلمان است یا منافق؟ درستش، این است؛ زیرا هیچ‌کس همانند مؤمن به عهد و پیمان خویش، وفادار نیست و اگر کسی، خُلف وعده می‌کند، این، یکی از ویژگی‌های نفاق است.

\*\*\*

205- وعن حُذيْفَة بنِ الْيمان قال: حدَّثنا رسولُ‌الله حَديثْين قَدْ رَأَيْتُ أَحدهُمَا، وَأَنَا أَنْتظرُ الآخَر: حدَّثَنا أَنَّ الأَمَانَة نَزلتْ في جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَال، ثُمَّ نَزَلَ الْقُرآنُ فَعلموا مِنَ الْقُرْآن، وَعلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ ، ثُمَّ حَدَّثنا عَنْ رَفْعِ الأَمانَةِ فَقال: «يَنَامُ الرَّجل النَّوْمةَ فَتُقبضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِه، فَيظلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْوَكْت، ثُمَّ ينامُ النَّوْمَةَ فَتُقبضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِه، فَيظلُّ أَثَرُهَا مِثْل أثرِ الْمَجْل، كجَمْرٍ دَحْرجْتَهُ عَلَى رِجْلك، فَنفطَ فتَراه مُنْتبراً وَلَيْسَ فِيهِ شَيءٌ» ثُمَّ أَخذَ حَصَاةً فَدَحْرجَهَا عَلَى رِجْلِه، فَيُصْبحُ النَّاسُ يَتبايَعون، فَلا يَكادُ أَحَدٌ يُؤدِّي الأَمَانَةَ حَتَّى يُقال: إِنَّ في بَنِي فَلانٍ رَجُلاً أَمِينا، حَتَّى يُقَالَ لِلَّرجل: مَا أَجْلدهُ مَا أَظْرَفه، مَا أَعْقلَه، وَمَا في قلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَل مِنْ إِيمانٍ. وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيُّكُمْ بايعْت، لَئِنْ كَانَ مُسْلماً ليردُنَّهُ عَليَّ دِينُه، ولَئِنْ كَانَ نَصْرانياً أَوْ يَهُوديًّا لَيُرُدنَّهُ عَلَيَّ سَاعِيه، وأَمَّا الْيَوْمَ فَما كُنْتُ أُبايُعُ مِنْكمْ إِلاَّ فُلاناً وَفلاناً». [متفقٌ عليه]([[255]](#footnote-255))

**ترجمه:** حذیفه بن یمان می‌گوید: رسول‌الله دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آن‌ها را مشاهده کرده‌ام و منتظر دیگری هستم. فرمود: «امانت‌داری، در اعماق دل‌های مردم، جای گرفت (و ریشه در فطرت آن‌ها دارد)؛ سپس قرآن نازل شد و مردم، این اصل را از قرآن و سنت آموختند». آن‌‌گاه درباره‌ی از میان رفتن امانت‌داری سخن گفت و فرمود: «زمانی فرا می‌رسد که شخص، می‌خوابد و امانت‌داری از قلب او برداشته می‌شود؛ به‌گونه‌ای که تنها اثر اندکی از امانت‌داری در قلبش می‌ماند و چون دوباره می‌خوابد، امانت‌داری، به‌کلی از قلب او برداشته می‌شود و اثر آن، تنها همانند یک تاول باقی می‌ماند؛ مانند این‌که اخگری را بر روی پای خود بغلتانید و در نتیجه، پایتان وَرَم کند و تاول بزند؛ گرچه برآمده و متورّم به‌نظر می‌رسد، ولی چیزی در آن نیست». سپس پیامبر سنگ‌ریزه‌ای برداشت و روی پای خویش غلتانید و افزود: «(در آن زمان) مردم، با یک‌دیگر داد و ستد می‌کنند، ولی کم‌تر کسی پیدا می‌شود که امانت را رعایت کند؛ تا حدی که گفته می‌شود: در فلان طایفه، یک شخصِ امانت‌دار وجود دارد. و نیز درباره‌ی شخصی می‌گویند: چقدر زرنگ و چالاک و عاقل است! در صورتی که در قلب وی، ذره‌ای ایمان حتی به‌اندازه‌ی یک دانه "سپند" نیز وجود ندارد». حذیفه می‌گوید: «زمانی از داد و ستد با هر یک از شما، پروایی نداشتم؛ زیرا اگر طرف معامله مسلمان بود، اسلامش باعث می‌شد که در معامله با من، امانت را رعایت کند و اگر نصرانی یا یهودی بود، حاکمش امانت را به من بازمی‌گرداند؛ ولی امروز تنها با فلانی و فلانی، داد و ستد می‌کنم».

**شرح**

مؤلف/ از حذیفه بن یمان نقل کرده که گفته است: «رسول‌الله دو حدیث برای ما بیان فرمود که یکی از آن‌ها را مشاهده کرده‌ام و منتظر دیگری هستم».

پیامبر گاه به صلاح‌دیدِ خود، برای برخی از اصحابش مسایلی را به‌طور خصوصی بیان می‌کرد. گفتنی‌ست چنین احادیثی، جنبه‌ی عمومی دارد و همه‌ی افراد امت تا روز قیامت می‌توانند از این احادیث بهره ببرند. حذیفه بن یمان رازدارِ رسول‌الله بود؛ زیرا پیامبر نام تعدادی از منافقان را بری وی برشمرد که تقریباً سیزده نفر بودند.

عمر بن خطاب از شدت خداترسی، نزد حذیفه رفت و به او گفت: تو را به الله سوگند که آیا نام من، در میان منافقانی که پیامبر نام برد، وجود داشت یا خیر؟ سبحان‌الله! این عمر بن خطاب می‌باشد که به عنوان برترین فرد این امت، پس از پیامبر و ابوبکر صدیق، و با وجود مقام والایش که بر هیچ‌کس پوشیده نیست، این‌همه خداترس است و از این می‌ترسد که مبادا نام او در فهرست نامِ منافقان وجود داشته باشد! حال آن‌که پیامبر درباره‌اش فرموده است: «اگر در میان شما کسی وجود داشت که به او الهام می‌شد، آن شخص، عمر بود».([[256]](#footnote-256)) با آن‌که پیامبر حق‌گویی و هم‌سویی عمر با حق و حقیقت را ستوده است و با آن‌که قوت ایمان عمر بر هیچ‌کس پوشیده نیست، اما این بزرگوار از حذیفه می‌پرسد: تو را به الله سوگند که آیا رسول‌الله مرا در زمره‌ی منافقان نام برد یا نه؟ حذیفه پاسخ داد: «خیر؛ و پس از تو هیچ‌کس را تبرئه نخواهم کرد»؛ یعنی درباره‌ی هیچ‌کس گواهی نخواهم داد که پیامبر او را در زمره‌ی منافقان، نام نبرد.

حذیفه حدیثی نقل کرده که پیامبر در آن، درباره‌ی از میان رفتن امانت‌داری سخن گفته و فرموده است: «امانت‌داری، در اعماق دل‌های مردم جای گرفت (و ریشه در فطرت آن‌ها دارد)؛ سپس قرآن نازل شد و مردم، این اصل را از قرآن و سنت آموختند». یعنی قرآن و سنت نیز این اصل فطری را تأیید کردند و بدین‌سان با نزول قرآن، بر دین و ایمان و امانت‌داری مردم افزوده شد.

سپس حذیفه حدیث دوم را بیان می‌کند که درباره‌ی از میان رفتن امانت‌داری‌ست؛ به‌فرموده‌ی پیامبر زمانی فرا می‌رسد که امانت‌داری از قلب مردم برداشته می‌شود؛ تا حدی که مردم به یک‌دیگر می‌گویند: در فلان طایفه، یک شخصِ امانت‌دار وجود دارد. یعنی یافتن یک نفر امانت‌دار نیز در میان یک طایفه به‌راحتی ممکن نیست و سایر افراد طایفه، امانت‌ را رعایت نمی‌کنند!

امروزه مردم، به چشم خود می‌بینند که این حدیث پیامبر واقعیت پیدا کرده است؛ چنان‌که گاه صدها نفر را بررسی می‌کنیم تا یک نفر امانت‌دار بیابیم که حقوق الهی و حقوق مردم را به نیکی رعایت کند؛ اما باز هم یک جای کارَش می‌لنگد؛ اگر حقوق الهی را رعایت می‌کند، نسبت به حقوق مردم بی‌پرواست؛ نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، زکات می‌دهد، حج می‌گزارد، ذکر خدا می‌گوید، ولی نسبت به اموال عمومی خیانت می‌کند! اگر شغلی دولتی داشته باشد، کارش را به‌خوبی انجام نمی‌دهد و یا به‌موقع سرِ کارش حاضر نمی‌شود یا پیش از پایان ساعت کار، دست از کار می‌کشد و محلّ کار خود را ترک می‌کند یا در وقت اداری، به انجام کارهای شخصی می‌پردازد؛ با این حال، در صفِ اول مسجد دیده می‌شود، اهل صدقه دادن است، روزه می‌گیرد و به حج می‌رود و با این‌که به‌اصطلاح، حاج‌آقاست، انضباط و وجدان کاری ندارد و در بیت‌المال، خیانت می‌کند و از یاد می‌برد که حرام‌خواری، مانع اجابت دعاست. پیامبر فرموده است: «إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لا يَقْبَلُ إِلا طَيِّبًا، وَإِنَّ اللهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ تَعَالَی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢﴾ [البقرة: ١٧٢] وَقَالَ تَعَالَی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٥١﴾ [المؤمنون : ٥١] ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلَ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ يَا رَبِّ يَا رَبِّ وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ؟».([[257]](#footnote-257)) یعنی: «الله، پاک است و فقط پاکیزه را می‌پذیرد. الله به مؤمنان همان دستوری را داده که به پیامبران داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢﴾ [البقرة: ١٧٢]

ای مؤمنان! از نعمت­های پاکیزه­ای که نصیبتان کرده­ایم، بخورید و شکر الله را به جای آورید، اگر تنها او را عبادت می­کنید.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٥١﴾

(دستور دادیم:) ای پیامبران! از نعمت‌های پاکی که نصیبتان کرده‌ایم، بخورید و کارهای شایسته انجام دهید؛ همانا من به کردارتان دانا هستم.

سپس درباره‌ی شخصی سخن گفت که سفری طولانی کرده و ژولیده‌موی و غبارآلود است؛ دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! پروردگار! در حالی که آب و غذا و لباسش، حرام می‌باشد و با حرام، تغذیه شده است؛ دعای چنین شخصی چگونه پذیرفته می‌شود؟»

لذا به کارمندانی که انضباط و وجدان کاری ندارند، می‌گوییم: اگر می‌خواهید دعاهای شما پذیرفته شود، امانت و مسؤولیتی را که بر عهده دارید، رعایت نمایید و از اموال عمومی، سوءاستفاده نکنید. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِۚ﴾ [المائ‍دة: ١]

ای مؤمنان! به پیمان‌ها وفا کنید.

و می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤﴾ [الاسراء: ٣٤]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

برخی از مردم بهانه‌تراشی می‌کنند و می‌گویند: برخی از مسؤولان، از موقعیت شغلی خود سوءاستفاده می‌نمایند و مال و ثروتی به هم می‌زنند! به این‌ها می‌گوییم: این‌که دلیل نمی‌شود که چون دیگران خیانت می‌کنند، ما هم خیانت کنیم یا چون دیگران گم‌راهند، ما نیز راه هدایت را رها نماییم. حسابِ آن‌ها با خداست و ما، پاسخ‌گوی اعمال خود خواهیم بود؛ چنین کسانی روز قیامت حاضر می‌شوند که هرچه دارند، برای نجات خود بدهند؛ ولی آن روز هیچ درهم و دیناری وجود ندارد و هیچ‌ دوست و رفیقی نمی‌تواند برای نجات آن‌ها کاری انجام دهد یا سفارشی بکند. لذا قانون‌شکنی‌ها و اشتباه‌های دیگران را نردبان و بهانه‌ای برای نافرمانی از الله قرار ندهید و به یاد داشته باشید که شما، باید به مسؤولیت خویش متعهد باشید؛ هرچند دیگران، به وظیفه‌ی خود عمل نکنند. اگر قرار باشد که تخلف‌های برخی از مردم، دلیلی بر تخلف کردن دیگران باشد، آن‌وقت سنگ روی سنگ بند نمی‌آید و جامعه دچار هرج و مرج و نابسامانی می‌گردد.

\*\*\*

206- وعن حُذَيْفَةَ، وَأَبي هريرة$ قالا: قال رسولُ‌الله: «يَجْمعُ اللهُ تَباركَ وَتَعَالَى النَّاسَ فَيُقُومُ الْمُؤمِنُونَ حَتَّى تُزْلفَ لَهُمُ الْجَنَّةُ، فَيَأْتُونَ آدَمَ صلواتُ الله عَلَيْه، فَيَقُولُون: يَا أَبَانَا اسْتفْتحْ لَنَا الْجَنَّةَ، فَيقُول: وهَلْ أَخْرجكُمْ مِنْ الْجنَّةِ إِلاَّ خَطِيئَةُ أَبِيكُم، لَسْتُ بصاحبِ ذَلِك، اذْهَبُوا إِلَى ابْنِي إبْراهِيمَ خَلِيل الله، قَالَ: فَيأتُونَ إبْرَاهِيم، فيقُولُ إبْرَاهِيم: لَسْتُ بصَاحِبِ ذَلِك إِنَّمَا كُنْتُ خَلِيلاً مِنْ وَرَاءَ وراء، اعْمَدُوا إِلَى مُوسَى الذي كَلَّمهُ الله تَكْلِيما، فَيَأْتُونَ مُوسَى، فيقُول: لسْتُ بِصَاحِب ذلكَ، اذْهَبُوا إِلَى عِيسى كَلِمَةِ الله ورُوحِهِ، فَيقُولُ عيسَى: لَسْتُ بِصَاحِبِ ذلكَ. فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا، فَيَقُومُ فَيُؤْذَنُ لَه، وَتُرْسَلُ الأَمانَةُ والرَّحِمُ فَيَقُومَان جنْبَتَي الصراطِ يَمِيناً وشِمالا، فيَمُرُّ أَوَّلُكُمْ كَالْبَرْقِ». قُلْت: بأَبِي وَأُمِّي، أَيُّ شَيءٍ كَمَرِّ الْبَرْق؟ قال: «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ يمُرُّ ويَرْجعُ في طَرْفَةِ عَيْن؟ ثُمَّ كَمَرِّ الريحِ ثُمَّ كَمرِّ الطَّيْر وَأَشَدُّ الرِّجالِ تَجْرِي بهمْ أَعْمَالُهُم، ونَبيُّكُمْ قَائِمٌ عَلَى الصرِّاطِ يَقُول: رَبِّ سَلِّم، حَتَّى تَعْجِزَ أَعْمَالُ الْعبَاد، حَتَّى يَجئَ الرَّجُلُ لا يَسْتَطِيعُ السَّيْرَ إلاَّ زَحْفا، وفِي حافَتَي الصرِّاطِ كَلالِيبُ مُعَلَّقَةٌ مَأْمُورَةٌ بأَخْذِ مَنْ أُمِرَتْ بِه، فَمَخْدُوشٌ نَاجٍ وَمُكَرْدَسٌ في النَّارِ». وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ إِنَّ قَعْرَ جَهنَّم لَسبْعُونَ خَريفا. [روایت مسلم]([[258]](#footnote-258))

**ترجمه:** حذیفه و ابوهریره$ می‌گویند: رسول‌الله فرمود: «الله تبارک و تعالی، (روز قیامت) مردم را جمع می‌کند و مؤمنان می‌ایستند تا این‌که بهشت به آنان نزدیک می‌شود؛ سپس نزد آدم صلوات الله‌علیه می‌روند و می‌گویند: ای پدر! از الله بخواه که بهشت را برای ما بگشاید. آدم () می‌گوید: آیا چیزی جز اشتباه پدرتان، شما را از بهشت اخراج کرد؟ من، دارای چنین مقامی نیستم. نزد فرزندم ابراهیم خلیل‌الله بروید». فرمود: «پس نزد ابراهیم می‌روند؛ ابراهیم، متواضعانه می‌گوید: این کار از من ساخته نیست و چنین مقامی ندارم. من، فقط دوست و خلیل پروردگار هستم (و این مقام به واسطه‌ی جبرئیل به من ابلاغ شده است)؛ پس نزد موسی بروید که الله، بی‌واسطه با او سخن گفته است. لذا نزد موسی می‌روند؛ می‌گوید: من، دارای چنین مقامی نیستم. نزد عیسی بروید که حاصلِ فرمان اوست و به‌طور مستقیم از سوی او جان گرفت. عیسی می‌گوید: من، چنین مقامی ندارم؛ پس، نزد محمد می‌روند. و او برمی‌خیزد و اجازه(ی شفاعت) می‌یابد. و «امانت» و «صله‌ی رحم» فرستاده می‌شوند و در دو سوی «صراط» یعنی در چپ و راستِ آن قرار می‌گیرند. نخستین نفر شما، همانند برق عبور می‌کند». گفتم: پدر و مادرم فدایت؛ چه چیزی مانند عبورِ برق است؟ فرمود: «آیا ندیده‌اید که چگونه برق، (آسمان را) طی می‌کند و باز می‌گردد؟ (سرعت عبور برخی از شما از «صراط»، مانند برق است) سپس برخی همانند باد عبور می‌کنند و بعضی، مانند پرنده و عده‌ای مانند مردانی قوی که به‌سرعت راه می‌روند. و بدین‌سان اعمالشان، آن‌ها را از صراط عبور می‌دهد و پیامبرتان آن‌جا ایستاده است و می‌گوید: پروردگارا! (امتم را) سلامت بدار تا این‌که اعمال مردم، از عبور دادن آن‌ها ناتوان می‌شود؛ چنان‌که مردی پیش می‌آید و خزان‌خزان، بر روی «صراط» می‌خَزَد و توانِ راه رفتن ندارد. قلاب‌هایی، در دو طرف «صراط» آویزان است و مأمور گرفتن کسانی‌ست که به گرفتن آن‌ها، مأمور شده است؛ لذا بدنِ برخی از این‌ها، خراشیده و مجروح می‌شود؛ اما نجات می‌یابند و برخی هم در این قلاب‌ها گیر می‌کنند و در دوزخ می‌افتند».

ابوهریره می‌گوید: «سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، عمق دوزخ به‌اندازه‌ی مسافتی‌ست که در هفتاد سال، طی می‌شود».

**شرح**

مؤلف/، حدیث «شفاعت» را از حذیفه و ابوهریره$ روایت کرده است؛ زیرا الله متعال به پیامبرش وعده‌ داده که او را به جایگاه والا و شایسته‌ای خواهد رساند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾

[الاسراء: ٧٩]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

واژه‌ی ﴿عَسَىٰٓ﴾ به معنای «شاید» است؛ ولی وقتی این واژه، از سوی الله باشد، خبر از وقوع امری قطعی‌ست؛ و اگر بندگان خدا این کلمه‌ را بگویند، افاده‌ی امید می‌کند؛ لذا وقتی می‌گوییم: شاید الله ما را هدایت کند، یعنی: امید است که الله ما را هدایت کند. یا عرب‌زبانی که می‌گوید: «عسی اللهُ أن یغفرَ لی»، یعنی: «امید است که الله مرا بیامرزد». ولی وقتی الله می‌گوید: ﴿عَسَىٰٓ﴾، به معنای نویدی‌ست که حتماً تحقق می‌یابد. چنان‌که الله متعال فرموده است:

﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡ﴾ [النساء : ٩٩]

امید است که الله آنان را ببخشد.

لذا این، نویدِ بخشش و آمرزشی از سوی الله متعال است که حتماً تحقق می‌یابد. هم‌چنین فرموده است:

﴿فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ٥٢﴾ [المائ‍دة: ٥٢]

چه بسا الله (برای مسلمانان) پیروزی و فتحی پیش آوَرَد یا از نزد خویش فرمانی (همچون جزیه به نفع مسلمانان) بفرستد و بدین­سان بیماردلان از آن‌چه در دل­هایشان پنهان می­داشتند، پشیمان شوند و افسوس بخورند.

آیات دیگری هم وجود دارد که می‌توانیم درباره‌ی مفهوم واژه‌ی﴿عَسَىٰٓ﴾، به آن‌ها استناد کنیم.

در هر حال، الله متعال به پیامبرش نوید مقامی والا و شایسته را داده است؛ مقامی که همه، او را در آن می‌ستایند و البته، این امر، دلایل مختلفی دارد؛ از جمله آن‌چه که در حدیث «شفاعت» آمده است. مردم در روز قیامت پابرهنه، عریان و ختنه نشده برانگیخته می‌شوند؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ﴾ [الأنبياء: ١٠٤]

همان‌طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می‌کنیم.

الله، بندگانش را جمع می‌کند و خورشید، بالای سرِ مردم قرار می‌گیرد و به‌اندازه‌ی یک «میل» از آنان فاصله دارد؛ یک میل می‌تواند به‌اندازه‌ی «چوب سرمه‌کش» باشد یا به‌اندازه‌ی یک‌سوم فرسنگ. صحنه‌های وحشتناکی در روز قیامت، پدیدار می‌شود؛ مردم، می‌بینند که کوه‌ها مانند ابرها حرکت می‌کنند و به صورت گرد و غبار پراکنده‌ای درمی‌آیند؛ از این‌رو مردم به‌اندازه‌ای وحشت‌زده می‌شوند که طاقت دیدن صحنه‌های وحشتناک قیامت را ندارند و به یكدیگر می‌گویند: آیا کسی هست که برای ما نزد الله، شفاعت کند؟ آن‌گاه نزد آدم می‌روند و از او درخواست شفاعت می‌کنند. آدم خطایی را به‌یاد می‌آورد که باعث اخراج او از بهشت گردید. اشتباهش، این بود که از میوه‌ی ممنوعه خورد؛ زمانی که الله متعال، آدم و همسرش را در بهشت سکونت داد، به آن‌ها فرمود:

﴿وَكُلَا مِنۡهَا رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ٣٥﴾ [البقرة: ٣٥]

...و از نعمت­هایش هر چه می­خواهید، بخورید؛ اما به این درخت نزدیک نشوید که (اگر از میو­ه­اش بخورید،) جزو ستم‌گران خواهید شد.

مهم نیست که این میوه‌ی ممنوعه چه بوده است؛ از این‌رو ما نمی‌دانیم که زیتون بوده یا گندم، یا انگور و یا خرما؛ زیرا اگر دانستن این مسأله مهم بود، الله برای ما بیان می‌کرد که میوه‌ی ممنوعه چه بوده است. الله به آدم و حوا دستور داد که از میوه‌ی ممنوعه نخورند؛ ولی شیطان، آن‌ها را وسوسه کرد و آنان را فریب داد و بدین منظور سوگند یاد کرد که من، خیرخواهِ شما هستم. این، عادتِ شیطان است که برای فریب دادن انسان‌ها، آن‌ها را وسوسه می‌کند و به‌دروغ سوگند می‌خورد که من، خیرخواه شما هستم.

موضوع مورد بحثِ ما در این حدیث، این است که آدم اشتباه خود و همسرش را به‌یاد می‌آورد؛ البته ناگفته نماند که آن دو، توبه کردند و الله توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت و به آن‌ها دستور داد که بهشت را به قصد زمین ترک کنند. آن دو به زمین آمدند و صاحب فرزندان زیادی شدند؛ در نتیجه، مردان و زنان بسیاری در زمین پراکنده گردیدند؛ برخی از انسان‌ها، به درجه‌ی نبوت و شهادت رسیدند و نیکوکار و شایسته گشتند و برخی هم، راه کفر و ضلالت و فسق و فجور و نفاق را در پیش گرفتند.

روز قیامت که مردم، نزد آدم می‌روند تا از او درخواست شفاعت کنند، آدم اشتباهِ خود را به یاد می‌آورد و از آنان پوزش می‌خواهد که نمی‌تواند کاری برای آن‌ها انجام دهد.

گفتنی‌ست: روایت بی‌اساسی از ابن‌عباس$ درباره‌ی سببِ خروج آدم و حواء از بهشت روایت شده که در آن، آمده است: حواء باردار شد؛ شیطان نزدِ آدم و حواء رفت و به آن‌ها گفت: نام فرزندتان را عبدالحارث بگذارید؛ وگرنه، کاری می کنم که شاخ‌دار باشد و هنگام تولد به مادرش آسیب برساند؛ اما آدم و حواء، حرفش را نپذیرفتند و از او اطاعت نکردند؛ دوباره نزدشان رفت و آن‌ها را تهدید کرد. باز هم از او اطاعت نکردند. و چون بارِ سوم نزدشان رفت، به‌خاطر محبتِ فرزندشان کوتاه آمدند و نام او را عبدالحارث گذاشتند. این روایت بی‌اساس، در تفسیر آیات ذیل ذکر شده که الله متعال فرموده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَجَعَلَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا لِيَسۡكُنَ إِلَيۡهَاۖ فَلَمَّا تَغَشَّىٰهَا حَمَلَتۡ حَمۡلًا خَفِيفٗا فَمَرَّتۡ بِهِۦۖ فَلَمَّآ أَثۡقَلَت دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٨٩ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٩٠﴾ [الأعراف: ١٨٩، ١٩٠]

او ذاتی‌ست که شما را از یک تن آفرید و همسرش را از او پدید آورد تا در کنارش آرامش یابد. (و از میان آدمیان) مردی با همسرش آمیزش نمود و بدین­سان همسرش در ابتدای بارداری به‌سر می­برد و مدتی با آن سر کرد و چون (مدتی از دوران بارداری گذشت و) زن احساس سنگینی کرد، زن و شوهر به درگاه پروردگارشان دعا کردند که اگر فرزند درست‌کاری به ما بدهی، از سپاس‌گزاران خواهیم بود. و چون فرزند شایسته­ای به آن دو بخشید، آنان در آن‌چه بدیشان عطا نمود، برای پروردگار، شریکانی قرار دادند. الله از آن‌چه شریکش قرار می­دهند، برتر و والاتر است.

این داستان که در تفسیر این آیات ذکر شده، کاملاً بی‌اساس است و اگر ابن عباس$ واقعاً چنین چیزی گفته باشد، شکی نیست که آن را از روایت‌ها و داستان‌های بنی‌اسرائیل (اسرائیلیات) برگرفته است؛ لذا از حدیث شفاعت و نیز با توجه به این‌که پیامبران معصوم بوده‌اند، درمی‌یابیم که آدم به هیچ عنوان مرتکب چنین عملِ شرک‌آمیزی نشده است؛ زیرا وقوع شرک از پیامبران، غیرممکن می‌باشد.

آدم عذرخواهی می‌کند و مردم را برای درخواست شفاعت، به نوح ارجاع می‌دهد. نوح نخستین پیامبرِ مرسَل است که الله متعال، او را به سوی مردم فرستاده است؛ لذا مردم، با ذکر این امتیاز به او می‌گویند: تو، نخستین فرستاده‌ی ‌الهی هستی؛ پس برای ما نزد پروردگارت، شفاعت کن؛ اما نوح نیز عذرخواهی می‌کند؛ زیرا در دنیا از پروردگارش چیزی خواسته که هیچ دانشی نسبت به آن نداشته است: نوح فرزندی داشت که به پدرش ایمان نیاورد. پناه بر خدا! فرزند پیامبر خدا کفر ورزید؛ زیرا نَسَب انسان، هیچ سودی به او نمی‌رساند و چه‌بسا فرزند یک عالم، مسیر علم و دانش را در پیش نمی‌گیرد و در جهل و جهالت غوطه می‌زند؛ همین‌طور فرزند عابد، راه فسق و فجور را در پیش می‌گیرد. همان‌طور که فرزندِ نوح پیامبر، کفر ورزید. وقتی عذاب الهی نازل شد، نوح از فرزندش خواست که ایمان بیاورد و با مؤمنان سوارِ کشتی شود. الله می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٤٢﴾ [هود: ٤٢]

و نوح، فرزندش را که در کناری قرار داشت، صدا زد (و گفت:) پسرم! با ما سوار شو و با کافران مباش.

اما ببینیم پسرش چه پاسخی می‌دهد؟ الله می‌فرماید:

﴿ قَالَ سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِۚ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلۡيَوۡمَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ وَحَالَ بَيۡنَهُمَا ٱلۡمَوۡجُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُغۡرَقِينَ ٤٣ ﴾ [هود: ٤٣]

(پسر نوح) گفت: به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند. (نوح) گفت: امروز در برابر عذاب الله هیچ نگه‌دارنده‌ای نیست مگر کسی که الله بر او رحم نماید. و موج در میانشان جدایی انداخت و بدین‌ترتیب (فرزند نوح) از غرق‌شدگان گردید.

نوح که نمی‌خواست فرزندش غرق شود، پروردگارش را ندا داد و گفت:

﴿رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٤٥﴾ [هود: ٤٥]

ای پروردگار من! پسرم، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد؛ و تو بهترین حکم‌رانی.

بدین‌سان نوح چیزی از الله متعال درخواست کرد که نسبت به آن، علم و دانش نداشت. از این‌رو روز قیامت می‌گوید: من، مقام شفاعت ندارم؛ زیرا نباید میان شفاعت‌گر و کسی که نزدش شفاعت می‌کنند، مسأله‌ای در میان باشد؛ بلکه لازمه‌ی شفاعت، این است که پیوندی قوی و ارتباطی استوار، میان شفاعت‌گر و کسی که نزدش شفاعت می‌کنند، وجود داشته باشد که هیچ چیزی، آن را مخدوش نکند. البته الله متعال، نوح و نیز آدم را بخشید؛ ولی آن‌ها با مقام والایی که داشتند، گناه خود را مانع شفاعت کردن می‌دانند و این، به‌خاطر تعظیم الله و شرم و آزرمی‌ست که از او خواهند داشت.

سپس نزد ابراهیم خلیل‌الله می‌روند. ابراهیم نیز که به‌خاطر الله سه دروغ گفته است، از درخواست شفاعت سر باز می‌زند. ناگفته نماند که او، در حقیقت، دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد. و توریه، دروغ نیست؛ ولی به‌خاطر آن‌که بسیار خداترس بود، این را مانع از شفاعت دانست و برای شفاعت کردن، پیش‌قدم نشد.

آن‌گاه مردم، نزد موسی می‌روند و به او می‌گویند: الله، با تو سخن گفته و تورات را به دست خویش برای تو نوشته است؛ اما موسی عذرخواهی می‌کند؛ زیرا مرتکب قتل شده است. موسی مردی قوی بود؛ روزی مشاهده کرد که دو نفر با هم درگیر شده‌اند. یکی از آن‌ها، از بنی‌اسرائیل بود و دیگری، قبطی و از خاندان فرعون. الله در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَدَخَلَ ٱلۡمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفۡلَةٖ مِّنۡ أَهۡلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيۡنِ يَقۡتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنۡ عَدُوِّهِۦۖ فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيۡهِۖ قَالَ هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ١٥﴾ [القصص: ١٥]

و (موسی) هنگامی وارد شهر شد که مردم شهر، (در حال استراحت و) غافل و بی‌خبر بودند؛ آن‌جا دو مرد را دید که با هم نزاع و ستیز می‌کردند؛ یکی از آن‌ها از پیروانش بود و دیگری از دشمنانش. مردی که از پیروانش بود، در برابر دشمنش از موسی یاری خواست؛ پس موسی مشتی به او زد و او را از پا درآورد. (آن‌گاه پشیمان شد و) گفت: این، از کارهای شیطان بود؛ به‌راستی او، دشمن گم‌راه‌کننده و آشکاری‌ست.

موسی صبحِ روز بعد، دید شخصی که دیروز از او یاری خواسته بود، با یک نفرِ دیگر درگیر شده است. لذا دوباره تصمیم گرفت به او کمک کند:

﴿فَأَصۡبَحَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ خَآئِفٗا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا ٱلَّذِي ٱسۡتَنصَرَهُۥ بِٱلۡأَمۡسِ يَسۡتَصۡرِخُهُۥۚ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰٓ إِنَّكَ لَغَوِيّٞ مُّبِينٞ ١٨﴾ [القصص: ١٨]

(شب را) با ترس و نگرانی در شهر به صبح رساند و ناگهان دید شخصی که دیروز از او یاری خواسته بود، او را به فریاد می‌خواند. موسی به او گفت: به‌راستی تو آشکارا گم‌راهی.

همین‌که خواست با شخصی که دشمن هر دوی آن‌ها بود، گلاویز شود، آن شخص به موسی گفت:

﴿يَٰمُوسَىٰٓ أَتُرِيدُ أَن تَقۡتُلَنِي كَمَا قَتَلۡتَ نَفۡسَۢا بِٱلۡأَمۡسِۖ﴾

ای موسی! آیا می‌خواهی مرا نیز بکشی؛ همان‌طور که دیروز شخصی را کشتی؟

لذا مردم که در جستجوی قاتل دیروز بودند، به راز قتل پی بردند و بدین‌سان آن قبطی، زیرکانه راز قتل را برملا ساخت. در هر حال، موسی مرتکب قتلی شد که نباید می‌شد.

مردم، روز قیامت نزد عیسی می‌روند و به او می‌گویند: تو، حاصل فرمانِ پروردگار هستی و به‌طور مستقیم از سوی او، جان گرفته‌ای. عیسی نیز از شفاعت کردن خودداری می‌کند و آن‌ها را به محمد مصطفی ارجاع می‌دهد و بی‌آن‌که گناهی از خود ذکر کند، می‌گوید: نزد محمد بروید که الله، همه‌ی گناهان او را بخشیده است. آن‌گاه مردم، نزد رسول‌الله می‌روند و ایشان برمی‌خیزد و اجازه‌ی شفاعت می‌یابد و با شفاعت او، حساب و کتاب آغاز می‌شود.

در این حدیث که مؤلف/ ذکر کرده، آمده است: امانت و صله‌ی رحم، در دو سوی «صراط» قرار می‌گیرند. صراط، پلی‌ست که بر روی دوزخ کشیده شده است؛ علما درباره‌اش اختلاف نظر دارند که پُلِ عریض و پهناوری‌ست یا پُل تنگ و باریکی؛ زیرا در برخی از روایت‌ها آمده که این پل، از مو باریک‌تر و از شمشیر، تیزتر و بُرنده‌تر است؛ ولی مردم از روی آن عبور می‌کنند. و الله، بر هر کاری تواناست.

قلاب‌هایی بر روی این پل قرار دارد که برخی از مردم به سزای اعمالشان در این قلاب‌ها گرفتار می‌شوند و در دوزخ می‌افتند. برخی هم همانند برق، به‌سرعت از روی آن عبور می‌کنند و عده‌ای مانند شتر، از روی آن می‌گذرند. وبعضی، ماند باد؛ خلاصه این‌که هرکس مطابق جایگاه و اعمال خویش، از روی پل عبور می‌کند؛ یعنی اعمال هرکسی، او را از روی پل عبور می‌دهد. کسی که در دنیا به سوی رهنمودهای الهی شتافته و بیش از دیگران به راه و روشی که الله بیان کرده، اهمیت ‌داده و از شریعتش پیروی کرده است، سریع‌تر از همه، از روی پُل صراط عبور می‌کند و هرکس آهسته و آرام یا با تأخیر و درنگ به سوی دین و شریعت الهی، حرکت نموده، عبورش از روی پل صراط، آرام و آهسته خواهد بود. پیامبران نیز در آن روز برای خویش دعای سلامت می‌کنند و از الله می‌خواهند که به‌سلامت از روی پل عبور نمایند؛ زیرا در آن روز، همه برای خود نگران و بیمناکند. و چرا چنین نباشند که روزِ بسیار سخت و دشواری‌ست؟ مردم در آن هنگام، به‌شدت می‌ترسند تا این‌که مسلمانان از این پل می‌گذرند و به بهشت می‌رسند؛ ولی برخی از مردم در دوزخ می‌افتند و مطابق اعمال خویش، عذاب می‌شوند.

ناگفته نماند که کافران، از روی این پل عبور نمی‌کنند؛ بلکه آن‌ها را مستقیماً به دوزخ می‌برند. بنابراین، پُل صراط مخصوص مؤمنان است و مسلمانانی که آمرزیده نشده باشند، در دوزخ می‌افتند تا مطابق اعمال خویش عذاب شوند. والله اعلم.

\*\*\*

207- وعن أَبِي خُبَيْبٍ بضم الخاءِ المعجمة عبد الله بنِ الزُّبَيْر $ قال: لَمَّا وَقَفَ الزُّبَيْرُ يَوْمَ الْجَمَلِ دَعانِي فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِه، فَقال: يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لا يُقْتَلُ الْيَوْمَ إِلاَّ ظَالِمٌ أَوْ مَظْلُومٌ، وإِنِّي لاأُرَانِي إِلاَّ سَأُقْتَلُ الْيَومَ مَظْلُوماً، وَإِنَّ مِنْ أَكْبَرِ هَمِّي لَدَينْيِ أَفَتَرَى دَيْنَنَا يُبْقى مِنْ مالنا شَيْئا؟ ثُمَّ قال: بعْ مَالَنَا واقْضِ دَيْنِي، وَأَوْصَى بالثُّلُث، وَثُلُثِهِ لبنيه، يَعْنِي لبَنِي عَبْدِ الله بن الزبير ثُلُثُ الثُّلُث. قال: فَإِن فَضلِ مِنْ مالِنَا بعْدَ قَضَاءِ الدَّيْنِ شَيءٌ فثُلُثُهُ لِبَنِيك، قَالَ هِشَام: وكان بَعْضُ وَلَدِ عَبْدِ الله قَدْ وازى بَعْضَ بَني الزبَيْرِ خُبيبٍ وَعَبَّاد، وَلَهُ يَوْمَئذٍ تَسْعَةُ بَنينَ وتِسعُ بَنَات. قَالَ عَبْدُ الله: فَجَعَل يُوصِينِي بديْنِهِ وَيَقُول: يَا بُنَيَّ إِنْ عَجزْتَ عنْ شَيءٍ مِنْهُ فَاسْتَعِنْ عَلَيْهِ بموْلاي. قال: فَوَالله مَا دَريْتُ ما أرادَ حَتَّى قُلْتُ يَا أَبَتِ مَنْ مَوْلاَك؟ قال: الله. قال: فَواللَّهِ مَا وَقَعْتُ في كُرْبَةٍ مِنْ دَيْنِهِ إِلاَّ قُلْتُ: يَا مَوْلَى الزبَيْرِ اقض عَنْهُ دَيْنَه، فَيَقْضِيَه. قال: فَقُتِلَ الزُّبَيْرُ وَلَمْ يَدَعْ دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا إِلاَّ أَرضِين، مِنْهَا الْغَابَةُ وَإِحْدَى عَشَرَةَ دارًا بالْمَدِينَةِ وداريْن بالْبَصْرَةِ، وَدَارًا بالْكُوفَة وَدَارًا بِمِصْر. قال: وَإِنَّمَا كَانَ دَيْنُهُ الذي كَانَ عَلَيْهِ أَنَّ الرَّجُلَ يَأْتَيهِ بِالمال، فَيَسْتَودِعُهُ إِيَّاه، فَيَقُولُ الزُّبيْرُ: لا وَلَكنْ هُوَ سَلَفٌ إِنِّي أَخْشَى عَلَيْهِ الضَّيْعةَ. وَمَا ولِي إمَارَةً قَطُّ وَلا جِبَايةً ولا خَراجًا ولا شَيْئًا إِلاَّ أَنْ يَكُونَ في غَزْوٍ مَعَ رسولِ‌الله أَوْ مَعَ أَبِي‌بَكْر وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، قَالَ عَبْدُ الله: فَحَسَبْتُ مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ فَوَجَدْتُهُ أَلْفَيْ أَلْفٍ وَمائَتَيْ أَلْفٍ، فَلَقِيَ حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ عَبدَاللَّهِ بْن الزُّبَيْرِ فَقال: يَا ابْنَ أَخِي كَمْ عَلَى أَخِي مِنَ الدَّيْن؟ فَكَتَمْتُهُ وَقُلْت: مِائَةُ أَلْف. فَقال: حَكيم: وَالله مَا أَرى أَمْوَالَكُمْ تَسعُ هَذِه، فَقَالَ عَبْدُ الله: أَرَأَيْتُكَ إِنْ كَانَتْ أَلْفَي أَلْف وَمِائَتَيْ أَلْف؟ قال: مَا أَرَاكُمْ تُطِيقُونَ هَذَا، فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْ شَىْء مِنْهُ فَاسْتَعِينُوا بِي. قال: وكَانَ الزُّبَيْرُ قدِ اشْتَرَى الْغَابَةَ بِسَبْعِينَ ومِائَة أَلْف، فَبَاعَهَا عَبْدُاللَّهِ بِأْلف ألفٍ وسِتِّمِائَةِ أَلْف، ثُمَّ قَامَ فَقال: مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْرِ شَيْء فَلْيُوافِنَا بِالْغَابَةِ، فأَتَاهُ عبْدُاللَّهِ بْنُ جَعفر، وكَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْرِ أَرْبعُمِائةِ أَلْف، فَقَالَ لعَبْدِ الله: إِنْ شِئْتُمْ تَرَكْتُهَا لَكُم؟ قَالَ عَبْدُ الله: لا، قال: فَإِنْ شِئْتُمْ جعَلْتُمْوهَا فِيمَا تُؤخِّرُونَ إِنْ أَخَّرْتُم، فقال عَبْدُ الله: لا، قال: فَاقْطَعُوا لِي قِطْعَةً، قال عبْدُ الله: لَكَ مِنْ هاهُنا إِلَى هاهُنَا. فَبَاعَ عَبْدُ الله مِنْهَا فَقَضَى عَنْهُ دَيْنَه، وَوَفَّاهُ وَبَقِيَ منْهَا أَرْبَعةُ أَسْهُمٍ وَنِصْف، فَقَدم عَلَى مُعَاوِيَةَ وَعَنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عُثْمَان، وَالْمُنْذِرُ بْنُ الزُّبيْر، وَابْن زَمْعَةَ. فقال لَهُ مُعَاوِيَةُ: كَمْ قُوِّمَتِ الْغَابَةُ؟ قال: كُلُّ سَهْمٍ بِمائَةِ أَلْفٍ قال: كَمْ بَقِي مِنْهَا؟ قال: أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ ونِصْف، فقال الْمُنْذرُ بْنُ الزَّبَيْر: قَدْ أَخَذْتُ مِنْهَا سَهْمًا بِمائَةِ أَلْف، وقال عَمْرُو بنُ عُثْمان: قَدْ أَخَذْتُ مِنْهَا سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْف. وقال ابْن زمْعَةَ : قَدُ أَخَذْتُ مِنها سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْف، فَقَالَ مُعَاوِيةُ : كَمْ بَقِيَ مِنْهَا؟ قال: سَهْمٌ ونصْفُ سَهْم، قال: قَدْ أَخَذْتُهُ بِخَمسينَ ومائَةِ ألف. قال: وبَاعَ عَبْدُ الله بْنُ جَعْفَرٍ نصِيبَهُ مِنْ مُعَاوِيَةَ بسِتِّمِائَةِ أَلْفٍ. فَلَمَّا فَرغَ ابنُ الزُّبَيْرِ مِنْ قََضاءِ ديْنِهِ قَالَ بَنُو الزُّبْير: اقْسِمْ بَيْنَنَا مِيراثَنَا. قال: وَاللَّهِ لا أَقْسِمُ بيْنَكُمْ حَتَّى أَنَادِيَ بالموسم أَرْبَع سِنِين: أَلا مَنْ كان لَهُ عَلَى الزُّبَيَّرِ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَلْنَقْضِه. فَجَعَلَ كُلُّ سَنَةٍ يُنَادِي في الْمَوسم، فَلَمَّا مَضى أَرْبَعُ سِنينَ قَسم بَيْنَهُمْ ودَفَعَ الثُلث وكَان للزُّبَيْرِ أَرْبَعُ نِسْوةٍ، فَأَصاب كُلَّ امْرَأَةٍ أَلْفُ أَلْفٍ ومِائَتَا أَلْف، فَجَمِيعُ مَالِهِ خَمْسُونَ أَلْف أَلْفٍ ومِائَتَا أَلْف. [روایت بخاري]([[259]](#footnote-259))

**ترجمه:** ابوخُبَیب، عبدالله بن زبیر$ می‌گوید: (پدرم،) زبیر، روز «جمل» مرا به حضور خواست؛ (نزدش رفتم و) کنارش ایستادم. گفت: پسرم! هرکس که امروز کشته شود، یا ظالم است و یا مظلوم؛ من احساس می‌کنم که امروز، مظلومانه کشته خواهم شد. بزرگ‌ترین نگرانیِ من، بدهی‌های من است؛ آیا به گمان تو، قرضِ ما چیزی از ثروتمان را باقی بگذارد؟ سپس افزود: ای فرزندم! اموالمان را بفروش و قرضِ مرا ادا کن. به ثلث اموالش وصیت کرد و این‌که یک‌سوم این ثلث، برای فرزندان عبدالله بن زبیر باشد. و گفت: اگر چیزی از مالِ ما، پس از پرداختِ بدهی باقی ماند، ثلث آن به فرزندان تو تعلق دارد. هشام می‌گوید: برخی از فرزندان عبدالله، مانند «خبیب» و «عبّاد»، هم‌سن و سال برخی از فرزندان زبیر بودند که در آن زمان، نُه پسر و نُه دختر داشت. عبدالله می‌گوید: زبیر، هم‌چنان به من در مورد بدهی‌اش وصیت می‌کرد و فرمود: اگر در پرداخت بدهی‌ام دچار مشکل شدی و از پرداخت قسمتی از آن بازماندی، از مولایم کمک بخواه. عبدالله می‌گوید: به الله سوگند نمی‌دانستم که منظورش کیست تا این‌که پرسیدم: پدر جان! مولای شما کیست؟ گفت: الله. عبدالله می‌گوید: به الله سوگند، هر بار که در پرداخت بدهی پدرم دچار مشکل شدم، می‌گفتم: ای مولای زبیر! بدهی زبیر را ادا کن؛ و الله، آن را فراهم می‌کرد. عبدالله در ادامه می‌گوید: زبیر کشته شد و هیچ درهم و دیناری به‌جا نگذاشت؛ آن‌چه از او ماند، چند قطعه زمین از جمله زمین «غابه» بود؛ و نیز یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه، و یک خانه در مصر. همه‌ی بدهی‌های زبیر بدین سبب بود که گاه شخصی، پولی نزد وی می‌آورد و از او می‌خواست که آن را به‌امانت نزد خویش نگه دارد؛ ولی زبیر می‌گفت: من، آن را به عنوان امانت قبول نمی‌کنم؛ زیرا می‌ترسم از بین برود؛ اما به عنوان قرض می‌پذیرم. هیچ فرماندهی و امارتی به زبیر واگذار نشد و او هیچ‌گاه مأمور دریافت مالیات و خراج و چیزهایی از این قبیل نبود؛ وی، فقط در جنگ‌ها و غزواتی دیده شد که با پیامبر یا با ابوبکر، عمر و عثمان حضور داشت (و غنایمی نصیبش شد؛ ولی هیچ مسؤولیتی در دوران حیاتش قبول نکرد.) عبدالله می‌گوید: بدهی‌هایش را حساب کردم؛ دریافتم که دو ملیون و دویست‌هزار درهم بدهی دارد. حکیم حزام با من ملاقات کرد و پرسید: ای برادرزاده! بدهی برادرم چه‌قدر است؟ من، آن را کتمان کردم و گفتم: صدهزار. حکیم گفت: فکر نکنم اموال شما، گنجایش این‌همه بدهی را داشته باشد. عبدالله گفت: پس اگر دو میلیون و دویست هزار باشد، چه می‌گویید؟ حکیم گفت: فکر نکنم توانایی پرداخت این بدهی را داشته باشید؛ اگر کمک خواستید، من در خدمتم. راوی می‌گوید: زبیر، زمین «غابه» را به یک‌صد و هفتاد هزار درهم خریده بود و عبدالله، آن را یک میلیون و ششصد هزار قیمت‌گذاری کرد و سپس در میان مردم برخاست و اعلام کرد: هرکس طلبی از زبیر دارد، قسمتی از زمین «غابه» را از ما قبول کند. عبدالله بن جعفر که چهارصد هزار درهم از زبیر، بستان‌کار بود، نزد عبدالله بن زبیر آمد و به او گفت: اگر بخواهید از طلبِ خود می‌گذرم. عبدالله (بن زبیر) قبول نکرد. عبدالله بن جعفر گفت: بنابراین، اگر دوست دارید قرض مرا به‌تأخیر بیندازید. عبدالله بن زبیر گفت: خیر. ابن‌جعفر گفت: پس قطعه‌ای از این زمین را به من بدهید. عبدالله بن زبیر گفت: از این‌جا تا آن‌جا مالِ تو باشد. بدین‌سان عبدالله بن زبیر با فروش آن، همه‌ی بدهی‌های زبیر را پرداخت کرد و چهار و نیم دانگ از زمین غابه باقی ماند. سپس عبدالله بن زبیر نزد معاویه رفت. در آن هنگام، عمرو بن عثمان، منذِر بن زبیر و ابن‌زَمعه، نزد معاویه بودند. معاویه پرسید: غابه، چه‌قدر قیمت‌گذاری شد؟ عبدالله بن زبیر پاسخ داد: هر دانگی، صد هزار درهم. دوباره پرسید: چقدر از آن، باقی مانده است؟ پاسخ داد: چهار و نیم دانگ. منذر بن زبیر گفت: من، یک دانگ آن را به صدهزار می‌خواهم. عمرو بن عثمان گفت: من نیز یک دانگ آن را به صد هزار برداشتم. ابن‌زمعه گفت: من هم یک دانگ را به همین قیمت برداشتم. معاویه پرسید: چه‌قدر باقی مانده است؟ عبدالله بن زبیر پاسخ داد: یک و نیم دانگ. معاویه فرمود: من، آن را به صد و پنجاه هزار درهم خریدم. راوی می‌گوید: عبدالله بن جعفر، سهم خود را به شش‌صد هزار درهم به معاویه فروخت. وقتی عبدالله بن زبیر، همه‌ی بدهی‌های پدرش را پرداخت کرد، فرزندان زبیر به او گفتند: ارث ما را در میان ما تقسیم کن. عبدالله بن زبیر گفت: به الله سوگند این کار را نمی‌کنم تا این‌که چهار سال در زمان حج، در میان مردم اعلام نمایم که هرکس از زبیر بستان‌کار است، نزدِ ما بیاید تا طلبش را بدهیم. و عبدالله هر سال در موسم حج اعلام نمود و چون چهار سال گذشت، میراث را میان بازماندگان زبیر تقسیم کرد و به وصیت زبیر درباره‌ی یک‌سوم نیز عمل نمود. زبیر، چهار زن داشت و به هریک از آن‌ها، یک میلیون و صدهزار درهم رسید. پس، همه‌ی دارایی او، پنجاه میلیون و دویست هزار درهم بوده است.

\*\*\*

26- باب: حرام بودن ظلم، و امر به ادا کردن حقوق ستم‌دیدگان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ ١٨﴾ [غافر: ١٨]

ستم‌کاران نه دوست و یاوری دارند و نه شفاعت‌گری که سخنش پذیرفته شود.

و می‌فرماید:

﴿وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٖ ٧١﴾ [الحج : ٧١]

و ستم‌کاران هیچ یار و یاوری نخواهند داشت.

از جمله‌ی احادیثی که درباره‌ی این موضوع است، حدیث ابوذر می‌باشد که پیش‌تر در باب «مجاهده» ذکر شد.

208- وَعَن جابرٍ أَنَّ رسولَ‌الله قال: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، واتَّقُوا الشُّحَّ فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، حَمَلَهُمْ على أَنْ سفَكَوا دِماءَهُمْ واسْتَحلُّوا مَحارِمَهُمْ». [روایت مسلم]([[260]](#footnote-260))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از ظلم و ستم بپرهیزید؛ زیرا ظلم و ستم، تاریکی‌های فراوانی در روز قیامت، در پی خواهد داشت. و از بُخل و آز دوری کنید؛ زیرا امت‌های پیش از شما را به هلاکت و نابودی رساند و آنان را بر آن داشت که خونِ یک‌دیگر را بریزند و حرمتِ ناموس و اموال و آبروی یک‌دیگر را بشکنند».

**شرح**

مؤلف/، بابی به نام «حرام بودن ظلم و امر به ادای حقوق ستم‌دیدگان» گشوده است. لذا این باب، دو بخش دارد: بخش اول: حرام بودن ظلم؛ و بخش دوم: وجوب ادای حقوق مظلومان. گفتنی‌ست که ظلم، همان نقص یا کمی و کاستی‌ست؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡ‍ٔٗاۚ﴾ [الكهف: ٣٣]

هر دو باغ (به ثمر نشسته بودند) و بدون هیچ کم و کاستی میوه می­دادند.

نقص، دو جنیه دارد: یا برخاسته از گستاخی انسان و پرداختن او به اعمال حرام است؛ و یا به سبب کوتاهی در انجام واجبات. بنابراین ظلم، از دو حالت خارج نیست: یا ترک واجب و یا ارتکاب عملِ حرام.

ظلم و ستم، بر دو گونه است: ظلم و ستم در رابطه با حقوق الله؛ و ظلم و ستم به حقوق بندگان خدا. بزرگ‌ترین ظلم، در رابطه با حقوق الهی، و شرک ورزیدن به پروردگار یکتاست. از پیامبر پرسیدند: بزرگ‌ترین گناه چیست؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ»؛([[261]](#footnote-261)) یعنی: «شریک قرار دادن برای الله؛ در حالی که الله، آفریننده‌ی توست».

پس از شرک، گناهان بزرگ (کبیره) و سپس گناهان صغیره، در ردیف ظلم و ستم قرار دارند.

پیامبر در خطبه‌ی «حج وداع» محورهای سه‌گانه‌ی ظلم و ستم در رابطه با حقوق الهی را بیان نموده و فرموده است: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالكُمْ وَأَعْرَاضكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمكُمْ هَذَا فِي شَهْركُمْ هَذَا فِي بَلَدكُمْ هَذَا»؛([[262]](#footnote-262)) یعنی: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم هستند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است». ظلم و ستم در رابطه با جان دیگران، این است که انسان به دیگری تعرض کند و او را بکشد یا مجروحش بگرداند. ستم در رابطه با اموال دیگران، این است که اموال آن‌ها را به‌ناحق بخورد یا تصاحب کند و یا حقوق مالی آن‌ها را ضایع نماید؛ چه با عدم ادای حقوق آن‌ها و چه با تصاحب حقوقشان؛ یعنی در رابطه با حقوق مالی دیگران، مرتکب عمل حرامی شود. ظلم و ستم در رابطه با آبروی دیگران، این است که با آبروی آن‌ها بازی کند یا با اعمالی از طریق زنا، لواط، تهمتِ ناروا و امثال آن، آبروی کسی را بریزد.

ظلم و ستم با انواع گوناگونی که دارد، حرام است و ستم‌گر، هیچ و یاوری در برابر الله متعال نخواهد داشت. الله می‌فرماید:

﴿مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ ١٨﴾ [غافر: ١٨]

ستم‌کاران نه دوست و یاوری دارند و نه شفاعت‌گری که سخنش پذیرفته شود.

یعنی روز قیامت، ستم‌گران هیچ دوست و پشتیبانی نخواهند داشت که آن‌ها را از عذاب الهی نجات دهد و هیچ‌کس را نمی‌یابند که برای آن‌ها شفاعت کند و شفاعتش پذیرته شود. آن‌جاست که هر ظالمی، گرفتارِ ظلم و ستم خویش خواهد بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٍ ٢٧٠﴾ [البقرة: ٢٧٠]

و ستم‌گران، هیچ یاوری ندارند.

یعنی روز قیامت، کسی نمی‌یابند که به آن‌ها کمک کند و آنان را از عذاب الهی نجات دهد.

سپس مؤلف/ حدیث جابر بن عبدالله$ را ذکر کرده که پیامبر فرموده است: «از ظلم و ستم بپرهیزید»؛ یعنی: به هیچ‌کس ستم روا مدارید؛ نه به خود و نه به دیگران؛ «زیرا ظلم و ستم، باعث تاریکی‌های فراوانی در روز قیامت می‌گردد».([[263]](#footnote-263)) روز قیامت، تاریک خواهد بود و روشنایی و نوری در آن‌جا یافت نمی‌شود؛ مگر برای کسی که الله بخواهد. لذا کسی که الله روشنایی و نوری برای او فراهم نسازد، هیچ نوری نخواهد داشت؛ البته کسی که مسلمان است، متناسب با درجه‌ی اسلامش، نور و روشنایی خواهد داشت؛ ولی اگر ستم‌کار باشد، به‌اندازه‌ی ظلم و ستمی که مرتکب شده، از روشنایی و نورِ او کاسته می‌شود؛ زیرا پیامبر فرموده است: از ظلم بپرهیزید؛ زیرا ظلم و ستم، تاریکی‌های روز قیامت است».

تأخیر در پرداخت بدهی برای کسانی که توانایی ادای قرض خود را دارند، ظلم و ستم به‌شمار می‌رود؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ»؛([[264]](#footnote-264)) «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است». متأسفانه امروزه خیلی از افراد بدهکار، با وجودی که توانایی پرداخت بدهی خود را دارند، اما در پرداخت آن تأخیر می‌کنند و چون بستان‌کار طلب خود را مطالبه می‌نماید، می‌گویند: فردا. چون فردای آن روز برای دریافت طلب خویش می‌آید، می‌گویند: برو، فردا بیا. و بدین‌سان پرداخت بدهی خود را به تأخیر می‌اندازند. لذا باید بدانند که این کار، ستم است و آنان را روز قیامت، به تاریکی‌های متعددی گرفتار خواهد کرد.

رسول‌الله فرمود: «و از حرص و آزِ ثروت‌اندوزی دوری کنید؛ زیرا بخل و آز، گذشتگان شما را به نابودی و هلاکت کشاند». حرص و آز، انسان را بر آن می‌دارد که از هر طریقی که شده، حلال باشد یا حرام، به ثروت‌اندوزی بپردازد. پیامبر فرموده است: «حرص و آز، امت‌های پیش از شما را بر آن داشت که خونِ یک‌دیگر را بریزند و حرمتِ ناموس و اموال و آبروی یک‌دیگر را بشکنند». آدم بخیل و آزمند، اگر به طمع خویش نرسد، به هر کاری، حتی قتل و آدم‌کشی دست می‌زند؛ از دیوار خانه‌ی مردم بالا می‌رود، راه‌زنی می‌کند و سرِ گردنه را می‌‌گیرد تا اموال مردم را تاراج نماید؛ از این‌رو پیامبر از ظلم و آز، برحذر داشته است؛ ظلم، یعنی تجاوز به حقوق دیگران؛ و آز، یعنی حرص و طمع به اموال دیگران؛ و هردو، حرام است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: ٩]

و کسانی رستگارند که از بُخل و آزِ نفس خویش مصون بمانند.

این آیه، بیان‌گر این است که اگر کسی در دام طمع و حرص و آز گرفتار شود، نجات نمی‌یابد؛ و کسی رستگار می‌شود که الله، او را از حرص و آز مصون بدارد. از الله متعال بخواهیم که ما را در پناه خویش قرار دهد و ما را از ظلم و ستم، و از حرص و آز مصون بگرداند.

\*\*\*

209- وعن أَبِي هريرة أَنَّ رسولَ‌الله قال: «لَتُؤَدُّنَّ الْحُقُوق إِلَى أَهْلِهَا يَوْمَ الْقيامَةِ حَتَّى يُقَادَ للشَّاةِ الْجَلْحَاء مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاء». [روایت مسلم]([[265]](#footnote-265))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: «به‌یقین، روز قیامت، هر حقی به حق‌دار می‌رسد؛ حتی برای گوسفندِ بی‌شاخ، از گوسفند شاخ‌دار قصاص می‌گیرند».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرموده است: «به‌یقین، روز قیامت هر حقی به حق‌دار می‌رسد؛ حتی برای گوسفندِ بی‌شاخ، از گوسفند شاخ‌دار قصاص می‌گیرند».

پیامبر در این حدیث بر وقوع این امر تأکید کرده است و اگر تأکید نمی‌کرد، باز هم سخنش، قابل قبول بود؛ زیرا در صداقت آن بزرگوار هیچ شکی نیست. هر کسی، روز قیامت به حقش می‌رسد؛ اگر در دنیا به حقّ خویش نرسی، شک نکن که روز قیامت به حق خود خواهی رسید. در آن روز، حتی از گوسفند شاخ‌داری که به گوسفند بی‌شاخی، شاخ زده است، قصاص می‌گیرند. این، در حالی‌ست که حیوانات، عقل و درک ندارند؛ ولی الله قاضیِ عادلی‌ست و به عدالت، حکم می‌کند و بدین‌سان کمال عدلِ خویش را حتی درباره‌ی حیوانات زبان‌بسته، به بندگانش نشان می‌دهد؛ پس، با انسان‌ها چگونه رفتار خواهد کرد؟

\*\*\*

210- وَعَن ابن عمر$ قال: كُنَّا نَتحدَّثُ عَنْ حَجَّةِ الْوَدَاع، وَالنَّبِيُّ بَيْن أَظْهُرِنَا، وَلاَ نَدْرِي مَا حَجَّةُ الْوداع، حَتَّى حمِدَ اللَّهَ رسولُ‌الله، وَأَثْنَى عَليْهِ ثُمَّ ذَكَر الْمسِيحَ الدَّجَالَ فَأَطْنَبَ في ذِكْرِه، وَقال: «ما بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبيٍّ إلاَّ أَنْذَرَهُ أُمَّته: أَنْذَرَهُ نوحٌ وَالنَّبِيُّون مِنْ بَعْدِه، وَإنَّهُ إنْ يَخْرُجْ فِيكُمْ فما خفِيَ عَليْكُمْ مِنْ شَأْنِهِ فَلَيْسَ يَخْفِي عَلَيْكُمْ، إِنَّ رَبَّكُمْ لَيس بأَعْور، وَإِنَّهُ أَعورُ عَيْن الْيُمْنَى ، كَأَنَّ عيْنَهُ عِنبَةٌ طَافِيَةٌ. ألا إن اللهَ حرَّم علَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوالكُم، كَحُرْمَةِ يوْمكُمْ هذا، في بلدِكُمْ هذا، في شَهْرِكُم هذا ألاَ هل بلَّغْت؟» قَالُوا: نَعَم، قال: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثَلاثاً ويْلَكُمْ أَو:ويحكُم، انظُرُوا: لا ترْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً يضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضِ». [این حدیث را بخاری، روایت کرده و مسلم نیز بخشی از آن را نقل نموده است.]([[266]](#footnote-266))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: ما، در حالی که پیامبر در میان ما بود، درباره‌ی «حج وداع» با یک‌دیگر صحبت می‌کردیم و نمی‌دانستیم که حج وداع چیست. تا این‌که رسول‌الله ، الله را حمد و ثنا گفت و سپس درباره‌ی «مسیح دجال» سخنانی طولانی ایراد نمود و فرمود: «هر پیامبری که الله متعال برانگیخت، به قومش درباره‌ی دجال هشدار داد؛ نوح و پیامبران پس از او، درباره‌ی دجال هشدار داده‌اند. و اگر دجال در میان شما ظهور کند، وضع او بر شما پوشیده نمی‌ماند؛ (چون می‌دانید که الله متعال از هر عیبی پاک و منزّه است.) زیرا پروردگار شما، کور نیست؛ ولی چشم راستِ دجال، کور است و مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد. آگاه باشید که الله متعال، جان‌ها و مال‌های شما را بر یک‌دیگر حرام کرده است؛ همانند حرمت این روز در این ماه حرام در این سرزمین محترم. هان! آیا تبلیغ کردم؟» حاضران گفتند: آری. پیامبر سه مرتبه گفت: «یا الله! شاهد باش». و فرمود: «وای بر شما! مواظب باشید که پس از من، کافر نشوید؛ بدین‌سان که برخی از شما (همانند کافران)، گردن برخی دیگر را بزنند».

**شرح**

مؤلف/ از عبدالله بن عمر$ نقل کرده که فرموده است: «ما، در زمان حیات پیامبر درباره‌ی «حج وداع» صحبت می‌کردیم». حج وداع، همان حجی‌ست که پیامبر در سال دهم هجری به‌جا آورد و در آن با مردم، وداع کرد و فرمود: «شاید دیگر شما را ملاقات نکنم». پیامبر پس از هجرت تنها یک بار حج گزارد که همین حج وداع بود. گفته ‌می‌شود: رسول‌الله پیش از هجرت، دو بار حج گزارده ‌است؛ ولی چنین به‌نظر می‌رسد که فقط یک بار حج گزارده است؛ زیرا پیامبر در مکه بود و هر سال، در موسم حج برای دعوت قبایلی که از اطراف و اکناف، برای حج به مکه می‌آمدند، نزدشان می‌رفت و آن‌ها را به اسلام فرامی‌خواند. لذا بعید است که نزد قبایل رفته و حج به‌جا نیاورده باشد. در هر حال، پیامبر در واپسین سال حیاتش، یعنی در سال دهم هجری، برای ادای حج به مکه رفت و این، اولین و آخرین حجی بود که پس از هجرت انجام داد؛ زیرا مکه تا سال هشتم هجری (سال فتح) در دستِ مشرکان بود و رسول‌الله در رمضان سال هشتم هجری، مکه را فتح کرد و سپس رهسپار طائف شد و با قبیله‌ی ثقیف جنگید؛ این جنگ، به غزوه‌ی طائف مشهور گردید [و در حقیقت، ادامه‌ی جنگ «حنین» بود.] پیامبر پس از بازگشت از طائف، در «جعرانه» توقف نمود و از همان‌جا بدون این‌که بیش‌تر مردم اطلاع یابند، برای عمره احرام بست و به مکه رفت؛ و آن‌گاه به مدینه بازگشت و در 24 ذی‌قعده سال هشتم هجری به مدینه بازگشت.

در سال نهم هجری نمایندگان قبایل از هر سو نزد پیامبر می‌آمدند؛ از این‌رو پیامبر برای ملاقات با نمایندگان قبایل، ناگزیر شد در مدینه بماند تا نمایندگان طوایف و قبایل، برای دست‌رسی به ایشان در زحمت نیفتند؛ از این‌رو پیامبر نتوانست در سال نهم هجری برای ادای حج به مکه برود. از سوی دیگر، در سال نهم هجری، مشرکان نیز در کنار مسلمانان حج گزاردند؛ زیرا تا آن زمان، از ورود به مکه منع نشده بودند. الله این آیه را نازل فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ بَعۡدَ عَامِهِمۡ هَٰذَا﴾ [التوبة: ٢٨]

ای مؤمنان! مشرکان پلیدند و از امسال به بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.

لذا شخصی، به دستور رسول‌الله در سال نهم هجری اعلام کرد که از سالِ بعد، دیگر، هیچ مشرکی اجازه‌ی حج گزاردن ندارد و هیچ‌کس نباید برهنه و عریان، خانه‌ی کعبه را طواف کند. امیر یا سرپرست حج در آن سال، یعنی در سال نهم هجری، ابوبکر صدیق بود؛ رسول الله پس از ابوبکر صدیق، در سال دهم هجری به علی بن ابی‌طالب مأموریت داد که به مکه برود و اعلان کند که امسال، پیامبر برای حج، به مکه می‌آید. جمعیت فراوانی که تقریباً یک‌صد هزار نفر تخمین زده می‌شوند، به مدینه آمدند. جمعیت کل مسلمانان، صد و بیست و چهار هزار نفر بود. بیش‌ترِ آن‌ها جز عده‌ی اندکی، رهسپار مکه شدند تا به هم‌راه پیامبر حج بگزارند. این حج، «حج وداع» نامیده شد؛ زیرا پیامبر در این حج، با مسلمانان وداع کرد و فرمود: «شاید سال دیگر، در این‌جا شما را ملاقات نکنم». و همین‌طور هم شد؛ رسول‌الله پس از بازگشت به مدینه در ماه «ربیع‌الاول» درگذشت؛ یعنی پس از این‌که از حج بازگشت، ماه‌های «محرم» و «صفر» و نیز دوازده روز از «ربیع‌الاول» را در مدینه سپری کرد و سپس دار فانی را وداع گفت. درود الله بر او باد.

پیامبر در حج وداع، برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ ایشان، در «عرفه» و نیز در «منا» خطابه‌ای ایراد فرمود و درباره‌ی دجال، هشدار داد. چنان‌که در مدینه نیز درباره‌ی دجال سخن گفت و به‌اندازه‌ای در این‌باره هشدار داد که صحابه می‌گویند: گمان کردیم که دجال ظهور کرده و در نخلستان‌های اطرف مدینه است؛ زیرا رسول‌الله به‌شدت درباره‌ی دجال هشدار داد و سپس فرمود: هر پیامبری که مبعوث می‌شد، به امتش درباره‌ی دجال هشدار می‌داد.

البته دجال، در آخر زمان و زمانی که دنیا رو به پایان است، ظهور خواهد کرد؛ ولی با این حال، هر پیامبری نسبت به آن هشدار می‌داد تا مردم، همواره به‌هوش باشند و از این خطر بزرگ غافل نشوند؛ زیرا دجال، مردم را به اطاعت و عبادت خویش دستور می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید: من، پروردگار شما هستم و اگر بخواهید این را برای شما ثابت می‌کنم. آن‌گاه به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به فرمانش از آسمان، باران می‌بارد و دستور می‌دهد که زمین، بروید؛ ولی اگر از او اطاعت نکنند، دستور می‌دهد که زمین بخشکد و بارانی از آسمان نازل نشود. لذا مردم، در تنگنا قرار می‌گیرند. شکی نیست که ظهور دجال، بزرگ‌ترین فتنه‌ی تاریخ بشریت به‌شمار می‌رود و بسیاری از مردم، از او پیروی می‌کنند؛ مگر کسانی که الله، آن‌ها را در حفظ و پناه خویش قرار دهد. ناگفته نماند که دجال، نشانه‌هایی دارد که بیان‌گر کِذبِ اوست:

یکی از این نشانه‌ها، این است که میان دو چشمش، نوشته شده است: «کافر»؛ (ک، ف، ر) و هر مؤمنی می‌تواند آن را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد؛ زیرا این نوشته، یک نوشته‌ی عادی نیست؛ بلکه الله آن را بر پیشانی دجال قرار داده است تا مؤمنان او را بشناسند و از او دوری کنند.

اما نشانه‌ی دیگر دجال این است که او، لوچ و نابیناست؛ حال آن‌که پروردگار متعال، نابینا نیست. پروردگار متعال، از هر عیب و نقصی، پاک است و هیچ نقصی در صفات او وجود ندارد. ولی چشمِ راست دجال، کور است و مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد. این، علامت واضح و روشنی‌ست که هرکس، آن را می‌بیند. شاید این پرسش مطرح شود که پس چرا برخی از مردم دچار فتنه می‌شوند و به او ایمان می‌آورند؟ می‌گوییم: الله در کتابش فرموده است:

﴿وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ١٠١﴾ [يونس : ١٠١]

و نشانه‌ها و هشدارها به کسانی که ایمان نمی‌آورند، فایده‌ای نمی‌رساند.

کسانی که ایمان نمی‌آورند، هیچ بهره‌ای از نشانه‌های هشداردهنده نمی‌برند و از نشانه‌های مژده‌دهنده‌ی هدایت، استفاده نمی‌کنند؛ از این‌رو از نشانه‌های وحدانیت الله متأثر نمی‌شوند و در ضلالت و گم‌راهی خویش، غوطه‌ورند؛ گرچه این نشانه‌ها، آشکار و نمایان باشند!

سپس رسول‌الله بیان فرمود که این نشانه‌ها، بر هیچ‌کس پوشیده نمی‌ماند. در حدیثی بدین مضمون آمده است که پیامبر فرمود: اگر دجال در زمان من ظهور کند، تک و تنها در برابر او می‌ایستم و گم‌راهی و ضلالت او را برملا می‌سازم. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «وَإنْ يَخْرجْ وَلَسْتُ فِيكُم، فكلُّ امريءٍ حَجيجُ نَفْسِه، والله خَليفَتي عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ»؛([[267]](#footnote-267)) یعنی: «اگر دجال زمانی ظهور کند که من در میان شما نیستم، هرکس، خود مدافعِ خویش خواهد بود؛ و الله به جای من، از هر مسلمانی دفاع خواهد کرد». بدین‌سان رسول‌الله دفاع از امت در برابر دجال را به الله واگذار نمود.

رسول‌الله ضمنِ این‌که نسبت به فتنه‌ی دجال هشدار داد، بدین نکته نیز اشاره فرمود که: دجال با آن فتنه‌ی بزرگش، تنها چهل روز در زمین می‌ماند. روز اول، برابر با یک سال است؛ خورشید، شش ماه در وسط آسمان می‌ماند و در این مدت طولانی، غروب نمی‌کند و شش ماه نیز شب خواهد بود؛ این، همان روز اول است که به‌اندازه‌ی یک سال، طول می‌کشد. روز دوم، با یک ماه؛ و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست.

وقتی صحابه این حدیث را از پیامبر شنیدند، این پرسش را مطرح نکردند که چگونه خورشید در نخستین روزِ ظهور دجال که برابر یا یک سال است، ثابت می‌ماند، حال آن‌که گردش شب و روز، بیست و چهار ساعت است؟ آن‌ها، چنین پرسشی مطرح نکردند؛ زیرا الله بر هرکاری تواناست. صحابه معمولاً درباره‌ی مسایل تکوینی یا مسایل مربوط به هستی، سؤال نمی‌کردند؛ زیرا به قدرت الله ایمان داشتند؛ بلکه همواره جویای مسایلی بودند که برای آن‌ها اهمیت داشت. لذا در این مورد از رسول‌الله سؤال کردند که آیا در این یک روز که با یک سال برابر است، باید یک نوبت نماز بخوانیم؟ رسول‌الله فرمود: «لا، لکن اقدروا له قدره»؛([[268]](#footnote-268)) یعنی: «فاصله‌ی بین هر دو نماز را بسنجید و بر همین اساس نماز بخوانید». به عنوان مثال: پس از طلوع صبح، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید؛ اگرچه خورشید، هنوز در کرانه‌ی شرقی باشد. درباره‌ی روزه و زکات نیز به همین منوال عمل می‌کنیم؛ از این‌رو گاه به عنوان معما، این پرسش مطرح می‌شود که: «آن کیست که فقط با گذشتِ یک روز، سررسید پرداخت زکات اوست؟»

در رابطه با روز دوم که با یک ماه برابری می‌کند، نمازهای یک ماه را می‌سنجیم و روز سوم، نمازهای یک هفته. الله متعال، این سؤال را در دلِ صحابه انداخت؛ زیرا وضعیت قطب شمال و جنوب، همین‌گونه است؛ یعنی شش ماه از سال، روز و شش ماه، شب است. و اگر این حدیث وجود نداشت، مسلمانی که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد، با مشکل روبه‌رو می‌شد. لذا با وجود این حدیث، سنجش اوقات نماز برای مناطقی که شش ماه، شب است و شش ماه، روز، کار مشکلی نیست.

\*\*\*

211- وعن عائشة& أنَّ رسولَ‌الله قال: «مَنْ ظَلَمَ قِيدَ شِبْرٍ مِنَ الأرْضِ طُوِّقَهُ منْ سَبْعِ أَرَضِينَ». [متفقٌ عليه]([[269]](#footnote-269))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود».

212- وعن أَبي‌موسى قال: قال رسولُ‌اللهِ: «إِنَّ الله لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ فَإِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْه»، ثُمَّ قَرَا: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾ [متفق علیه]([[270]](#footnote-270))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله به ظالم مهلت می‌دهد و چون او را بگیرد، رهایش نمی‌کند». سپس این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾

[هود: ١٠٢]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستم‌کاران، این‌چنین است. به‌راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید است.

**شرح**

مؤلف از عائشه& نقل کرده که پیامبر فرموده است: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود». این حدیث، بیان‌گر یکی از انواع ظلم و ستم، یعنی غصب زمین است و یکی از بزرگ‌ترین گناهان به‌شمار می‌رود؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لَعَنَ الله مَنْ غَيَّرَ مَنَار الْأَرْض»؛([[271]](#footnote-271)) یعنی: «لعنت الله بر کسی باد که نشانه‌های زمین را تغییر می‌دهد». منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی‌ست که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند. اگر کسی، این علامت‌ها را تغییر دهد تا زمینی را که خارج از محدوده‌ی زمین‌های اوست، تصاحب کند، از رحمت الله، دور می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله چنین کسی را نفرین کرده است.

البته این کارِ حرام، مجازات دیگری نیز دارد؛ چنان‌که در حدیث عایشه& آمده است: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود». بنابراین درمی‌یابیم که زمین، هفت طبقه دارد؛ همان‌طور که الله در قرآن کریم بدین نکته اشاره فرموده است:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ﴾ [الطلاق : ١٢]

الله، ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را خلق کرد.

منظور از همانند بودن آسمان‌ها وزمین، این نیست که آفرینش و بزرگی زمین، همانند آفرینش و بزرگی آسمان‌هاست؛ زیرا آسمان‌ها از زمین، خیلی بزرگ‌ترند. لذا منظور، همانند بودن زمین و آسمان‌ها، در تعداد است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّمَآءَ بَنَيۡنَٰهَا بِأَيۡيْدٖ﴾ [الذاريات: ٤٧]

و آسمان را با توان و نیرو بنا نهادیم.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَبَنَيۡنَا فَوۡقَكُمۡ سَبۡعٗا شِدَادٗا ١٢﴾ [النبأ: ١٢]

و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا کردیم.

بنابراین، «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود» و بدین‌سان در انظار عمومی رسوا می‌گردد. این‌که رسول‌الله، «یک وجب» را قید فرمود، بدین معان نیست که حتماً زمین غصبی باید یک وجب باشد تا روز قیامت به همین اندازه از هفت زمین به دورِ گردنش پیچیده شود؛ خیر، بلکه این قید، برای مبالغه است و این مفهوم را می‌رساند که اگر کسی، مقدار اندکی از زمینی را به‌ناحق تصاحب کند، به چنین عذابی گرفتار خواهد شد.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که هفت طبقه‌ی یک قطعه از زمین، به مالکِ آن تعلق دارد؛ یعنی کسی، حق ندارد زیرِ زمین دیگران، تونلی حفر کند. به عنوان مثال: شما زمینی به مساحت نُه متر مربع دارید که در میان زمین همسایه‌ی شما قرار گرفته است؛ همسایه‌ی شما حق ندارد برای متصل کردن زمین‌های خود به یک‌دیگر، از مسیری که از زیرِ زمین شما می‌گذرد، تونل حفر کند. فضای بالای زمین نیز به مالک آن، تعلق دارد؛ از این‌رو بنای سقف یا سایه‌بان و امثال آن در زمین دیگران، به معنای غصب زمین آن‌ها، و نارواست.

علما گفته‌اند: اگر همسایه‌ی شما درختی داشته باشد و شاخه‌هایش بلند گردد و وارد زمین شما شود، صاحبِ درخت، باید شاخه‌ها را به سمت زمین خود ببرد؛ و اگر امکان چنین کاری وجود نداشت، شما می‌توانید شاخه‌هایی را که وارد زمین شما شده، قطع کنید و این به شما بستگی دارد که این شاخه‌ها را قطع کنید یا شاخه‌ها را به همان حال، بگذارید؛ زیرا فضای بالای هر زمینی، به مالکِ آن تعلق دارد.

در حدیث ابوموسی اشعری آمده که پیامبر فرموده است: «الله به ظالم مهلت می‌دهد و چون او را بگیرد، رهایش نمی‌کند»؛ یعنی الله متعال به ستم‌کار مهلت می‌دهد تا هم‌چنان به ظلم و ستم خود ادامه دهد و در مجازاتش تعجیل نمی‌کند. این، خود مقدمه‌ای برای افزایش عذاب یا مجازات چنین بنده‌ای‌ست که به آن «استدراج» می‌گویند. یعنی الله متعال، به‌تدریج و به‌گونه‌ای که درک نمی‌کنند، آنان را به عذاب خویش گرفتار می‌سازد و چون آن‌ها را به عذاب خود گرفتار نماید، دیگر، رهایشان نمی‌کند؛ و به‌راستی عذاب الاهی، سخت و شدید است. سپس پیامبر این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾

[هود: ١٠٢]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستم‌کاران، این‌چنین است. به‌راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید است.

لذا هیچ ستم‌کاری نباید به خود و به فرصتی که الله به او می‌دهد، مغرور و فریفته شود؛ زیرا این مهلت، مصیبتی‌ست که بر مصایب وی افزوده می‌شود؛ چراکه اگر ستم‌کار، خیلی زود به نتیجه‌ی ظلم خود برسد و پی‌آمد ستمش را ببیند، چه‌بسا دست از ظلم و ستم می‌کشد؛ ولی وقتی مهلت می‌یابد، جسور‌تر و گستاخ‌تر می‌شود و بیش‌تر، ستم می‌کند و کارنامه‌ی بدی‌هایش را سنگین‌تر می‌سازد و از این‌رو مجازاتش، سنگین‌تر خواهد بود. دعا کنید که الله متعال به ما توفیق دهد تا از نشانه‌هایش پند بگیریم و همه‌ی ما را از ستم کردن به خویشتن و دیگران، در حفظ و پناهِ خویش قرار دهد؛ به‌یقین، الله، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

213- وعن مُعاذٍ قال: بعَثَنِي رسولُ‌الله فقال: «إنَّكَ تَأْتِي قوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَاب، فادْعُهُمْ إِلَى شََهَادة أَنْ لا إِلَهَ إلاَّ الله، وأَنِّي رسولُ‌الله فإِنْ هُمْ أَطاعُوا لِذَلِك، فَأَعْلِمهُمْ أَنَّ الله قَدِ افْترضَ علَيْهم خَمْسَ صَلَواتٍ في كُلِّ يومٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذلكَ، فَأَعلِمْهُمْ أَنَّ الله قَدِ افْتَرَضَ عَلَيهمْ صدَقَةً تُؤْخذُ مِنْ أَغنيائِهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فُقَرائهم، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذلك، فَإِيَّاكَ وكَرائِمَ أَمْوالِهم. واتَّقِ دعْوةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْس بينها وبيْنَ الله حِجَابٌ». [متفقٌ عليه]([[272]](#footnote-272))

**ترجمه:** معاذ می‌گوید: رسول‌الله مرا (برای دعوت، به یمن) فرستاد و فرمود: «تو نزد کسانی می‌روی که اهل کتابند؛ آنان را به گفتن شهادتین (اقرار به وحدانیت الله، و رسالت من) دعوت کن و چون شهادتین را گفتند، به آن‌ها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است؛ اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود. اگر این فرمان را پذیرفتند، از گرفتن اموال قیمتیِ آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

**شرح**

مؤلف/ ماجرای مأموریت معاذ به سوی یمن را از زبان خودش نقل کرده است؛ رسول‌الله، معاذ را در سال دهم هجری به یمن فرستاد و به او فرمود: «تو، نزد کسانی می‌روی که اهل کتاب هستند». و بدین‌سان او را از وضعیت مخاطبانش آگاه ساخت تا با آمادگی کامل نزدشان برود؛ زیرا آن‌ها اهل کتاب بودند و دانش و اطلاعاتی داشتند که آن‌ها را از مشرکان جاهل، متمایز می‌ساخت. از این‌رو کسی که می‌خواست آنان را دعوت دهد، باید آمادگی کامل می‌داشت تا سؤال‌هایشان را به نحو شایسته‌ای پاسخ دهد و موقعیت و وضعیت آن‌ها را درک کند و به بهترین شکل، با آنان به گفتگو بنشیند. سپس رسول‌الله به معاذ آموزش داد که در نخستین گام دعوت، آن‌ها را به توحید و رسالت فرا بخواند؛ چنان‌که به معاذ فرمود: «آنان را به گفتن شهادتین (اقرار به وحدانیت الله، و رسالت من) دعوت کن» تا اذعان کنند که تنها الله، شایسته‌ی عبادت است و هیچ چیز و هیچ کس جز او، شایسته‌ی عبادت و بندگی نیست و عبادت و پرستش غیرالله، باطل و مردود است. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٣٠﴾ [لقمان: ٣٠]

این، دلیل آنست که تنها الله، حق است و آن‌چه جز او می‌پرستند، باطل می‌باشد و الله ذات بلند‌مرتبه و بزرگ است.

و نیز گواهی دهند که محمد، فرستاده‌ی الله متعال است؛ یعنی پیامبری‌ست که الله متعال، او را به سوی انسان‌ها و جن‌ها فرستاده و او را واپسین سفیر و فرستاده‌ی خویش قرار داده است و هرکس به او ایمان نیاورد، بدون شک دوزخی خواهد بود.

آن‌گاه فرمود: «اگر این را پذیرفتند...». یعنی اگر شهادتین را گفتند، «به آن‌ها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است»؛ نمازهای پنج‌گانه، عبارتند از: ظهر، عصر، مغرب، عشا، و فجر (صبح). ناگفته نماند که نمازهای سنت یومیه، نماز وتر، و نیز نماز ضحی، واجب نیستند؛ ولی نمازهای عید و نماز کسوف که سببی عارضی دارند، واجبند.

سپس فرمود: «اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». زکات، صدقه‌ی واجبی‌ست که از ثروتمند گرفته شده، به فقیر داده می‌شود. منظور از ثروتمند، در این‌جا، کسی‌ست که صاحبِ نصاب زکات است؛ اگرچه فقط دارای یک نصاب باشد. این‌که فرمود: «به فقیرانشان داده می‌شود»، دلیلی‌ست بر این‌که اموال زکات، باید در میان فقیران هر منطقه‌ای توزیع شود؛ زیرا در رابطه با اموال زکات منطقه‌ی خود، در اولویت قرار دارند. از این‌رو کسانی که زکات خود را به فقیران منطقه‌ی خود نمی‌دهند و آن را به مناطق و حتی کشورهای دور می‌فرستند، اشتباه می‌کنند و مرتکب عملِ ناروایی می‌شوند؛ زیرا پیامبر فرمود: «زکات، از ثروتمندان آن‌ها گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». روشن است که نزدیکان، بیش از دیگران، سزاوارِ خیر و نیکی هستند و مستحق‌ترند؛ چراکه آن‌ها از مال و ثروت شما، آگاهند و می‌دانند که شما، ثروتمند هستید و اگر از ثروت شما بهره‌ای نبرند، چه‌بسا نسبت به شما کینه پیدا می‌کنند. لذا شما، خود سبب پیدایش کینه بوده‌اید. اگر نزدیکان شما نیازمند باشند و ببینند که شما به جای کمک به آن‌ها، زکات خویش را به مناطق دور می‌فرستید، بیمِ آن می‌رود که به شما یا اموالتان آسیبی برسانند؛ از این‌رو حکمت، چنین ایجاب می‌کند که فقیران نزدیک به خود را در اولویت قرار دهید.

سپس فرمود: «اگر این پذیرفتند»، یعنی اگر موافقت کردند که زکات دهند، «از گرفتن اموالِ قیمتی ِ آن‌ها (به عنوان زکات) حذر کن»؛ بلکه اموال متوسطِ آنان را به عنوان زکات بپذیر. به عبارت دیگر: در گرفتن زکات، نه کوتاهی کن و نه ستم؛ بلکه عادلانه، زکات بگیر؛ زیرا اگر بهترین اموال آنان را به عنوان زکات تصرف کنی، در حقشان ستم نموده‌ای و این، باعث خواهد شد که در حقّ تو بددعایی کنند. لذا «از دعای مظلوم بترس که هیچ مانعی میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد»؛ بلکه دعای مظلوم مستقیماً بالا می‌رود و الله متعال، آن را اجابت می‌کند. همین، شاهدِ موضوع است که مؤلف را بر آن داشته تا این حدیث را در این باب، ذکر کند؛ چراکه انسان باید از دعای مظلوم بترسد.

از این حدیث نکاتی برداشت می‌کنیم که پاره‌ای از آن‌ها با موضوعِ این باب، مرتبط است و پاره‌ای هم به موضوع‌های دیگری، اشاره دارد. پیش از همه لازم است بدانیم که کتاب و سنت نازل شده‌اند تا معیار قضاوت درباره‌ی اختلافات مردم باشند. داده‌های شرعی و الفاظی که در متن کتاب و سنت آمده، با اشاره یا در لفظ و ظاهر و نیز در معنا و مفهوم، حاوی نکاتی هستند که الله متعال به برخی از مردم، فهم دقیقی درباره‌ی آن‌ها عنایت می‌کند و بدین‌سان نسبت به عم‌نوعان خود از این فضیلت و امتیاز برخوردار می‌شوند که فهم دقیقی از کتاب و سنت داشته باشند؛ از این‌رو ابوجحیفه، از علی بن ابی‌طالب پرسید: آیا پیامبر چیزِ خاصی به شما داد که به دیگران نداده باشد؟ علی پاسخ داد: خیر؛ جز فهمی که الله متعال، به برخی از بندگانش در شناخت قرآن عنایت می‌کند و آن‌چه در این صحیفه است. ابوجحیفه پرسید: در این صحیفه، چیست؟ علی فرمود: «الْعَقْلُ وَفَكَاكُ الأَسِيرِ وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ»؛([[273]](#footnote-273)) یعنی: «احکام دیه (خون‌بها)، آزاد کردن اسیر، و این‌که مسلمان، در قبال کافر کشته نمی‌شود».

می‌خواهم بدین سخنش استناد کنم که فرمود: جز فهمی که الله متعال درباره‌ی قرآن کریم به برخی از بندگانش عنایت می‌فرماید. لذا مردم در زمینه‌ی فهم قرآن، با هم فرق می‌کنند؛ از این‌رو هر دانش‌جو، پژوهش‌گر و طالبِ علمی، باید برای فهم دقیق کتاب و سنت و استنباط احکام و مسایلی که در آن‌ها وجود دارد، همه‌ی سعی خویش را به‌کار گیرَد؛ زیرا کتاب و سنت، همانند چشمه‌ی ناب و گوارایی‌ست و استنباط مسایل از آن‌ها، به این می‌ماند که انسان، از این منبع ناب، آب بردارد؛ برخی، از این چشمه‌ی ناب، آب فراوان برمی‌دارند و برخی هم، آبِ کمی در ظرفِ خود می‌ریزند.

از این حدیث که حاوی رهنمودهای رسول‌الله به معاذ می‌باشد، نکاتی برداشت می‌کنیم که پاره‌ای از آن‌ها عبارتند از:

یکم: وجوب ارسال دعوت‌گران به مناطق مختلف؛ این، وظیفه‌ی ولی امر است که دعوت‌گرانی به مناطق مختلف بفرستد؛ لذا زمام‌دار مسلمانان، وظیفه دارد دعوت‌گران را به مناطقی بفرستد که در آن‌جا نیاز بیش‌تری به دعوت احساس می‌شود تا مردم را به سوی دین الله فرابخوانند؛ زیرا این، روشی‌ست که پیامبر اسلام، محمد مصطفی و سایر پیامبران الاهی فراروی ما قرار داده‌اند.

دوم: کسی که برای دعوت اعزام می‌شود، باید از وضعیت کسانی که نزدشان می‌رود، اطلاعات کافی داشته باشد تا با آمادگی کامل نزدشان برود و آنان را در همان جایگاهی قرار دهد که دارند؛ نه این‌که آن‌ها را بدون آمادگیِ قبلی، دعوت دهد؛ زیرا ممکن است مخاطبانش پرسش‌ها یا شبهاتی مطرح کنند که او آمادگی پاسخ‌گویی به آن‌ها را نداشته باشد و در نتیجه، دعوتش دچار مشکل شود و این، برای دعوت زیان‌بار است.

سوم: نخستین امری که باید مردم را به آن دعوت داد، این است که گواهی دهند معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. لذا همان ابتدای دعوت، به کافران نمی‌گوییم: شراب‌خواری را ترک کنید یا دست از عملِ زنا بکشید، یا ربا نخورید. این، اشتباه است. ابتدا اصول و زیرساخت‌های اسلام را مطرح کنید و سپس به فروع بپردازید؛ یعنی ابتدا به توحید و پذیرش رسالت رسول‌الله دعوت دهید و قبل از همه چیز از آن‌ها بخواهید که شهادیتن را بگویند و سپس به توضیح ارکان اسلام بپردازید.

چهارم: اگر مخاطبِ شما، حرفِ شما را می‌فهمد، نیازی به شرح و توضیح نیست و همین کافی‌ست که از او بخواهید که شهادتین را بر زبان بیاورد؛ زیرا معنایش را می‌داند؛ اما اگر معنای شهادتین را نمی‌داند، باید برایش معنای شهادتین را توضیح دهیم تا با شناخت و آگاهی از حقیقت توحید و رسالت، مسلمان شود؛ زیرا الفاظ، زمانی سودمند است که با فهم و شناخت باشد. از این‌رو الله متعال، هر پیامبری را به زبان قومش فرستاد تا بفهمند که چه می‌گوید. بنابراین اگر کسی که دعوتش می‌دهیم، مفهوم «لاإله‌إلاالله» را نمی‌داند، برایش توضیح می‌دهیم که لاإله‌إلاالله، یعنی هیچ معبود برحقی جز الله وجود ندارد و هر چیز و هرکسی که جز الله پرستش شود، باطل است. بدین‌سان درمی‌یابد که عبادت، فقط مخصوص الله، یگانه معبودِ راستین است. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٣٠﴾ [لقمان: ٣٠]

این، دلیل آنست که تنها الله، حق است و آن‌چه جز او می‌پرستند، باطل می‌باشد و الله ذات بلند‌مرتبه و بزرگ است.

هم‌چنین فقط اقرار زبانی به این‌که محمد، فرستاده الله است، کافی نیست. لذا حقیقت و مفهوم عبارت «محمدٌ رسولُ‌الله» را برایش توضیح می‌دهیم. به عنوان مثال: می‌گوییم: محمد همان شخصی‌ست که الله متعال، او را از میان طایفه‌ی «بنی‌هاشم» برانگیخت تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور، رهنمون شود؛ الله او را با برنامه‌ی هدایت و دین حق فرستاد. رسول‌الله نیز به وظیفه‌ی خود عمل کرد و راه نیک و بد را به مردم نشان داد و آن‌ها را به سوی رستگاری فراخواند. او، پیامبری‌ست که باید از او اطاعت کنیم و راه و شیوه‌ی او را در پیش بگیریم و از آن‌چه که منع کرده است، پرهیز نماییم.

این نکته را هم توضیح می‌دهیم که محمد، فرستاده‌ی خداست، نه خدا. او دروغ‌گو نبود؛ بلکه بنده‌ای بود که خود، الله را عبادت می‌کرد؛ از این‌رو نباید او را عبادت و پرستش نماییم؛ و نیز پیامبری بود که نباید انکارش کنیم.

پنجم: مهم‌ترین رکن اسلام پس از شهادتین، نماز است؛ زیرا پیامبر فرمود: «و چون شهادتین را گفتند، به آن‌ها خبر بده که الله، در شبانه‌روز پنج نماز بر آنان فرض کرده است». لذا درمی‌یابیم که نمازِ «وتر» واجب نیست؛ زیرا پیامبر این نماز را ذکر نکرد. قول راجح، همین است؛ اگرچه برخی از علما، نماز وتر را واجب دانسته‌اند و برخی هم گفته‌اند: اگر کسی به قیام یا نماز شب عادت داشته باشد، نماز وتر، بر او واجب است و در غیر این صورت، نماز وتر بر او واجب نیست. البته همان‌طور که گفتم: قول راجح، این است که نماز وتر، واجب نیست؛ زیرا اگر واجب بود، رسول‌الله این نکته را بیان می‌کرد.

ششم: زکات، واجب است و پس از شهادتین و نماز، سومین رکن اسلام به‌شمار می‌رود؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «اگر پذیرفتند، به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود».

هفتم: زکات، در مال انسان واجب است، نه در ذمه‌ی ‌شخص؛ اگرچه با خودِ شخص نیز بی‌ارتباط نیست.([[274]](#footnote-274)) از این مسأله، مسایل دیگری نیز منشعب می‌شود؛ از جمله این‌که اگر مبنای وجوب زکات، وضعیتِ شخص باشد، زکات، بر کسی که بدهکار است، واجب نخواهد بود؛ زیرا بدهی، یک مسؤولیت شخصی‌ست و وقتی ذمه یا مسؤولیت شخص را محل زکات بدانیم، بر کسی که بدهی و دارایی او برابر است، زکات واجب نیست. البته دیدگاه صحیح، این است که زکات، به مالِ شخص تعلق می‌گیرد؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر.

و در این حدیث، پیامبر به معاذ فرمود: «به آن‌ها اعلام کن که الله، زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده است».

هشتم: زکات، بر فقیر واجب نیست؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «(زکات) از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». البته منظور از ثروتمند در این‌جا، این نیست که حتماً میلیونر باشد؛ بلکه همین‌که دارای نصاب زکات باشد، ثروتمند محسوب می‌شود و زکات بر او واجب است.

نُهم: زکات هر منطقه‌ای در میان فقیران همان منطقه، توزیع می‌شود؛ زیرا در این حدیث آمده است: «و به فقیرانشان داده می‌شود». لذا فقیران هر منطقه‌ای، در رابطه با اموال زکاتِ آن منطقه، در اولویت قرار دارند. حتی برخی از علما گفته‌اند: در صورتی که در منطقه‌ای مستحقان زکات وجود داشته باشند، انتقال اموال زکات از آن منطقه به مناطق دیگر، حرام است؛ زیرا فقیران آن منطقه، به ثروتِ ثروتمندان آن‌جا یا به کمک‌های آنان چشم دوخته‌اند و اگر به خواسته‌ی خود نرسند، چه‌بسا به چپاول اموال ایشان روی بیاورند. لذا از آن‌جا که این‌ها مستحق‌ترند و در اولویت قرار دارند، باید این نکته را رعایت کنیم و زکاتِ اموالمان را به مناطق دیگر نفرستیم. در حدیث، واژه‌ی «صدَقَة» آمده که منظور، همان زکات است؛ یعنی پرداختن سهمی که الله متعال در اموال زکات، واجب نموده است. علت نام‌گذاری صدقه به این نام، این است که بیان‌گر صداقتِ بخشنده‌ی آن است؛ زیرا انسان، به مال و ثروت، میل و رغبت دارد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا ٢٠﴾ [الفجر: ٢٠]

و به مال و ثروت، محبت و دل‌بستگی زیادی دارید.

انسان، فقط به‌خاطر چیزی که بیش‌تر دوست دارد، از علایق و دل‌بستگی‌های خود می‌گذرد. لذا وقتی انسان، از مال خود به‌خاطر الله صدقه می‌دهد، این، دلیلی بر صداقت ایمان اوست.

در این حدیث، آمده است: «(زکات) از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود». لذا چنین برداشت می‌کنیم که ولی امر، زکات را از ثروتمندان (صاحبان نصاب زکات) دریافت می‌کند و در مواردی که در قرآن، بیان شده است، مصرف می‌نماید. و چون زمام‌دار مسلمانان یا نماینده‌ی او یا ارگان جمع‌آوری زکات، این کار را انجام داد، زکات شخص ادا شده است؛ یعنی همین‌که زکاتش را به ولی امر یا نماینده‌ی او یا نهاد جمع‌آوری زکات، پرداخت نمود، دیگر، مسؤول نیست و وظیفه‌ی شرعی خود در قبال زکات را انجام داده است. بنابراین، اگر کسی بگوید: من، به این‌ها اطمینان ندارم و از این می‌ترسم که زکات اموالم را بگیرند و در جای آن، مصرف نکنند؛ به او می‌گوییم: وقتی زکات اموال خویش را بدهی، دیگر، مسؤول نخواهی بود؛ چه آن‌ها مطابق مواردی که در قرآن ذکر شده است، این اموال را هزینه نمایند و چه در این امر، کوتاهی یا خیانت کنند. ناگفته نماند که امام احمد/ گفته است: اگر زکات‌دهنده، دریابد که ولی امر، زکات را درست و مطابق مواردی که در قرآن ذکر شده، مصرف نمی‌کند، نباید زکات مالش را به چنین کسی بدهد؛ مگر این‌که ولی امر (یا نماینده‌‌اش) او را مجبور سازد. لذا در چنین حالتی، یعنی در حالتِ اجبار، زکاتِ اموالِ این شخص، ادا شده است. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که در چنین حالتی اشکالی ندارد که انسان بخشی از اموالش را مخفی نماید و خود، نسبت به پرداخت زکاتش اقدام کند.

فرض کنیم ولی امر بیش از حدِ زکات، در اموال مردم تصرف می‌کند؛ یعنی بیش از مقداری که بر آن‌ها واجب است، زکات می‌گیرد؛ این، ظلم و نارواست. ولی صاحبِ مال، هم‌چنان از ولی امر اطاعت کند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «اسْمَعْ وَأَطِعْ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ»؛([[275]](#footnote-275)) یعنی: «حرف‌شنوی و اطاعت نما؛ هرچند تو را بزند و اموالت را غصب کند».

هم‌چنین اگر ولی امر، کم‌تر از حدّ واجب زکات بگیرد، بر صاحبِ مال، واجب است که باقی‌مانده‌ی زکاتش را بپردازد و نگوید: ولی امر، همین مقدار را از من گرفت؛ پس، ذمه از من برداشته شده است. یعنی اگر زکات مالش، دویست و پنجاه هزار تومان باشد و ولی امر، فقط دویست هزار تومان بگیرد، باید پنجاه هزار تومان باقی‌مانده را بپردازد.

دهم: مصرف زکات، در یکی از مواردِ مصرف آن، جایز است. الله متعال، موارد مصرف زکات را چنین بیان فرموده است:

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٦٠﴾ [التوبة: ٦٠]

زکات، ویژه­ی نیازمندان، و مستمندان، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدانِ راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه­ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

لذا اشکالی ندارد که زکات‌دهنده، زکاتش را به بخشی از این موارد بدهد و حتی می‌تواند زکاتش را به یکی از این‌ها بپردازد؛ یعنی اگر کسی، همه‌ی زکاتش را به فقیری بدهد، درست است. به عنوان مثال: شخصی، ده میلیون تومان بدهی دارد و زکات مالِ شما نیز ده میلیون تومان می‌شود؛ می‌توانید زکات مالِ خود را به او بدهید.

این آیه، موارد مصرف زکات را منحصراً ذکر کرده و این، بدین معناست که هزینه کردن اموال زکات، در سایر موارد، جایز نیست. البته واجب نیست که زکات مال خود را بخشِ بر همه‌ی این موارد کنید یا در میان سه مورد از هر یک از این گزینه‌ها تقسیم نمایید. همان‌طور که در حدیث مذکور آمده است، اگر همه‌ی زکات اموالتان را به یک مورد از هر یک از این گزینه‌ها اختصاص دهید، درست است.

پیش‌تر این نکته را یبان کردیم که زکات هر منطقه‌ای باید در همان منطقه مصرف شود؛ مگر این‌که مصلحت یا نیاز شدیدتر، در سایر مناطق باشد. در هر حال نباید زکات منطقه‌ای را که در آن افراد مستحق وجود دارند، به مناطق دیگر منتقل نماییم.

یازدهم: این حدیث، بیان‌گر حرام بودن ظلم و ستم است و نشان می‌دهد که والی یا کارگزار زکات، حق ندارد بیش از مقدار زکاتی که بر مردم واجب است، زکات بگیرد و اموالشان را مصادره نماید؛ از این‌رو پیامبر به معاذ فرمود: «از گرفتن اموال قیمتیِ آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز».

دوازدهم: دعای مظلوم، پذیرفته می‌شود؛ «زیرا هیچ مانع و حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

سیزدهم: هر کسی باید به‌شدت از ظلم و ستم بپرهیزد و از دعای مظلوم بترسد؛   
  
چراکه رسول‌الله فرموده است: «و از دعای مظلوم بترس که هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

\*\*\*

214- وعن أَبِي حُميْد عبْدِ الرَّحْمن بنِ سعدٍ السَّاعِدِيِّ قال: اسْتعْملَ النَّبِيُّ رَجُلاً مِن الأَزْدِ يُقَالُ لَه: ابْنُ اللُّتْبِيَّةِ عَلَى الصَّدقَةِ، فَلَمَّا قَدِمَ قال: هَذَا لَكُمْ، وَهَذَا أُهدِيَ إِلَيَّ. فَقَامَ رسولُ‌الله على الْمِنبر، فَحمِدَ الله وأَثْنَى عَلَيْه، ثُمَّ قال: «أَمَّا بعْدُ فَإِنِّي أَسْتعْمِلُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ على الْعمَلِ مِمَّا ولاَّنِي اللهُ، فَيَأْتِي فَيَقُول: هَذَا لَكُمْ، وَهَذَا هَدِيَّةٌ أُهْدِيَت إِلَيَّ، أَفَلا جلس في بيتِ أَبيهِ أَوْ أُمِّهِ حتَّى تأْتِيَهُ إِنْ كَانَ صادقاً، والله لا يأْخُذُ أَحدٌ مِنْكُمْ شَيْئًا بِغَيْرِ حقِّهِ إلاَّ لَقِيَ الله تَعالَى، يَحْمِلُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، فَلا أَعْرفَنَّ أَحداً مِنْكُمْ لَقِيَ الله يَحْمِلُ بعِيرًا لَهُ رغَاء، أَوْ بَقرة لَهَا خُوار، أَوْ شاةً تيْعَرُ ثُمَّ رفَعَ يَديْهِ حتَّى رُؤِيَ بَياضُ إبْطيْهِ فقال: «اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ». ثلاثا. [متفقٌ عليه]([[276]](#footnote-276))

**ترجمه:** ابوحُمَید، عبدالرحمن بن سعد ساعدی می‌گوید: پیامبر شخصی از طایفه‌ی «اَزد»، به نام «ابن‌لُتبیّه» را را برای جمع‌آوری زکات فرستاد و چون به مدینه بازگشت، گفت: این‌ها، (اموال زکات و) مالِ شماست و این را هم به من هدیه داده‌اند. پیامبر بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الله فرمود: «اما بعد؛ من، یکی از شما را بر کاری می‌گمارم که الله به من سپرده است؛ او (پس از انجام مأموریش) می‌آید و می‌گوید: این، از آن شماست و این را به من هدیه داده‌اند. پس اگر واقعاً راست می‌گوید، چرا در خانه‌ی پدر و مادرش نمی‌نشیند تا هدیه‌اش به او برسد؟ به الله سوگند که هرکس، چیزی را به‌ناحق بخورد، روز قیامت الله را در حالی ملاقات می‌کند که آن را بر دوشِ خویش حمل می‌کند؛ مبادا هیچ‌یک از شما را ببینم که الله را در حالی ملاقات کند که شتر یا گاو یا گوسفندی که بانگ می‌زند، بر روی دوش او باشد».‌ سپس دستانش را به اندازه‌ای بالا گرفت که سفیدیِ زیرِ بغلش دیده شد و سه بار فرمود: «یا الله! آیا تبلیغ کردم؟»

\*\*\*

215- وعن أَبي هُرِيْرَةَ عن النَّبِيِّ قال: «مَنْ كَانتْ عِنْدَه مَظْلَمَةٌ لأَخِيه، مِنْ عِرْضِهِ أَوْ مِنْ شَيْء، فَلْيتَحَلَّلْه ِمنْه الْيوْمَ قَبْلَ أَنْ لا يكُونَ دِينَارٌ ولا دِرْهَم، إنْ كَانَ لَهُ عَملٌ صَالحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقدْرِ مظْلمتِه، وإنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سيِّئَاتِ صاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ». [روایت البخاري]([[277]](#footnote-277))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس ظلمی به برادرش نموده، خواه به آبروی او لطمه زده یا هر حقّ دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز و پیش از فرارسیدن روزی که درهم و دیناری وجود ندارد، از او حلالیت بخواهد. اگر اعمال نیکی داشته باشد، (روز قیامت) به‌اندازه‌ی ظلمی که نموده است، از نیکی‌هایش کسر می‌شود (و به حسابِ کسی که به او ظلم کرده است، منظور می‌گردد) و اگر اعمال نیکی نداشته باشد، از گناهان مظلوم، کم می‌کنند و بر دوش ظالم می‌گذارند».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرموده است: «هرکس، ظلمی به برادرش نموده، چه به آبروی او لطمه زده و چه حقّ دیگری از او پایمال کرده است، همین امروز و پیش از فرارسیدن روزی که درهم و دیناری وجود ندارد، از او حلالیت بخواهد». انسان، در دنیا این فرصت را دارد که از بابت ستمی که به دیگران کرده است، از آنان حلالیت بخواهد؛ ولی روز قیامت و در آخرت، چیزی جز اعمال نیک، مفید نخواهد بود. روز قیامت، از ظالم قصاص می‌گیرند و از نیکی‌های او که تنها سرمایه‌ی او در آخرت است، برمی‌دارند و به مظلوم می‌دهند و پس از این‌که سرمایه‌ی نیکی‌هایش تمام شد، از بدی‌های مظلوم کم می‌کنند و بر دوش ظالم می‌گذارند و بدین‌سان بدی‌های ظالم افزایش می‌یابد.

از این حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که انسان باید هرچه سریع‌تر، از کسانی که به آن‌ها ستم کرده است، حلالیت بخواهد؛ فرقی نمی‌کند که آن‌ها، از این ستم باخبر باشند یا نباشند؛ زیرا رسول‌الله محورهای سه‌گانه‌ی ظلم و ستم را بیان نموده و فرموده است: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالكُمْ وَأَعْرَاضكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمكُمْ هَذَا فِي شَهْركُمْ هَذَا فِي بَلَدكُمْ هَذَا»؛([[278]](#footnote-278)) یعنی: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم هستند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است».

ستم کردن به جان دیگران، این است که انسان، کسی را کتک بزند و او را زخمی بگرداند یا او را به‌قتل برساند. لذا برای این‌که حلالیت بخواهد، خودش را در اختیارِ حق‌دار می‌گذارد تا او را قصاص کند. و اگر صاحبِ حق، قصاص نخواست یا درخواستِ «دیه» کرد، باید تمام تلاش خود را برای جلبِ رضایت وی، به‌کار گیرد.

اما اگر مالِ کسی را به‌ناحق خورده یا تصاحب کرده است، باید آن را به صاحبش بازگردانَد و اگر به صاحبِ مال دست‌رسی ندارد، مثلاً نمی‌داند که کجاست، این مال را از طرف او صدقه دهد. امید است که الله متعال، حق‌دار را به حقش برساند و گناه ظلم از دوشِ این شخص نیز برداشته شود. و اگر صاحبِ مال، فوت کرده است، آن را به وارثانش بدهد؛ زیرا مال و داراییِ هرکسی، پس از وفاتش به وارثانش تعلق می‌گیرد. و اگر آن‌ها را نمی‌شناسد یا از جا و مکانشان بی‌خبر است، این مال را از طرفِ آن‌ها صدقه دهد.

ولی اگر آقا یا خانمی به آبروی کسی لطمه زده، مثلاً غیبتش را کرده یا در غیابش از او بدگویی نموده است، و می‌داند که آن شخص، ماجرا را می‌داند و خبر دارد که از او غیبت کرده‌اند، این آقا یا خانم باید نزدش برود و از او حلالیت بخواهد و بگوید که من، مرتکب چنین کاری شده‌ام و حالا آمده‌ام تا عذرخواهی کنم. اگر آن شخص، عذرش را پذیرفت، پس این، لطف الهی برای همه خواهد بود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است. بی‌گمان او ستم‌کاران را دوست ندارد.

ولی اگر او را نبخشید، باید سعی کند هرطور که شده، حتی با دادن پول، او را راضی کند و اگر باز هم راضی نشد، امید است که اگر توبه‌ی ظالم، توبه‌ی واقعی و راستینی باشد، الله متعال، روز قیامت مظلومی را که حاضر به بخشیدن ظالم نیست، راضی بگرداند.

علما درباره‌ی مسأله‌ی آبرو، اختلاف نظر دارند؛ برخی از علما گفته‌اند: اگر شخصی به آبروی برادرش لطمه زده‌ است، مثلاً غیبتش را کرده‌، ولی او، از این ماجرا خبر ندارد، نیازی نیست که ظالم یا غیبت‌کننده نزدش برود و ماجرا را برایش بازگو کند؛ بلکه کافی‌ست برایش استغفار و درخواست آمرزش نماید و در مجالسی که غیبتش را کرده، از او به‌خوبی یاد نماید. زیرا نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند.

در هر حال، ادای حقوق دیگران، مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست و اگر در دنیا، حق به حق‌دار نرسد، به‌یقین در آخرت خواهد رسید.

\*\*\*

216- وعن عبد الله بن عَمْرو بن الْعاص$ عَنِ النَّبِيِّ قال: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ ويَدِه، والْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ ما نَهَى اللهُ عَنْهُ». [متفق عليه]([[279]](#footnote-279))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «مسلمان كسي‌ست كه ساير مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر، كسي‌ست كه از آن‌چه که الله منع كرده است، دوری نمايد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن عمرو بن عاص$ روایت کرده که پیامبر فرموده است: «مسلمان كسي‌ست كه ساير مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر، كسي‌ست كه از آن‌چه که الله منع كرده است، دوری نمايد».

واژه‌ی «مُسلِم» که در این حدیث آمده، معانی فراوانی دارد؛ از جمله این‌که به معنای «مُستَسلِم» می‌باشد؛ یعنی کسی که تسلیم می‌شود. الله می‌فرماید:

﴿قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا﴾ [الحجرات: ١٤]

بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم». بگو: ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم.

برخی از مفسران گفته‌اند که ﴿قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا﴾ یعنی: بگویید: تسلیم شده‌ایم و با شما نمی‌جنگیم. البته دیدگاه درست یا مفهوم صحیح، همان است که در ترجمه‌ی آیه ذکر شده است.

یکی دیگر از مفاهیم اسلام، همان اصول یا ارکان پنج‌گانه‌ای‌ست که در حدیث جبرئیل بیان شده است. جبرئیل از پیامبر پرسید: به من بگو که اسلام چیست؟ رسول‌الله فرمود: «الإِسلامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ الله، وأَنَّ مُحَمَّداً رسولُ الله وَتُقِيمَ الصَّلاَةَ وَتُؤتِيَ الزَّكاةَ وتصُومَ رَمضَان، وتحُجَّ الْبيْتَ إِنِ استَطَعتَ إِلَيْهِ سَبيلاً»؛([[280]](#footnote-280)) یعنی: «اسلام، این است که گواهی دهی معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست و نماز را برپا داری و زکات دهی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی و استطاعت داشتی، به حج خانه‌ی خدا بروی».

یکی دیگر از مفاهیمی که از واژه‌ی «اسلام» برداشت می‌شود، سلامتی و سازش است؛ بدین معنا که با دیگران، رفتار مسالمت‌آمیزی داشته باشد و مردم از شرّ او در امان باشند. در حدیثی آمده است: «مسلمان كسي‌ست كه ساير مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند». لذا به دیگران دشنام نمی‌دهد، لعنت یا نفرینشان نمی‌کند، از آن‌ها غیبت نمی‌کند و در میانشان سخن‌چینی نمی‌کند. خلاصه این‌که مردم، از شرّ زبان او در امان هستند. کنترل زبان، کار چندان آسانی نیست؛ از این‌رو پیامبر به معاذ بن جبل فرمود: «ألا أُخْبِرُكَ بِمِلاكِ ذلكَ كُلِّهِ؟» یعنی: «آیا تو را از اساس و زیرساختِ همه‌ی این امور، آگاه سازم؟» معاذ عرض کرد: بله، ای رسول‌خدا! رسول‌الله زبانش را گرفت و فرمود: «كُفَّ علَيْكَ هذا»؛ یعنی: «مواظبِ این باش». معاذ پرسید: ای رسول‌خدا! مگر ما به‌خاطر سخنانی که می‌گوییم، بازخواست می‌شویم؟ پیامبر فرمود: «ثَكِلتْكَ أُمُّك، وهَلْ يَكُبُّ النَّاسَ في النَّارِ على وَجُوهِهِم أَوْ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إلاَّ حصَائِدُ ألْسِنَتِهِم؟»([[281]](#footnote-281)) یعنی: «مادرت به سوگَت بنشیند! مگر جز محصولات زبان‌ (یا سخنانی که مردم می‌گویند)، چیزِ دیگری آن‌ها را بر چهره‌هایشان در دوزخ، واژگون می‌کند؟»

لذا خطرِ زبان از سایرِ اندام بدن، بیش‌تر است‌؛ از این‌رو هر روز صبح، اعضا و جوارح انسان، از جمله دست و پا و چشمانش با خواهش و التماس از زبان می‌خواهند که به‌خاطر آن‌ها از الله بترسد و می‌گویند: اگر تو خطا کنی، ما هم مرتکب خطا می‌شویم و اگر تو درست‌کار باشی، ما هم درست‌کار خواهیم بود. شرمگاه انسان نیز همین‌گونه است؛ رعایت عفت و پاک‌دامنی، به مجاهده‌ی نفس و کنترل غرایز جنسی بستگی دارد و کم‌تر کسی از آفت‌های زبان و غرایز جنسی خود سالم می‌ماند، مگر کسی که الله بر او رحم کند.

«مسلمان، کسی‌ست که سایر مسلمانان، از زبان او در امان باشند». یعنی مسلمانِ واقعی، از از سایر مسلمانان به خیر و نیکی یاد می‌کند، به آن‌ها دشنام نمی‌دهد، غیبتشان را نمی‌کند، از سخن‌چنینی در میان آن‌ها اجتناب می‌نماید و آدمی‌ست که رفتار مسالمت‌آمیزی دارد؛ اگر کسی سخنِ بد و ناشایستی به او بگوید، زبانش را حفظ می‌کند و مانند برخی از مردم نیست که وقتی بدگوییِ برادرِ مسلمانِ خود را می‌شنوند، خوش‌حال و حتی هم‌زبان می‌شوند و شروع به بدگویی از برادرِ مسلمانِ خویش می‌کنند!

دوم: «مسلمان، کسی‌ست که سایر مسلمانان از دستِ او در امان باشند»؛ یعنی به سوی مردم، دست‌درازی و تجاوز نمی‌کند و هم‌کیشِ خود را کتک نمی‌زند، او مجروح و زخمی نمی‌گرداند و مالش را به‌ناحق نمی‌گیرد. لذا مسلمان، کسی‌ست که مردم از دست و زبان او، اذیت و آزار نبینند. از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که هرکس، با دست و زبان خویش به مردم آزار برساند، مسلمان نیست؛ هرکس، همه‌ی حرف و تلاش و تکاپوی او، قیل و قال درباره‌ی بندگان خدا باشد، مسلمان نیست؛ هرکس به آبروی دیگران لطمه بزند و غیبتشان را بکند و گوشتِ آن‌ها را بخورد، مسلمان نیست؛ هم‌چنین اگر کسی با قلدری و شاخ و شانه کشیدن، اموال دیگران را تصاحب کند، مسلمانِ کاملی نیست و باید در رفتار خود، تجدید نظر نماید. این را پیامبر فرموده است؛ نه بدین خاطر که ما با شنیدن این سخن، بر معلومات خویش بیفزاییم؛ بلکه باید ضمن کسبِ آگاهی، به آن عمل کنیم. چون «علمِ بی‌عمل، مانند درخت بی‌ثمر است». بنابراین اگر می‌خواهیم مسلمانانِ راستینی باشیم، مردم باید از طرف ما احساس امنیت کنند و از دست و زبانمان، در امان باشند. از الله متعال عاجزانه درخواست می‌کنم که خود، ما را کفایت کند و ما را در پناه خویش قرار دهد و ما را ببخشد؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

217- وعنه قال: كَانَ عَلَى ثَقَل النَّبِيِّ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرةُ، فَمَاتَ فقال رسولُ‌الله: «هُوَ في النَّارِ». فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فوَجَدُوا عَبَاءَة قَدْ غَلَّهَا. [روایت البخاري]([[282]](#footnote-282))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: شخصی به نام «کرکره» که از سوی پیامبر مسؤول نگه‌داری و حمل غنایم بود، فوت کرد. رسول‌الله فرمود: «او، دوزخی‌ست». مردم برای تحقیق و بررسی وضعیت او رفتند و دیدند که عبایی([[283]](#footnote-283)) را دزدیده است.

\*\*\*

218- وعن أَبي بَكْرَةَ نُفَيْعِ بنِ الحارثِ عن النَّبيِّ قال: «إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمواتِ والأَرْض: السَّنةُ اثْنَا عَشَر شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُم: ثَلاثٌ مُتَوَالِيَات: ذُو الْقعْدة وَذو الْحِجَّةِ، والْمُحرَّم، وَرجُب الّذي بَيْنَ جُمادَي وَشَعْبَان، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا؟» قلْنَا: الله ورسُولُهُ أَعْلَم، فَسكَتَ حَتَّى ظنَنَّا أَنَّهُ سَيُسمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِه، قال: أَليْس ذَا الْحِجَّة؟ قُلْنَا: بلَى: قال: «فأَيُّ بلَدٍ هَذَا؟» قُلْنَا: الله وَرسُولُهُ أَعلم، فَسَكَتَ حتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سيُسمِّيهِ بغَيْر اسْمِه. قال: «أَلَيْسَ الْبلْدةَ؟» قُلْنا: بلَى. قال: «فَأَيُّ يَومٍ هذَا؟» قُلْنَا: الله ورسُولُهُ أَعْلم، فَسكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّه سيُسمِّيهِ بِغيْر اسمِه. قال: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْر؟» قُلْنَا: بَلَى. قال: «فإِنَّ دِماءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وأَعْراضَكُمْ عَلَيْكُمْ حرَام، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا في بَلَدِكُمْ هَذا في شَهْرِكم هَذَا، وَسَتَلْقَوْن ربَّكُم فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُم، أَلا فَلا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْض، أَلاَ لِيُبلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِب، فلَعلَّ بعْض من يبْلغُه أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَه مِن بَعْضِ مَنْ سَمِعه». ثُمَّ قال: «أَلا هَلْ بَلَّغْت، أَلا هَلْ بلَّغْت؟» قُلْنا: نَعَم، قال: «اللَّهُمْ اشْهدْ». [متفقٌ عليه]([[284]](#footnote-284))

**ترجمه:** ابوبکره، نُفَیع بن حارث می‌گوید: پیامبر فرمود: «زمان، به صورتِ اصلی‌اش، مانندِ روزی درآمده است که الله متعال، آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ هر سال، دوازده ماه می‌باشد و چهار ماهِ آن، حرام است: ذوالقعده، ذوالحجه و محرّم که پُشتِ سرِ هم قرار دارند و رجبِ «مُضَر» که بینِ جمادی(الثانی) و شعبان است. این، چه ماهی‌ست؟» گفتیم: الله و رسولش داناترند. آن‌گاه سکوت فرمود، به‌حدی که گمان کردیم نامِ دیگری برایش بیان می‌کند. فرمود: «مگر ماهِ ذی‌الحجه نیست؟» گفتیم: بله. فرمود: «این، چه شهری‌ست؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. سپس سکوت نمود تا جایی که گمان کردیم نام دیگری برای آن بیان می‌کند. فرمود: «مگر این‌جا مکه نیست؟» گفتیم: بله. فرمود: «امروز، چه روزی‌ست؟» گفتیم: الله و رسولش داناترند. آن‌گاه سکوت فرمود، تا حدی که گمان کردیم نام دیگری برایش بیان می‌کند. فرمود: «آیا روزِ قربانی نیست؟» گفتیم: بله. فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است؛ شما به‌زودی پروردگارتان را ملاقات می‌کنید و شما را درباره‌ی اعمالتان بازخواست می‌نماید. مواظب باشید که پس از من، کافر نشوید؛ بدین‌سان که برخی از شما (همانند کافران)، گردن برخی دیگر را بزنند. هان! هرکس حضور دارد، باید (این سخنان را) به کسی که غایب است، برساند؛ چه‌بسا برخی از کسانی که این سخنان به آن‌ها می‌رسد، از برخی از شنوندگان حاضر، (این مسایل را) بهتر دریابند». سپس فرمود: «گواه باشید که آیا تبلیغ کردم؟ آیا تبلیغ کردم؟» گفتیم: بله. گفت: «یا الله! شاهد باش».

**شرح**

مؤلف/، روایتی از ابوبکره، نُفَیع بن حارث نقل کرده که پیامبر در روزِ عیدِ قربان خطابه‌ای ایراد فرمود. این سخنرانی، در «حجّ وداع» بوده است. پیامبر در این سخنرانی، اعلام کرد که تعداد ماه­های سال نزد الله، از روزی که آسمان­ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است که چهار ماهِ آن، حرام می‌باشد. مشرکان در دوران جاهلیت، ماه‌های حرام را جابه‌جا می‌کردند یا به تأخیر می‌انداختند و بدین‌سان، ماه‌های حلال را حرام و ماه‌های حرام را حلال می‌نمودند! از قضا در آن سال، با وجودِ جابه‌جایی‌هایی که مشرکان در ماه‌های حرام ایجاد می‌کردند، ماه‌های حرام، مصادف با ماه‌هایی شد که الله حرام قرار داده است.([[285]](#footnote-285))

دوازده ماه سال، عبارتند از: محرم، صفر، ربیع‌الاول، ربیع‌الثانی، جمادی‌الاول، جمادی‌الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذوالقعده، و ذوالحجه. الله از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، هر سال را دوازده ماه قرار داد. مشرکان، در دوران جاهلیت، محرم را حلال و صفر را حرام قرار می‌دادند. پیامبر ماه‌های حرام را برشمرد وفرمود: «ذوالقعده، ذوالحجه و محرّم که پُشتِ سرِ هم قرار دارند و رجبِ «مُضَر» که بینِ جمادی(الثانی) و شعبان است». جنگیدن و تجاوز و تعدی به دیگران در این چهار ماه، حرام است و حرمت بیش‌تری دارد؛ زیرا چهار ماه، ماه‌هایی‌ست که مردم، ره‌سپار حج می‌شوند و به سوی خانه‌ی خدا حرکت می‌کنند؛ از این‌رو الله متعال، به حکمت خویش این ماه‌ها را حرام قرار داد تا کسانی که قصد حج دارند، با اطمینان خاطر و در امنیت کامل، رهسپار حرم امن الهی شوند. لذا بنا بر قول راجح، آغاز کردن جنگ و پیکار در این ماه‌ها، حرام است. پیامبر فرمود: «و رجبِ "مُضَر" که بینِ جمادی(الثانی) و شعبان است»؛ یعنی ماه رجب، چهارمین ماه حرام می‌باشد. در دواران جاهلیت، ماه «رجب» را مخصوص عمره قرار داده بودند و سه ماهِ دیگر را برای حج؛ از این‌رو جنگیدن در ماه رجب نیز حرام شد. بنابراین همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: تعداد ماه‌هایی که الله برای بندگانش در هر سال قرار داده، دوازده ماه است که چهار ماهِ آن، حرام می‌باشد: ذوالقعده، ذوالحجه، محرم، و رجب.

سپس رسول‌الله پرسید: «این، چه ماهی‌ست؟ این، چه سرزمینی‌ست؟ امروز، چه روزی‌ست؟» بدان سبب از آن‌ها سؤال کرد که توجه آنان را بیش از پیش به سخنانش جلب کند؛ زیرا درباره‌ی مسأله‌ی مهمی سخن می‌گفت. از آن‌ها پرسید: «این، چه ماهی‌ست؟» پاسخ دادند: الله و رسولش داناترند. پاسخ صحابه برخاسته از ادبشان بود. چون با این‌که می‌دانستند ماه ذوالحجه است، اما گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. سپس رسول‌الله مقداری سکوت فرمود تا مردم، به سخنانش بیش‌تر توجه کنند و این سؤال برای آن‌ها مطرح شود که چرا سکوت کرده است؟ این، یک تکنیک آموزشی بسیار خوب و اثرگذار است که در سخنرانی‌ها کاربرد دارد و باعث می‌شود که شنوندگان، با توجه و دقتِ بیش‌تری به سخنرانی گوش دهند. در هر حال پیامبر سکوت فرمود؛ ابوبکره می‌گوید: ما گمان کردیم که پیامبر نام دیگری برای این ماه، بیان می‌کند. فرمود: «مگر ذی‌الحجه نیست؟» گفتند: بله. آن‌گاه پرسید: «این، چه شهری‌ست؟» همه می‌دانستند که مکه است؛ ولی به احترام رسول‌الله نگفتند: «خُب، معلوم است؛ شهر مکه». بلکه با رعایت ادب و احترام، گفتند: الله و رسولش داناترند. سپس رسول‌الله سکوت فرمود، تا جایی که صحابه گمان کردند، پیامبر نام دیگری برای مکه بیان می‌کند. پیامبر فرمود: «أَلَيْسَ الْبَلْدةَ؟». یعنی: «مگر این‌جا، مکه نیست؟» ناگفته نماند که «بلده»، یکی از نام‌های مکه‌ی مکرمه است. سپس پرسید: «امروز، چه روزی‌ست؟» صحابه، باز هم با رعایت ادب و احترام گفتند: الله و رسولش داناترند. فرمود: «آیا روزِ قربان نیست؟» گفتند: بله، ای رسول‌خدا! آن‌ها، از حرمت مکه، و ماهِ ذی‌الحجه و روزِ قربانی، آگاه بودند. لذا رسول‌الله فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است». بدین‌سان رسول‌الله حرمت خون و مال و آبروی مسلمانان را بیان کرد. حرمتِ خون، شامل جان و کم‌تر از آن، یعنی جسم و پیکر انسان می‌شود و در رابطه با حرمت مال، فرقی نمی‌کند که زیاد باشد یا اندک. و حرمت آبرو نیز مسایلی چون زنا، لواط، تهمتِ زنا ونیز غیبت، کتک‌کاری و ناسزاگویی و امثال آن را دربرمی‌گیرد. بنابراین، خون و مال و آبروی مسلمان، حرمت دارد و برای هیچ مسلمانی، شکستن حرمت برادرش، جایز نیست. خون مسلمان یا کشتن او، فقط در سه مورد، جایز است: قصاصِ قتل، مرتد شدن و نیز شخصِ متأهلی که مرتکب زنا می‌شود.

خوردن مال دیگران نیز تنها زمانی جایز است که صاحب مال، با طیبِ خاطر و به میل خود، آن را در اختیار انسان قرار دهد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ﴾ [النساء : ٢٩]

ای مؤمنان! اموالِ یک‌دیگر را به‌ناحق نخورید مگر این‌که داد و ستدی با رضایت شما در کار باشد.

آبروی مسلمان نیز حرمت دارد و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که از هم‌کیش خود غیبت کند یا به او تهمت بزند. ناگفته نماند که اگر شخصی، مسلمانِ بی‌گناه و پاک‌دامنی را به زنا متهم کند یا خطاب به او بگوید: ای زناکار! یا به او بگوید که تو هم‌جنس باز و لواط‌کار هستی، دو راه پیشِ روی اوست: یا باید برای اثبات ادعایش چهار شاهد بیاورد که شهادت دهند این فرد را به‌وضوح دیده‌اند که مرتکب چنین عملی شده است یا به سه صورت، مجازات خواهد شد:

مجازات اول: هشتاد تازیانه، به او می‌زنند.

مجازات دوم: پس از آن، هیچ گواهی و شهادتی از او پذیرفته نمی‌شود و اگر در دادگاه یا نزد قاضیِ شرع، گواهی دهد که هلال ماه را دیده، یا درباره‌ی اموال و یا قتلی شهادت دهد، شهادتش قابل قبول نخواهد بود و اعتبار ندارد.

مجازات سوم: این است که به عنوان سوءپیشینه از دایره‌ی عدالت خارج می‌شود و فاسق به‌شمار می‌رود؛ یعنی از پاره‌ای از حقوق شرعی خود محروم می‌گردد و دیگر، اجازه‌ی تزویج دختر یا خواهرش را ندارد و نمی‌تواند در هیچ کاری، در مقام یک سرپرست باشد. این، دیدگاهِ بسیاری از علما درباره‌ی کسی‌ست که مسلمانی را به زنا یا لواط، متهم می‌کند. مگر این‌که چهار شاهد برای اثبات ادعایش، در محضر دادگاه یا قاضیِ شرع، حاضر نماید. الله می‌فرماید:

﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣﴾ [النور : ١٣]

چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهانی نیاوردند، به‌راستی که آنان نزد الله دروغگو هستند.

لذا اگر این شخص، به‌ظاهر جزو بهترین و راست‌گوترین مردم باشد، ولی چهار شاهد برای اثبات ادعایش نیاورد، حکمش این است که هشتاد تازیانه به او بزنند.

در زمان عمر بن خطاب چهار نفر گواهی دادند که فلان‌شخص، مرتکب زنا شده است. عمر آن‌ها را به حضور خواست و از هر یک از آنان پرسید: آیا گواهی می‌دهی که فلانی، زنا کرده است؟ اولی، پاسخ داد: آری. عمر سؤال کرد: آیا تو دیدی که این مرد، با فلان زن زنا کرد؛ همان‌گونه که چوب سرمه‌کش در سرمه‌دان، پنهان می‌شود؟ پاسخ داد: بله. دومی و سومی نیز به همین شکل گواهی دادند. اما چهارمین شاهد گفت: من به زنا، گواهی نمی‌دهم؛ البته عملِ ناشایستی دیدم. حرکاتِ این زن و مرد، همانند حرکات کسانی بود که مرتکب این عمل می‌شوند. عمر حکمِ «قذف»، یعنی هشتاد تازیانه را بر سه نفرِ اول اجرا کرد و چهارمین شاهد را رها نمود. لذا حرمتِ آبروی مسلمان، زیاد است و همان‌طور که خوانده و شنیده‌اید، الله متعال، فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤﴾ [النور : ٤]

و به آنان که به زنان پاک‌دامن نسبت زنا می‌دهند و آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی آنان را نپذیرید. و چنین کسانی فاسق‌اند.

در این آیه، به دو مجازاتِ اول از سه مجازاتی که پیش‌تر ذکر گردید، تصریح شده است ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾، اشاره‌ای به مجازاتِ سوم می‌باشد. البته مجازاتِ سوم، معلَّق یا تعلیقی‌ست. زیرا الله می‌فرماید:

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥﴾ [النور : ٥]

مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح و نیکوکاری در پیش بگیرند؛ پس به‌یقین الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.

البته ادعای توبه و پشیمانی، کافی نیست و باید با گذشتِ زمان، ثابت شود که این شخص، واقعاً توبه‌کار شده و اصلاح و نیکوکاری در پیش گرفته است.

فکرش را بکنید؛ این موضوع به‌قدری اهمیت دارد که رسول‌الله روز قربانی، در «منا»، و در حضور صحابه فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است». و سپس افزود: «مواظب باشید که پس از من، گمراه نشوید؛ بدین‌سان که برخی از شما (همانند کافران)، گردن برخی دیگر را بزنند». لذا اگر مسلمانان، به کشتن یکدیگر بپردازند، کافر می‌شوند؛ زیرا هیچ‌کس جز کافر، ریختن خونِ مسلمان را جایز نمی‌داند؛ از این‌رو امکان ندارد که مسلمان روی برادر مسلمانش، اسلحه بکشد و اسلحه کشیدن به روی مسلمانان، کارِ کافران است. بنابراین پیامبر جنگیدن مسلمانان با یک‌دیگر را موازی با کفر دانست و فرمود: «مواظب باشید که پس از من، گمراه نشوید؛ بدین‌سان که برخی از شما (همانند کافران)، گردن برخی دیگر را بزنند».

البته این مسأله، به شرح و تفصیل بیش‌تری نیاز دارد؛ باید دانست که کشتن مسلمان، زمانی کفر است که قاتل، ریختن خون او را بدون هیچ دلیلِ شرعی جایز بداند؛ در این صورت قاتل، کافر می‌شود و از دایره‌ی اسلام خارج می‌گردد؛ اما اگر کشتن مسلمان، از روی تأویل نادرست یا به‌قصد ریاست‌طلبی و رسیدن به قدرت و حکومت باشد، کفر اصغر محسوب می‌شود و قاتل، با این‌که عملِ کفرآمیزی مرتکب شده است، مرتد نیست و از دایره‌ی اسلام، خارج نمی‌گردد؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ٩، ١٠]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یک‌دیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری پیشه نمایید. بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

لذا این دو آیه و حدیث مذکور را بدین صورت جمع‌بندی می‌کنیم که جنگیدن مسلمانان با یک‌دیگر، زمانی کفر است و آنان را از دایره‌ی اسلام، خارج می‌کند که ریختن خون یک‌دیگر را بدون هیچ تأویلی، درست بدانند؛ ولی اگر مسلمانی، به‌خاطرِ ریاست یا از روی تعصب قومی و امثال آن، برادرِ مسلمانش را به قتل برساند، کافر نیست؛ بلکه مرتکب گناه کبیره‌ای شده است و باید توبه کند.

سپس رسول‌الله فرمود: «آیا تبلیغ کردم؟ آیا تبلیغ کردم؟» صحابه گفتند: بله.

دقت کنید که رسول‌الله چگونه یارانش را در چنین موقعیت‌هایی گواه قرار می‌دهد که وظیفه‌اش را در قبال تبلیغ دین، ادا کرده است. در «عرفه» نیز سخنرانی کرد و فرمود: «آیا تبلیغ کردم؟» یاران، گفتند: بله. آن‌گاه انگشتش را به سوی آسمان بلند کرد و در حالی که آن را به سوی مردم حرکت می‌داد، فرمود: یا الله! تو خود، گواه این‌ها باش که من، تبلیغ کردم و بدین‌سان پروردگارش را شاهد گرفت که به امتش تبلیغ کرده است. و روز عید قربان نیز از آن‌ها اقرار گرفت که وظیفه‌اش را در قبال دعوت و تبلیغ، انجام داده است. ما هم گواهی می‌دهیم و الله و فرشتگانش را شاهد می‌گیریم که پیامبر به بهترین شکل، وظیفه‌اش را در قبال دعوت و تبلیغ انجام داده و رسالت و مأموریتش را به انجام رسانده است و امت را به سوی همه‌ی نیکی‌ها رهنمون شده و آن ها را از هرگونه بدی و شرارتی برحذر داشته و امتش را بر راه پُرفروغ و همواری رها کرده که شبش، همانندِ روزِ آن روشن است. هم‌چنین تمام امورِ دینی و دنیویِ موردِ نیاز امت را بیان فرموده است؛ گرچه امکان دارد که حاملان و ناقلانِ خبرها و رهنمودهایش، دچار اشتباه شده باشند که در این صورت، قرائت یا برداشت آن‌ها از رهنمودهایش، نادرست بوده است؛ یا ممکن است سوء نیت داشته‌اند و یا به دلایلی دیگری، اشتباهاتی در نقل سنت و فهم آن صورت گرفته باشد. با این حال، پیامبر ذره‌ای در وظیفه‌اش کوتاهی نکرده است.

صحابه نیز همه‌ی رهنمودهایی را که از پیامبر شنیده‌اند، و همین‌طور وحی الهی را کتمان نکرده و آن را به نسل‌های پس از خویش، منتقل نموده‌اند و آن گاه تابعین، این وظیفه‌ی خطیر را به انجام رسانده‌اند و این رویه، در طول تاریخِ اسلام، ادامه داشته است و بدین‌سان سنت‌ها و رهنمودهای پیامبر به ما رسیده است.

سپس پیامبر دستور داد که حاضران، سخنانش را به کسانی که حضور ندارند، برسانند؛ زیرا امکان دارد کسی که حدیث به او می‌رسد، فهم دقیق‌تر از شنونده‌ی حاضر داشته باشد. این، رهنمود رسول‌الله برای کسانی بود که آن روز در سخنرانی‌اش حضور داشتند و نیز رهنمودی برای کسانی‌ست که تا روز قیامت، حدیثش را می‌شنوند. لذا وظیفه داریم همین‌که حدیثی از رسول‌الله به ما رسید، آن را به دیگران نیز برسانیم. ما، این بارِ امانت را از آن جهت به دوش می‌کشیم که آن را به دیگران برسانیم؛ نه این‌که مانند یهودیان باشیم که به عمل کردن به تورات و تبلیغ آن، مکلّف شدند، ولی به آن عمل نکردند و در تبلیغ آن کوتاهی نمودند؛ از این‌رو الله آنان را به بدترین شکل، توصیف کرده و فرموده است:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢا﴾ [الجمعة: ٥]

مثال کسانی که به عمل کردن به تورات مکلّف شدند و به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی حمل می‌کند.

الاغ یا درازگوش، چه می‌داند که آن‌چه بارَش کرده‌اند، کتاب است یا چیزِ دیگری؟ تازه، چه فایده‌ای برایش دارد؟ همین‌طور کسی که حامل قرآن و سنت است، ولی از آن بهره نمی‌گیرد، همانند دارازگوشی‌ست که کتاب‌هایی حمل می کند و هیچ فایده‌ای از آن‌ها نصیبش نمی‌شود. از الله متعال، درخواست می‌کنم که به همه‌ی ما، علم مفید و سودمند با عمل نیک و شایسته عنایت بفرماید.

از این حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که پیامبر امتش را از جنگیدن با یک‌دیگر و نیز کشتن هم‌دیگر برحذر داشته است؛ ولی متأسفانه مسلمانان در طول تاریخ، به روی هم شمشیر کشیده‌اند و این فتنه از زمانِ قتل عثمان بن عفان تا دورانِ ما ادامه داشته است؛ گرچه گاهی آتش این فتنه، شعله‌ور شده و مناطق زیادی را دربرگرفته است و گاه، فروکش کرده و در مناطق مشخصی زبانه کشیده است.

در هر حال بر هر مسلمانی واجب است که در حدّ توان خویش، از ریختن خون برادرش دوری کند. البته بحثی نیست که انسان باید از جان و مال و ناموسِ خود دفاع کند؛ ولی باید دقت نماید که آسان‌ترین روش را انتخاب نماید و زمانی گزینه‌ی قتل را برگزیند که برای دور کردن متجاوز یا دفاع از جان و مال و ناموس خویش، چاره‌ای جز پیکار با متجاوز نداشته باشد. اگر تجاوزگر کشته شود، دوزخی خواهد بود و اگر مدافع کشته شود، شهید است؛ چنان‌که در حدیثِ پیامبر آمده است.

این حدیث نسبت به آبروی مسلمانان هشدار می‌دهد و بیان‌گر این نکته است که هیچ مسلمانی نباید آبروی برادرِ مسلمانش را به‌دروغ یا راست، هدف قرار دهد؛ زیرا اگر راست بگوید، در حقیقت غیبتش را کرده و اگر دروغ بگوید، به او تهمت زده است. اگر نقد و انتقادی به عبادت، اخلاق و یا رفتار فردی و اجتماعی برادرِ مسلمان خود داری، باید خیرخواهش باشی و موضوع را با خودش در میان بگذاری؛ چه شفاهی و چه به صورتِ کتبی. البته اگر او را از طریق نامه یا به صورت کتبی، نصیحت کردی، حتماً خودت را معرفی کن؛ نترس؛ ترسو نباش. خیلی محترمانه برایش بنویس که من، در این موارد به شما نقد دارم و خودت را معرفی کن تا بابِ گفتگو در میان شما باز شود و چه بسا نزدت بیاید و همه‌ی این موضوع‌ها را با تو به بحث و بررسی بگذارد.

ولی شایسته‌ی مسلمان نیست که ترسو باشد و از پُشتِ دیوار، چیزی پرت کند. این، خیرخواهی نیست؛ زیرا نقدهایی که به او داری، هم‌چنان به قوت خود باقی می‌ماند و در دل خود، او را بر خطا می‌پنداری. او نیز تغییری در رویه‌ی خود ایجاد نمی‌کند؛ زیرا کسی که نصیحتش را در کاغذی نوشته و برای او فرستاده، با او روبه‌رو نشده که دیدگاه خود را توضیح دهد و از دیدگاهِ مخالف، باخبر شود. و بدین‌سان مشکل، حل نخواهد شد؛ بلکه امکان دارد پیچیده‌تر شود؛ ولی اگر خیرخواهی توام با جرأت و احترام باشد، قابل قدردانی‌ست و شرایطی فراهم می‌شود که یکی از دو طرف، از نظرات طرفِ مقابلش استفاده کند.

\*\*\*

219- وعن أَبي أُمَامةَ إِيَاسِ بنِ ثعْلَبَةَ الْحَارِثِيِّ أَنَّ رسولَ‌الله قال: «مَنِ اقْتَطَعَ حَقَّ امْريءٍ مُسْلمٍ بيَمِينِهِ فَقدْ أَوْجَبَ اللَّهُ لَه النَّارَ، وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». فقال رَجُلٌ: وإِنْ كَانَ شَيْئاً يسِيراً يا رسولَ ‌الله؟ فقال: «وإِنْ قَضِيباً مِنْ أَرَاكٍ». [روایت مسلم]([[286]](#footnote-286))

**ترجمه:** ابوامامه، ایاس بن ثعلبه‌ی حارثی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که حق مسلمانی را با سوگند دروغ تصاحب کند، الله دوزخ را بر او واجب، و بهشت را بر او حرام می‌گرداند». مردی پرسید: ای رسول‌خدا! حتی اگر چیزِ اندکی باشد؟ فرمود: «اگرچه چوبِ مسواکی باشد».

220- وعن عَدِي بن عُمَيْرَةَ قال: سَمِعْتُ رسولَ‌الله يَقُول: «مَن اسْتَعْمَلْنَاهُ مِنْكُمْ عَلَى عَمَلٍ، فَكَتَمَنَا مِخْيَطًا فَمَا فَوْقَه، كَانَ غُلُولاً يَأْتِي بِهِ يوْم الْقِيامَةِ». فقَام إَلْيهِ رجُلٌ أَسْودُ مِنَ الأَنْصَار، كأَنِّي أَنْظرُ إِلَيْه، فقال: يا رسولَ‌الله اقْبل عَنِّي عملَكَ. قال: «وَمَا لَكَ؟» قال: سَمِعْتُك تقُول كَذَا وَكَذَا، قال: «وَأَنَا أَقُولُهُ الآن: من اسْتعْملْنَاهُ عَلَى عملٍ فلْيجِيء بقَلِيلهِ وَكِثيرِه، فمَا أُوتِي مِنْهُ أَخَذَ ومَا نُهِِى عَنْهُ انْتَهَى». [رواه مسلم]([[287]](#footnote-287))

**ترجمه:** عَدِی بن عمیره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «کسی که او را بر کاری (مانند جمع‌آوری زکات) بگماریم و او، سوزنی یا کم‌تر از آن را از ما پنهان کند، خیانت به‌شمار می‌رود و روز قیامت، آن را با خود می‌آورد». مردِ سیاهی از انصار برخاست، گویا اینک به او نگاه می‌کنم؛ گفت: ای رسول‌خدا! مأموریتی را که به من داده‌اید، پس بگیرید. پیامبر فرمود: «تو را چه شده؟» پاسخ داد: از شما شنیدم که چنین و چنان فرمودید. فرمود: «الآن هم همین را می‌گویم: هر که او را بر کاری گماشتیم، باید کم و زیادِ آن را تحویل دهد؛ لذا هر مأموریتی که به او داده شود، بپذیرد و از هرچه که منع گردد، دوری نماید».

\*\*\*

221- وعن عمر بن الخطاب قال: لَمَّا كان يوْمُ خيْبرَ أَقْبل نَفرٌ مِنْ أَصْحابِ النَّبِيِّ فَقَالُوا: فُلانٌ شَهِيد، وفُلانٌ شهِيد، حتَّى مَرُّوا علَى رَجُلٍ فقالوا: فلانٌ شهِيد. فقال النَّبِيُّ: «كلاَّ إِنِّي رَأَيْتُهُ فِي النَّارِ فِي بُرْدَةٍ غَلَّها أَوْ عبَاءَةٍ». [روایت مسلم]([[288]](#footnote-288))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: روزِ «خیبر» تعدادی از اصحاب پیامبر آمدند و گفتند: فلانی، شهید است؛ فلانی هم شهید است. تا این‌که به یکی از کشته‌شدگان خیبر رسیدند. گفتند: او، شهید است. پیامبر فرمود: «خیر؛ من او را در دوزخ، در لباسِ راه‌راهی دیدم که از مال غنیمت دزدیده بود».

[بُرده، لباس یا چادر کوتاهی‌ست که به دور خود می‌پیچند؛ و عبا، لباسی بلند است.]

222- وعن أَبي قَتَادَةَ الْحارثِ بنِ ربعي عن رسولِ‌الله أَنَّهُ قَام فِيهمْ، فذَكَرَ لَهُمْ أَنَّ الْجِهادَ فِي سبِيلِ الله، وَالإِيمانَ بِالله أَفْضلُ الأَعْمالِ، فَقَامَ رَجلٌ فقال: يا رسول‌الله! أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيلِ الله، تُكَفَّرُ عنِّي خَطَايَايَ؟ فقال لَهُ رسولُ‌الله: «نعَمْ إِنْ قُتِلْتَ فِي سَبِيلِ الله وأَنْتَ صَابرٌ مُحْتَسِبٌ، مُقْبِلٌ غيْرَ مُدْبرٍ». ثُمَّ قال رسولُ‌الله: «كيْف قُلْت؟» قال: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فِي سَبِيل الله، أَتُكَفَّرُ عنِّي خَطَاياي؟ فقال رسولُ‌الله: «نَعمْ وأَنْت صابِرٌ مُحْتَسِب، مُقبِلٌ غَيْرَ مُدْبِر، إِلاَّ الدَّيْن فَإِنَّ جِبْرِيلَ قال لِي ذلِكَ». [روایت مسلم]([[289]](#footnote-289))

**ترجمه:** ابوقتاده، حارث بن رِبعی می‌گوید: رسول‌الله در میان یارانش ایستاد و این نکته را برای آن‌ها بیان کرد که جهاد در راه الله و ایمان به او، برترین اعمال به‌شمار می‌روند. مردی برخاست و گفت: ای رسول‌خدا! به من بگویید: اگر در راه الله کشته شوم، گناهانم بخشیده می‌شوند؟ رسول‌الله به او فرمود: «آری؛ اگر با صبر و پایداری و به امید پاداش، هنگامِ رویارویی با دشمن فرار نکنی و کشته شوی، گناهانت بخشیده می‌شود». سپس رسول‌الله فرمود: «چه گفتی؟» عرض کرد: به من بگویید: اگر در راه الله کشته شوم، گناهانم بخشیده می‌شود؟ فرمود: «آری؛ اگر با صبر و پایداری و به امید پاداش، هنگامِ رویارویی با دشمن، فرار نکنی و کشته شوی، گناهانت بخشیده می‌شود، جز بدهی یا قرضی که بر عهده‌ی توست. این را جبرئیل به من گفت».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی درباره‌ی فضیلت جهاد و شهادت در راه الله ذکر کرده است؛ همان‌طور که رسول‌الله خبر داده، جهاد در راه الله، بلندترین و رفیع‌ترین قسمتِ اسلام است و شهادت در راه الله، باعث آمرزش همه‌ی گناهان، جز قرض (بدهی) است. هم‌چنین اگر کسی در اموال غنیمت کوچک‌ترین خیانتی کند و کشته شود، شهید به‌شمار نمی‌آید.

بُرده و عبا، هر دو نوعی لباسند. آن شخص، لباسی را که در جنگ، از کفار به غنیمت گرفته بود، مخفی کرد تا در وقتِ مناسب، آن را تصاحب کند. و همین، عذابِ جانش در دوزخ گردید و با این‌که در جنگ کشته شد، از دست‌یابی به مقام شهادت و نیلِ به این افتخار بزرگ، محروم گردید؛ زیرا پیامبر فرمود: «هرگز»؛ یعنی شهید نیست. زیرا در غنیمت، خیانت کرد و جهادش را تباه نمود و دوزخی شد. الله می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّۚ وَمَن يَغۡلُلۡ يَأۡتِ بِمَا غَلَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [آل عمران: ١٦١]

از هیچ پیامبری خیانت سر نمی‌زند؛ و هر کس خیانت کند، روز قیامت آن را با خود می‌آورد.

از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که نباید کسی را قاطعانه شهید بنامیم یا بگوییم: فلانی، شهید است؛ گرچه در نبردِ با کفار کشته شود؛ زیرا اگر کوچک‌ترین خیانتی در اموال غنیمت کرده باشد، از مقامِ شهادت محروم می‌گردد. هم‌چنین احتمال دارد نیتش، درست نبوده و از روی تعصب قومی، نژادی یا ملی جنگیده باشد؛ زیرا از رسول‌خدا درباره‌ی کسانی پرسیدند که از روی تعصب و حسّ قومی و قبیله‌ای یا برای نشان دادن شجاعت خود یا برای نام و نشان و خودنمایی می‌جنگند. رسول‌الله فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛([[290]](#footnote-290)) یعنی: «کسی که برای اعلای کلمةالله بجنگد، او، مجاهد است و در راه الله جنگیده است».‌ نیت، امری باطنی‌ست که تنها الله، آن را می‌داند؛ از این‌رو رسول‌الله فرموده است: «مَا مِن مکلومٍ يُکلَمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ- وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِهِ- إِلاَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجُرحُه يَثعَبُ دمًا اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيحُ رِيحُ الْمِسْكِ»؛([[291]](#footnote-291)) یعنی:«كسی که در راه الله زخمي ‌شود- و الله بهتر مي‌داند که چه كسي در راه او زخمي مي‌گردد- روز قيامت در حالي برانگیخته مي‌شود که از زخمش خون می‌ریزد؛ رنگش، به رنگ خون و بویش، بوي مشك خواهد بود».

لذا بخاری/ در «صحیح» خود، در شرحِ این موضوع، بابی بدین عنوان گشوده است که: «باب لایُقال: فلان شهید»؛ یعنی: به‌طور مشخص نباید گفته شود که فلانی، شهید است؛ مگر این‌که رسول‌الله از فردی به‌طور مشخص به عنوان شهید یاد کرده باشد یا نزد پیامبر گفته باشند که فلانی، شهید است و ایشان نیز تأیید کرده باشد. البته امروزه به‌سادگی این نشان را به هر کسی می‌دهند و می‌گویند: فلانی، شهید است! اگرچه روشن باشد که با اهداف قومی یا ملی کشته شده است و حتی امکان دارد مسلمان هم نباشد! با این حال می‌گویند: فلانی شهید است؛ یا فلانی، به شهادت رسید.

عمر نیز از این امر منع نمود و فرمود: شما می‌گویید: فلانی، شهید است یا در راه الله کشته شده؛ حال آن‌که شاید چنین و چنان باشد؛ یعنی امکان دارد در غنایم خیانت کرده باشد. بگویید: هر کس در راه الله کشته شود یا بمیرد، شهید است. و شخصِ معینی را نام نبرید؛ زیرا به‌طور مشخص، نمی‌توان گفت که فلان‌کس، شهید است؛ اگرچه در میدانِ نبرد با کفار کشته شود. معلوم نیست که چه نیتی داشته و چه در قلبش بوده است؛ تنها الله می‌داند. علاوه بر این، ما چه گواهی بدهیم که فلان‌کس شهید است و چه ندهیم، اگر به‌راستی شهید باشد، هیچ از مقامش کاسته نمی‌شود و نزد الله، شهید محسوب می‌شود. و بر عکس، اگر شهید نباشد و از او به عنوان شهید یاد کنیم، به مقام شهادت نایل نمی‌گردد و نزد الله شهید، محسوب نمی‌شود. لذا باید بگوییم: امیدواریم که جزو شهدا باشد یا از عبارت‌های عام استفاده کنیم و بگوییم: هرکس در راه الله کشته شود، شهید است.

و اما حدیث دوم؛ این حدیث، بیان‌گر این است که هر کس در الله پیکار کند و پایداری نماید و به اجر و ثواب الهی امیدوار باشد و هنگام رویارویی با دشمن، فرار نکند و کشته شود، همه‌ی گناهانش پاک می‌گردد، جز دَین با بدهی؛ یعنی دین یا بدهی هیچ‌کس، با شهادت از ذمه‌ی او برداشته نمی‌شود؛ زیرا حقّ مردم است و حق مردم باید به‌تمام و کمال ادا گردد. لذا به اهمیت بدهی یا پرداخت آن، پی می‌بریم و درمی‌یابیم که انسان نباید نسبت به پرداخت بدی‌هایش سهل‌انگاری کند. با این حال متأسفانه مشاهده می‌شود که بسیاری از مردم، به این مسأله اهمیت نمی‌دهند و حتی به‌خاطر تجملات و خریدن چیزهای غیرضروری، خود را زیرِ یارِ قرض می‌برند یا وسایل تزیینی و غیرضروری را به صورت قسطی خریداری می‌کنند. گاه مشاهده می‌شود که شخصی، تواناییِ خریدِ خودرویی به قیمت پنج میلیون تومان را دارد، اما به قرض و وام تن می‌دهد و خودرویی به قیمت بیست میلیون تومان خریداری می‌کند. همه‌ی این‌ها از کم‌علمی و بی‌توجهی به رهنمودهای دینی‌ست. همیشه سعی کنید تا آن‌جا که ممکن است از خریدِ نسیه یا معاملات قسطی دوری نمایید. الله متعال، به‌لطف خویش همه‌ی ما را از آن‌چه که مایه‌ی خشم اوست، در پناهِ خویش قرار دهد و بارِ قرض و بدهی را از دوش همه‌ی بدهکاران بردارد.

\*\*\*

223- وعن أَبي هريرة، أَنَّ رسولَ ‌الله قال: «أَتَدْرُون من الْمُفْلِس؟» قالُوا: الْمُفْلسُ فِينَا مَنْ لا دِرْهَمَ لَهُ وَلا مَتَاع. فقال: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقيامةِ بِصَلاةٍ وَصِيَامٍ وزَكَاةٍ ، ويأْتِي وقَدْ شَتَمَ هذا، وقذَف هذَا وَأَكَلَ مالَ هَذَا، وسفَكَ دَم هذَا، وَضَرَبَ هذا، فيُعْطَى هذَا مِنْ حسَنَاتِه، وهَذا مِن حسَنَاتِه، فَإِنْ فَنِيَتْ حسناتُهُ قَبْلَ أَنْ يقْضِيَ مَا عَلَيْه، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ علَيْه، ثُمَّ طُرِح في النَّارِ». [روایت مسلم]([[292]](#footnote-292))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا می‌دانید مفلس کیست؟» گفتند: از نظرِ ما، کسی مفلس است که ثروتِ نقدی و غیرنقدی ندارد. فرمود: «مفلس در امت من، کسی‌ست که روز قیامت، با انبوهی از (اعمال نیک، مانند) نماز و روزه و زکات حاضر می‌شود؛ ولی این را هم با خود دارد که فلانی را دشنام داده و به آن یکی، تهمت زده است؛ مالِ این را خورده و خونِ آن یکی را ریخته و فلانی را زده است. لذا از نیکی‌هایش به هر یک از این‌ها داده می‌شود؛ و اگر نیکی‌هایش پیش از ادای حقوقِ حق‌داران تمام شد، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حسابِ او منظور می‌شود و سپس او را در آتشِ دوزخ می‌اندازند».

**شرح**

مؤلف/ از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر از یارانش پرسید: «آیا می‌دانید مفلس کیست؟» پیامبر پاسخ صحابه را می‌دانست، اما قصدش، آموزش یک مسأله‌ی مهم بود؛ زیرا گاه، پرسش از ناآگاهی و ندانستن است و گاه، برای جلب توجه مخاطب به موضوعی که مطرح می‌شود و گاه برای اثبات و بیان یک قضیه. به عنوان مثال: باری از رسول‌الله پرسیدند: آیا معامله‌ی خرمای تازه با خرمای خشک، درست است؟ رسول‌الله سؤال کرد: «آیا خرمای تازه پس از خشک شدن، کم می‌شود؟» گفتند: بله. لذا از معامله‌ی خرمای تازه با خرمای خشک، منع کرد.([[293]](#footnote-293))

ولی در این حدیث، پرسشِ پیامبر برای این بود که مسأله‌ای را به آنان بگوید که نمی‌دانستند یا لااقل، منظور پیامبر را متوجه نشدند. پرسید: «آیا می‌دانید چه کسی، مفلس است؟» گفتند: ای رسول‌خدا! ما، کسی را فقیر و مفلس می‌دانیم که نه ثروت نقدی دارد و نه ثروتِ غیرنقدی. معمولاً از نظرِ مردم، کسی مفلس است که چنین وضعیتی دارد. رسول‌الله فرمود: «مفلس در امت من، کسی‌ست که روز قیامت، با انبوهی از (اعمال نیک، مانند) نماز و روزه و زکات حاضر می‌شود». در روایت دیگری آمده است: «با نیکی‌هایی به‌اندازه‌ی کوه‌ها حاضر می‌شود»؛ یعنی ثروتِ هنگفت و کلانی از نیکی‌ها با خود دارد؛ ولی این را هم با خود دارد که فلانی را دشنام داده و به آن یکی، تهمت زده است؛ مالِ این را خورده و خونِ آن یکی را ریخته و فلانی را زده است؛ یعنی حقوق مردم را پایمال کرده است. اینک، مردم، حقّ خود را می‌خواهند؛ چون در دنیا به حقوقشان تجاوز شده و به حق خود نرسیده‌اند. لذا حال، این آقا یا خانم باید تاوانش را پس دهد. از این‌رو هر یک از این‌ها به ازای حق خود، از نیکی‌هایش برمی‌دارد؛ اگر نیکی‌هایش پیش از تسویه حسابِ کامل تمام شود، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حسابِ او منظور می‌شود و سپس او را در آتشِ دوزخ، می‌اندازند. پناه بر الله.

نیکی‌هایش تمام می‌شود. ثواب نمازی که خوانده، پایِ حقوقی که پایمال کرده است، می‌رود؛ ثوابِ زکاتش تمام می‌شود و چیزی از ثواب روزه‌اش نمی‌ماند؛ همه می‌رود؛ اما هنوز بدهی‌هایش تمام نشده و بستان‌کارانش منتظر دریافت حق و حقوق خود هستند. لذا از بدی‌های آنان کسر می‌شود و به حساب این مفلسِ بینوا منظور می‌گردد. در نتیجه با دستی خالی از نیکی‌ها و کوله‌باری از گناه، در دوزخ می‌افتد.

پیامبر راست فرموده است؛ به‌راستی، چنین شخصی، مفلس و بینواست. دنیا هرطور که باشد، بر فقیر و غنی، می‌گذرد. چه بسیار فقیرانی که ثروتمند شده‌اند و چه همه ثروتمندانی که ثروت خود را از دست داده‌اند و ورشکسته شده‌اند! ولی بدترین نوع ورشکستگی، ورشکستگی در آخرت است؛ بدین‌سان که انسان، کوهی از نیکی‌ها داشته باشد، ولی همه را از دست بدهد؛ آن هم در شرایط سخت و دشوار قیامت!ن همآ

این، هشداری جدی به کسانی‌ست که حقوق دیگران را پایمال می‌کنند. لذا تا فرصت باقی‌ست، پیش از آن‌که از دنیا کوچ کنیم، حقّ هر کسی را به او بدهیم و هر حق‌داری را به حقش برسانیم و برای جبران حقوقی که ضایع کرده‌ایم، تلاش نماییم؛ چون در آخرت، یک «قِران» هم یافت نمی‌شود. تنها سرمایه‌ی ما در آخرت، نیکی‌های ما خواهد بود؛ اما اگر بدهکار باشیم، باید از سرمایه‌ی نیکی‌های خود، هزینه و جبران کنیم. رسول‌الله فرموده است: «از نیکی‌هایش به هر یک از این‌ها داده می‌شود؛ و اگر نیکی‌هایش پیش از ادای حقوقِ حق‌داران تمام شد، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حسابِ او منظور می‌شود و سپس او را در آتشِ دوزخ، می‌اندازند».

ناگفته نماند که این حدیث، بدین معنا نیست که آن شخص برای همیشه در دوزخ خواهد ماند؛ بلکه به‌اندازه‌ی بدی‌هایی که متحمل گردیده است، مجازات می‌شود و سپس از دوزخ رهایی می‌یابد و به بهشت می‌رود؛ زیرا هیچ مؤمنی برای همیشه در دوزخ نمی‌ماند؛ اما فراموش نکنیم که آتش دوزخ، داغ و سوزان است. انسان، یک لحظه هم نمی‌تواند آتش را تحمل کند، چه رسد به این‌که تابِ تحمل آتش دوزخ را داشته باش. الله متعال همه‌ی ما را از آتش دوزخ، در پناه خویش قرار دهد.

\*\*\*

224- وعن أُمِّ سَلَمةَ&، أَنَّ رسولَ‌الله قال: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحنَ بحُجَّتِهِ مِنْ بَعْض، فأَقْضِي لَهُ بِنحْو ما أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بحَقِّ أَخِيهِ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ». [متفق عليه]([[294]](#footnote-294))

**ترجمه:** ام‌سلمه& مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «من نیز انسان هستم؛ شما برای قضاوت، نزد من می‌آیید و ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن، ماهرتر باشد و من، مطابق چیزی که می‌‌شنوم، به نفع او قضاوت نمایم. پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت، پاره‌ای از آتش را به او داده‌ام».

**شرح**

مؤلف/ در باب «حرام بودن ظلم، و ادای حق به حق‌داران»، از ام‌سلمه& نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «من نیز انسان هستم؛ شما، برای قضاوت، نزد من می‌آیید و ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن، ماهرتر باشد و من، مطابق چیزی که می‌‌شنوم، به نفع او قضاوت نمایم. پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت، پاره‌ای از آتش را به او داده‌ام».

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر نیز انسانی همانندِ ما بوده است، نه فرشته؛ و همان نیازهایی را داشته است که هر انسانی دارد. پیامبر نیز همانند همه‌ی انسان‌ها گرسنه و تشنه می‌شد، احساس سرما و گرما می‌کرد، و به خوردن و آشامیدن و خوابیدن نیاز داشت؛ مثل هر انسانی، دچارِ فراموشی می‌شد، برخی چیزها را می‌دانست و از برخی مسایل نیز بی‌اطلاع بود؛ از این‌رو فرمود: من نیز انسان هستم». همان‌طور که الله به او دستور داد که به همه اعلان کند که بشری همانند سایر انسان‌هاست؛ می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ [الكهف: ١١٠]

بگو: جز این نیست که من نیز بشری همانند شما هستم و به من وحی می­شود که پروردگارتان یگانه معبود برحق است.

یعنی در مقامِ معبود نیستم که پرستش شوم یا پروردگاری نیستم که نفع و ضرری در دست من باشد؛ رسول‌الله برای خود نیز مالک هیچ نفع و ضرری نبود. بدین‌سان همه‌ی شبهات کسانی که رسول‌الله را به‌فریاد می‌خوانند یا او را پرستش می‌کنند یا برای دفع ضرر یا جلب منفعت، به او امید می‌بندند، برطرف می‌شود و هیچ جای شبهه‌ای برای این‌ها باقی نمی‌ماند. الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ٢١ قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا ٢٢ إِلَّا بَلَٰغٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦۚ﴾ [الجن: ٢١، ٢٣]

بگو: من، مالک هیچ زیان و یا هدایتی برای شما نیستم. بگو: هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از عذاب الله پناه دهد و هرگز پناه‌گاهی جز او نمی‌یابم. وظیفه‌ام تنها ابلاغ (پیام) از سوی الله و رساندن پیام‌های اوست.

یعنی اگر الله متعال بخواهد به من عذاب یا زیانی برساند، هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از عذاب الاهی نجات دهد و پناه‌گاهی جز الله ندارم.

در هر حال، رسول‌الله فرمود: «من هم انسان هستم». و این مقدمه‌ای برای این بود که بگوید: «شما برای قضاوت، نزد من می‌آیید»؛ یعنی من نیز همانند هر انسان دیگری نمی‌دانم که در دعواها و خصومت‌ها، حق با کیست؛ «ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن، ماهرتر باشد و من، مطابق چیزی که می‌‌شنوم، به نفع او قضاوت نمایم»؛ زیرا من، مطابق دلایلی که به من ارائه می‌شود، حکم می‌کنم.

این مسأله، در متن زندگی ما به‌وضوح دیده می‌شود. دو نفر نزد قاضی می‌روند؛ یکی از آن‌ها، به‌اصطلاح آدمِ زبان‌داری‌ست که خوب حرف می‌زند و دلایل محکمه‌پسندی تقدیم دادگاه می‌کند؛ و دیگری، با این‌که حق با اوست، زبانِ حرف زدن ندارد. لذا قاضی مطابق دلایلی که به او ارائه شده، به نفع اولی حکم می‌کند؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «من، مطابق چیزی که می‌شنوم، قضاوت می‌نمایم». این، کارِ قاضی‌ها را ساده‌تر می‌کند؛ زیرا هیچ قاضی‌ای غیب نمی‌داند و مکلّف به دانستن غیب نیست؛ بلکه وظیفه دارد دلایل طرفین دعوا (خواهان و خوانده) را بشنود و مطابق شواهد و دلایل وجود حکم کند؛ زیرا اگر قرار باشد هر قاضی‌ای، بر خلاف مستندات موجود یا بر خلافِ شواهد و دلایل ظاهری حکم کند، هرج و مرج و حق‌کُشی پدید می‌آید. و این، برای هیچ قاضی‌ای، روا نیست. در هر حال، اگر قاضی اصل را بر رعایت عدالت بگذارد و بر اساس دلایلی که در اختیارش قرار می‌گیرد، حکم کند، حتی اگر در صدور حکم، اشتباه نماید، باز هم یک اجر یا ثواب به او می‌رسد و اگر در صدور حکم دچار اشتباه نشود، یعنی حکمِ درستی صادر نماید، سزاوار دو پاداش می‌شود؛ چون کمالِ تلاش خود را برای درک حقیقت و صدور رأی منصفانه، به‌کار بسته است. بنابراین، بر قاضی واجب است که مطابق شواهد و دلایل موجود و نمایان، رأی خود را صادر کند و باطن را به الله واگذار نماید؛ یعنی اگر شخصی ادعا کرد که صد هزار تومان از فلانی، بستان‌کار است و برای اثبات ادعایش دو شاهد آورد، قاضی باید به نفع خواهان (مدعی)، رأی صادر کند و خوانده (مدعَی علیه) را به پرداخت این مبلغ ملزم سازد؛ مگر این‌که ایرادی اساسی در شهود وجود داشته باشد؛ یعنی دو شاهد، جزوِ کسانی باشند که شهادتشان اعتبار ندارد؛ اما اگر دو شاهد، معتبر باشند، قاضی باید مطابق شهادتشان حکم کند و برایش جایز نیست که بر خلافِ شهادتشان، رأی صادر نماید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «من، مطابق چیزی که می‌شنوم، قضاوت می‌کنم».

این حدیث، وعید و هشدار شدیدی برای کسانی‌ست که قاضی به نفع آن‌ها رأی می‌دهد، ولی حق با آن‌ها نیست؛ پیامبر فرمود: «پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت، پاره‌ای از آتش را به او داده‌ام»؛ یعنی حکم قاضی، حرام را حلال نمی‌کند. اگر قاضی بر اساس دلایل و نشانه‌های موجود و اظهارات خوانده و خواهان، به نفع کسی قضاوت کند که حق با او نیست، این رأی، آن‌چه را که برای این شخص حرام است، حلال نمی‌گرداند؛ زیرا او، از طریق باطل به چیزی دست یافته که برایش نارواست. از این‌رو جُرم پایمال کردن حق دیگران از این طریقِ اظهارات بی‌اساس و دعاوی باطل، به‌مراتب سنگین‌تر وشدیدتر است.

این حدیث، هم‌چنین هشداری جدی به قاضیانی‌ست که بدون در نظر گرفتن مستندات پرونده و اظهارات طرفین دعوا، قضاوت می‌کنند؛ از این‌رو علما، اختلاف نظر دارند که آیا قاضی باید بر اساس مستندات پرونده و اظهارات طرفین دعوا، قضاوت کند یا بر اساس اطلاعات خود؟ برخی گفته‌اند: صدور حکم برای قاضی بر اساس اطلاعات شخصی، جایز نیست؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مطابق چیزی که می‌شنوم، قضاوت می‌کنم»؛ یعنی اظهارات دو طرف دعوا، ملاک قضاوت است و اگر قاضی بر پایه‌ی اطلاعات شخصی خود قضاوت نماید، این، خود زمینه‌ساز ادعاهای بی‌اساس و نیز پیدایش بدبینی نسبت به قاضی یا رأی صادرشده خواهد بود؛ زیرا اطلاعات و دانشِ شخصِ قاضی، نمایان یا هویدا نیست که مردم آن را ببینند. بر عکس، برخی از علما گفته‌اند: قاضی، بر اساس اطلاعات و برداشت‌های شخصی قضاوت می‌کند. دیدگاهِ سومی هم وجود دارد؛ این‌که اگر برای قاضی محرز شد که حق، بر خلافِ اظهارات و مستندات موجود است، از صدور حکم خودداری کند و آن را به مرجع قضایی دیگری ارجاع دهد. در این میان، دیدگاه صحیح، این است که اساس قضاوت، اطلاعات و برداشت‌های شخصیِ قاضی نیست و قاضی، فقط در موارد یا مسایل خاصی می‌تواند با تکیه بر اطلاعات خویش، رأی خود را صادر نماید؛ به عنوان مثال: اگر در یک قضیه یکی از طرفین دعوا حقیقت را بگوید، یعنی به حق اقرار کند، ولی در جریان دادرسی اقرارِ خود را پس بگیرد، قاضی می‌تواند بر اساس اطلاعاتی که از اقرار آن شخص به‌دست آورده است، نسبت به صدور رأی اقدام نماید؛ زیرا این اطلاعات، در جریان دادرسی و در مجلسِ قضاوت، به دست آمده است.

مثالی دیگر: اگر قضیه، از شهرت عمومی برخوردار باشد، قاضی می‌تواند با تکیه بر اطلاعاتی که نسبت به این قضیه دارد، رأی خود را صادر کند. مثلاً همه می‌دانند که فلان زمین، وقفِ عام است یا به شهادت عمومِ مردم، فلان زمین، از آنِ فلان‌شخص می‌باشد. در چنین مواردی قاضی بر اساس دانش و اطلاعات خود (که مبتنی بر شهرت اصلِ قضیه است)، قضاوت می‌کند؛ زیرا در چنین مواردی، مسأله‌ی تهمت یا بدبینی به قاضی، منتفی‌است و با توجه به شهرت قضیه، جایی برای بدبینی به قاضی یا رأی او، وجود ندارد.

البته دیدگاه صحیح در این‌باره، شرح و تفصیل بیش‌تری دارد؛ وگرنه، اساس قضاوت، مستندات پرونده‌ی قضایی و اظهارات طرفین دعواست. این مسأله را با ذکر یک مثال توضیح می‌دهم: اگر شخصی ادعا کند که صد هزار تومان از فلانی بستان‌کار است و قاضی، خود یکی از شاهدان اوست، و در عین حال، مدعی علیه (خوانده) منکر این بدهی‌ست؛ در این صورت، قاضی نه مطابق علم خود، قضاوت می‌کند و نه بر خلافِ آن. یعنی رسیدگی به این قضیه را به قاضی دیگری ارجاع داده، و به عنوان شاهد، در این قضیه به نفع مدعی (خواهان) شهادت می‌دهد و بدین‌سان قاضیِ دیگری، مسؤول رسیدگی به این دعوا می‌شود و بر اساس سوگند ِخواهان (مدعی) و نیز شهادت شهود (از جمله شهادت قاضیِ اول) رأی خود را صادر می‌کند.

\*\*\*

225- وعن ابنِ عمرَ $ قال قال رسولُ‌الله: «لَنْ يَزَالَ الْمُؤمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصِبْ دَماً حَراماً». [روايت بخاري]([[295]](#footnote-295))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مؤمن، همواره از وسعت دینش برخوردار است تا زمانی که خونی را به‌ناحق نریزد».

**شرح**

مؤلف/ در باب «حرام بودن ظلم، و وجوب حلالیت خواستن از حق‌داران» حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن عمر$ نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «مؤمن، همواره از وسعت دینش برخوردار است تا زمانی که خونی را به‌ناحق نریزد»؛ یعنی تا زمانی که مسلمان یا کافرِ ذمی یا کافرِ هم‌پیمان یا کافرِ پناه‌جویی([[296]](#footnote-296)) را به قتل نرساند، نسبت به دینش فراخ‌بال خواهد بود. بنابراین، کشتن هر یک از این چهار دسته، حرام است؛ در این میان، گناه قتلِ مسلمان، از همه بیش‌تر و شدیدتر می‌باشد. ناگفته نماند که کشتنِ کافرِ حربی (کافرانِ ستیزه‌جو) حرام نیست. در هر حال اگر مسلمانی، مرتکب قتل حرام شود، نسبت به دینش، دل‌گیر می‌شود و به‌حدی در تنگنا قرار می‌گیرد که چه بسا از دین، خارج می‌شود و کافر می‌گردد. پناه بر الله.

لذا به رازِ این فرموده‌ی الاهی پی می‌بریم که فرموده است:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء : ٩٣]

و هر کس، مؤمنی را به‌عمد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است.

نتیجه‌ی قتل نفس، پنج عذاب است: دوزخ، جاودانگی در دوزخ، خشمِ الهی، رانده شدن از رحمت الهی، و عذاب بزرگی که الله برای او آماده کرده است. این، عذاب کسی‌ست که مسلمانی را به‌عمد و به‌ناحق بکشد؛ زیرا کسی که مرتکب چنین جنایتی می‌شود، در تنگنای دینی قرار می‌گیرد و نسبت به دینش دل‌گیر می‌گردد و در نهایت، دین را به‌کلی ترک می‌کند و جزو دوزخیانی می‌شود که برای همیشه در دوزخ می‌مانند.

لذا درمی‌یابیم که قتل نفس و ریختن خون حرام، یکی از گناهان کبیره است؛ ولی اگر قاتل توبه کند، آیا توبه‌اش پذیرفته می‌شود یا خیر؟

دیدگاه جمهور علما، این است که توبه‌اش قبول می‌شود؛ زیرا الله فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ٦٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ﴾ [الفرقان: ٦٨، ٧٠]

و آنان كه معبودی جز الله را نمى‏پرستند، و كسى را كه الله، خونش را حرام كرده است، جز به‏حق نمى‏كشند و زنا نمى‏كنند؛ و كسى که مرتکب اين (اعمال) شود، مجازات سختى خواهد دید. روز قيامت عذابش دو چندان مى‏شود، و با ذلت و خوارى برای همیشه در آن مى‏ماند؛ مگر آنان كه توبه كنند و ايمان بیاورند و كار شايسته انجام دهند كه الله، بدى‏هايشان را به نیکی‏ تبديل مى‏كند.

در این آیه، بدین نکته تصریح شده گه اگر کسی از قتلی که به‌ناحق انجام داده است، توبه نماید و ایمان بیاورد و عمل نیک و شایسته انجام دهد، توبه‌اش پذیرفته می‌شود. الله متعال، فرموده است:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ﴾ [الزمر: ٥٣]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

زیرا در گناه قتل، سه حق وجود دارد: حق اول، از آنِ الله متعال است؛ حق دوم، از آن مقتول و حق سوم به اولیای مقتول، تعلق دارد.

بدون شک الله متعال، حقش را با توبه می‌بخشد؛ اما قاتل از ادای حق مقتول، عاجز است؛ زیرا با مرگ مقتول، به او دست‌رسی ندارد تا از او بخشش بخواهد. به‌هر حال خداوند روز قیامت در میانشان داوری خواهد کرد؛ ولی آیا توبه‌ی قاتل، بدین معناست که روز قیامت الله متعال، مقتول را راضی خواهد کرد یا قاتل، قصاص خواهد شد؟ علما اختلاف نظر دارند؛ برخی از علما گفته‌اند: حق مقتول، با توبه‌ی قاتل به قوت خود باقی‌ست.و اگر قاتل توبه کند، باز هم این حق بر گردنش می‌ماند؛ زیرا یکی از شرایط توبه، ادای حقوقِ حق‌داران یا بازپس دادن حق کسانی‌ست که حقشان پایمال شده است؛ از این‌رو مقتول می‌تواند روز قیامت حقش را درخواست نماید؛ حتی اگر قاتل توبه کند؛ ولی از ظاهرِ آیاتی که ذکر شد، چنین به‌نظر می‌رسد که اگر توبه‌ی قاتل صادقانه باشد، الله متعال، مقتول را راضی خواهد کرد.

درباره‌ی حق اولیای مقتول باید بدین نکته اشاره کنم که توبه‌ی قاتل، درست نیست، مگر آن‌که خودش را به اولیای دم معرفی و تسلیم نماید و به قتل اعتراف کند و بگوید: من، در اختیار شما هستم؛ هر کاری که می‌خواهید انجام دهید. اولیای دم چهار گزینه پیشِ رو دارند: گذشت، یا قصاص، یا گرفتنِ همه‌ی دیه، و یا سازش با قاتل با چیزی کم‌تر از دیه. این، به اتفاق علما جایز است؛ اما آیا می‌توانند چیزی بیش‌تر از دیه، مطالبه کنند؟ برخی از علما گفته‌اند: ایرادی ندارد و چون حق، با اولیای دم است، می‌توانند بگویند: اگر ده خون‌بها ندهید، قاتل را قصاص می‌کنیم. این، دیدگاهِ مشهورِ امام احمد/ می‌باشد؛ یعنی بنا بر قولِ مشهور احمد حنبل/، سازش بر سرِ مبلغی بیش از دیه، جایز است.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که توبه‌ی قاتل، بنا بر آیه‌ای که از سوره‌ی فرقان ذکر کردیم، صحیح است؛ زیرا این آیه، درباره‌ی قتل می‌باشد. آیه‌ی 53 سوره‌ی «زمر» نیز که آیه‌ای عام است، بیان‌گر همین نکته می‌باشد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ٥٣]

بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

حدیث ابن‌عمر$ نشان می‌دهد که گناه قتل نفس، گناهِ بسیار بزرگی‌ست و درباره‌ی قاتل، بیمِ آن می‌رود که از دین، خارج شود. پناه بر الله.

\*\*\*

226- وعن خَوْلَةَ بِنْتِ عامِرٍ الأَنْصَارِيَّةِ، وَهِيَ امْرَأَةُ حمْزَةَ رضي اللهُ عنه وعنها، قالت: سمِعْتُ رسولَ‌الله يَقُول: «إِنَّ رِجَالاً يَتَخَوَّضُونَ فِي مالِ الله بِغَيْرِ حَقٍّ فَلهُمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامةِ». [روايت بخاري]([[297]](#footnote-297))

**ترجمه:** خوله بنت عامر انصاری& که همسر حمزه بود، می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «برخی از مردم، در اموال الهی به‌ناحق دخل و تصرف می‌کنند؛ لذا روز قیامت، آتش (دوزخ) نصیبشان می‌شود».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون از خوله، همسر حمزه$ روایت کرده که پیامبر فرموده است: «برخی از مردم، در اموال الهی به‌ناحق دخل و تصرف می‌کنند؛ لذا روز قیامت، آتش (دوزخ) نصیبشان می‌شود»؛ یعنی از اموالی که الله در اختیارشان گذاشته است، درست استفاده نمی‌کنند؛ بلکه از اموالشان استفاده‌ی غیرشرعی می‌نمایند و اموالشان را در راه‌های زیان‌بار مثل سیگار، مخدرات، شراب و امثال آن هزینه می‌کنند! یا از راه‌های نامشروع، مانند غصب، سرقت، کلاه‌برداری و طرحِ دعاوی دروغین برای غصب اموال دیگران و امثال آن، اموالی به‌دست می‌آورند. در هر حال تصرف نامشروع در اموال، چه از طریق کسب نامشروع باشد و چه از طریق هزینه کردن اموال در راه‌های نامشروع، نتیجه‌ای جز عذاب دوزخ نخواهد داشت؛ مگر این‌که انسان، از چنین عملی توبه نماید و حقوق پایمال‌شده‌ی دیگران را جبران کند و از هزینه کردن اموال خود در راه‌های نامشروع دست بردارد؛ زیرا الله، توبه‌ی هر توبه‌کاری را می‌پذیرد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٥٣ وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ وَأَسۡلِمُواْ لَهُۥ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ٥٤ وَٱتَّبِعُوٓاْ أَحۡسَنَ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَكُمُ ٱلۡعَذَابُ بَغۡتَةٗ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٥٥ أَن تَقُولَ نَفۡسٞ يَٰحَسۡرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنۢبِ ٱللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ ٱلسَّٰخِرِينَ ٥٦ أَوۡ تَقُولَ لَوۡ أَنَّ ٱللَّهَ هَدَىٰنِي لَكُنتُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٥٧ أَوۡ تَقُولَ حِينَ تَرَى ٱلۡعَذَابَ لَوۡ أَنَّ لِي كَرَّةٗ فَأَكُونَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٥٨ بَلَىٰ قَدۡ جَآءَتۡكَ ءَايَٰتِي فَكَذَّبۡتَ بِهَا وَٱسۡتَكۡبَرۡتَ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٥٩﴾ [الزمر: ٥٣، ٥٩]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد. به‌راستی که او، همان ذات آمرزنده و مهرورز است. و به سوی پروردگارتان روی بیاورید و فرمان‌بردارش شوید، پیش از آن‌که عذاب الهی به سراغتان بیاید و آن‌گاه یاری نشوید. و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان به سوی شما نازل شده، پیروی کنید؛ پیش از آن‌که عذاب الهی به صورت ناگهانی و در حالی که غافلید، به شما برسد تا مبادا کسی بگوید: ای وای و افسوس بر کوتاهی‌هایی که در حق الله کردم و بی‌گمان از مسخره‌کنندگان بودم. یا بگوید: اگر الله هدایتم می‌کرد، به‌طور قطع از پرهیزکاران می‌‌شدم. یا هنگامی که عذاب را مشاهده می‌کند، بگوید: ای کاش برایم بازگشتی (به دنیا) وجود ‌داشت تا از نیکوکاران می‌شدم. آری؛ آیاتم به تو رسید و تو تکذیبش کردی و سرکشی نمودی و از کافران گشتی.

این حدیث، هشداری جدی درباره‌ی دخل و تصرف سوء یا به عبارت دیگر نسبت به سوء استفاده از اموال شخصی‌ست؛ یعنی انسان نباید مالش را در راه‌هایی هزینه کند که نفع دنیوی و اخروی ندارد؛ زیرا مال و ثروت، امانتی الهی‌ست که باید از آن در کارها یا زمینه‌هایی استفاده کرد که برای دنیا و آخرت انسان، مفید است و اگر کسی، از اموالش به‌درستی و در راه درست استفاده نکند، جزو کسانی خواهد بود که در این امانت الهی خیانت می‌کنند و روز قیامت، نصیبی جز آتش دوزخ نخواهند داشت.

\*\*\*

27- باب: گرامی‌داشت حرمت مسلمانان و بیان حقوق آنان و مهرورزی به آن‌ها

الله متعال، می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ﴾ [الحج : ٣٠]

(حُکم) این است و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل، برایش نزد پروردگارش نیک است.

و می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢﴾ [الحج : ٣٢]

(حکم) این است و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الحجر: ٨٨]

بالِ (مهرِ) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: گرامی‌داشت حرمت مسلمانان و بیان حقوق آنان و مهر و شفقت نسبت به آن‌ها». هر مسلمانی بر برادرِ مسلمانش، حقوقی دارد که پیامبر آن‌ها را در مواردِ فراوانی برشمرده و بیان فرموده است؛ از جمله این‌که: وقتی برادر مسلمانش را می‌بیند، به او سلام کرده، بگوید: السلام علیک، یا السلام علیکم؛ و برای هیچ مسلمانی، جایز نیست که بیش از سه روز با برادرش قهر کند. بدین‌سان که وقتی یک‌دیگر را می‌بینند، از هم روی بگردانند. در این میان، کسی، بهتر است که ابتدا سلام نماید. البته ایرادی ندارد که اگر مصلحتی شرعی در کار باشد، سه روز با برادرِ مسلمان خویش قهر کنی و بیش از سه روز نیز در شرایطی که او بر گناهی پافشاری می‌کند، جایز است؛ بدین شرط که این امر، او را به خود وادارد و زمینه‌ی توبه را در او فراهم سازد. بنابراین دیدگاه صحیح و راجح درباره‌ی قهر کردن، این است که تا سه روز جایز است و بیش از سه روز، به این بستگی دارد که آیا مصلحتی شرعی در آن هست یا نه؟ اگر مؤثر بود و باعث می‌شد که آن شخص به خود آید و دست از گناه و معصیت بردارد، با او هرچه‌قدر که مصلحت است، قهر کنید؛ ولی اگر مصلحتی در قهر کردن با او وجود نداشت، و لو این‌که به گناه و معصیتش ادامه دهد، نباید با او قهر یا به‌کلی ترک ارتباط کنید. سپس مؤلف چند آیه، در این باب، ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال، می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ﴾ [الحج : ٣٠]

(حُکم) این است و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل، برایش نزد پروردگارش نیک است.

منظور از گرامی‌داشت شعایر الهی، حفظ حرمت مکان‌ها، زمان‌ها و افرادی‌ست که الله متعال گرامی‌داشت آن‌ها یا رعایت حرمتشان را واجب قرار داده است و هرکس چنین روی‌کردی داشته باشد، برای او نزد پروردگارش بهتر است و کسی که رعایت حرمت «حرمین» و مساجد یا رعایت حرمت ماه‌های حرام (ذوالقعده، ذوالحجه، محرم، و رجب) و امثال آن برای او دشوار است، باید خود را به رعایت حرمت این‌ها، ملزم سازد و شعایر الهی را گرامی بدارد.

یکی از شعایر یا حرمت‌های الهی، این است که حرمتِ برادران مسلمان خود را حفظ کنیم و منزلت و جایگاه آن‌ها را پاس بداریم؛ زیرا برای هیچ مسلمانی جایز نیست که برادر مسلمانش را تحقیر کند. پیامبر فرموده است: «بِحَسْب امْرِئٍ مِنْ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ»؛([[298]](#footnote-298)) یعنی: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد». فرقی نمی‌کند که او را در قلبش کوچک بشمارد یا به زبان و اشاره و کنایه، تحقیرش نماید. این، به جای خود؛ حتی معاهدات و پیمان‌هایی که میان مسلمانان و کفار بسته می‌شود، حرمت دارد و برای هیچ‌کس جایز نیست که با کفار، پیمان‌شکنی کند. ناگفته نماند که هم‌پیمانانِ اهل اسلام، بر سه دسته‌اند:

گروهی که به عهد و پیمان خویش وفادارند؛ ما نیز وظیفه داریم که به عهد و پیمان خود با این‌ها وفادار باشیم. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَمَا ٱسۡتَقَٰمُواْ لَكُمۡ فَٱسۡتَقِيمُواْ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٧﴾ [التوبة: ٧]

پس تا زمانی که برای شما بر پیمانشان استوار بمانند، شما نیز استوار بمانید.

گروهی دیگر، کسانی هستند که خیانت یا پیمان‌شکنی می‌کنند؛ مانند مشرکانِ قریش که پیمان صلحی را که میان آن‌ها و پیامبر در «حدیبیه» بسته شد، نقض کردند. مشرکان و مسلمانان، با توافق یک‌دیگر در حدیبیه به مدت ده سال، اعلامِ آتس‌بس نمودند؛ ولی مشرکانِ قریش، پیمان‌شکنی کردند. در هر حال وقتی هم‌پیمانان مسلمانان، پیمان‌شکنی کنند، دیگر، هیچ عهدی و پیمانی میان ما و آن‌ها نخواهد بود. الله درباره‌ی این‌ها می‌فرماید:

﴿أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوۡمٗا نَّكَثُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ وَهَمُّواْ بِإِخۡرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٍۚ﴾ [التوبة: ١٣]

آیا با کسانی که سوگندهایشان را شکستند و قصدِ اخراج پیامبر را نمودند و خود، آغازگر جنگ با شما بودند، پیکار نمی­کنید؟

دسته‌ی سوم، کسانی هستند که گرچه پیمان خود را نقض نکرده‌اند، اما بیم آن می‌رود که هر لحظه پیمان‌شکنی کنند؛ لذا به این‌ها خبر می‌دهیم که هیچ پیمانی، میان ما و شما نیست. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ٥٨﴾ [الأنفال: ٥٨]

و اگر از خیانت قومی نگران بودی، پس متقابلاً پیمانشان را به سویشان بیفکن تا در وضعیت برابر قرار بگیرید. همانا الله، خیانت‌کاران را دوست ندارد.

لذا این‌ها، مسایلی‌ست که الله به حفظ حرمت آن‌ها دستور داده است؛ یعنی هر مکان، زمان، و هر چیزی که الله آن را محترم قرار داده است، جزو شعایر الهی محسوب می‌شود و بر مسلمان، واجب است که حرمت آن را حفظ کند. از این‌رو الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦۗ﴾ [الحج : ٣٠]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل، برایش نزد پروردگارش نیک است.

و می‌فرماید:

﴿وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢﴾ [الحج : ٣٢]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

شعایر الهی، شامل همه‌ی عبادت‌های کوچک و بزرگ می‌شود؛ مانند طواف خانه‌ی خدا، سعی میان صفا و مروه، اذان، اقامه و دیگر شعایر و اعمال عبادی اسلام. گرامی داشتن شعایر الهی، نشانه‌ی تقواست؛ زیرا تقوا، همان انگیزه‌ای‌ست که مسلمان را به رعایت شعایر الهی وامی‌دارد.

و اما سومین آیه‌ای که مؤلف/، ذکر کرده است: الله می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الحجر: ٨٨]

بالِ (مهرِ) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء : ٢١٥]

و بال (مهر و تواضع) خویش را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، بگستران.

یعنی در گفتار و رفتارت با آن‌ها، مهربان و فروتن باش؛ زیرا مؤمن با برادر مسلمان، مهربان است و نسبت به او مهر و شفقت دارد؛ همان‌طور که الله متعال در وصف پیامبر و یارانش فرموده است:

﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: ٢٩]

در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان.

همان‌طور که گفتم، الله در آیه‌ی 215 سوره‌ی «شعراء» می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء : ٢١٥]

و بال (مهر و تواضع) خویش را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، بگستران.

این آیه، بیان‌گر این است که انسان باید در برابر برادران مسلمانش، تواضع و فروتنی نماید؛ گرچه پست و مقام والایی داشته باشد؛ مانند پرنده که با بال‌های خود اوج می‌گیرد؛ ولی باید بالِ مهر و تواضع خویش را برای برادرانش پایین بگیرد و بداند که هرکس به‌خاطر الله، متواضع و فروتن باشد، الله متعال، او را گرامی و ارجمند می‌گرداند. گاه، انسان، تواضع و فروتنی در برابر فقیران یا خردسالان را برای خود، کسرِ شأن می‌پندارد. بدون شک، این، وسوسه‌ی شیطان است. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿قَالَ فَبِمَآ أَغۡوَيۡتَنِي لَأَقۡعُدَنَّ لَهُمۡ صِرَٰطَكَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ١٦ ثُمَّ لَأٓتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ وَعَنۡ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَعَن شَمَآئِلِهِمۡۖ وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ ١٧﴾

(ابلیس) گفت: بدان سبب که گم‌راهم نمودی، برای (فریفتن) آنان، در راه راست تو (به کمینشان) می­نشینم و آن­گاه از جلو و پشت­سرشان و از راست و چپشان به سراغشان می­روم و بیش‌ترشان را سپاس­گزار نخواهی یافت.

شیطان به سراغ انسان می‌آید و به او می‌گوید: چرا با این فقیر، این‌همه متواضعانه برخورد می‌کنی؟ چرا در برابر این شخص، متواضع و فروتن هستی؟ او که جایگاه و منزلت اجتماعی ندارد! چرا با فلانی حرف می‌زنی؟ چگونه با فلانی رفت و آمد داری یا با او راه می‌روی؟ این، در حالی‌ست که اگر کسی، به‌خاطر الله متواضع و فروتن باشد، الله متعال، او را گرامی و ارجمند می‌گرداند؛ از این‌رو زیبنده‌ی هر عالم، ثروتمند و مسؤول و صاحب‌مقامی‌ست که در برابر مسلمانان، فروتن باشد. البته برای مسلمان، جایز نیست که در برابر هیچ کافری، تواضع و فروتنی نماید؛ مگر این‌که به قصدِ دعوت دادن او به سوی اسلام، بالِ مهر و رحمتش را برایش بگستراند؛ یعنی او را با عزت و کرامت، به سوی اسلام فرا بخواند. این، معنای رهنمود الاهی‌است که می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الحجر: ٨٨]

بالِ (مهرِ) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

یعنی اگر دعوت حق را پذیرفت، باید او را گرامی داشت؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء : ٢١٥]

و بال (مهر و تواضع) خویش را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، بگستران.

بنابراین، هر مسلمانی باید با برادرانش خوش‌رفتار و نیک‌گفتار باشد؛ زیرا رفتار و گفتار نیکو، در میان مردم دوستی و محبت ایجاد می‌کند و به‌گفته‌ی شاعر: «از محبت، خارها گل می‌شود». در مقابل، پیامبر از هر کاری که باعث کینه و دشمنی می‌گردد، منع فرموده است؛ مانند این‌که کسی، روی معامله‌ی برادر مسلمانش دست بگذارد یا به‌نحوی در معامله‌ای که دو طرف توافق کرده‌اند، مشکل یا اختلالی ایجاد کند و آن معامله را به سود خود، رقم بزند. در هر حال، هر کاری که زمینه‌ساز کینه و دشمنی‌ست، ناجایز می‌باشد.

\*\*\*

الله متعال، می‌فرماید:

﴿مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ﴾ [المائ‍دة: ٣٢]

هرکس، انسانی را جز به قصاص یا جز به کیفر فساد و تبه‌کاری در زمین بکشد، گویا همه­ی مردم را کشته و هر کس سبب زنده ماندن کسی گردد، گویا همه­ی مردم را نجات داده است.

227- وعن أَبي موسى قال: قال رسولُ‌: «الْمُؤْمنُ للْمُؤْمِن كَالْبُنْيَانِ يَشدُّ بعْضُهُ بَعْضاً». وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِه. [متفق عليه]([[299]](#footnote-299))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله در حالی که انگشتانش را در هم فرو برد، فرمود: «مؤمنان براي يك‌ديگر مانند اجزاي يك ساختمان هستند كه باعث تقويت و استحكام يك‌ديگر مي‌شوند».

**شرح**

پیش‌تر به شرح چند آیه درباره‌ی حفظ حرمت مسلمانان و مهرورزی و نیکی کردن به آنان، پرداختیم. یکی از آیاتی که در این باب ذکر شده، این است که الله می‌فرماید:

﴿مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ﴾ [المائ‍دة: ٣٢]

هرکس، انسانی را جز به قصاص یا جز به کیفر فساد و تبه‌کاری در زمین بکشد، گویا همه­ی مردم را کشته و هر کس سبب زنده ماندن کسی گردد، گویا همه­ی مردم را نجات داده است.

آری! الله متعال در این آیه بیان نموده که اگر کسی یک نفر را به‌ناحق بکشد، و این قتل از روی قصاص یا به‌خاطر مجازات تبه‌کاری‌های مقتول نباشد، مثل این است که همه‌ی مسلمانان را کشته است؛ زیرا همه‌ی مسلمانان، حرمتِ یک‌سانی دارند و همه محترمند و هرکس، حرمت یک مسلمان را بشکند، گویا نسبت به همه حرمت‌شکنی کرده است؛ همان‌طور که تکذیب یک پیامبر، به معنای تکذیب همه‌ی پیامبران الهی‌ست؛ از این‌رو الله درباره‌ی قوم نوح فرموده است:

﴿كَذَّبَتۡ قَوۡمُ نُوحٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٠٥﴾ [الشعراء : ١٠٥]

قوم نوح، فرستادگان (الهی) را تكذيب كردند.

در حالی که آنان فقط یک پیامبر، یعنی نوح را تکذیب کردند؛ زیرا هیچ پیامبرِ مرسَلی، پیش از نوح برانگیخته نشد و تنها پیامبری که این قوم دیده بودند، نوح بود. بنابراین، هرکس، یک پیامبر را تکذیب کند، گویا همه‌ی پیامبران را تکذیب کرده است. همین‌طور هرکس، یک نفر را به‌ناحق بکشد، گویا همه‌ی مسلمانان را کشته است. و هرکس یک نفر را نجات دهد، انگار همه‌ی مسلمانان را از هلاکت و نابودی نجات داده است.

نجات دیگران، دو حالت دارد: یکی این‌که انسان در برابر حوادث پیش‌بینی نشده و خطرناک، هم‌نوعش را از مرگ نجات دهد؛ مثلاً در جایی آتش‌سوزی می‌شود و سعی می‌کنید کسانی را که در حریق گرفتار شده‌اند، نجات دهید. اما نوع دوم این است که انسان، اطلاعاتی از قبل دارد که مثلاً فلان‌شخص می‌خواهد فلانی را به قتل برساند. از این‌رو مانع از این اتفاق می‌شود. این هم جزو احیای نفس یا نجات دیگران است. و کسی که جانِ برادرِ مسلمانش را نجات دهد، گویا همه‌ی مردم را نجات داده است؛ زیرا امتِ مسلمان، همانند یک پیکرند. الله در این آیه فرموده است: ﴿بِغَيۡرِ نَفۡسٍ﴾. لذا چنین برداشت می‌شود که اگر مسأله‌ی قصاص در کار باشد، بر کسی که خواهان قصاص است، هیچ ایراد و گناهی وارد نیست. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ﴾ [المائ‍دة: ٤٥]

و در تورات برای بنی­اسرائیل چنین مقرر نمودیم که (حکم قصاص) بدین ترتیب است که جان در برابر جان، قصاص می‌شود.

یعنی اگر کسی، قاتلی را به قصاص قتلی که مرتکب شده است، به قتل برساند، معذور می‌باشد و گنه‌کار نمی‌شود؛ چون او را به‌جا و به‌حق کشته است؛ حتی اگر از وارثانش باشد، از او ارث می‌برد. قاتل، زمانی از میراث مقتول، محروم می‌شود که او را به‌ناحق بکشد. به عنوان مثال سه برادر را ذکر می‌کنم که برادرِ بزرگ‌تر، برادر کوچکش را به‌قتل می‌رساند. حال، فقط برادر وسط، از برادر کوچک که به‌قتل رسیده، ارث می‌برد و چون برادرِ بزرگ، قاتل است، از ارث، محروم می‌شود. سپس اگر برادرِ وسط، خواهان قصاص برادرِ کوچکش شود و برادر بزرگش را به قصاص برادرِ کوچکش، بکشد، آیا از برادر بزرگ خود که او را در قصاص برادر کوچک کشته است، ارث می‌برد؟ آری؛ زیرا او را به‌حق و به‌خاطر قصاص شرعی کشته شده است؛ ولی برادر بزرگ، از آن جهت از ارث برادر کوچک محروم شد که او را به‌ناحق به قتل رساند.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که اگر قتل، به‌حق باشد، جای هیچ سرزنشی در آن نیست؛ زیرا به‌قصد قصاص انجام شده است و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٧٩﴾ [البقرة: ١٧٩]

ای خردمندان! برای شما در قصاص، حیات و زندگی وجود دارد؛ باشد که تقوا پیشه کنید.

الله هم‌چنین فرموده است: ﴿فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی: کشتن تبه‌کاران به کیفرِ فساد و تبه‌کاری آن‌ها، قتل ناحق نیست. معنای فساد و تبه‌کاری در زمین، این نیست که شخصی، بولدوزری بیاورد و خانه‌ی کسی را به‌ناحق خراب کند. این کار، گرچه خراب‌کاری و تبه‌کاری‌ست، ولی کسی با انجام چنین کاری، مستحق قتل نیست. منظور از فساد و تبه‌کاری در زمین، نشر و پخش اندیشه‌ها و باورهای پلید، راه‌زنی، قاچاق مواد مخدر و امثال آن است. این‌ها، مصادیق فساد و تبه‌کاری در زمین هستند و سزای کسانی که مرتکب چنین اعمالی می‌شوند، این است که اعدام شوند و اعدام چنین افرادی، جایز است. الله متعال در همین سوره فرموده است:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [المائ‍دة: ٣٣]

سزای کسانی که با الله و رسولش می­جنگند و در زمین برای فساد و تبه‌کاری می­کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یک‌دیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند.

یعنی: باید مطابق جنایتی که مرتکب شده‌اند، مجازات شوند. اگر جُرمشان سنگین باشد، اعدام می‌شوند و به همین نسبت اگر جرمشان سبک‌تر باشد، به حبس ابد یا تبعید، محکوم می‌شوند. بنابراین اگر کسی را بدین خاطر اعدام کنند که در زمین به فساد و تبه‌کاری پرداخته است، هیچ سرزنشی بر آنان نیست. ناگفته نماند که اعدام چنین کسانی، واجب است. بر خلاف قصاص قتل که مباح می‌باشد. البته بنا بر رأی امام مالک و ابوالعباس حرانی رحمهما‌الله، اگر کسی، شخصی را غافل‌گیر کند و سپس او را به‌قتل برساند، واجب است که قصاص شود و اولیای دم نمی‌توانند در این زمینه تصمیم‌گیری نمایند؛ زیرا این، یکی از مصادیق فساد و تبه‌کاری در زمین است. به عنوان مثال: شخصی، خوابیده است و قاتل، او را در حالی که خوابیده و از همه چیز بی‌خبر است، به قتل می‌رساند. چنین قاتلی باید قصاص شود؛ اگرچه اولیای دم بگویند: قاتل را بخشیدیم و هیچ نمی‌خواهیم. این، دیدگاه امام مالک و امام ابوالعباس حرانی‌ست و قول راجح نیز همین است.

الله متعال در این آیه بیان فرموده که قتل ناحق، یعنی قتلی که به‌خاطر قصاص یا مجازات تبه‌کاران نیست، به منزله‌ی کشتن همه‌ی مردم می‌باشد و نجات یک نفر از مرگ، همانند نجات همه‌ی مردم است. لذا درمی‌یابیم که جرم قتل، بسیار سنگین است. با این حال، هیچ‌کس تعدادِ انسان‌هایی را که به‌ناحق کشته شده‌اند، نمی‌داند. ناگفته نماند که نخستین فرزندِ آدم، در گناه‌ِ همه‌ی این قتل‌ها، شریک است؛ زیرا او، نخستین کسی بود که مرتکب قتلِ برادرش شد و این روش بد را پایه‌گذاری کرد. ماجرا از این قرار بود که وقتی این دو برادر به عنوان نخستین فرزندانِ آدم به دنیا آمدند و بزرگ شدند، برای تقرب به الله قربانی کردند. قربانیِ یکی از آن‌ها پذیرفته شد و قربانی دیگری، قبول نشد. لذا به برادرش حسادت ورزید و به برادرش گفت: چرا خداوند، قربانی تو را قبول کرد، اما قربانی من قبول نشد؟ تو را می‌کشم. برادرش، پاسخ داد:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ [المائ‍دة: ٢٧]

الله، تنها از پرهیزگاران، می‌پذیرد.

یعنی تو نیز تقوا پیشه کن تا الله، قربانیِ تو را بپذیرد؛ زیرا کسی که به قتل تهدید کند، متقی و پرهیزگار نیست. با این حال، وی، برادرِ خود را به‌قتل رساند؛ الله در این‌باره می‌فرماید:

﴿فَطَوَّعَتۡ لَهُۥ نَفۡسُهُۥ قَتۡلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصۡبَحَ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٣٠﴾ [المائ‍دة: ٣٠]

نفس سرکش وی، به تدریج او را به کشتن برادرش واداشت و بدین­ترتیب او را کشت و از زیان­کاران گردید.

گفته می‌شود: او، پیکر برادرِ مقتولش را چهل روز بر پُشت خویش حمل می‌کرد و نمی‌دانست با جنازه‌ی برادرش چه کند؟ زیرا تا آن زمان، قبرها شناخته نشده بودند. الله متعال، زاغی فرستاد که زمین را می­کَند تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان نماید. گفته‌اند: دو زاغ، با هم جنگیدند و یکی از آن‌ها کشته شد؛ زاغی که زنده مانده بود، با چنگال‌هایش زمین را حفر کرد و زاغِ مرده را زیر خاک دفن نمود. بدین‌سان آدم‌زاده‌ی قاتل، از زاغ یاد گرفت که جنازه‌ی برادرش را زیر خاک دفن کند.

آری! هر قتلی که در زمین انجام شود، نخستین قاتل، یعنی فرزند آدم، در گناهش شریک است. هم‌چنین اگر در جامعه‌ای امنیت برقرار شود و آن‌گاه کسی، این جرم و جنایت بزرگ را ایجاد کند و پایه‌گذار دوباره‌ی قتل و خون‌ریزی در آن سرزمین باشد، در گناهِ هر قتلی که آن‌جا انجام شود، شریک می‌باشد؛ زیرا او، دوباره به مردم، جسارتِ قتل و خون‌ریزی داده است و مسبّب پیدایش دوباره‌ی ناامنی و قتل و خون‌ریزی‌ست. روشن است که اگر کسی، پایه‌گذار روشِ بدی باشد، گناه آن عمل و گناه کسانی که تا قیامت، مرتکب آن عمل می‌شوند، به او می‌رسد. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را جزو بانیان و دعوت‌گران خیر و نیکی بگرداند و به ما توفیق کارهای نیک عنایت بفرماید؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

228- وعنه قال: قال رسولُ‌الله: «مَن مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا، أَوْ أَسْوَاقِنَا، ومَعَه نَبْلٌ فَلْيُمْسِكْ، أَوْ لِيَقْبِضْ عَلَى نِصالِهَا بِكفِّهِ أَنْ يُصِيب أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْهَا بِشَيْءٍ». [متفق عليه]([[300]](#footnote-300))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس، با نیزه از مساجد یا بازارهای ما می‌گذرد، باید نوک آن را با دست خویش بگیرد تا مبادا به یکی از مسلمانان برخورد کند و آسیبی به او برساند».

229- وعن النُّعْمَانِ بنِ بشِيرٍ$ قال: قال رسولُ‌الله: «مثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وتَرَاحُمِهِمْ وتَعاطُفِهِم، مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَداعَى لهُ سائِرُ الْجسدِ بالسهَرِ والْحُمَّى». [متفقٌ عليه]([[301]](#footnote-301))

**ترجمه:** نعمان بن بشیر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مؤمنان در دوستی، مهربانی و شفقت با یک‌دیگر، مانند یک پیکرند که اگر یک عضو آن به‌درد آید، سایر اعضا نیز دچار بی‌خوابی (بی‌قراری) و تب می‌شوند».

230- وعن أَبي هُريْرَةَ قال: قبَّل النَّبِيُّ الْحسنَ ابن عَليٍّ رضي الله عنهما، وَعِنْدَهُ الأَقْرعُ بْنُ حَابِس، فقال الأَقْرَع: إِنَّ لِي عَشرةً مِنَ الْولَدِ ما قَبَّلتُ مِنْهُمْ أَحدًا فنَظَر إِلَيْهِ رسولُ‌الله فقال: «مَن لا يَرْحمْ لا يُرْحَمْ». [متفقٌ عليه]([[302]](#footnote-302))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر حسن بن علی$ را بوسید. اقرع بن حابس که نزد پیامبر بود، گفت: من، ده فرزند دارم و هیچ‌یک از آن‌ها را نبوسیده‌ام. رسول‌الله به او نگاه کرد و فرمود: «کسی که رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد».

**شرح**

مؤلف/ تعدادی حدیث درباره‌ی مدارا با مسلمانان ذکر کرده است؛ از جمله حدیث ابوموسی اشعری که پیامبر فرموده است: «هرکس، با نیزه از مساجد یا بازارهای ما می‌گذرد، باید نوک آن را با دست خویش بگیرد تا مبادا به یکی از مسلمانان برخورد کند و آسیبی به او برساند». نوک نیزه یا پیکان، بُرنده است و اگر به بدنِ کسی اصابت کند، باعث خون‌ریزی و جراحت می‌گردد؛ اما اگر انسان مراقب باشد، دیگر خطری ندارد و به ره‌گذران آسیبی نمی‌رسد. برخی از افراد، با خود نیزه داشتند و بی‌پروا در کوچه و بازار راه می‌رفتند و چه‌بسا باعث زخمی شدن رهگذران می‌شدند.

عصا نیز همین گونه است؛ اگر با خود عصا دارید، آن را عمودی بگیرید، نه افقی؛ زیرا ممکن است به کسانی که پشتِ سر یا جلویِ شما در حرکتند، برخورد کند و آسیبی به آنان برساند. یا کسانی که از چتر استفاده می‌کنند؛ باید دقت نمایند که باعث اذیت و آزار سایر ره‌گذران نشوند. رعایت این نکته در کوچه و بازار، بسیار ضروری‌ست؛ زیرا اذیت و آزار دیگران، مسأله‌ی کوچک و کم‌اهمیتی نیست. الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب: ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آنکه مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

یکی از احادیثی که مؤلف ذکر کرده، حدیث ابوهریره است که می‌گوید: پیامبر حسن بن علی$ را بوسید و اقرع بن حابس نزد پیامبر بود. حسن بن علی$ نوه‌ی دختری پیامبر، یعنی فرزندِ فاطمه& بود. پیامبر حسن و حسین$ را خیلی دوست داشت و چنین به‌ نظر می‌رسد که حسن را بیش از حسین دوست داشته است؛ پیامبر درباره‌ی حسن فرمود: «إنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ»؛([[303]](#footnote-303)) یعنی: «این فرزندِ من، آقاست؛ امید است که الله، او را سببِ صلح و سازشِ دو گروه از مسلمانان، قرار دهد». همین‌طور هم شد و زمانی که حسن پس از پدرش، علی بن ابی‌طالب به خلافت رسید، پس از آن‌که مسایل و فتنه‌هایی پدید آمد، به‌خاطر جلوگیری از قتل و خون‌ریزی در میانِ مسلمانان، از خلافت چشم‌پوشی کرد و آن را به معاویه بن ابی‌سفیان$ واگذار نمود؛ زیرا خوب می‌دانست که در میان مردم، افرادِ شروری هستند که خیرخواه او و سایر مسلمانان نیستند و نزدش می‌آیند و او را می‌فریبند و به جنگ و قتال با سایر مسلمانان تشویق می‌کنند؛ همان‌گونه که چندی بعد، برادرش حسین را فریفتند و در نهایت، به او خیانت کردند که نتیجه‌اش حادثه‌ی کربلا و کشته شدن حسین و تعدادی از یارانش بود؛ اما حسن خلافت را به معاویه بن ابی‌سفیان واگذار کرد و بدین‌سان فرموده‌ی رسول‌الله به حقیقت پیوست که: وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ»؛([[304]](#footnote-304)) یعنی: «الله، حسن را سببِ صلح و سازشِ دو گروه از مسلمانان، قرار خواهد داد».

آن‌گاه که پیامبر نوه‌اش، حسن را بوسید، اقرع بن حابس- یکی از سرداران قبیله‌ی «بنی‌تمیم»- آن‌جا بود؛ روشن است که صحرانشینان، مقداری سرسخت و سنگ‌دل بوده‌اند. اقرع گفت: من، ده فرزند دارم و هیچ‌یک از آن‌ها را نبوسیده‌ام. رسول‌الله به او نگاه کرد و فرمود: «کسی که رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد»؛ یعنی کسی که نسبت به بندگان الله مهربان نیست، از رحمت الهی محروم می‌شود. پیامبر هم‌چنین فرموده است: «الرَّاحِمُونَ يَرْحَمهُمْ الرَّحْمَن»؛([[305]](#footnote-305)) یعنی: «پروردگار رحمان به بندگان مهربانش، رحم می‌کند».

این، بیان‌گر آن است که انسان باید با کودکان، مهربان باشد؛ از این رو به اهمیت بوسیدن فرزندان و نوه‌ها پی‌ می‌بریم و درمی‌یابیم که بوسیدن کودکان، نوعی محبت به آن‌ها و پیروی از رسول‌الله است؛ اما آدم‌های سنگ‌دل به جای محبت به کودکان، کودک‌آزاری می‌کنند و حتی به فرزندِ خردسال خود اجازه نمی‌دهند که در کنارشان بنشیند یا حتی به او اجازه‌ی حرف زدن نمی‌دهند و نمی‌گذارند حرفش را بگوید؛ بلکه بر سرش فریاد می‌زنند! این، بر خلاف سنت نبوی و نیز بر خلاف رحمتی‌ست که الله متعال در قلب بندگانِ مهربانش گذاشته است.

رسول‌الله یکی از روزها، با مردم نماز ظهر یا عصر را می‌خواند که نوه‌ی دختری‌اش، امامه نزدش آمد؛ رسول‌الله در حالتِ قیام، او را برمی‌داشت و چون به سجده می‌رفت، او را می‌گذاشت. اخلاق پیامبر کجا و اخلاق ما، کجا؟! الآن اگر کسی، بچه‌ای را در مسجد ببیند، او را از مسجد بیرون می‌کند، چه رسد به این‌که او را در حالتِ قیام در آغوش بگیرد!

پیامبر در حالِ سجده بود که حسن یا حسین رویِ پُشت ایشان رفت. پیامبر سجده‌اش را طولانی نمود و وقتی سلام داد، فرمود: «إنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ نَهْمَتَهُ»؛([[306]](#footnote-306)) یعنی: «فرزندم، روی پُشتم رفته بود و چون دوست نداشتم او را به تعجیل بیندازم، (سجده را طولانی کردم) تا کارش را انجام دهد». روزی رسول‌الله بالای منبر بود و سخنرانی می‌کرد. در این میان حسن و حسین$ که لباس نو پوشیده بودند، آمدند و به سر می‌افتادند و نمی‌توانستند، راحت راه بروند. پیامبر از منبر پایین آمد و آن دو را در آغوش گرفت و فرمود: «الله متعال، راست فرموده است؛﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ﴾». یعنی: «اموال و فرزندانتان، فقط مایه‌ی آزمایش شما هستند». و سپس افزود: «به این دو بچه نگاه کردم که نمی‌توانستند خوب راه بروند و به سَر می‌افتادند؛ لذا نتوانستم صبر کنم».([[307]](#footnote-307)) از این‌رو پایین آمدم و آن‌ها را با خود، بالای منبر آوردم.

همه‌ی این روایت‌ها، بیان‌گر این است که باید با کودکان، مهربان باشیم و با آن‌ها مدارا کنیم. و این، سببِ برخورداری از رحمت الله خواهد بود. امید است که الله متعال، همه‌ی ما را مشمول لطف و رحمت و احسان خویش قرار دهد.

\*\*\*

231- وعن عائشةَ& قالت: قدِم ناسٌ مِن الأَعْرابِ عَلَى رسولِ‌الله فقالوا: أَتُقبِّلونَ صِبيْانَكُم؟ فقال: «نَعَمْ». قالوا: لَكِنَّا والله ما نُقَبِّل، فقال رسولُ‌الله: «أَوَ أَمْلِكُ إِنْ كَانَ الله نَزعَ مِنْ قُلُوبِكُمْ الرَّحمَةَ». [متفقٌ عليه]([[308]](#footnote-308))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: عده‌ای بادیه‌‌نشین‌، نزد پیامبر آمدند و گفتند: آیا شما، کودکان خود را می‌بوسید؟ فرمود: «بله». گفتند: ولی به الله سوگند که ما، کودکانمان را نمی‌بوسیم. پیامبر فرمود: «وقتی الله، رحم و مهربانی را از دل‌های شما برداشته است، من نمی‌توانم برای شما کاری انجام دهم».

232- وعن جرير بن عبد الله قال: قال رسولُ‌الله: «مَنْ لا يَرْحَمِ النَّاس لا يرْحمْهُ الله». [متفقٌ عليه]([[309]](#footnote-309))

**ترجمه:** جریر بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس به مردم رحم نکند، الله به او رحم نخواهد کرد».

233- وعن أَبي هُريرةَ أَنَّ رسولَ‌الله قال: «إِذا صلى أَحدُكُمْ للنَّاسِ فلْيُخَفِّف، فَإِنَّ فِيهِمْ الضَّعِيفَ وَالسقيمَ والْكَبِير. وإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِنَفْسِهِ فَلْيطَوِّل ما شَاءَ». [متفقٌ عليه]([[310]](#footnote-310))

وفي روايةٍ: «وذَا الْحاجَةِ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما برای مردم پیش‌نماز شد، نماز را کوتاه بخواند؛ زیرا در میان نمازگزاران، (افرادِ) ضعیف، بیمار و سال‌خورده هستند. و اگر برای خود (یعنی به‌تنهایی) نماز خواند، هر اندازه که خواست، نمازش را طولانی بگرداند».

و در روایتی آمده است: «در میان نمازگزاران، افرادی هستند که کار دارند».

**شرح**

مؤلف/ روایتی بدین مضمون از عایشه& نقل کرده است که: عده‌ای بادیه‌‌نشین، نزد پیامبر آمدند و گفتند: آیا شما، کودکان خود را می‌بوسید؟ فرمود: «بله». صحرانشینان، مقداری سرسخت و سنگ‌دل هستند؛ به‌ویژه آن دسته از آن‌ها که به پرورش و نگه‌داریِ شتر، مشغول‌اند. آن‌ها به‌قدری تندرفتار و تندخو هستند که دل‌هایشان مانند سنگ، سخت می‌شود. گفتند: ولی ما، کودکانمان را نمی‌بوسیم. پیامبر فرمود: «وقتی الله، رحم و مهربانی را از دل‌های شما برداشته است، من نمی‌توانم برای شما کاری انجام دهم».

این، بیان‌گر اهمیت بوسیدن کودکان از روی محبت و مهر و شفقت به آن‌هاست.

این حدیث، هم‌چنین نشان می‌دهد که الله متعال در قلب انسان، مهر و رحمت قرار داده است و هر انسانی که قلبی مهربان داشته باشد، به دیگران رحم می‌کند و به آن‌ها مهر می‌ورزد و چون نسبت به دیگران مهربان باشد، الله رحمتش را شامل حالش می‌گرداند. همان‌طور که در حدیث عایشه& آمده است: «کسی که به مردم رحم نکند، الله به او رحم نخواهد کرد».

منظور از مردم در این حدیث، اهل رحمتند؛ یعنی کسانی چون مؤمنان، اهل ذمه و امثال آنان که سزاوار مهر و رحمت هستند؛ ولی کافران «حربی» یا کافران ستیزه‌جو، سزاوارِ مهر و رحمتِ مؤمنان نیستند؛ بلکه کشته می‌شوند؛ زیرا الله در وصف پیامبر و یارانش فرموده است:

﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: ٢٩]

در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان.

هم‌چنین به پیامبرش دستور داده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٩﴾ [التحريم: ٩]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی‌ست!

الله متعال، در سوره‌ی تحریم نیز دقیقاً با همین الفاظ به پیامبرش دستور داده است که با کافران و منافقان، جهاد کند و بر آنان سخت بگیرد.([[311]](#footnote-311))

الله متعال، هم‌چنین فرموده است:

﴿وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌ﴾ [التوبة: ١٢٠]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد.

مهربانی با حیوانات و چارپایان نیز یکی از نشانه‌های رحمت الهی نسبت به انسان است؛ زیرا کسی که قلب مهربانی دارد، به هر موجود جان‌داری رحم می‌کند و بدین‌سان از رحمت الله برخوردار می‌شود. صحابه از پیامبر پرسیدند: آیا به‌خاطر نیکی کردن به حیوانات نیز اجر و پاداش می‌یابیم؟ فرمود: «نَعَم، في كُلِّ ذات كَبِدٍ رَطْبةٍ أَجْرٌ»؛([[312]](#footnote-312)) یعنی: «بله؛ نیکی کردن به هر موجود زنده و جان‌داری ثواب دارد». لذا برای مهرورزی و شفقت به مؤمنان، باید هنگامی که پیش‌نماز می‌شویم، نماز را طولانی نکنیم؛ از این‌رو پیامبر فرموده است: «هرگاه یکی از شما برای مردم، پیش‌نماز شد، نماز را کوتاه بخواند؛ زیرا در میان نمازگزاران، (افرادِ) ضعیف، بیمار و سال‌خورده و کسانی هستند که کار دارند». منظور از کوتاه خواندن نماز، این است که مطابق سنت باشد، نه مطابق میلِ مردم. بدین‌سان که امام یا پیش‌نمازِ جماعت، با عجله و به‌سرعت نماز بخواند، هرگز! زیرا انس می‌گوید: پُشتِ سرِ هیچ امام و پیش‌نمازی، نماز نخوانده‌ام که نمازش مانندِ نماز رسول‌الله، کوتاه و کامل باشد. با این حال، رسول‌الله در رکعت اول نماز صبح، تمام سوره‌ی «سجده» را می‌خواند و در رکعت دوم، همه‌ی سوره‌ی «انسان» را. در نماز مغرب، گاه سوره‌ی «دخان» و گاه سوره‌ی «مرسلات» و برخی از اوقات، سوره‌ی «طور» و حتی سوره‌ی «اعراف» را می‌خواند؛ با این حال، نمازش کوتاه بود و انس نماز رسول‌الله را کوتاه‌ترین و کامل‌ترین نماز برشمرده است. این روایت، نمی‌تواند دست‌آویز آن دسته از ائمه‌ی مساجد باشد که به نام کوتاه کردن نماز و رعایتِ حالِ مردم، به‌قدری نماز را کوتاه می‌خوانند که بر خلافِ سنت است. ضمن این‌که این امر، امری عارضی بود؛ یعنی پیامبر دوست داشت نماز را طولانی بخواند، اما مسأله‌ای پیش می‌آمد که او را از طولانی کردنِ نماز بازمی‌داشت؛ مثلاً صدای گریه‌ی بچه‌ای را می‌شنید و چون دوست نداشت که مادرش در زحمت بیفتد، نماز را کوتاه می‌کرد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که هرگاه مسأله‌ای ناگهانی مثل همین موردی که ذکر شد، پیش آید، امامِ جماعت باید نماز را کوتاه بخواند؛ البته به‌گونه‌ای که در اصل نماز، خللی وارد نشود. کوتاه خواندن نماز، بر دو نوع است: دائمی یا همیشگی که مطابق سنت پیامبر است. و در شرایط اضطراری یا هنگامی که مسأله‌ای پیش می‌آید؛ در چنین حالتی، نماز باید از سایر اوقات، کوتاه‌تر باشد. این هم سنت است؛ چنان‌که پیامبر صدای گریه‌ی کودکی را شنید و برای این‌که مادرش در زحمت نیفتد، نماز را کوتاه‌تر از گذشته ادا کرد. نتیجه این‌که پیش‌نماز یا امام جماعت، باید در چارچوب رهنمودهای نبوی برای رعایتِ حالِ نمازگزاران، نماز جماعت را طولانی نکند.

\*\*\*

234- وعن عائشة& قَالَت: إِنْ كَان رسولُ‌الله لَيدعُ الْعَمَل، وهُوَ يُحِبُّ أَنَ يَعْملَ بِه، خَشْيةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ. [متفقٌ عليه]([[313]](#footnote-313))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: چه‌بسا رسول‌الله دوست داشت که عملی را انجام دهد، ولی از ترس این‌که مردم نیز به آن عمل کنند و بر آنان فرض شود، آن را ترک می‌کرد.

235- وعنْهَا& قالَت: نَهَاهُمْ النَّبِيُّ عَن الْوِصال رَحْمةً لهُم، فقالوا: إِنَّكَ تُواصل؟ قال: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيئَتِكُمْ إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُني رَبِّي ويَسْقِيني». [متفقٌ عليه]([[314]](#footnote-314))

مَعناه: يجعَلُ فيَّ قُوَّةَ مَنْ أَكَلَ وَشَرَب.

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر به‌خاطر مهر و شفقتی که به یارانش داشت، آن‌ها را از روزه‌ی «وصال» (یعنی روزه گرفتن دو روز پیاپی یا بیش‌تر، بدون افطار یا خوردن چیزی) منع فرمود. اصحاب عرض کردند: شما، خود روزه‌ی «وصال» می‌گیرید؟ فرمود: «من با شما فرق دارم؛ من، شب را در حالی سپری می‌کنم که پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد».

[نووی: معنایش این است که به من قدرتِ شخصی را می‌دهد که می‌خورد و می‌آشامد.]

**شرح**

مؤلف/ روایتی از عایشه& نقل کرده که فرموده است: «إِنْ كَان رسولُ‌الله لَيدعُ الْعَمَل، وهُوَ يُحِبُّ أَنَ يَعْملَ بِه، خَشْيةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ».

حرفِ «إِنْ» که در ابتدای این روایت آمده است، مخفّفِ حرف «إِنَّ» می‌باشد. علمای علم نحو یا کارشناسان زبان عربی، می‌گویند: اسمِ این حرف محذوف است و آن را «ضمیر شأن» می‌نامند و جمله‌ی «كَان لَيدعُ»، خبرِ آن است. پس، جمله، مثبت است، نه منفی و بدین معناست که: چه‌بسا رسول‌الله دوست داشت که عملی را انجام دهد، ولی از ترس این‌که مردم نیز به آن عمل کنند و بر آنان فرض شود، و بدین‌سان در رنج و زحمت بیفتند، آن را ترک می‌کرد. چنان‌که در ماهِ رمضان، به نماز ایستاد. تعدادی از صحابه نیز جمع شدند و با او نماز خواندند. شب دوم تعدادیِ بیش‌تری از صحابه، در این جماعت شرکت کردند و شب سوم، جمعیت خیلی بیش‌تر شد. لذا رسول‌الله در مسجد نماز نخواند و برای قیام شب به خانه رفت؛ دلیلش را برای یارانش چنین بیان فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ مَكَانُكُمْ وَلَكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَتَعْجِزُوا عَنْهَا»؛([[315]](#footnote-315)) یعنی: «دیشب متوجه شدم که اجتماع کرده‌اید؛ ولی ترسیدم که نماز شب بر شما فرض گردد و شما از ادای آن، عاجز شوید». از این‌رو رسول‌الله قیام رمضان را به‌صورت جماعت، ترک کرد تا مبادا نماز شب بر امتش فرش شود. و این، از مهر و شفقت وی نسبت به امتش بود. پیامبر بارها می‌فرمود: اگر امتم در رنج و زحمت نمی‌افتادند، چنین و چنان می‌کردم یا به این کار دستور می‌دادم. چنان‌که فرموده است: «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي، لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ عِندَ كُلِّ صَلاةٍ»؛([[316]](#footnote-316)) یعنی: «اگر بر امتم دشوار نمی‌شد، به آن‌ها دستور می‌دادم که برای هر نماز، مسواک بزنند». این، از مهربانی رسول‌الله نسبت به امتش بود؛ چنان‌که باری نماز عشاء را به‌تأخیر انداخت و آن را در پایان وقت، ادا کرد و فرمود: «إنَّهُ لَوَقْتُهَا لَوْلاَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي»؛ یعنی: «این، وقت نماز عشاست؛ اگر برای امتم دشوار نبود». ولی چه‌بسا رسول‌الله عملی را ترک می‌کرد یا به انجام آن دستور نمی‌داد تا امتش در رنج و زحمت نیفتند.

روایتی که عایشه& درباره‌ی روزه‌ی «وصال» نقل کرده، بیان‌گرِ این موضوع است. عایشه& می‌گوید: پیامبر به‌خاطر مهر و شفقتی که به یارانش داشت، آن‌ها را از روزه‌ی «وصال» منع فرمود. روزه‌ی وصال، این است که انسان دو روز پیاپی یا بیش‌تر، بدون این‌که چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه بگیرد؛ یعنی دو سه شبانه‌روز یا بیش‌تر، چیزی نخورد و روزه بگیرد! پیامبر از این کار منع فرموده است؛ اما صحابه چنین برداشت کردند که پیامبر به‌خاطر مهر و شفقتی که به آن‌ها دارد، آنان را از این عمل، منع فرموده است، نه به‌خاطر کراهت این عمل. از این‌رو دو سه شبانه‌روز پیاپی، بدون این‌که چیزی بخوردند و بیاشامند، روزه گرفتند تا این‌که هلال ماه شوال دیده شد. پیامبر فرمود: «لَوْ تَأَخَّرَ الْهِلال لَزِدْتُكُمْ»؛ یعنی: «اگر هلال ماه دیده نمی‌شد، باز هم اجازه می‌دادم که روزه‌ی وصال بگیرید» تا رنج گرسنگی و تشنگی را دریابید و بفهمید که چرا از روزه‌ی وصال منع شده‌اید. در هر حال، پیامبر به‌خاطر مهر و شفقتی که به یارانش داشت، آن‌ها را از روزه‌ی «وصال» منع فرمود. اصحاب عرض کردند: شما، خود روزه‌ی «وصال» می‌گیرید؟ فرمود: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيئَتِكُمْ إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُني رَبِّي ويَسْقِيني»؛([[317]](#footnote-317)) «من با شما فرق دارم؛ من، شب را در حالی سپری می‌کنم که پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد». به عبارت دیگر، شب را در عبادت و یاد پروردگارم می‌گذرانم و این، مرا از خوردن و آشامیدن، بی‌نیاز می‌گرداند و گرسنگی و تشنگی را احساس نمی‌کنم. تجربه نیز همین را ثابت کرده که وقتی شخصی به کار مهمی مشغول می‌شود، خوردن و آشامیدن را فراموش می‌کند. چنان‌که شاعری درباره‌ی معشوقه‌ی خویش می‌گوید:

لها أحاديث مِن ذکراک تشغلها عن الشراب وتلهيـها عـن الزاد

وقتی از تو سخن می‌گوید، آن‌قدر به یاد تو مشغول می‌شود که خوردن و آشامیدن را از یاد می‌برد.

آری! گاه، انسان به کاری مشغول می‌شود و خوردن و آشامیدن را فراموش می‌کند؛ مانند برخی از طلاب علم و دانش‌جویان که وقتی به درس و مطالعه می‌پردازند، ممکن است از صبح تا شب در کتابخانه بمانند و بدون این‌که احساس گرسنگی یا تشنگی کنند، مشغول مطالعه شوند و خواب و خوراک نداشته باشند. طالب دنیا نیز همین‌گونه است؛ چه بسیار کسانی که در دفتر کار خویش می‌مانند و آن‌قدر مشغول حساب و کتاب می‌شوند که ساعت‌ها می‌گذرد و هیچ نمی‌خورند.

گفته می‌شود: ثروتمندی، آن‌قدر به کار و حساب و کتاب خویش مشغول شده بود که زن و فرزند خویش را فراموش کرده بود؛ انگار زن و بچه نداشت. بر عکس، همسایه‌ی فقیرش، به خانواده‌ی خود رسیدگی می‌کرد و چنین به‌نظر می‌رسید که خانواده‌ی خوش‌بختی هستند. آخِرش همسرِ مردِ ثروتمند، ناراحت شد و به شوهرش گفت: از همسایه یاد بگیر که چه‌طور به خانواده‌اش توجه دارد. ثروتمند، همین‌که به این موضوع پی برد، همسایه‌ی فقیرش را نزد خویش خواند و به او گفت: چون نیازمند هستی، سرمایه‌ای در اختیارت می‌گذارم تا به کسب و کار و تجارت، بپردازی. مدتی نگذشت که این فقیر نیز از خانواده‌اش غافل شد؛ به‌گونه‌ای که همانند گذشته با آن‌ها نمی‌نشست و به آنان، توجه نمی‌کرد. و بدین ترتیب همانندِ تاجرِ ثروتمند گردید.

نتیجه این‌که وقتی انسان، به کاری مشغول شود که به آن علاقه دارد، همه چیز را از یاد می‌برد؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «من با شما فرق دارم؛ من، شب را در حالی سپری می‌کنم که پروردگارم به من آب و غذا می‌دهد». برخی از علما، از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که پیامبر شب‌ها، از نعمت‌های بهشتی استفاده می‌کرد؛ یعنی خوراکی‌ها و آشامیدنی‌هایی از بهشت برایش می‌آوردند. این، برداشتِ نادرستی‌ست؛ زیرا در این صورت، دیگر، روزه‌ی پیامبر روزه‌ی وصال نبود. لذا مفهوم حدیث، این است که شب را در عبادت و یاد پروردگارم می‌گذرانم و این، مرا از خوردن و آشامیدن، بی‌نیاز می‌گرداند و گرسنگی و تشنگی را احساس نمی‌کنم.

\*\*\*

236- وعن أَبي قَتادَةَ الْحارِثِ بنِ ربْعي قال: قال رسولُ‌الله: «إِنِّي لأَقُومُ إِلَى الصَّلاةِ، وَأُرِيدُ أَنْ أُطَوِّل فِيها، فَأَسْمعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَجوَّزَ فِي صلاتِي كَرَاهِيَةَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمِّهِ». [روايت بخاري]([[318]](#footnote-318))

**ترجمه:** ابوقتاده، حارث بن ربعی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برخی از اوقات که به نماز می‌ایستم، می‌خواهم آن را طولانی بخوانم؛ ولی در اثنای نماز، صدای گریه‌ی کودکی به گوشم می‌رسد. لذا نماز را کوتاه می‌کنم تا مبادا مادرش، دچار زحمت شود».

237- وعن جُنْدِبِ بن عبد الله قال: قال رسولُ‌الله:«مَنْ صَلَّى صَلاةَ الصُّبحِ فَهُوَ فِي ذِمةِ الله فَلا يطْلُبنَّكُمُ اللَّهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيْءٍ، فَإِنَّهُ منْ يَطْلُبْهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيْءٍ يُدرِكْه، ثُمَّ يكُبُّهُ عَلَى وجْهِهِ في نَارِ جَهَنَّم». [روایت مسلم]([[319]](#footnote-319))

**ترجمه:** جندب بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس نماز صبح را بخواند، در پناه و حمایتِ الله است؛ پس مواظب باشید که الله، درباره‌ی عهد و پیمان خویش با چنین بنده‌ای، چیزی از شما مطالبه نکند؛ زیرا هرکس در این‌باره‌ از سوی الله مؤاخذه شود، راه فرار ندارد و سپس الله متعال، او را بر چهره‌اش در آتش دوزخ می‌اندازد».

**شرح**

مؤلف/ روایتی بدین مضمون از ابوقتاده، حارث بن ربعی نقل کرده که می‌گوید: پیامبر فرموده است: «برخی از اوقات که به نماز می‌ایستم، می‌خواهم آن را طولانی بخوانم؛ ولی در اثنای نماز، صدای گریه‌ی کودکی به گوشم می‌رسد. لذا نماز را کوتاه می‌کنم تا مبادا مادرش، دچار زحمت شود».

این حدیث، یکی از نمونه‌های بی‌شماری‌ست که بیان‌گر مهر و شفقت پیامبر به امتش می‌باشد. چنان‌که الله متعال، در وصف پیامبر فرموده است:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨﴾ [التوبة: ١٢٨]

به‌راستی پیامبری از خودتان به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق وافری دارد و نسبت به مؤمنان، دل‌سوز و مهربان است.

گاه، پیامبر نماز جماعت را در حالی آغاز می‌کرد که قصد داشت نماز را طولانی بخواند. منظور، این نیست که پیامبر از همان ابتدا قصد داشت که نماز را بیش از حد طولانی بخواند؛ بلکه با شنیدن صدای گریه‌ی کودک، در مقایسه با تصمیمش، مقداری نماز را کوتاه‌تر می‌خواند تا مادرِ کودک، در رنج و زحمت نیفتد؛ زیرا وقتی مادری، صدای گریه‌ی فرزندش را بشنود، آشفته و نگران می‌شود و از نمازش غافل می‌گردد. از این‌رو پیامبر در چنین مواردی، نماز را کوتاه می‌کرد تا مادرِ کودک، بتواند به فرزندش رسیدگی کند.

چند نکته از این حدیث برداشت می‌کنیم؛ از جمله:

یکم: دل‌سوزی و مهر و شفقت رسول‌الله نسبت به امتش.

دوم: جایز بودن حضور زنان در مساجد برای شرکت در نماز جماعت؛ البته به شرطی که خانم‌ها، موازین شرعی را هنگام خروج از خانه رعایت کنند؛ از این‌رو اگر از عطر و ادکلن استفاده نمایند یا حجاب شرعی را رعایت نکنند، حضور در مسجد برای آن‌ها جایز نیست؛ زیرا پیامبر فرموده است: «أَيُّمَا اِمْرَأَة أَصَابَتْ بَخُورًا فَلاَ تَشْهَد مَعَنَا صلاَةَ الْعِشَاء»؛([[320]](#footnote-320)) یعنی: «هر زنی، هنگامی که از خوش‌بوکننده استفاده می‌کند، با ما در نماز عشاء شرکت نکند».

سوم: بردن اطفال و کودکان با خود به مسجد، جایز است؛ یعنی هر خانمی می‌تواند کودک خردسالش را با خود به مسجد ببرد. ناگفته پیداست که منظور، ورود خردسالان به مسجد است و در این روایت، هیچ اشاره‌ای بدین نکته نشده است که زن‌ها به مسجد می‌رفتند و کودکانشان را در نزدیکی مسجد می‌گذاشتند و با خود به درون مسجد نمی‌بردند؛ گرچه اگر مادر در مسجد باشد و فرزندش در خانه یا در صحن مسجد و نزدیکی آن، باز هم شنیدن صدای گریه‌ی بچه، باعث نگرانی و تشویش خاطر مادر می‌شود. در هر حال، از این روایت چنین به‌نظر می‌رسد که مادران، فرزندان خردسال خویش را با خود به درون مسجد می‌بردند و همین، دلیلی بر جواز این عمل است؛ البته به‌شرطی که کودکان خردسال، مسجد را آلوده نکنند یا با سر و صدا و امثال آن، باعث اذیت و آزار نمازگزاران نشوند. یعنی نباید کودکی را که کنترلی بر ادرار خود ندارد یا با داد و فریاد و دویدن، مردم را آشفته می‌کند و حواسشان را پرت می‌گرداند، با خود به مسجد ببریم. ضمناً ناگفته نماند که برخی به حدیثی استناد می‌کنند که ضعیف است. حال آن‌که حدیث ضعیف در چنین مواردی، قابل استناد نیست؛ در این حدیث ضعیف آمده است: «جَنِّبُوا مَسَاجِدَكُمْ صِبْيَانَكُمْ وَمَجَانِينَكُمْ»؛([[321]](#footnote-321)) یعنی: «کودکان و دیوانگان را از مساجد، دور کنید».

شنیدن صدای اطراف برای نمازگزار، جایز است و لازم نیست که نمازگزار، گوش‌هایش را ببندد تا صدای اطراف خود را نشنود؛ ولی اگر این امر، حواسش را پرت می‌کند، دورتر از محلی که سر و صداست، نماز بخواند. مثلاً کسی که می‌خواهد در مسجد نماز بخواند و اطرافش حلقه‌ی تلاوت قرآن یا تعلیم و تعلم، وجود دارد و می‌داند که حواسش پرت می‌شود، مقداری از این حلقه‌ها فاصله بگیرد تا بتواند در آرامش و بدون حواس‌پرتی، نمازش را بخواند. اما اگر حواسش پرت نمی‌شود، اشکالی ندارد که در نزدیکی چنین جلسه‌هایی، نماز بخواند و شنیدن صداها، هیچ ایرادی در نمازش وارد نمی‌کند. این‌جاست که باید به تفاوت شنیدن و گوش دادن توجه کنیم. یعنی شنیدن صدای اطراف، برای نمازگزار، ایردای ندارد؛ ولی نمازگزار نباید به صدایی جز قرائت امام (پیش‌نماز) گوش دهد. لذا اگر به تنهایی نماز می‌خواندید و در مسجد سخنرانی بود، گوش خود را برای شنیدن سخنرانی، تیز نکنید و روی سخنانی که سخنران می‌گوید، متمرکز نشوید؛ البته شنیدنِ سخنانی که به گوش شما می‌رسد یا می‌شنوید و هیچ توجهی به آن نمی‌کنید، ایرادی ندارد.

پنجم: از این حدیث چنین برداشت می‌شود که نمازگزار می‌تواند به جسب ضرورت، نیتش را از طولانی کردن نماز به کوتاه نمودن آن، و یا بر عکس، تغییر دهد. چنان‌که پیامبر به‌قصد طولانی کردن نماز، به نماز می‌ایستاد؛ ولی به همان سبب که در این روایت آمده است، نمازش را کوتاه می‌خواند.

سپس مؤلف/، حدیث جندب بن عبدالله را نقل کرده که پیامبر فرموده است: «هرکس، نماز صبح را بخواند، در پناه و ضمانت الله است». برخی از علما، نماز صبح را نخستین نماز در میان نمازهای پنج‌گانه دانسته‌اند و برخی نیز نماز ظهر را. دیدگاهِ صحیح، این است که نخستین نماز، نماز صبح می‌باشد و دومین نماز، نماز ظهر و به همین ترتیب، نماز عصر، مغرب و عشاء.

بسیاری از مردم، هنگام نماز صبح خوابیده‌اند؛ یعنی وقت نماز صبح، زمانی فرا می‌رسد که بیش‌ترِ مردم، در خواب به‌سر می‌برند و از این‌رو منافقان برای خواندن این نماز، تنبلی می‌کنند. پیامبر فرموده است: «أَثْقَلُ الصَّلاةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلاةُ الْعِشَاءِ وَصَلاةُ الْفَجْرِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا»؛([[322]](#footnote-322)) یعنی: «دشوارترین نمازها برای منافقان، نماز عشاء و نماز صبح است؛ و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در این دو نماز نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز شرکت می‌کردند». نماز صبح و نماز عصر، برترین و پرفضیلت‌ترین نمازهای پنج‌گانه هسند؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «مَنْ صلَّى الْبَرْديْنِ دَخَلَ الْجنَّةَ»؛([[323]](#footnote-323)) یعنی: «هرکس نماز صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می‌شود». در حدیث، واژه‌ی «بَرْديْنِ» آمده که به معنای دو نمازِ سرماست؛ یعنی دو نمازی که وقتشان، در سردترین زمان شبانه‌روز است؛ زیرا نماز صبح در سردترین وقت شب می‌باشد و نماز عصر نیز در سردترین زمان روز. لذا پای‌بندی به نماز صبح و عصر، سبب ورود به بهشت است.

رسول‌الله فرمود: «کسی که نماز صبح را بخواند». از این حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که نماز صبح را با جماعت یا بدون جماعت بخواند، «در پناه و حمایت الله متعال است»؛ یعنی در عهد و پیمان الله متعال قرار می‌گیرد و گویا با الله هم‌پیمان می‌باشد و الله، او را در پناه و حمایت خویش قرار داده است تا هیچ‌کس، آسیبی به او نرساند. از این‌رو پیامبر در ادامه‌ی این حدیث، فرموده است: «پس مواظب باشید که الله، درباره‌ی عهد و پیمان خویش با چنین بنده‌ای، چیزی از شما مطالبه نکند». لذا چنین برداشت می‌کنیم که الله متعال، حمایت خود را از بنده‌ای که نماز صبح را بخواند، برنمی‌دارد. پس هوشیار باشید که کوچک‌ترین تعرضی به هم‌پیمان الله متعال نکنید؛ «زیرا هرکس در این‌باره‌ از سوی الله مؤاخذه شود، راه فرار ندارد و سپس الله متعال، او را بر چهره‌اش در آتش دوزخ می‌اندازد».

این حدیث، بیان‌گر این است که رعایت احترام آن دسته از مسلمانان که با ادای نماز صبح، صداقت ایمان و اسلام خویش را به اثبات می‌رسانند، یکی از مهم‌ترین واجبات است؛ زیرا تنها مؤمنان راستین، نماز صبح را می‌خوانند و منافقان، در جماعت صبح حاضر نمی‌شوند و اصلاً نماز صبح را نمی‌خوانند؛ زیرا قصدشان از نماز خواندن، ریا و خودنمایی‌ست و وقتی مردم، آن‌ها را نبینند یا در دیدِ مردم نباشند، نماز نمی‌‌خوانند.

صبح‌ها در زمان پیامبر مانند صبح‌های امروزی نبود؛ در آن زمان که برق و امکانات امروزی وجود نداشت، شب‌ها، بسیار تاریک بود و مردم دیده نمی‌شدند؛ یعنی به‌اندازه‌ای تاریک بود که یک‌دیگر را در تاریکیِ شب نمی‌شناختند. بر خلافِ امروز که با برق و این‌همه امکانات، شب‌ها، مثل روز روشن است. در هر حال، منافقان از تاریکی شب سوءاستفاده می‌کردند و در جماعت صبح و عشاء، حاضر نمی‌شدند. از حدیث جندب بن عبدالله چنین برداشت می‌کنیم که رعایت احترام آن دسته از مسلمانان که صداقت ایمان و اسلام خویش را با نماز صبح، اثبات کرده‌اند، یکی از مهم‌ترین واجبات است و برای هیچ‌کس جایز نیست که به این‌ها بی‌حرمتی، توهین و یا تعرض کند.

\*\*\*

238- وعن ابن عمر$ أَنَّ رسولَ‌الله قال: «المُسْلِمُ أَخُو المُسْلِم، لا يظْلِمُه ولا يُسْلِمه، مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حاجتِه، ومَنْ فَرَّج عنْ مُسْلِمٍ كُرْبةً فَرَّجَ اللَّهُ عنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يوْمَ الْقِيامَةِ، ومَنْ سَترَ مُسْلِمًا سَتَرهُ اللَّهُ يَوْم الْقِيَامَةِ». [متفقٌ عليه]([[324]](#footnote-324))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: مسلمان، برادرِ مسلمان است؛ به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیمِ (ظالم) نمی‌گرداند. کسی که در جهت برطرف کردن نیازِ برادرش بکوشد، الله نیاز او را برآورده می‌سازد؛ و هرکس مشکلی از مسلمانی را حل کند، الله در برابرِ آن، مشکلی از مشکلات قیامتِ او را رفع می‌کند. و هرکس، (عیبِ) مسلمانی را بپوشاند، الله در قیامت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی از عبدالله بن عمر$ نقل کرده که در آن، آمده است: پیامبر فرمود: «مسلمان، برادرِ مسلمان است»؛ یعنی برادر دینی اوست. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا﴾ [آل عمران: ١٠٣]

و به لطف الله، با هم برادر شدید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ﴾ [الأحزاب: ٥]

و اگر پدرانشان را نمی‌شناختید، برادران دینی شما هستند.

برادریِ ایمانی و دینی، مستحکم‌ترین پیوند برادری‌ست و از برادری نسبی نیز استوارتر است؛ زیرا گاه دو برادر، از هم بدِشان می‌آید و حتی نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی دارند. چنان‌که تجربه، ثابت کرده است؛ و در آخرت نیز چنین حالتی پیش می‌آید. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ٦٧﴾ [الزخرف: ٦٧]

دوستان، در آن روز دشمن یک‌دیگرند، جز پرهیزکاران.

ولی برادریِ دینی، در دنیا و آخرت، استوار است و برای زندگانی انسان و آخرتِ او، مفید می‌باشد. البته در این نوع از برادری، مسایلی چون ارث بردن از یک‌دیگر و وجوب نفقه و امثال آن، وجود ندارد.

سپس فرمود: «به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیمِ (ظالم و دشمن) نمی‌گرداند»؛ یعنی هیچ ظلمی به برادر مسلمانش در جان و مال و آبرو و ناموس و خانواده‌ی او روا نمی‌دارد و او را تسلیم ظالم نمی‌گرداند؛ بلکه از او دفاع می‌کند. لذا نسبت به برادرش، دو نکته‌ی مهم را رعایت می‌نماید:

اول این‌که خودش به او ستم نمی‌کند.

و دوم این‌که در برابر ظلم و ستمِ دیگران، از او دفاع می‌نماید و او را تسلیم ظالم نمی‌گرداند.

از این‌رو علما رحمهم‌الله گفته‌اند: بر هر مسلمانی واجب است که از آبرو، جان و مالِ برادر مسلمانش دفاع کند؛ یعنی وقتی شنید که کسی به او دشنام می‌گوید یا غیبتش را می‌کند، واجب است که در برابر این ناسزاگویی و غیبت، از او دفاع نماید. هم‌چنین اگر کسی می‌خواست به برادر مسلمان شما تعدی کند و توانایی دفاع از او را داشتید، بر شما واجب است که از او دفاع کنید. یا اگر کسی، قصد داشت که مال او را تصاحب نماید، واجب است که به دفاع و پشتیبانی از برادر مسلمان خویش برخیزید.

سپس رسول‌الله فرمود: «وَاللَّهُ فِي حَاجَةِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ»؛([[325]](#footnote-325)) یعنی: وقتی برای رفع نیازِ برادر مسلمان خود تلاش کنید و به او کمک نمایید، الله متعال نیز به شما در رفع نیازهایتان کمک خواهد کرد و به پاس این عمل نیک، به شما در مشکلات و رفع نیازهایتان یاری می‌رساند.

از این حدیث، چنین برداشت می‌کنیم که اگر انسان به برادر مسلمان خود ستم کند یا او را تسلیم ظالم بگرداند و در برابر ستمگر به دفاع از او برنخیزد یا به فکرِ رفعِ نیازهای وی نباشد، پیوند برادریِ او، ضعیف و ناقص است و از خیر و نیکی فراوانی که همان نصرت و یاری الله می‌باشد، محروم می‌گردد.

سپس فرمود: «ومَنْ فَرَّج عنْ مُسْلِمٍ كُرْبةً فَرَّجَ اللَّهُ عنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يوْمَ الْقِيامَةِ، ومَنْ سَترَ مُسْلِمًا سَتَرهُ اللَّهُ يَوْم الْقِيَامَةِ»؛ یعنی: «هرکس، مشکلی از مسلمانی را حل کند، الله، در برابرِ آن، مشکلی از مشکلات قیامتِ او را رفع می‌نماید». «كُرْبة»، به هر مشکل و تنگنایی گفته می‌شود که بر انسان دشوار است و او را نگران و غمگین می‌گرداند. لذا اگر مشکلی از برادر مسلمان خویش را حل کنید، الله متعال نیز مشکلی از مشکلات قیامت شما را رفع می‌کند. دامنه‌ی رفع مشکلات، گسترده است که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنم: اگر کسی مشکل مالی داشته باشد، می‌توانید با کمک مالی به او مشکلش را رفع کنید. یا کسی مشکل روحی دارد و با تلاش و کوشش فراوان، اعتماد به نفس را به او برمی‌گردانید و بدین‌سان مشکل او را حل می‌نمایید. شخصی، نگران و غمگین است؛ می‌توانید با مهر و محبت، به او روحیه‌ی دوباره بدهید تا باور کند و دریابد که هیچ غم و اندوهی، ماندگار نیست و امکان ندارد که وضعیت انسان، همیشه یک‌گونه باشد و تغییری در آن ایجاد نشود. ضمن این‌که می‌توانید برایش توضیح دهید که در چنین شرایطی می‌تواند به اجر و پاداش فراوانی دست یابد.

رسول‌الله فرموده است: «وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ فِى الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ»؛ یعنی: «و هرکس، (عیبِ) مسلمانی را بپوشاند، الله در دنیا و آخرت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند». البته این، مطلق و بدون قید نیست؛ زیرا اگرچه پوشاندن عیوب و گناهان دیگران، کار پسندیده و نیکی‌ست، اما گاه، حرام و ناجایز است؛ لذا اگر آدمِ شرور و بدکاری را دیدیم که مرتکب گناه و معصیت می‌شود و پوشاندن این عیب او، باعث می‌شود که نسبت به گناه کردن جسورتر و گستاخ‌تر گردد، نباید از گناه او چشم‌پوشی نماییم؛ بلکه برای جلوگیری از افزایش جرم و جنایت او، مطابق رهنمودهای دینی عمل می‌کنیم و او را تحویل مجریان احکام و قوانین شریعت می‌دهیم؛ اما اگر این شخص، آدمی‌ست که به شرارت و بدکاری شهرت ندارد و اتفاقی یا به صورت موردی، چنین خطایی از او سر زده است، از گناهش چشم‌پوشی نموده، آن را برای مسؤولان و مجریان و سایر مردم بازگو نمی‌کنیم. اگر عیبش را بپوشانیم، الله متعال در دنیا و آخرت، عیوب و گناهانِ ما را می‌پوشاند.

پوشاندن عیوب طبیعی و خدادادی افراد نیز، در این مفهوم می‌گنجد؛ به عنوان مثال: اگر کسی به بیماری‌های پوستی مانند «پیسی»، «زردزخم» و امثال آن، مبتلاست و خود، این را از دیگران پنهان می‌کند، نباید بر او خرده بگیریم یا رازش را پیشِ این و آن، برملا کنیم تا الله متعال نیز در دنیا و آخرت، عیوب ما را بپوشاند. هم‌چنین اگر کسی، خوش‌اخلاق نیست و شما از بدخویی او آگاهید، ولی خودش سعی می‌کند در برابر مردم خود را خود را خوش‌خلق نشان دهد، عیبش را بپوشانید تا الله متعال در دنیا و آخرت، عیوب شما را بپوشاند. همان‌طور که چشم‌پوشی از گناهان دیگران و پوشاندن گناهانی که مرتکب می‌شوند، بر دو گونه است: اگر شخصی که مرتکب بدی می‌شود، آدم شروری‌ست که چشم‌پوشی از گناهانش، جسارت و گستاخی او را بیش‌تر می‌گرداند، نباید گناهانش را بپوشانیم؛ اما اگر کسی، در مجموع آدمِ بد و شروری نیست، ولی لغزشی از او سر می‌زند، گناهش را می‌پوشانیم. ناگفته نماند که پوشاندن عیوب دیگران، به‌مراتب از پوشاندن گناهانشان، برتر و بهتر است.

\*\*\*

239- وعن أَبي هريرة قال: قال رسولُ‌الله: «المُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِم لا يخُونُه ولا يكْذِبُهُ ولا يخْذُلُه، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حرامٌ عِرْضُهُ ومالُه ودمُهُ. التَّقْوَى هَاهُنا، بِحسْبِ امْرِىءٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخاهُ المسلم». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]([[326]](#footnote-326))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مسلمان، برادرِ مسلمان است؛ به او خیانت نمی‌کند، به او دروغ نمی‌گوید، و او را خوار نمی‌گرداند. آبرو، مال و خون (جانِ) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است. تقوا، این‌جا (در دل) است. همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مسلمان، برادرِ مسلمان است». پیش‌تر در این‌باره سخن گفتیم و این نکته را بیان کردیم که منظور از این این اخوت، اخوت ایمانی‌ست که از برادریِ نسبی یا پُشتی، قوی‌تر و استوارتر می‌باشد. در این حدیث، این نکته نیز بیان شده است که: «مسلمان به برادر مسلمان خود، ظلم و خیانت نمی‌کند و به او دروغ نمی‌گوید». منظور از عدم خیانت، این است که امانت‌دارِ برادرِ مسلمان خویش است و اگر برادر مسلمانش، امانتی به او بسپارد، یا رازی را با او در میان بگذارد، به وی خیانت نمی‌کند؛ یعنی از امانتش به‌خوبی نگه‌داری می‌نماید و رازش را فاش نمی‌گرداند. برای هیچ‌کس جایز نیست که به برادر مسلمانش خیانت کند؛ اگرچه او، خیانت کرده باشد. به عبارت دیگر، اگر برادر مسلمانت به تو خیانت کرد، تو خیانت مکن؛ زیرا پیامبر فرموده است: «أَدِّ الأَمَانَةَ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَك وَلاَ تَخُنْ مَنْ خَانَك»؛([[327]](#footnote-327)) یعنی: «امانت را به کسی که آن را به تو می‌سپارد، بازگردان و به کسی که به تو خیانت کرده است، خیانت مکن». فرض کنید شخصی از شما، وام گرفته و سپس انکارش کرده و گفته است: تو هیچ قرضی به من نداده‌ای. حال برای شما جایز نیست که از او قرض بگیرید و سپس انکارش نمایید؛ بلکه امانتش را به او برگردانید و از الله بخواهید که شما را به حقتان برساند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «به کسی که به تو خیانت کرده است، خیانت نکن».

مسلمان، به برادرِ مسلمانش دروغ نمی گوید. دروغ، حرام است و هرچه پی‌آمدهایش بدتر باشد، گناهش بیش‌تر است. هیچ دروغی، حلال یا جایز نیست و این‌که برخی از توده‌ی مردم، دروغ را بر دو نوع سیاه و سفید یا حرام و حلال، تقسیم‌بندی کرده‌اند، نادرست است. ناگفته پیداست که هر حرامی، سیاه و ظلمت‌بار است و هیچ سفیدی و نوری در حرام نیست. البته گناهش متناسب با پی‌آمدهای آن، افزایش می‌یابد؛ اگر دروغ گفتن به‌خاطر خوردن مالِ دیگران یا فریفتن آن‌ها باشد، گناهش به‌مراتب بیش‌تر است و اگر دروغ گفتن، زیانی به دیگران نرساند، گناهش کم‌تر خواهد بود. البته این روایت از پیامبر نقل شده که «آن بزرگوار، در سه مورد دروغ گفتن را درست دانسته است: برای برقراری صلح و آشتی در میان مردم، در جنگ، و نیز در رابطه با سخنانی که زن و شوهر به یک‌دیگر می‌گویند».([[328]](#footnote-328))

ناگفته نماند که بسیاری از علما گفته‌اند: منظور از کذب و دروغ در این روایت، «توریه» است. چنان‌که گاه، توریه را دروغ می‌نامند. همانند ابراهیم که روز قیامت، مردم برای درخواست شفاعت نزدش می‌روند؛ ولی او عذر می‌آورد که سه دروغ گفته است. البته ابراهیم دروغ نگفته، بلکه توریه کرده است؛ توریه، بدین معناست که انسان، سخنی بگوید که منظور یا نیتش، چیزی غیر از مفهوم قابل برداشت از ظاهرِ سخنش می‌باشد. به عبارت دیگر، چیزی که ابتدا به ذهن مخاطب (شنونده) می‌رسد، غیر از نیت یا منظور گوینده‌ی آن است. بنابراین علما، منظور از جواز دروغ را در سه مورد مذکور، توریه دانسته و گفته‌اند: هیچ دروغی، جایز نیست. دروغ، دروغ می‌آورد و انسان را به‌گونه‌ای عاجز و درمانده می‌کند که نمی‌تواند دروغش را جبران نماید؛ به‌گفته‌ی شاعر:

لي حيلةً فـي مَن ينــــــــمُّ ولـيس في الكذاب حيلة

مَن كان يخــــلق ما يـقـــول فحيـلـتي فيــــه قليـلة

من، می‌توانم برای رهایی از کسی که سخن‌چینی می‌کند، چاره‌ای بیندیشم؛ ولی در برابر دروغ‌گو، هیچ تدبیری وجود ندارد؛ زیرا تدبیر من در برابر کسی که دروغ‌ می‌گوید، اندک و ناکارآمد است.

واقعاً رهایی از شرِّ دروغ‌گو بسیار مشکل است؛ زیرا ادعا می‌کند که چنین و چنان کرده‌ام، ولی دروغ می‌گوید و هر دروغی که بخواهد، سرِ هم می‌نماید. از این‌رو رسول‌الله فرموده است: (مسلمان، به برادر مسلمانش) دروغ نمی‌گوید». و در روایتی آمده است: «و او را تحقیر نمی‌کند». اگرچه سن و سالش از او بیش‌تر باشد یا ثروتمند و یا دارای علم و دانش فراوانی باشد؛ با این حال، برادرِ مسلمانش را کوچک نمی‌شمارد. تحقیر مردم یا کوچک شمردن آن‌ها، یکی از نشانه‌های کبر و خود‌بزرگ‌بینی‌ست؛ پیامبر فرموده است: «الكِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وغَمْطُ النَّاسِ»؛([[329]](#footnote-329)) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است». لذا مسلمان، با دیده‌ی تکریم و احترام به برادرِ مسلمانش نگاه می‌کند. اگر می‌خواهی که مردم به تو احترام بگذارند، به آن‌ها احترام بگذار؛ ولی اگر مردم را تحقیر کنی، تو را کوچک می‌شمارند. تجربه نیز این را ثابت کرده است. از این‌رو می‌بنیم که مردم، آدم‌های متواضع و فروتن را دوست دارند و کم‌تر کسی، پیدا می‌شود که از آدمِ متواضع و فروتن، بدش بیاید یا به او دشنام بگوید. کسی که بینی‌اش را بالا می‌گیرد و به دیگران فخر و تکبر می‌فروشد، همه از او بیزارند و هیچ‌کس حاضر نیست که با او صحبت کند، مگر این‌که نیازی به او داشته باشد.

سپس رسول‌الله فرمود: «تقوا، این‌جاست» و سه بار به سینه‌اش اشاره کرد؛ یعنی تقوا، در دل است. وقتی دل باتقوا و پرهیزگار باشد، همه‌ی اندام و جوارح انسان، تقوا پیشه می‌کنند و اگر دل خداترس نباشد، سایر اندام و جوارح نیز بی‌تقوا خواهند بود. همان‌طور که رسول‌الله فرموده است: «أَلاَ وإِنَّ في الجسَدِ مُضغَةً إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسدَ الجَسَدُ كُلُّه: أَلاَ وَهِي القَلْبُ»؛([[330]](#footnote-330)) یعنی: «بدانید که در بدن، پاره‌گوشتی‌است که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». بنابراین اگر در دلِ انسان، تقوا و خوف و خشیت الهی باشد، همه‌ی اعمال انسان نیک و شایسته خواهد بود؛ زیرا اعمال انسان، تابع قلب اوست. برخی از علما از جمله ابوهریره قلب را هم‌چون فرمانروایی دانسته‌اند که سربازانش از او اطاعت می‌کنند. از سوی دیگر، برخی از علما، این مثال را در مقایسه با فرموده‌ی رسول‌الله، ناقص دانسته‌اند؛ زیرا پیامبر در کلامی جامع فرموده است: «إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسدَ الجَسَدُ كُلُّه»؛ یعنی: «صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به قلب است». ولی اگر پادشاه یا فرمانروایی، نیک و شایسته باشد، لازمه‌اش این نیست که حتماً سربازانش نیز نیک و شایسته‌اند.

برخی از مردم، این حدیث را دست‌آویز قرار داده‌اند و همین‌که آن‌ها را به انجام کار نیکی فرامی‌خوانیم، می‌گویند: اصل، نیت است؛ قلب انسان باید پاک باشد؛ یا می‌گویند: تقوا در دل است. وقتی به شخصی تذکر می‌دهید که تراشیدن ریش، حرام و تقلید از مشرکان و مجوسیان است یا همین‌که می‌گویید: گذاشتن ریش، روش پیامبران و بندگان نیک خداست، در پاسخ می‌گوید: تقوا در دل است. در پاسخ چنین شخصی باید بگوییم: آری؛ تقوا در دل است؛ اما تو، دروغ می‌گویی؛ زیرا اگر راست می‌گفتی و باتقوا بودی، از خدا می‌ترسیدی و این عمل حرام را ترک می‌کردی؛ چون محال است که در قلب کسی تقوا باشد، ولی اندام و جوارح او، از الله متعال نافرمانی کنند.

این سخن پیامبر، اشاره‌ای‌ست به این که محل خردورزی و تعقل در قلب می‌باشد؛ یعنی همان پاره‌گوشتی که در سینه‌ی انسان قرار دارد. چنان‌که از آیات قرآن نیز همین نکته برداشت می‌شود. الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ [الحج : ٤٦]

آیا در زمین به گردش نمی‌پردازند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن دریابند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؛ به‌راستی چشم‌‌ها، نابینا نمی‌شود؛ بلکه دل‌های درون سینه‌هاست که کور می‌گردد.

بر خلاف پندار کسانی که مغز را جایگاه عقل دانسته‌اند، قلبی که در سینه است، محل عقل می‌باشد. مغز، جایِ تصورها و خیال‌هایی‌ست که به ذهن ما می‌رسد و مغز، آن‌ها را به سوی قلب می‌فرستد و آن‌گاه، قلب، امر و نهی می‌کند. مغز، حکم منشی را برای قلب دارد و دل‌، جای عقل و تدبیر است و با مغز یا ذهن نیز بی‌ارتباط نیست؛ زیرا اگر مغز، مختل شود، عقل و قدرت تفکر نیز تباه می‌گردد. با این حال، توجه داشته باشیم که عقل یا قدرت تدبیر، در دل می‌باشد؛ یعنی همان قلبی که در سینه است.

سپس فرمود: «بِحسْبِ امْرِىءٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخاهُ المسلمَ»؛ یعنی: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد». به عبارت دیگر، اگر تنها همین یک بدی برای مسلمان وجود داشت که برادر مسلمانش را تحقیر کند، برای گنه‌کار شدنش کافی بود. لذا بدین نکته پی می‌بریم که تحقیر دیگران، گناهِ بزرگی‌ست و هر مسلمانی وظیفه دارد، بلکه بر او واجب است که سایر مسلمانان را به‌خاطر دین و ایمانشان گرامی بدارد و احترام آن‌ها را حفظ کند.

آن‌گاه فرمود: «آبرو، مال و خون (جانِ) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است». لذا هیچ مسلمانی نباید برادرِ مسلمانش را به‌قتل برساند یا او را زخمی و مجروح بگرداند یا مالش را غصب کند و از طریق سرقت و دزدی یا خیانت در اموال، دخل و تصرف نماید و یا با ادعای دروغین، اموال او را تصاحب کند. آبروی مسلمان نیز حرمت دارد؛ از این‌رو باید از ریختن آبروی برادر خود بپرهیزیم و در میان مردم، چه به‌راست و چه به‌دروغ، درباره‌اش حرف نزنیم؛ زیرا از پیامبر پرسیدند که غیبت چیست؟ فرمود: «ذِكرُكَ أَخَاكَ بما يكْرَهُ»؛ یعنی: «درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشَش نمی‌آید». سؤال‌کننده، پرسید: اگر آن‌چه می‌گویم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «إنْ كانَ فِيهِ ما تقُولُ فَقَدِ اغْتَبْته، وإنْ لَمْ يكُن فِيهِ ما تَقُولُ فَقَدْ بهتَّهُ»؛ یعنی: «اگر آن‌چه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای». لذا برهر مسلمانی واجب است که حرمتِ جان، مال و آبروی برادر مسلمانش را حفظ کند.

\*\*\*

240- وعنه قال: قال رسولُ‌الله: «لا تَحاسدُوا وَلا تناجشُوا ولا تَباغَضُوا ولا تَدابرُوا ولا يبِعْ بعْضُكُمْ عَلَى بيْعِ بعْضٍ، وكُونُوا عِبادَ الله إِخْوانًا. المُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِم لا يَظلِمُه ولا يَحْقِرُهُ ولا يَخْذُلُه. التَّقْوَى هَاهُنا ويُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلاَثَ مرَّاتٍ بِحسْبِ امْرِيءٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِر أَخاهُ المسلم. كُلَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حرامٌ دمُهُ ومالُهُ وعِرْضُهُ». [روایت مسلم]([[331]](#footnote-331))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به یک‌دیگر حسادت نورزید؛ قیمت کالاها را بدون این‌که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید؛ با يک‌دیگر دشمنی و قهر (و قطع رابطه) نکنید؛ و هیچ‌کس، به‌خاطر خود معامله‌ی شخص دیگری را به‌هم نزند و برادروار، بندگانِ (نیک و عبادت‌گزار) الله باشید. مسلمان، برادرِ مسلمان است؛ به او ستم نمی‌کند، او را خوار و زبون نمی‌گرداند و دست از یاری‌اش نمی‌کشد. تقوا این‌جاست».- و سه بار به سینه‌اش اشاره کرد.- «همین قدر برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد. آبرو، مال و خون (جانِ) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «به یک‌دیگر حسد نورزید». حسادت، این است که انسان، از بابت نعمتی که الله به کسی بخشیده است، ناراحت باشد. مثلاً الله متعال، به کسی مال و ثروت یا همسر و فرزندان نیکی عنایت کرده یا او را از علم و دانش، برخوردار نموده است؛ حال، اگر کسی ناراحت باشد که خداوند به این بنده، چنین نعمت‌هایی را ارزانی داشته، در حقیقت به او حسد ورزیده است؛ فرقی نمی‌کند که آرزوی زوال نعمت از این شخص را داشته باشد یا خیر. گرچه برخی از علما، حسادت را به معنای آرزوی زوال نعمت از دیگران دانسته‌اند؛ البته این، بدترین و زشت ترین نوع حسادت است و گرنه، حسادت همین است که انسان، از بابت نعمت‌هایی که دیگران از آن برخوردار شده‌اند، ناراحت باشد. حسد، یکی از ویژگی‌های یهودیان است؛ از این‌رو آدم‌های حسود به یهودیان، شباهت دارند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم﴾ [البقرة: ١٠٩]

بسیاری از اهل کتاب، به سبب حسادتی که در وجودشان ریشه کرده، دوست دارند شما را که ایمان آورده­اید، به کفر بازگردانند.

الله متعال درباره‌ی یهودیان می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۖ فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَءَاتَيۡنَٰهُم مُّلۡكًا عَظِيمٗا ٥٤﴾ [النساء : ٥٤]

یا به آنان که الله از فضل و کَرَمش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟! به‌راستی ما، به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و به آنان حکومت بزرگی دادیم.

در هر حال، حسادت همین است که انسان، از بابت نعمت‌هایی که دیگران از آن برخوردار شده‌اند، ناراحت باشد؛ فرقی نمی‌کند که آرزو کند این نعمت‌ها به او برسد یا نه، فقط آرزو نماید که برادرش از این نعمت‌ها محروم شود؛ گرچه به خودش نرسد!

حسد، ویژگیِ بسیار بدی‌ست که به پاره‌ای از بدی‌های آن اشاره می‌کنم:

یکی از بدی‌های حسادت، این است که نوعی شباهت و همانندی به بدترین و پلیدترین انسان‌ها، یعنی یهودیان است؛ همان کسانی که الله متعال، تعدادی از آن‌ها را به صورت بوزینگانی خوار و مطرود درآورد و برخی از آنان نیز، عبادت معبودان باطل را در پیش گرفتند.

حسادت، بیان‌گرِ بدذاتی و خباثت درونی فردِ حسود است و نشان می‌دهد که او، آن‌چه را برای خود می‌پسندد، برای برادرانش نمی‌پسندد؛ زیرا کسی که خیرخواه برادران خود می‌باشد و هرچه برای خود می‌پسندد، برای آن‌ها نیز می‌پسندد، هرگز به آنان حسادت نمی‌ورزد؛ بلکه اگر نعمتی به آن‌ها برسد، خوش‌حال می‌شود و می‌گوید: یا الله! مرا نیز از این نعمت برخوردار بگردان. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوۡاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكۡتَسَبُواْۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكۡتَسَبۡنَۚ وَسۡ‍َٔلُواْ ٱللَّهَ مِن فَضۡلِهِۦٓ﴾ [النساء : ٣٢]

چیزی را آرزو نکنید که الله با آن، برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده است. مردان از آن‌چه به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند و زنان نیز از آن‌چه به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند. و از الله بخشش و فضلش را درخواست کنید.

حسد، نوعی اعتراض بر تقدیر الهی‌ست؛ زیرا مگر چه کسی، این نعمت را به این بنده ارزانی داشته است؟ آری؛ الله. لذا کسی که از خوشیِ برادرِ مسلمانش ناراحت است، در حقیقت از تقدیر الله متعال، ناراحت می‌باشد. ناگفته پیداست که هرکس بر تقدیر الهی اعتراض کند، در خطرِ بزرگی قرار دارد و هر لحظه، ممکن است دین و ایمانش را از دست بدهد.- پناه بر الله- گویا به مقابله و رقابت با تدبیر و تقدیر رب‌الارباب برخاسته است!

یکی دیگر از بدی‌های حسادت، این است که وقتی الله متعال نعمتی به بندگانش ارزانی می‌دارد، آتشِ حسد در قلبِ حسود، شعله‌ور می‌شود و او را در آه و افسوس، و غم و اندوه فرو می‌برد و او را ناآرام و بی‌قرار می‌گرداند؛ زیرا نعمت‌هایی که الله به بندگانش می‌بخشد، بی‌شمار است و از آن‌جا که آدمِ حسود، چشمِ دیدنِ این‌همه نعمت را ندارد، حسادت در قلبش به‌جوش می‌آید و تمام وجودش را می‌سوزاند.

حسادت، نیکی‌های انسان را از میان می‌برد؛ همان‌طور که آتش، هیزم را نابود می‌کند. پیامبر فرموده است: «إيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»؛([[332]](#footnote-332)) یعنی: «از حسد بپرهیزید؛ زیرا حسد، نیکی‌ها را از میان می‌برد؛ همان‌گونه که آتش، هیزم را نابود می‌کند».

حسد، انسان را از سعی و تلاش و پرداختن به کارهای مفید بازمی‌دارد؛ زیرا آدمِ حسود، همواره در این فکر و خیال است که فلانی، چگونه پول‌دار شد و این‌همه ثروت را از کجا آورد؟ یا فلان‌شخص، چگونه علم و دانش کسب کرد؟ فلانی هم صاحب زن و فرزند شد؛ چطور؟! آدمِ حسود، همواره در غم و اندوه به‌سر می‌برد و به خود می‌پیچد و کاری جز این ندارد که با خود، نعمت‌های الله بر بندگانش را حساب و کتاب کند و در غم و حسرتِ این نعمت‌ها باشد!

حسادت، نشانی از بدذاتیِ حسود است و از این خبر می‌دهد که او، نهادی شرور و تنگ‌نظر دارد که به خیر و نیکی علاقه‌مند نیست؛ بلکه نفسِ خودخواهی دارد که همه چیز را برای خود می‌خواهد.

حسد، هیچ تغییری در تقدیر الهی ایجاد نمی‌کند؛ آدمِ حسود، هرچه کند و به هر اندازه که ناراحت و ناخوش باشد، و هر چه برای زوال نعمت از دوستان و اطرافیانش سعی و تلاش نماید، هیچ کاری از پیش نمی‌برد.

گاه حسادت، انسان را به آن‌جا می‌کشاند که دیگران را چشم بزند. چنین آدمی بدذات، حسود و کینه‌توز است و همین‌که نعمتی ببیند یا چیز شگفت‌آوری مشاهده کند، تیرِ حسادت از او جدا می‌شود و به دیگران اصابت می‌کند. لذا جزو افرادی می‌گردد که با چشم زخم، به مردم اذیت و آزار می‌رسانند. بی‌شک آدمِ چشم‌شور متناسب با آسیب یا زیانِ مالی، جسمی و اجتماعی که به دیگران می‌رساند، گنه‌کار، و در نتیجه مجازات می‌شود؛ از این‌رو بسیاری از علما، چنین افرادی را ضامن و مسؤولِ آسیب‌ها یا زیان‌هایی دانسته‌اند که این‌ها به دیگران می‌رسانند. یعنی اگر فردی، شخصی را چشم بزند و بدین‌سان به مال و فرزندان وی آسیبی برساند، ضامن است. هم‌چنین گفته‌اند: کسی که به چشم‌شوری یا چشم زخم شهرت دارد، واجب است که او را زندانی کنند تا توبه نماید. او را زندانی می‌کنند تا دیگران از شرّ او در امان باشند.

حسادت، باعث تفرقه می‌شود؛ زیرا هیچ‌کس، آدمِ حسود را دوست ندارد. برعکس، همه، آدمِ پاک‌طینت و خیرخواه را دوست دارند.

آن‌چه برشمردیم، بدی‌های حسد بود؛ لذا به حکمت پیامبر پی می‌بریم که فرموده است: «به یک‌دیگر حسد نورزید». حال، این پرسش می‌شود که گاه، انسان دوست دارد که در خیر و نیکی، جلوتر از دیگران باشد؛ آیا این، حسد است؟ پاسخ: خیر؛ این، حسادت نیست؛ بلکه رقابتی سالم یا شتافتن به سوی نیکی‌هاست. الله متعال، می‌فرماید:

﴿لِمِثۡلِ هَٰذَا فَلۡيَعۡمَلِ ٱلۡعَٰمِلُونَ ٦١﴾ [الصافات : ٦١]

پس عمل‌کنندگان باید برای چنین پاداشی عمل کنند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦﴾ [المطففين: ٢٦]

مشتاقانِ چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یک‌دیگر پیشی بگیرند.

لذا اگر کسی دوست داشته باشد که در خیر و نیکی، بر دیگران پیشی بگیرد، حسد نورزیده است؛ بلکه حسد، این است که برخورداری دیگران از خیر و نیکی، برای انسان، ناگوار باشد.

حسد، نشانه‌های فراوانی دارد؛ از جمله این‌که آدمِ حسود، همواره سعی می‌کند فضایل دیگران را مخفی و پوشیده نگه دارد. ثروتمندی، مال و ثروتش را در راه‌های نیکی مانند ساختن مساجد، به‌سازی جاده‌ها، خرید کتاب برای دانش‌جویان و امثال آن، خرج می‌کند؛ وقتی مردم، درباره‌ی نیکوکاریِ این ثروتمند سخن می‌گویند، آدمِ حسود را می‌بینیم که خودش را به کوچه‌ی بی‌خبری می‌زند؛ انگار چیزی نشنیده است. در حسادتِ این شخص، شکی نیست؛ زیرا هر آدمِ خیرخواهی که به خیر و نیکی علاقه‌مند است، نشر و گسترش خیر و نیکی برای دیگران را دوست دارد. شخصی که از دیگران به نیکی و انصاف یاد می‌کند و آن‌ها را به‌خاطر خوبی‌ها و نیکی‌هایشان می‌ستاید، این، بیان‌گر سلامت او از حسد و پاک بودن دلِ اوست. مثلاً می‌گوید: فلانی، آدمِ خوبی‌ست، فلان‌کس، نیکوکار است، فلانی هم آدمِ بخشنده‌‌ای‌ست.

الله متعال، همه‌ی ما را از حسادت و سایر رذایل اخلاقی و کارهای ناپسند، در پناهِ خویش قرار دهد.

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «وَلا تناجشُوا»؛ یعنی: «قیمت کالاها را بدون این‌که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید». «لاتناجشُوا»، یعنی «نَجَش» نکنید. نَجَش، بدین معناست که شخصی، بی‌آن‌که قصد خریدِ کالایی را داشته باشد، برای فریب دادن خریدار یا به‌قصد بالا بردن سودِ فروشنده یا به‌ هر دو نیت، چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد این کالا را به فلان‌قیمت خریداری نماید. به عنوان مثال: کالایی را در بازار در معرضِ فروش می‌گذارید و هرکس، قیمتی می‌گوید و بدین‌سان کالای شما، عملاً به مزایده گذاشته می‌شود. آخرین قیمتی که برای این کالا گفته‌اند، صدهزار تومان است؛ در این میان شخصی برمی‌خیزد و قصد خرید ندارد؛ ولی می‌گوید: صد و ده‌هزار تومان. قصدش، فقط این است که مشتری را به خریدِ آن جنس، تحریک نماید و به‌اصطلاح بازارگرمی کند و قیمت کالا را به‌نفع فروشنده بالا ببرد. این، حرام است. اما اگر کسی، واقعاً از ابتدا قصد خرید داشته باشد، ولی در جریان قیمت‌های پیشنهادی، قیمت آن جنس به‌اندازه‌ای بالا برود که از خریدِ آن منصرف شود، اشکالی ندارد؛ زیرا بسیاری از مردم، هنگام مزایده، قیمتِ پیشنهادیِ خود را مناسب می‌دانند، ولی وقتی قیمت، بالا می‌رود، از خریدِ آن جنس منصرف می‌شوند. هیچ ایرادی بر این کار وارد نیست و اشکالی ندارد.

مزایده، سه حالت دارد: نوع اول، «نَجَش» یا برای بازارگرمی‌ست که حرام می‌باشد. نوع دوم را نیز در سطور گذشته توضیح دادیم. و نوع سوم، این است که به‌قصد خریدِ کالا، قیمتی پیشنهاد می‌دهد و آن را بالا می‌برد و سرانجام، خود، آن را خریداری می‌کند؛ یعنی با قیمتی که پیشنهاد داده است، به آن کالا دست می‌یابد. این هم اشکالی ندارد.

پیامبر فرمود: «ولا تَباغَضُوا». یعنی: «با یک‌دیگر دشمنی نکنید». به عبارتی، نسبت به هم بغض و کینه نداشته باشید. لذا برای هیچ مسلمانی جایز نیست که نسبت به برادرِ مسلمانش، بغض و کینه داشته باشد؛ یعنی در قلب خویش از او بدش بیاید. اگرچه آن شخص، جزو فاسقان و بدکاران باشد؛ البته جایز است که متناسب با نوع گناهی که مرتکب می‌شود، از او بدتان بیاید. ناگفته نماند که این بغض و کینه، نباید مطلق باشد؛ بلکه از آن‌جا که مسلمان و اهل ایمان است، او را دوست بدارید؛ از این‌رو ناراحتی ما از مسلمانِ شراب‌خوار یا سیگاری و یا مسلمانی که اسبال ازار می‌کند، با بغض و کینه‌ای که از کافران در دل داریم، متفاوت است. کسی که مسلمانانِ فاسق و کافران را یک‌سان می‌داند، در حقیقت، سبک‌سر و بی‌خرد است. این، اشتباه بزرگی‌ست که ناراحتی ما از مسلمانانِ بدکار بیش از بغض و کینه نسبت به کافران باشد؛ زیرا مؤمن هرطور که باشد، باز هم از کافر بهتر است. شاید بپرسید: چگونه محبت به یک شخص و ناراحتی از او، در یک دل، جمع می‌شود؟ برای پاسخ مثالی ذکر می‌کنم. هیچ دقت کرده‌اید که وقتی یک پزشک، داروی تلخ و بدبویی برای شما تجویز می‌کند و می‌گوید: این دارو را بخور؛ به خواست خداوند بهبود می‌یابی، آیا شما این داروی تلخ و بدبو را دوست دارید؛ خیر؛ اما از جهتی دیگر، دوستش دارید. چون به سلامتی خویش، علاقه‌مندید. مؤمنِ معصیت‌کار نیز همین‌گونه است. اگرچه به سبب معصیتی که مرتکب می‌شود، از او ناراحت هستید، اما به‌کلی و به‌یک‌باره، از او بد نبرید؛ بلکه متناسب با ایمانش، او را دوست بدارید و از آن‌جا که اهل گناه و معصیت است، از او ناراحت باشید. ولی فراموش نکنید که ناراحتی شما از او، نباید باعث شود که او را نصیحت نکنید یا بگویید: من، نمی‌توانم این مرد را ببینم؛ بلکه خویشتن‌دار باشید و با او رابطه برقرار کنید و نصحیتش نمایید. امید است که الله به وسیله‌ی شما، به او نفعی برساند و نصحیت شما در او اثر بگذارد. پس، ناامید نباشید. چه بسیار انسان‌هایی که ما، هدایت آن‌ها را بعید می‌دانستیم،ما،

ولی الله آنان را هدایت نمود. نمونه‌های زیادی از این دست دیده‌ایم‌؛ هم در گذشته و هم در حالِ حاضر. الله متعال برای برخی از فاسقان و بدکاران، دعوت‌گرانی فراهم فرمود که آنان را به سوی حقیقت و راه درست فراخواندند و حتی از دعوت‌گران نیز بهتر شدند. مثالی از گذشته‌ی این امت ذکر می‌کنم؛ خالد بن ولید پیش از آن‌که مسلمان شود، حکمِ شمشیری آخته و برهنه در برابرِ مسلمانان را داشت. همه، از عمل‌کرد او در جنگ احد به عنوان فرمانده‌ی سواره نظامِ قریش، آگاهیم. او بود که از قسمت بالای کوه، به مسلمانان، حمله‌ور شد و مسلمانان را تا آستانه‌ی شکست پیش برد؛ اما الله متعال، او را هدایت بخشید و [«سیف‌الله» نامیده شد.] هم‌چنین عمر بن خطاب که از سرسخت‌ترین کسانی بود که در برابر پیامبر جبهه گرفتند؛ ولی الله او را هدایت نمود و بدین‌سان از دوستان و بندگان خاصّ الله گردید؛ چنان‌که دومین فرد این امت شد.

لذا ناامید نباشید و نگویید: من، توانایی دیدنِ فلانی را ندارم و نمی‌توانم پای صحبت‌هایش بنشینم و امکان ندارد که نزدش بروم. بلکه نزدش بروید و ناامید نباشید؛ دل‌ها به دست خداست. شاید کسی بگوید: بغض و کینه، یک امر انفعالی‌ست که در درون انسان شکل می‌گیرد و از اراده‌ی انسان، خارج است؛ درست، مانند محبت. یعنی انسان نمی‌تواند به اراده‌ی خود، کسی را دوست بدارد یا محبتش را نسبت به کسی، کم یا زیاد کند؛ بلکه پاره‌ای از اسباب در پیدایش محبت و کم یا زیاد شدن آن، مؤثر است. از این‌رو پیامبر درباره‌ی تقسیم‌بندی نوبتِ همسرانش، چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِك، فَلا تَلُمْنِي فِيمَا لاَ أَمْلِك»؛ یعنی: «یا الله! این، تقسیم‌بندی من در نوبتی‌ست که می‌توانم؛ ولی مرا به خاطر محبتی که از اراده‌ و توانِ من خارج است، سرزنش و مؤاخذه نفرما». ناگفته پیداست که پیامبر همسرش عایشه& را از سایر همسرانش بیش‌تر دوست داشت و این، از اراده‌ی او، خارج بود.

در پاسخِ کسی که خشم و غضب را انفعالی و غیرارادی می‌داند، باید بگوییم: هر واکنشی، نتیجه‌ی یک کُنش است. به عنوان مثال: محبتی که به یک شخص دارید، برآمده از اسباب و زمینه‌هایی مانند تدیّن و ایمان او، خوش‌اخلاقی و نیز خدمت‌ها و خوبی‌هایی‌ست که در حق شما انجام داده است و شما با یادآوریِ این ویژگی‌ها و خوبی‌ها، او را دوست می‌دارید. اگر از کسی خوشتان نمی‌آید، این هم اسباب و خاستگاه‌های خودش را دارد؛ ولی انسان باید از اسباب و انگیزه‌هایی که بغض و کینه را در پی دارد، دوری نماید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «نسبت به هم بغض و کینه نداشته باشید».

در هر حال محبت و دوستی، و نیز کینه و دشمنی، برخاسته از اسباب و انگیزه‌های خاصّ خود می‌باشد. اگر از اسباب کینه و دشمنی، دوری کنید و آن‌ها را فراموش نمایید، ان‌شاءالله کینه و دشمنی از میان می‌رود. این، همان چیزی‌ست که رسول‌الله به ما دستور داده و فرموده است: «نسبت به هم بغض و کینه نداشته باشید». شخصی، به پیامبر گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر فرمود: «خشمگین مشو». در حدیثی، از خشم و غضب به عنوان پاره‌ای از آتش یاد شده که شیطان در قلبِ انسان می‌اندازد؛ از این‌رو گاه انسان می‌گوید: راهی برای خاموش کردن این آتش وجود ندارد. می‌گوییم: آتش خشم نیز خاموش می‌شود. باید همان کارهایی را انجام دهیم که خشمِ انسان را کاهش می‌دهد تا سرانجام، خشم و غضب برطرف شود.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «ولا تَدابرُوا»؛ یعنی: «به یک‌دیگر پُشت نکنید»؛ اما آیا منظور از پشت کردن به یک‌دیگر، این است که وقتی در مجلسی حاضر می‌شویم، پُشت به یک‌دیگر بنشینیم؟ آری؛ این، یکی از نمونه‌های پشت کردن به یک‌دیگر است. قطع کردن حرفِ دیگران، یکی دیگر از نمونه‌های پشت کردن به یک‌دیگر است؛ بدین‌سان که دوستمان با ما سخن می‌گوید، ولی ما، او را رها کنیم و با بی‌توجهی آن محل را ترک نماییم! پشت کردن به یک‌دیگر، مفاهیم و مصادیق معنوی نیز دارد؛ از جمله: اختلاف رأی. بدین شکل که هر یک از ما، دیدگاهی مخالف با دیدگاه دیگری داشته باشد. پیامبر از این نوع اختلاف نیز منع فرموده است.

به گمان بنده، آن دسته از برادرانی که پس از پایان نماز جماعت، یکی دو وجب جلوتر می‌روند، در حقیقت، به سایر نمازگزاران، پشت می‌کنند و این، نوعی بی‌احترامی به آن‌هاست. چنان‌که برخی از مردم در این‌باره گلایه کرده‌ و گفته‌اند: همین‌که سلام می‌دهیم، برخی از دوستان، کمی جلوتر می‌روند و وقتی جلسه‌ی درس یا تعلیم برپاست، میان ما و مدرّس قرار می‌گیرند و مانع از این می‌شوند که مدرس را ببینیم. روشن است که دیدن مدرس، تأثیر به‌سزایی در یادگیری مطالب دارد. لذا اگر می‌خواهید، راحت‌تر بنشینید، کاملاً برخیزید و آن‌قدر جلو بروید که مزاحمتی برای کسی، ایجاد نکنید و اگر در صف‌های آخرِ هستید، عقب‌تر بروید تا هم خودتان راحت باشید و هم اسباب زحمت دیگران نشوید. ولی اگر یکی دو وجب جلو بروید و به دیگران، پشت کنید، نوعی بی‌ادبی‌ست. بنابراین هم خودمان این نکته را رعایت نماییم و هم به دیگران تذکر دهیم که این مسأله را رعایت کنند.

و اما پنجمین عبارتی که در این حدیث آمده است: «ولا يبِعْ بعْضُكُمْ عَلَى بيْعِ بعْضٍ»؛ یعنی: «هیچ‌کس، به‌خاطر خود معامله‌ی شخص دیگری را به‌هم نزند»؛ زیرا این مسأله، به کینه و دشمنی می‌انجامد. به عنوان مثال: شخصی، کالایی را به صدهزار تومان خریده است؛ حال شخص سومی نزدِ خریدار می‌رود و به او می‌گوید: من، عین این کالا را به هشتاد هزار تومان به تو می‌دهم؛ یا می‌گوید: من، جنسی بهتر از این را به صدهزار تومان به تو می‌فروشم. بنابراین، مشتری، نزد فروشنده می‌رود و معامله‌اش را با او فسخ می‌کند و با این شخص، واردِ معامله می‌شود. پایمال کردن حق فروشنده‌ی اول در این کار، کاملاً نمایان است و باعث پیدایش کینه و دشمنی در میان مسلمانان می‌گردد.

در رابطه با خرید یک کالا نیز همین‌گونه است؛ به عنوان مثال: شخصی نزد فروشنده‌ای می‌رود که کالایی را به صدهزار تومان فروخته است و به او می‌گوید: من، این کالا را به صد و بیست‌هزار تومان از تو می‌خَرَم. لذا فروشنده نزد خریدارِ اول می‌رود و کالایش را پس می‌گیرد و آن را به این شخص می‌فروشد. این هم حرام است؛ زیرا دست گذاشتن روی معامله‌ی دیگران یا به هم زدن معامله‌ی آن‌ها به‌شمار می‌رود.

این پرسش وجود دارد که آیا این حکم، مخصوص دوران اختیار در فسخ معامله([[333]](#footnote-333)) می‌باشد یا عام است؟

برخی از علما، آن را مخصوص دوران اختیار دانسته‌اند؛ زیرا پس از پایان زمان فسخ، هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند معامله را فسخ کند. به عنوان مثال: شخصی خودرویی را به سه میلیون تومان می‌فروشد و برای فسخ معامله، سه روز به او فرصت یا اختیار می‌دهد. شخصِ سومی نزد خریدار می‌رود و به او می‌گوید: من، ماشینی بهتر از این را به دو میلیون و پانصد هزار تومان به تو می‌دهم؛ و بدین‌سان خریدار را بر آن می‌دارد که نزد فروشنده بازگردد و معامله را فسخ کند. یا شخصی، نزد فروشنده می‌رود و می‌گوید: شنیده‌ام ماشینت را به سه میلیون تومان فروخته‌ای؛ من، آن را به سه میلیون و پانصد هزار تومان می‌خرم. لذا فروشنده، معامله‌ی او را فسخ می‌کند و ماشینش را به این شخص می‌فروشد. این، به‌اتفاق حرام است.

ولی برخی از علما گفته‌اند: پس از پایان دوران اختیار، اشکالی ندارد؛ یعنی پس از این‌که سه روز مورد توافق طرفین پایان یافت، اشکالی ندارد که شخصی، نزد خریدار برود و بگوید: من، ماشینی بهتر از این را با قیمتی کم‌تر به تو می‌دهم. دلیل این دسته از علما، این است که دیگر، امکان فسخ معامله وجود ندارد؛ زیرا مهلت فسخ، تمام شده است.

ولی از ظاهرِ حدیث چنین برداشت می‌شود که این حکم، عام است؛ یعنی ربطی به مهلت فسخ ندارد؛ زیرا ممکن است که با وجودِ پایان یافتن اختیار یا مهلت فسخ، خریدار در پیِ بهانه‌تراشی برآید تا هرطور که شده، معامله را فسخ کند؛ یا حداقل از معامله‌اش پشیمان می‌شود و گمان می‌کند که فروشنده، او را فریب داده و سَرَش، کلاه گذاشته است و این، به کینه و دشمنی نسبت به یک‌دیگر، منجر می‌گردد. این، در صورتی‌ست که زمانِ زیادی از معامله نگذشته باشد. ولی اگر مدت زیادی سپری شود، ایرادی نخواهد داشت؛ زیرا گذشت زمان، فسخ معامله را بعید می‌گرداند. لذا این مسأله، سه حالت دارد:

حالت اول: دست گذاشتن روی معامله‌ی دیگران، در زمان اختیار یا در مهلت فسخ معامله باشد؛ این حالت، به‌اتفاق علما، حرام است.

حالت دوم: این است که مهلت فسخ، پایان یابد؛ ولی زمان زیادی از آن، نگذشته باشد. علما در این‌باره، اختلاف نظر دارند. البته بنا بر قول صحیح، این حالت نیز حرام است.

حالت سوم: این است که زمان زیادی از معامله و مهلت فسخ آن، سپری شود؛ مثلاً یک یا دو ماه و یا بیش‌تر، بگذرد. این حالت، اشکالی ندارد.

این اصل، شامل همه‌ی معاملات، از جمله اجاره نیز می‌شود. به عنوان مثال: فردی، خانه‌ای به صدهزار تومان در ماه، با قرارِ یک‌ساله، اجاره می‌کند؛ شخصی، نزد وی می‌رود و به او می‌گوید: من، حاضرم خانه‌ای بهتر از این، با کرایه‌ی هشتاد هزار تومان در ماه به تو بدهم. این کار، حرام است؛ زیرا حکمِ به هم زدن معامله‌ی دو نفر را دارد. مانندِ این‌که دو نفر بر سر قیمت کالایی به توافق می‌رسند، اما هنوز معامله‌ی آن‌ها تمام نشده است که شخصِ سومی، مبلغی بیش از قرارِ آن دو نفر، برای خرید آن کالا پیشنهاد می‌کند و بدین‌سان این معامله را به‌خاطر خود به‌هم می‌زند. این، جایز نیست. زیرا رسول‌الله به‌صراحت از این کار، منع فرموده است.

خواستگاری و ازدواج نیز همین‌گونه است؛ یعنی برای کسی جایز نیست که به خواستگاری کسی برود که خواستگار دارد؛ باید صبر کند تا تکلیف خواستگار اول، روشن شود؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «لاَ يَخْطُب عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ».

همه‌ی این‌ها به‌خاطر حرمتِ حقوقی‌ست که مسلمانان نسبت به یک‌دیگر دارند و برای هیچ‌کس جایز نیست که حق برادرِ مسلمانش را پایمال کند و معامله‌ی آن‌ها اعم از خرید و فروش، اجاره، ازدواج و یا معامله‌ای را که بر آن توافق کرده‌اند، به هم بزند.

حال به شرح این نکته می‌پردازیم که رسول‌الله فرمود: «تقوا این جاست». و سه بار به سینه‌اش اشاره کرد. پیش‌تر دراین‌باره سخن گفتیم و به بیان این نکته پرداختیم که اگر در دل انسان، تقوا باشد، همه‌ی اندام و جوارح انسان، در جهت اطاعت از الله عمل می کنند و اگر قلب انسان دچار انحراف شود، انسان، با تمام وجود و اعضای خویش، منحرف می‌گردد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِٱلشَّهَٰدَةِ عَلَىٰ وَجۡهِهَآ أَوۡ يَخَافُوٓاْ أَن تُرَدَّ أَيۡمَٰنُۢ بَعۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡمَعُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ١٠٨﴾ [المائ‍دة: ١٠٨]

این روش، به این‌که (گواهان) گواهی را به صورت حقیقی آن بیان کنند، نزدیک­تر است یا برای این‌که از رد سوگندهایشان و ارجاع آن به دیگران بترسند. و تقوای الله پیشه نمایید و گوش به فرمان الله باشید. الله، فاسقان را هدایت نمی­کند.

انسان، خود باعث انحراف قلبِ خویش می‌شود و این، زمانی اتفاق می‌افتد که انسان، خواهان خیر و نیکی نیست و به بدی متمایل و علاقه‌مند می‌گردد. بدین دلیل که الله متعال، فرموده است:

﴿فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡۚ﴾ [الصف: ٥]

و چون منحرف شدند، الله، دل‌هایشان را منحرف کرد.

هم‌چنین فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم مِّنَ ٱلۡأَسۡرَىٰٓ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٧٠﴾

[الأنفال: ٧٠]

ای پیامبر! به اسیرانی که در دستان شما هستند، بگو: اگر الله در دل­هایتان خیری بیابد، بهتر از مالی که از شما گرفته شده است، به شما می­دهد و شما را می­آمرزد. و الله آمرزنده­ی مهرورز است.

وقتی بنده‌ای قصد نیکی داشته باشد، الله متعال، او را به انجام آن نیکی توفیق می‌دهد و همه‌ی شرایط را برای وی فراهم می‌سازد تا بتواند اراده و قصد خویش را به انجام برساند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧﴾

[الليل: ٥، ٧]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

پیامبر فرموده است: «بِحسْبِ امْرِىءٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخاهُ المسلم»؛ یعنی: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد». به عبارت دیگر، اگر تنها همین یک بدی برای مسلمان وجود داشت که برادر مسلمانش را تحقیر کند، برای گنه‌کار شدنش کافی بود. لذا بدین نکته پی می‌بریم که تحقیر دیگران، گناهِ بزرگی‌ست و هر مسلمانی وظیفه دارد، بلکه بر او واجب است که سایر مسلمانان را به‌خاطر دین و ایمانشان گرامی بدارد و احترام آن‌ها را حفظ کند.

و فرموده است: «آبرو، مال و خون (جانِ) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است». آبرو، خون و مال مسلمان، شامل همه چیز می‌شود؛ لذا هیچ مسلمانی نباید برادرِ مسلمانش را به‌قتل برساند یا او را زخمی و مجروح بگرداند و یا مالش را غصب کند و از طریق سرقت و دزدی یا خیانت در اموال، دخل و تصرف نماید و یا با ادعای دروغین، اموال او را تصاحب کند. آبروی مسلمان نیز حرمت دارد. از این‌رو باید از ریختن آبروی برادر خود بپرهیزیم و در میان مردم، چه به‌راست و چه به‌دروغ، درباره‌اش حرف نزنیم و به عبارت دیگر، غیبتش را نکنیم. نتیجه این‌که بر هر مسلمانی واجب است که حرمتِ جان، مال و آبروی برادر مسلمانش را حفظ کند.

\*\*\*

241- وعن أَنسٍ عَنِ النَّبيِّ قال: «لا يُؤْمِنُ أَحدُكُمْ حتَّى يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». [متفقٌ عليه]([[334]](#footnote-334))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خود نیز بپسندد».

242- وعنه قال: قال رسولُ‌الله: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». فقَالَ رَجُلٌ: يَا رسول الله أَنْصرهُ إِذَا كَانَ مَظلُومًا أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ ظَالِماً كَيْفَ أَنْصُرُه؟ قال: «تَحْجُزُهُ أَوْ تَمْنعُهُ مِنَ الظُّلْمِ فَإِنَّ ذلِك نَصْرُهُ». [روایت بخاري]([[335]](#footnote-335))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برادرت را یاری کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». شخصی، پرسید: ای رسول‌خدا! اگر مظلوم باشد، او را یاری می‌کنم؛ ولی اگر ظالم باشد، چگونه یاری‌اش نمایم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم باز داری؛ این، یاری دادن به اوست».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده که انس بن مالک می‌گوید: پیامبر فرمود: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که هرچه برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خود نیز بپسندد»؛ یعنی با وجود این شرط و با داشتن چنینی صفتی، مؤمنی راستین خواهد بود که ایمانش کامل است. آری؛ بدین شرط که هر امر پسندیده‌ای را که برای خود می‌پسندد، برای برادر خویش هم بپسندد و هرچه برای خود نمی‌پسندد، برای برادر خویش هم نپسندد. چنین شخصی، به‌راستی مؤمن است و دیگر، امکان ندارد که به برادران خود خیانت کند یا به آنان دروغ بگوید و یا حقوقشان را پایمال نماید؛ زیرا هیچ‌یک از این‌ها را برای خود نمی‌پسندد.

از این حدیث چنین برداشت می کنیم که هرکس آن‌چه را برای خود می‌پسندد، برای برادرش نپسندد و یا آن‌چه را برای خود نمی‌پسندد، برای برادر خویش بپسندد، مؤمن نیست؛ یعنی ایمانِ کاملی ندارد. این حدیث، هم‌چنین بیان‌گرِ این است که چنین منشی، جزو گناهان کبیره است.

بنابراین بر هر یک از ما واجب است که نفس خود را بر این ویژگی‌ِ نیکو، پرورش دهیم و هرچه برای خود می‌پسندیم، برای برادران خویش هم بپسندیم تا ایمانی کامل و راستین داشته باشیم. در حدیثی صحیح آمده که پیامبر فرموده است: «مَنْ أحبَّ أن يُزَحْزحَ عن النَّار، ويُدْخَل الجنَّة، فلتَأتِهِ منِيَّتُهُ وهُوَ يُؤمِنُ باللهِ واليَوْمِ الآخِر، وَلْيَأتِ إلى النَّاسِ الّذي يُحِبُّ أنْ يُؤْتَى إليْهِ»؛([[336]](#footnote-336)) یعنی: «هرکس دوست دارد که از دوزخ دور، و وارد بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد و باید با مردم به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار شود». این حدیث، دو بخش دارد: بخش اول، به حقوق الله تصریح می‌کند و بخش دوم، به حقوق مردم.

اما دومین حدیثی که مؤلف از انس ذکر کرده، این است که پیامبر فرمود: «برادرت را یاری کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». نصرت و یاری، به معنای دفاع از شخصی، در برابر دیگران است؛ به عبارت دیگر آن‌چه را که برایش ضرر دارد، از او دور کن؛ فرقی نمی‌کند که ظالم باشد یا مظلوم. شخصی، پرسید: ای رسول‌خدا! اگر مظلوم باشد، او را یاری می‌کنم؛ ولی اگر ظالم باشد، چگونه یاری‌اش نمایم؟ نگفت: به ظالم کمک نمی‌کنم؛ بلکه پرسید: چگونه به او کمک نمایم؟ پیامبر فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم، باز داری؛ این، یاری دادن به اوست».

این حدیث، بیان‌گر وجوب کمک کردن به مظلوم، و نیز وجوب کمک کردن به ظالم، به همان صورتی‌ست که پیامبر بیان فرموده است.

\*\*\*

243- وعن أَبي هريرة أَنَّ رسولَ‌الله قال: «حقُّ الْمُسْلمِِ عَلَى الْمُسْلِمِ خمسٌ: رَدُّ السَّلام، وَعِيَادَةُ الْمرِيض، واتِّبَاعُ الْجنَائِز، وإِجابة الدَّعوةِ، وتَشمِيتُ العْاطِسِ». [متفق عليه]([[337]](#footnote-337))

وفي روايةٍ لمسلمٍ: «حق الْمُسْلمِ سِت: إِذا لقِيتَهُ فسلِّم عليْه، وإِذَا دَعاكَ فَأَجبْه، وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانْصحْ له، وإِذا عطَس فحمِد الله فَشَمِّتْه. وَإِذَا مرِضَ فَعُدْه، وَإِذَا ماتَ فاتْبعهُ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «حق مسلمان بر مسلمان، پنج مورد است: جواب سلام، عیادت بیمار، تشییع جنازه، قبول کردن دعوت، و دعای خیر (مانند گفتن یرحمک‌الله) برای کسی که عطسه می‌‌زند».

در روایتی از مسلم آمده است: حق مسلمان، شش مورد است: وقتی او را دیدی، سلام کن؛ و چون تو را دعوت کرد، دعوتش را بپذیر؛ و آن‌گاه که از تو نصیحت خواست، نصیحتش نما؛ و هنگامی که پس از عطسه زدن، «الحمدلله» گفت، (با گفتنِ «یَرحَمُكَ‌اللهُ») برای او دعای خیر کن؛ و هرگاه بیمار شد، به عیادتش برو؛ و هنگامی که فوت کرد، جنازه‌اش را تشییع کن».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از ابوهریره درباره‌ی حقوق مسلمان بر سایر مسلمانان، نقل کرده است. حقوق مسلمان، فراوان است؛ ولی گاه پیامبر در چنین مواردی، چند مورد را به‌طور مشخص ذکر می‌کرد تا اهمیت موارد ذکرشده، بیش از پیش نمایان شود. چنان‌که در این حدیث از میان انبوهی از حقوق مسلمانان، پنج مورد را ذکر نموده و فرموده است: «حق مسلمان بر مسلمان، پنج مورد است: جواب سلام»؛ یعنی: وقتی به تو سلام کرد، جواب سلامش را بده. در حدیث دوم، آمده است: «حق مسلمان، شش مورد است: وقتی او را دیدی، سلام کن». لذا دو مسأله شد: اول این‌که انسان در سلام کردن، پیش‌دستی نماید. و این، برگرفته از این حدیث است که فرمود: «وقتی او را دیدی، سلام کن». و مسأله‌ی دوم، جواب سلام است که برگرفته از حدیث اول می‌باشد. پیش‌دستی در سلام، سنت مؤکد است. ناگفته نماند که قهر کردن با برادر مسلمان، بیش از سه روز حرام می‌باشد؛ ولی اشکالی ندارد که بنا بر دلیلی، سه روز یا کم‌تر از آن، با برادر مسلمان خود قطع رابطه کنید؛ زیرا انسان، به‌حکمِ بشر بودن خود، گاه از برادر خویش ناراحت می‌شود و به او سلام نمی‌کند یا جوابِ سلامش را نمی‌دهد.

یکی از آداب سلام، این است که کوچک‌تر به بزرگ‌تر، سواره به پیاده و کسی که راه می‌رود یا در حالِ حرکت است به کسی که نشسته، سلام کند. روش شرعیِ سلام کردن، این است که بگوید: «السلام علیك» یا «السلام علیکم». و هر دو روش، درست است. در جواب سلام باید گفت: «علیك السلام»، یا «و علیکم‌السلام».

لذا برای ما روشن شد که یکی از حقوق مسلمان بر برادرِ مسلمانش، سلام کردن است؛ چه اول، به او سلام کند و چه جوابِ سلامش را بدهد.

سلام کردن، سنت است و جوابِ سلام، فرض؛ یعنی بر کسی که به او سلام کرده‌اند، فرض عین است که جواب سلام را بدهد. و اگر کسی، به یک گروه یا چند نفر که با هم هستند، سلام کند، در این صورت جواب سلام، فرض کفایه است؛ یعنی اگر یکی از آن‌ها، جواب سلام آن شخص را بدهد، از طرفِ همه‌ی آن‌ها کافی‌ست. هر سلامی، یک نیکی‌ست و هرکس، کارِ نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد؛ یعنی وقتی به برادر مسلمان خود، سلام کنید و بگویید: «السلام علیک»، زمانی که به‌شدت به اعمال نیک نیاز پیدا می‌کنید، این پاداش مضاعف را می‌بینید و آن‌جاست که به ارزش این کارِ نیک و پسندیده پی می‌برید.

اگر به شخصی پیشنهاد دهیم که در ازای هر سلامی به دیگران، پانصد تومان به تو می‌دهیم، خواهیم دید که خود، به سراغ دیگران می‌رود تا به آن‌ها سلام کند و چنین مُزدی دریافت نماید! این، در حالی‌ست که این مُزد، سرانجام پایان می‌یابد، اما اجر آخرت، ماندگار است؛ ولی متأسفانه ما، در این‌باره کوتاهی و سهل‌انگاری می‌کنیم. الله متعال، به عفو و رحمت خویش، بر ما ببخشاید.

لذا شایسته است که هرگاه برادرِ مسلمان خود را ملاقات می کنید، به او سلام بگویید. اما به غیرمسلمانان، سلام نکنید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلامِ، وَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُمْ إلَى أَضْيَقِه»؛([[338]](#footnote-338)) یعنی: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید و اگر در راهی با آن‌ها روبه‌رو شدید، آنان را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمتِ راه بروند». پیش‌دستی در سلام کردن به یهودی، نصرانی، مشرک، ملحد، و مرتدی چون بی‌نماز، و نیز بدعت‌گذاری که مرتکب بدعت‌های کفرآمیز می‌شود، جایز نیست؛ اگرچه پیوندِ خویشاوندی نزدیکی با انسان داشته باشند؛ ولی وقتی سلام کردند، به همان شکل که سلام می‌کنند، جوابِ سلام آن‌‌ها را بدهید؛ یعنی اگر گفتند: «السلام علیکم»، شما هم بگویید: «و علیکم السلام». و اگر شک کردید که «السلام علیکم» گفتند یا «السام علیکم»، در پاسخ بگویید: «وعلیکم»؛ زیرا یهودیان هنگامی که پیامبر و یارانش را می‌دیدند، می‌گفتند: «السام علیکم». و بدین‌سان حرف «لام» را در واژه‌ی «السلام» حذف می‌کردند و به‌جای واژه‌ی «سلام»، کلمه‌ی «سام» را بر زبان می‌آوردند که به معنای مرگ است؛ یعنی مرگ بر شما. پیامبر فرمود: «یهودیان، وقتی شما را می‌بینند، می‌گویند: «السام علیکم»؛ شما بگویید: وعلیکم».([[339]](#footnote-339)) و این، عینِ عدل و عدالت است که اگر به ما سلام گفتند، جواب سلامشان را بدهیم؛ و اگر دعای مرگ و نابودی نمودند، ما نیز مقابله به مثل کنیم و مطابق رهنمود نبوی، پاسخشان را بدهیم. الله می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

ابن‌القیم/ در کتابش «أحكام أهل الذمة» گفته است: وقتی به‌طور واضح و روشن «السلام علیکم» گفتند، به همین شکل جواب سلامشان را بده و بگو: «علیکم السلام».

در رابطه با افراد معصیت‌کار؛ اگر ترک ارتباط با آن‌ها مفید است و باعث می‌شود که دست از گناه و معصیت بردارند، با آن‌ها قطع رابطه کنید؛ ولی اگر مطمئنید که قطع رابطه با آن‌ها، مؤثر نیست، قهر کردن با آنان، جایز نمی‌باشد؛ زیرا اگرچه گنه‌کارند، ولی باز هم مسلمان به‌شمار می‌روند و پیامبر فرموده است: «لايَحِلُّ لِمؤمنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ»؛([[340]](#footnote-340)) «براي هيچ مؤمنی، جايز نيست كه بيش از سه شبانه‌روز، با برادر مسلمانش، قهر باشد؛ به‌طوري كه وقتی یک‌دیگر را می‌بینند، از هم روي می‌گردانند. و بهترينشان، كسي‌ست كه سلام را آغاز می‌کند».

ولی اگر ترک ارتباط با چنین کسانی باعث می‌شود که دست از گناه و معصیت بردارند، واجب و یا مستحب است که با آنان به‌خاطر این مصلحت، قطع رابطه کنید.

مانند قطع رابطه‌ی صحابه با کعب بن مالک و دو دوستش که از غزوه‌ی «تبوک» تخلف کردند و در این غزوه حاضر نشدند. ابتدا قبول توبه‌ی آن‌ها، به‌تأخیر افتاد؛ و چون صبر و شکیبایی پیشه نمودند و قوت ایمانی بالایی داشتند و به گشایشی از سوی الله امیدوار بودند، از این فضیلت و امتیاز بزرگ برخوردار شدند که الله متعال، در قرآن کریم درباره‌ی آن‌ها سخن گفت و آیاتی درباره‌ی آن‌ها نازل فرمود که شب و روز، و حتی در نمازِ مسلمانان، تلاوت می‌شود. چه کسی از این امتیاز و فضیلت والا برخوردار شده است که در نمازهای فرض و نفل، از او تعریف و تمجید کنند؟!

﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ [التوبة: ١١٨]

و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به‌تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود؛ آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناه‌گاهی جز او نیست. سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند. همانا الله توبه‌پذیر مهربان است.

این آیه، نص و گفتاری صریح درباره‌ی کعب بن مالک و دو دوست اوست؛ گرچه نام این سه نفر، ذکر نشده، اما وصفی که در این آیه آمده است، تنها بر این سه نفر مطابقت می‌یابد.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١ ﴾ [الليل: ١٩، ٢١]

و هیچ‌کس نزد او نعمتی ندارد که (به پاس این حق) به وی پاداش دهد. و تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش (انفاق می‌کند). و به زودی (با کسب رضایت پروردگار و ورود به بهشت) راضی خواهد شد.

برخی از مفسران، این آیات را درباره‌ی ابوبکر صدیق دانسته‌اند؛ ولی باز هم، هیچ‌یک از صحابه را سراغ نداریم که مانندِ این سه نفر، در قرآن کریم به‌طور خاص ستوده شده باشند.([[341]](#footnote-341))

پیامبر، چهل شبانه‌روز با این سه نفر قطع رابطه کرد و به مردم دستور داد که با این‌ها سخن نگویند. پس از گذشتِ چهل روز، به کعب بن مالک و دو دوستش دستور داد که از زنانشان کناره‌گیری کنند. وقتی پیکِ پیامبر برای ابلاغ این دستور، نزد ابی بن کعب آمد، ابی بن کعب از او پرسید: آیا باید طلاقش دهم؟ یعنی اگر دستور پیامبر باشد، طلاقش می‌دهم. فرستاده‌ی پیامبر گفت: نمی‌دانم. این، بیان‌گر کمالِ فرمان‌برداری آنان از رسول‌الله است که در آن شرایط دشوار، باز هم به اطاعت از پیامبر اندیشید. کم‌تر کسی در چنین شرایطی، از بارِ امتحان، سربلند بیرون می‌آید، مگر کسی که الله به او توفیق دهد.

نتیجه این‌که اگر قطع رابطه با آدمِ گنه‌کار، به ترک معصیت یا کاهش آن بینجامد، گاه، واجب و گاه، مستحب است؛ ولی اگر مفید نباشد و باعث شود که آن شخص، از آدم‌های نیکوکار متنفر و بیزار شود، نباید با او قطع رابطه نمایید؛ زیرا مسلمان، هرچه‌قدر گنه‌کار باشد، باز هم مسلمان است؛ اگرچه ایمانش، ناقص می‌باشد.

دومین حق مسلمان، عیادتِ بیمار است؛ یعنی وقتی مسلمانی، بیمار و خانه‌نشین یا بستری شود، سایرِ مسلمانان وظیفه دارند به عیادتش بروند و نکاتی چون توبه، وصیت، ذکر، استغفار و تلاوت قرآن و امثال آن را به او یادآوری کنند و برایش دعای شفا و بهبودی نمایند. به عنوان مثال: به او بگویند: «لا بأس طهورٌ إن ‌شاءالله». و سخنانی بدین مضمون به او بگویند که ان‌شاءالله بیماری‌اش، کفاره‌ی گناهانش باشد.

عیادتِ بیمار، فرض کفایه است و اگر یک نفر، این فریضه را انجام دهد، از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود. گاه عیادت بیمار، فرض عین است؛ یعنی هنگامی که بیمار، از خویشاوندان انسان است.

علما رحمهم‌الله آدابی برای عیادت بیمار ذکر کرده‌اند که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنم:

عیادت‌کننده نباید زیاد درباره‌ی حال و احوال بیمار یا درباره‌ی خواب و خوراکش، پرس و جو کند؛ مگر این‌که مطمئن باشد که این سؤال‌ها، باعث خوش‌حالی بیمار می‌شود؛ ولی معمولاً آدمِ بیمار، زیاد، حال و حوصله‌ی حرف زدن و شنیدن ندارد؛ از این‌رو عیادت‌کننده باید مراعات حالش را بکند و مدت زیادی نزدش نماند؛ زیرا بیمار خسته می‌شود و به زحمت می‌افتد و شاید بخواهد با خانواده‌اش باشد. لذا عیادت‌کننده به عیادتی کوتاه در حد احوال‌پرسی بسنده کند؛ مگر این‌که بیمار، خود دوست داشته باشد که عیادت‌کننده، مدت زیادی نزدش بماند.

عیادت‌کننده، باید در ساعاتی به عیادت بیمار برود که وقت خواب و استراحت نیست؛ مانند نیم‌روز یا هنگام شب. زیرا اگر ساعت ملاقات را رعایت نکند، بیمار را در رنج و زحمت می‌اندازد. بنابراین، رعایت وقتِ ملاقات، با توجه به وضعیتی که بیمار دارد، بسیار ضروری‌ست. این‌طور هم نباشد که هر دم و ساعت به عیادتش برود و هر صبح و شام، مزاحمش شود؛ مگر این‌که ضرورت یا خواسته‌ی خودِ بیمار باشد.

در هر حال، عیادت‌کننده باید رعایت حال بیمار را بکند و بداند که هنگام عیادتش، چه کاری انجام دهد و چه کاری انجام ندهد. هم‌چنین اگر پزشک خوبی می‌شناسد و یا اطلاعاتی درباره‌ی دارو و درمان آن بیماری دارد، او را راهنمایی کند؛ زیرا استفاده از دارو، در شرایطی که امیدی به تأثیر آن هست، مباح و بلکه سنت می‌باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «تَدَاوَوْا، وَلاَ تَدَاوَوْا بِحَرَامٍ»؛([[342]](#footnote-342)) یعنی: «برای درمان، از دارو استفاده کنید؛ ولی نه از داروهای حرام».

عیادت‌کننده هم‌چنین از بیمار بپرسد که نمازش را چگونه می‌خواند؟ زیرا بسیاری از بیماران نمی‌دانند که باید وضو بگیرند یا تیمم؟ و آیا هر نمازی را باید در وقت آن بخوانند، یا می‌توانند جمع کنند؟ چراکه بسیاری از بیماران، از این مسأله‌ی مهم، بی‌خبرند. حتی برخی از آن‌ها گمان می‌کنند که چون برای آن‌ها جمع کردن نمازها، جایز است، پس باید نمازهایشان را کوتاه بخوانند؛ حال آن‌که مسافر نیستند که قصر نماز برایشان جایز باشد. لذا یادآوری این نکته، بسیار ضروری‌ست. البته اگر برای بیمار مشکل بود که هر نمازی را در وقت آن بخواند، ایرادی ندارد که نماز ظهر و عصر، و نیز نماز مغرب و عشاء را با هم بخواند؛ ولی قصر نماز، برای او جایز نیست؛ زیرا لازم نیست که قصر و جمع نماز، با هم باشد؛ گاه، قصر، جایز است و جمع، جایز نیست؛ و گاه، جمع نمازها، مشروع است و قصر نماز، مشروعیت ندارد. و گاهی از اوقات نیز قصر و جمع، هر دو مشروع‌اند. مسافری که نمی‌تواند هر نمازی را در وقت آن بخواند، می‌تواند قصر و جمع کند؛ ولی مسافری که در جایی اتراق کرده است، می‌تواند نمازش را بدون جمع، قصر کند؛ گرچه جمع نماز نیز برای او مشروع است.

سومین حق مسلمان بر مسلمان که در این حدیث بدان تصریح شده، این است که وقتی فوت کرد، جنازه‌اش را از خانه تا محلی که بر او نماز می‌خوانند و از آن‌جا تا قبرستان، تشییع کند. پیامبر فرموده است: «مَنْ شَهِدَ الْجِنَازَةَ حَتَّى يُصَلَّي عَلَيهَا فَلَهُ قِيرَاطٌ وَمَنْ شَهِدَ حَتَّى تُدْفَنَ كَانَ لَهُ قِيرَاطَانِ». قِيلَ: وَمَا الْقِيرَاطانِ؟ قَالَ: «مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ»؛([[343]](#footnote-343)) یعنی: «هرکس تا هنگامِ نماز خواندن بر جنازه، حضور داشته باشد، به‌اندازه‌ی یک قیراط پاداش می‌یابد. و اگر تا پایان خاک‌سپاری حضور داشته باشد، به‌اندازه‌ی دو قیراط پاداش می‌یابد». پرسیدند: دو قیراط چه‌قدر است؟ فرمود: «به‌اندازه‌ی دو کوه بزرگ». در روایتی آمده است: «کوچک‌ترین کوه، به‌اندازه‌ی اُحُد است». این، فضلِ عظیم و پاداش بزرگی‌ست؛ وقتی عبدالله بن عمر$ از این حدیث اطلاع یافت، فرمود: «قیراط‌های زیادی از دست داده‌ایم» و از آن پس، در هر تشییع جنازه‌ای شرکت می‌کرد و آن را غنیمت می‌دانست؛ زیرا انسان می‌تواند بدون هیچ مشکلی به این‌همه اجر و ثواب دست یابد؛ ولی چه زمانی به این همه اجر و پاداش دست می‌یابد؟ آری؛ زمانی که بیش از همیشه به آن نیاز دارد؛ آن روز که هیچ درهم و دیناری وجود ندارد و زن و فرزند و نزدیکان انسان، سودی به او نمی‌بخشند؛ بله، روز قیامت که تنها اعمال نیک انسان، به دردش می‌خورد.

کسی که در تشییع جنازه حضور می‌یابد، باید خشوع داشته باشد و به خود و فرجامِ خویش بیندیشد که چنین روزی را در پیش دارد و به خود بگوید: دیر یا زود، تو را بر شانه‌هایشان حمل می‌کنند و باید از این دنیا کوچ کنی؛ به‌یاد داشته باش که عزیزترین و نزدیک‌ترین افراد خانواده‌ات، تو را در این گورِ تنگ و تاریک دفن می‌کنند و رویِ تو خاک می‌ریزند و تو را تک و تنها می‌گذارند. آن‌گاه با اعمال خویش، تنها می‌شوی؛ اگر اعمال نیکی داشته باشی، وضعیت خوبی خواهی داشت و اگر کردارت بد باشد، توقع خوبی نداشته باش؛ از این‌رو علما گفته‌اند: خندیدن و صحبت‌های دنیوی در هنگام تشییع جنازه، مکروه است.

وقتی به قبرستان می‌رسیم و منتظرِ خاک‌سپاریِ میّت هستیم، باید به سرانجامِ خویش بیندیشیم و بدانیم که روزی به انتظار دفنِ ما خواهند نشست و اگر عده‌ای، پیرامونِ شما نشسته‌اند، همان مطالبی را به آن‌ها یادآوری کنید که پیامبر در تشییع جنازه‌ی یکی از انصار، به یاران خویش یادآوری فرمود؛ در آن هنگام رسول‌الله چوبی در دست داشت و درباره‌ی سختی‌های مرگ و قبر، سخن می‌گفت تا در کنارِ تشییعِ جنازه، یاران خویش را پند و اندرز دهد.

البته این‌که برخی از آقایان در برخی از مناطق، مراسم به‌اصطلاح «ترحیم» برگزار می‌کنند و شخصی برمی‌خیزد و سخنرانی می‌کند، هیچ ثبوتی ندارد و ثابت نشده که پیامبر و اصحابش چنین عملی را انجام داده باشند. آن‌چه ثابت شده، این است که وقتی پیامبر و اصحابش نشستند تا قبرِ این میت آماده شود، پیامبر در آن مجلس، با هم‌نشینان خود درباره‌ی مسایلی که ذکر شد، سخن گفت. هم‌چنین رسول‌الله در خاک‌سپاری یکی از دخترانش در حالی که کنارِ قبر ایستاده بود و از چشمانش اشک می‌ریخت، فرمود: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَد إِلاَّ وَقَد كُتِبَ مَقْعَده مِنْ الْجَنَّة وَمَقْعَده مِنْ النَّار»؛ یعنی: «هیچ‌یک از شما (و هیچ انسانی) وجود ندارد، مگر این‌که جایگاهش در بهشت یا دوزخ، مشخص شده است». عرض کردند: ای رسول‌خدا! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به سرنوشت خود، راضی نشویم؟ فرمود: «لاَ، اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ»؛([[344]](#footnote-344)) یعنی: «خیر، عمل کنید؛ زیرا هرکس در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن خلق شده است؛ اگر از اهل سعادت و رستگاری باشد، عملِ اهل سعادت را در پیش می‌گیرد. و اگر اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می‌رود». سپس این آیات را قرائت نمود که الله متعال فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠﴾ [الليل: ٥، ١٠]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد. ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشِ الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گم‌راهی و در نتیجه دوزخ است،) قرار خواهیم داد.

و چون دفن میّت را شروع کردند، خوبست که انسان در این کار، سهیم شود و با دست خود سه بار بر روی قبر، خاک بریزد و اگر دوست داشته باشد، تا پایانِ خاک‌سپاری مشارکت کند. و آن‌گاه که دفن میّت تمام شد، بالای قبر بایستد و اگر جزو کسانی‌ست که مردم به سخنانش اهمیت می‌دهند، از آن‌ها بخواهد که برای برادر خود درخواست آمرزش کنند و به آنان یادآوری نماید که اینک برادرشان در قبر، بازخواست می‌شود. چنان‌که پیامبر پس از دفن میّت، می‌ایستاد و می‌فرمود: «اسْتَغْفِرُوا لأَخِيكُمْ وَاسْأَلُوا لَهُ التَّثْبِيتَ، فَإِنَّهُ الآنَ يُسْأَلُ»؛([[345]](#footnote-345)) یعنی: «برای برادرِ خویش، درخواست آمرزش و پایداری کنید که اینک (در قبر) از او سؤال می‌شود».

حال که او را دفن کردند و او را به جهانِ دیگری سپردند، عالَمی دیگر بر او آغاز می‌شود و دو فرشته نزدش می‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. مؤمن پاسخ می‌دهد: پروردگار من، الله؛ دینم، اسلام و پیامبرم، محمد است. الله متعال، ما را جزو کسانی قرار دهد که آزمون قبر را با موفقیت پشت سر می‌گذارند.

ولی کسی که ایمان نداشته یا در شک و تردید بوده است، می‌گوید: نمی‌دانم؛ در دنیا می‌شنیدم که مردم‌ چیزی می‌گفتند و من نیز گفتم؛ یعنی ایمان، به قلب او نرسیده است.

پس از خاک‌سپاری، بایستید و برای برادر خویش دعا کنید و بگویید: یا الله! او را بیامرز؛ یا الله! او را استوار و پایدار بگردان و این دعا را سه بار تکرار کنید؛ زیرا پیامبر هنگامی که دعا می‌کرد، سه بار تکرار می‌فرمود. البته ناگفته نماند که نیازی به توقف طولانی‌مدت بر سرِ قبر نیست. وقتی مردم باز می‌گردند، میّت صدای کفش‌هایشان را می‌شنود که در حال بازگشت هستند. دو فرشته نزدش می‌آیند و او را در قبر می‌نشانند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. اگرچه قبر تنگ است، اما میت می‌نشیند؛ همان‌طور که انسان، در خواب می‌بیند که ایستاده یا نشسته است و یا راه می‌رود؛ ولی در رخت‌خواب خود به‌سر می‌برد و هیچ حرکتی از او مشاهده نمی‌کنیم. زیرا وضعیت عالمَ برزخ، به‌مراتب با دنیا متفاوت است. قبر مؤمن، تا آن‌جا که چشم می‌بیند، گشاد و فراخ می‌گردد؛ حال آن‌که تمام قبر، چندان بزرگ نیست؛ زیرا جهان آخرت و وضعیت آن، با دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، قابل مقایسه نیست و ما باید به آن‌چه که درباره‌ی آخرت، در قرآن کریم یا احادیث صحیح پیامبر آمده است، ایمان داشته باشیم و بگوییم: شنیدیم و ایمان آوردیم، و تصدیقش می‌کنیم؛ همه، از سوی پروردگار ماست و او، بر هر کاری تواناست.

چهارمین حقی که مسلمان بر برادرِ خود دارد، این است که وقتی برادرش را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرد. همه‌ی علما درباره‌ی مشروعیت اجابت دعوت، اتفاق نظر دارند؛ البته در صورتی که میزبان یا دعوت‌کننده، مسلمان بوده، و به فساد و گناه و معصیت، شهرت نداشته باشد. و در مهمانی‌اش معصیتی یافت نشود که قابل رفع نباشد. البته جمهور علما، قبول کردن دعوت را واجب نمی‌دانند، جز دعوتِ عروسی را که اگر داماد، کسی را برای نخستین بار به مهمانی روز اول دعوت کند، پذیرش دعوتش با رعایت شرایط مذکور، واجب است.

ولی اگر دعوت‌کننده (میزبان) غیرمسلمان باشد، قبول کردن دعوتش، نه واجب است و نه جایز؛ مگر به مصلحتی مانندِ این‌که امیدی به مسلمان شدنش وجود داشته باشد که در این صورت، برای دل‌جویی از او، می‌توان دعوتش را پذیرفت؛ زیرا پیامبر دعوت یک یهودی را در مدینه قبول کرد. هم‌چنین اگر میزبان (دعوت‌کننده) مسلمانی باشد که آشکارا گناه و معصیت می‌نماید، مثلاً ریش خود را می‌تراشد یا آشکارا در کوچه و بازار و در انظار عمومی سیگار می‌کشد، قبول کردن دعوتش واجب نیست. در عین حال نگاه می‌گنیم که مصلحت چیست؟ اگر دعوتش را قبول نکنیم و این، باعث تنبیه او شود یا او را به تفکر وادارد که چرا دعوتم را قبول نمی‌کنند و این امر، به توبه‌ی او بینجامد، دعوتش را نمی‌پذیریم؛ اما اگر امیدی به توبه‌ی او نیست، اختیار با مهمان است که دعوتش را قبول یا رد کند.

هم‌چنین اگر در ضیافت و مهمانی، عمل منکری انجام می‌شود که انسان می‌تواند با حضور خود، از این عمل بازدارد، بر او واجب است که چنین دعوتی را بپذیرد؛ به دو دلیل: اول این‌که از منکر بازدارد و دوم این‌که دعوت برادرِ مسلمانش را اجابت کند؛ البته اگر دعوت عروسی در نخستین روزِ آن باشد. ولی اگر در این مهمانی با سیگار، قلیان و موسیقی و امثال آن، پذیرایی می‌کنند و شما نمی‌توانید از این کارهای حرام منع کنید، در این صورت قبول کردن دعوت جایز نیست.

علما گفته‌اند: اگر عمل منکر در محل دیگری انجام شود و شما به محلی می‌روید که در آن‌جا عمل منکری انجام نمی‌گردد و میزبان نیز از خویشاوندانِ نزدیک شماست و بیم آن می‌رود که اگر دعوتش را قبول نکنید، ارتباط شما با یک‌دیگر به‌کلی قطع شود، در این صورت ایرادی ندارد که دعوتش را بپذیرید؛ ولی اگر عدم حضور شما در این مهمانی، میزبان را به ترک معصیت وامی‌دارد، دعوتش را قبول نکنید یا با صراحت به او بگویید: تنها در صورتی دعوت تو را قبول می‌کنم که در این مهمانی، این عمل حرام را انجام ندهید؛ اگر قبول کرد، دعوتش را بپذیرید؛ ولی اگر نپذیرفت، دعوتش را قبول نکنید؛ زیرا حضور در محل معصیت، هرچند با کراهت و عدمِ میلِ قلبی انسان باشد، باز هم حکم مشارکت در آن معصیت را دارد. چراکه الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡۗ﴾ [النساء : ١٤٠]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده است که چون شنیدید گروهی، آیات الله را انکار و استهزا می­کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید.

این، حکم قبول کردن دعوت است. رعایت حقوقی که در این حدیث آمده است، در میان مسلمان دوستی و محبت ایجاد می‌کند و دل‌ها و وجود همگان را از کینه، بغض و حسد و امثال آن پاک می‌سازد.

و پنجمین حق مسلمان بر مسلمان، این است که وقتی عطسه زد، (با گفتن یرحمک‌الله) برای او دعای خیر کند. همان‌طور که در روایت نخست، یعنی روایت بخاری و مسلم آمده است؛ اما در روایت دوم که روایت مسلم می‌باشد، این قید نیز ذکر شده که: اگر پس از عطسه زدن، «الحمد لله» گفت، (با گفتنِ یَرحَمُكَ‌اللهُ) برای او دعای خیر کن. بنابراین اگر کسی عطسه زد و «الحمد لله» گفت، واجب است که در جوابش، «یرحمک‌الله» بگویید و بدین‌سان بر او واجب می‌شود که در پاسخ شما، بگوید: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ».([[346]](#footnote-346))

اما علما اختلاف نظر دارند که گفتن «يرحمك‌الله» به کسی که پس از عطسه، «الحمدلله» می‌گوید، واجب عینی‌ست یا کفایی؟ یعنی اگر در جمعی نشسته باشیم و کسی عطسه زد و «الحمد لله» گفت، آیا کافی‌ست که یک نفر پاسخش را بدهد یا همه باید به او «يرحمك‌الله» بگویند؟ پاسخ، این است که پاسخش، واجب کفایی‌ست و اگر یک نفر، از میان جمع به او «يرحمک الله» گفت، کافی‌ست؛ ولی برخی از علما، آن را واجب عینی دانسته‌اند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «كان حقًّا على كلِّ مَن سمَِعَهُ أَن يقولَ: يرحَمُكَ اللَّهُ»؛ یعنی: «بر هر کسی که الحمدلله گفتنِ عطسه‌زننده را بشنود، واجب است که بگوید: يَرحَمُكَ‌الله». از این حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که پاسخش، واجب عینی‌ست؛ ولی کسی که عطسه می‌زند، به نیت همه در پاسخ می‌گوید: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ». و همین یک بار، کافی‌ست.

ناگفته نماند که اگر کسی، عسطه زد و «الحمد لله» نگفت، در جوابش «یرحمك‌الله» نگو تا تنبیهی باشد بر این‌که «الحمد لله» نگفته است و بدین‌سان او را از این دعای خیر، محروم بگردان؛ ولی ایرادی ندارد که گفتنِ «الحمد لله» را به او یادآوری کنید. البته در صورتی که احتمال می‌دهید از روی فراموشی، «الحمد لله» نگفته است؛ اما اگر گمان شما، این بود که سهل‌انگاری کرده و به این مسأله اهمیت نداده است، نیازی به تذکر نیست. اما از کجا تشخیص دهیم که از روی سهل‌انگاری بوده یا به سبب فراموشی؟ از ظاهرِ حدیث، چنین به‌نظر می‌رسد که اگر «الحمد لله» نگفت، به‌طور مطلق برایش دعای خیر نکنید. از این‌رو ابتدا به او «یرحمك ‌الله» نمی‌گوییم و پس از این‌که مدتی گذشت، به او می‌گوییم: کسی که عطسه می‌زند، باید «الحمد لله» بگوید؛ زیرا عطسه، از سوی خداست و خمیازه، از سوی شیطان. عطسه، نشانه‌ی سلامتی و نشاط جسمانی‌ست؛ از این‌رو انسان، پس از عطسه زدن، احساس می‌کند که سبک شده است.

دعای خیر برای کسی که عطسه می‌زند، تا سه بار تکرار می‌شود؛ یعنی اگر کسی، عطسه زد و «الحمد لله» گفت، به او «یرحمُكَ‌الله» بگویید؛ اگر دوباره عطسه زد و «الحمد لله» گفت، باز هم به او «یرحمك‌الله» بگویید و چون برای سومین بار عطسه زد و «الحمد لله» گفت، در جوابش «یرحمك‌الله» بگویید؛ ولی برای چهارمین به او بگویید: خداوند، به تو سلامتی بدهد که سرما خورده‌ای.([[347]](#footnote-347)) از آن جهت به او می‌گویید سرما خورده‌ای که سؤال نکند: چرا «یرحمك‌الله» نگفتی؟ و بدین‌سان علتش را برای او بیان می‌کنید.

فایده‌ی دیگرش، این است به سلامتی خود، اهمیت بیش‌تری می‌دهد و از آن‌چه که بیماری‌اش را شدیدتر می‌کند، دوری می‌نماید. بهترین درمان برای سرماخوردگی، استراحت است؛ البته اگر انسان، در معرض هوای سرد قرار نگیرد یا آب سرد نیاشامد، سرماخوردگی‌اش، زودتر برطرف می‌شود. هرکسی، خود می‌تواند با رعایت نکات بهداشتی و پیش‌گیری از بیماری‌ها، پزشک خود باشد.

برخی از مردم، در جوابِ «یرحمك‌الله» می‌گویند: «یهدینا و یهدیکم‌الله». یعنی: الله، ما و شما را هدایت کند. گفتن این عبارت، درست نیست؛ زیرا آن شخص، با گفتن «یرحمک‌الله» برای شما دعای خیر کرده است؛ حال چرا ابتدا برای خود دعای هدایت می‌کنید و سپس برای او. آری؛ اگر بگوید: «یرحمنا و یرحمک‌الله»، در جواب بگویید: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ». ولی از آن‌جا که به شما «یرحمك‌الله» گفته است، شما نیز مطابق رهنمود نبوی، عمل کنید و به او بگویید: «يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ».

گفته می‌شود: یهودیان نزد پیامبر وانمود می‌کردند که عطسه می‌زنند؛ یعنی با تکلف، عطسه می‌زدند تا پیامبر به آنان بگوید: «یرحمکم‌الله». زیرا شکی در رسالت پیامبر نداشتند و بر این باور بودند که اگر این بزرگوار، برای ایشان دعای رحمت کند، حتماً دعایش سودی به آن‌ها می‌رساند؛ ولی دعای رحمت، هیچ سودی برای کافران ندارد و اصلاً جایز نیست که برای کافران، دعای رحمت کنیم. زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾ [التوبة: ١١٣]

برای پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان، پس از آن‌که برایشان روشن شد که آنان دوزخی‌اند، آمرزش بخواهند؛ هرچند خویشاوند باشند.

شاید این پرسش مطرح شود که چرا ابراهیم که موحد و یکتاپرست بود، برای پدرِ مشرکِ خویش، درخواست آمرزش کرد؟ الله متعال، جوابش را به‌روشنی داده و فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ ٱسۡتِغۡفَارُ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوۡعِدَةٖ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٞ ١١٤﴾ [التوبة: ١١٤]

و درخواست آمرزش ابراهیم برای پدرش فقط به‌موجب وعده‌ای بود که به او داده بود و چون برایش روشن شد که او دشمن الله است، از او بیزاری جست. به‌راستی ابراهیم خداترس و بردبار بود.

\*\*\*

244- وعن أَبي عُمارة الْبراءِ بنِ عازبٍ$ قال: أَمرنا رسولُ‌الله بِسبْع: أَمرنَا بِعِيادة الْمرِيض، وَاتِّبَاعِ الْجنازةِ، وتَشْمِيتِ الْعاطِس، وَإِبْرارِ الْمُقْسِم، ونَصْرِ المظْلُوم، وَإِجابَةِ الدَّاعِي، وإِفْشاءِ السَّلام. وَنَهانَا عَنْ خواتِيمَ أَوْ تَختُّمٍ بالذَّهب، وَعنْ شُرْبٍ بالفَضَّةِ ، وعَنِ المياثِرِ   
  
الحُمْر، وَعَنِ الْقَسِّيِّ، وَعَنْ لُبْسِ الحَرِيرِ وَالإِسْتَبْرَقِ وَالدِّيبَاج. [متفق عليه]([[348]](#footnote-348))

وفي روايةٍ : وإِنْشَادِ الضَّالةِ فِي السَّبْعِ الأُول.

**ترجمه:** ابوعُماره، بَراء بن عازب$ می‌گوید: رسول‌الله ما را به انجامِ هفت کار، امر فرمود و از انجامِ هفت کار منع نمود: آن‌چه بدان امر کرد، عبارتند از: عیادتِ بیمار، تشییع جنازه، جوابِ کسی که عطسه می‌زند (با گفتن یرحمک‌الله)، عملی ساختنِ سوگندِ کسی که سوگند یاد می‌کند؛ یاری رساندن به مظلوم، قبول کردنِ دعوت، و انتشارِ سلام. و کارهایی که منع کرد، عبارتند از: استفاده از انگشترِ طلا، (خوردن و) آشامیدن در ظروف نقره‌ای، استفاده از زین و هر زیراندازی که از ابریشم ساخته شده باشد، و استفاده از لباسی که در بافتِ آن ابریشم به‌کار رفته است؛ و پوشیدنِ حریر (ابريشمِ نازک) و ابریشم ضخیم، و دیبا.

در روایت دیگری، اعلام پیدا کردن دام (یا کالای) گم‌شده، جزو هفت کار اول، شمرده شده است.

**شرح**

مؤلف/ در بیان حقوق مسلمان، روایتی از براء بن عازب$ نقل کرده که پیامبر اصحابش را به انجام هفت کار دستور داد و آن‌ها را از انجام هفت عمل، منع فرمود. پیش‌تر درباره‌ی پنج مورد از کارهایی که رسول‌الله در این حدیث، به انجام آن دستور داده است، سخن گفتیم. در این حدیث، علاوه بر پنج موردِ قبلی، «به کمک کردن به مظلوم» نیز تصریح شده است؛ یعنی ششمین حقی که هر مسلمانی بر سایر مسلمانان دارد، این است که ظلم و ستم را از او دور کنند یا در برابر ظالم، به دفاع از او برخیزند. فرقی نمی‌کند که نسبت به مال و ثروتش، ظلمی انجام شود یا نسبت به جان و آبروی او. در هر صورت، بر مسلمان واجب است که به برادر مسلمان خویش، کمک و یاری نماید. پیامبر فرمود: «به برادرت، کمک کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». گفتند: ای رسول‌خدا! کمک کردن به مظلوم که روشن است؛ اما به ظالم چگونه کمک کنیم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم، باز دارید»؛ زیرا کسی، ظلم می‌کند که مغلوبِ نفس خویش می‌گردد؛ از این‌رو به او کمک می‌کنیم تا بر نفس خویش چیره شود و دست از ظلم و ستم بردارد.

بنابراین، اگر شخصی را دیدیم که نسبت به حقوق همسایه‌اش بی‌پرواست و به او بدی می‌کند، بر ما واجب است که به هر دو کمک کنیم؛ نزدِ ظالم برویم، یعنی نزد همان همسایه‌ای که حقوق همسایگی را رعایت نمی‌کند و او را نصیحت نماییم و به او تذکر دهیم که پایمال کردن حقوق همسایگان، گناه و معصیت است و مجازات دارد؛ بر عکس به او یادآوری کنیم که حسن معاشرت با همسایگان، کار نیک و پسندیده‌ای‌ست که اجر اخروی دارد. به همسایه‌ی مظلوم خود بدین‌سان کمک می‌کنیم که به او می‌گوییم: من، با همسایه حرف می‌زنم و نصیحتش می‌کنم؛ اگر الله هدایتش کرد، چه بهتر؛ و گرنه، حاضرم تا به‌اتفاق یک‌دیگر، نزد قاضی برویم و با کمکِ هم، این مسأله را حل کنیم.

هم‌چنین اگر شخصی را دیدید که حق یا طلبِ برادرِ مسلمانش را انکار می‌کند و شما می‌دانستید که واقعاً حق او را انکار و پایمال می‌نماید، نزد آن شخص بروید و نصیحتش کنید و برایش توضیح دهید که خوردن مال دیگران به‌ناحق، گناه و معصیت است و مجازات الهی را در پی خواهد داشت و هیچ خیر و برکتی در دنیا و آخرت ندارد؛ بلکه سراسر شر است. بدین‌سان او را نصیحت کنید تا حق برادرِ مسلمانش را ادا نماید. و نیز نزد صاحبِ حق یا بستان‌کار بروید و به او بگویید: صبر کن؛ من با تو هستم. مطمئن باشم که او را نصیحت و توبیخ می‌کنم. خلاصه این‌که در هر ظلمی، به ظالم و مظلوم کمک می‌کنیم؛ کمک کردن به ظالم، این است که او را از ظلمش بازداریم.

و اما هفتمین حقی که در این حدیث آمده، این است که وقتی برادر مسلمانتان شما را سوگند داد و یا نزدتان درباره‌ی کاری سوگند یاد کرد، سوگندش را عملی سازید و در این جهت، با او موافقت و هم‌راهی نمایید. مثلاً اگر گفت: «به الله سوگند که باید این کار را انجام دهی»، حقّ اوست که برای عملی شدن سوگندش، آن را به انجام برسانید؛ مگر این‌که با انجامِ آن کار، ضرر و زیانی متوجهِ شما گردد. به عنوان مثال: اگر کسی، شما را سوگند داد که او را از اثاث و وسایل منزل خود، باخبر سازید و شما دوست نداشتید که کسی، از دار و ندارِ شما باخبر شود، نیازی نیست که خواسته‌اش را بپذیرید؛ زیرا او در کار و زندگیِ شما، فضولی نموده و چون می‌خواهد از اسرارِ شما آگاه شود، در حقیقت پا از گلیم خود درازتر کرده است و این، تجاوز به حقوق دیگران است و نباید به خواسته‌های متجاوز، ترتیب اثر داد.

ولی اگر شما را سوگندی داد که در آن، حقی ضایع و پایمال نمی‌شد، باید سوگندش را عملی سازید؛ البته به‌شرطی که گناه و معصیتی در کار نباشد. مثلاً به کسی که با قسم و سوگند از ما می‌خواهد تا برایش سیگار بخَریم، هیچ کمکی نمی‌کنیم؛ و اصلاً عملی ساختنِ چنین سوگندهایی، جایز نیست؛ زیرا تعاون و هم‌کاری در زمینه‌ی گناه و معصیت، محسوب می‌شود.

همان‌طور که گفتم، اگر با عملی ساختن سوگند دیگران، ضرر و زیانی متوجه شما شود، نباید به سوگندشان ترتیب اثر دهید. به عنوان مثال: اگر حج بر شما واجب است و پدرتان به شما بگوید: «به الله سوگند که به حج نمی‌روی یا نباید به حج بروی»، جایز نیست که از او اطاعت کنید یا به سوگندش اهمیت دهید؛ زیرا این امر، به ترک واجبی شرعی می‌انجامد و اطاعت از مخلوق در جهتِ نافرمانی از خالق، جایز نیست. اگر به فرضِ این‌که پدرتان، مادرتان را طلاق داده است یا مشکلاتی در میان آن‌ها وجود دارد، سوگند یاد کند و بگوید: «والله، حق نداری به ملاقات مادرت بروی»، در این مورد نیز نباید از او اطاعت کنید؛ زیرا او، بدان سبب که مانع از ملاقات شما و مادرتان می‌شود، گنه‌کار می‌گردد. و صله‌ی رحم، به‌ویژه نیکی کردن به پدر و مادر، واجب است.

بنابراین اگر پدرتان با قسم و سوگند، از شما خواست که با برادر، عمو و یا یکی دیگر از نزدیکان خود قطع رابطه کنید، هیچ اهمیتی به سوگندش ندهید؛ اگرچه پدرِ شماست. زیرا صله‌ی رحم واجب می‌باشد و برای هیچ‌کس جایز نیست که سوگند معصیت یاد کند. اگر کسی حقوق خویشاوندی و صله‌ی رحم را رعایت کند، الله متعال او را به رحمت خویش پیوند می‌دهد؛ یعنی او را از رحمتِ خویش، برخوردار می‌سازد و این، وعده‌ی الهی‌ست. و بر عکس، اگر کسی با خویشاوندان خویش قطع رابطه کند، الله متعال او را از رحمت خود محروم می‌گرداند.

حال اگر هر دو طرف، سوگند یاد کنند، حق با کیست و سوگند کدام‌یک از آن‌ها برای عملی شدن در اولویت قرار دارد؟ به عنوان مثال: دوستِ عزیزی مهمان شماست. سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «به الله سوگند که نباید گوسفندی ذبح کنی»؛ زیرا راضی به زحمتِ شما نیست. ولی شما بر پذیرایی از او اصرار دارید و شما نیز سوگند یاد می‌کنید که «به الله سوگند، حتماً این گوسفند را ذبح می‌کنم». حال که هر دو سوگند یاد کرده‌اید، سوگندِ کدام‌یک از شما عملی شود؟ آری؛ سوگندِ مهمان. زیرا ابتدا سوگند یاد کرده و حق او، ثابت است. بنابراین به شما که میزبان هستید، می‌گوییم: سوگندِ مهمانتان را اجرا نمایید؛ یعنی گوسفند را ذبح نکنید. ولی باید کفاره‌ی سوگند خود را ادا نمایید.

این‌جا یک نکته‌ی بسیار مهم را یادآوری می‌کنم؛ و آن، این‌که برخی از افراد ناآگاه، به زن‌طلاق قسم می‌خورند. به عنوان مثال: شخصی، به مهمانی می‌رود و به میزبانش می‌گوید: زن‌طلاق باشم اگر بگذارم خودت را به‌خاطر من در زحمت بیندازی و گوسفندی ذبح کنی. میزبان هم سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «زن‌طلاق باشم اگر این گوسفند را برای تو ذبح نکنم»! این، اشتباه است. پیامبر می‌فرماید: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ»؛([[349]](#footnote-349)) یعنی: «کسی که می‌خواهد سوگند بخورد، به نام الله سوگند یاد کند، یا سکوت نماید». اما قسمِ زن‌طلاق، هرگز! گناهِ زن چیست که برخی از مردم به زن‌طلاق قسم می‌خورند و بدین‌سادگی طلاقش می‌دهند! این، اشتباه بسیار بزرگی‌ست.

امروزه فتوای مفتیان، از جمله خودم، بر این است که اگر قصد انسان از چنین سخنی، تأکید یا تهدید باشد، طلاق واقع نمی‌شود؛ بلکه بر گوینده‌اش کفاره‌ی سوگند واجب می‌گردد. به عبارت دیگر، چنین سخنانی، حکم سوگند را دارد. البته ناگفته نماند که بیش‌ترِ علما، از جمله ائمه‌ی اربعه رحمهم‌الله این را طلاق دانسته‌ و گفته‌اند: اگر کسی که به شرطی که می‌گذارد، عمل نکند، زنش مطلقه می‌شود. لذا مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست. گمان نکنید که چون برخی از مفتیان، فتوای ساده‌ای داده‌اند، اصل مسأله نیز ساده است. بلکه مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست؛ زیرا مفتیان و اصحاب مذاهب اربعه‌ی مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی، به‌اتفاق، این را طلاق دانسته‌اند و اگر کسی قسمِ زن‌طلاق بخورد و به‌فرض مثال بگوید: «زن‌طلاق باشم که این کار را انجام ندهم»، و سپس آن کار را انجام ندهد، همسرش مطلقه می‌گردد. شوخی که نیست؛ این، فتوای مذاهب چهارگانه است که هیچ اختلافی در آن وجود ندارد. پس سهل‌انگاری نکنید و این مسأله را ناچیز و بی‌اهمیت ندانید. کسی که به زن‌طلاق قسم می‌خورد و شرطِ قسمش را به‌انجام نمی‌رساند، بنا بر فتوای مذاهب اربعه، نزدیکی با همسرش بر او حرام می‌شود؛ و بنا بر دیدگاهِ فقهی برخی دیگر از فقها، باید کفاره‌ی سوگندش را ادا کند تا همسرش بر او حلال باشد. لذا به این مسأله اهمیت دهید و نگویید: مشکلی نیست؛ به فتوای علمایی عمل می‌کنم که این را قسم دانسته‌اند، نه طلاق. فراموش نکنید که علما و مفتیانِ بزرگ‌تر، به واقع شدن طلاق در چنین مواردی فتوا داده‌اند. به‌ویژه اگر این طلاق، آخرین طلاق باشد، آن زن، بر شوهرش حرام می‌شود؛ مگر این‌که با شخصِ دیگری ازدواج نماید و این ازدواج نیز به شکست بینجامد. در هر حال، اگر کسی می‌خواهد سوگند یاد کند، فقط به نام الله سوگند بخورد.

اینک نکته‌ی مهمّ دیگری را نیز برای شما یادآوری می‌کنم؛ هرگاه قسم می‌خورید، «ان‌شاءالله» بگویید؛ اگرچه طرفِ مقابل نشنود؛ زیرا اگر «ان‌شاءالله» بگویید، امید است که سوگند خود را به توفیق الله، عملی سازید و اگر نتوانستید به سوگند خود عمل کنید، کفاره‌ای بر شما واجب نمی‌شود. به‌فرضِ مثال: اگر به میزبان بگویید: «سوگند به الله، نمی‌گذارم گوسفندی ذبح کنی»، و آن گاه در دل «ان‌شاءالله» بگویید، و میزبان، گوسفندش را ذبح کند، هیچ کفاره‌ای بر شما واجب نمی‌شود. همین‌طور برعکس، اگر سوگند یاد کنید و به مهمان خود بگویید: به الله سوگند که حتماً برای تو گوسفندی ذبح می‌کنم»، و در عین حال، به‌آرامی یا در دلِ خود «ان‌شاءالله» بگویید، در صورتی که گوسفندی ذبح نکنید، کفاره‌ی سوگند بر شما واجب نمی‌گردد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِين فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللهُ لَم يَحْنَثْ»؛ یعنی: «کسی که سوگند بخورد و ان‌شاءالله بگوید، سوگندش نمی‌شکند». به عبارت دیگر، وقتی سوگندش را بشکند یا به آن عمل نکند، کفاره‌ی سوگند بر او واجب نمی‌شود. بنابراین خود را به گفتن «ان‌شاءالله» عادت دهیم تا از یک‌سو الله به ما توفیق دهد که قصد و اراده‌ی خود را عملی بسازیم و از سوی دیگر، در صورتی که سوگند خود را بشکنیم، کفاره‌ی قسم بر ما واجب نشود.

و اینک به شرح و توضیح هفت عملی می‌پردازیم که بنا بر حدیث براء، پیامبر از انجامِ آن‌ها منع فرمود؛ از جمله: استفاده از طلا. استفاده از طلا، برای مردان حرام است؛ چه انگشتر طلا باشد، و چه دست‌بند یا گردن‌بند و یا گوشواره و حلقه‌ی طلا یا تاجِ طلا و امثال آن. هر نوع طلایی برای مردان، حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر در دستِ مردی، انگشتری از جنسِ طلا دید؛ آن را از انگشتش بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «یکی از شما، قصد اخگری از آتش می‌کند و آن را در دست خود قرار می‌دهد». پس از این‌که رسول‌الله رفت، به آن مرد گفتند: انگشتر خویش را بردار و (به نحوی دیگر و به صورتی شرعی) از آن استفاده کن. گفت: خیر؛ به الله سوگند، انگشتری را که رسول‌الله دور انداخته است، برنمی‌دارم.([[350]](#footnote-350)) هم‌چنین در حدیثی که علی بن ابی‌طالب روایت کرده، آمده است که پیامبر فرمود: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لإنَاثِ أُمَّتِي، وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا»؛([[351]](#footnote-351)) یعنی: «طلا و ابریشم برای زنان امتم حلال است و بر مردان امتم، حرام».

ولی استفاده از طلا برای زنان، جایز است و ایرادی ندارد؛ از این‌رو زن‌ها می‌توانند از انگشتر طلا، دست‌بند طلا و دیگر زیورآلات زرین استفاده کنند؛ به‌شرطی که به حد اسراف نرسد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾

و اسراف نکنید. همانا الله، اسراف­کنندگان را دوست ندارد.

برخی از علما گفته‌اند: اهل علم درباره‌ی جواز استفاده از طلا برای زنان اجماع کرده‌اند؛ ولی احادیثِ نهی، یعنی احادیثی که استفاده از طلا را برای زنان، ناجایز قرار داده است، یا ضعیف می‌باشد و یا «شاذ»، و به این احادیث عمل نمی‌شود؛ زیرا احادیث زیادی، درباره‌ی جواز استفاده از طلا برای زنان وجود دارد.

ناگفته نماند که اگر طلای زیوریِ زن نیز به حد نصاب برسد، زکاتش را باید بپردازد؛ بدین‌سان که قیمت آن‌ها را سالیانه بسنجد و «ربع‌عشر» آن را به عنوان زکات بدهد؛ زیرا پیامبر زنی دید که در دست دخترش، دو دست‌بند بزرگ و ضخیم بود. پرسید: «آیا زکاتشان را می‌دهی؟» آن زن پاسخ داد: خیر. رسول‌الله فرمود: «أَيَسُرُّك أَنْ يُسَوِّرَك اللَّهُ بِهِمَا سِوَارَيْنِ مِنْ نَارٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟»([[352]](#footnote-352)) یعنی: «آیا دوست داری که الله، روز قیامت به جای این دو دست‌بند، دو دست‌بندِ آتشین در دستِ تو قرار دهد؟» لذا آن زن، این دست‌‌بندها را درآورد و گفت: این‌ها از آنِ الله و رسولش باشند.

در حدیث براء از آشامیدن در ظروف نقره‌ای نیز منع شده است. فرقی نمی‌کند که نوشیدنی، آب باشد یا شیر یا هر نوع آشامیدنی دیگری. آشامیدن در ظروف نقره‌ای، هم برای مردان حرام است و هم برای زنان؛ زیرا حرام بودن ظروف نقره و طلا، هم شامل مردان می‌شود و هم شامل زنان. ناگفته نماند که این ظروف، چه از جنسِ طلا و نقره‌ی خالص باشند و چه آن‌ها را آبِ طلا و نقره داده باشند، حرامند. البته حرمت ظروف طلا، بیش‌تر و شدیدتر می‌باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَلا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهِمَا فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَكُمْ فِي الْآخِرَةِ»؛([[353]](#footnote-353)) یعنی: «در ظروف طلا و نقره، نخورید و نیاشامید؛ زیرا این‌ها، در دنیا از آنِ کفار است و در آخرت، مخصوص شما».

در این حدیث آمده است: «وعَنِ المياثِرِ الحُمْر»؛یعنی: «و از استفاده از زین و هر زیراندازی که از ابریشم ساخته شده باشد، ما را منع فرمود». «میاثر حمر»، زین‌هایی به شکل بالِش بود که از پنبه درست می‌کردند و روکش‌هایی ابریشمی داشت و سوارکار، بر روی آن می‌نشست تا راحت باشد.

پیامبر هم‌چنین از پوشیدن لباس‌هایی که در بافتِ آن، ابریشم به‌کار رفته است و نیز از پوشیدنِ حریر (ابربشمِ نازک) و ابریشم ضخیم، و دیبا منع فرمود. انواع حریر و ابریشم، با کاربردهای مختلف مانند لباس، زیرانداز و روانداز، برای مردان، حرام است. البته برای زن ایرادی ندارد که لباس ابریشمین بپوشد؛ زیرا فقط زنان می‌توانند خود را با پوشیدن لباس ابریشمین، برای همسران خویش بیارایند. الله می‌فرماید:

﴿أَوَ مَن يُنَشَّؤُاْ فِي ٱلۡحِلۡيَةِ وَهُوَ فِي ٱلۡخِصَامِ غَيۡرُ مُبِينٖ ١٨﴾ [الزخرف: ١٨]

آیا کسی (را فرزند پروردگار می‌خوانند) که در ناز و نعمت پرورش می‌یابد و بَیانش در بحث و مجادله، روشن و رسا نیست؟

مردان با توجه به ویژگی‌هایی که دارند، از پوشیدن لباس ابریشمین، بی‌نیازند و ضرورتی ندارد که خود را با چنین چیزهایی بیارایند.

علما، درباره‌ی این‌که آیا زن می‌تواند از حریر و ابریشم به عنوان زیرانداز استفاده کند، اختلاف نظر دارند؛ برخی از علما، این را حرام دانسته‌اند و به همین حدیث استناد کرده‌اند که رسول‌الله به‌طور عمومی، استفاده از زین‌ها و زیراندازهای ابریشمین را ممنوع نموده است و جواز پوشیدن حریر یا ابریشم برای زنان، فقط بدین‌خاطر است که خود را برای شوهرانشان بیارایند. و همین دیدگاه، صحیح‌تر از دیدگاه کسانی‌ست که استفاده از حریر و ابریشم را با هر نوع کاربردی به‌طور مطلق برای زنان، جایز شمرده‌اند؛ زیرا هر حکمی، به علت آن بستگی دارد.

اینک به شرح این روایت می‌پردازیم که در آن، آمده است: «وإِنْشَادِ الضَّالةِ». یعنی اگر انسان، کالایی پیدا کرد، باید اعلام کند که من، چنین چيزی یافته‌ام؛ مالِ کیست؟ یعنی اعلامِ یافته‌ها، یکی از مواردی‌ست که پیامبر به آن دستور داده است. «ضَّالة» به چارپایان یا دام‌هایی می‌گویند که گُم می‌شوند. علما، «ضَّالة» را بر دو دسته دانسته‌اند:

اول: حیواناتی مانند شتر که خطرِ گرگ و دیگر درندگان کوچک، آن‌ها را تهدید نمی‌کند؛ گرفتن چنین چارپایانی، با این عذر و بهانه که ممکن است شکار گرگ شوند، ناجایز است؛ یعنی کسی نمی‌تواند ادعا کند که این شتر را در بیابان دیدم؛ لذا برای نجاتش از چنگال گرگ، او را با خود به خانه بردم. حکم پرندگانی مانند شاهین و کبوتر نیز همین‌گونه است؛ زیرا می‌توانند پرواز کنند تا شکارِ حیوانات شکارچی نشوند؛ و نیز حیواناتی مانند آهو که سرعت و شتاب زیادی در دویدن دارند. بنابراین جایز نیست که کسی، شتر بیابان را به گله‌ی خود ببرد یا کبوتر تیزپرواز را به سوی کبوترهای خویش بکشاند؛ بلکه باید آن‌ها را از گله‌ی شتر یا دسته‌ی کبوترانش دور کند. چنان‌که شخصی، از پیامبر سؤال کرد: اگر شترِ گم‌شده‌ای پیدا شود، چه باید کرد؟ فرمود: «وَمَا لَكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَرْعَى الشَّجَرَ، فَذَرْهَا حَتَّى يجِدَهَا رَبُّهَا»؛([[354]](#footnote-354)) یعنی: «تو را با شتر، چه‌کار؟ (شتر که گم نمی‌شود.) زیرا حیوان مقاومی‌ست و آب و غذایش با اوست؛ هرگاه تشنه و گرسنه شود، آب و درختی پیدا می‌کند (یا از ذخیره‌ی آب و عذایش استفاده می‌نماید) تا این‌که صاحبش آن را بیابد».

تنها زمانی گرفتن شترِ بیابان، جایز است که یابنده، نگران این باشد که دزدها این شتر را بگیرند و او را بکشند و بدین‌سان، دست صاحبش به آن نرسد. لذا ایرادی ندارد که انسان در چنین حالتی شتر را بگیرد تا صاحبش را بیابد یا اگر صاحبش را می‌شناسد، آن را به او بدهد.

دوم: حیوانات گم‌شده‌ای مانند بز و گوسفند که از خطر گرگ و درندگان کوچک، در امان نیستند؛ چنین حیواناتی را باید بگیریم و صاحبانشان را پیدا کنیم؛ زیرا پیامبر فرموده است: «هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ»؛ یعنی: «گوسفندِ گم‌شده، یا از آنِ تو و یا از آنِ برادرت خواهد بود یا (اگر کسی، آن را نیابد) شکارِ گرگ می‌شود». البته بر یابنده، واجب است که صاحبش را پیدا کند. یابنده، باید یک سال برای یافتن صاحبش اعلام و صبر نماید و اگر صاحبش، پیدا نشد، به یابنده تعلق می‌گیرد.

«إِنْشَادِ الضَّالةِ»، دو معنا دارد:

یکی، همین‌که ذکر کردیم، و واجب است.

و دوم، ممنوع و ناجایز می‌باشد؛ بدین‌سان که کسی در مسجد اعلام کند که من، چنین چیزی گم کرده‌ام؛ چه کسی، آن را یافته است؟ اعلام کردن اشیاء مفقودی و گم‌شده در مسجد، جایز نیست؛ زیرا پیامبر فرموده است: «إذَا سَمِعَ إَحَدًا يَنْشُد ضَالَّة فِي الْمَسْجِد فَقُولُوا: لا رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيْك، فَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لَمْ تُبْنَ لِهَذَا»؛([[355]](#footnote-355)) یعنی: «هرگاه شنیدید که شخصی، در مسجد برای یافتن گم‌شده‌اش اعلام می‌کند، به او بگویید: الله، آن را به تو برنگرداند؛ زیرا مساجد برای این، بنا نشده است».

شخصی در مسجد برمی‌خیزد و می‌گوید: ای مردم، چه کسی گوسفند مرا دیده است؟ چه کسی، کیفِ مرا دیده است؟ اعلام اشیاء مفقودی یا گم‌شده در مسجد، حرام است و مساجد برای اعلام اشیاء گم‌شده، بنا نشده است؛ از این‌رو باید برای چنین شخصی بددعایی کنیم و بگوییم که الله، گم‌شده‌ات را به تو برنگردانَد. همان‌طور که اگر کسی را دیدیم که در مسجد خرید و فروش می‌کند، باید بگوییم: الله، تجارتِ تو را بی‌فایده بگرداند.

این‌ها، رهنمودها و دستورهای پیامبر است؛ هر دستوری که پیامبر داده، خیر است و هر کاری که از آن منع فرموده، شر می‌باشد و هیچ خیری در کارهای ممنوع نیست؛ از این‌رو قاعده و ضابطه‌ای شرعی‌ست که باید از میان بد و بدتر، بد را انتخاب کرد و اگر کاری یا چیزی، هم سودمند بود و هم مضر و زیان‌بار، نگاه می‌کنیم که آیا سودش بیش‌تر است یا ضررش؟ روشن است که اگر زیانش بیش‌تر بود، از آن دوری می‌نماییم و اگر سودش بیش‌تر بود، آن را انجام می‌دهیم؛ و چنان‌چه سود و زیانش یک‌سان بود، باز هم از آن دوری می‌کنیم؛ زیرا دفع ضرر بر جلب منفعت، مقدّم است.

28- باب: پوشاندن عیوب مسلمانان و نهی از اشاعه‌ی آن بدون ضرورت

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ﴾ [النور : ١٩]

به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب ستر عورات المسلمين والنهي عن إشاعتها لغير ضرورة». یعنی: «باب پوشاندن عیوب مسلمانان و نهی از اشاعه‌ی آن بدون ضرورت». عورت در این‌جا به معنای عورت معنوی یا عیب و کاستی‌ست. زیرا عورت بر دو نوع است: عورت ظاهری، و عورت معنوی.

عورت ظاهری، همان اندامی‌ست که نگاه کردن به آن، حرام است؛ مانندِ شرم‌گاه.

و عورت معنوی، به هر کاستی و عیب ظاهری یا رفتاری گفته می‌شود.

الله متعال، در بیان ویژگی‌های انسان، فرموده است:

﴿إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومٗا جَهُولٗا ٧٢﴾ [الأحزاب: ٧٢]

همانا ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمودیم؛ ولی از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، آن را پذیرفت. بی‌گمان انسان، ستمکار و نادان است.

دو ویژگی در این آیه، برای انسان بیان شده است: ظلم، و جهالت. یعنی اگر انسان، به‌عمد مرتکب گناه و معصیت شود، ظالم است و اگر به‌اشتباه و از روی ناآگاهی، عمل نادرستی انجام دهد، جاهل می‌باشد. آری؛ انسان، این‌گونه است؛ مگر کسی که الله او را خطا و عصیان، مصون بدارد و به او علم و عدالت عنایت کند. کسی که عالم و عادل   
  
باشد، مسیر حق را در پیش می‌گیرد و دیگران را به سوی حق فرا می‌خواند.

از آن‌جا که نهاد و طبیعت انسان بر کوتاهی و عیب و کاستی، سرشته شده است، هر مسلمانی وظیفه دارد و بر او واجب است که عیوب برادر مسلمانش را بپوشاند و جز به ضرورت، آن را برای کسی، فاش نکند. ولی اگر ضرورت، ایجاب نماید، چاره‌ای نیست. البته اگر ضرورتی در کار نباشد، بهتر و افضل است که انسان، عیوب برادرش را بپوشاند. زیرا انسان، گاه از روی میل و رغبت یا به‌عمد و باسوء نیت، مرتکب گناه و خطا می‌شود، و گاه به اشتباه؛ بدین‌سان که در شناختِ راه درست، دچار اشتباه می‌گردد و از این‌رو سخنِ نادرستی می‌گوید و یا عمل نادرستی انجام می‌دهد. در هرحال، هر مؤمنی وظیفه دارد عیوب برادرِ مسلمان خویش را بپوشاند.

به‌فرض مثال: اگر شخصی را سراغ دارید که در معامله، تقلب و خیانت می‌کند، او را نزد مردم، رسوا نکنید؛ بلکه نصیحتش نمایید و عیبش را بپوشانيد. اگر دست از تقلب و خیانت برداشت، چه بهتر؛ و گرنه، به مردم بگویید که فلان‌کس، اهل تقلب و خیانت است تا در معاملاتشان با او، زیان نبینند.

هم‌چنین اگر کسی را می‌شناسید که چشم‌چرانی می‌کند، عیبش را بپوشانید و به او تذکر دهید که نگاهِ بد، تیری از تیرهای شیطان است که به قلب مؤمن اصابت می‌کند.([[356]](#footnote-356)) اگر از این کار زشت بازآید، در برابر این تیرِ زهرآلود که توسط شیطان، به سوی قلبِ او پرتاب شده است، مصون می‌ماند؛ و اگر از چشم‌چرانی باز نیاید، این تیرِ زهرآلود به قلبش اصابت می‌کند و چه‌بسا به‌تدریج، مرتکب کارهای بدتر و حتی زنا می‌شود. پناه بر الله.

لذا تا آن‌جا که امکانش وجود دارد، باید عیوب دیگران را بپوشانیم و رسوایشان نکنیم؛ مگر این‌که ضرورتی جدی، وجود داشته باشد. سپس مؤلف/ این آیه را ذکر کرده که الله فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ﴾ [النور : ١٩]

به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت.

این‌ها، کسانی هستند که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مسلمانان شایع شود؛ پس، کسانی که خود، کارهای زشت را در میان مسلمانان رواج می‌دهند، چه سرنوشتی خواهند داشت؟!

علاقه به شیوع و رواج کارهای زشت در میان مسلمانان، دو معنا دارد:

اول: بدین معناست که برخی از تبهکاران، دوست دارند فساد و بی‌بند و باری و کارهای زشت و ناپسند، در جامعه‌ی اسلامی، گسترش یابد؛ از این‌رو فیلم‌های مبتذل و غیراخلاقی، تولید و پخش می‌کنند و یا با استفاده از رسانه‌های نوشتاری، مانند مجله‌ها به تبلیغ و ترویج هرزگی و بی‌بند و باری می‌پردازند و بدین‌سان دین و آیینِ مسلمان و ارزش‌های اخلاقیِ او را هدف قرار می‌دهند. آن‌ها که توانایی برخورد با چنین کسانی را دارند یا مسؤولانی که برای مقابله با عوامل فساد و بی‌بند و باری، کوتاهی می‌کنند، خود جزو کسانی محسوب می‌شوند که به فساد و هرزگی دامن می‌زنند و در این گناهِ بزرگ شریک و سهیم‌اند. از این‌رو در جرگه‌ی کسانی قرار دارند که خواهانِ شیوع و گسترشِ فساد و کارهای زشت در میان مسلمان هستند؛ بنابراین﴿لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ﴾ یعنی: «عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت».

دوم: میل و علاقه به این‌که شخصی، در ورطه‌ی فساد و هرزگی، گرفتار شود؛ لذا علاقه به گسترش بی‌بند و باری، مستلزم این نیست که کسی، خواهان رواج فساد در سطح جامعه و در حدّ کلان باشد. بلکه میل و علاقه به فاسد شدن یا هرزگیِ فلان فردِ مسلمان نیز در این معنا می‌گنجد و هرکس، با هر انگیزه‌ای دوست داشته باشد که فلان شهروند جامعه‌ی اسلامی، به فساد و هرزگی دچار شود، عذابی دردناک در دنیا و آخرت خواهد داشت. به‌ویژه این‌که این آیه در دفاع از حرمت و آبروی یک شهروند مسلمان، نازل شده است؛ یعنی برای دفاع از ناموس پیامبر و بیان عفت و پاک‌دامنی بزرگ‌بانوی اسلام، ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه&. زیرا این آیه، جزو مجموعه‌ی آیاتی‌ست که در ماجرای «افک» نازل شد. افک، همان تهمت و دروغِ شاخ‌داری بود که منافقان و دشمنانِ پیامبر به‌قصد بدنام کردن انیس و مونس رسول‌خدا، سرِ هم کردند تا از طریقِ بدنام کردن خانواده‌ی پیامبر، زهرِ خود را بریزند و از اسلام و پیامبرِ اسلام، انتقام بگیرند.

داستان «افک»، مشهور است؛ پیامبر هرگاه قصدِ سفر می‌کرد، میانِ همسرانش قرعه‌کشی می‌نمود و قرعه به نام هر یک از همسرانش که می‌افتاد، او را با خود می‌برد. و این، از عدالتِ پیامبر بود. در یکی از این سفرها، قرعه به نامِ عایشه& افتاد.

هنگامی که از سفر باز می‌گشتند، در پایانِ شب، در میان راه، اتراق کردند و خوابیدند. عایشه& برای قضای حاجت، محلّ خود را ترک کرد. پیامبر فرمانِ حرکت داد. مأمورانِ حملِ کجاوه‌ی عایشه&، کجاوه را برداشتند و متوجه نشدند که عایشه& در کجاوه نیست؛ زیرا آن بزرگوار، وزن و سنّ چندانی نداشت. شش ساله بود که عقد ازدواجش با پیامبر بسته شد و نه ساله بود که پیامبر او را به خانه برد. در هر حال، آن‌ها، به گمانِ این‌که عایشه& در کجاوه است، کجاوه را برداشتند و به راه‌ افتادند.

عایشه&، پس از این‌که به محلّ باراندازِ خود بازگشت، دریافت که کاروان، حرکت کرده و آن‌جا را ترک نموده است؛ ولی به‌خاطر زیرکی و فراستش، آن‌جا را ترک نکرد و همان‌جا ماند و با خود گفت: وقتی متوجه شوند که مرا با خود نبرده‌اند، بازمی‌گردند.

خورشید، طلوع کرد. شخصی به نامِ «صفوان بن معطّل» که سنگین‌خواب بود، از خواب برخاست. صفوان، به‌اندازه‌ای سنگین‌خواب بود که متوجهِ حرکت کاروان نشده بود؛ بعضی از مردم، خوابِ سنگینی دارند و وقتی می‌خوابند، سر و صدای اطراف، بیدارشان نمی‌کند. صفوان نیز همین‌گونه بود و وقتی می‌خوابید، همانندِ یک مُرده سنگین و بی‌حرکت می‌شد. صفوان از خواب برخاست؛ چند قدمی که جلو رفت، ام‌المؤمنین عایشه& را دید که در بیابان، تک و تنها بود. او عایشه& را پیش از نزول حکمِ حجاب می‌شناخت. لذا به‌احترامِ پیامبر در غیابِ ایشان، یک کلمه نیز با همسرِ پیامبر سخن نگفت؛ شتر را خواباند و با دستش، با اشاره به سوی رکاب، از ام‌المؤمنین خواست که سوارِ شتر شوند. آن‌گاه افسارِ شتر را در دست گرفت و بدون این‌که کلمه‌ای حرف بزند یا به همسرِ پیامبر نگاه کند، به سوی مدینه به راه افتاد.

روز، بالا آمده بود که به کاروان رسیدند؛ منافقان که بهانه‌ای برای طعنه زدن به پیامبر یافتند، خوشحال شدند و از این فرصت، سوءاستفاده نمودند و آن مرد را به ارتباط با همسرِ پاکِ پیامبر متهم کردند و به شایعه‌پراکنی در میان مردم پرداختند. در این میان، سه تن از صحابه‌ی مخلص نیز همانندِ منافقان، به این گناه بزرگ و دامن زدن به این شایعه‌ی بی‌اساس، دچار شدند: مسطح بن اثاثه که پسرخاله‌ی ابوبکر صدیق بود، حسان بن ثابت، و حمنه بنت جحش.

همهمه بالا گرفت و مردم، در این‌باره سخن می‌گفتند؛ می‌گفتند: مگر می‌شود؟ چطور ممکن است؟ برخی از مردم، دچارِ تردید شدند و برخی هم به‌شدت انکار می‌کردند و می‌گفتند: اصلاً امکان ندارد که همسر و هم‌بسترِ پیامبر آلوده شود؛ چون او، پاک‌ترین بانوی روی زمین است.

الله به حکمت و قدرت خویش، چنین اراده کرد که عایشه& بیمار شود و در خانه، بستری گردد. پیامبر عادت داشت که وقتی عایشه بیمار می‌شد، هنگامِ عیادتش، با او گرم بگیرد و به‌گرمی از او احوال‌پرسی نماید؛ ولی عایشه& در این بیماری، آن توجه و مهربانی گذشته را حس نمی‌کرد؛ پیامبر به خانه می‌آمد و می‌گفت: بیمارِ شما، چطور است؟([[357]](#footnote-357)) عایشه& گرچه متوجه تغییر رفتارِ پیامبر شده بود، اما هرگز به خیالش نمی‌رسید و تصورش را نمی‌کرد که کسی، درباره‌ی آبرویش سخنی گفته باشد.

منافقان، به‌خاطر دشمنی یا کینه‌ی شخصی با عایشه، به این شایعه دامن نزدند؛ آنان، با همه‌ی مؤمنان، دشمن‌اند. لذا درصددِ انتقام از پیامبر بودند و می‌خواستند با ساختن و پرداختنِ چنین دروغی، پیامبر را آزار دهند. ولی الله متعال، در این‌باره ده آیه نازل کرد که با این آیه آغاز می‌شود:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١﴾ [النور : ١١]

به‌راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام‌المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی‌ست. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیشترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد.

شخصی که بیش‌ترین سهم را در ساختن و پرداختنِ این تهمت داشت، سرکرده‌ی منافقان، عبدالله بن ابی بود. او، این تهمت بزرگ را سرِ هم کرد و در این‌باره به شایعه‌پراکنی در میان مردم پرداخت؛ البته به‌قدری خبیث بود که با الفاظ صریح در این‌باره سخن نمی‌گفت و با اشاره و کنایه و الفاظ غیرصریح، به این شایعه، دامن می‌زد. زیرا منافقان، ترسو و بزدل هستند و معمولاً دوپهلو سخن می‌گویند و صراحت لهجه ندارند. الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١ لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ ١٢﴾ [النور : ١١، ١٢]

و شخصی که بیش‌ترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد. چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند و نگفتند: «این دروغ بزرگ و آشکاری‌ست»؟

این، توبیخی از سوی الله نسبت به کسانی‌ست که در این‌باره سخن گفتند؛ می‌فرماید: چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنانِ مؤمن به خودشان گمانِ نیک نبردند؟ زیرا ام‌المؤمنین، مادرِ آنان بود؛ پس چطور می‌شود که فرزندان، به مادر خود گمانِ بد ببرند؟! لذا وظیفه داشتند و بر آنان واجب بود که هنگامِ شنیدن این تهمت، به خودشان گمان نیک داشته باشند و از این تهمت بی‌اساس و کسانی که آن را ساخته و پرداخته بودند، اظهار نفرت و بیزاری کنند.

﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣﴾ [النور : ١٣]

چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهانی نیاوردند، به‌راستی که آنان نزد الله دروغگو هستند.

از این‌رو اگر شخصی، کسی را در حالِ ارتکاب زنا ببیند و نزد قاضی برود و بگوید: من گواهی می‌دهم که فلانی، زنا کرده است، باید چهار شاهد داشته باشد و اگر چهار شاهد (گواه) برای ادای شهادت، به دادگاه نیاوَرَد، هشتاد ضربه شلاق، به او می‌زنیم. اگر دو نفر شهادت دهند، آن دو نفر نیز هشتاد تازیانه می‌خورند. حکمِ سه نفر نیز همین است و حتماً باید چهار نفر، شهادت دهند و اگر یک نفر هم از تعداد گواهان کم باشد، حدّ تهمت بر آن‌ها اجرا می‌شود. از این‌رو اگر سه نفر گواهی دهند که فلان مرد را دیده‌اند که با فلان زن زنا می‌کند، و این امر ثابت نشود، به هر یک از این سه نفر، هشتاد تازیانه می‌زنیم. الله متعال فرموده است:

﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٤﴾ [النور : ١٣، ١٤]

چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهانی نیاوردند، به‌راستی که آنان نزد الله دروغگو هستند. و اگر فضل و رحمت الله در دنیا و آخرت بر شما نبود، به‌طور قطع در جریان تهمتی که میان شما رد و بدل شد، عذاب بزرگی به شما می‌رسید.

یعنی اگر فضل و رحمت الله متعال نبود، در جریان این تهمت‌، مطابق احکام مذکور، مجازات می‌شدید. الله متعال می‌فرماید: ﴿فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ﴾ یعنی: «در جریان تهمتی که در میان شما رد و بدل شد». و این، نشان می‌دهد که این تهمت، به صورت یک شایعه در میان مردم، رد و بدل شد و به شهرت رسید. چنین مسایلی، با آن‌که خیلی مهم‌ است و اهمیت فراوانی دارد، اما به سرعت در میان مردم، پخش می‌شود و بر سرِ زبان‌ها می‌افتد و خانه به خانه می‌چرخد.

﴿ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٤ إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ ١٥ ﴾ [النور : ١٤، ١٥]

و اگر فضل و رحمت الله در دنیا و آخرت بر شما نبود، به‌طور قطع در جریان تهمتی که میان شما رد و بدل شد، عذاب بزرگی به شما می‌رسید. آن‌گاه که آن را به زبان می‌گرفتید و دهان‌هایتان به سخنانی گشوده می‌شد که به آن علم و دانشی نداشتید و آن را سخن معمولی و آسانی می‌پنداشتید و حال آن‌که این بهتان نزد الله بس بزرگ بود.

آری؛ بدون این‌که چیزی ببینند و یا دلیلِ محکمی داشته باشند، به پاک‌ترین بانویِ روی زمین تهمت زدند! زیرا او و دیگر همسرانِ پیامبر بهترین و پاک‌ترین زنان جهان هستند؛ لذا تهمت زدن به آنان، ساده و معمولی نیست؛ بلکه بس بزرگ و خطرناک است.

ایرادِ چنین اتهامی به همسر پیامبر، در حقیقت، هتک حرمت نسبت به پیامبر بزرگوار اسلام است؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ﴾ [النور : ٢٦]

زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک و مردان ناپاک، سزاوار زنان ناپاکند. و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند و مردان پاک، سزاوار زنان پاک.

اگر به‌فرض محال، ام‌المؤمنین، عایشه&، همسر رسول‌خدا مرتکب چنین گناهی می‌شد، این بدین معناست که او، زنی ناپاک بوده است و مفهومش- نعوذ بالله- همان است که خود می‌دانید. زیرا همان‌طور که الله متعال فرموده است: «زنان ناپاک، سزاوارِ مردان ناپاک‌اند». اما عایشه& و همسرش، محمد رسول‌الله، هر دو پاک بوده‌اند. او، صدیقه دخت صدیق بود. & وعن أبیها.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ ١٥﴾ [النور : ١٥]

این بهتان را سخن معمولی و آسانی می‌پنداشتید و حال آن‌که نزد الله بس بزرگ بود.

سپس می‌فرماید:

﴿ وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ ١٦ ﴾ [النور : ١٦]

و چرا هنگامی که این تهمت بزرگ را شنیدید، نگفتید: سزاوارمان نیست که در این‌باره سخن بگوییم؛ (پروردگارا!) تو پاک و منزهی و این، تهمت بزرگی‌ست؟

بر هر مسلمانی، واجب است همان‌طور که الله را از ارتکاب چنین عملی از سوی همسر پیامبر، پاک و منزّه بداند. از این‌رو فرمود: ﴿سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ ١٦﴾.

با اندکی تأمل و درنگ در این آیه، به‌روشنی واضح می‌شود که شایسته و زیبنده‌ی حکمت، رحمت، فضل و احسان پروردگار متعال نیست که چنین عملی از همسرِ پیامبرش سر بزند. سپس الله می‌فرماید:

﴿ يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧ ﴾ [النور : ١٧]

الله، پندتان می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز چنین تهمتی را تکرار نکنید.

الله در ادامه‌ی این سوره می‌فرماید:

﴿وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٨﴾ [النور : ١٨]

و الله، آیه‌ها(ی خویش) را برایتان بیان می‌کند. و الله، دانای حکیم است.

الله را سپاس که حقایق را بیان فرموده است. از این‌رو علما اجماع کرده‌اند و اتفاق نظر دارند که اگر کسی، عایشه& را به همان عملی متهم کند که در ماجرای «افک» آمده است، چنین شخصی، کافر و مرتد می‌باشد و حکمش همانند بت‌پرستانی‌ست که برای بت سجده می‌کنند. و اگر توبه نکند، کشته می‌شود؛ زیرا قرآن را انکار کرده است. بنا بر قولِ صحیح، هرکس، به هر یک از همسران پیامبر چنین تهمتی بزند، کافر است؛ زیرا در حقیقت، به پیامبر بی‌احترامی کرده است. ابتدا به او فرصت می‌دهند که توبه نماید و اگر توبه نکرد، باید اعدامش می‌کنند و جنازه‌اش را بدون غسل و کفن و نماز، در گودالی می‌اندازند.

سپس الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ١٩ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ٢٠﴾

به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت. و الله می‌داند و شما نمی‌دانید. و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود و این‌که الله، بخشاینده‌ی مهرورز است، (مجازات سختی می‌شدید).

پیش‌تر این نکته را بیان کردم که سه تن از اصحاب مخلص نیز به این گناه بزرگ دچار شدند: مسطح بن اثاثه که پسرخاله‌ی ابوبکر صدیق بود، حسان بن ثابت، و حمنه بنت جحش. حمنه بنت حجش، خواهرِ ام‌المؤمنین زینب بنت جحش بود. زینب با این‌که هووی عایشه بود، به لطف الهی از ایراد چنین اتهامی به عایشه، مصون ماند؛ ولی خواهرش، حمنه، این تهمت را قبول کرد. الله برائت ام‌المومنین عایشه‌ی صدیقه& را نازل کرد و به پیامبر دستور داد که مجازات یا حدّ تهمت را بر این سه نفر اجرا کند. از این‌رو پیامبر به این سه نفر هشتاد تازیانه زد؛ ولی پیامبر این مجازات را بر منافقان، اجرا نکرد. علما، درباره‌ی سببش دیدگاه‌های متفاوتی دارند:

برخی از علما گفته‌اند: دلیلش، این بود که منافقان، به‌صراحت، در این‌باره سخن  
  
 نمی‌گفتند؛ بلکه با عباراتی از این قبیل که شنیده‌ایم، یا گفته می‌شود و امثال آن، به   
ماجرای افک دامن می‌زدند. عده‌ای هم گفته‌اند: اجرای مجازات‌های شرعی برای پاک کردن گناهانِ مجرمان است؛ به عبارت دیگر، قوانین کیفریِ اسلام، کفاره‌ی گناهانِ مؤمنان می‌باشد و هیچ منافقی، شایسته‌ی پاک شدن نیست. از این‌رو پیامبر به منافقان، تازیانه نزد و آنان را با گناهِ تهمت، رها کرد. و منافقان، در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ قرار می‌گیرند و هیچ خیری در آن‌ها نیست.

در هر حال، داستان افک مشهور است و نکاتِ آموزنده‌ی زیادی در خود دارد.

\*\*\*

245- وعن أَبي هريرة عَنِ النَّبيِّ قال: «لا يسْتُرُ عَبْدٌ عبْداً فِي الدُّنْيَا إِلاَّ سَتَرهُ الله يَوْمَ الْقيامَةِ». [روایت مسلم]([[358]](#footnote-358))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر بنده‌ای، (عیبِ) دیگران را بپوشاند، الله در قیامت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر بنده‌ای، (عیبِ) دیگران را بپوشاند، الله در قیامت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند».

پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که چشم‌پوشی از گناهان دیگران و پوشاندن گناهانی که مرتکب می‌شوند، بر دو گونه است: اگر شخصی که مرتکب بدی می‌شود، آدم شروری‌ست که چشم‌پوشی از گناهانش، جسارت و گستاخی او را بیش‌تر می‌گرداند، نباید گناهانش را بپوشانیم. بلکه او را به قوانین و احکام شرعی می‌سپاریم تا هم خودش مجازات و تنبیه شود و هم درسِ عبرتی برای دیگران باشد. اما اگر کسی، در مجموع، آدمِ بد و شروری نیست، ولی لغزشی از او سر می‌زند، گناهش را می‌پوشانیم و او را نصیحت می‌کنیم و به او تذکر می‌دهیم که کارش، درست نیست.

\*\*\*

246- وعنه قال: سمِعت رسولَ‌الله يقول: «كُلُّ أَمَّتِي مُعَافًى إِلاَّ المُجاهِرِينَ، وإِنَّ مِن المُجاهَرَةِ أَن يعمَلَ الرَّجُلُ باللَّيلِ عمَلاً، ثُمَّ يُصْبحَ وَقَدْ سَتَرهُ الله عَلَيْهِ فَيقُول: يَا فلانُ عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْترهُ ربُّه، ويُصْبحُ يَكْشفُ سِتْرَ الله». [متفق عليه]([[359]](#footnote-359))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «همه‌ي افراد امتم بخشيده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند. و یکی از انواع گناهانِ آشکار، (آشکار کردن گناه) این‎ست که شخصی، شب‌هنگام مرتكب گناهي شود و صبح، در حالی که الله، گناهش را پوشانده است، (آن را برای مردم بازگو کند و) بگوید: فلانی! من، دیشب چنین و چنان کرده‌ام. این، در حالی‌ست که الله، گناهانش را پوشانده بود؛ ولی او، صبح که می‌شود پرده و ستر الهی را از روی خود برمی‌دارد».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «همه‌ي افراد امتم بخشيده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند». منظور از همه‌ی افراد امت، «امت اجابت» است؛ یعنی کسانی که دعوت پیامبر را پذیرفته‌اند. الله همه‌ی این‌ها را می‌بخشد، مگر کسانی که آشکارا مرتکب گناه می‌شوند؛ این دسته از گنهکاران بر دو دسته‌اند:

گروهِ اول، کسانی هستند که آشکارا و در انظار عمومِ مردم، گناه و معصیت انجام می‌دهند. این‌ها، جزو آشکارکنندگان گناه و معصیت به‌شمار می‌روند. زیرا خود، نسبت به گناه و معصیت، گستاخ و بی‌پروا هستند و دیگران را نیز نسبت به گناه و معصیت، جسور و گستاخ می‌گردانند. یعنی هم به خویشتن ستم می‌کنند و هم به دیگران.

گستاخیِ شخصی آن‌ها درباره‌ی گناه و معصیت، همین است که بی‌پروا مرتکب معصیت می‌شوند و از الله و رسولش نافرمانی می‌کنند و بدین‌سان به خود ستم می‌نمایند. زیرا هر انسانی که از الله و پیامبرش نافرمانی کند، در حقیقت به خود ستم روا می‌دارد. الله متعال فرموده است:

﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٥٧﴾ [البقرة: ٥٧]

و بر ما ستم نکردند؛ بلکه بر خود ستم می­کردند.

نفس یا جان و وجودِ هر یک از ما، امانتی‌ست که الله متعال به ما سپرده و بر ما واجب است که از آن، به‌خوبی نگهداری کنیم. به عنوان مثال: اگر گوسفندی داشته باشیم، سعی می‌کنیم او را به چراگاه خوبی ببریم و او را از چراگاه خطرناک، دور کنیم. هم‌چنین بر ما واجب است که نفس خویش را در مراتع و مرغزارهای خوب که همان اعمال نیک و شایسته است، پرورش دهیم و از اعمال زشت و محیط‌های ناپسند، دور نگه داریم.

گناه و معصیتِ علنی، علاوه بر ظلم و ستم بر خویشتن، ظلم و ستم در حق دیگران نیز به‌شمار می‌رود؛ زیرا قُبح گناه و زشتیِ معصیت را در نگاه دیگران، از میان می‌برد و آن‌ها را نسبت به گناه و معصیت، گستاخ می‌گرداند و بدین‌سان کسی که آشکارا گناه و معصیت می‌کند، جزو پیشوایان و پیشگامانی می‌گردد که به سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانند. همان‌طور که الله متعال درباره‌ی فرعونیان فرموده است:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ٤١﴾ [القصص: ٤١]

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به‌سوی آتش فرامی‌خوانند و روز قیامت یاری نمی‌شوند.

پیامبر فرموده است: «مَنْ سَنَّ في الإِسْلامِ سُنَّةً سيَّئةً كَانَ عَليه وِزْرها وَوِزرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْم الْقِيَامَة»([[360]](#footnote-360)) يعني: «هرکس، روش بدی در اسلام، پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که تا روز قیامت به آن عمل نمایند، به او می‌رسد». این، نوعی گناهِ آشکار یا آشکار کردن گناه است و پیامبر از آن جهت این را ذکر نفرمود که کاملاً واضح و روشن می‌باشد و گونه‌ای از گناه را ذکر نمود که بر بسیاری از مردم، پوشیده مانده است و آن را گناه و معصیت نمی‌دانند؛ چنان‌که فرمود: یکی از انواع گناهانِ آشکار، (آشکار کردن گناه) این‎ست که شخصی، شب‌هنگام در خانه‌اش مرتكب گناهي می‌شود و هیچ کس از گناهی که انجام می‌دهد، اطلاعی ندارد. یعنی الله، گناهش را می‌پوشاند. با این حال، این شخص، همین‌که شب را به صبح می‌رساند، گناهی را که در تاریکی شب و در خانه‌اش انجام داده است، برای مردم بازگو می‌کند و می‌گوید: «دیشب چنین و چنان کردم». چنین شخصی بخشیده نمی‌شود. پناه بر الله؛ الله گناه بنده‌اش را مخفی نگه می‌دارد، ولی او، خود را رسوا می‌کند و پرده و سترِ الاهی را از روی خود برمی‌دارد و عملی را که الله متعال پنهان نموده است، آشکار می‌سازد.

آشکار کردنِ گناهان، اسباب و عواملی دارد:

انگیزه‌ی اول: برخی از مردم، از روی سادگی و بدون هیچ غرضی، گناهان خود را برای دیگران، بازگو می‌کنند.

انگیزه‌ی دوم: برخی هم از روی پُررویی و بی‌شرمی یا به‌خاطر خودستایی یا از روی بی‌توجهی به عظمت خالق، به تعریف و تمجید از گناهان خویش می‌پردازند و با افتخار، درباره‌ی گناهان خود سخن می‌گویند؛ به‌گونه‌ای که گویا به غنیمتی دست یافته‌اند. این، بدترین نوع آشکار کردنِ گناه است.

کسانی که گناهان خود را از روی بی‌توجهی و بدون غرض، برای دیگران بازگو می‌کنند، جزو آشکارکنندگان گناه و معصیت به‌شمار می‌روند و از آمرزش الهی محروم می‌شوند. در نتیجه انسان باید، ستر و پرده‌ی الهی را بر گناهان خویش، حفظ کند و از آشکار کردن گناهانش بپرهیزد و شکر خدا بگوید که بدی‌هایشان را پنهان نموده است. هم‌چنین باید از گناهانی که میان او و خدای اوست، توبه کند و اگر با صدق و راستی به سوی الله توبه نماید، الله متعال در دنیا و آخرت، عیوب و گناهانش را می‌پوشاند.

\*\*\*

247- وعنه عَنِ النَّبيِّ قال: «إِذَا زَنَتِ الأَمةُ فَتبينَ زِناهَا فَليجلدْها الحدَّ، ولا يُثَرِّبْ عَلَيْهَا، ثمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّانية فَلْيجلدْها الحدَّ ولا يُثرِّبْ عَلَيْهَا، ثُمَّ إِنْ زَنتِ الثَّالثةَ فَلْيبعَها ولوْ بِحبْلٍ مِنْ شعرٍ». [متفق عليه]([[361]](#footnote-361))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «اگر کنیزی زنا کرد و زنایش ثابت شد، صاحبش (طبق احکام شرعی) او را شلاق بزند و او را سرزنش نکند؛ اگر دوباره زنا کرد، بی‌آن‌که او را سرزنش نماید، حد شرعی را بر او اجرا کند و اگر برای سومین بار، مرتکب زنا شد، او را بفروشد؛ اگرچه در برابرِ ریسمانی از مو باشد».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده ابوهریره گفته است: پیامبر فرمود: «اگر کنیزی زنا کرد و زنایش ثابت شد، صاحبش، (طبق احکام شرعی) او را شلاق بزند و او را سرزنش نکند».

کنیز، جزو اموال و دارایی‌های افراد به‌شمار می‌آمد و خرید و فروش می‌شد. در این حدیث آمده است که اگر کنیزی، مرتکب زنا شد، باید حد شرعی بر او اجرا گردد که نصفِ حد سایر انسان‌هاست؛ یعنی نصف حدِ افرادِ آزاد. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ﴾ [النساء : ٢٥]

و چون شوهر کردند و مرتکب عمل زشتی شدند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت.

حکمِ دوشیزه‌ی آزادی که مرتکب زنا می‌شود، این‎ست که او را صد شلاق بزنند و به مدت یک سال تبعید کنند؛ اما اگر کنیزی زنا کند، او را پنجاه تازیانه می‌زنند و درباره‌ی تبعیدش، اختلاف نظر وجود دارد. برخی از علما گفته‌اند: او را نباید تبعید کرد؛ زیرا تبعیدش، به پایمال شدن حقوقِ صاحبش می‌انجامد. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «اگر دوباره زنا کرد، صاحبش، بی‌آن‌که او را سرزنش نماید، حد شرعی را بر او اجرا کند و اگر برای سومین (یا چهارمین) بار، مرتکب زنا شد، او را بفروشد؛ اگرچه در برابرِ ریسمانی از مو باشد». یعنی او را نگه ندارد؛ زیرا هیچ خیری در او نیست. از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که صاحبِ کنیز، حد یا مجازات شرعی را بر کنیز خود اجرا می‌کند، نه کسی دیگر.

\*\*\*

248- وعنه قال: أُتِيَ النَّبِيُّ بِرجلٍ قَدْ شرِب خَمْرًا قال: «اضْربُوهُ» قال أَبُوهُرَيْرةَ: فمِنَّا الضَّارِبُ بِيدهِ والضَّارِبُ بِنَعْله، والضَّارِبُ بِثوبِه. فَلَمَّا انْصَرَفَ قَال بعْضُ الْقَوم: أَخْزاكَ الله، قال: «لا تقُولُوا هَكَذا، لا تُعِينُوا عليه الشَّيْطانَ». [روایت بخاری]([[362]](#footnote-362))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر آوردند. پیامبر فرمود: «او را بزنید». ابوهریره می‌گوید: برخی از ما، با دست خود، بعضی هم با کفش خویش و عده‌ای نیز با پارچه یا لباس خود، او را زدند. هنگامی که آن مرد، رفت، یکی از حاضران گفت: خدا، تو را خوار و رسوا کند. پیامبر فرمود: «چنین نگویید و بر ضد او به شیطان، کمک نکنید».

**شرح**

مؤلف/ از ابوهریره نقل کرده است: «مردی را که شراب خورده بود، نزدِ پیامبر آوردند».

در این روایت، واژه‌ی «خمر» آمده است؛ خمر، شامل هر نوشیدنی مست‌کننده‌ای می‌شود. فرقی نمی‌کند که از آبِ انگور باشد یا از خرما یا از جو و گندم یا هر نوشیدنی مست‌کننده‌ی دیگری. اصل بر این‎ست که همه‌ی نوشیدنی‌های مست‌کننده، حرام است؛ چه کم باشد و چه زیاد، چه اعتیادآور باشد و چه نباشد.

از این‌رو زمانی که این مرد را نزد پیامبر آوردند، فرمود: «او را بزنید».

ابوهریره می‌گوید: برخی از ما، با دست خود، بعضی هم با کفش خویش و عده‌ای نیز با پارچه یا تازیانه‌ی خود، او را زدند. پیامبر تعداد ضربه‌ها را معین نکرد. زمانی که مردم برمی‌گشتند، یکی از حاضران به آن مرد گفت: خدا، تو را رسوا کند. پیامبر فرمود: «بر ضدّ او به شیطان کمک نکنید». زیرا رسوایی، به معنای خفت و خواری‌ست و وقتی چنین عبارتی را به کسی بگوییم، در حقیقت برای او بدعایی کرده‌ایم و از خداوند خواسته‌ایم که او را خوار و زبون بگرداند و بدین‌سان شیطان را بر ضد او یاری رسانده‌ایم.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که مجازات شراب‌خواری، حد و اندازه‌ی معینی ندارد. از این‌رو پیامبر حد و اندازه‌ای برای آن‌ها تعیین نکرد. هرکس، به‌اندازه‌ای که می‌توانست، می‌زد؛ کسی با دستش، دیگری با کفش خود و آن یکی با عصا یا گوشه‌ی لباسش. این حکم، به همین شکل ادامه یافت و در دوران ابوبکر‎صدیق، چهل تازیانه به عنوان حد یا حکمِ مجازات شراب ‌خوار تعیین شد. در دوران عمر مردمان زیادی، اسلام را پذیرفتند؛ برخی از آن‌ها، مانند گذشتگان به اسلام و احکام آن، پای‌بند نبودند. لذا شراب‌خواری، زیاد شد. عمر در این‌باره با اصحاب مشورت کرد و از آن‌ها درباره‌ی حکم شراب‌خواری و مجازات آن، نظر خواست. عبدالرحمن بن عوف پاسخ داد: کم‌ترین مجازات، مجازات تهمت است که هشتاد تازیانه می‌باشد. لذا عمر حدّ شراب‌خواري را افزایش داد و به هشتاد شلاق، رسانید.

این حدیث، بیان‌گر این‎ست که اگر کسی، مرتکب گناهی شد و در دنیا به سزای عملش رسید، دیگر نباید برای او بددعایی کنیم یا خواهان خواری و رسوایی او باشیم. بلکه باید برایش درخواست هدایت و آمرزش نماییم.

\*\*\*

29- باب: برآوردن نیازهای مسلمانان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ٧٧﴾ [الحج : ٧٧]

و کارهای نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

و می‌فرماید:

﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٢١٥﴾ [البقرة: ٢١٥]

و الله، از هر کارِ خیری که انجام می­دهید، آگاه است.

249- وعن ابن عمر رضي الله عنهما أَنَّ رسولَ‌الله قال: «المُسْلِمُ أَخُو المُسْلِم، لا يظْلِمُه ولا يُسْلِمه، مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حاجتِه، ومَنْ فَرَّج عنْ مُسْلِمٍ كُرْبةً فَرَّجَ اللَّهُ عنْهُ بِهَا كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يوْمَ الْقِيامَةِ، ومَنْ سَترَ مُسْلِمًا سَتَرهُ اللَّهُ يَوْم الْقِيَامَةِ». [متفقٌ عليه]([[363]](#footnote-363))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: مسلمان، برادرِ مسلمان است؛ به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیمِ (ظالم) نمی‌گرداند. کسی که در جهت برطرف کردن نیازِ برادرش بکوشد، الله، نیاز او را برآورده می‌سازد؛ و هرکس، مشکلی از مسلمانی را حل نماید، الله، در برابرِ آن، مشکلی از مشکلات قیامتِ او را رفع می‌کند. و هرکس، (عیبِ) مسلمانی را بپوشاند، الله در قیامت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند».

250- وعن أَبي هريرة عَنِ النَّبيِّ قال: «مَن نَفَّس عَن مُؤمِنٍ كُرْبةً منْ كُرب الدُّنْيا، نفَّس الله عنْه كُرْبةً مِنْ كُرَب يومِ الْقِيامَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ على مُعْسرٍ يَسَّرَ الله عليْه في الدُّنْيَا والآخِرةِ، ومنْ سَتَر مُسْلِمًا سَترهُ الله فِي الدنْيا والآخرة، والله فِي عوْنِ العبْد ما كانَ العبْدُ في عوْن أَخيه، وَمَنْ سَلَكَ طَريقًا يلْتَمسُ فيهِ عِلْمًا سهَّل الله لهُ به طريقًا إلى الجنَّةِ. وَمَا اجْتَمَعَ قوْمٌ فِي بيْتٍ منْ بُيُوتِ الله تعالَى، يتْلُون كِتَابَ الله، ويَتَدارسُونهُ بيْنَهُمْ إلاَّ نَزَلَتْ عليهم السَّكِينةُ، وغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمةُ، وحفَّتْهُمُ الملائكَةُ، وذكَرهُمُ الله فيمَنْ عنده. ومنْ بَطَّأَ به عَملُهُ لَمْ يُسرعْ به نَسَبُهُ». [روایت مسلم]([[364]](#footnote-364))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس، مشکلی از مشکلات و تنگناهای دنیوی مسلمانی را حل نماید، الله، مشکلی از مشکلات قیامتِ او را رفع می‌کند. و هرکس، بر تنگ‌دستی آسان بگیرد، الله در دنیا و آخرت بر او آسان می‌گیرد. و هرکس، (عیبِ) مسلمانی را بپوشاند، الله در دنیا و آخرت، (عیوب و گناهان) او را می‌پوشاند. و الله، یار و یاور بنده است تا زمانی که بنده، یاورِ برادرِ خویش باشد. و هرکس، راهی برای جستجوی علم بپیماید، الله به پاس این عملش، راهی برای او به سوی بهشت، هموار می‌سازد. و هرگاه عده‌ای در یکی از خانه‌های الله (مساجد) جمع شوند تا کتاب الله را تلاوت کنند و به تعلیم و آموزش آن به یکدیگر بپردازند، آرامش بر آن‌ها نازل می‌شود و رحمت الهی، آن‌ها را دربرمی‌گیرد و فرشتگان پیرامونِ آن‌ها جمع می‌شوند و الله، آنان را پیشِ کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند. کسی که در انجام کارهای نیک، درنگ یا کوتاهی نماید، نسب او، هیچ فایده‌ای برایش ندارد».

**شرح**

مؤلف/، بابی تحت عنوان «برآوردن نیازهای مسلمانان» گشوده است. پاره‌ای از نیازهای انسان، برای تکمیل کارهای اوست که از آن، به نیازهای غیرضروری یاد می‌شود. و بخشی دیگر از نیازها، برای دفع ضرر است که از آن، به عنوان ضروریات یا نیازهای اساسی، یاد می‌گردد و توجه و رسیدگی به چنین نیازهایی، واجب است. اگر شخصی، برادرش را در نیازی شدید مانند گرسنگی یا تشنگی ببیند یا دریابد که به گرما یا سرما، نیازِ شدیدی دارد، بر او واجب است که نسبت به رفع نیاز برادرش اقدام کند. حتی برخی از علما گفته‌اند: اگر فردی، به‌شدت نیازمندِ آشامیدنی یا غذایی باشد که در دست شخصِ دیگری‌ست و این شخص با وجودی که نیازی به آن ندارد، از دادن آن به این نیازمند دریغ می‌کند، در صورتی که این امر به مرگِ نیازمند بینجامد، آن شخص، ضامن و مسؤول خواهد بود؛ زیرا برای نجات برادرش از مرگ، کوتاهی کرده است. اما در صورتی که این نیاز، نیازی عادی و غیرضروری باشد، بهتر است به برادر خود کمک کنید تا نیازش را برآورده سازد؛ البته در صورتی که برآوردنِ این نیاز، به زیان او نباشد. یعنی اگر به زیانش باشد، نباید به او کمک کنید؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و همدیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

به عنوان مثال: اگر کسی برای خریدن سیگار به پول نیاز داشته باشد و از ما بخواهد که به او کمک کنیم یا برایش سیگار بخریم، کمک کردن به او جایز نیست؛ اگرچه او را در تنگنا ببینیم و بدانیم که قصدش از درخواست کمک، خریدن سیگار است. زیرا الله متعال، از تعاون و همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت، منع نموده است؛ حتی اگر این شخص، پدر یا هر یک از دیگر عزیزانِ شما باشد. به این فکر نکنید که ناراحت می‌شود؛ بگذارید ناراحت گردد. زیرا خشم و ناراحتی او، بی‌مورد و نابجاست. علاوه بر این، اگر پدرِ خود را از چیزی که به زیان اوست، محروم کنید، در حقیقت به او نیکی کرده‌اید و این نافرمانی از پدر یا بی‌احترامی به او نیست. پیامبر فرمود: «به برادرت، کمک کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». گفتند: ای رسول‌خدا! کمک کردن به مظلوم که روشن است؛ اما به ظالم چگونه کمک کنیم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم، باز دارید».([[365]](#footnote-365))

لذا منظور مؤلف/ از برآوردنِ نیازهای مسلمانان، نیازهای جایز و مباح است. یعنی شایسته‌ی هر مسلمانی‌ست که به سایر مسلمانان کمک کند تا نیازهای خود را برآورده سازند و الله، یار و یاور بنده‌ای‎ست که در جهت کمک به برادران مسلمانش، می‌کوشد. سپس مؤلف/ احادیثی ذکر کرده که پیش‌تر به شرح و توضیح آن‌ها پرداختیم و نیازی به تکرار نیست؛ البته به شرح و توضیح عبارت‌هایی می‌پردازیم که به شرح و توضیح، نیاز دارد. از جمله این‌که پیامبر فرموده است: «وَمَنْ يَسَّرَ على مُعْسرٍ يَسَّرَ اللهُ عليْه في الدُّنْيَا والآخِرةِ». یعنی: «هرکس، بر تنگ‌دستی آسان بگیرد، الله در دنیا و آخرت بر او آسان می‌گیرد». به عبارتی: اگر شخصِ تنگ دستی را دیدید و به او کمک کردید، الله متعال در دنیا و آخرت بر شما آسان می‌گیرد. مثلاً می‌دانید که فلان‌شخص، چیزی ندارد که برای خانواده‌اش، نوشیدنی یا خوراکیِ مورد علاقه‌ی آن‌ها را تأمین کند و شما در این زمینه به او کمک می‌کنید. این، نمونه‌ای از کمک کردن به دیگران است که باعث می‌شود الله متعال در دنیا و آخرت بر شما آسان بگیرد.

هم‌چنین اگر به بدهکارِ تنگ‌دست خود، مهلت دهید، خود نمونه‌ای از کمک کردن به دیگران محسوب می‌شود؛ البته اگر تهی‌دست باشد و نتواند بدهی خود را بپردازد، بر شما واجب است که بر او آسان بگیرید و برای مطالبه‌ی حق خود، بر او سخت‌گیری نکنید. زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ [البقرة: ٢٨٠]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مُهلت داد.

از این‌رو علما رحمهم‌الله گفته‌اند: هرکس بدهکارِ تهی‌دستی داشته باشد، بر او حرام است که طلبِ خود را از او مطالبه نماید یا از او شکایت کند؛ بلکه بر او واجب است که به وی مهلت دهد.

متأسفانه برخی از افرادی که از خدا نمی‌ترسند و به بندگانش رحم نمی‌کنند، بر بدهکارانِ تنگ‌دست خود، سخت می‌گیرند و برای دریافت طلب خود بر آن‌ها فشار می‌آورند و آنان را در تنگنا قرار می‌دهند و با تنظیم شکایت، آن‌ها را به زندان می‌اندازند و بدین‌سان آن‌ها را از این‌که در کنارِ خانواده‌ي خويش باشند، محروم می‌کنند. این‌ها، همه ظلم است. البته بر قاضی واجب است که اگر تهی‌دست بودن شخص یا ورشکستگی وی، ثابت شود، به بستان‌کارانش اجازه ندهد که به او ظلم کنند؛ بلکه به آن‌ها بگوید که با وجود «عُسر» و تنگ‌دست بودنِ بدهکار، حقی نزدش ندارند.

گاه، بستانکار، بدهکارِ تنگ‌دستش را می‌فریبد و با حیله و فریب، دوباره به او قرض یا وامِ ربَوی می‌دهد؛ به عنوان مثال: به او می‌گوید: این کالا را بیش از قیمت اصلی‌اش، از من خریداری کن و از این طریق، طَلب مرا بده. یا با شخصِ سومی توافق می‌کند و به بدهکارش می‌گوید: نزد فلانی برو و از او وام بگیر و طلبم را پرداخت کن. و بدین‌سان این بینوا، مانند توپی در میان این دو ظالم، دست به دست می‌شود و او را به یکدیگر پاس می‌دهند.

در هر حال، اگر مشاهده کردید که شخصی، بر بدهکار تنگ‌دست خود فشار می‌آورد، به او تذکر دهید که این کار، حرام است و با مطالبه‌ی بستان‌کاریِ خود از تهی‌دست بینوا، گنه‎کار می‌شود؛ بلکه بر او واجب است که به وی مهلت دهد؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ [البقرة: ٢٨٠]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مُهلت داد.

اگر بستانکاری، برادر مسلمانش را در تنگنا قرار دهد، بیمِ آن می‌رود که الله در دنیا یا آخرت و یا هم در دنیا و هم در آخرت، او را در تنگنا قرار دهد؛ هم‌چنین بیمِ آن می‌رود که او را گرفتارِ مجازاتِ زودهنگامی بکند؛ بدین‌سان که همواره طلبِ خود را از بدهکارِ تهی‌دستش مطالبه نماید و بدهکار بینوا، هم‌چنان تهی‌دست باشد و بدین‌سان با هر مطالبه‌ای، بر گناهِ بستان‌کار افزوده شود.

عکسِ این حالت نیز وجود دارد؛ برخی از مردم با وجودی که دستشان باز است، بدهی‌های خود را پرداخت نمی‌کنند. بستان‌کار، حقش را مطالبه می‌کند و بدهکارِ ثروتمند به او می‌گوید: برو فردا بیا. و فردای آن روز نیز همین داستان تکرار می‌شود. این، در حالی‌ست که پیامبر فرموده است: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ».([[366]](#footnote-366)) «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است». بنابراین هر ساعت یا هر لحظه‌ای که ثروتمند، برای ادای بدهی‌اش تأخیر می‌کند، بر گناهش افزوده می‌شود. [منظور از ثروتمند در این عبارت، کسی‌ست که توانایی پرداختِ بدهی‌اش را دارد.]

\*\*\*

30- باب: شفاعت و میانجی‌گری

الله متعال، می‌فرماید:

﴿مَّن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةً حَسَنَةٗ يَكُن لَّهُۥ نَصِيبٞ مِّنۡهَاۖ﴾ [النساء : ٨٥]

هر کس واسطه‌ی کار نیکی شود، بهره‌ای از آن خواهد داشت.

251- وعن أَبي موسى الأَشعري قال: كانَ النَّبيُّ إِذَا أَتَاهُ طالِبُ حاجةٍ أَقْبَلَ عَلَى جُلسائِهِ فقال: «اشْفَعُوا تُؤجَرُوا ويَقْضِي الله عَلَى لِسان نَبِيِّهِ ما أَحبَّ». [متفق عليه]([[367]](#footnote-367))

وفي رواية: «مَا شَاءَ».

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: هرگاه نیازمندی که جویای کمک بود، نزد پیامبر می‌آمد، ایشان رو به اصحابِ حاضر در جلسه می‌فرمود: «(برای رفع نیازش) سفارش کنید تا پاداش بیابید. و الله، آن‌چه دوست داشته باشد- و به روایتی: آن‌چه بخواهد- بر زبان پیامبرش جاری می‌کند».

252- وعن ابن عباس رضي الله عنهما في قِصَّة برِيرَةَ وزَوْجِها، قال: قال لَهَا النَّبِيُّ: «لَوْ راجَعْتِه؟» قَالت: يا رَسُولَ الله تأْمُرُنِي؟ قال: «إِنَّما أَشْفعُ». قَالَت: لا حاجة لِي فِيه. [روایت بخاري]([[368]](#footnote-368))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ در داستان بریره و شوهرش، می‌گوید: پیامبر به بریره فرمود: «چه می‌شود اگر نزدش بازگردی (و با او زندگی کنی)؟» بریره پرسید: ای رسول‌خدا! آیا به من دستور می‌دهید (تا اگر فرمان شماست، اجرا کنم)؟ فرمود: «خیر؛ فقط سفارش و میانجی‌گری می‌کنم». بریره گفت: من نیازی به او ندارم.

**شرح**

مؤلف/، بابی تحت عنوان «شفاعت و میانجی‌گری» گشوده است. شفاعت، یعنی میانجی‌گری و سفارش برای دیگران به منظور جلب منفعت یا رفع نیاز و ضرر.

مثال اول: برای شخصی نزد کسی سفارش می‌کنید که به او در فلان‌کار کمک کند.

مثال دوم: برای فردی نزد کسی سفارش می‌کنید که از حق یا طلب خود بگذرد و بدین‌سان نیازش برطرف شود.

در این‌باره می‌توانیم به شفاعت و سفارش پیامبر درباره‌ی اهل حشر اشاره کنیم که گرفتار غم و اندوه طاقت‌ناپذیر قیامت هستند و در انتظار حساب و کتاب خویش به‌سر می‌برند؛ پیامبر سفارش می‌کند تا حساب و کتاب، آغاز شود. این، شفاعتی برای دفع ضرر است. و اما شفاعت پیامبر درباره‌ی بهشتیان تا وارد بهشت شوند، سفارشی برای جلب منفعت می‌باشد.

ناگفته نماند که منظور مؤلف/، شفاعت یا سفارش و میانجی‌گری در دنیاست؛ بدین‌سان که انسان برای شخصی نزد دیگری سفارش کند. فرقی نمی‌کند که این سفارش یا میانجی‌گری برای جلب منفعت باشد یا دفع ضرر و زیان.

انواع شفاعت یا سفارش:

**نوع اول**: میانجی‌گری یا شفاعت حرام است؛ مانند سفارش کردن درباره‌ی کسی که جرمش به قاضی رسیده و پس از اثبات جرم، به حد یا مجازاتی شرعی محکوم گردیده است. سفارش کردن برای لغو محکومیت چنین شخصی، حرام است. به عنوان مثال: شخصی مرتکب سرقت می‌شود و مجازاتش، این‎ست که دست او را قطع کنند. پس از این‌که قضیه به حاکم، قاضی و یا نماینده‌ی وی رسید، دیگر، جایز نیست که انسان برای دزد، سفارش نماید که دستش را قطع نکنند. چنین سفارشی، حرام است؛ زیرا پیامبر به‌شدت از این کار، منع فرموده است. چنان‌که زنی از «بنی‌مخزوم» سرقت کرد؛ بدین‌سان که کالاهایی را به‌امانت می‌گرفت و سپس انکار می‌کرد. بنی‌مخزوم، یکی از برجسته‌ترین قبایل عرب بود. وقتی رسول‌خدا دستور داد که دستِ این زنِ مخزومی را قطع کنند، اسامه بنا به درخواست نزدیکان این زن، نزد رسول‌خدا رفت و از ایشان درخواست نمود که این حکم را اجرا نکنند؛ رسول‌الله به اسامه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنر‌انی نمود؛ پس از حمد و ثنای الله، فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و ادامه داد: «لَوْ أنَّ فَاطِمَة بنت محمد سَرَقَت لَقَطَعْتُ يَدَهَا».([[369]](#footnote-369)) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». اگرچه نسب و جایگاه قومی و اجتماعی این زن، به‌مراتب پایین‌تر از جایگاه فاطمه& بود، اما رسول‌الله فرمود: «اگر دخترم، فاطمه مرتکب دزدی می‌شد، حتماً دستش را قطع می‌کردم» تا دروازه‌ی سفارش و میانجی‌گری در اجرای حدود و مجازات‌های شرعی را پس از رسیدن قضایا با حاکم و قاضیِ شرع، ببندد و دیگر کسی به خود اجازه ندهد که در چنین مواردی، سفارش کند.

پیامبر فرموده است: «مَنْ حَالَتْ شَفَاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ فِي أَمْرِهِ».([[370]](#footnote-370)) یعنی: «هرکس، شفاعتش مانع از اجرای حد یا مجازاتی از حدود و مقررات الاهی شود، با فرمان الله، مخالفت کرده است». و نیز فرموده است: «إذَا بَلَغْت الحُدودُ السُّلْطَانَ فَلَعَنَ اللَّهُ الشَّافِعَ وَالْمُشَفَّعَ».([[371]](#footnote-371)) یعنی: «وقتی حدود (یا جرم‌هایی که مجازات مشخصی دارند) به امام برسد (و کسی، درباره‌ی لغو آن سفارش کند)، الله متعال، سفارش‌کننده و کسی که برای او سفارش می‌شود، هر دو را از رحمت خود دور می‌گرداند».

باری، صفوان بن امیه، در مسجد عبای خود را جمع کرد و به صورت بالش، زیرِ سرش گذاشت و خوابید. شخصی، عبایش را دزدید. پیامبر دستور داد که دستِ سارق را قطع کنند. ببینید که دزدی، چه جرم بزرگی‌ست! وقتی پیامبر دستور داد که دستِ دزد را قطع کنند، صفوان عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، عبایم را نمی‌خواهم. گویا دلش به حالِ دزد، سوخت و بدین‌سان می‌خواست که دستش را قطع نکنند. پیامبر فرمود: «هَلاَّ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَنِي بِهِ؟»([[372]](#footnote-372)) یعنی اگر قبل از این‌که شکایتش را نزد من بیاوری، از او می‌گذشتی، دستش قطع نمی‌شد؛ ولی وقتی چنین مسایلی به حاکم برسد، احکامش حتماً باید اجرا شود و سفارش کردن در چنین مواردی، حرام است.

**نوع دوم**: سفارش کردن درباره‌ی فعل یا عملی که حرام است؛ مانند سفارش کردن درباره‌ی شخصی که به حق برادرش تجاوز کرده است؛ به عنوان مثال: پیش‌تر از دختری خواستگاری شده است؛ حال فلان‌کس، نزدتان می‌آید و می‌گوید: تو، پدر این دختر را می‌شناسی و با هم دوست هستید. می‌خواهم برای من نزدش سفارش کنی تا دخترش را به ازدواج من دربیاورد. حال آن‌که این دختر، خواستگار دارد. لذا سفارش کردن در چنین مواردی، جایز نیست. زیرا خواستگاری از زن یا دختری که از او خواستگاری شده است، حرام می‌باشد و سفارش کردن درباره‌ی کارهای حرام، تعاون و همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت به‌شمار می‌رود. در صورتی که الله متعال، فرموده است:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و با یک‌دیگر بر نیکی و پرهیزکاری همکاری نمایید و همدیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

مثالی دیگر: شخصی نزدتان می‌آید و می‌گوید: می‌خواهم از فلانی سیگار بخرم؛ قیمتِ پیشنهادی من، این مقدار است و او، حاضر نیست به این قیمت، به من سیگار بدهد. لطفاً برای من سفارش کن که بر سرِ قیمت، با من کنار بیاید. در این مورد نیز سفارش کردن، جایز نیست. زیرا همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت محسوب می‌شود.

**نوع سوم**: سفارش کردن درباره‌ی کارهای مباح می‌باشد. لذا شفاعت یا سفارش و میانجی‌گری در چنین مواردی، ایرادی ندارد و اجر و ثواب نیز دارد. به عنوان مثال: شخصی می‌خواهد خانه‌ای از فلان‌کس خریداری کند؛ ولی صاحب‌خانه به قیمتی که خریدار، پیشنهاد کرده است، حاضر به معامله نیست. خریدار نزد شخصِ سومی می‌رود و از او می‌خواهد که پیشِ صاحب‌خانه برای او سفارش کند تا خانه‌اش را به فلان‌قیمت، به او بفروشد. ایرادی ندارد که این آقا نزد صاحب‌خانه برود و از او برای خریدار، تخفیف بخواهد؛ بلکه اگر این کار را انجام دهد، اجر و پاداش می‌یابد. چنان‌که نیازمندی نزد پیامبر آمد و کمک خواست. رسول‌الله به اصحابش فرمود: «(برای رفع نیازش) سفارش کنید تا پاداش بیابید. و الله، آن‌چه دوست داشته باشد- و به روایتی: آن‌چه بخواهد- بر زبان پیامبرش جاری می‌کند».

هم‌چنین اگر حقی بر گردنِ کسی دارید و فکر می‌کنید که اگر از حقّ خود بگذرید، ممکن است آن شخص، در آینده نسبت به شما بی‌احترامی کند. لذا ایرادی ندارد که به شخصِ سومی بگویید: در حضور شخصی که مدیون شماست، برای او سفارش کند تا از یک‌سو نیت خود را در زمینه‌ی گذشتن از حق خود، عملی کنید و از سوی دیگر، شخصی که مدیون شماست دریابد که در حقش نیکی کرده‌اید و دیگر، به خود اجازه‌ی جسارت و گستاخی ندهد.

در هر حال، سفارش کردن درباره‌ی کارهایی که حرام نیست، نیکی در حق دیگران به‌شمار می‌رود؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿مَّن يَشۡفَعۡ شَفَٰعَةً حَسَنَةٗ يَكُن لَّهُۥ نَصِيبٞ مِّنۡهَا﴾ [النساء : ٨٥]

هر کس واسطه‌ی کار نیکی شود، بهره‌ای از آن خواهد داشت.

\*\*\*

31- باب: برقراری صلح و آشتی در میانِ مردم

الله متعال، می‌فرماید:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ [النساء : ١١٤]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی‌ست که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ﴾ [النساء : ١٢٨]

و سازش، بهتر است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَصۡلِحُواْ ذَاتَ بَيۡنِكُمۡۖ﴾ [الأنفال: ١]

پس تقوا پیشه کنید و میان خود اصلاح و سازش نمایید

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

**شرح**

مؤلف/ بابی به نام «اصلاح در میان مردم» گشوده است. اصلاح در میان مردم، بدین معناست که اگر کدورتی در میان دو نفر وجود داشته باشد، سعی کنیم این کدورت برطرف شود و کینه‌ای که نسبت به یکدیگر دارند، از میان برود. هرچه آن دو نفر به یکدیگر نزدیک‌تر باشند، برقراری صلح و آشتی در میان آن‌ها، اهمیت بیش‌تری می‌یابد. یعنی آشتی دادن پدر و فرزند، از آشتی دادن یک نفر با دوستش، مهم‌تر است. و آشتی دادن دو برادر از آشتی دادن عمو و برادرزاده اهمیت بیش‌تری دارد. آشتی مردم با یکدیگر و برقراری صلح و سازش در میان آن‌ها، جزو برترین اعمال نیک به‌شمار می‌رود. الله می‌فرماید:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ [النساء : ١١٤]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی‌ست که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند.

همان‌طور که گفتم، اصلاح یا برقراری صلح و آشتی در میان مردم، بدین معناست که اگر کدورتی در میان دو نفر وجود دارد، آن کدورت را از میان ببریم. الله متعال، سپس می‌فرماید:

﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤﴾ [النساء : ١١٤]

و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

الله متعال، در این آیه بیان فرموده که خیر و نیکی در عملِ کسی‌ست که به صدقه دادن یا کار نیکی فرامی‌خواند یا در میان مردم، صلح و آشتی برقرار می‌کند. پیامد چنین کارهایی، سراسر خیر و نیکی‌ست؛ ولی کسی پاداش می‌یابد که این کارها را برای کسب رضایت الله، انجام دهد:

﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤﴾ [النساء : ١١٤]

و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

لذا اگر می‌دانستید که دو نفر با هم کدورتی دارند، سعی کنید در میان آن‌ها صلح و آشتی برقرار نمایید؛ اگرچه ناگزیر شوید برای ایجاد صلح و آشتی، هزینه‌ای بپردازید. مطمئن باشید که این پول، جای دوری نمی‌رود و بهتر از آن، نصیبتان می‌گردد.

ناگفته نماند که توریه در ایجاد صلح و آشتی، جایز است؛ یعنی می‌توانید به هریک از دو طرف دعوا، سخنانی بگویید که از آن، برداشت مثبتی داشته باشند؛ مثلاً بگویید: فلانی، آدم‌های خوب و نیکوکار را دوست دارد؛ یا بگویید: فلانی، تو را دوست دارد. و در دل خود این جمله را بگویید: «البته اگر آدمی خوب و نیکوکاری باشی» و بدین‌سان دروغ نگفته‌اید.

الله می‌فرماید:

﴿وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضٗا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحٗاۚ وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞۗ﴾ [النساء : ١٢٨]

و اگر زنی از بی­مهری یا بی­توجهی شوهرش بیم داشته باشد، مانعی ندارد که به نحوی میان خودشان سازش کنند. و سازش (از جدایی) بهتر است.

الله فرمود: ﴿وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ﴾. یعنی: «صلح و سازش، بهتر است». این جمله، عام و فراگیر می‌باشد و همه‌ی امور و مسایل را دربرمی‌گیرد.

الله متعال، در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿وَأُحۡضِرَتِ ٱلۡأَنفُسُ ٱلشُّحَّ﴾ [النساء : ١٢٨]

و در نهادِ همه، بُخل وجود دارد.

این جمله، اشاره‌ای به این‎ست که انسان باید برای برقراری صلح و آشتی، مقداری ازخودگذشتگی داشته باشد و اگر انسان مقداری از حقوق خود، چشم‌پوشی نکند و بخواهد به همه‌ی حقوقش برسد، برقراری صلح و آشتی امکان‌پذیر نخواهد بود. ولی اگر هر یک از دو طرف، مقداری از حقوق خود چشم‌پوشی نمایند و بر بُخل درونی خود، غالب شوند، صلح و دوستی برقرار می‌گردد. این، همان نکته‌ی ظریفی‌ست که در این آیه به آن اشاره شده است؛ آن‌جا که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞۗ وَأُحۡضِرَتِ ٱلۡأَنفُسُ ٱلشُّحَّ﴾

و صلح و سازش، بهتر است؛ و در نهادِ همه، بُخل وجود دارد.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا﴾ [الحجرات: ٩]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید.

می‌بینیم که الله به ایجاد صلح و آشتی در میان مؤمنانی که با یکدیگر می‌جنگند یا درگیر می‌شوند، دستور داده است. خلاصه این‌که ایجاد صلح و آشتی، سراسر خیر و نیکی‌ست؛ از این‌رو همواره سعی کنیم در میان کسانی که مشکل یا کدورتی با هم دارند، به‌خاطر رضایت الله متعال، صلح و آشتی برقرار کنیم تا به اجر و پاداش فراوانی دست یابیم. زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١١٤﴾ [النساء : ١١٤]

و هر کس برای کسب رضایت الله چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

الله متعال، همه‌ی ما را جزو صالحان و مصلحان بگرداند.

\*\*\*

253- عن أَبِي هريرة قال: قال رسُولُ الله: «كُلُّ سُلاَمَى مِنَ النَّاسِ علَيْهِ صدَقةٌ كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فيه الشَّمْس: تعدِلُ بيْن الاثْنَيْنِ صدَقَةٌ، وتُعِينُ الرَّجُلَ في دابَّتِه، فَتحْمِلُهُ عَلَيْهَا، أوْ ترْفَعُ لَهُ علَيْهَا متَاعَهُ صدقةٌ، والكلمةُ الطَّيِّبةُ صدَقةٌ، وبِكُلِّ خَطْوَةٍ تمْشِيها إلى الصَّلاَةِ صدقَةٌ، وَتُميطُ الأذَى عَن الطرِيق صَدَقةٌ». [متفق عليه]([[373]](#footnote-373))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند، در ازای هر یک از مفاصل انسان، صدقه‌ای لازم است؛ همین‌که میان دو نفر، به‌عدالت، صلح و آشتی برقرار کنی، صدقه‌ای‎ست؛ یا اگر به کسی کمک نمایی تا سوار مرکبش شود یا بارش را برای او روی مرکبش بگذاری، صدقه‌ای‎ست؛ سخن نیکو، صدقه است؛ هر گامی که به سوی نماز برمی‌داری، صدقه است؛ و این‌که خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) را از سر راه برداری، صدقه‌ای به‌شمار می‌رود».

**شرح**

پیش‌تر به شرح و توضیح آیه‌ای پرداختیم که مؤلف/ درباره‌ی فضیلت برقراری صلح و آشتی در میان مردم ذکر کرده است. وی، سپس حدیثی بدین مضمون نقل کرده که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند، در ازای هر یک از مفاصل انسان، صدقه‌ای لازم است».

علما، چه فقها و چه محدثان، گفته‌اند: در بدن هر انسانی، سیصد و شصت مفصل وجود دارد؛ لذا بر هر انسانی واجب است که هر روز سیصد و شصت صدقه بدهد. منظور از صدقه در این‌جا، صدقه‌ی مالی یا بذل و بخشش مال نیست؛ بلکه مفهومی عام دارد و شامل هر عمل نیکی می‌شود که بیان‌گر صدق و راستی انسان در کسب رضایت الله متعال است. از این‌رو رسول‌الله مفهوم صدقه را چنین بیان فرموده است: «همین‌که میان دو نفر، به‌عدالت، صلح و آشتی برقرار کنی، صدقه‌ای‎ست». یعنی دو نفر با هم درگیرند یا نزاع و مشکلی در میان آن‌ها وجود دارد؛ اگر در میانشان به عدالت، قضاوت کنید و آن‌ها را با هم آشتی دهید، گویا صدقه داده‌اید. عدل و عدالت، به هر عمل و رفتاری گفته می‌شود که مطابق شریعت باشد. و هر عمل و قضاوتی که مخالف شریعت است، ظلم و ستم می‌باشد.

از این‌رو می‌گوییم: قوانین خودساخته‌ی بشر که مخالف شریعت است، هیچ رنگی از عدالت ندارد. بلکه سراسر ظلم و ستم، و باطل و مردود می‌باشد و هرکس، با اعتقاد به این‌که چنین قوانینی، همانندِ شریعت الهی و یا بهتر از آن است، حکم براند، کافر و مرتد به‌شمار می‌رود و از دایره‌ی اسلام خارج است. زیرا در حقیقت، این فرموده‌ی الله را انکار نموده که می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائ‍دة: ٥٠]

و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟

یعنی: هیچ حکمی از حکم الله، بهتر نیست و تنها کسی، این را درک می‌کند که اهل یقین است و باور کامل و درستی نسبت به احکام الهی دارد. لذا کسی که الله، بصیرتش را گرفته، از درک این حقیقت، ناتوان است و چه بسا عمل زشت و نادرستش، نیک و زیبا به‌نظرش می‌آید و آن را درست می‌پندارد. پناه بر الله.

برقراری عدالت در میان دو نفر، چنین ایجاب می‌کند که در میانشان، صلح و آشتی برقرار کنیم. زیرا کسی که در میان دو نفر داوری می‌کند، گاه نمی‌تواند تشخیص دهد که حق با کیست؛ فرقی نمی‌کند که قاضی انتصابی از سوی ولی امر باشد یا داوطلبانه به قضاوت بنشیند. وقتی تشخیص حق و حق‌دار ممکن نبود، قاضی، راهی جز این ندارد که در حد توانش در میان دو طرف دعوا، صلح و آشتی برقرار کند.

پیش‌تر این نکته بیان شد که آز و بُخل درونی یا خودسری، مانع از برقراری صلح و آشتی‌ست؛ یعنی اگر طرفین دعوا، گذشت نداشته باشند، امکان ندارد که در میانشان صلح و آشتی برقرار شود. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞۗ وَأُحۡضِرَتِ ٱلۡأَنفُسُ ٱلشُّحَّ﴾ [النساء : ١٢٨]

و صلح و سازش، بهتر است؛ و در نهادِ همه، بُخل وجود دارد.

این، اشاره‌ای‎ست به این‌که صلح و سازش، در سایه‌ی گذشت و کنار گذاشتن غرور و خودسری، میسر است. زیرا اگر یکی از دو طرف دعوا، خواهان این باشد که به‌طور کامل به حقوق خود برسد، طرف دیگر نیز از حقوق خود چشم‌پوشی نمی‌کند و این، باعث می‌شود که صلح و سازش برقرار نشود. بنابراین هریک از دو طرف، باید از پاره‌ای از حقوق خود بگذرد. در نتیبجه اگر امکان دلایل و شواهد موجود برای صدور حکم عادلانه وجود نداشت و یا وضعیت دو طرف دعوا به‌گونه‌ای بود که مانع از صدور حکم عادلانه می‌شد، تنها راهی که باقی می‌ماند، این‎ست که قاضی سعی کند در میانشان، صلح و آشتی برقرار نماید. پیامبر فرموده است: «همین‌که میان دو نفر، به‌عدالت، صلح و آشتی برقرار کنی، صدقه‌ای‎ست؛ یا اگر به کسی کمک نمایی تا سوار مرکبش شود یا بارش را برای او روی مرکبش بگذاری، صدقه‌ای‎ست». در ادامه فرموده است: «و این‌که خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) را از سر راه برداری، صدقه‌ای به‌شمار می‌رود». بنابراین برداشتن شیشه، سنگ، پوست میوه، و هر زباله یا چیزِ آزاردهنده‌ی دیگری از محل رفت و آمد مردم، صدقه و کار نیکی محسوب می‌شود. برعکس، انداختن زباله و اشیاء آزاردهنده بر سرِ راه‌ها و گذرگاه‌ها، عملِ بسیار زشت و ناپسندی‌ست که گناه و معصیت به‌شمار می‌رود. ولی متأسفانه برخی از مردم، در کوچه و خیابان، زباله می‌ریزند یا آب و فاضلاب خانگی خود را در کوچه و خیابان رها می‌کنند. ضمن این‌که رها کردن آب خانگی در کوچه و خیابان، اسراف است؛ زیرا آب در زمین ذخیره می‌شود و آبی که ما از آن استفاده می‌کنیم، معمولاً از ذخایرِ زیرزمینی تأمین می‌گردد و همان‌طور که می‌دانید، منابع آب، محدود است و هر چیزی که ذخیره شود، سرانجام پایان می‌یابد. همان‌طور که الله متعال، فرموده است:

﴿فَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَسۡقَيۡنَٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمۡ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ ٢٢﴾ [الحجر: ٢٢]

و از آن آسمان آبی نازل کردیم و با وجودی که شما توانایی جمع‌آوری آن را نداشتید، شما را از آن سیراب نمودیم.

از این‌رو کسی که در مصرف آب، صرفه‌جویی نمی‌کند و آن را در کوچه و خیابان رها می‌سازد، هم به خود بد می‌کند و هم به دیگران. زیرا آب، نعمتی‌ست که به همه تعلق دارد و اسراف و زیاده‌روی در مصرف آن، گناه و معصیت به‌شمار می‌رود. همه می‌دانیم که الله، اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. هم‌چنین اسراف در مصرف آب، تهدیدی جدی برای انسان‌هاست؛ زیرا منابع آب، محدود است و با زیاده‌روی در مصرف آب، مایه‌ی حیات، کاهش می‌یابد و حیات و زندگانی انسان‌ها، در معرض خطر قرار می‌گیرد.

در هر حال، کسانی که در گذرگاه‌ها و محل رفت و آمد مردم، زباله می ریزند، گنه‎کار می‌شوند و آنان که اشیای آزاردهنده را از سر راه‌ها برمی‌دارند، نیکوکار، و شایسته‌ی اجر و ثواب‌اند.

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «سخن نیکو، صدقه است». این، عبارتی بسیار جامع و فراگیر است؛ زیرا سخن نیکو، بر دو گونه می‌باشد: سخن نیکی که در اصل و ذات خود، نیکوست؛ و سخنی نیک که هدف و نتیجه‌ی آن، نیک است. ذکر و یادِ الله جزو همان الفاظ و سخنانی‌ست که در اصل و ذات خود، نیکوست؛ عباراتی مانند: «لاإله‌إلاالله»، «الله أکبر»، «الحمد لله»، و «لاحول ولا قوة إلا بالله». ناگفته نماند که قرائت قرآن، برترین نوع ذکر است.

اما نوع دوم سخنان نیک، همان سخنانِ جایز و مباحی‌ست که انسان به‌قصد مهر و محبت به دیگران یا انس و الفت با آن‌ها، می‌گوید. هرچند چنین سخنانی، در اصل و ذات خود، پاک و نیک نیست؛ ولی هدفش پسندیده و نیکوست؛ زیرا باعث خوشحالی و شاد شدن دیگران می‌شود. و شاد کردن دیگران، مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد. بنابراین، سخن نیکو، صدقه است. سپس فرمود: «هر گامی که به سوی نماز برمی‌داری، صدقه است». ببینید چند قدم به سوی مسجد برمی دارید؟! هر قدمی که به سوی مسجد برمی‌دارید، یک صدقه محسوب می‌شود. وقتی وضوی کاملی بگیرید و تنها به‌قصد نماز، نه با هدف دیگری، به سوی مسجد بروید، با هر گامی که برمی‌دارید، الله متعال، یک درجه بر درجات شما می‌افزاید و یکی از گناهان شما را می‌بخشد و هر قدمی، یک صدقه به‌شمار می‌آید؛ به‌راستی که این، فضل بسیار بزرگی‌ست.

پس، در خانه‌ات وضوی کاملی بگیر و تنها به‌قصد نماز، به مسجد برو؛ تو را مژده باد که بدین‌سان به سه فایده‌ی بزرگ دست می‌یابی:

اول: صدقه؛ دوم: رفع درجات؛ و سوم: آمرزش گناهان. همه‌ی این‌ها، فضل و لطف الاهی‌ست.

\*\*\*

254- وعن أُمِّ كُلْثُومٍ بنتِ عُقْبَةَ بن أَبي مُعَيْطٍ& قالت: سمِعْتُ رسولَ‌الله يَقُول: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمي خَيْرًا، أَوْ يَقُولُ خَيْرًا». [متفق عليه]([[374]](#footnote-374))

وفي رواية مسلمٍ زيادة، قالت: وَلَمْ أَسْمَعْهُ يُرَخِّصُ في شَيْءٍ مِمَّا يَقُولُهُ النَّاسُ إِلاَّ في ثَلاثٍ، تَعْنِي: الحَرْب، وَالإِصْلاَحَ بَيْنَ النَّاس، وَحَدِيثَ الرَّجُلِ امْرَأَتَه، وَحَديثَ المَرْأَةِ زَوْجَه.

**ترجمه:** ام‌کلثوم، دختر عقبه بن ابی‌مُعَیط& می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، سخن مصلحت‌آمیزی را به آن‌ها می‌رساند یا سخن خوبی بر زبان می‌راند، دروغ‌گو شمرده نمی‌شود».

در روایت مسلم، افزون بر این آمده است که ام‌کلثوم می‌گوید: از پیامبر نشنیدم که در آن‌چه که مردم می‌گویند، (یعنی در توریه کردن) جز در سه مورد رخصت داده باشد: در جنگ، هنگام برقراری صلح و آشتی در میان مردم، در صحبت مرد با زنش یا صحبت زن با شوهرش».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی از ام‌کلثوم، دخت عقبه بن ابی‌مُعَیط& نقل کرده که پیامبر فرموده است: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، سخن مصلحت‌آمیزی را به آن‌ها می‌رساند یا سخن خوبی بر زبان می‌راند، دروغگو نیست». یعنی اگر انسان، به‌قصد اصلاح و ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، به هر یک از طرفین دعوا بگوید: «فلانی، از تو تعریف می‌کرد و دعاگوی تو بود»، و یا چنین عبارت‌هایی بگوید تا اعتماد آن‌ها را نسبت به یکدیگر جلب نماید، ایرادی ندارد.

البته علما اختلاف نظر دارند که آیا منظور، این‎ست که آیا انسان می‌تواند در چنین مواردی دروغ بگوید یا منظور، توریه است؟ یعنی انسان سخنی بگوید که منظور یا نیتش، چیزی غیر از مفهوم قابل برداشت از ظاهرِ سخنش، می‌باشد. به عبارت دیگر، چیزی که ابتدا به ذهن مخاطب (شنونده) می‌رسد، غیر از نیت یا منظور گوینده‌ی آن است. به عنوان مثال: بگوید: «فلانی، از تو تعریف می‌کرد» و منظورش، این باشد که از امثال تو، تعریف و ستایش می‌نمود. زیرا هرکس، از عموم مسلمانان، تعریف و تمجید می‌کند.

یا وقتی می‌گوید: «دعاگوی تو بود»، منظورش این باشد که انسان برای هر بنده‌ی نیکوکاری در نمازش دعا می‌کند؛ همان‌طور که پیامبر فرموده است: «إنَّکُم إِذَا قَلْتُمْ ذَلِكَ فَقَدْ سَلَّمْتُمْ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ صَالِحٍ فِى السَّمَاءِ وَالأرْضِ».([[375]](#footnote-375)) یعنی: «وقتی شما می‌گویید: السلام علینا و علی عبادِ الله الصّالحینَ، در حقیقت به هر بنده‌ی نیکوکاری در آسمان و زمین، سلام و درود می‌فرستید». به عبارت دیگر، این دعا، شامل همه‌ی بندگان نیک الله در آسمان‌ها و زمین می‌شود.

برخی از علما گفته‌اند: توریه، خود نوعی دروغ است؛ زیرا بر خلاف واقعیت می‌باشد. هرچند گوینده‌اش، مفهوم درستِ آن را در نظر بگیرد. دلیل این دسته از علما، این‎ست که پیامبر فرموده است: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلاّ ثَلاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ: قَوْلُهُ ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٞ﴾ وَقَوْلُهُ ﴿بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا﴾ وواحدة فی شأن َسَارَة...»([[376]](#footnote-376)) یعنی: «ابراهيم فقط سه بار، دروغ گفت؛ دو بار به‌خاطر خدا. آن‌جا كه فرمود: ﴿إِنِّي سَقِيمٞ﴾ يعني: من بیمارم. و ديگری آ‌‌‌ن‌جا كه گفت: ﴿بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا﴾ يعني: بت بزرگ، اين كار را كرده است. و سومین دروغش به‌خاطر (نجات) ساره از پادشاه ستم‌گر بود». البته ابراهیم دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد. البته کسی که می‌خواهد در میان مردم، صلح و آشتی برقرار کند، باید از دروغ گفتن بپرهیزد و اگر چاره‌ای نداشت، تأویل نماید تا توریه کرده باشد. زیرا کسی که توریه می‌کند، گناهی بر او نیست و توریه، در صورتی که از روی مصلحت باشد، جایز است.

اما در روایتی افزون بر ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، به جنگ نیز تصریح شده است. یعنی دروغ گفتن در جنگ، در برابر دشمن، جایز می‌باشد و در حقیقت، نوعی توریه است. به عنوان مثال رزمنده، می‌تواند به دشمن بگوید که نیروهای کمکی و پشتیبانی زیادی، پشتِ سرم هستند و گفتن چنین عبارت‌هایی به‌قصد ایجاد ترس و وحشت در دشمن، ایرادی ندارد.

توریه در جنگ بر دو گونه است:

توریه‌ی لفظی، و توریه‌ی عملی؛ مانندِ کاری که قعقاع بن عمرو در یکی از جنگ‌ها انجام داد. او، برای ترساندن دشمن، لشکرِ تحت فرمانش را رویاروی دشمن قرار می‌داد و سپس آن مکان را ترک می‌نمود و صبح روزِ بعد، دوباره با لشکرش رویاروی دشمن قرار می‌گرفت و چنین نشان می‌داد که این‌ها نیروهای پشتیبانی هستند و بدین‌سان دشمن گمان می‌کرد که نیروهای پشتیبانیِ مسلمانان، رسیده‌اند؛ از این‌رو ترس و دلهره در میان سپاهیان دشمن می‌افتاد و می‌گریختند. این، از روی مصلحت و به عنوان یک تاکتیک نظامی جایز است.

و اما سومین مسأله‌ای که توریه در آن جایز می‌باشد، این‎ست که مرد و زن در سخنانی که به یک‌دیگر می‌گویند، توریه کنند؛ به عنوان مثال: مرد به همسرش بگوید: تو را از همه بیش‌تر دوست دارم و یا سخنانی بگوید که بیان‌گر مهر و علاقه‌اش به همسرش باشد. البته نباید در این زمینه زیاده‌روی کند؛ زیرا اگر واقعیت، بر خلاف ادعاها و سخنانش باشد، زن، این را حس می‌کند و همین، نتیجه را معکوس خواهد کرد و مهر و محبتی را که در میان آن‌ها وجود دارد، از میان خواهد برد. زن نیز همین‌گونه است و می‌تواند در حد اعتدال، در سخنان محبت‌آمیزی که به شوهرش می‌گوید، توریه کند.

\*\*\*

255- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: سمِع رسولُ‌الله صَوْتَ خُصُومٍ بالْبَابِ عَالِيةٍ أَصْواتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الآخَرَ وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شيءٍ، وَهُوَ يَقُول: واللَّهِ لا أَفعَل، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رسولُ‌الله فقال: «أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى الله لا يَفْعَلُ المَعْرُوف؟» فقال: أَنَا يَا رسولَ‌الله، فَلهُ أَيُّ ذلِكَ أَحَب. [متفق عليه]([[377]](#footnote-377))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر صدای بلند دو نفر را در جلوی درب شنید که با هم بگومگو داشتند؛ یکی از آن‌ها، از دیگری درخواست می‌کرد که بخشی از طلبش را ببخشد و با او مدارا کند. و آن یکی، می‌گفت: به الله سوگند که این کار را نمی‌کنم. پیامبر بیرون رفت و فرمود: «کسی که به نام الله سوگند می‌خورد که کارِ نیک انجام ندهد، کجاست؟» بستان‌کار، پاسخ داد: ای رسول‌خدا! من هستم؛ ولی اینک هرطور که دوست دارد، با او رفتار می‌کنم.

**شرح**

این حدیث، درباره‌ی برقراری صلح و سازش در میان دو نفر می‌باشد که با هم اختلاف و بگومگو دارند. لذا اگر کسی، دو نفر را ببیند که با هم درباره‌ی چیزی اختلاف یا بگومگو دارند و سعی کند در میان آن‌ها، صلح و صفا برقرار نماید، در حقیقت از رسول‌الله الگوبرداری کرده و کار بسیار ارزشمندی انجام داده است. چنان‌که پیش‌تر در شرح آیه‌ی 114 سوره‌ی «نساء» به این موضوع پرداختیم؛ الله می‌فرماید:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ [النساء : ١١٤]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی‌ست که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند.

پیامبر وقتی صدای بلند بگومگوی دو نفر را شنید، نزدشان رفت تا ببیند چه مشکلی با هم دارند. و این، نشان می‌دهد که دخالت کردن در دعوا و بگومگوی دیگران، در صورتی که پنهانی نباشد، ایرادی ندارد؛ زیرا این دو نفر، آشکارا بگومگو می‌کردند و با صدای بلند سخن می‌گفتند. اما اگر دعوا و بگومگوی دو نفر، آشکار نبود و دوست نداشتند که کسی از آن اطلاع یابد و به‌نحوی از دعوا و اختلافشان باخبر شدید، جایز نیست که دخالت کنید. زیرا این کار، ممکن است اوضاع را وخیم‌تر کند و همین‌که آن دو سعی می‌کنند دعوایشان پوشیده و پنهان باشد، دلیلی بر این‎ست که دوست ندارند کسی از اختلافشان، باخبر شود. از این‌رو ممکن است پادرمیانی در چنین مواردی، اوضاع را وخیم‌تر کند و آنان را به غرور و لجبازی وادارد و مانع از صلح و سازش آن‌ها شود.

در هر حال، انسان باید سعی کند واسطه‌ی خیر باشد و در میان مردم، صلح و صفا برقرار نماید و کدورت‌ها و کینه‌ها را از میان ببرد تا به خیر و نیکی فراوانی دست یابد.

\*\*\*

256- وعن أَبي العباس سهلِ بنِ سعدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّ رسولَ‌الله بلَغهُ أَنَّ بَني عَمْرِو بن عوْفٍ كان بيْنهُمْ شَرٌّ، فَخَرَجَ رسولُ‌الله يُصْلِحُ بَيْنَهمْ فِي أُنَاسٍ مَعَه، فَحُبِسَ رسولُ‌الله وَحَانَتِ الصَّلاَةُ، فَجَاءَ بِلالٌ إِلَى أَبي بَكْرٍ رضي الله عنهما فقال: يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ رسولَ الله قَدْ حُبِس وَحَانَتِ الصَّلاةُ، فَهَلْ لكَ أَنْ تَؤُمَّ النَّاس؟ قال: نَعَمْ إِنْ شِئْت، فَأَقَامَ بِلالٌ الصَّلاةَ، وَتقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَكَبَّرَ وكبَّرَ النَّاسُ، وَجَاءَ رسولُ الله يمْشِي في الصُّفوفِ حتَّى قامَ في الصَّف، فَأَخَذَ النَّاسُ فِي التَّصْفِيق، وكَانَ أَبُو بَكْر لا يَلْتَفِتُ فِي صلاتِهِ، فَلَمَّا أَكَثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ الْتَفَت، فَإِذَا رسولُ‌الله، فَأَشَار إِلَيْهِ رسولُ‌الله فَرَفَعَ أَبْو بَكْر يدَهُ فَحمِد الله، وَرَجَعَ القهقرى وَراءَهُ حَتَّى قَامَ فِي الصَّف، فَتَقدَّمَ رسولُ‌الله فَصَلَّى للنَّاس، فَلَمَّا فرغَ أَقْبلَ عَلَى النَّاسِ فقال: «أَيُّهَا النَّاسُ مالَكُمْ حِين نَابَكُمْ شَيْءٌ في الصَّلاَةِ أَخذْتمْ فِي التَّصْفِيق؟ إِنَّما التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاء. منْ نَابَهُ شيءٌ فِي صلاتِهِ فَلْيَقلْ: سُبْحَانَ الله، فَإِنَّهُ لا يَسْمعُهُ أَحدٌ حِينَ يَقُول: سُبْحانَ الله، إِلاَّ الْتَفَت. يَا أَبَا بَكْر: ما منعَك أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ حِينَ أَشرْتُ إِلَيْك؟» فقال أَبُو بكْر: مَا كَانَ ينبَغِي لابْنِ أَبي قُحافَةَ أَنْ يُصلِّيَ بِالنَّاسِ بَيْنَ يَدَيْ رسولِ‌الله. [متفقٌ عليه]([[378]](#footnote-378))

**ترجمه:** ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی می‌گوید: به رسول‌الله خبر رسید که اختلاف و دعوایی پدید آمده است؛ از این‌رو رسول‌الله با تعدادی از مردم، نزدشان رفت تا در میانشان صلح و آشتی برقرار کند. آن‌ها پیامبر را نگه داشتند تا از ایشان پذیرایی کنند. وقتِ نماز فرارسید؛ بلال نزد ابوبکر آمد و گفت: ای ابوبکر! پیامبر را نگه داشته‌اند و اینک وقتِ نماز است. آیا حاضری برای مردم، امامت دهی؟ ابوبکر فرمود: بله، اگر بخواهی. آن‌گاه بلال اقامه گفت و ابوبکر جلو رفت و تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر گفتند (و نماز را آغاز کرد). در این میان رسول‌الله در حالی که در میانِ صف‌ها حرکت می‌کرد، تشریف آورد تا این‌که در صفِ اول ایستاد. مردم شروع به دست زدن کردند. ولی ابوبکر در نمازش به این سو و آن سو، توجه نمی‌کرد و چون مردم، زیاد دست زدند، توجه کرد و دریافت که پیامبر آمده است. رسول‌الله به او اشاره کرد (که سرِ جایش بماند). ولی ابوبکر دستش را بلند کرد و الحمدلله گفت و عقب آمد و در صف ایستاد. رسول‌الله جلو رفت و برای مردم، امامت داد. وقتی نماز تمام شد، رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! چرا هنگامِ نماز که مسأله‌ای پیش می‌آیدّ (برای باخبر کردنِ امام) دست می‌زنید؟ دست زدن (در چنین مواردی) مخصوص زنان است. هرکس، در نماز مسأله‌ای برایش پیش آمد (که می‌خواست دیگران را از آن باخبر کند)، سبحان‌الله بگوید. زیرا هرکس، این کلمه را بشنود، متوجه می‌شود. و اما تو ای ابوبکر! هنگامی که به سوی تو اشاره کردم، چه چیزی تو را از ادامه‌ی امامت برای مردم بازداشت؟» ابوبکر عرض کرد: سزاوار نیست که پسرِ ابوقحافه در حضور پیامبر برای مردم، امامت دهد.

\*\*\*

32- باب: فضیلت و برتری مسلمانان مستضعف، فقیران و گُمنامان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ﴾ [الكهف: ٢٨]

خودت را با کسانی شکیبا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند، در حالی که رضای او را می­جویند؛ و دیدگانت را از آنان برنگردان.

**شرح**

مؤلف/، می‌گوید: «باب: برتری مسلمانان مستضعف، فقیران و گُم‌نامان». هدف این باب، این‎ست که تسلیت خاطری به کسانی باشد که به تقدیر الهی، کم‌توان جسمی، ذهنی و مالی هستند یا از جایگاه و موقعیت والایی برخوردار نیستند و به‌نحوی وضعیتی دارند که از دیدگاه مردم، ضعیف و کم‌توان محسوب می‌شوند. اگرچه الله متعال، برخی از انسان‌ها را در پاره‌ای از ابعاد، ضیف و ناتوان یا کم‌توان آفریده، ولی باید به‌یاد داشت که این انسان، نزد الله گرامی و ارجمند است و الله متعال، درجات والایی به او خواهد داد. مهم این‎ست که انسان، نزد الله قوی و گرامی باشد. سپس مؤلف/ این آیه را ذکر کرده که الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ﴾ [الكهف: ٢٨]

خودت را با کسانی شکیبا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند.

﴿يَدۡعُونَ﴾ در این‌جا هر دو نوع دعا را شامل می‌شود: هم دعای مسألت یا درخواست را و هم دعای عبادت را. دعای درخواست، همان است که انسان به درگاه الهی عرض نیاز می‌کند و چیزی از او درخواست می‌نماید؛ چنان‌که در حدیث قدسی آمده است: «مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيب لَهُ».([[379]](#footnote-379)) یعنی: «چه کسی مرا می‌خواند تا درخواستش را اجابت کنم؟» الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

دعای عبادت، این‎ست که انسان با عبادت‌هایی که الله مشروع قرار داده است، پروردگارش را عبادت و پرستش کند؛ زیرا هر عابدی با زبان حال، و با زبان گفتار، دعا می‌کند. به عنوان مثال: نماز، عبادتی‌ست که شامل قرائت قرآن، ذکر الله، تسبیح و دعاست. روزه نیز عبادتی‌ست که گرچه دعاهای زبانی در آن نمایان نیست، ولی انسان تنها به امید اجر و پاداش الهی و ترس از مجازات او، روزه می‌گیرد و این، دعا به زبانِ حال است. یعنی انسان با روزه گرفتن، از الله می‌خواهد که او را از عذاب خویش نگه دارد و به او بهشت برین را عنایت کند.

گاه، عبادت، فقط دعا و خواستن از الله متعال است؛ یعنی انسان، دعا می‌کند و پروردگارش را می‌خواند و بدین‌سان، به عبادتش می‌پردازد؛ زیرا دعا، اظهار نیازمندی به الله می‌باشد که با گمانِ نیک به الله و امید به او و ترس از عذابش، همراه است. لذا ﴿يَدۡعُونَ رَبَّهُم﴾یعنی: «رفع نیازهایشان را از الله، درخواست می‌کنند و او را عبادت و پرستش می‌نمایند». زیرا عبادت‌گزار، با زبانِ حال، دعا می‌کند. در این آیه آمده است که این‌ها، صبح و شام، پروردگارشان را می‌خوانند. شاید منظور، این باشد که همواره به عبادت و دعا مشغول‌اند و صبح و شام، به‌طور خاص، به دعا و راز و نیاز می‌پردازند. ﴿يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ یعنی: «رضایت الله را می‌جویند» و خواهان کالای فناپذیر دنیا نیستند؛ بلکه تنها خواهان رضایت الله هستند. ﴿وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ﴾ یعنی: و دیدگانت را از آنان به سوی دیگران، برنگردان؛ بلکه همواره به آن‌ها بنگر و در دعا و عبادتشان، با آنان باش. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ١٣١﴾ [طه: ١٣١]

به زینت زندگی دنیا که برخی از کافران را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم تا آنان را بیازماییم، چشم مدوز. و روزیِ پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است.

لذا همواره به کسانی بنگر که به عبادت الله و راز و نیاز با او می‌‌پردازند؛ ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ و نگاهت به سوی کسانی نباشد که از دنیا و نعمت‌های دنیوی مانند خانه‌های مجلّل، بهترین مرکب‌ها و سواری‌ها و فاخرترین لباس‌ها، برخوردارند. این‌هما، همه زینت و زیور زندگانی دنیاست. در این آیه، الله از نعمت‌های دنیا، به عنوان ﴿زَهۡرَةَ﴾ یاد کرده است؛ و «زَهره»، یعنی گُل؛ گُل هرچقدر زیبا باشد، باز هم پژمرده می‌شود و می‌خشکد. در میان گیاهان، سرعت پژمردگی گل، از همه بیش‌تر است و اگر خوش‌بو باشد، بوی خوش آن، زیاد دوام ندارد. دعا کنید که الله همه ی ما را از نعمت‌های همیشگی آخرت بهره‌مند بگرداند.

الله می‌فرماید: ﴿لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ﴾ یعنی: نعمت‌هایی که به این‌ها می‌دهیم، برای این‎ست که آنان را بیازماییم. و روزی پروردگارت که نتیجه‌ی اطاعت و بندگی اوست، بهتر و ماندگارتر می‌باشد. همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡ‍َٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢﴾ [طه: ١٣٢]

و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجامش شکیبا باش. از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما به تو روزی می‌دهیم. و تقوا، سرانجام نیکی دارد.

رسول‌الله همین‌که نعمتی دنیوی می‌دید که برایش جالب بود، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْش الآخِرَةِ».([[380]](#footnote-380)) یعنی: «یا الله! به‌راستی که زندگی، زندگیِ آخرت است». جمله‌ی پُرمحتوایی‌ست؛ گاه انسان به نعمت‌های دنیا فریفته می‌شود و از یادِ الله غافل می‌گردد؛ چه خوب است که انسان در چنین مواردی، نعمت‌های جاوید آخرت را به‌یاد بیاورد و نعمت‌های دنیا و آخرت را با هم مقایسه کند و به خویشتن یادآوری نماید که نعمت‌های آخرت، از میان نمی‌رود و جاوید و همیشگی‌ست. پیامبر راست فرموده است؛ نعمت‌های دنیا هرچه باشد، پایان می‌یابد و از میان می‌رود؛ هر چه باشد، با غم و اندوه و نقص و کاستی و دیگر آفت‌ها، همراه است.

زندگی، هرطور که باشد، سرانجامش پیری و مرگ است. انسان، هرطور که زندگی کند، وقتی پا به سن می‌گذارد و پیر و فرتوت می‌گردد، مانند بچه‌ها می‌شود؛ هم توان جسمی‌اش را از دست می‌دهد و هم قدرت فکری و حافظه‌اش را. به‌گونه‌ای که محتاج زن و بچه‌اش می‌گردد و آن‌ها نیز از این وضعیت، خسته و رنجور می‌شوند.

انسان عاقل، همین‌که به مرگ بیندیشد، دل به دنیا نمی‌بندد و اگر به آخرت و نعمت‌های جاوید آن امیدوار نباشد، زندگی‌اش بیهوده است.

در هر حال، الله متعال به پیامبرش دستور داده است که هم‌نشین کسانی باشد که صبح و شام، پروردگارشان را می‌خوانند و او را عبادت می‌کنند و خواهانِ رضایت او هستند. این آیه، مخصوص ضعفا یا مسلمانان مستضعف نیست؛ اگرچه سبب نزولش، همین است، ولی شامل عموم مسلمانانی‌ست که الله را عبادت می‌کنند و همواره به راز و نیاز با او می‌پردازند؛ چه ضعیف یا توانا باشند و چه ثروتمند یا فقیر؛ باید همواره با چنین کسانی هم‌نشین باشیم.

البته معمولاً افراد ثروتمند، بیش از فقیران و مستضعفان، از دین و ارزش‌های دینی، فاصله دارند. از این‌رو، بیش‌ترِ کسانی که پیامبران الهی را تکذیب کردند، طبقه‌ی اشراف و ثروتمندان بودند. چنان‌که الله درباره‌ی صالح و قومش می‌فرماید:

﴿قَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ لِلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِمَنۡ ءَامَنَ مِنۡهُمۡ أَتَعۡلَمُونَ أَنَّ صَٰلِحٗا مُّرۡسَلٞ مِّن رَّبِّهِۦۚ﴾ [الأعراف: ٧٥]

سران متکبر و گردن­کش قومش به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا واقعاً باور دارید که صالح، فرستاده­ای از سوی پروردگارش می­باشد؟

الله متعال، همه‌ی ما را جزو اهل حق و و یاران و دعوت‌گران حق قرار دهد؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

257- عن حَارِثَة بْنِ وهْب قال: سمعتُ رسولَ الله يقول: «أَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الجنَّة؟ كُلُّ ضَعيفٍ مُتَضَعِّفٍ لَوْ أَقْسَم عَلَى الله لأبرَّه، أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بَأَهْلِ النَّارِ؟ كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». [متفقٌ عليه]([[381]](#footnote-381))

**ترجمه:** حارثه بن وهب می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «آیا بهتشیان را به شما معرفی نکنم؟ هر ضعیف و مستضعفی که اگر به الله سوگند یاد کند، الله سوگندش را تحقق می‌بخشد؛ آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟ هر انسان، تندخو و سنگ‌دل و ثروت‌اندوزی که بذل و بخشش نمی‌کند و برتری‌طلب و متکبر است».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون درباره‌ی مستضعفان و افرادِ فرودست و رده‌ی پایین، نقل کرده که حارثه بن وهب می‌گوید: پیامبر فرمود: «آیه بهشتیان را به شما معرفی نکنم؟ هر ضعیف و مستضعفی که وقتی به الله سوگند بخورد، الله، سوگندش را تحقق می‌بخشد». لذا یکی از نشانه‌های اهل بهشت، این‎ست که معمولاً انسان‌های مستضعفی هستند که به پُست و مقام اهمیت نمی‌دهند و به دنبال کسب مقام و موقعیت والای دنیوی نیستند؛ بلکه هم به‌ظاهر و هم در باطن، علاقه‌ای به شهرت ندارند و می‌خواهند گم‌نام و ناشناخته باشند. فقط برایشان مهم است که نزد الله گرامی و ارجمند باشند و در پیِ یافتن جایگاه و موقعیت در میان اطرافیان خود نیستند. همه‌ی فکر و تلاش آن‌ها، این‎ست که نزد الله، جایگاه و منزلت والایی بیابند. از این‌رو می‌بینیم که نسبت به اموال و دارایی‌هایی که از دست می‌دهند، بی‌خیال‌اند؛ اگر چیزی از دنیا به آن‌ها برسد، آن را می‌پذیرند و اگر چیزی از دست بدهند، برایشان مهم نیست. زیرا می‌دانند که آن‌چه الله بخواهد، همان می‌شود و آن‌چه او نخواهد، نمی‌شود و همه چیز به دست خداست و وضعیتی که در آن به‌سر می‌برند، ماندگار نیست و امکان تغییر گذشته وجود ندارد و آن‌چه مقدّر شده، به‌طور قطع به انجام می‌رسد؛ البته الله متعال اسباب و زمینه‌هایی برای هر سرنوشتی قرار داده است که می‌توان از اسباب شرعی، استفاده کرد.

فرمود: «اگر به الله سوگند بخورد، الله سوگندش را تحقق می‌بخشد». یعنی اگر برای انجامِ کاری سوگند یاد کند، الله متعال، آن را برایش میسر می‌گرداند. چنین مسایلی زیاد روی می‌دهد که انسان با اطمینان به الله و به امید اجر و رحمتش، درباره‌ی کاری سوگند می‌خورد و الله متعال نیز او را موفق می‌گرداند که آن کار را به انجام برساند؛ بر عکس، کسی که با گردن‌کشی و تنگ‌نظری نسبت به رحمت الهی، سوگند یاد می‌کند، شکست می‌خورد و موفق نمی‌شود. اینک دو مثال، ذکر می‌کنم:

مثال اول: رُبَیِّع بنت نضر که خواهرِ انس بن نضر و یکی از زنانِ انصار بود، دندانِ پیشینِ یکی از دختران انصار را شکست. رسول‌الله حکمِ قصاص صادر فرمود؛ زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ﴾ [المائ‍دة: ٤٥]

و در تورات برای بنی­اسرائیل چنین مقرر نمودیم که (حکم قصاص) بدین ترتیب است که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش به جای گوش و دندان به جای دندان قصاص می­شود.

برادرش، انس بن نضر گفت: ای رسول‌خدا! به الله سوگند که دندان پیشین خواهرم شکسته نخواهد شد. این را در برابر حکمِ الله و رسولش نگفت؛ بلکه منظورش، این بود که تا بتواند با اولیای آن دختر صحبت می‌کند تا به گرفتن دیه راضی شوند و یا به‌جای قصاص، دیه بگیرند. گویا او به راضی شدن آن‌ها، مطمئن بود. همین‌طور هم شد و به خواستِ الله متعال، اولیای آن دختر انصاری، به گرفتن دیه راضی شدند و از اجرای قصاص، صرف نظر کردند. پیامبر فرمود: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ».([[382]](#footnote-382)) یعنی: «در میان بندگان الله، کسانی هستند که اگر به الله سوگند یاد کنند، الله، سوگندشان را تحقق می‌بخشد». بدون شک، چیزی که انس بن نضر را واداشت که چنین سوگندی یاد کند، امید و اطمینان بالایش به الله بود؛ زیرا او امیدوار بود که الله متعال، اسباب و زمینه‌هایی میسر خواهد کرد که مانع از اجرای حکم قصاص و شکستن دندانی پیشینِ خواهرش، ربیع می‌گردد.

مثال دوم: شخصی درباره‌ی انسانِ گنه‌کاری، می‌گوید: «قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد». و الله می‌فرماید: «مَن ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أَلاَّ أَغْفِر لِفُلانٍ، غَفَرْت لَهُ، وَأَحبْطت عَمَلك».([[383]](#footnote-383)) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». دقت کنید؛ این مرد، سخنی گفت که با آن، دنیا و آخرت را نابود کرد و همه‌ی سعی و تلاش خود را از میان برد. زیرا به خود و عمل خویش فریفته شد و برادر مسلمانش را تحقیر کرد و او را از رحمت الهی دور دانست.

آن‌گاه رسول‌الله فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟» و سپس فرمود: «كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». یعنی: «هر انسان، تندخو و سنگ‌دل و ثروت‌اندوزی که بذل و بخشش نمی‌کند و برتری‌طلب و متکبر است». این‌ها، نشانه‌های دوزخیان است. «جَوَّاظ»، به هر دنیادوستِ ثروت‌اندوزی گفته می‌شود که حقوق و واجبات اموالش را ادا نمی‌کند و آدمِ بی‌صبر و کم‌تحملی‌ست که در برابر هر مشکلی سر فرو می‌آورد و رشته‌ی صبر از دستش خارج می‌شود و همواره خود را در موقعیت و جایگاهی می‌بیند که گویا هیچ‌گاه گرفتار نخواهد شد! مانند داستان آن مردی که با رسول‌الله در یکی از جنگ‌ها شرکت کرده بود و هر مشرکی را که یکه و تنها می‌دید، دنبال می‌کرد و با شمشیر می‌زد. پیامبر درباره‌اش فرمود:«او، دوزخی‌ست»! صحابه تعجب کردند و گفتند: او با این‌همه شجاعت و جنگاوری، دوزخی‌ست! شخصی، گفت: من، همواره در کنارِ او خواهم بود تا به رازِ فرموده‌ی پیامبر پی ببرم. لذا در تمام صحنه‌های نبرد، در کنار آن مرد شجاع بود تا این‌که تیری از سوی دشمن به این مرد دلاور، اصابت کرد و چون درد را تحمل نکرد، دسته‌ی شمشیرش را بر زمین نهاد و لبه‌ی تیزش را وسط سینه‌اش قرار داد و به آن فشار آورد و بدین‌سان خودکشی کرد. آن شخص نزد پیامبر رفت و گفت: ای رسول‌خدا! گواهی می‌دهم که به‌راستی فرستاده الله هستی. رسول‌الله پرسید: چه اتفاقی افتاده است؟ و آن مرد، داستان را برای رسول‌الله بازگو کرد و گفت: مردی که گفته بودید، دوزخی‌ست، خودکشی نمود. پیامبر فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ».([[384]](#footnote-384)) یعنی: «گاه برای مردم چنین به‌نظر می‌رسد که فلان‌شخص، عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد؛ ولی در حقیقت، دوزخی‌ست».

این مرد، نتوانست زخم تیر را تحمل کند؛ لذا خودکشی کرد. «جوّاظ»، هر آدمِ کم‌‌تحملی‌ست که همواره نِق می‌زند و از زندگی‌اش می‌نالد و پیوسته در غم و اندوه، و حسرت و افسوس به‌سر می‌برد و هیچ‌گاه از زندگی‌اش راضی نیست؛ بلکه همواره از سرنوشت خود و تقدیری که برای او رقم خورده است، شکایت دارد؛ گویا به این‌که الله، پروردگار اوست، راضی نیست!

و اما متکبر، دارای دو ویژگی‌ست: مردم را تحقیر می‌کند و حق را نمی‌پذیرد. زیرا پیامبر فرموده است: «الكِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وغَمْطُ النَّاسِ».([[385]](#footnote-385)) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است». لذا آدمِ متکبر، در ذات خود، آدمِ سرکشی‌ست؛ یعنی هم در برابر حق گردن‌کشی می‌کند و هم در برابر مردم. به عبارت دیگر، از حق، روی‌گردان است و حق را نمی‌پذیرد و به خلق خدا نیز رحم نمی‌کند. این‌ها، نشانه‌های دوزخیان است. الله متعال، همه‌ی ما را از آتش دوزخ، در پناهِ خویش قرار دهد و ما را وارد بهشت بگرداند. به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

258- وعن أَبي العباسِ سهلِ بنِ سعدٍ الساعِدِيِّ قال: مرَّ رجُلٌ على النَّبيِّ فقالَ لرجُلٍ عِنْدهُ جالس: «مَا رَأَيُكَ فِي هَذَا؟» فقال: رَجُلٌ مِنْ أَشْرافِ النَّاسِ هذا وَاللَّهِ حَريٌّ إِنْ خَطَب أَنْ يُنْكَحَ وَإِنْ شَفَع أَنْ يُشَفَّع. فَسَكَتَ رسولُ‌الله، ثُمَّ مَرَّ رَجُلٌ آخَر، فقال له رسولُ‌الله: «مَا رأُيُكَ فِي هَذَا؟» فقال: يا رسولَ الله هذا رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِين، هذَا حريٌّ إِنْ خطَب أَنْ لا يُنْكَح، وَإِنْ شَفَع أَنْ لا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لا يُسْمع لِقَوْلِه. فقال رسولُ الله: «هَذَا خَيْرٌ منْ مِلءِ الأَرْضِ مِثْلَ هذَا». [متفقٌ عليه]([[386]](#footnote-386))

**ترجمه:** ابوالعباس، سهل بن سعد ساعدی می‌گوید: مردی از کنار پیامبر گذشت. پیامبر به شخصی که در کنارِ ایشان نشسته بود، فرمود: «نظرت درباره‌ی این مرد چیست؟» پاسخ داد: مردی از اشراف مردم است؛ به الله سوگند، واقعیت، این‎ست که اگر خواستگاری کند، می‌پذیرند و اگر سفارشی نماید، سفارش او قبول می‌شود. رسول‌الله سکوت فرمود. سپس مردی دیگر عبور کرد. پیامبر دوباره پرسید: «نظرت درباره‌ی این مرد چیست؟» گفت: مسلمانِ فقیری‌ست که اگر خواستگاری کند، به او زن نمی‌دهند و اگر سفارش کند، سفارش او قبول نمی‌شود و اگر سخنی بگوید، به سخنش گوش نمی‌دهند. آن‌گاه پیامبر فرمود: «اگر تمام زمین، آکنده از مردانی مانند مرد نخست باشد، این مرد، از همه‌ی آنان بهتر است».

**شرح**

مؤلف/، روایتی بدین مضمون نقل کرده که سهل بن سعد ساعدی می‌گوید: مردی از کنار پیامبر گذشت. پیامبر به شخصی که در کنارِ ایشان نشسته بود، فرمود: «نظرت درباره‌ی این مرد چیست؟» پاسخ داد: مردی از اشراف مردم است؛ به الله سوگند، واقعیت، این‎ست که اگر خواستگاری کند، می‌پذیرند و اگر سفارش نماید، سفارش او قبول می‌شود. رسول‌الله سکوت فرمود. سپس مردی دیگر عبور کرد. پیامبر دوباره پرسید: «نظرت درباره‌ی این مرد چیست؟» گفت: مسلمانِ فقیری‌ست که اگر خواستگاری کند، نمی‌پذیرند و اگر سفارش کند، سفارش او قبول نمی‌شود و اگر سخنی بگوید، به سخنش ترتیب اثر نمی‌دهند. آن‌گاه پیامبر فرمود: «اگر تمام زمین، آکنده از مردانی مانند مرد نخست باشد، این مرد، از همه‌ی آنان بهتر است». یعنی چنین شخصی، به مراتب، نزد الله، از جمعیتی که تمام زمین را پر کنند و دارای جاه و مقام باشند، بهتر است. زیرا الله به پست و مقام افراد و به مال و نسب، و شکل و قیافه‌ی آن‌ها و یا به مرکب و مسکنِ آنان نگاه نمی‌کند؛ بلکه به اعمال و قلوب آنان می‌نگرد. اگر قلبِ نیک و سالمی داشته باشند که آکنده از محبت و انابت به سوی خداست و از یادِ او غافل نباشند و از او بترسند و همواره به سوی او روی بیاورند و مطابق دستورهای الهی عمل کنند، نزد الله گرامی و ارجمند خواهند بود؛ چنین کسانی، نزد الله، حرمت و آبرو دارند و اگر به نام الله سوگند بخورند، سوگندشان را تحقق می‌بخشد.

لذا از این حدیث چنین برداشت می کنیم که گاه، انسان در دنیا مقامی والا دارد، ولی نزد الله، قدر و منزلتی ندارد؛ و برخی از انسان‌ها اگرچه در دنیا دارای مقام و موقعیت نیستند، ولی نزد پروردگارشان، قدر و منزلت دارند. از الله متعال بخواهیم که ما را جزو آن دسته از بندگانش قرار دهد که نزدش قدر و منزلتی دارند و دعا کنید که الله به ما جایگاهی والا در کنار پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان، عطا بفرماید.

\*\*\*

259- وعن أَبي سعيدٍ الخدري عَنِ النَّبيِّ قال: «احْتجَّتِ الجنَّةُ والنَّارُ فقالت النَّار: فيَّ الجبَّارُونَ والمُتَكَبِّرُون، وقَالتِ الجَنَّةُ: فيَّ ضُعفَاءُ النَّاسِ ومسَاكِينُهُم، فَقَضَى اللَّهُ بَيْنَهُما: إِنَّك الجنَّةُ رحْمتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاء، وَإِنَّكِ النَّارُ عَذابِي أُعذِّب بِكِ مَنْ أَشَاء، ولِكِلَيكُمَا عَلَيَّ مِلؤُها». [روایت مسلم]([[387]](#footnote-387))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهشت و دوزخ با هم بگومگو کردند؛ دوزخ گفت: ستمگران و مستکبران در من جای دارند. و بهشت گفت: مردم مستضعف و مستمند در من جای دارند. الله در میان بهشت و دوزخ، داوری کرد و فرمود: تو، بهشت، رحمت من هستی و با تو به هرکس که بخواهم، رحم می‌کنم. و تو، دوزخ، عذاب من هستی؛ و به وسیله‌‌ی تو هرکه را بخواهم، عذاب می‌دهم. و پُر کردن هر دوی شما، با من است».

**شرح**

مؤلف/، از ابوسعید خدری نقل کرده است که می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهشت و دوزخ با هم بگومگو کردند». و هر یک از آن‌ها، در فضل خود دلایلی مطرح کرد. این، جزو امورِ غیبی‌ست و بر ما واجب است که به آن ایمان داشته باشیم؛ اگرچه درک آن برای عقل و اندیشه‌ی ما، دشوار باشد و نتوانیم این نکته را درک یا هضم نماییم که چگونه دو موجود بی‌جان، بگومگو می‌کنند؟! در هرحال، ما بر این باوریم که الله متعال، بر هر کاری تواناست. الله متعال، در قرآن کریم خبر داده است که روز قیامت، زمین، خبرهایش را به‌حکم پروردگار، بازگو می‌کند. وقتی الله، به چیزی دستوری دهد، آن چیز بی‌درنگ و در هر حالتی که باشد، حکم الله را اجابت می‌کند. چنان‌که روز قیامت، دست‌ها، پاها، زبان‌ها و پوست و دیگر اندام انسان‌ها، در برابر الله به سخن می‌آیند و گواهی می‌دهند که چه کارهایی انجام داده‌اند؛ هرچند که زبانی برای سخن گفتن ندارند! زیرا الله متعال، آن‌ها را به سخن می‌آورد و او، بر هر کاری تواناست. بهشت و دوزخ نیز با هم بگومگو کردند؛ بهشت گفت: ستمگران سنگ‌دل و مستکبران، در من جای دارند. همان کسانی که سنگ‌دل هستند و با کبر و غرور خود، بر دیگران، برتری می‌جویند. همان‌طور که پیامبر فرموده است: «الكِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وغَمْطُ النَّاسِ».([[388]](#footnote-388)) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است».

پناه بر خدا؛ افراد سرکش و متکبری که از حق روی‌ می‌گردانند و خود را از دیگران برتر می‌پندارند، دوزخی‌اند. گاه، افراد خوش‌رفتار و خوش‌اخلاق، از حق روی می‌گردانند و بدین‌سان دوزخی می‌شوند. یعنی اگرچه در برابر مردم، سرکش و متکبر نیستند، اما در برابر حق و حقیقت، تکبر می‎ورزند؛ از این‌رو مهر و عطوفتی که نسبت به مردم دارند، سودی به حالشان نخواهد داشت. زیرا از حق و حقیقت، روی می‌گردانند.

بهشت، خود را جایگاه مستضعفان و مستمندان دانست. زیرا معمولاً آدم‌های مستضعف و مستمند، در برابر حق و حقیقت، تسلیم می‌شوند؛ یعنی آدم‌های حق‌پذیری هستند. الله در میان بهشت و دوزخ، داوری کرد و فرمود: «تو، بهشت، رحمتِ من هستی و به‌وسیله‌ی تو، به هرکس که بخواهم، رحم می‌کنم». یعنی، بهشت از رحمت الهی نشأت گرفته است. از این‌رو بهشت، صفتِ رحمت او نیست؛ و از آن جهت از بهشت به عنوان رحمت الهی یاد می‌شود که از رحمت بی‌کران او، نشأت گرفته است. صفت رحمت، صفتی حقیقی برای الله می‌باشد که جدا از ذات او نیست؛ ولی بهشت، گرچه از رحمت او پدید آمده، ولی مخلوق و آفریده‌ی اوست. لذا این‌که الله از بهشت به عنوان رحمت خود یاد می‌کند، بدین معناست که آن را به‌رحمت خویش، آفریده است.

در این حدیث آمده است: الله به دوزخ فرمود: «تو، دوزخ، عذاب من هستی و با تو هرکه را بخواهم، عذاب می‌دهم». همان‌طور که الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَرۡحَمُ مَن يَشَآءُ﴾ [العنكبوت: ٢١]

هرکه را بخواهد، عذاب می‌دهد و به هرکس که بخواهد، رحم می‌کند.

لذا بهشتیان، مشمول رحمت الله می‌شوند و دوزخیان، گرفتار عذاب الهی. سپس الله فرمود: «پُر کردن هر دوی شما، با من است». یعنی الله خود، عهده‌دار پر کردن بهشت و دوزخ شده است. ناگفته نماند که فضل و رحمت الهی، از خشم و غضبش، گسترده‌تر می‌باشد. روز قیامت، الله هرکه رابخواهد، در دوزخ می‌اندازد و دوزخ می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ یعنی باز هم به من بدهید؛ بیش‌تر بدهید. باز هم بیش‌تر! آن‌گاه الله، پایش را در دوزخ می‌نهد و بدین‌سان بخشی از دوزخ به بخشی دیگر از آن، می‌چسبد و دوزخ، مچاله می‌شود و می‌گوید: بس است، بس است. این، مفهوم پر کردن دوزخ می باشد. اما بهشت الهی، بسیار گسترده و به پهنای آسمان‌ها و زمین است و بهشتیان، وارد آن می‌شوند و بخش فراوانی از آن، برای اهل بهشت، خالی می‌ماند. از این‌رو الله متعال کسانی را پدید می‌آورد تا به بهشت بروند و از فضل و رحمت الله برخوردار شوند. زیرا الله متعال، پر کردن بهشت را بر خود لازم قرار داده است.

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که فقیران و مستضعفان، بهشتی هستند. زیرا معمولاً بیش‌تر آن‌ها، حق و حقیقت را می‌پذیرند و مردمان سرکشی نیستند؛ ولی مستکبران ستمگر و حق‌گریز، دوزخی هستند. زیرا از قبول حق، سرکشی می‌کنند و دل‌هایشان با یاد الله، نرم نمی‌شود. پناه بر الله.

\*\*\*

260- وعن أَبي هريرة عَن رسولِ الله قال: «إِنَّهُ لَيأتِي الرَّجُلُ السَّمِينُ العْظِيمُ يَوْمَ الْقِيامةِ لا يزنُ عِنْد الله جنَاحَ بعُوضَةٍ». [متفق عَلَيه]([[389]](#footnote-389))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «روز قیامت، مردی بزرگ و فربه می‌آید که نزد الله به‌اندازه‌ی بال پشه نیز وزن و ارزش ندارد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از ابوهریره ذکر کرده که پیامبر فرموده است: «روز قیامت، مردی بزرگ و فربه می‌آید که نزد الله به‌اندازه‌ی بال پشه نیز وزن و ارزش ندارد».

مؤلف/ از آن جهت این حدیث را در باب «برتری مسلمانان مستضعف و فقیر» ذکر کرده که معمولاً چاقی، نتیجه‌ی پُرخوری‌ست و پرخوری، نتیجه‌ی مال و ثروت فراوان می‌باشد. از این‌رو غالباً ثروتمندان بیش از سایر انسان‌ها، حق‌گریز و ناسپاس هستند؛ از این‌رو روز قیامت، چنین وضعیتی خواهند داشت؛ یعنی با آن‌که چاق و فربه‌اند و جسم بزرگی دارند، نزد الله، به‌اندازه‌ی بال پشه‌ای هم وزن نخواهند داشت. ناگفته پیداست که پشه، یکی از ضعیف‌ترین و ناتوان‌ترین حشرات می‌باشد، وضعیت بال پشه که روشن است!

از این حدیث، مسأله وزن کردن در روز قیامت، ثابت می‌شود. چنان‌که قرآن کریم نیز بیان‌گر همین موضوع است؛ الله می‌فرماید:

﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ [الأنبياء: ٤٧]

و روز قیامت ترازوهای عدالت را (در میان) می‌نهیم و به هیچ‌کس هیچ ستمی نمی‌شود و اگر عملی هم‌سنگِ دانه‌ی خردلی هم باشد، باز هم آن را (به حساب) می‌آوریم. و همین بس که ما حسابرسیم.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾

[الزلزلة: ٧، ٨]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن‌را می‌بیند.

پیامبر نیز فرموده است: «اتَّقُوا النَّارَ وَلوْ بِشقِّ تَمْرةٍ».([[390]](#footnote-390)) یعنی: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

سنجش اعمال در روز قیامت، کاملاً عادلانه است و هیچ ظلم و ستمی در کار نیست. هرکس، مطابق بدی‌ها و نیکی‌هایش محاسبه می‌شود. علما گفته‌اند: هرکس، کفه‌ی نیکی‌هایش از کفه‌ی بدی‌هایش سنگین‌تر باشد، بهشتی خواهد بود و هرکس، کفه‌ی بدی‌هایش سنگین‌تر باشد، سزاوار عذاب الهی در دوزخ می‌گردد. و کسانی که کفه‌ی نیکی‌ها و بدی‌هایشان، برابر می‌شود، برای مدتی، متناسب با کردارشان، در محلی به نام «اعراف» در میان بهشت و دوزخ می‌مانند و سرانجام، به بهشت می‌روند.

ناگفته نماند که وزن کردن یا سنجش اعمال در آن روز، کاملاً محسوس و با ترازویی‌ست که دو کفه دارد؛ در یک کفه، نیکی‌ها را می‌گذارند و در کفه‌ی دیگر، بدی‌ها را. اما چه چیزی را می‌سنجند؟ آن‌گونه که از ظاهر این حدیث به‌نظر می‌رسد، خودِ انسان را می‌سنجند و وزن او به اعمالش بستگی دارد. برخی از علما گفته‌اند: نامه‌ی اعمال هر کسی را می‌سنجند؛ کارنامه‌های نیکی را در یک کفه و کارنامه‌های بدی را در کفه‌ی دیگر می‌گذارند و وزن می‌کنند؛ مطابق کفه ای که سنگین‌تر است، درباره‌اش حکم می‌شود.

هم‌چنین گفته شده که آن‌چه در آن روز، وزن می‌شود، اعمال انسان است؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧﴾ [الزلزلة: ٧]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند.

در این آیه، به سنجش عمل تصریح شده است. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ [الأنبياء: ٤٧]

و اگر **عملی** هم‌سنگِ دانه‌ی خردلی هم باشد، باز هم آن را (به حساب) می‌آوریم. و همین بس که ما حسابرسیم.

رسول‌الله نیز فرموده است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».([[391]](#footnote-391)) یعنی: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سبحان‌الله وبحمده، سبحان‌الله العظیم». از این حدیث نیز چنین برداشت می‌شود که روز قیامت، اعمال انسان را می‌سنجند؛ یعنی آن‌چه روز قیامت در ترازو وزن می‌شود، اعمال انسان است. و از ظاهرِ قرآن و سنت نیز، همین برداشت می‌شود؛ و امکان دارد که هم اعمال و هم نامه‌های اعمال یا کارنامه‌ها، وزن شوند.

حدیث ابوهریره هشداری جدی به همه‌ی ماست که از تن‌پروری بپرهیزیم. لذا انسان خردمند، به پرورش قلب خود می‌اندیشد و پرورش قلب انسان، این‎ست که آن را بر فطرت خداپرستی و پای‌بندی به دین الله عادت دهد. وقتی قلب انسان، در این زمینه، سالم باشد، تمام اندام و جوارح انسان نیز صالح و سالم خواهند بود؛ ولی بر عکس، اگر انسان به تن‌پروری عادت کند و از پرورش قلب خود غافل شود، روز قیامت، با جسم و پیکری نازپرورده برانگیخته می‌گردد، ولی با قلب خراب و فاسدش، سرانجامی جز دوزخ نخواهد داشت. برای این‌که این مفاهیم ارزشمند، روشن‌تر شود، چه خوب است این فرموده‌ی الهی را بخوانید که می‌فرماید:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [النحل: ٩٧]

به هر مؤمن نیکوکاری اعم از مرد و زن زندگی نیک و پاکیزه‌ای می‌بخشیم و به آنان مطابق بهترین کردارشان پاداش می‌دهیم.

الله متعال، در این آیه نوید داده است که زنان و مردان مؤمن را از زندگی پاک و پاکیزه‌ای بهره‌مند می‌سازد، نه این‌که جسم‌های آن‌ها را در ناز و نعمت قرار می‌دهد؛ زیرا در دل‌هایشان، انس و الفت می‌نهد و به آن‌ها سینه‌ای باز و قلبی آرام عطا می‌کند و بدین‌سان آنان را از آرامش خاطر، برخوردار می‌سازد. حتی یکی از گذشتگان نیک‌سیرت گفته است: «اگر شاهان و شاه‌زادگان از آرامشی که ما داریم، باخبر بودند، برای تصاحب آن با شمشیرهایشان به ستیز با ما برمی‌خاستند». از الله متعال درخواست می‌کنم که قلوب همه‌ی ما را برای اسلام، بگشاید و دل‌هایمان را با نور علم و ایمان، نورانی بگرداند. به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

261- وعنه أَنَّ امْرأَةً سوْداءَ كَانَتَ تَقُمُّ المسْجِد، أَوْ شَابّا، فَفقَدَهَا، أو فقده رسولُ الله، فَسَأَلَ عَنْهَا أَوْ عنْه، فقالوا: مات. قال: «أَفَلا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي؟» فَكَأَنَّهُمْ صغَّرُوا أَمْرَهَا، أَوْ أَمْره، فقال: «دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ». فدلُّوهُ فَصلَّى عَلَيه، ثُمَّ قال : «إِنَّ هَذِهِ الْقُبُور مملُوءَةٌ ظُلْمةً عَلَى أَهْلِهَا، وإِنَّ الله تعالى يُنَوِّرهَا لَهُمْ بصَلاتِي عَلَيْهِمْ». [متفقٌ عليه]([[392]](#footnote-392))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: زنی سیاه یا مردی جوان، مسجد را جارو می‌زد؛ (روزی) رسول‌الله او را نیافت و جویای حال او شد. گفتند: مرده است. فرمود: «پس چرا مرا خبر نکردید؟» گویا به این مسأله اهمیت نداده بودند. آن‌گاه فرمود: «قبرش را من نشان دهید». قبرش را به پیامبر نشان دادند. رسول‌الله بر او نماز خواند و فرمود: «این قبرها، بر کسانی که درون آن‌ها هستند، پُر از تاریکی و ظلمت است و الله متعال، به‌وسیله‌ی نماز من، قبرهایشان را نورانی می‌گرداند».

**شرح**

مؤلف/ روایتی ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: زن یا مردی سیاه، مسجد را نظافت می‌کرد. بیش‌تر روایت‌ها، بیان‌گر این‎ست که زنی سیاه، مسجد پیامبر را جارو می‌زده است. این بانو، شبی فوت کرد و صحابه به مرگش اهمیت ندادند و گفتند: شب است و نیازی نیست به پیامبر اطلاع دهیم. لذا خود، او را به‌ خاک سپردند. وقتی پیامبر او را ندید، سراغش را گرفت. گفتند: مرده است. فرمود: «پس چرا مرا خبر نکردید؟ قبرش را به من نشان دهید». قبرش را به پیامبر نشان دادند. پیامبر بر او نماز خواند و فرمود: «این قبرها، بر کسانی که درون آن‌ها هستند، پُر از تاریکی و ظلمت است و الله متعال، به‌وسیله‌ی نماز من، قبرهایشان را نورانی می‌گرداند».

این حدیث، بیان‌گر این‎ست که اهمیت و جایگاه هرکسی به اعمالش بستگی دارد و هرچه طاعت و عبادتِ انسان، بیش‌تر باشد، نزد الله گرامی‌تر است.

هم‌چنین درمی‌یابیم که زن، می‌تواند مسؤولیت نظافت مسجد را بر عهده بگیرد و این کار، مخصوص مردان نیست. یعنی هرکس، با امید اجر و ثواب، مسجد را نظافت کند، پاداش می‌یابد؛ فرقی نمی‌کند که زن، خود مسجد را نظافت کند یا به حساب خود، برای نظافت مسجد، کارگری ا‌ستخدام نماید.

یکی دیگر از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود، مشروعیت نظافت مساجد می‌باشد. پیامبر فرموده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ أُجُورُ أُمَّتِي حَتَّى الْقَذَاةُ يُخْرِجُهَا الرَّجُلُ مِنْ الْمَسْجِدِ».([[393]](#footnote-393)) یعنی: «پاداشِ اعمال امتم را به من نشان دادند؛ حتی پاداش کوچک‌ترین چیزی (مانند مو و پَر) که شخصی برای نظافت مسجد، بیرون می‌برد».

در حدیث عایشه& آمده است: پیامبر به ساختن مسجد در محله‌های مختلف و نظافت و تمیز کردن مساجد دستور داد. مسجد، خانه‌ی خداست و باید به نظافت آن، اهمیت داد. البته نقش‌نگاری و آراستن مساجد با الگوبرداری از روش یهود و نصارا در آراستن معبدهایشان، درست نیست؛ یعنی نباید مساجد را به‌گونه‌ای تزیین کنیم که حواس نمازگزاران، پَرت شود. زیرا از پیامبر روایت شده است: «لَتُزَخْرِفُنَّهَا كَمَا زَخْرَفَت الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى».([[394]](#footnote-394)) «مساجد را با نقش و نگار، خواهید آراست؛ مانند یهود و نصارا که معبدهای خود را آراستند».

از حدیث ابوهریره چنین برداشت می‌شود که پیامبر غیب نمی‌دانست؛ از این‌رو فرمود: «قبرش را به من نشان دهید». وقتی یک چیزِ محسوس را نمی‌دانست، یعنی از محل قبر آن شخص، بی‌اطلاع بود، پس از باب اولی، غیب نیز نمی‌دانست. الله متعال به او فرموده است:

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ﴾ [الأنعام: ٥٠]

بگو: نمی­گویم گنج­ها و خزانه­های الله نزد من است. و من، غیب نمی­دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته­ام.

هم‌چنین فرموده است:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ١٨٨﴾ [الأعراف: ١٨٨]

بگو: من برای خودم مالکِ هیچ نفع و ضرری نیستم، مگر آن‌چه الله بخواهد. و اگر غیب می­دانستم، سود بسیاری برای خودم فراهم می‎ساختم و هیچ زیانی به من نمی­رسید. من برای مؤمنان تنها هشداردهنده و مژده­رسانم.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، نتوانست پیش از دفن جنازه‌ای بر آن نماز بخواند، برایش جایز است که بر قبر وی، نماز بخواند. زیرا پیامبر بر جنازه‌ی این مرد یا زنِ سیاه، نماز نخوانده بود و زمانی از وفات وی، اطلاع یافت که او را به خاک سپرده بودند؛ لذا سرِ قبرش رفت و بر قبرِ او نماز خواند. ناگفته نماند که نماز خواندن بر قبر کسی، جایز است که هم‌دوران یا هم‌عصرِ ما بوده است و به هر دلیلی از نماز خواندن بر جنازه‌ی او بازمانده باشیم؛ ولی نماز خواندن بر قبرِ پیشینیان یا کسانی که قبل از ما به دنیا آمده و از دنیا رفته‌اند، جایز نیست. از این‌رو نماز خواندن بر قبر پیامبر و نیز بر قبر ابوبکر یا عمر یا عثمان و دیگر صحابه و امامان و پیشوایان دینی جایز نمی‌باشد. یعنی اگر سی ساله هستید و شخصی، سی سالِ قبل فوت کرده است، جایز نیست که بر قبر او نماز بخوانید. زیرا او، پیش از این‌که شما به دنیا بیایید و اهل نماز باشید، از دنیا رفته است. ولی اگر به‌فرض این‌که شخصی، یک یا دو سال قبل مرده است و شما بر جنازه‌اش نماز نخوانده‌اید و حال دوست دارید بر قبرش نماز بخوانید، ایرادی ندارد.

این حدیث، بیان‌گر توجه پیامبر به امتش می‌باشد و نشان می‌دهد که آن بزرگوار همواره جویای حال آن‌ها بود و به کوچک و بزرگِ مسلمانان اهمیت می‌داد؛ و اهمیت دادن به افراد نام‌دار یا مسایل بزرگ، باعث نمی‌شد که از دیگران یا سایر کارها، غافل شود.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که سؤال بی‌منت، ایرادی ندارد؛ چنان‌که پیامبر از اصحابش خواست که قبر این مرد یا زن سیاه را به او نشان دهند. ولی درخواست مال، جز به ضرورت، جایز نیست؛ زیرا با منت همراه است. یعنی جایز نیست که کسی جز به ضرورت، از دیگران بخواهد که به او هزار یا دو هزار تومانی کمک کنند. به عبارت دیگر، سؤال به معنای گدایی، جایز نیست.

این حدیث، هم‌چنین بیان‌گر این‎ست که اعاده‌ی نماز جنازه، جایز می‌باشد؛ یعنی اگر کسی، پیش‌تر بر جنازه‌ای نماز خوانده باشد و دوباره گروهی دیگر، بر این جنازه نماز بخوانند، برای این شخص جایز است که با آن‌ها در این نماز شریک شود. زیرا چنین به‌نظر می‌رسد که آن دسته از صحابه که با پیامبر سرِ قبر آن شخص رفتند، با ایشان نماز جنازه خواندند و این، بیان‌گر جایز بودن اعاده‌ی نماز جنازه در زمانی‌ست که گروهی دیگر بر آن جنازه نماز می‌خوانند.

کسی که نماز فرض خود را بخواند و سپس جماعت دیگری برای ادای نماز برپا شود، می‌تواند در این جماعت شرکت کند و دوباره نماز بخواند؛ علما، نماز جنازه را نیز همین‌گونه قلمداد کرده‌اند. بنابراین، اگر کسی، در مسجد بر جنازه‌ای نماز بخواند و سپس آن جنازه را به قبرستان منتقل کنند و آن‌جا نیز عده‌ای بخواهند بر او نماز بخوانند، نه مکروه است و نه ایرادی دارد که این شخص، دوباره به همراه این گروه بر جنازه‌ی مذکور نماز بخواند. زیرا اعاده‌ی نماز در چنین مواردی، مبتنی بر سببی مانند وجودی جماعتِ دیگری‌ست و این، ایرادی ندارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر کسی، خواسته باشد با رعایت شرایط یادشده بر قبری نماز بخواند، کجا باید بایستد؟ پاسخ: باید به‌گونه‌ای بایستد که قبرش را در میان خود و قبله قرار دهد؛ درست به همان شکلی که بر جنازه نماز می‌خوانند.

\*\*\*

262- وعنه قال: قال رسولُ الله: «رُبَّ أَشْعثَ أغبرَ مدْفُوعٍ بالأَبْوَابِ لَوْ أَقْسمَ عَلَى اللَّهِ لأَبرَّهُ». [روایت مسلم]([[395]](#footnote-395))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چه‌بسا شخصِ ژولیده‌موی و غبارآلودی که از هر دری رانده شده است، به الله سوگند یاد می‌کند و الله، سوگندش را تحقق می‌بخشد».

263- وعن أُسامَة عَنِ النَّبيِّ قال: «قُمْتُ عَلَى بابِ الْجنَّةِ، فَإِذَا عامَّةُ مَنْ دخَلَهَا الْمَسَاكِين، وأَصْحابُ الجَدِّ محْبُوسُونَ غيْر أَنَّ أَصْحاب النَّارِ قَدْ أُمِر بِهِمْ إِلَى النَّار. وقُمْتُ عَلَى بابِ النَّارِ فَإِذَا عامَّةُ منْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ». [متفقٌ عليه]([[396]](#footnote-396))

**ترجمه:** اسامه می‌گوید: پیامبر فرمود: «بر دروازه‌ی بهشت ایستادم؛ بیش‌ترِ کسانی که واردِ بهشت می‌شدند، فقیران و مستمندان بودند و ثروتمندانِ بهشتی را نگه داشته و هنوز اجازه‌ی ورود نداده بودند؛ جز دوزخیانی که دستور رسیده بود آن‌ها را به دوزخ ببرند. و بر دروازه‌ی دوزخ ایستادم؛ بیش‌تر کسانی که وارد دوزخ می‌شدند، زنان بودند».

**شرح**

مؤلف/ در حدیثی که از ابوهریره نقل کرده، یادآوری نموده که پیامبر فرموده است: «چه بسا شخصِ ژولیده‌موی و غبارآلودی که از هر دری رانده شده است، به الله سوگند یاد می‌کند و الله، سوگندش را تحقق می‌بخشد».

منظور از ژولیده‌موی، این‎ست که چیزی ندارد تا به خود و ظاهرِ خویش برسد و از شدت فقر، رنگ‌پریده است و لباس‌های کهنه‌ای دارد و از هر دری رانده شده است؛ یعنی کسی از او تحویل نمی‌گیرد و هر دری را که می‌زند، او را می‌رانند و به او اجازه‌ی ورود نمی‌دهند و اگر کسی، درب خانه‌اش را به رویش بگشاید، همین که او را ببیند، درب را به رویش می‌بندد. زیرا ارزشی برای او قایل نیست. ولی این شخص، نزد الله بسیار گرامی و ارجمند است؛ اگر به الله سوگند بخورد، الله، سوگندش را تحقق می‌بخشد و حرفش را نادیده نمی‌گیرد. یعنی اگر بگوید: به الله سوگند که چنین می‌شود، آن‌چه بر آن سوگند خورده است، اتفاق می‌افتد. ولی برخی از افرادِ ژولیده‌موی و غبارآلود، با این‌که سوگند می‌خورند، سوگندشان تحقق نمی‌یابد! پس چگونه می‌توان به این مقام دست یافت؟ میزان، چیست؟ آری؛ میزان، تقواست. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ ﴾ [الحجرات: ١٣]

بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله، باتقواترین شماست.

لذا هرکس، باتقواتر باشد، نزد الله، گرامی‌تر است و الله متعال، امورش را سر و سامان می‌بخشد، دعایش را می‌پذیرد، مشکلاتش را حل می‌کند و سوگندهایش را محقق می‌سازد. الله متعال، سوگند کسی را تحقق می‌بخشد که برای ظلم و ستم به کسی، سوگند نخورد یا از روی سرکشی و تکبر در برابر قدرت و فرمان‎روایی الله، سوگند یاد نکند؛ بلکه سوگندش مبتنی بر تقوا و خداترسی از روی اطمینان به الله و در جهت کسب رضایت او باشد. یا حداقل از روی اطمینان به الله در موردِ امری مباح سوگند یاد کند.

پیش‌تر داستان رُبَیِّع دخت نضر و برادرش انس بن نضر را یادآوری کردیم؛ چنان‌که ربیع، دندان پیشین یکی از دختران انصار را شکست و چون رسول‌الله حکم قصاص صادر کرد، انس از روی اطمیانی که به الله داشت، گفت: به الله سوگند که دندان ربیع نخواهد شکست. زیرا امیدوار بود که الله، گشایشی دهد و اولیای آن دختر با قبول دیه یا بدون آن، راضی شوند؛ لذا سوگندِ انس به هیچ عنوان در ردّ حکم پیامبر نبود. همین‌طور هم شد؛ یعنی خانواده‌ی آن دختر حاضر به قبول دیه شدند و از قصاص کردنِ ربیع، صرف نظر کردند. آن‌جا بود که پیامبر فرمود: «در میان بندگان الله، کسانی هستند که اگر به الله سوگند بخورند، الله، سوگندشان را تحقق می‌بخشد».([[397]](#footnote-397)) ولی اگر کسی، از روی خودبزرگ‌بینی یا از روی سرکشی و تکبر در برابرِ الله و بندگانش، سوگند بخورد، ظالم و ستمکار محسوب می‌شود و سوگندش تحقق نمی‌یابد. مانند آن عابدِ مغروری که درباره‌ی یک انسانِ گنه‎کار سوگند می‌خورد و می‌گوید: قسم می‌خورم که الله، فلانی را نمی‌بخشد. عجب! مگر آمرزش گناهان، به دست اوست؟ آیا رحمت در دست او قرار دارد؟ لذا الله می‌فرماید: «مَن ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أَلاَّ أَغْفِر لِفُلانٍ، غَفَرْت لَهُ، وَأَحبْطت عَمَلك».([[398]](#footnote-398)) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». چه نتیجه‌ی بدی! نه تنها الله متعال، سوگند این عابد مغرور را تحقق نبخشید، بلکه آن شخصِ گنه‎کار را آمرزید و اعمال این عابد را باطل و تباه گردانید. زیرا این عابد، به خود و عمل خویش فریفته شد و برادر مسلمانش را تحقیر کرد و او را از رحمت الهی دور دانست.

در حدیث اسامه بن زید آمده است: پیامبر فرمود: «بر دروازه‌ی بهشت ایستادم؛ بیش‌ترِ کسانی که واردِ بهشت می‌شدند، فقیران و مستمندان بودند و ثروتمندانِ بهشتی را نگه داشته و هنوز اجازه‌ی ورود نداده بودند». یعنی فقرا قبل از ثروتمندان، وارد بهشت می‌شوند. زیرا معمولاً فقرا توجه بیش‌تری به اطاعت و بندگی الله دارند؛ همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦، ٧]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد، هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

ثروتمند، خود را با مال و ثروتی که دارد، بی‌نیاز می‌بیند و از این‌رو کم‌تر از آدمِ فقیر و نیازمند، عبادت می‌کند؛ البته برخی از ثروتمندان، بیش از فقرا عبادت می‌کنند؛ ولی غالباً عبادتِ فقرا بیش از عبادت ثروتمندان است. از این‌رو فقرا قبل از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند. «جز دوزخیانِ ثروتمندی که دستور رسیده بود آن‌ها را به دوزخ ببرند». رسول‌الله مردم را در این حدیث به سه دسته تقسیم کرده است: دوزخیان، فقیرانی که وارد بهشت می‌شوند، و مؤمنان ثروتمندی که منتظرِ ورود به بهشت هستند و آن‌ها را نگه می‌دارند تا هر وقت که خدا بخواهد، وارد بهشت شوند.

ولی رسول‌الله خبر داده که بیش‌ترِ دوزخیان، زنان هستند؛ زیرا بیش‌ از مردان، فتنه‌گرند و گرفتار فتنه می‌شوند. از این‌رو رسول‌الله در یکی از اعیاد به زنان فرمود: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ فَإِنَّكُنَّ أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ». یعنی: «ای زنان! صدقه دهید؛ حتی از زیورآلات خود. زیرا بیش‌ترِ دوزخیان، از شما زنان هستند». عرض کردند: چرا ای رسول‌خدا؟! فرمود: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ».([[399]](#footnote-399)) یعنی: «زیرا شما، به‌کثرت نفرین و ناسزا می‌گویید و شوهرانتان را نافرمانی و ناسپاسی می‌کنید». آری؛ زن‌، معمولاً زبان‌دراز، فتنه‌گر و ناسپاسِ شوهرش می‌باشد؛ اگر شوهرش، تمام عمر به او خوبی کند، فقط کافی‌ست که یک بار از او یک بدی ببیند؛ می‌گوید: هیچ‌گاه از تو خوبی ندیده‌ام! و بدین‌سان هرگز ممنونِ شوهرش نیست و خوبی‌هایش را قبول ندارد.

این حدیث، نشان می‌دهد که انسان، همواره باید نسبت به فتنه‌ی مال و ثروت هوشیار باشد؛ زیرا مال و ثروت، انسان را به سرکشی وامی‌دارد و صاحبش را به روی‌گردانی از حق و تحصیر مردم، سوق می‌دهد. لذا باید نسبت به دو نعمت، هوشیار و آگاه باشیم: نعمتِ سلامتی، و نعمتِ ثروت یا بی‌نیازی از دیگران. فراغت نیز زمینه‌ساز مشکلات زیادی‌ست. پیامبر فرموده است: «نِعْمتانِ مغبونٌ فيهما كثيرٌ مِنَ النَّاس: الصِّحَةُ وَالفَرَاغُ».([[400]](#footnote-400)) یعنی: «بسیاری از مردم، درباره‌ی دو نعمت، زیان می‌بینند (و آن‌گونه که باید از آن‌ها استفاده نمی‌کنند): تن‌درستی و فراغت». و فراغت، معمولاً نتیجه‌ی ثروت است؛ زیرا کسی که مال و ثروت دارد، کم‌تر مشغولِ کسب و کار می‌شود.

الله متعال، همه‌ی ما را از فتنه‌ی زندگی و مرگ و از فتنه‌ی دجال، در پناهِ خویش قرار دهد.

\*\*\*

264- وعن أَبي هريرة عَنِ النَّبيِّ قال: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي المَهْدِ إِلاَّ ثَلاثَةٌ: عِيسى ابْنُ مرْيَم، وصَاحِبُ جُرَيْج، وكَانَ جُرَيْجٌ رَجُلاً عَابِدًا، فَاتَّخَذَ صَوْمعةً فكانَ فِيهَا، فَأَتَتْهُ أُمُّهُ وَهَو يُصَلِّي. فَقَالَت: يا جُرَيْج، فقال: يَارَبِّ أُمِّي وَصَلاتِي فَأَقْبلَ عَلَى صلاتِهِ فَانْصرفَتْ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَتْهُ وهُو يُصَلِّي، فقَالَت: يَا جُرَيْج، فقال: أَيْ رَبِّ أُمِّي وَصَلاتِي. فَأَقْبَلَ عَلَى صَلاتِه، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَد أَتَتْهُ وَهُو يُصَلِّي فَقَالَت: يَا جُرَيْجُ فقال: أَيْ رَبِّ أُمِّي وَصَلاتِي، فَأَقْبَلَ عَلَى صَلاتِه، فَقَالَت: اللَّهُمَّ لا تُمِتْه حَتَّى ينْظُرَ إِلَى وُجُوه المومِسَات. فَتَذَاكَّرَ بَنُو إِسْرائِيلَ جُريْجاً وَعِبَادَته، وَكَانَتِ امْرَأَةٌ بغِيٌّ يُتَمَثَّلُ بِحُسْنِهَا، فَقَالَت: إِنْ شِئْتُمْ لأَفْتِنَنَّه، فتعرَّضَتْ لَه، فَلَمْ يلْتَفِتْ إِلَيْهَا، فَأَتتْ رَاعِيًا كَانَ يَأَوي إِلَى صوْمعَتِه، فَأَمْكنَتْهُ مِنْ نَفسِهَا فَوقَع علَيْهَا. فَحملَت، فَلَمَّا وَلدتْ قَالَت: هُوَ مِن جُرَيْج، فَأَتَوْهُ فَاسْتَـنْزلُوه وهدَمُوا صوْمعَتَه، وَجَعَلُوا يَضْرِبُونه، فقال: مَا شَأْنُكُم؟ قالوا: زَنَيْتَ بِهذِهِ الْبغِيِّ فَولَدتْ مِنْك. قال: أَيْنَ الصَّبِي؟ فَجاءَوا بِهِ فقال: دَعُونِي حَتَّى أُصَلِّي فَصلىَّ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَتَى الصَّبِيَّ فَطَعنَ فِي بطْنِهِ وقال: يا غُلامُ مَنْ أَبُوك؟ قال: فُلانٌ الرَّاعِي، فَأَقْبلُوا علَى جُرَيْجُ يُقَبِّلُونَهُ وَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ وقَالُوا: نَبْنِي لَكَ صوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ قال: لا، أَعيدُوهَا مِنْ طِينٍ كَمَا كَانَت، فَفَعَلُوا. بيْنَا صَبِيٌّ يرْضعُ مِنْ أُمِّه، فَمَرَّ رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى دابَّةٍ فَارِهَةٍ وَشَارةٍ حَسَنَةٍ فَقالت أُمُّه: اللَّهُمَّ اجْعَل ابْنِي مثْلَ هَذَا، فَتَرَكَ الثَّدْيَ وَأَقْبَلَ إِلَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ فقال: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْنِي مِثْله، ثُمَّ أَقَبَلَ عَلَى ثَدْيِهِ فَجَعْلَ يَرْتَضِعُ». فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رسولِ الله وَهُوَ يحْكِي ارْتِضَاعَهُ بِأُصْبُعِه السَّبَّابةِ فِي فِيه، فَجَعلَ يَمُصُّهَا، قال: «وَمَرُّوا بِجَارِيَةٍ وَهُمْ يَضْرِبُونَهَا، وَيَقُولُون: زَنَيْتِ سَرَقْتِ، وَهِي تَقُول: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوكِيل. فقالت أُمُّه: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَتَركَ الرِّضَاعَ وَنَظَرَ إِلَيْهَا فقال: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَهُنالِكَ تَرَاجَعَا الحَدِيثَ فقالَت: مَرَّ رَجُلٌ حَسَنُ الهَيْئَةِ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهُ فَقُلْتَ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلنِي مِثْلَه، وَمَرُّوا بِهَذِهِ الأَمَةِ وَهُم يَضْربُونَهُا وَيَقُولُون: زَنَيْتِ سَرَقْتِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا فَقُلْتَ: اللَّهُمَّ اجعَلْنِي مِثْلَهَا؟! قال: إِنَّ ذلِكَ الرَّجُلَ كَانَ جَبَّاراً فَقُلتُ: اللَّهُمَّ لا تجْعَلْنِي مِثْلَه، وإِنَّ هَذِهِ يَقُولُونَ لها زَنَيْتِ، وَلَمْ تَزْن، وَسَرقْتِ، وَلَمْ تَسْرِق، فَقُلْت: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا». [متفق عليه]([[401]](#footnote-401))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «فقط سه نفر در گهواره سخن گفتند: عیسی بن مریم، و پسربچه‌ی داستانِ جریج؛ جریج، مردی عابد بود که برای عبادت در صومعه‌ای گوشه‌نشین شد. یک بار در حالی که نماز می‌خواند، مادرش، نزدش آمد و صدا زد: ای جریج! (جریج) گفت: پروردگارا! جواب مادرم را بدهم یا نمازم را بخوانم؟ و به نمازش ادامه داد. لذا مادرش برگشت و فردای آن روز، دوباره به دیدن جریج رفت و جریج مشغول نماز بود. صدا زد: ای جریج! جریج گفت: پروردگارا! جواب مادرم را بدهم یا نمازم را بخوانم؟ و باز به نمازش ادامه داد. مادرش روز بعد نیز به صومعه آمد و او را صدا زد. وی، مشغول نماز بود و به جای این‌که جوابِ مادرش را بدهد، به نمازش ادامه داد. این‌بار مادرش، دعا کرد: خدایا! تا زمانی که نگاهش به چهره‌ی زنان بدکار نیفتد، او را نمیران. بنی‌اسرائیل همواره از جریج و عبادتش سخن می‌گفتند. زنی بدکار در آن زمان وجود داشت که در جمال و زیبایی، زبان‌زد بود؛ این زن گفت: اگر بخواهید من، او را فریب می‌دهم. لذا نزد جریج رفت و خود را در اختیار او گذاشت؛ ولی جریج، توجهی به او نکرد. آن‌گاه آن زن، نزد چوپانی رفت که در صومعه‌ی جریج بود و خود را در اختیارش گذاشت. در نتیجه، باردار شد و پسری به دنیا آورد و گفت: این نوزاد، فرزند جریج است. بنی‌اسرائیل، نزد جریج رفتند و او را از صومعه پایین آوردند و صومعه‌اش را خراب کردند و شروع به زدن او نمودند. جریج پرسید: چه شده است؟ گفتند: با این زن، زنا کرده‌ای و از تو، بچه‌دار شده است. گفت: به من اجازه دهید تا نماز بخوانم و وقتی نمازش تمام شد، نزد نوزاد رفت و بر شکم او زد و گفت: ای پسر! پدرت، کیست؟ پاسخ داد: فلان‌چوپان. بنی‌اسرائیل به سوی جریج آمدند و او را می‌بوسیدند و بر او دست می‌کشیدند؛ گفتند: صومعه‌ات را از طلا بازسازی می‌کنیم. گفت: خیر؛ بلکه مانند گذشته آن را از گل و خاک بسازید. و آن‌ها نیز همین کار را کردند. (و اما سومین کودکی که سخن گفت،) کودکی بود که از مادرش شیر می‌خورد؛ در این میان، مردی سوار بر اسبی زیبا و گران‌بها از آن‌جا عبور کرد. مادر این نوزاد، دعا کرد: پروردگارا! فرزندم را مثلِ این مرد بگردان. پسربچه، پستان مادرش را رها کرد و به سوی آن مرد نگریست و گفت: پروردگارا! مرا مثل او مگردان! و دوباره پستان را گرفت و به شیرخوردن مشغول شد». ابوهریره می‌گوید: گویا اینک به پیامبر نگاه می‌کنم که با قرار دادن انگشت اشاره‌اش در دهان و مکیدن آن، شیرخوردن آن کودک را برای ما حکایت می‌کند. فرمود: «کنیزی از آن‌جا می‌بردند و او را می‌زدند و می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای. و او، می‌گفت: الله، برای من کافی‌ست و او، بهترین کارساز است. مادرِ پسربچه دعا کرد و گفت: یا الله! پسرم را مثلِ این کنیز نگردان. کودک، پستان مادرش را رها کرد و به سوی کنیز نگریست و گفت: پروردگارا! مرا مثلِ این بگردان. در آن هنگام مادر و فرزند، درباره‌ی این ماجرا با هم به گفتگو پرداختند. مادر پرسید: مردی خوش‌قیافه عبور کرد؛ گفتم: پروردگارا! فرزندم را مثلِ این مرد بگردان و تو، دعا کردی: پروردگارا! مرا مثلِ این مرد مگردان؟! کنیزی از این‌جا می‌بردند و او را می‌زدند و به او می‌گفتند: زنا و دزدی کرده‌ای. دعا کردم که خداوند، تو را مثل او نگرداند؛ ولی تو گفتی: پروردگارا! مرا مثلِ او بگردان؟ کودک پاسخ داد: آن مرد، ظالم و ستم‌گر بود؛ لذا دعا کردم: خدایا! مرا مثلِ او نگردان. و این زن که او را به زنا و دزدی متهم می‌کردند، نه زنا کرده بود و نه دزدی؛ لذا گفتم: پروردگارا! مرا مثل او بگردان».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده که پیامبر فرموده است: «فقط سه نفر در گهواره سخن گفتند...».

اول: عیسی بن مریم. عیسی بن مریم، آخرین پیامبر بنی‌اسرائیل بود؛ بلکه آخرین پیامبر، قبل از پیامبر اسلام، محمد مصطفی؛ زیرا در میان او و رسول‌الله، پیامبر دیگری نبوده است. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ﴾ [الصف: ٦]

و زمانی (را به یاد آورید) که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! به‌راستی من، فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم، در حالی که آن‌چه را که از تورات فراروی من است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری مژده می‌دهم که پس از من می‌آید و نامش احمد است.

لذا هیچ پیامبری در میان محمد و عیسی بن مریم نبوده است و این‌که برخی از تاریخ‌نگاران، گفته‌اند: پیامبرانی مانند خالد بن سنان در میان عرب‌ها در این فاصله وجود داشته‌اند، دروغ و بی‌اساس است و صحت ندارد.

عیسی پسر مریم یکی از نشانه‌های الله بود؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةٗ وَءَاوَيۡنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبۡوَةٖ ذَاتِ قَرَارٖ وَمَعِينٖ ٥٠﴾

[المؤمنون : ٥٠]

و (عیسی) پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای قرار دادیم و آن‌ها را در سرزمین بلندی که امنیت و آب روان داشت، جای دادیم.

هم نحوه‌ی آفرینش عیسی، یک نشانه بود و هم نحوه‌ی به دنیا آمدنش؛ زیرا مادرش مریم&، او را بدونِ پدر، یعنی بدون ارتباط با هیچ مردی باردار شد و الله جبرئیل را به صورتِ انسانی خوش‌اندام نزد مریم فرستاد و جبرئیل به فرمان پروردگار در مریم دمید و مریم، باردار شد. به‌یقین الله، بر هر کاری تواناست و همان‌طور که تواناییِ آفرینش انسان را از نطفه‌ی مرد دارد، می‌تواند با دمیدن نیز، انسانی بیافریند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٖ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٥٩﴾ [آل عمران: ٥٩]

همانا آفرینش عیسی برای الله همانند آفرینش آدم بود که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: به وجود بیا؛ پس به وجود آمد.

هیچ کاری از قدرت الله، خارج نیست و هرگاه الله، اراده‌ی پدید آمدن چیزی را بکند، فقط کافی‌ست بگوید: به وجود بیا؛ پس به وجود می‌آید. بدین‌سان عیسی بن مریم باردار شد و عیسی را به دنیا آورد. گفته می‌شود: عیسی، به‌اندازه‌ی سایر جنین‌ها در شکم مادرش نماند؛ بلکه از زمانی که مریم باردار شد تا هنگامی که وضع حمل کرد، مدت زیادی طول نکشید. نحوه‌ی به دنیا آمدن عیسی نیز یک نشانه بود؛ به عبارت دیگر، نحوه‌ی وضع حمل مریم& یکی از نشانه‌های الهی به‌شمار می‌رود. درد زایمان، مریم را به سوی تنه‌ی خرمایی کشاند. الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالَتۡ يَٰلَيۡتَنِي مِتُّ قَبۡلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسۡيٗا مَّنسِيّٗا ٢٣﴾ [مريم: ٢٣]

(مریم) گفت: ای کاش قبل از این مرده و از یاد‌ها رفته بودم.

مریم، آرزوی مرگ نکرد؛ بلکه آرزو نمود که ای کاش مرگش پیش از اینکه به چنین آزمونی مبتلا شود، از دنیا رفته بود. یعنی آرزو کرد که ای کاش چنین اتفاقی تا زمان مرگش، برای او پیش نمی‌آمد.

﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحۡتِهَآ أَلَّا تَحۡزَنِي قَدۡ جَعَلَ رَبُّكِ تَحۡتَكِ سَرِيّٗا ٢٤﴾ [مريم: ٢٤]

آن‌گاه از فرودستش ندایش داد که اندوهگین مباش. پروردگارت زیر پایت چشمه‌ی آبی پدید آورده‌ است.

چشمه‌ای که زیر درخت خرما جاری شد.

﴿وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا ٢٥﴾ [مريم: ٢٥]

و تنه‌ی خرما را به سوی خودت تکان بده تا برایت خرمای تازه بریزد.

زنی که درد زایمان دارد، تنه‌ی خرما را تکان می‌دهد تا برایش خرمای تازه بریزد؛ خرمایی که وقتی روی زمین می‌افتد، خراب نمی‌شود! حال آن‌که معمولاً این‌گونه نیست؛ زیرا زن در چنین وضعیتی ضعیف می‌شود و درخت خرما نیز از پایین تنه تکان نمی‌خورد؛ بلکه از قسمتِ بالا تکان می‌خورد. هم‌چنین اگر خرما، از بالا روی زمین بیفتد، خراب می‌شود؛ ولی الله متعال می‌فرماید:

﴿تُسَٰقِطۡ عَلَيۡكِ رُطَبٗا جَنِيّٗا ٢٥ فَكُلِي وَٱشۡرَبِي وَقَرِّي عَيۡنٗاۖ ﴾ [مريم: ٢٥، ٢٦]

...تا برایت خرمای تازه بریزد؛ و بخور و بنوش و چشمانت روشن باد.

الله اکبر! این، از نشانه‌های الله بود و الله، بر هر کاری تواناست.

مریم، پس از زایمان، کودک را برداشت و نزد قومش برد. او، ازدواج نکرده بود و حال، کودکی در آغوش داشت که او را به دنیا آورده بود. قومش، او را به بدکاری متهم کردند و گفتند:

﴿يَٰٓأُخۡتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمۡرَأَ سَوۡءٖ وَمَا كَانَتۡ أُمُّكِ بَغِيّٗا ٢٨﴾ [مريم: ٢٨]

ای خواهر هارون! نه پدرت آدم بدی بود و نه مادرت بدکاره.

گویا به او گفتند: چطور به خود اجازه دادی که مرتکب زنا شوی! پدر و مادرت، این‌کاره نبودند. این آیه، اشاره‌ای به این‎ست که اگر کسی، مرتکب زنا شود، دور از انتظار نخواهد بود که نسلش نیز به چنین عملی گرفتار شوند! پناه بر الله. همان‌طور که گفته‌اند: «هرکس، زنا کند، با نزدیکان خودش زنا خواهند کرد».

قوم مریم، به او گفتند: نه پدرت، آدمِ بدی بود و نه مادرت، زنی بدکاره. الله در دل مریم انداخت که به سوی نوزاد اشاره کند. وقتی به سوی نوزاد، اشاره کرد، او را مسخره نمودند و گفتند: با نوزادی که در گهواره است، چگونه سخن بگوییم؟ معقول نیست! ولی آن نوزاد، لب به سخن گشود و این سخن عجیب را بر زبان آورد:

﴿قَالَ إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّٗا ٣٠ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا ٣١ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا ٣٢ وَٱلسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوۡمَ وُلِدتُّ وَيَوۡمَ أَمُوتُ وَيَوۡمَ أُبۡعَثُ حَيّٗا ٣٣﴾ [مريم: ٣٠، ٣٣]

من، بنده‌ی الله هستم که به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است. و هر جا که باشم مرا پُرخیر و برکت نهاده و مرا تا زنده‌ام، به نماز و زکات سفارش نموده است. و مرا نسبت به پدر و مادرم نیکوکار نموده و مرا سرکش و تیره‌روز نگردانیده است. و (به فضل پروردگار) روزی که متولد شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم، از سلامتی برخوردارم.

تعجب نکنید که چگونه یک نوزاد سخن گفت؛ زیرا قدرت الله، فراتر از همه چیز است. آیا غیر از این‎ست که روز قیامت، دست‌ها، پاها، زبان و پوستمان به سخن می‌آیند و بر ضد ما گواهی می‌دهند؟ آیا مگر زمین به فرمان پروردگارش، خبرهایی را که در خود دارد، بازگو نمی‌کند؟ زمین، روز قیامت، تمام اعمال و سخنانی را که بر روی آن گذشته است، بازگو می‌نماید. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَوۡمَئِذٖ تُحَدِّثُ أَخۡبَارَهَا ٤ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوۡحَىٰ لَهَا ٥﴾ [الزلزلة: ٤، ٥]

زمین، خبرهایش را در آن روز بازگو می‌کند. زیرا پروردگارت به آن حکم کرده است.

آری؛ عیسی این سخنان بزرگ و پرمحتوا را در حالی بر زبان آورد که نوزاد و در گهواره بود؛ هفت جمله‌ی زیبا. اما دومین کسی که در گهواره سخن گفت، پسر‌بچه‌ی داستان «جریج» بود. جریج، مردی عابد بود که گوشه‌نشینی در صومعه‌ای را برگزید و دور از مردم زندگی می‌کرد. عزلت و گوشه‌نشینی، زمانی خوب است که اختلاط و هم‌نشینی با دیگران، زیان‌بار باشد؛ و گرنه، هم‌نشینی با دیگران و زندگیِ جمعی، به‌مراتب بهتر است. چنان‌که پیامبر فرموده است: «الْمُؤْمِن الَّذِي يُخَالِط النَّاس وَيَصْبِر عَلَى أَذَاهُمْ خَيْر مِنْ الَّذِي لاَ يُخَالِط النَّاس وَلاَ يَصْبِر عَلَى أَذَاهُمْ».([[402]](#footnote-402)) یعنی: «مؤمنی که با مردم و در میان آن‌ها زندگی می‌کند و بر اذیت و آزارشان، شکیباست، بهتر از مؤمنی‌ست که از مردم، کناره‌گیری می‌کند و در برابر اذیت آزارشان شکیبایی نمی‌ورزد».

اما اگر هم‌نشینی با مردم، برای دین انسان، زیان‌بار باشد، باید از آن‎ها کناره‌گیری کند و دینش را حفظ کند. همان‌طور که پیامبر فرموده است: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الرَّجُلِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ»([[403]](#footnote-403)) یعنی: «زمانی فرا می‌رسد که بهترین مال و داراییِ مسلمان، گوسفندان اوست که به دنبال آن‌ها، به کوه‌ها و مناطق پرُباران می‌رود تا دینش را از فتنه‌ها، حفظ کند».

جریج نیز برای عبادت الله، در صومعه‌ای، خلوت گزیده بود. روزی مادرش به دیدنش آمد و او، مشغول نماز بود. مادر، صدایش زد؛ جریج با خود گفت: خدایا! چه‌کار کنم؟ آیا نمازم را بشکنم و جواب مادرم را بدهم یا نمازم را تمام کنم؟ و به نمازش ادامه داد.

مادر جریج، روزی دیگر، برای دیدن فرزندش به صومعه آمد. این بار نیز جریج، مشغول نماز بود و وقتی مادرش، او را صدا زد، جواب نداد و نمازش را قطع نکرد. مادر از آن‌جا رفت و روزِ سوم به دیدن فرزندش آمد و باز هم همین اتفاق افتاد. مادر جریج که از این وضعیت، ناراحت شد، دعا کرد و گفت: پروردگارا! تا زمانی که نگاهش به چهره‌ی زنان بدکار نیفتد، او را نمیران.

نگاه کردن به چهره‌ی زنان بدکار، سرآغاز فتنه است؛ زیرا نگاه کردن به چهره‌ی زنان، فتنه‌انگیز است و چه‌بسا انسان را دل‌باخته و فریفته‌ی زن می‌گرداند. بنابراین، اگر زنی، بدکاره باشد، هر آن احتمال دارد انسان به گناه و معصیتِ بزرگ‌تر دچار شود.

در هر حال، مادر جریج که ناراحت شده بود، برای فرزندش بددعایی کرد. از این بخش حدیث، چنین برداشت می‌شود که وقتی انسان، مشغول نماز باشد و پدر یا مادرش، او را صدا بزنند، باید نمازش را قطع کند و جواب آن‌ها را بدهد؛ البته به‌شرطی که مشغول نمازِ فرض نباشد. اما اگر نمازِ فرض باشد، جایز نیست که انسان، نمازش را بشکند تا جواب پدر و مادرش را بدهد. و اگر نمازِ نفل باشد، باید جواب والدینش را بدهد؛ مگر این‌که پدر و مادر، آدم‌های توانایی باشند که خود از عهده‌ی کارهایشان برآیند. اگر پدر و مادر، بدانند که فرزندشان، در نماز است، او را معذور می‌دانند؛ لذا نمازگزاری که پدر یا مادرش او را صدا می‌زنند، باید با آوازِ گَلو یا گفتنِ «سبحان‌الله» یا بالابردن صدای آیه‌ای که تلاوت می‌کند یا دعایی که می‌خواند، به آن‌ها اعلام نماید که مشغول نماز است. البته همان‌طور که گفتم، این در صورتی‌ست که پدر و مادر، زمین‌گیر و درمانده نباشند و درک کنند که فرزندشان به‌خاطر نماز، جوابشان را نمی‌دهد. به عنوان مثال: اگر سنت صبح را می‌خواندید و پدرتان شما را صدا زد، در صورتی که آدمِ نرم‌خویی‌ست، با آواز گلو یا گفتن «سبحان‌الله» و یا به هر یک از روش‌های مذکور، به او خبر دهید که مشغول نماز هستید. اما اگر پدرتان جزو کسانی‎ست که دوست دارند، حرفی بالای حرفشان نباشد، نمازتان را قطع کنید و جوابش را بدهید.

البته شکستن یا قطع کردن نماز فرض، فقط در زمانِ ضرورت، جایز است؛ مثلاً مشغول نماز فرض هستید و شخصی را می‌‌بینید که نزدیک است در چاه بیفتد یا در دریا غرق شود و یا در آتش بسوزد؛ در چنین مواردی، نماز خود را قطع کنید و به‌یاد داشته باشید که قطع کردن نماز فرض، فقط در شرایط اضطراری جایز است.

نکته‌ی دیگری که از این بخش حدیث، برداشت می‌کنیم، این‎ست که دعای پدر و مادر، خیلی زود اجابت می‌شود و اگر پدر یا مادری برای فرزندِ خود، بددعایی کنند، دعایشان می‌گیرد و الله متعال، دعایشان را می‌پذیرد. لذا باید خیلی دقت کنیم که پدر و مادر، ما را بددعایی نکنند.

این حدیث، بیان‌گرِ این‎ست که گاه دل‌سوزی و محبتی که الله در سینه‌ی پدر و مادر، گذاشته، تحت تأثیر پاره‌ای از مسایل مانند خشم و غضب، کم‌رنگ می‌شود و حتی از میان می‌رود. زیرا بددعایی این مادر، بسیار سنگین و بزرگ بود و با وجود تمام محبتی که به فرزندش داشت، دعا کرد تا زمانی که نگاهِ پسرش به زنان بدکار نیفتد، از دنیا نرود. زیرا سه‌بار به ملاقات فرزندش رفت؛ ولی از آن‌جا که فرزندش، مشغول نماز بود و جوابش را نداد، مادر، خشمگین شد و برای پسرش بددعایی کرد.

مردم، از جریج و عبادتش سخن می‌گفتند تا این‌که زنی بدکاره، تصمیم گرفت جریج را از راه به‌دَر کند.

از داستان جریج، چنین برداشت می‌کنیم که اگر انسان، در خوشی‌های زندگی، پروردگارش را بشناسد و از یادِ او غافل نشود، الله متعال نیز در سختی‌ها، بنده‌اش را یاری می‌کند. این مردِ عابد، همواره به یاد خدا بود و آن‌گاه که گرفتار این آزمایش بزرگ شد، الله متعال، نجاتش داد؛ چنان‌که از فتنه‌گری و فریبکاری این زن، محفوظ ماند و هیچ توجهی به آن زن نکرد. چوپانی در آن اطراف بود که برای‌ استراحت به صومعه‌ی جریج می‌آمد. این زن بدکاره که از جریج ناامید شده بود، به سراغ چوپان رفت؛ با هم خلوت کردند. در نتیجه آن زن، باردار شد. متهم ردیف اول، جریج بود؛ گفتند: جریج با این زن زنا کرده و این، بچه‌ی اوست و بدین‌سان به جریج، تهمتِ زنا زدند، بر سرش ریختند و صومعه‌ی او را ویران کردند. جریج، از آن‌ها خواست که بچه را نزدش بیاورند. وقتی بچه را نزدش آوردند، به‌آرامی به شکم بچه زد و گفت: پدرت کیست؟ به امر الله، نوزاد به سخن درآمد و گفت: فلان‌چوپان. بنی‌اسرائیل با دیدنِ این صحنه، شرمنده شدند و به سوی جریج آمدند و او را می‌بوسیدند و بر او دست می‌کشیدند؛ گفتند: اگر بخواهی صومعه‌ات را از طلا بازسازی می‌کنیم. گفت: خیر؛ بلکه مانند گذشته آن را از گل و خاک بسازید. و آن‌ها نیز همین کار را کردند.

بدین‌سان نوزادی که در گهواره بود، به سخن درآمد و گفت: پدرم، فلان‌چوپان است. برخی از علما، از این حدیث، چنین برداشت کرده‌اند که زنازاده، به پدرش نسبت داده می‌شود؛ زیرا جریج از این نوزاد سؤال کرد، پدرت کیست؟ و او، جواب داد: فلان‌چوپان. و پیامبر این داستان را از آن جهت برای ما بازگو کرده است که از آن استفاده ببریم و پند بگیریم. لذا اگر زناکار، منکرِ بچه نشود و زنازاده، خواهان پیوند نسبی با او باشد، حرفش پذیرفته می‌شود. البته این دیدگاهِ عده‌ی اندکی از علماست و بیش‌تر علما بر این باورند که زنازاده به زناکار نسبت داده نمی‌شود. زیرا پیامبر فرموده است: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ».([[404]](#footnote-404)) یعنی: «بچه متعلق به صاحبِ رختخواب است و به زناکار، سنگ تعلق می‌گیرد».([[405]](#footnote-405)) کسانی که قایل به نسبت دادن بچه به زناکار هستند، گفته‌اند: این، مربوط به زمانی‌ست که کسی مانند صاحب رختخواب، مدعی باشد. در این حالت، بچه به صاحب رختخواب تعلق می‌گیرد؛ ولی اگر کسی، مدعی نباشد و زناکار، خود، زنازاده را به خود نسبت دهد، بچه، از آنِ او می‌شود؛ زیرا جبراً بچه‌ی اوست و از نطفه‌ی او، درست شده است و چون پدری شرعی ندارد، به زناکار، تعلق می‌گیرد. طرفداران این دیدگاه، گفته‌اند: بدین‌سان نَسَب این بچه نیز ضایع نمی‌شود؛ زیرا اگر پدرش مشخص نباشد، به مادرش نسبت می‌یابد و بدین‌سان نسبش از میان می‌رود.

این حدیث، نشان می‌دهد که جریج، مردی صبور و شکیبا بوده است؛ زیرا وقتی تبرئه شد، از آنان انتقام نگرفت و با آن‌که راضی بودند صومعه‌اش را از طلا بازسازی کنند، قناعت ورزید و از آن‌ها خواست که صومعه‌اش را مثلِ گذشته از خاک و گل بسازند.

و اما سومین نوزادی که سخن گفت، کودکی بود که در آغوش مادرش شیر می‌خورد. اشراف‌زاده‌ای زیبا و خوش‌قیافه سوار بر اسبی گران‌بها و قیمتی از آن‌جا گذشت. مادر، آرزو نمود که خداوند پسرش را مثل این مرد بگرداند. کودک، پستان مادرش را رها کرد و گفت: پروردگارا! مرا مثل این مرد نگردان. پیامبر با قرار دادن انگشت اشاره اش در دهان و مکیدن آن، نحوه‌ی شیر خوردن کودک را به تصویر کشید. و فرمود: «سپس زنی را دیدند که گروهی، او را کتک می‌زدند و به او دزد و زناکار می‌‌گفتند و او، می‌گفت: الله، برای من کافی‌ست و او، بهترین کارساز است. مادرِ کودک، با دیدن این صحنه دعا کرد و گفت: خدایا! فرزندم را مثل این زن نگردان. نوزاد، پستان مادرش را رها نمود و گفت: پروردگارا! مرا مثلِ او بگردان. بدین ترتیب مادر و فرزند، با هم سخن گفتند؛ مادر که تعجب کرده بود، پرسید: مردی خوش‌قیافه دیدم؛ دعا کردم که خداوند تو را مثلِ او بگرداند. ولی تو گفتی: خدایا! مرا مثل او مگردان. چرا؟ کودک جواب داد: زیرا او، مردی ستمکار بود؛ لذا از الله خواستم که مرا مثل او نگرداند. ولی آن زن که او را به زنا و دزدی متهم می‌کردند، نه دزدی کرده بود و نه زنا؛ و چون زنِ باایمانی بود، از خدا خواستم که مرا مثلِ او بگرداند. یعنی همانند آن زن که می گفت: «الله، برای من کافی‌ست و او، بهترین کارساز است»، کارم را به الله سپردم و دعا نمودم که هیچ‌گاه مرتکب زنا و دزدی نشوم.

این، یکی از نشانه‌های الهی‌ست که این کودک، درک می‌کند، دوراندیش است، می‌اندیشد و با علم و آگاهی، می‌گوید: آن مرد، ستم‌گر بود؛ از این‌رو دعا کردم که خداوند مرا مثل او نگرداند. و نیز دریافت که آن زنِ مظلوم، کارش را به الله سپرد. لذا این درک و شعور، و علم و آگاهی کودک، یکی از نشانه‌های الهی به‌شمار می‌رود. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که الله متعال، بر هر کاری توانست و هر امر خارق‌العاده‌ای که پیش می‌آید، نشانه‌ای از نشانه‌های الهی‌ست که گاه در قالب معجزات پیامبران نمایان شده و گاه برای تأیید دوستان خدا.

\*\*\*

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

1. () صحیح بخاری، ش: (6018، 6619) به‌نقل از جندب؛ و روایت مسلم، ش: 5301 به‌نقل از ابن‌عباس. [↑](#footnote-ref-1)
2. () صحیح بخاری، ش: 5442، به‌نقل از ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-2)
3. () صحیح بخاری، ش: (4525، 4527)؛ و مسلم، ش: 4682 به‌نقل از جابر بن عبدالله. [↑](#footnote-ref-3)
4. () صحیح بخاری، ش: 6502. [↑](#footnote-ref-4)
5. () ولایت و دوستی الله، ویژه‌ی گروه خاصی مانند خاندان پیامبر نیست؛ بلکه هرکس ایمان و تقوا داشته باشد، متناسب با ایمان و تقوایش، از دوستی خدا برخوردار است و به نسبت کمبود در ایمان و تقوایش، سهمی از ولایت شیطان دارد. [↑](#footnote-ref-5)
6. () صحیح بخاری، ش: 7536؛ و صحیح مسلم به‌شماره‌ی 2675 به‌نقل از انس از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-6)
7. () ذراع، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی آرنج تا سر انگشتان دست است. [↑](#footnote-ref-7)
8. () صحیح بخاری، ش: 6412. [↑](#footnote-ref-8)
9. () صحیح بخاری، ش: 4837؛ و صحیح مسلم، ش: 2820. [↑](#footnote-ref-9)
10. () صحیح بخاری، ش: 4836؛ و صحیح مسلم، ش: 2814. [↑](#footnote-ref-10)
11. () صحیح بخاری، ش: 1067 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-11)
12. () بخاری، ش: (2785، 2851،4511، 5789)؛ و مسلم، ش: 4550 به‌نقل از علی بن ابی‌طالب. [↑](#footnote-ref-12)
13. () یعنی غالباً این‌گونه است و گرنه، حدیثی در «صحیح الجامع»، به شماره‌ی (6086) آمده که حسن می‌باشد؛ حدیث، از این قرار است: «مَنْ أَكَلَ طَعَامًا ثُمَّ قَالَ: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا الطَّعَامَ، وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ"، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ؛ قَالَ: وَمَنْ لَبِسَ ثَوْبًا فَقَالَ: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي هَذَا الثَّوْبَ وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي، وَلَا قُوَّةٍ"، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ»؛ یعنی: «هرکس پس از خوردن خوراکی، بگوید: [الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي هَذَا الطَّعَامَ، وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلَا قُوَّةٍ] الله، گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد. و هر کس، پس از پوشیدن لباس، بگوید: [الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي هَذَا الثَّوْبَ وَرَزَقَنِيهِ مِنْ غَيْرِ حَوْلٍ مِنِّي، وَلَا قُوَّةٍ] گناهان اول و آخرش بخشیده می‌شود». بنا بر ضوابط اهل سنت و جماعت درباره‌ی نویدها و وعیدهایی که در احادیث آمده است، اگر شخصی عملی انجام دهد که درباره‌اش نویدی وارد شده و در عین حال، مرتکب کاری شود که پیرامونش، وعید یا هشداری وجود دارد، وضعیتش به مشیت الهی بستگی خواهد داشت. لذا کسی نباید به چنین نویدهایی فریفته شود و گمان کند که هر معصیتی که بخواهد، می‌تواند انجام دهد و مجازات نخواهد شد؛ بلکه زیرک، کسی‌ست که از یک‌سو از عذاب الهی می‌ترسد و از سوی دیگر، به رحمت الله، امیدوار است و در عین حال می‌کوشد که اوامر الهی را انجام دهد و از معاصی دوری نماید. [↑](#footnote-ref-13)
14. () صحیح بخاری (3005، 4406، 4407، 6944) و صحیح مسلم (5050، 5051، 5052) به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-14)
15. () صحیح بخاری، ش: 2024؛ و صحیح مسلم، ش: 1174. [↑](#footnote-ref-15)
16. () صحیح بخاری، ش: 1768 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-16)
17. () صحیح مسلم، ش: 2664. [↑](#footnote-ref-17)
18. () صحیح است؛ نک: مسند احمد (5/450)، و صحیح ابن خزیمه، ش: 1231. [↑](#footnote-ref-18)
19. () صحیح است؛ نک: صحیح الجامع ش: (3512، 3513، 3514). [↑](#footnote-ref-19)
20. () صحیح بخاری، ش: 6487؛ و صحیح مسلم، ش: 2823. [↑](#footnote-ref-20)
21. () صحیح بخاری، ش: (220، 1334، 6308)؛ و مسلم، ش: 1712. [↑](#footnote-ref-21)
22. () صحیح مسلم، ش: 722. [↑](#footnote-ref-22)
23. () صحیح مسلم، ش: 1337، به‌نقل از ابوامامه‌ی باهلی. [↑](#footnote-ref-23)
24. () صحیح بخاری، ش: 1135؛ و صحیح مسلم، ش: 773. [↑](#footnote-ref-24)
25. () صحیح بخاری، ش: 6514؛ و صحیح مسلم، ش: 2960. [↑](#footnote-ref-25)
26. () صحیح بخاری، ش: 6488. [↑](#footnote-ref-26)
27. () صحیح مسلم، ش: 489. [↑](#footnote-ref-27)
28. () صحیح لغیره؛ روایت: احمد در مسندش (2/68)؛ و ابن‌حبان (3408)؛ و حاکم در المستدرک (2/73)؛ و ابوداود در سنن خود (1672)؛ و نسائی (2567)؛ رویانی (419)؛ عبد بن حمید (806) و... از طریق اعمش از مجاهد از ابن‌عمر. البته ابن‌مدینی و احمد، درباره‌ی سماع اعمش از مجاهد، سخن گفته‌اند؛ اما این حدیث شاهدی از روایت حکم بن عمیر دارد؛ نک: الکبیر طبرانی (3/218) و المجمع هیثمی (8/182) که درباره‌اش گفته است: «در سندش، یحیی بن یعلی اسلمی قرار دارد که ضعیف است». این حدیث را می‌توانید در صحیح الجامع (5937 و 6021) از آلبانی/ ببینید. [↑](#footnote-ref-28)
29. () صحیح مسلم، ش: 488. [↑](#footnote-ref-29)
30. () صحیح الجامع، از آلبانی/، ش: 3296؛ و السلسلة الصحیحة، ذیل حدیث 1836. [↑](#footnote-ref-30)
31. () صحیح است؛ بخاری، ش: 1925؛ و مسلم، ش: 4639 به‌نقل از انس بن مالک . هم‌چنین روایت بخاری، ش: 5526، و مسلم ش: 4638 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-31)
32. () صحیح بخاری، ش: 2805؛ و صحیح مسلم، ش: 1903. [↑](#footnote-ref-32)
33. () صحیح بخاری، ش: 1415؛ و صحیح مسلم، ش: 1018. [↑](#footnote-ref-33)
34. () صحیح بخاری، ش: 1321 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-34)
35. () صحیح مسلم، ش: 2577. [↑](#footnote-ref-35)
36. () صحیح بخاری، ش: (65، 102، 1623، 1625 و...)؛ صحیح مسلم، ش: 3180. [↑](#footnote-ref-36)
37. () روایت: ابوداود (334)، و احمد در مسندش (4/203)، و حاکم در المستدرک (1/285) و دارقطنی در سننش (1/178)، و بیهقی در الکبری (1/225)، و ابن‌شاهین در ناسخ الحدیث ومنسوخه (137)، و ابن‌الجوزی در التحقیق (1/239). نگا: التلخیص (1/150) و تعلیق التعلیق (2/189) از حافظ/. [↑](#footnote-ref-37)
38. () صحیح مسلم، ش: 101 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-38)
39. () صحیح مسلم، ش: 30320، به‌نقل از سعید بن زید. [↑](#footnote-ref-39)
40. () صحیح بخاری، ش: (2483، 6452، 6634)؛ و مسلم، ش: 3231 به‌نقل از ام‌سلمه&. [↑](#footnote-ref-40)
41. () صحیح بخاری، ش: (2924، 3712، 5945)؛ و مسلم، ش: 5261. [↑](#footnote-ref-41)
42. () صحیح بخاری، ش: 6309؛ و صحیح مسلم، ش: 2747. [↑](#footnote-ref-42)
43. () صحیح بخاری، ش: (2969، 3085، 6105، 6900) و مسلم، ش: 4781 به‌نقل از ابن‌مسعود. [↑](#footnote-ref-43)
44. () صحیح است؛ روایت: ابوداود (3116)؛ احمد در مسندش (5/233، 247) به‌نقل از معاذ. [↑](#footnote-ref-44)
45. () صحیح بخاری، ش: 3355 و.... [↑](#footnote-ref-45)
46. () صحیح بخاری، ش: 4585؛ و مسلم، ش: 748. [↑](#footnote-ref-46)
47. () صحیح بخاری، ش: 6419. [↑](#footnote-ref-47)
48. () صحیح بخاری، ش: 4970. [↑](#footnote-ref-48)
49. () صحیح مسلم، ش: 598. [↑](#footnote-ref-49)
50. () صحیح بخاری، ش: 794؛ و صحیح مسلم، ش: 484. [↑](#footnote-ref-50)
51. () صحیح بخاری، ش: 4982؛ و صحیح مسلم، ش: 3016. [↑](#footnote-ref-51)
52. () صحیح مسلم، ش: 2878. [↑](#footnote-ref-52)
53. () صحیح بخاری، ش: 2518؛ و صحیح مسلم، ش: 84. [↑](#footnote-ref-53)
54. () در روایت دیگری به جای واژه‌ی «صانع»، لفظ «ضائع» آمده است؛ لذا مفهوم حدیث، چنین خواهد بود: «دست فقیر و مستمندی را بگیر و کسی را که کاری یاد ندارد، کمک کن». [مترجم] [↑](#footnote-ref-54)
55. () صحیح بخاری، ش: (1368، 2562)؛ و مسلم، ش: 1664. [↑](#footnote-ref-55)
56. () صحیح مسلم، ش: 720. [↑](#footnote-ref-56)
57. () نک: صحیح مسلم، ش: 1677. [↑](#footnote-ref-57)
58. () صحیح مسلم، ش: (1237، 1238) به‌نقل از زید بن ارقم. [↑](#footnote-ref-58)
59. () صحیح مسلم، ش: 553. [↑](#footnote-ref-59)
60. () صحیح بخاری، ش: 8؛ و مسلم، ش: 51 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-60)
61. () صحیح بخاری، ش: 398؛ و صحیح مسلم، ش: 857 به‌نقل از انس. [↑](#footnote-ref-61)
62. () صحیح مسلم، ش: 1006. [↑](#footnote-ref-62)
63. () صحیح مسلم، ش: 1449 به‌نقل از سُلَیک غَطَفانی. [↑](#footnote-ref-63)
64. () صحیح مسلم، ش: 3658 به‌نقل از علی. [↑](#footnote-ref-64)
65. () صحیح مسلم، ش: 130 به‌نقل از عبدالله بن عمرو. [↑](#footnote-ref-65)
66. () صحیح مسلم، ش: 2626. [↑](#footnote-ref-66)
67. () صحیح بخاری، ش: 2989؛ و صحیح مسلم، ش: 1009. [↑](#footnote-ref-67)
68. () صحیح مسلم، ش: 1007. [↑](#footnote-ref-68)
69. () صحیح بخاری، ش: 662؛ و صحیح مسلم، ش: 669. [↑](#footnote-ref-69)
70. () صحیح بخاری، ش: 6017؛ و صحیح مسلم، ش: 1030. [↑](#footnote-ref-70)
71. () صحیح بخاری، ش: 9؛ و صحیح مسلم، ش: 35 [↑](#footnote-ref-71)
72. () صحیح مسلم، ش: 4758 به‌نقل از ابوذر. [↑](#footnote-ref-72)
73. () این حدیث در همین کتاب به‌شماره‌ی 1853 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-73)
74. () صحیح بخاری، ش: 2363؛ و صحیح مسلم، ش: 2244. [↑](#footnote-ref-74)
75. () صحیح بخاری، ش: 6488. [↑](#footnote-ref-75)
76. () ضعیف است؛ نک: ضعیف الجامع، ش: 2249. [↑](#footnote-ref-76)
77. () (129): صحیح بخاری، ش: 652؛ و صحیح مسلم، ش: 1914. [↑](#footnote-ref-77)
78. () صحیح مسلم، ش: 857. [↑](#footnote-ref-78)
79. () صحیح بخاری، ش: (811، 830، 831، 846، 2471)؛ و مسلم، ش: 1397، 1400) [↑](#footnote-ref-79)
80. () ضعیف است؛ روایت: ابن‌ابی‌شیبه (1/458)؛ ابن بحشل در تاریخ واسط، ص: 125؛ و ابن‌الجوزی در العلل المتناهیه (1/463) و التحقیق (1/505) از طریق مجالد از شعبی از ابن عباس به صورت مرفوع. و مجالد، ضعیف است. [↑](#footnote-ref-80)
81. () صحیح مسلم، ش: 244. [↑](#footnote-ref-81)
82. () صحیح مسلم، ش: 233. [↑](#footnote-ref-82)
83. () صحیح مسلم، ش: 251. [↑](#footnote-ref-83)
84. () صحیح مسلم، ش: 101 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-84)
85. () حسن است؛ روایت احمد در مسندش (3/128، 199، 285) و االزهد (243)، نسائی در المجتبی (3939)، طبرانی در الأوسط (5203)، ابویعلی در مسندش ( 3482) (3530) و مروزی در تعظیم قدر الصلاۀ (322)؛ بیهقی در الکبری 0 7/78)، ابن عدی در الکامل (3/305)، عقیلی در الضعفاء (2/160) همه، این روایت را از طریق سلام ابی‌المنذر از ثابت از انس به صورت مرفوع، نقل کرده‌اند. البته این روایت، از طریق دیگری هم روایت شده است؛ نک: الأوسط طبرانی (57772)؛ آلبانی/ این حدیث را در صحیح الجامع (3124) صحیح دانسته است؛ اما چنین به‌نظر می‌رسد که با توجه به همه‌ی راه‌های روایتش، «حسن» می‌باشد؛ هم‌چنان‌که حافظ/ در التلخیص الحبیر (3/116) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-85)
86. () صحیح بخاری، ش: 574؛ و صحیح مسلم، ش: 635. [↑](#footnote-ref-86)
87. () صحیح بخاری، ش: 2996. [↑](#footnote-ref-87)
88. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1058. [مترجم] [↑](#footnote-ref-88)
89. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 98 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-89)
90. () صحیح بخاری، ش: 5937. [↑](#footnote-ref-90)
91. () صحیح بخاری، ش: 6021؛ و صحیح مسلم، ش: 1005. [↑](#footnote-ref-91)
92. () صحیح مسلم، ش: 1181 به‌نقل از ابوذر. [↑](#footnote-ref-92)
93. () صحیح مسلم، ش: 1552، به‌نقل از جابر. [↑](#footnote-ref-93)
94. () صحیح مسلم، ش: 665. [↑](#footnote-ref-94)
95. () صحیح بخاری، ش: (457، 611، 1976) به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-95)
96. () صحیح مسلم، ش: 663. [↑](#footnote-ref-96)
97. () صحیح بخاری، ش: 2631. [↑](#footnote-ref-97)
98. () صحیح بخاری، ش: 6023؛ و صحیح مسلم، ش: 1016. [↑](#footnote-ref-98)
99. () صحیح مسلم، ش: 2734 [↑](#footnote-ref-99)
100. () صحیح مسلم، به‌نقل از سلمه بن اکوع. [↑](#footnote-ref-100)
101. () صحیح بخاری، ش: 4957، 4959؛ و صحیح مسلم، ش: 3767 به‌نقل از عمر بن ابی‌سلمه. [↑](#footnote-ref-101)
102. () صحیح بخاری، ش: 1445؛ و صحیح مسلم، ش: 1008. [↑](#footnote-ref-102)
103. () صحیح بخاری، ش: (2508، 2767)؛ و صحیح مسلم، ش: 1677 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-103)
104. () صحیح مسلم، ش: 662، به‌نقل از ابوسعید خدری. [↑](#footnote-ref-104)
105. () صحیح بخاری، ش: (43، 1151)؛ و صحیح مسلم، ش: 785. [↑](#footnote-ref-105)
106. () نک: صحیح بخاری، ش: (1842، 1844)؛ و مسلم، ش:1972 [↑](#footnote-ref-106)
107. () صحیح بخاری، ش: 5063؛ و صحیح مسلم، ش: 1401. [↑](#footnote-ref-107)
108. () ضعیف است؛ روایت: بیهقی در الکبری (3/18)، و قضاعی در مسند الشهاب (1147)، و حاکم در معرفۀ علوم الحدیث، ص:95 از طریق ابی‌عقیل از محمد بن سوقه از محمد بن منکدر از جابر به صورت مرفوع. و مروان بن معاویه از ابوعقیل متابعت نکرده و آن را از ابن سوقه از ابن منکدر به صورت مرسل نقل نموده است. چنان‌چه در شعب الایمان (3/402) از بیهقی، آمده است؛ البته شاهدی از روایت ابن‌عمرو دارد، سندش، ضعیف می‌باشد؛ به سبب ضعف عبدالله بن صالح. علامه آلبانی/ در ضعیف الجامع (20229 این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-108)
109. () صحیح مسلم، ش: 2670. [↑](#footnote-ref-109)
110. () صحیح مسلم، ش: 4798 به‌‌نقل از ابن‌عمرو. [↑](#footnote-ref-110)
111. () صحیح بخاری، ش: (1077، 6940) و مسلم، ش: 1261 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-111)
112. () صحیح بخاری، ش: 39. [↑](#footnote-ref-112)
113. () صحیح بخاری، ش: 1050 به‌نقل از عمران بن حصین. [↑](#footnote-ref-113)
114. () صحیح بخاری، ش: (3099، 4372، 6049)؛ و مسلم، ش: 327 به‌نقل از ابوسعید خدری. [↑](#footnote-ref-114)
115. () «رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود رهـرو آن است که آهسته و پیوسـته رود» [↑](#footnote-ref-115)
116. () صحیح بخاری، ش: 1150؛ و مسلم، 784. [↑](#footnote-ref-116)
117. () صحیح بخاری، ش: 212؛ و صحیح مسلم، ش: 786. [↑](#footnote-ref-117)
118. () صحیح مسلم، ش: 866. [↑](#footnote-ref-118)
119. () صحیح بخاری در چندین مورد، از جمله: (1968، 6139). [↑](#footnote-ref-119)
120. () (154): نک: صحیح بخاری، ش: (1976، 3418)؛ و صحیح مسلم، ش: 1159. [↑](#footnote-ref-120)
121. () صحیح مسلم، ش: 2750. [↑](#footnote-ref-121)
122. () صحیح بخاری، ش: 6704. [↑](#footnote-ref-122)
123. () صحیح بخاری، ش: (6118، 6198، 6199)؛ و مسلم، ش: (3093، 3094، 3095) به نقل از ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-123)
124. () صحیح بخاری، ش:1 و صحیح مسلم، ش: 1907؛ بر اساس شماره‌گذاری محمد فؤاد عبدالباقی/ بر صحیحین. [↑](#footnote-ref-124)
125. () صحیح بخاری، ش: (6202، 6206) به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-125)
126. () نک: حدیث شماره‌ی 146 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-126)
127. () صحیح مسلم، ش: 747. [↑](#footnote-ref-127)
128. () صحیح بخاری، ش: 562؛ و صحیح مسلم، ش: 1102 به‌نقل از انس بن مالک. [↑](#footnote-ref-128)
129. () صحیح بخاری، 1152؛ و صحیح مسلم، ش: 1159. [↑](#footnote-ref-129)
130. () صحیح مسلم، ش: 746. [↑](#footnote-ref-130)
131. () صحیح بخاری، ش: 2970، 5580)؛ و صحیح مسلم، ش: 4772 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-131)
132. () صحیح بخاری، ش: (1380، 6630)؛ و صحیح مسلم، ش: 1731. [↑](#footnote-ref-132)
133. () صحیح بخاری، ش: (1788، 1827، 1828، 1829، 1830، 1831، 6345، 6700، 6701، 6755)؛ و صحیح مسلم، 1846، 1847، 1849، 1850) به‌نقل از تعدادی از صحابه، از جمله: ابوهریره، انس، ابوسعید، عایشه، و ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-133)
134. () صحیح مسلم، ش: 3084، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-134)
135. () یعنی ایمان کاملی ندارند و از شرایط ضروری و پسندیده‌ای که مایه‌ی کمال ایمان است، برخوردار نیستند؛ گرچه از اصل ایمان، برخوردارند. البته به شرطی که این روی‌کردشان برخاسته از انکار، لجاجت، سرکشی، روی‌گردانی از اصل شریعت یا استهزا و به‌ریشخند گرفتن دین و شریعت الهی و یا برتر دانستن قوانین وضعی از احکام شرعی نباشد؛ لذا کسی که در اعتقاد، شریعت و احکام شرعی را از قوانین بشری، برتر و کامل‌تر می‌داند، اما در عمل، به‌خاطر بهانه‌هایی واهی مانند بهانه‌تراشی‌های اهل هوا و معصیت، مطابق شریعت حکم نمی‌کند، مرتکب کفر اصغر شده و با این‌که مرتکب گناه بزرگی گردیده است، کافر نیست و سلف صالح، به‌تفصیل در این‌باره سخن گفته‌اند که در کتاب‌های عقیده و تفسیر، موجود است. بنابراین، کسانی که این امر را کفر اکبر می‌دانند و معتقدند که صاحبش از اسلام، خارج است، با روش مؤمنان و سلف صالح، مخالفت کرده و راه خوارج و معتزله را در پیش گرفته‌اند. مسأله‌ای که مطرح کردیم، بر خلاف پندار جاهلان و بدعت‌گذاران، فراخوانی برای ترک احکام شرعی یا عدم حکم به قوانین دینی نیست؛ بلکه فراخوانی برای پای‌بندی به شیوه‌ی سلف صالح است که سالم‌ترین و بهترین روش می‌باشد. آیا اگر شخصی زناکاران، شراب‌خواران و رباخواران را تکفیر نکند، در امر دین، سهل‌انگاری کرده است؟! آیا مگر ترک چنین اعمالی، حکم الهی نیست؟ پس، چه فرقی می‌کند؟ الله متعال، می‌فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ یعنی: «کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرند». این مسأله به‌تفصیل در سخنان صحابه و تابعین آمده است. چنان‌که عبدالرزاق در تفسیر خود (1/191) آورده است: معمر از ابن‌طاوس از پدرش نقل کرده که ابن عباس درباره‌ی این فرموده‌ی الاهی فرموده است: منظور، کفر اکبر یا کفری نیست که آنان را از اسلام، خارج کند. سند این روایت، صحیح است. شیخ علی حسن عبدالحمید حفظه‌الله، در کتاب «القول المأمون» به ذکر سایر طرق این روایت پرداخته و در روایت دیگری آمده که طاوس می‌گوید: از ابن‌عباس پرسیدم: آیا هرکس، مطابق حکم الله، حکم نکند، کافر است؟ فرمود: «او، به آن حکم، کفر ورزیده و کفرش، مانند کفر کسی نیست که به الله، و فرشتگان، و کتاب‌ها و فرستادگان الله و به آخرت، کفر ورزیده است». سراغ نداریم که هیچ‌یک از صحابه و سلف صالح با برداشت ابن‌عباس$ از این آیه مخالفت کرده باشد و این، حجت به‌شمار می‌رود؛ زیرا اصوالی‌ها گفته‌اند: وقتی یک صحابی، سخنی بگوید و سایر صحابه با او مخالفت نکنند، این، نوعی اجماع به نام «اجماع سکوتی» است که بنا بر دیدگاه جمهور، حجت می‌باشد. دیدگاه ابن‌عباس$ با دعایی که پیامبر در حقش نمود، تقویت می‌شود؛ زیرا پیامبر برای ابن‌عباس$ دعا کرد که الله به او دانش و بینش دینی و قدرت برداشت دقیق مسایل را عنایت کند. و همان‌طور که در روایت صحیح آمده است، عمر بن خطاب در تفسیر سوره‌ی «نصر» دیدگاه تفسیری ابن‌عباس$ را بر دیدگاه بزرگان بدر، ترجیح داد. شیخ خالد العنبری حفظه‌الله در کتاب «الحکم بغیر ما أنزل الله وأصول التکفیر في الکتاب والسنة وأقوال سلف الأمة» به‌خوبی و با دلایلی قوی، شبهات تکفیری‌ها را پاسخ گفته است و سخنانی از سلف رحمهم‌الله ذکر کرده که بیان‌گر اتفاق نظر آن‌ها درباره‌ی تفسیر آیه‌ی 44 سوره‌ی «مائده» می‌باشد که خلاصه‌اش از این قرار است: حکم کردن بر خلاف احکامی که الله نازل کرده، اگر برخاسته از انکار احکام الهی و یا اعتقاد قلبی به جایز بودن چنین عملی نباشد، یکی از گناهان کبیره به‌شمار می‌رود و صاحبش از دایره‌ی اسلام، خارج نیست؛ گرچه بر لبه‌ی اسلام قرار دارد و ممکن است به پرتگاه کفر سقوط کند. حکم چنین عملی، مانند سایر معاصی‌ست؛ مثل این‌که کسی، با اعتقاد قلبی، به زبان بگوید که زنا، حلال است و اشکالی ندارد؛ روشن است که چنین کسی، دچار کفر اکبر شده و حتی اگر مرتکب زنا نشود، از دایره‌ی اسلام، خارج است. ناگفته نماند که این، حکمی مطلق است و تکفیر شخص معینی، چنین ایجاب می‌کند که شرایط تکفیر در او یافت شود و هیچ مانعی برای عدم تکفیر وی، وجود نداشته باشد و این، چیزی نیست که عموم مردم بدان بپردازند؛ بلکه جزو وظایف علمای توانمند امت است. در این‌باره می‌توانید به دو کتاب دیگر شیخ حسن عبدالحمید مراجعه کنید که در این موضوع، مفید است: «التحذیر من فتنة التکفیر» و «صیحة نذیر من فتنة التکفیر». [↑](#footnote-ref-135)
136. () سخن شیخ/ در این‌جا، سخنی اجمالی و مطلق است و باید در کنار آن، به سایر سخنانش در فتواها و دیگر کتاب‌هایش توجه کنیم. وی، در تعلیقش بر سخن دو شیخ بزرگوار، آلبانی و عبدالعزیز رحمهما‌الله درباره‌ی حکم‌رانی با قوانین غیر الهی یا قوانین مخالف با شریعت، می‌گوید: «آن‌چه از سخن این دو عالم برداشت می‌شود، این است که هرکس، بر اساس قوانین غیر الهی و مخالف با شریعت حکم کند، در صورتی کافر است که چنین عملی را جایز بداند و هرکس با اعتقاد به معصیت بودن این عمل، چنین روی‌کردی داشته باشد، کافر نیست؛ زیرا این عمل حرام را حلال ندانسته و ممکن است روی‌کرد نادرست وی در این زمینه، از روی ترس یا عجز و ناتوانی و امثال آن باشد. از این‌رو آیه‌های سه‌گانه‌ی سوره‌ی «مائده» در این باره، بیان‌گر سه وضعیت هستند:

     1. کسی که دین و شریعت الله را کنار بگذارد و مطابق قوانینی حکم کند که الله متعال نازل نکرده، کافر است و از دایره‌ی اسلام، خارج می‌باشد. زیرا او، خود را در جایگاه قانون‌گذار، با الله شریک ساخته و نسبت به شریعت الهی، اظهار بی‌رغبتی کرده است.
     2. کسی که به‌خاطر هوای نفس یا از روی ترس و امثال آن، بر خلاف شریعت الله حکم کند، کافر نیست؛ (بلکه فاسق است).
     3. کسی که از روی ظلم و ستم حکم می‌کند؛ مثلاً برای انتقام از شخصی، بر خلاف شریعت الهی، حکم ظالمانه‌ای صادر می‌نماید، ظالم است، نه کافر. لذا هر یک از این ویژگی‌های سه‌گانه‌‌ی (کفر، فسق و ظلم)، متناسب با موقعیت یا وضعیت حکم‌کننده، می‌باشد».

     این‌جاست که باید به ریشه‌یابی دلایل و علت‌هایی بپردازیم که درباره‌ی مفاهیم شرعی در کلام سلف آمده است تا هر مفهومی را در جایگاه آن قرار دهیم. ابن‌العربی/ در تفسیرش، «احکام القرآن» (2/624) در این‌باره، به نیکی سخن گفته است؛ وی، می‌گوید: «اگر حکم خودساخته‌ی خود را از سوی الله بداند، در حقیقت، مرتکب عملی شده که کفر است؛ اما اگر از روی هوا و هوس، بر خلاف شریعت حکم کند، عملش گناهی محسوب می‌شود که به اعتقاد اهل سنت، حکم سایر گناهان را دارد و ممکن است بخشیده شود». این دیدگاه، مطابق سبب نزول آیه‌ی حُکم در سوره‌ی مائده می‌باشد. چنان‌که بخاری (6336) و مسلم (3211) روایت کرده‌اند: این آیه، درباره‌ی دو یهودی نازل شد که زنا کرده بودند و چون رسول‌الله از یهودیان درباره‌ی حکم الهی در تورات، درباره‌ی زنا سؤال کرد، گفتند: آنان را رسوا می‌کنیم و شلاق می‌زنیم. عبدالله بن سلام گفت: دروغ می‌گویید؛ در این‌‌باره در تورات، حکم «رجم» (سنگ‌سار) آمده است. لذا تورات را آوردند و سعی کردند آیه‌ی رجم را در تورات کتمان کنند؛ لذا این، عوض کردن حکم الهی‌ست و کفر، به‌شمار می‌رود؛ یعنی کسی که حکمی خودساخته را از سوی الله بداند، کافر است؛ اما اگر کسی، حکم الهی را ترک کند و به جای آن، حکم دیگری صادر نماید و مدعی نباشد که این حکم، از سوی خداست، در این صورت باید به شرح و توضیحی که در کلام سلف آمده و پیش‌تر بیان شد، مراجعه کنیم و چنین شخصی، شریعت را تغییر نداده است. برای تفصیل بیش‌تر، نک: تفسیر احکام القرآن، از جصاص (2/439)، فتح الباری (13/129) و فتاوی ابوالعباس حرانی (7/312). [↑](#footnote-ref-136)
137. () ناگفته نماند که منظور شیخ/، از این‌که گفته است: «اگر از روی عمد باشد»، این است که حاکم، حکم به خلاف شرع را جایز بداند و به عدم صلاحیت و کارآمدی شریعت و احکام شرعی، معتقد باشد؛ اما اگر حکم به خلاف شرع، برآمده از جاه‌طلبی یا از دست دادن ریاست و مال و ثروت باشد، گناه کبیره محسوب می‌شود و «کفر اکبر» نیست. [↑](#footnote-ref-137)
138. () **صحیح** است؛ روایت: احمد در مسندش (4/130)، ابوداود (4604)، طبرانی در الکبیر (20/283)، و مسند شامیین (1061)، و ابن عبدالبر در التمهید (1/149) و اشیب در جزء خود (50) از طریق حریز بن عثمان از عبدالرحمن بن ابی‌عوف از مقدام بن معدی کرب به صورت مرفوع. عجلی، عبدالرحمن را «ثقه» دانسته و ابن‌حبان نیز او را در الثقات ذکر کرده است؛ ابن‌ابی‌حاتم در الجرح والتعدیل (202-274) او را نام بدون جرح و تعدیل، نام برده است؛ البته بنا بر شرطی که در مقدمه‌اش (1/9) ذکر کرده، ثقه، به‌شمار می‌رود. به گفته‌ی ابوداود، همه‌ی شیوخ حریز، ثقه هستند. لذا حافظ در التقریب، او را به‌درستی، ثقه دانسته است. حسن بن جابر نیز از او متابعت کرده‌اند؛ نک: ترمذی(2664)، دارمی(586) ابن‌ماجه (12)، احمد در مسندش(4/132) و....حسن، حداقل، صدوق است. و حدیث، شواهد دیگری هم دارد. [↑](#footnote-ref-138)
139. () بنا بر روایت بخاری آن دو نفر، ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه بودند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-139)
140. () صحیح بخاری، ش: (3884، 4772، 6681) به‌نقل از مسیب بن حزن مخزومی. [↑](#footnote-ref-140)
141. () صحیح بخاری، ش: (3885، 6564) و مسلم، ش: 210 به‌نقل از ابوسعید خدری. [↑](#footnote-ref-141)
142. () صحیح بخاری، ش: (3883، 6208) و مسلم، ش:209 به‌نقل از عباس بن عبدالمطلب. [↑](#footnote-ref-142)
143. () صحیح بخاری، ش: 7288؛ و صحیح مسلم، ش:1337. [↑](#footnote-ref-143)
144. () صحیح بخاری، ش:7288؛ و صحیح مسلم، ش: 1337 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-144)
145. () السلسلة الصحيحة، از آلبانی/، ش: 937؛ صحیح الجامع، ش: 2549؛ و إرواء الغلیل، ش: 2455، و... [↑](#footnote-ref-145)
146. () صحیح بخاری، ش: (4340، 7145، 7257) و مسلم، ش: 1840 به‌نقل از علی بن ابی‌طالب. [↑](#footnote-ref-146)
147. () صحیح بخاری، ش: 2794. [↑](#footnote-ref-147)
148. () صحیح بخاری، ش: (3017، 6922) به‌نقل از ابن‌عباس$. [↑](#footnote-ref-148)
149. () نک: صحیح بخاری، ش: 924، 1129) و مسلم، ش: 761 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-149)
150. () صحیح بخاری، ش:7280. [↑](#footnote-ref-150)
151. () صحیح مسلم، ش: 2021. [↑](#footnote-ref-151)
152. () صحیح بخاری، ش: 717؛ و صحیح مسلم، ش: 436. [↑](#footnote-ref-152)
153. () صحیح بخاری، ش: 6294؛ و صحیح مسلم، ش:2016. [↑](#footnote-ref-153)
154. () صحیح بخاری، ش: 79؛ و صحیح مسلم، ش:2282. [↑](#footnote-ref-154)
155. () اهل بدعت نیز در این دسته می‌گنجند. [↑](#footnote-ref-155)
156. () صحیح مسلم، ش: 2285. [↑](#footnote-ref-156)
157. () صحیح مسلم، ش:2033. [↑](#footnote-ref-157)
158. () صحیح بخاری، ش: 3349 و چند جای دیگر؛ و صحیح مسلم، ش: 2860. [↑](#footnote-ref-158)
159. () صحیح بخاری، ش: (2597، 7174، 7179) و صحیح مسلم، ش: 7174 به‌نقل از ابوحمید ساعدی. [↑](#footnote-ref-159)
160. () ولاء، همان اموالی بود که پس از مرگِ برده‌ی آزادشده از او برجا می‌ماند و عرب‌ها، پیش از فرمان رسول‌الله، عادت داشتند که آن را از آن خود یا وارثان خویش می‌دانستند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-160)
161. () صحیح بخاری، ش: (2168، 2563، 2729)؛ و صحیح مسلم، ش: 1504 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-161)
162. () صحیح بخاری، ش: (3453، 3965، 6290)؛ و مسلم، ش: (3196، 3197). [↑](#footnote-ref-162)
163. () صحیح بخاری، ش: 6527 و مسلم، ش: 2895 به نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-163)
164. () صحیح بخاری، ش: 6220؛ و صحیح مسم، ش: 1954. [↑](#footnote-ref-164)
165. () صحیح بخاری، ش: 900؛ و صحیح مسلم، ش: 422 به‌نقل از ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-165)
166. () صحیح بخاری، ش: 869؛ و صحیح مسلم، ش: 445 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-166)
167. () صحیح بخاری، ش: 1597؛ و صحیح مسلم، ش: 1270. [↑](#footnote-ref-167)
168. () وقتی دست کشیدن بر رکن یمانی به‌قصد تبرک، بدعت است، پس حکم دست کشیدن بر مزارها و قبرها چگونه می‌باشد؟ شکی نیست که به مراتب خیلی بدتر است. [↑](#footnote-ref-168)
169. () نک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی 160. [↑](#footnote-ref-169)
170. () صحیح مسلم، ش: 125. [↑](#footnote-ref-170)
171. () چنین به‌نظر می‌رسد که قصد بلال بن عبدالله بن عمر رد کردن حدیث پیامبر نبوده است؛ زیرا او، این حدیث را مقیّد به نبودِ فتنه می‌دانست. اما سخت‌گیری ابن‌عمر و واکنش شدید وی در برابر فرزندش، برای این بود که راه خودرأیی را در برابر نصوص شرعی ببندد؛ زیرا خودرأیی در برابر نصوص، انسان را به‌تدریج از دین دور می‌گرداند. [↑](#footnote-ref-171)
172. () صحیح بخاری، ش: (2528، 5269،6664)؛ و صحیح مسلم، ش: 127 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-172)
173. () صحیح مسلم، ش: 132 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-173)
174. () پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن. [↑](#footnote-ref-174)
175. () پروردگارا! بر ما آن‌چنان تکالیف دشواری قرار نده که بر امت­های پیش از ما نهادی. [↑](#footnote-ref-175)
176. () پروردگارا! تکالیف و مصايبی که طاقتش را نداریم، بر دوشمان قرار مده. [↑](#footnote-ref-176)
177. () و از ما در گذر و ما را ببخش و بر ما رحم بفرما. تو، یار و یاورمان هستی؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان. [↑](#footnote-ref-177)
178. () صحیح مسلم، ش:867 به‌نقل از جابر. [↑](#footnote-ref-178)
179. () صحیح بخاری، ش: 2697؛ و صحیح مسلم، ش: 1718. [↑](#footnote-ref-179)
180. () صحیح بخاری، ش:1 و صحیح مسلم، ش: 1907. [↑](#footnote-ref-180)
181. () صحیح مسلم، ش: 867. [↑](#footnote-ref-181)
182. () نک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی 161؛ و السلسلة الصحيحة از آلبانی/، ش: 937. [↑](#footnote-ref-182)
183. () حسن است و شواهدی برای حسن بودن آن وجود دارد؛ روایت احمد در مسندش ( 2/133)، حاکم در المستدرک (2/481) از طریق کثیر بن زید از مطلب بن عبدالله از ابن‌عمر به صورت مرفوع. و در کثیر، ضعف است. و نیز روایت: ابن ابی‌عاصم در الزهد (188) از طریق کثیر؛ اما میان مطلب و ابن‌عمر، شخص دیگری وجود دارد و همین، صحیح به‌نظر می‌رسد؛ زیرا مطلب، معمولاً راوی میان خود و صحابه را ذکر نمی‌کند. ابوحاتم، بدین نکته تصریح کرده که روایت مطلب از ابن‌عمر، مرسل است. و چون در اِسناد این روایت ابهام وجود دارد، پس ضعیف است؛ از سوی دیگر، زید نیز ضعیف می‌باشد. البته شاهدی برای این روایت وجود دارد که از این قرار است: روایت: معمر در الجامع (11/347) و از همین طریق، روایت احمد در مسند (3/61) از علی بن زید از ابی‌نضره از ابوسعید خدری به صورت مرفوع در حدیثی که سیاقی طولانی دارد و علی، به‌خاطر ضعف حافظه‌اش، ضعیف است. حدیث ابن‌عمرو، شاهد دیگری برای این روایت است که بخاری در التاریخ الکبیر (8/397) روایت کرده است؛ و اما سومین شاهدش: حدیث انس به روایت ابن عدی در الکامل (6/345) و مقدسی در المختارة (7/122). موسی بن خلف، یکی از راویان این روایت است که ابن‌معین درباره‌اش گفته است: اشکالی در او نیست. مقدسی، می‌گوید: همه‌ی رجالش، ثقه هستند، جز او (موسی بن خلف) که معلول است. [↑](#footnote-ref-183)
184. () صحیح بخاری، ش: (2297، 5371)؛ و مسلم، ش: 1619، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-184)
185. () صحیح مسلم، ش: 1017. [↑](#footnote-ref-185)
186. () صحیح مسلم، ش: 867 به‌نقل از جابر. [↑](#footnote-ref-186)
187. () نک: صحیح بخاری، ش: 924، 1129) و مسلم، ش: 761 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-187)
188. () صحیح بخاری در چندین مورد؛ از جمله: (3335، 7321)، و صحیح مسلم، ش: 1677. [↑](#footnote-ref-188)
189. () صحیح مسلم، 1893. [↑](#footnote-ref-189)
190. () صحیح مسلم، ش: 1449 به‌نقل از سُلَیک غَطَفانی. [↑](#footnote-ref-190)
191. () صحیح بخاری، ش: 3267؛ و مسلم، ش: 2989 به‌نقل از اسامه بن زید$. [↑](#footnote-ref-191)
192. () صحیح مسلم، ش:2674. [↑](#footnote-ref-192)
193. () صحیح بخاری در چند مورد، از جمله: (2942، 4210) و صحیح مسلم، ش: 2406. [↑](#footnote-ref-193)
194. () صحیح مسلم، ش:1894. [↑](#footnote-ref-194)
195. () صحیح مسلم، ش1893. [↑](#footnote-ref-195)
196. () صحیح مسلم، ش: 8. [↑](#footnote-ref-196)
197. () صحیح مسلم، ش2985. [↑](#footnote-ref-197)
198. () صحیح مسلم، ش:5300. [↑](#footnote-ref-198)
199. () صحیح بخاری، ش: 2843؛ و صحیح مسلم، ش: 1895. [↑](#footnote-ref-199)
200. () صحیح مسلم، ش:1896. [↑](#footnote-ref-200)
201. () صحیح بخاری، ش: (3706، 4416)؛ و صحیح مسلم، ش: 2404 به‌نقل از سعد بن ابی‌وقاص. [↑](#footnote-ref-201)
202. () صحیح مسلم، ش: 1336. [↑](#footnote-ref-202)
203. () صاحب کتابِ «الفروع»، ابوعبدالله، محمد بن مفلح مقدسی است که در سال 717 هجری زاده شد و در سال 762 هجری قمری وفات یافت. دیدگاه‌های فقهی وی به عنوان یکی از شاگردان ابوالعباس حرانی/، بیش‌تر با مذهب امام احمد/، هم‌سو و موافق بود. و می‌توان «الفروع» را یکی از کتاب‌های مذهب حنبلی برشمرد.. [مترجم] [↑](#footnote-ref-203)
204. () صحیح بخاری، ش: 1438؛ و صحیح مسلم، ش: 1023. [↑](#footnote-ref-204)
205. () صحیح مسلم، ش: 55. [↑](#footnote-ref-205)
206. () صحیح مسلم، ش:55. [↑](#footnote-ref-206)
207. () صحیح بخاری، ش: 3461 به‌نقل از عبدالله بن عمرو$. [↑](#footnote-ref-207)
208. () صحیح مسلم، ش: 867. [↑](#footnote-ref-208)
209. () حسن است؛ روایت: ابوداود (4833)، ترمذی (2378)، احمد در مسندش (2/303،334)، طیالسی (2573) به‌نقل از ابوهریره. آلبانی/، این حدیث را در صحیح الجامع (3545) حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-209)
210. () صحیح بخاری، ش: (6622، 6722، 7146، 7147) و مسلم، ش: 1652 به‌نقل از عبدالرحمن بن سمره. [↑](#footnote-ref-210)
211. () نک: «ابوبکر صدیق» (تحلیل وقایع زندگانی خلیفه‌ی اول)، نوشته‌ی دکتر علی‌محمد صلابی و ترجمه‌ی بنده (محمد ابراهیم کیانی)، ص: 237 به‌نقل از «البداية والنهاية» (6/305). [مترجم] [↑](#footnote-ref-211)
212. () صحیح بخاری، ش: (2442، 6951) و مسلم، ش: 2580 به‌نقل از ابن‌عمر؛ و نیز: صحیح مسلم، ش: 2514 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-212)
213. () صحیح بخاری، ش: (481، 2446، 6027). [↑](#footnote-ref-213)
214. () صحیح مسلم، ش: 2586 به‌نقل از نعمان بن بشیر. [↑](#footnote-ref-214)
215. () سعدی، در سروده‌ی مشهورش به همین حدیث اشاره دارد؛ وی، این فرموده‌ی نبوی را این‌گونه به‌نظم درآورده است که:

     «بنـی‌آدم اعـضـای یکـدیگـرند کـه در آفرینـش ز یک گوهرند  
     چو عضوی به‌درد آورد روزگـار دگـر عضـوهـا را نمانـد قــرار» [↑](#footnote-ref-215)
216. () صحیح بخاری، ش: 57؛ و صحیح مسلم، ش: 56. [↑](#footnote-ref-216)
217. () صحیح بخاری، ش: 13؛ و صحیح مسلم، ش: 45. [↑](#footnote-ref-217)
218. () صحیح بخاری، ش: 931؛ و صحیح مسلم، ش: 875 به‌نقل از جابر بن عبدالله. [↑](#footnote-ref-218)
219. () صحیح مسلم، ش: 2593 به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-219)
220. () صحیح مسلم، ش: 2593 به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-220)
221. () صحیح مسلم، ش: 2594 به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-221)
222. () یوسف:92. [↑](#footnote-ref-222)
223. () صحیح مسلم، ش:49. [↑](#footnote-ref-223)
224. () صحیح مسلم، ش: 50. [↑](#footnote-ref-224)
225. () صحیح بخاری، ش: (7055، 7067) و....؛ و صحیح مسلم، ش:1709. [↑](#footnote-ref-225)
226. () صحیح مسلم، ش: 1847 به‌نقل از حذیفه. [↑](#footnote-ref-226)
227. () صحیح مسلم، ش: 1828. [↑](#footnote-ref-227)
228. () صحیح مسلم، ش:142 به‌نقل از معقل بن یسار. [↑](#footnote-ref-228)
229. () نک: صحیح مسلم، ش: 142؛ مکرر است. [↑](#footnote-ref-229)
230. () صحیح بخاری، ش: (6018، 6136، 6138، 6475)؛ و مسلم، ش: 47 به‌نقل از ابوهریره؛ و نیز روایت: بخاری، ش: (6019، 6135،6476)، و مسلم، ش: 48 به‌نقل از ابوشریح خزاعی. [↑](#footnote-ref-230)
231. () صحیح بخاری، ش:2493. [↑](#footnote-ref-231)
232. () صحیح بخاری، ش: (5305، 6847)، و مسلم، ش: 1500 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-232)
233. () صحیح مسلم، ش: 1854. [↑](#footnote-ref-233)
234. () صحیح بخاری، ش: 3346؛ و صحیح مسلم، ش:2280. [↑](#footnote-ref-234)
235. () ابن‌ابی‌عاصم در الآحاد والمثانی (234) به روایت ابوعبیده؛ فاکهی در أخبار مکه (1749)، و بزار در مسندش (230) و خطیب در الفصل للوصل المدرج (2/810) به روایت عمر و مسلم/ به‌شماره‌ی 1767 بدین الفاظ روایت کرده است: «لأخرجنّ الیهودَ والنصاری من جزیرة العرب حتی لا أدع إلا مسلمًا». [↑](#footnote-ref-235)
236. () صحیح مسلم، ش: 1767. [↑](#footnote-ref-236)
237. () صحیح بخاری، ش: (3053، 3168، 4431) و مسلم، ش: 1637. [↑](#footnote-ref-237)
238. () صحیح بخاری، ش: (2465، 6229)؛ و صحیح مسلم، ش: 2121. [↑](#footnote-ref-238)
239. () صحیح مسلم، ش: 2090. [↑](#footnote-ref-239)
240. () یعنی اگر مردی اعتقاد داشته باشد که در دست کردن «حلقه» یا «انگشتر»، جزو مراسم و شرایط ازدواج است، و با چنین اعتقادی، حلقه یا انگشتر در دستش قرار دهد، مرتکب عملِ حرامی شده است؛ فرقی نمی‌کند که حلقه‌اش، از جنسِ طلا باشد یا نقره. از سوی دیگر باورهای نادرست دیگری نیز در این زمینه، به‌ویژه نزد خانم‌ها وجود دارد. چنان‌چه اگر مردی، حلقه‌ی ازدواج را از دستش بیرون بیاورد، همسرش آن را به فال بد می‌گیرد و چنین می‌پندارد که با یک‌دیگر دچارِ مشکل خواهند شد و این را مقدمه‌ای برای جدایی از هم قلمداد می‌کند! این در حالی‌ست که این اعتقاد یا باور، خود زمینه‌ساز بروز مشکلات زناشویی‌ست. متأسفانه ایرادِ دیگری که وجود دارد، این است که برخی‌ها، «حلقه‌ی نامزدی» را عقدی شرعی می‌پندارند و از این‌رو دختر یا خانم، حجاب شرعی را نزد خواستگارش رعایت نمی‌کند و گاه این امر، آن‌ها را به عمل زنا می‌کشاند؛ چون همین حلقه را اصل قرار می‌دهند و ازدواج با یک‌دیگر را قطعی می‌پندارند. آسیب‌شناسی این موضوع، نشان می‌دهد که این امر، باعث بروز مشکلات فراوانی در جامعه شده است. شرح بیش‌ترِ این موضوع را بنگرید در کتاب «آداب الزفاف» نوشته‌ی علامه آلبانی/، صص: 140-142. [↑](#footnote-ref-240)
241. () صحیح بخاری، ش: 5787 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-241)
242. () اسبال ازار، یعنی بلند بودن شلوار به‌گونه‌ای که دو قوزک پا را بپوشاند. [↑](#footnote-ref-242)
243. () صحیح بخاری، ش: (60، 96، 163)؛ و مسلم، ش: 241 به‌نقل از عبدالله بن عمرو$. این حدیث شواهد دیگری نیز در «صحیحین» دارد. [↑](#footnote-ref-243)
244. () صحیح مسلم، ش: 250. [↑](#footnote-ref-244)
245. () صحیح مسلم، ش: 1830. [↑](#footnote-ref-245)
246. () صحیح الجامع، ش: 7070، و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1762. [↑](#footnote-ref-246)
247. () صحیح است؛ علامه آلبانی/، این حدیث را در السلسلة الصحيحة، ش: 1685 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-247)
248. () صحیح الجامع، ش: 1100؛ صحیح ابن ماجه، ش: 3240؛ و السلسلة الصحيحة، ش: 491 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-248)
249. () صحیح الجامع، ش: 1100؛ و السلسلة الصحيحة از آلبانی/، ش: 491. [↑](#footnote-ref-249)
250. () ضعیف است؛ نک: ضعیف الجامع، ش: 1822؛ ضعیف ابن ماجه، ش: 867؛ و السلسلة الضعیفة، ش: 1105 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-250)
251. () صحیح است؛ روایت احمد در مسند (1/2، 7)؛ ترمذی، ش: (2168، 3057)؛ ابن ماجه، ش: 4005؛ و ابوداود، ش: 4338 و برخی دیگر از محدثان به‌نقل از ابوبکر. [↑](#footnote-ref-251)
252. () صحیح بخاری، ش: 3267؛ و صحیح مسلم، ش:2989. [↑](#footnote-ref-252)
253. () صحیح است؛ روایت: طیالسی (577)، و از طریق او ترمذی (2155، 3319) از عبدالواحد بن سلیم از عطاء بن ابی‌رباح از ولید بن عباده بن صامت از پدرش به صورت مرفوع. [↑](#footnote-ref-253)
254. () صحیح بخاری، ش: 33؛ و صحیح مسلم، ش:59. [↑](#footnote-ref-254)
255. () صحیح بخاری، ش: 6497؛ و صحیح مسلم، ش: 143. [↑](#footnote-ref-255)
256. () نک: صحیح بخاری، ش: (3469، 3689) به‌نقل از ابوهریره و نیز: صحیح مسلم، ش: 2398 به‌نقل از ام‌المؤمنین عائشه&. [↑](#footnote-ref-256)
257. () صحیح مسلم، ش: 1015 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-257)
258. () صحیح مسلم، ش: 195. [↑](#footnote-ref-258)
259. () صحیح بخاری، ش: 3129. [↑](#footnote-ref-259)
260. () صحیح مسلم، ش: 2578. [↑](#footnote-ref-260)
261. () صحیح بخاری، ش: (4477، 4761، 6001، 6811، 7520)؛ و صحیح مسلم، ش: 86 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-261)
262. () صحیح است؛ روایت: بخاری در صحیحش، ش: (67، 105، 1741، 4406، 5550، 7078، 7447)؛ و مسلم، ش: 1679 به‌نقل از ابی‌بکره. نیز روایت بخاری در صحیحش، به‌شماره‌ی 1739 به نقل از ابن عباس و به‌شماره‌ی: (1742، 4403، 6043، 6785) به نقل از ابن‌عمر. و روایت مسلم، ش: 1218 در حدیثی طولانی از جابر در وصف حج پیامبر. [↑](#footnote-ref-262)
263. () صحیح بخاری، ش: 2447؛ و مسلم، ش: 2579 به‌نقل از عبدالله بن عمر$؛ و نیز روایت مسلم، ش: 2578 به‌نقل از جابر بن عبدالله$. [↑](#footnote-ref-263)
264. () صحیح بخاری، ش: (2287، 2288، 2400)؛ و مسلم، ش: 1564 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-264)
265. () صحیح مسلم، ش: 2582. [↑](#footnote-ref-265)
266. () صحیح بخاری در چندین مورد؛ از جمله: (4402، 4403)؛ و صحیح مسلم، ش: 66 به‌صورت مختصر و نیز ش:169. [↑](#footnote-ref-266)
267. () صحیح مسلم، ش: 5228 به‌نقل از نواس بن سمعان. [↑](#footnote-ref-267)
268. () صحیح مسلم، ش: 2937. [↑](#footnote-ref-268)
269. () صحیح بخاری، ش: 2453؛ و صحیح مسلم، ش: 1612. [↑](#footnote-ref-269)
270. () صحیح بخاری، ش: 4686؛ و صحیح مسلم، ش: 2583. [↑](#footnote-ref-270)
271. () صحیح مسلم، ش: 1978 به‌نقل از علی. [↑](#footnote-ref-271)
272. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (1395، 1458)؛ و صحیح مسلم، ش: 19. [↑](#footnote-ref-272)
273. () صحیح بخاری، ش: (111، 3047، 6903، 6915) به‌نقل از علی. [↑](#footnote-ref-273)
274. () یعنی زکات، یک حکمِ مالیِ مستقل از معاهدات شخصی‌ست که به مالِ ثروتمند (صاحب نصاب) تعلق می‌گیرد و مانندِ نماز نیست که انسان، باید خودش، آن را انجام دهد و مسؤولیت نماز، به‌طور مستقیم، متوجه هر مسلمانی‌ست؛ در زکات، وضعیت مالی شخص، مبنا قرار می‌گیرد و مبنایِ وجوبِ زکات، این است که شخصی، دارای نصاب زکات باشد. اگر چه وضعیت شخصیِ او نیز لحاظ می‌شود. به عنوان مثال: اگر شخصی، از پرداختِ زکات خود سر باز زند، و ولی امر یا نماینده‌ی او یا یکی از نزدیکان این شخص، به‌اجبار، زکات اموالش را جدا کند، زکاتِ اموالش ادا نشده است. و این، لحاظ کردنِ وضعیت شخص یا مسؤولیت وی در قبال زکات است؛ گرچه مبنای وجوب زکات نیست. [مترجم] [↑](#footnote-ref-274)
275. () صحیح مسلم، ش: 1847 به‌نقل از حذیفه. [↑](#footnote-ref-275)
276. () صحیح بخاری، در چمدین مورد، از جمله: (2597، 7197)؛ و صحیح مسلم، ش: 1832. [↑](#footnote-ref-276)
277. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (2449، 6534). [↑](#footnote-ref-277)
278. () صحیح است؛ روایت: بخاری در صحیحش، ش: (67، 105، 1741، 4406، 5550، 7078، 7447)؛ و مسلم، ش: 1679 به‌نقل از ابی‌بکره. نیز روایت بخاری در صحیحش، به‌شماره‌ی 1739 به نقل از ابن عباس و به‌شماره‌ی: (1742، 4403، 6043، 6785) به نقل از ابن‌عمر. و روایت مسلم، ش: 1218 در حدیثی طولانی از جابر در وصف حج پیامبر. [↑](#footnote-ref-278)
279. () صحیح بخاری، ش: 10؛ و صحیح مسلم، ش:40. [↑](#footnote-ref-279)
280. () صحیح مسلم، ش: 8. [↑](#footnote-ref-280)
281. () صحیح است؛ نک: صحیح الجامع، ش: 5136. [↑](#footnote-ref-281)
282. () صحیح بخاری، ش: 3074. [↑](#footnote-ref-282)
283. () عبا، یعنی کیسه‌ی مخصوص بسته‌بندی و حملِ بار. [مترجم] [↑](#footnote-ref-283)
284. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (3197، 4462) و صحیح مسلم، ش: 1679. [↑](#footnote-ref-284)
285. () در قرآن کریم به موضوع جابه‌جا کردن ماه‌های حرام توسط مشرکان، تصریح شده است. نگا: سوره‌ی «توبه»، آیه‌ی 37. [مترجم] [↑](#footnote-ref-285)
286. () صحیح مسلم، ش: 137. [↑](#footnote-ref-286)
287. () صحیح مسلم، ش: 1833. [↑](#footnote-ref-287)
288. () صحیح مسلم، ش: 114. [↑](#footnote-ref-288)
289. () صحیح مسلم، ش: 1885. [↑](#footnote-ref-289)
290. () صحیح بخاری، ش: (123، 2810)؛ و مسلم، ش: 1904. [↑](#footnote-ref-290)
291. () صحیح بخاری، ش: 5533. [↑](#footnote-ref-291)
292. () صحیح مسلم، ش: 2581. [↑](#footnote-ref-292)
293. () صحیح است؛ این رویت را علامه آلبانی/ در صحیح ابن‌ماجه (1835)، و الإرواء (1352) صحيح دانسته است. [↑](#footnote-ref-293)
294. () صحیح بخاری، ش: 2458 و چندین مورد دیگر؛ و صحیح مسلم، ش: 1713. [↑](#footnote-ref-294)
295. () صحیح بخاری، ش: 6862. [↑](#footnote-ref-295)
296. () ذمی، به کافری گفته می‌شود که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و در قبال وظایفی که دارد، از حقوق شهروندی برخوردار است. هم‌پیمان، کافری‌ست که خارج از قلمروِ حکومت اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان، هم‌پیمان است، و در جنگ نیست. کافرِ پناه‌جو به کافری گفته می‌شود که به مسلمانان پناهنده شده و مسلمانی، او را در پناهِ خویش قرار داده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-296)
297. () صحیح بخاری، ش: 3118. [↑](#footnote-ref-297)
298. () صحیح مسلم، ش: 2564 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-298)
299. () صحیح بخاری در چندین مورد، از جمله: (481، 2446)؛ و صحیح مسلم، ش: 2585 [↑](#footnote-ref-299)
300. () صحیح بخاری، در چندین مورد؛ از جمله: (452، 7075)؛ و صحیح مسلم، ش: 2615. [↑](#footnote-ref-300)
301. () صحیح بخاری، ش: 6011؛ و صحیح مسلم، ش: 2586. [↑](#footnote-ref-301)
302. () صحیح بخاری، ش: 5997؛ و صحیح مسلم، ش: 2318. [↑](#footnote-ref-302)
303. () صحیح بخاری، ش: 2704، 3629، 3746، 7109) به‌نقل از ابی‌بکره. [↑](#footnote-ref-303)
304. () صحیح بخاری، ش: 2704، 3629، 3746، 7109) به‌نقل از ابی‌بکره. [↑](#footnote-ref-304)
305. () صحیحٌ لغیره؛ روایت: ترمذی در الجامع (1942)؛ ابوداود (4941)؛ احمد در مسندش (2/160)؛ ابن‌ابی‌شیبه در المصنف (4/214)؛ و حمیدی در سندش (591). بخاری نیز این روایت را در الکنی (574) از حمیدی نقل کرده است. و نیز عثمان بن سعید دارمی در الرد علی الجهمیه (69)، و حاکم در المستدرک (4/175). همگی از طریق سفیان ین عمرو بن دینار از ابوقابوس، غلام آزادشده‌ی عبادلله بن عمرو، از عیدالله بن عمرو به صورت مرفوع.

     می‌گویم: ابن ابی‌حاتم، در الجرح والتعدیل (9/429) از «ابوقابوس» نام برده و هیچ جرح یا تعدیلی برای وی ذکر نکرده است؛ و این، بدین معناست که او را ثقه دانسته است؛ زیرا در مقدمه (1/9) بدین نکته تصریح کرده که وقتی یکی از راویان طبقه‌ی تابعیین بدون تجریح، ذکر شود و هیچ‌یک از ائمه، او را جرح نکرده باشد، این بیان‌گر ثقه بودن اوست. ابن حبان، ابوقابوس را در الثقات (6428) نام برده است. و حافظ در اللسان (5627) می‌گوید: ترمذی، حدیثش را صحیح دانسته است. ذهب در المغنی فی الضعفاء، او را نام برده و گفته است: شناخته نمی‌شود. این، اشتباه است؛ زیرا ابن ابی‌حاتم و ترمذی، درباره‌اش سخن گفته‌اند. این حدیث، جزو احادیث «مسلسل» است و تسلسل آن در اول، می‌باشد. ر.ک: تدریب الراوی از سیوطی (2/189)، و المحدث الفاصل از رامهرمزی (1/566). [↑](#footnote-ref-305)
306. () صحیح است؛ روایت: احمد در مسندش (3/493)، و روایت نسائی، آن‌گونه که در المجتبی (1141) آمده است؛ ابن ابی‌شیبه (6/379) و از طریق او، ابن ابی‌عاصم در الآحاد والمثانی (934) از یزید بن هارون از جریر بن حازم از محمد بن عبدالله بن ابی‌یعقوب از عبدالله بن ابی‌شداد به‌صورت مرفوع. و محمد بن عبدالله، ثقه است. [↑](#footnote-ref-306)
307. () حَسَن است؛ روایت: ابن خزیمه (1456)، ابن‌حبان (6038، 6039)، ترمذی (3774)، احمد در مسندش (5/354) و... به‌نقل از بریده. [↑](#footnote-ref-307)
308. () صحیح بخاری، ش: 5998؛ صحیح مسلم، ش: 2317. [↑](#footnote-ref-308)
309. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (6013، 7376)؛ و صحیح مسلم، ش: 2319. [↑](#footnote-ref-309)
310. () صحیح بخاری، ش: 703؛ و صحیح مسلم، ش: 467. [↑](#footnote-ref-310)
311. () ر.ک: سوره‌ی تحریم، آیه‌ی9. [↑](#footnote-ref-311)
312. () صحیح بخاری، ش: (2363، 2466، 6009)؛ و مسلم، ش: 2244 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-312)
313. () صحیح بخاری، ش: 1128؛ و صحیح مسلم، ش: 718. [↑](#footnote-ref-313)
314. () صحیح بخاری، ش: 1964؛ و صحیح مسلم، ش: 1105 [↑](#footnote-ref-314)
315. () صحیح بخاری، ش: (924، 1129)، و مسلم، ش: 761 به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-315)
316. () صحیح بخاری، ش: (887، 7240)؛ و مسلم، ش: 252 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-316)
317. () صحیح بخاری، ش: 7299؛ و مسلم، ش: 1103 به‌نقل از ابوهریره؛ و نیز روایت: مسلم، ش: 1105 به‌نقل از عایشه&، و ش: 1104 به‌نقل از انس. [↑](#footnote-ref-317)
318. () صحیح بخاری، ش: 707. [↑](#footnote-ref-318)
319. () صحیح مسلم، ش: 657. [↑](#footnote-ref-319)
320. () صحیح مسلم، ش: 444 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-320)
321. () ضعیف است: ضعیف الجامع، ش: 2636. [↑](#footnote-ref-321)
322. () صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: 6344. [↑](#footnote-ref-322)
323. () صحیح بخاری، ش: 574؛ و صحیح مسلم، ش: 635 به‌نقل از ابوموسی اشعری. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 134 همین کتاب.] [↑](#footnote-ref-323)
324. () صحیح بخاری، ش: 2442؛ و صحیح مسلم، ش: 2580. [↑](#footnote-ref-324)
325. () روایت مسلم (2699) و دیگران به‌نقل از ابوهریره با این الفاظ: «اللَّه فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ». و نیز با لفظ: «حاجة» به روايت: نسائی در الكبري (4/309) و ابن ابي‌شيبه (7/164). [↑](#footnote-ref-325)
326. () صحیح الجامع، ش: 2706؛ إرواء الغلیل، ش: 2450؛ و صحیح الترمذی از آلبانی/، ش: 1572. [↑](#footnote-ref-326)
327. () این حدیث، طرق و شواهد زیادی دارد؛ از جمله:

     طریق ابوهریره: روایت ترمذی (1264) حدثنا ابوکریب حدثنا طلق بن غنام عن شریک و قیس عن ابی‌حفص عن ابی‌صالح عن ابی‌هریره عن النّبیِّ. دارمی (2597)، حاکم (2/53)، ابوداود (3535)، مسند الشهاب (742)، بیهقی (10/271)، و بخاری در الأدب المفرد (4/360) ‌شماره‌ی: 3142، همگی از طریق طلق بن غنام که به ابوهریره می‌رسد؛ جز بخاری در التاریخ الکبیر که گفته است: عن شریک و قیس و عن رجل آخر. ذهبی در میزان العتدال در شرح حالِ طلق (4031) گفته است: ابوحاتم ‌گوید: حدیث منکری از شریک و قیس از ابوحصین... روایت کرده و آن را ذکر نموده است. در التلخیص الحبیر (3/97) آمده است: «ابن‌الجوزی گوید: هیچ‌یک از طرق این روایت، صحیح نیست. و از امام احمد حنبل نقل شده که گفته است: این، حدیث باطلی‌ست که هیچ وجه صحیحی برای آن سراغ ندارم». و در نصب الرایه (4/119) آمده است: «ابن‌القطان گوید: آن‌چه مانع از تصحیح این روایت می‌باشد، این است که درباره‌ی شریک و قیس بن ربیع، اختلاف است». نام ابوحصین، عثمان بن عاصم است که ثقه می‌باشد. قیس بن ربیع نیز صدوق است و چون پا به سن گذاشت، تغییر کرد و پسرش، احادیثی در روایاتش گنجاند که از او نبود و آن را روایت کرد. شریک هم پس از این‌که متولی قضاوت شد، حفظش تغییر کرد؛ البته سماع کوفی‌های متقدم از او، نیکوست.

     از ابوامامه: بیهقی (10/271) آن را به صورت معلّق ذکر کرده و گفته است: روی عن ابی‌حفص الدمشقی عن مکحول عن ابی‌امامه عن النبی. این هم، ضعیف است؛ زیرا مکحول، چیزی از ابوامامه نشنیده است. ابوحفص دمشقی نیز مجهول می‌باشد. طبرانی در الکبیر (8/127) آن را به صورت متصل ذکر کرده است. بیهقی (21094) با سندش از شافعی نقل کرده است که: این حدیث، نزد اهل حدیث، ثابت نیست.

     از انس: روایت دارقطنی (3/35) از طریق ایوب بن سوید: أخبرنا ابن شوذب عن ابی‌التیاح عن انس قال رسول‌الله. و بیهقی (10/271)، و مسند الشامیین (1284)، و طبرانی در الصغیر (1475) و در الکبیر (1/261)، ابن‌الجوزی در العلل المتناهیه (974) می‌گوید: ابن مبارک درباره‌ی ایوب بن سوید گفته است: او را رها کن؛ و یحیی گفته است: چیزی نیست. و نسائی هم گفته است: ثقه نمی‌باشد». ابن‌عدی (1/362) نیز او را با این اسناد، منکر دانسته است.

     از طریق راوی مجهول: روایت احمد (3/414)؛ ابن الجوزی در العلل المتناهیه (975) گوید: یوسف بن یعقوب، مجهول است و در این سند، محمد بن میمون وجود دارد که ابن حبان، گفته است: احادیث به‌شدت منکری دارد و استناد به او درست نیست». [↑](#footnote-ref-327)
328. () صحیح است؛ ر.ک: صحیح الجامع، ش: 7170 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-328)
329. () صحیح بخاری، ش: 91. [↑](#footnote-ref-329)
330. () صحیح بخاری، ش: 52؛ و مسلم، ش: 1599 به‌نقل از نعمان بن بشیر$. [↑](#footnote-ref-330)
331. () صحیح مسلم، ش: 2564. [↑](#footnote-ref-331)
332. () ضعیف است؛ ضعیف الجامع (2197، 2781، 3935) از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-332)
333. () موضوع دوران اختیار در فسخ معامله، در شرح حدیث شماره‌ی 60، به‌تفصیل آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-333)
334. () صحیح بخاری، ش: 13؛ و صحیح مسلم، ش: 45. پیش‌تر به‌شماره‌ی 188 در همین کتاب، ذکر شد. [↑](#footnote-ref-334)
335. () صحیح بخاری، ش: 6952. [↑](#footnote-ref-335)
336. () صحیح مسلم، ش: 1844 به‌نقل از عبدالله بن عمرو بن عاص$. [↑](#footnote-ref-336)
337. () صحیح بخاری، ش: 1240؛ و صحیح مسلم، ش: 2162. [↑](#footnote-ref-337)
338. () صحیح مسلم، ش:2167 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-338)
339. () روایت صحیحی‌ست که به الفاظ مختلف در کتاب‌های حدیث از جمله صحیحین آمده است. [↑](#footnote-ref-339)
340. () صحیح بخاری، ش6077؛ و صحیح مسلم، ش: 2560. [↑](#footnote-ref-340)
341. () عموم صحابه به‌ویژه مهاجران و انصار، و نیز اصحاب بیعت رضوان در قرآن کریم ستوده شده‌اند. در آیات سوره‌ی توبه، اوصافِ خاصی برای این سه نفر بیان شده که برای کسی دیگر، ذکر نشده است؛ البته نباید آیات سوره‌ی «نور» را که درباره‌ی پاکی ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه& نازل شده است، از یاد برد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-341)
342. () صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: 1762 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-342)
343. () صحیح بخاری، ش: 1325؛ و صحیح مسلم، ش: 945 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-343)
344. () صحیح بخاری، ش: (1362، 4948، 4949)؛ و صحیح مسلم، ش: 2647 به‌نقل از علی. [↑](#footnote-ref-344)
345. () صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: 945. [↑](#footnote-ref-345)
346. () صحیح بخاری، ش: 6224 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-346)
347. () روایات مختلفی درباره‌ی تعداد جواب عطسه، وجود دارد که همان روایات سلمه بن اکوع می‌باشد که مسلم (2993) و دیگران، روایت کرده‌اند. در این روایت آمده است: شخصی، نزد پیامبر عطسه زد؛ پیامبر به او فرمود: «یرحمک‌الله». و چون دوباره عطسه زد، پیامبر فرمود: «این مرد، سرما خورده است». در روایتِ دیگری آمده که این سخن را در سومین مرتبه، فرمود؛ و بنا بر روایتی در دومین بار. حافظ در فتح‌الباری (10/605) می‌گوید: «ترمذی روایتِ مرتبه‌ی سوم را ترجیح داده است». وی، سپس می‌گوید: «در الفاظ حدیث در این باره، اختلاف شدیدی وجود دارد؛ ولی بیش‌تر، حاکی از آن است که جواب عطسه پس از نخستین عطسه می‌باشد». آن‌گاه در همین کتاب (10/606) می‌افزاید: «نووی، از ابن‌العربی نقل کرده است که علما، اختلاف نظر دارند که اگر شخصی، چند بار عطسه بزند، مرتبه‌ی دوم به او می‌گوییم که سرما خورده‌ای یا بارِ سوم و یا دفعه‌ی چهارم. دیدگاه صحیح، این است که بارِ سوم به او می‌گوییم: سرماخورده‌ای؛ یعنی دیگر، جوابِ عطسه‌ی تو را نمی‌دهیم و این عطسه‌ها، نشانه‌ی سلامتی و نشاط جسمانی نیست که باعث سبک شدن انسان می‌شود». [↑](#footnote-ref-347)
348. () صحیح بخاری، ش: 1239؛ و صحیح مسلم، ش: 2066. [↑](#footnote-ref-348)
349. () صحیح بخاری، ش: (2679، 6646)؛ و صحیح مسلم، ش: 1646 به‌نقل از عبدالله بن عمر$. [↑](#footnote-ref-349)
350. () صحیح مسلم، ش: 2090 به‌نقل از ابن‌عباسب. [↑](#footnote-ref-350)
351. () صحیح است؛ صحیح الجامع، ش: 3449. [↑](#footnote-ref-351)
352. () حسن است؛ روایت: ابوادود در سنن خود (1396)؛ و مشکاة المصابیح (1089)؛ الإرواء (3/296). و نیز با الفاظ دیگری در ضعیف‌الترمذی، ش: 65. [↑](#footnote-ref-352)
353. () صحیح بخاری، ش: (5426، 5633)؛ و مسلم، ش: 2067 به‌نقل از حذیفه بن یمان. [↑](#footnote-ref-353)
354. () صحیح بخاری، ش: (91، 2372، 2430، 2438)؛ و مسلم، ش: 1722 به‌نقل از زید بن خالد جهنی. [↑](#footnote-ref-354)
355. () صحیح بخاری، ش: 568 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-355)
356. () ضعیف جدا؛ علامه آلبانی/، این روایت را در السلسلة الصحيحة (1065) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-356)
357. () بخاری، ش: (2661، 4141، 4750)؛ و مسلم، ش: 2770 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-357)
358. () صحیح مسلم، ش: 2590. [↑](#footnote-ref-358)
359. () صحیح بخاری، ش: 6069؛ و صحیح مسلم، ش: 2990. [↑](#footnote-ref-359)
360. () صحیح مسلم، ش: 1017. [↑](#footnote-ref-360)
361. () صحیح بخاری، ش: 6839؛ و صحیح مسلم، ش: 1703. [↑](#footnote-ref-361)
362. () صحیح بخاری، ش: (6777، 6781) [↑](#footnote-ref-362)
363. () صحیح بخاری، ش: 2442؛ و صحیح مسلم، ش: 2580. ر.ک: حدیث شماره‌ی 238 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-363)
364. () صحیح مسلم، ش: 2699. [↑](#footnote-ref-364)
365. () صحیح بخاری، ش: (2443، 2444، 6952) به نقل از انس بن مالک. ر.ک: حدیث شماره‌ی 242 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-365)
366. () صحیح بخاری، ش: (2125، 2126، 2225) و مسلم، ش: 2924 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-366)
367. () صحیح بخاری، ش: (1432، 6027)؛ و صحیح مسلم، ش: 2627. [↑](#footnote-ref-367)
368. () صحیح بخاری، ش: 5283. [↑](#footnote-ref-368)
369. () صحیح بخاری، ش: (3475، 3733، 4304)؛ و مسلم، ش: 1688 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-369)
370. () صحیح است؛ علامه آلبانی/ این حدیث را در السلسلة الصحيحة (437) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-370)
371. () سندش ضعیف است؛ روایت: دارقطنی (3/205)؛ و طبرانی در الأوسط (2/380) به‌نقل از زبیر؛ سندش، منقطع می‌باشد و نیز یکی از راویانش به نام عبدالرحمن بن ابی‌زناد، ضعیف است. [↑](#footnote-ref-371)
372. () صحیح است؛ علامه آلبانی/ در صحیح ابن‌ماجه (2103) و الإرواء (2317) این روایت را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-372)
373. () صحیح بخاری، ش: (2891، 2989)؛ و صحیح مسلم، ش: 1009. ر.ک: حدیث شماره‌ی 124 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-373)
374. () صحیح بخاری، ش: 2692؛ و صحیح مسلم، ش: 2605. [↑](#footnote-ref-374)
375. () صحیح بخاری، ش: 6630 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-375)
376. () صحیح بخاری، ش: (3358، 4712، 5084)؛ و مسلم، ش: 2371. [↑](#footnote-ref-376)
377. () صحیح بخاری، ش: 2705؛ و صحیح مسلم، ش: 1557. [↑](#footnote-ref-377)
378. () صحیح بخاری، ش: (1234، 2690)؛ و صحیح مسلم، ش: 421. [↑](#footnote-ref-378)
379. () صحیح بخاری، ش: (1145، 6321، 7494)؛ و صحیح مسلم، ش: 758 به‌نقل از ابوهریره [↑](#footnote-ref-379)
380. () صحیح بخاری، ش: (2834، 4099)؛ و مسلم، ش: 1805 به‌نقل از انس بن مالک. [↑](#footnote-ref-380)
381. () صحیح بخاری، ش: 4918؛ و صحیح مسلم، ش: 2853. [↑](#footnote-ref-381)
382. () صحیح بخاری، ش: (2703، 2806، 4500، 4611)؛ و صحیح مسلم، ش: 1675 به‌نقل از انس بن مالک. [↑](#footnote-ref-382)
383. () مسلم، ش: 2621 به‌نقل از جندب. [↑](#footnote-ref-383)
384. () صحیح بخاری، ش: (2898، 4202، 4207) و مسلم، ش: 112 به‌نقل از سهل بن سعد بن مالک. [↑](#footnote-ref-384)
385. () صحیح مسلم، ش: 91. [↑](#footnote-ref-385)
386. () صحیح بخاری، ش: 6447؛ البته این روایت در صحیح مسلم، با این الفاظ وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-386)
387. () صحیح مسلم، ش: 2847. آلبانی/ می‌گوید: مسلم/ همه‌ی حدیث را نیاورده؛ بلکه تنها بخش اول و بخش پایانی حدیث یادشده را نقل کرده و در مورد سایر بخش‌های حدیث به روایت ابوهریره که قبل از این حدیث قرار دارد و به همان معناست، حواله داده و الفاظ و عباراتش، با الفاظ و عباراتی که در حدیث 259 «ریاض الصالحین» آمده، متفاوت است. برای تفصیل بیش‌تر، ر.ک: مقدمه‌ی همین کتاب، ج:اول. [↑](#footnote-ref-387)
388. () صحیح مسلم، ش: 91. [↑](#footnote-ref-388)
389. () صحیح بخاری، ش: 4729؛ و صحیح مسلم، ش: 2785. [↑](#footnote-ref-389)
390. () صحیح بخاری، ش: (1417، 3595، 6023، 6539، 6563)؛ و صحیح مسلم، ش: 1016 به‌نقل از عدی بن حاتم. [↑](#footnote-ref-390)
391. () صحیح بخاری، ش: (6406، 6682)؛ و مسلم، ش: 2694 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-391)
392. () صحیح بخاری، ش: (458، 1337)؛ و صحیح مسلم، ش: 956. [↑](#footnote-ref-392)
393. () ضعیف است؛ روایت: ترمذی (2916)، ابوداود (461)، ابویعلی در مسندش (4265)، و فاکهی در أخبار مکۀ (1289) از طریق عبدالمجید بن ابی‌راود از ابن جریج از مطلب بن حنطب از انس بن مالک به‌صورت مرفوع. آن‌گونه که در العلل المتناهیۀ (1/117) از ابن‌الجوزی آمده، دارقطنی گفته است: «ابن‌جریج، چیزی از مطلب نشنیده است. گفته می‌شود: از ابن‌میسره و دیگر راویان ضعیف، تدلیس می‌کرد». بخاری نیز سماع مطلب از صحابه را رد کرده و گفته است: مطلب از هیچ‌یک از صحابه چیزی نشنیده است. ابوزرعه می‌گوید: مطلب، ثقه می‌باشد و امیدوارم از عایشه شنیده باشد؛ چنان‌که در الترغیب منذری (1/122، 123) آمده است. عبدالمجید نیز ضعیف است و در ثقه بودنش، اختلاف نظر وجود دارد. ر.ک: ضعیف الجامع (3700). [↑](#footnote-ref-393)
394. () روایت: ابوداود (448)، عبدالرزاق (3/152)، و ابن ابی‌شیبه (1/274) از طریق سفیان ثوری از ابی‌فزاره از یزید بن اصم از ابن‌عباس؛ البته درباره‌ی این روایت اختلاف است که موقوف می‌باشد یا مرفوع. ابن‌عیینه و وکیع و دیگران، این روایت را از ثوری نقل کرده و آن را به ابن عباس موقوف دانسته‌اند. عبدالرزاق آن را از طریق ثوری به صورت مرفوع، نقل کرده است. حافظ در تغلیق التعلیق (2/239، 240) این روایت را هم به صورت مرفوع و هم به صورت موقوف آورده و گفته است: «ابن معین و دارقطنی، ابوفزاره را ثقه دانسته‌اند و ابوحاتم از او به‌شایستگی یاد کرده و گفته است: مسلم، از طریق یزید از او روایت نموده است؛ پس، این روایت بنا بر شرط مسلم می‌باشد، ولی معلول است». بخاری نیز آن را با صیغه‌‌ی جزم، در صحیح خود (کتاب الصلاۀ، باب: بنیان المسجد) به‌صورت معلّق ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-394)
395. () صحیح مسلم، ش: 2622. [↑](#footnote-ref-395)
396. () صحیح بخاری، ش: 5196؛ و صحیح مسلم، ش: 2736. [↑](#footnote-ref-396)
397. () پیش‌تر، تخریج شد؛ چنان‌که در صحیح بخاری آمده است. [↑](#footnote-ref-397)
398. () مسلم، ش: 2621 به‌نقل از جندب. [↑](#footnote-ref-398)
399. () صحیح بخاری، ش: (304، 2462) به‌نقل از ابوسعید خدری؛ و مسلم، ش: 80 به‌نقل از عبدالله بن عمر و نیز روایت: مسلم، ش: 885 به‌نقل از جابر بن عبدالله$. [↑](#footnote-ref-399)
400. () صحیح بخاری، ش: 6412 به‌نقل از ابن‌عباس. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 98 همین کتاب. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-400)
401. () صحیح بخاری، ش: 3436؛ و صحیح مسلم، ش: 2550. [↑](#footnote-ref-401)
402. () صحیح است؛ روایت: ابن ماجه (4032)، احمد در مسندش (2/43) و (5/365)، بغوی در مسند ابن‌الجعد (745)، و بخاری در الأدب المفرد (388) از طریق اعمش از یحیی بن وثاب از ابن‌عمر به صورت مرفوع؛ و در الزهد (1246) نیز از همین طریق روایت شده است؛ با این تفاوت که ابوصالح، جایگزین یحیی می‌باشد. علامه آلبانی/ این روایت را در صحیح الجامع (6651) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-402)
403. () صحیح بخاری، ش: (18، 3055، 6014، 6561) به‌نقل از ابوسعید خدری [↑](#footnote-ref-403)
404. () بخاری، ش: (2053، 2218، 2421، 2745، 4303، 6749، 6765، 6817، 7182)، و مسلم، ش: 1457 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. نیز روایت بخاری، ش: 6818، و مسلم، ش: 1458 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-404)
405. () یعنی: هیچ حقی نست به بچه ندارد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-405)